به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۴۰-۳۹، زمستان ۱۳۸۶ ـ بهار ۱۳۸۷ هـ ش

ویژه‌نامهٔ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

تهیّه و انتشار *قند پارسی* کوششی است به‌قصد ارائهٔ آرای استادان و پژوهشگران هند و ایران و دیگر پارسی‌زبانان در معرّفی و نقد آثار نگاشته شده به‌زبان فاخر فارسی از گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان این آثار، به‌ویژه در هند.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ۴۰-۳۹، زمستان ۱۳۸۶ ـ بهار ۱۳۸۷ هـ‌ش

ویژه‌نامهٔ میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

....

صاحب امتیاز

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

مدیر مسئول: کریم نجفی برزگر

سردبیر و ویراستار: علی رضا قزوه



خوشنویسی عنوان : کاوهٔ اخوین

طرّاحی جلد : مجید احمدی و عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی : عبدالرّحمٰن قریشی

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحّافی : الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی : شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن : ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار : ۲۳۳۸۷٥٤۷

newdelhi@icro.ir

http://newdelhi.icro.ir

فهرستِ مطالب

سه نگاه به‌جای یک مقدّمه

چنین کشتهٔ حسرتِ کیستم من؟ — که چون آتش از سوختن زیستم من
نه شادم، نه محزون، نه خاکم، نه گردون — نه لفظم، نه مضمون، چه معنیستم من؟
نه خاک آستانم، نه چرخ آشیانم — پَری می‌فشانم، کجاییستم من؟
اگر فانی‌ام، چیست این شور هستی؟ — و گر باقی‌ام از چه فانیستم من؟
بناز ای تخیّل، ببال ای توهّم — که هستی گمان دارم و نیستم من
هوایی در آتش فکنده‌ست نعلم — اگر خاک گردم نمی ایستم من
نوایی ندارم، نفس می‌شمارم — اگر ساز عبرت نیَم، چیستم من؟
بخندید ای قدردانان فرصت — که یک خنده بر خویش نَگریستم من
در این غمکده کس مَمیراد، یارب — به‌مرگی که بی‌دوستان زیستم من
جهان کو به‌سامانِ هستی بنازد — کمالم همین بس که من نیستم من
به‌این یک نفس عمرِ موهوم، بیدل! — فنا تهمتِ شخصِ باقیستم من

نگاه یک

شمارهٔ پیشین *قند پارسی* ویژهٔ مولانا بود و این شماره ویژهٔ بیدل است. دو ویژه‌نامه در دو شماره از پی هم و هر کدام با مقالاتی نسبتاً متنوّع‌تر و فراوان‌تر از شماره‌های پیشین.

به‌خاطر انبوه مقالات با موضوعات گوناگون، شاید شماره بعدی به‌شکل ویژه‌نامه نباشد، امّا اگر زنده بودیم و توفیقی یارمان شد، شماره‌های آتیه می‌تواند ویژه‌نامه‌هایی باشد پیرامون مخطوطات (نسخ خطّی و اسناد و نامه‌های فارسی) در هند، ادبیّات معاصر پارسی زبانان، تذکره‌های شاعران پارسی زبان و... تا بهانه‌ای باشد برای ارسال مقالات بهتر و فرصتی برای تفحّص و تحقیقی بیشتر، همراه با رجوعی علمی‌تر به‌منابع و مآخذ و طرح و جسارت بیان دیدگاه به‌جای نقل اقوال و افکار دیگران.

کتابخانه‌ها و موزه‌های هند و دپارتمان‌های آموزش زبان فارسی هند نیز از موضوعاتی است که مرکز تحقیقات زبان فارسی بر آن است تا با یاری شما استادان و دانشجویان ارجمند آن را مورد توجّه و دقّت و کنکاش قرار دهد.

زندگی نامه استادان زبان فارسی نیز از دیگر موضوعات جدّی است که به‌زودی کتاب آن آماده نشر می‌شود. بسیاری از استادان زندگی نامه و عکس خود را برای ما ارسال کرده‌اند و برخی نیز تا هنوز این مهمّ را جدی نگرفته‌اند. باشد که در این گلستان گل‌های رنگارنگ جمع‌آیند و شیرازه این کتاب به‌زودی بسته آید.

به‌هرحال در سالی که گذشت شمارهٔ ویژهٔ مولانا در *قند پارسی* با بیش از چهارصد صفحه در دسترس دوستان همدل و همفکر و همزبان قرار گرفت و سپاس و بسیار سپاس از الطاف و نواختن‌ها و مهربانی‌های شما بزرگواران.

اینک امّا دوباره سلام و دوباره درود و دوباره دست مریزاد، شما را که اگر دست یاری ما را نفشرده بودید بی‌گمان این مهمّ به‌سرانجام نمی‌رسید و این شماره از مجلّه *قند پارسی* به‌گُل نمی‌نشست. که گُل شمایید و بهاران شما. باغ شمایید و باغبان نیز هم شما.

شاید بپرسند چه شباهتی است بین مولانا و بیدل؟ می‌گویم که قرن حاضر قرن مولانا بود و قرن آینده بی‌هیچ‌گمان از آن بیدل است. دهلویان و هندیان و عظیم‌آبادیان می‌دانند که چه گوهر نایابی دارند و از این معدن سراپا دُرّ و گوهر و یاقوت چه گوهرهای معنوی که بعد از این می‌توان استخراج کرد و با این چلچراغ مشرق نورانی را نورانی‌تر کرد.

همین که امروزه روز، بزرگ‌ترین شاعران ایران در درونی‌ترین و خلّاقانه‌ترین شکل هنری، پیوندی زلال با اندیشه‌های بیدل برقرار کرده‌اند، خود مایهٔ اشتیاق و دلیل ماندگاری و اصالت هنر قدسی بیدل است. از سهراب سپهری شاعری بزرگ و بی‌هیاهو و جهانی گرفته تا سیّد حسن حُسینی معمار راستین شعر انقلاب اسلامی و تا علی معلّم دامغانی شاعر اندیشمند و صاحب سبک و تا بسیاری دیگر از بزرگان و قلّه‌های شعر امروز ایران بیدل را کتاب بالینی خود کرده‌اند و بیدل، امروزه روز در نزد خواص و در نزد قلّه‌های هنری و ادبی ایران جایگاه و پایگاهی درست و با اصالت یافته است.

در سال‌های اخیر پرداختن به‌بیدل در محیط ادبی و فرهنگی ایران کاملاً مشهود است. هیچ‌کشوری ـ اعم از فارسی زبان و غیرفارسی زبان ـ نمی‌تواند ادّعا کند که در دههٔ اخیر این همهٔ کتاب و مقاله و پایان‌نامه پیرامون بیدل در آن انتشار یافته باشد. ضمن آن‌که در چند سال گذشته برنامه‌های عُرس بیدل نیز در ایران شکل گرفته است و این سرزمین گوهرشناس اگرچه دیر ـ امّا به‌درستی ـ در راه شناخت فکر و اندیشه‌های بیدل گام‌های استوار برداشته است و بیدل در ذهن و نگاه شاعران نوگرا و مدرن ایران حضوری انکار ناشدنی دارد. یکی از دلایل حجیم شدن این نشریه شاید همین انبوه مقالات و مطالبی است که در سال‌ها و ماه‌های اخیر در نشریات و سمینارهای علمی و ادبی ایران پیرامون بیدل نوشته شده است و این هنوز از نتایج سحر است.

بیدل یک‌جوی کوچک یا یک ساحل کم عمق نیست که همگان بتوانند در آن شنا کنند. دریا و اقیانوس است و کسانی که شنا نیاموخته باشند در این دریا غرق می‌شوند و از این کوه و کتل به‌سلامت عبور نمی‌کنند.

مژدهٔ دیگر آن که به‌تازگی «انجمن ادبی بیدل» در محلّ مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزنی فرهنگی دهلی‌نو با حضور شاعران پارسی زبان و اردو زبان کار خود را آغاز کرده است و این جلسات ماهانه با حضور شاعرانی از ایران و افغانستان و شبه قارّه و... می‌تواند سرآغاز یک حرکت نوین در گسترش و بسط شعر پارسی و تحقیق در شعر و اندیشه‌های بیدل باشد. چنین باد.

نگاه دو

چند وقت پیش با پروفسور شریف حسین قاسمی که از استادان برجستهٔ زبان فارسی است و دوست اندیشمندم دکتر ضیایی که مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو است سری به‌قبر بیدل دهلوی زدیم، در مرکز شهر دهلی و در محلّهٔ پرگتی میدان یا نمایشگاه بین‌المللی دهلی‌نو جایی به‌نام باغ بیدل وجود دارد. می‌گویند بیدل در خانهٔ خودش بنا به‌وصیّتی که کرده بود دفن شده و بعدها استخوانش را دوستان افغانی به‌افغانستان بردند و در آن‌جا دفن شده اگرچه برخی نیز اعتقاد دارند که در همین دهلی

دفن است. امّا بیشتر محقّقان اعتقاد دارند که محلّ فعلی که به‌نام باغ بیدل مشهور است محلّ واقعی و دقیق دفن بیدل نیست. گویا ورّاث کمپانی هند شرقی و سِر(sir)های انگلیسی در آخرین روزهای حضورشان در دهلی تیر خلاصی به‌زعم خود بر شقیقهٔ زبان فارسی شلیک کردند و جاده را طوری کشیدند که بیدل و زبان فارسی باهم به‌زیر خاک و جاده بروند و شنیدم که برخی از دوستداران بیدل که بیشتر از برادران افغانی همزبان ما بودند، بعدها در زمان جواهرلعل نهرو آن‌قدر نامه نوشتند و پیگیری کردند که در نزدیک‌ترین محلّ به‌قبر واقعی بیدل یعنی روبه‌روی نمایشگاه بین‌المللی فعلی و در قبرستانی متروک مقابل قبر عارفی بزرگ به‌نام شیخ ابوبکر طوسی معروف به‌متکا شاه پیر، کسی که نظام اولیاء، عارف بزرگ هند هم به‌زیارت قبرش می‌آمده ـ محلّ فعلی را به‌بیدل اختصاص می‌دهند و دست مریزاد به‌همّت همین برادران افغانی‌مان که با پیگیری و پافشاری‌شان مزار فعلی بیدل چندین دهه است که سرپاست اگرچه ظاهرش از قبر دیگر عارفان و بزرگان بهتر است، امّا هنوز با قبر شاعرانی چون سعدی و حافظ و عطّار و دیگران از زمین تا آسمان فاصله دارد. امّا همین قدر هم باید ممنون دوستداران واقعی بیدل باشیم که با سعی و همّت آنان همین نیمه بنا نیز وجود دارد.

دیگر آن‌که به‌هزار و یک دلیل بیدل در همین دهلی است و یکی از آن همه دلایل همین‌که برادران افغانی ما خود در چندین دهه پیش این مزار بیدل را عمارت کردند و دلیل دوم این‌که از این مزارهای شریف در افغانستان فراوان است. بیدلی که تمام عمر از هند بیرون نرفت و در خانه‌اش دفن شد و در همین خاک، خاک شد در همین دهلی است، نه در هیچ‌جای دیگر.

به‌هرحال وضعیّت قبر بیدل این بود. بی‌سنگ قبر و بی‌چلچراغ و بی‌زایر. در گوشه‌ای متروک و باغی که نه نشانی از گُل دارد و نه سراغی از زایری. کلاغان می‌آیند و در گوش درختان کاج چیزی می‌خوانند و می‌روند. شنیدم که قبر شاعران بزرگ فارسی زبان چون طالب آملی و کلیم کاشانی و غنی و... در سرینگر کشمیر نیز به‌خاکروبه‌ای تبدیل شده و قبر حزین لاهیجی در بنارس نیز اوضاع بهتری ندارد!! جالب‌تر آن‌که شاعری بزرگ چون فیضی دکنی را در مجلس اهلِ فرهنگ حیدرآباد

دکن حتّی به‌خوبی نمی‌شناختند و عدّه‌ای حتّی می‌گفتند فیضی اصالتاً دکنی نیست! همین چیزی که برای بیدل می‌گویند که دهلوی نیست و عظیم‌آبادی است.

این‌که چهار تا چراغ و یک سنگ قبر تهیّه کنیم و بر سر قبر این بزرگان بگذاریم، بدون منّت این و آن از خود من هم برمی‌آید، امّا گویا برای این کارها کمی هم همّت بزرگان لازم است. به‌هرحال وقتی بر سر قبر رودکی بودم و در همان چند روز اقامتم در روستای کلالی و پنجرود تاجیکستان (در هشت سال پیش) حس و حالی داشتم که گویا رودکی با من حرف می‌زد و به‌من خوشامد می‌گفت که:

هیچ شادی نیست اندر این جهان برتـر از دیــدار روی دوســتـان

بیتی که آن را بر روی سنگ قبر رودکی هم نوشتیم و یادش به‌خیر دکتر هادی منوّری و انوشیروان فروغی و استاد رضا نامی که سنگ قبر را با هنرمندی کامل در مشهد آماده کردند و بعدها نصب هم شد.

فلک شعر پارسی را نیما سقف شکافت و طرحی نو در انداخت و در دایرهٔ این طرح نو و این فلک سقف شکافته شده، بیدل یک پدیده و یک چلچراغ نورانی است.

و بر سر قبر بیدل هم یاد دوستان شاعر بیدل شناسم به‌خصوص استادم مرحوم سیّد حسن حسینی و استاد شفیعی کدکنی و دوست بزرگوارم مرتضٰی امیری و... بودم و مدام کسی این بیت بیدل را برایم می‌خواند:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم که بر خاکـم آیی و من مرده باشـم

بیتی که آرزو دارم روزی بر سنگ قبر بیدل نقش ببندد و چلچراغی بر مزار این شاعر بزرگ فارسی زبان روشن شود.

نگاه سه

از جمله مسائل مهمّی که در راستای عدم پرداختن ادیبان و منتقدان ایرانی به‌آثار بیدل و سبک او در گذشته‌ای نه چندان دور می‌تواند مطمح نقد و نظر باشد، این نکته است که در دوران پس از بیدل، ایران خود را برای ظهور یک انقلاب جدّی و جانانه در عرصه ادبی آماده می‌کرده است. دوره‌ای گرم و گاه گیج و گول! انقلابی که در عرصهٔ اجتماع هم رخ داد و منجر به‌انقلاب مشروطه شد و به‌سرانجامی خوش‌تر ـ انقلاب در شعر

پارسی ـ منجر شد. انقلابی که ناگهان چهارچوب مصراع‌ها و بیت‌های شعر فارسی را در هم شکست و بنایی دیگر را به‌آبادانی مشغول شد. بنایی کاملاً تازه و نو. بنایی که به‌فکر هیچ‌شاعری از شاعران عهد کلاسیک در هیچ‌دوره‌ای خطور نکرده و گاه اگر این فکر به‌سراغ شاعری رفته بود او را تا مستزاد و مسمّط و ترجیع‌بند و ترکیب بند و رباعی مستزاد و هرچه زین قبیل سوق داده بود. بنای شعر نیمایی.

برای شناخت بیدل ـ شناختی زلال و هوشمند ـ نباید به‌عقب برگشت و حتّی نباید به‌معاصران او خیره شد، باید به‌جلو آمد که او انسان روزگارهای پس از خود بود! باید جلو آمد تا نیما، تا سهراب، تا اخوان، تا شفیعی کدکنی (م. سرشک) و تا قیصر امین‌پور.

این آخرین تحوّل جدّی و انقلاب جانانه در عرصه شعر پارسی بود. تحوّلی که هنوز ایرانیان خود به‌کنه آن نرسیده‌اند تا چه رسد به‌دیگران.

در کوران تهیّه و تمهید این تحوّل شگرف، همهٔ شاعران نوگوی سدهٔ ۱۱ و ۱۲ و... از نظر دور ماندند، چرا که فرصت ادیبان ایرانی همه صرف برداشتن سنگی و سدّی بزرگ از پیش پای چشمه سار شعر پارسی می‌شد. سنگ بزرگی که نفس شعر پارسی را بند آورده بود.

شیطان قافیه ـ و تحمیل تساوی طولی مصرع‌ها، ظاهراً ـ و دورماندن از واژه‌های اصیل پارسی و چشم بستن بر رازهای آفاق و آفرینش ـ باطناً ـ شعر فارسی را می‌رفت تا فلج کند!

این سنگ برداشته شد و آب روان شعر پارسی جاری شد و جاری‌تر.

در اثنای این انقلاب، هیچ‌مسئله‌ای مهم‌تر از تحقّق بخشیدن به‌آرمان‌های این انقلاب نبود.

بیدل، ناصر علی، و حتّی صائب را شاعران عهد بازگشت محکوم دانستند و شاعران انقلابی هم شاعران عهد بازگشت و هم به‌طور کلّی سبک هندی و خراسانی و عراقی و... را برای مدّتی کنار گذاشتند و به‌تأمّل پیرامون یک تغییر بنیادی در شعر پرداختند. حتّی نثر پارسی هم از این تحوّل دور نماند و همراه با نیما، در نثر، صادق هدایت و آخوندزاده و طالبوف و... قد راست کردند.

به‌طور کلّی حال و هوای شعر پارسی در سدهٔ بعد از دوازدهم، حال و هوای تغییر و حتّی تبدیل بود، نه تحقیق!

تغییر فرم و ساختار شعر پارسی و تبدیل آن به‌فرم و ساختاری آزاد و رها. در دل این تغییر حتّی شعر بی‌وزن هم بنا به‌ضرورت اجتماعی قدم به‌عرصه نهاد. بزرگان ادب به‌مراقبت و نگهبانی از این انقلاب پرداختند تا مبادا به‌ابتذال بیفتیم و شاعران بزرگ‌تر ـ با همهٔ توانایی طبعی در غزل و قصیده و همه قالب‌ها ـ قالب نیمایی را شاگردی کردند و شاگردان واقعی این مکتب را هیچ در آن زمان مهم‌تر از پاسداری از حریم قالب تازه و سرایش در این قالب برای به‌رخ کشیدن ظرفیّت‌های آن و برای اثبات آن چه استاد و پیر و معمار این قالب گفته بود، نبود.

بیدل که خود از مخترعان در عالم شعر بوده، و نوگوتر از او در شبه قارّه نیست ـ و به‌قولی نیمای سبک هندی است ـ در عالم اختراعات، شعر نیمایی را سراغ نگرفت و البتّه دور، دور او نبود!

قرن حاضر قرن مولانا بود و قرن آینده بی‌هیچ گمان از آن بیدل است.

در میان رقعات بیدل نموداری از یک شعر نیمایی هست! (با سپاس از ادیب و منتقد ارزنده ایرانی مرتضٰی امیری اسفندقه که این نکته ارزشمند را در مقاله‌ای برای نخستین بار به‌رخ کشیدند) نموداری که اگر سجع‌هایی که به‌حکم قافیه‌اند ـ تغییر و تبدیل یابند ـ نموداری کاملاً منحصر به‌فرد می‌تواند باشد، امّا این نمودار هم سرانجام، نوعی نمایش قدرت طبع در عالم تفنّنات ادبی محسوب می‌شود و آن‌چه نیما انجام داد چیز دیگری بود (با قبول این مطلب هم می‌توان بیدل را در شمار شمس کسمایی‌ها و تقی رفعت‌ها دید یعنی همان کسانی که قبل از نیما نیز از روی تفنّن، تک و توک شعر نو سرودند امّا آن را با پشتوانهٔ ادبی و فکری خود به‌اثبات نرساندند).

به‌هر روی آخرین اختراع جدّی در عالم ادبیّات فارسی به‌دست فکر روستایی مردی کوهستانی به‌وقوع پیوست. روستایی مردی پارسی و پارسا و ایرانی که زمینی بسیار وسیع از خود به‌ارث گذاشت و فرزندان وارث را یادآور شد که در این زمین

تخم هرگونه سبک و سیاقی که کاشته آید، سبز خواهد شد. و در این زمین شما می‌توانید همه گونهٔ گل و درخت به‌بار آورید در خاک این زمین حتّی اگر آیینه بکارید سبز خواهد شد!

به‌این انقلاب جامه عمل پوشاندن کار ساده‌ای نبود. امّا این انقلاب به‌وقوع پیوست تا بر جبین شعر پارسی ننگ بازگشتی از سر یأس باقی‌نماند.

شعر نیمایی سرانجام شعر بازگشتی خردمندانه به‌اصالت ادب پارسی بود. بازگشتی که روی درآینده‌ای رویان داشت. جهان امروز در حیطهٔ شناخت شعر فارسی سخت مدیون این انقلاب است.

بعد از تحقّق این انقلاب و با به‌دست آمدن فضایی کمابیش به‌فراغت نزدیک، شاعران و منتقدان ایران وقت برای کاوش در آثار قرون ١١ تا ١٣ هجری و پیدا کردن آثار ارزشمند و نوین این قرن‌ها پیدا کردند.

بی‌شک این شاعران نو نیز خود مقدّمه‌ای از آن انقلاب بزرگ محسوب می‌شوند. مقدّمه‌ای که منجر به‌ظهور نیما شد. از این چشم اندازها شناخت بیدل هم مهمّ است و هم واجب و هم خطرناک!

و شاعران ادیب پارسی همواره این هشدارها و اخطارهای ادبی را یادآور می‌شوند. می‌توان گفت حتّی درک عمیق بیدل در دورهٔ انقلاب ادبی نیما و پس از آن خطرناک بود. و اگر کسی بیدل را هم درست شناخته بود، زمان زمان معرّفی او نبود، خطرناک از این حیث شاید که هنوز مکتب شعر نیمایی به‌رسمیّت شناخته نشده بود و ممکن بود که این موج تنومند را موج دیگری بشکند و از مسیّر خود منحرف کند!

و بیدل با آن تخیّل عظیم‌آبادی‌اش می‌توانست حتّی امر را هم بر معتقدان و هم منکران شعر نیمایی مشتبه کند! این بود که دکتر شفیعی هشدار باشی عظیم، پیرامون آثار بیدل عرضه داشت. به‌بیان دیگر بیدل معدنی از طلا بود که می‌بایست با اتّکا به‌وسایل و مقدّمات کار به‌استخراج آن دست زد، نه با تبر و چکش و با دست خالی.

هشدار باش دکتر شفیعی در دوره‌ای که عدّه‌ای بر اثر عدم دریافت ژرف ساخت انقلاب ادبی نیما ـ وارد شعر حجم و بازی‌های زبانی شده بودند و می‌رفت که شعر را از زندگی و زندگی را از شعر دور کند، هشدار یک معلّم دلسوز ادبیّات بود.

به‌هر روی، عدم توجّه به‌بیدل نوگو در ایران و حتّی گاه به‌لغزش‌های او اشاره کردن همه از حیث پاسداری از انقلاب بزرگ پارسی و توجّه به‌نوگرایی بود. و دیدیم که پس از آن‌که ـ تمام و کمال ـ حقّ انقلاب ادبی پرداخته شد، اندیشه‌های بیدل با توجّه به‌ژرف ساخت شعر فارسی در عصر جدید به‌میدان آمد. اگرچه در همان روزگار نیز بسیاری از شاعران ایرانی بیدل را در کنج فقر و خلوت شب‌های تار با خود مرور می‌کردند!

امروزه از جهت ظاهر تخیّل و باطن تخیّل شعر جدید پارسی، نه تنها شعر بیدل خطر ندارد که ضروری است تا به‌آن پرداخته شود. پیِ شعر نیمایی افکنده شد و داربست‌هایش بالا رفت و طاق آن زده شد و حیاط آن ساخته آمد و هر روز مدرسه و آب انبار و کوشک و بالاخانه‌ای بر آن افزوده شد.

علّت گمنامی شدید سبک بیدل «عدم حضور» شاگرد و شاگردانی درست در مدرسهٔ بیدل است!

بی‌گمان هنگام شناخت بیدل برای پارسیان بسیار مهمّ بود که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

تصوّر بفرمایید که اگر نیما پس از دورهٔ بیدل یا بیدل پس از ظهور نیما بود در عرصهٔ شعر پارسی چه اتّفاق بزرگی می‌افتاد؟

جان مطلب این‌که در دورهٔ پس از بیدل، شعر و زندگی قوم ایرانی در تدارک تهیّه انقلابی نو و نوتر در عرصهٔ ادبی بود و چشم به‌جلو داشت، نه به‌عقب. این بود که هرکه در پشت سر بود، برای مدّتی از نظر دور ماند و بیدل هم از این قاعده مستثنٰی نبود. و این عمل به‌حقد و یا به‌نادانی نبود. عملی بود آگاهانه توأم با صدق و صفا و برخاسته از شعور و آگاهی.

دوستان شاعر و ادیب هندی و افغانی کاش متوجّه این دقیقه باشند. سرانجام، همین شاعران نیمایی در فرصتی مناسب بیدل را پرده از رخسار برگرفتند و حتّی به‌هنری‌ترین شکل ممکن و درونی از او تأثیر پذیرفتند و نه تنها او را قبول کردند که داشتند، بل بر روی سر گذاشتند و بر روی چشم. هم از این روست که شاعر بزرگ و پرآوازه و صاحب سبک معاصر ایرانی استاد علی معلّم دامغانی در غزلی که متعلّق به‌روزگار جوانی وی نیز هست، بیتی چنین متواضعانه دارد:

بر سخن غالب نشد چون ما معلّم! تا کسی ریزه خوار خوانِ عبدالقادر بیدل نشد!

و ایهام زیبای غالب و غالب شدن و این‌که غالب شدن لازمه‌اش ریزه‌خواری خوان بیدل است نکته‌ای ست عمیق که نشان می‌دهد بیدل تا چه پایه و مقام در ایران و در بین بهترین شاعران جایگاه و مقام دارد.

همچنین روانشاد دکتر سیّد حسن حُسینی که وی را سیّدالشعرای شعر انقلاب نیز می‌نامند و از اعجوبه‌های شاعری و نقد این روزگار است که از کوچش هنوز چند سالی بیش نمی‌گذرد، در شعر و در تفکّر و در شیوهٔ کلام و مرام بیش از هر شاعری با بیدل ـ آن هم نه به‌شیوه تقلیدی که به‌طرز ابتکار و خلاقیّت همدلی و همراهی کرده است. کتاب ارزشمند «بیدل، سپهری و سبک هندی» وی به‌شیوه‌ای نوین از شیوه‌های خلاقیّت و مدرنیسم بیدل و سپهری پرده برمی‌دارد و اندیشه‌های این دو شاعر بزرگ و خلّاق ادب پارسی را به‌شیواترین زبان به‌رخ می‌کشد.

این در روزگاری است که می‌توان ادّعا کرد که شعر امروز پارسی در ایران نیما را به‌تمام و کمال شناخته و از تجربیّات آن بهره اندوخته است. امّا هنوز پارسی گویانی هستند که از تجربه‌های نیما عبور نکرده‌اند و در این وادی بی‌گمان بُرد با کسانی است که بیدل را با نیما همراه کنند و در درک نوگرایی بیدل تجربیّات نوین ادبی امروز ایران را نیز ببینند. بی‌گمان از این منظر شکوهٔ بیدل تماشایی‌تر خواهد بود. شناخت شاعران عرصه شعر جدید ایران از بیدل به‌عنوان یک نوگو هم به‌پاس سخن نو اوست و هم به‌پاس سخن به‌طور کلّی.

از این رو نپرداختن به‌بیدل در روزگاری زاییده یک ضرورت بود، ضرورتی که اگر به‌وقوع نمی‌پیوست شاعران بزرگی چون اخوان ثالث، سهراب سپهری، فروغ و شاملو و م. سرشک و قیصر امین‌پور و سیّد حسن حُسینی و... به‌کشف استعداد خویش نایل نمی‌آمدند.

و نمی‌شد این همهٔ استعداد را قربانی هیچ‌نوگویی در هیچ‌دوره‌ای کرد.

ادای حقّ بیدل را نوگرایان همین طریق بعدها مشفقانه و شاگردانه در ـ بیدل سپهری و سبک هندی ـ و در کتاب‌های دیگری از این دست به‌گُرده گرفتند. و از این روست که آن‌چه که هنوز و همواره ـ پیرامون بیدل در عصر جدید شعر پارسی ـ به‌منصه ظهور می‌رسد، سرشار از تازگی و طراوت است و لبریز از اعتقاد و اعتماد.

به‌دیگر بیان سرزمین ادب پارسی به‌خصوص در ایران چون زمینی شخم خورده و حاصلخیز آمادهٔ کشت و برداشت است. بیدل یک‌جوی کوچک یا یک ساحل کم عمق نیست که همگان بتوانند در آن شنا کنند. دریا و اقیانوس است و کسانی که شنا نیاموخته باشند در این دریا غرق می‌شوند و از این کوه و کتل به‌سلامت عبور نمی‌کنند، چرا که درک فکر بیدل به‌قول خود او آسان نیست. و اینک شاگردان راستین نیما از پسِ انقلاب ادبی و آموختن فکر و اندیشه نوین در این اقیانوس و در این دریای موّاج شنای تفکّر می‌کنند و مرواریدهای معانی صید می‌کنند. آیا این شکوهمند و ارزنده نیست؟

بیدل نوتر از آن بوده که در عقب سر او بتوان رد پای نوگویی‌های او را یافت و بسیار مخترع‌تر از آن که در معاصرانش بتوان نظیر او را دید.

آنان که در برابر ادبیّات کهن سال خویش صبورانه و با جسارتی سرشار از شور و شرم ایستادند و پشت مصراع‌های آن را به‌خاک رساندند و حتّی شکستند و جای حتمی و جبری قوافی را با همه سلطنت و سلطه‌اش عوض کردند و به‌هر واژه‌ای ـ از هر کجا ـ به‌شیوه و شگردی خاص جواز ورود دادند و صحنهٔ ادبی را به‌غیر از کبک و تذرو و تیهو و شاهین، صحنه‌ای برای حضور دیگران هم کردند و حتّی زاغچه‌ها را هم جدّی گرفتند و دبّ اکبر را برگردن پابرهنگان انداختند، هرگز با بیدل به‌دلیل ایجاد ترکیبات تازه و حضور پارادوکس و هرچه زین قبیل دشمنی ندارند!

به طور کلّی تفکّر شعر پارسی از آغاز باز بوده، نه بسته، و هر گاه روی در بستگی نهاده، نیمایی ظهور کرده، انقلابی به‌پا کرده و رفته و...

آری ـ علی اسفندیاری ـ نیمای بزرگ، پیرمردی که به‌قول جلال آل احمد، چشم و چراغ ما بود، کاری کرد کارستان، تیری در ترکش شعر نهاد آرش‌وار، و آن تیر شعر را با همه جان خویش رها کرد و گفت:

> هر کجا این تیر فرود آید مرز ایران و غیر ایران است، و آن تیر هنوز در حرکت و هیجان است!

شعر نیمایی، دایرهٔ الهام شاعرانه را گسترش داده است و این از حیث معنوی در عالم شعر فقط یک از صد هزار خدمتی است که این قالب به‌شعر پارسی کرده است.

در همین‌جا یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که پارسی‌دانان غیرایرانی، با شناخت عمیق و دقیق از انقلاب ادبی ایران و شعر نیمایی، بی‌گمان تصویر درست‌تر و زلال‌تری از بیدل به‌عنوان یک نوگوی شاعر و مخترع عارف خواهند یافت.

نوگویی ـ در گسترهٔ لفظ و معنی ـ خاص زبان پارسی بوده از آغاز و بیدل هم در مسیر این نوگویی‌ها یکی از بزرگان است.

مرتبهٔ این بزرگ، بی‌شناخت مرتبهٔ نوگویان بزرگ پس از او در هاله‌ای از ابهام و حتّی در فضایی آلوده به‌تعصّب و تحکّم قرار خواهد گرفت.

فلک شعر پارسی را نیما سقف شکافت و طرحی نو در انداخت و در دایرهٔ این طرح نو و این فلک سقف شکافته شده، بیدل یک پدیده و یک چلچراغ نورانی است.

سهم بیدل در نهضت نیمایی نیز سهمی است بسیار سرشار. پیکره‌ای و پیامی. می‌توان آن سهم را پیاله کرد.

برای شناخت بیدل ـ شناختی زلال و هوشمند ـ نباید به‌عقب برگشت. و حتّی نباید به‌معاصران او خیره شد، باید به‌جلو آمد که او انسان روزگارهای پس از خود بود! باید جلو آمد تا نیما، تا سهراب، تا اخوان، تا شفیعی کدکنی (م. سرشک) و تا قیصر امین‌پور. بی‌شناخت درست این بزرگان بیدل آن‌چنان‌که سزاوار اوست شناخته نمی‌شود.

بیدل نوتر از آن بوده که در عقب سر او بتوان ردّ پای نوگویی‌های او را یافت و بسیار مخترع‌تر از آن که در معاصرانش بتوان نظیر او را دید.

بیدل، نفس به‌نفس نو می‌شده است و نیک می‌دانسته که همراهان او که به‌طرز نو می‌بالند و بر معنی بیگانه می‌نازند و... «تجدید آشنای آثار قدیمند» و «هر طرز نویی که می‌تراشی کهن است» را به‌فریاد سر می‌داده‌اند.

بیدل یک استثناست و با استثنا باید که استثنایی برخورد کرد! و از استثناءهای جدّی در شناخت او این‌که او نه در پیرامون خود است و نه در عقب سر خویش. او روی در شدن دارد و همچنان در آغوش این نوی‌ها می‌غلتد.

بی‌مطالعه نوی‌های عصر جدید شعر پارسی ـ بیدل نوگو ـ یا تحریف می‌شود و یا تحقیر می‌شود و یا تکذیب و... بیدل امّا شایستهٔ تحقیق است.

شاعران امروز ایران از بیدل تا نیما را می‌روند و می‌آیند.

نکتهٔ بسیار تا بسیار مهمّ دیگر این‌که هیچ‌شاعر صاحب سبک بزرگی و هیچ‌سبک تازه‌ای در عالم ادبیّات فارسی تا شاگرد درستی نداشته، شناخته نشده است. به‌عنوان نمونه صائب تبریزی را نه شارحان شعرهای او، بلکه شاگردان مکتب شعری او به‌ما معرّفی کردند. اگر شاعرانی همچون اخوان، فروغ، قیصر و... ظهور نمی‌کردند، سبک نیما و انقلاب نیما ناشناخته می‌ماند، امّا اخوان ـ شاگرد برجستهٔ سبک نیما ـ آن انقلاب را به‌رخ کشید. در این راستا می‌توان گفت:

"علّت گمنامی شدید سبک بیدل «عدم حضور» شاگرد و شاگردانی درست در مدرسهٔ بیدل است**!"**

تقلید بیدل شاید آسان باشد ـ که نیست ـ امّا تحقیق او دشوار است و هیچ‌شاعری در حدّ تام، تن به‌دشواری این درس نداده است!

سخن بسیار بیش از این‌هاست امّا همین مایه کافی است. با این یادآوری عمیق که بیدل سرانجام عامل صمیمیّت و یگانگی است نه واسطهٔ دشمنی و بی‌مهری و تحقیر.

غایت این نوشته نیز هم که پیش روی شماست، خود همه این است که به‌علل و عوامل گمنامی بیدل در ایران، علمی و هوشمندانه و بی‌تعصّب نگاه داشته باشیم.

و هم در سایهٔ این نگاه، به‌شناختی زلال‌تر از ژرف ساخت سخن موزون و منظوم پارسی در نوشدن‌ها ایمان بیاوریم. در غیر این صورت:

نه کُرد و نه ترک و نه تازی بود   سخن‌ها به‌کردار بازی بود
زیانِ کسان از پی سود خویش   بجویند و دین اندر آرند پیش

و زیان زبان پارسی را به‌سود هیچ‌دینی و با علم کردن هیچ‌شاعری در هیچ‌دوره‌ای نمی‌توان خواست.

و... «دریغا که کاغذ پُر شد».

علی رضا قزوه[*]
فروردین‌ماه ۱۳۸۷

---

* مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

بیدل آزاد می‌اندیشد

سیّد مهدی نبی‌زاده [*]

گر دل بتپد غیـرنفس کیـست رفـیقش ... ور چشم پرد جز مژه امّید خسی نیـست
حیرت ز رفیقان سفر کرده چـه جوینـد ... دیدیم که رفتند و صدای جرسی نیست
بر وعـده دیـدار که فرداسـت حسابش ... امروز چه نالیم نفس همنفسـی نیـست

بیدل[1] دهلوی شاعر پارسی زبان به‌عنوان نمایندهٔ تمام عیار اسلوب هندی به‌شمار می‌آید، زیرا با نازک‌اندیشی راه و رسمی را که پیشینیان او از یکی دو سدهٔ پیش بنیاد نهاده بودند، به‌منتهای لطافت و به‌حدّ مبالغه‌آمیز توسعه داد. به‌همین خاطر، فارسی شناسان هند، بیدل را از صاحب‌کمالان و بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی متأخّر پس از استادانی چون امیر خسرو دهلوی و عبدالرّحمٰن جامی می‌دانند.

او از خیال‌پردازان چیره‌دست بود و در ایراد مضمون‌های باریک مبالغه و اصرار می‌ورزید. اندیشه‌های عرفانی و غنایی‌اش را با مضمون‌های پیچیده شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیب‌های استعاری تخیّلی و توهّمات پردامنه و خیال‌پردازی‌های دور و دراز به‌هم آمیخته و از این راه کلامی تازه و بدیع فراهم آورده است که به‌کلّی با آن‌چه در دیوان‌های پیشینیان می‌یابیم، متفاوت است. از شیوه‌ای که به‌کوشش بیدل تکامل یافت، می‌توان به‌شیوه‌های غنایی یا تغزّلی یاد کرد. تفاوت میان سبک بیدل با سبک‌های پیش از وی (مثلاً سبک عراقی) در ساختمان و ترکیب نبود، بلکه در ذهنیّت و طرز تفکّر

---

* سفیر جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

۱. متن سخنرانی سفیر جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو در مراسم افتتاحیهٔ «انجمن ادبی بیدل» در روز شنبه مورّخهٔ ۱۳۸۷/۱/۳۱ هـ ش (۱۹/٤/۲۰۰۸) در محلّ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو.

مردم هندوستان بود که بسیار متحوّل شده بود. به‌عبارت دیگر تفاوت در دیدگاه فکری و دیدگاه غنایی بود. دیدگاه غنایی یا تغزّلی بیشتر به‌تصنّع گرایید و از زیبایی‌های زبانی بسیار سود گرفت. و منظور بیدل از فنّ شاعری کمال بخشیدن به‌زبان متعارف و متداول بود، نه ایجاد زبانی شاعرانه. از اوست:

سیر معنی از خم و پیچ عبارت غافل است
قاصد ملک تقدّس رنج آب و گل نبرد

از ویژگی‌های عناصر سبکی شعر بیدل بسامد تصویرهای پارادوکسی (ناسازگون)، حس‌آمیزی، وابسته‌های خاصّ عددی، تشخیص، تجرید، ترکیبات خاص، اسلوب معادله و تداعی جدید در پیرامون نقش مایه‌های قدیم و ایجاد نقش مایه‌های نو است.

مرمّت مقبرة بيدل دهلوي شاعر گران‌سنگ و افتخار فرهنگ ايران و هند، بايستي با همّت والاي مسئولان و دست‌اندركاران مربوطه تحقق يابد.

از میان شاعران سبک هندی، بیدل بیشترین نمونه‌های بسامد تصویرهای پارادوکسی را دارا می‌باشد:

غیرعریانی لباسی نیست تا پوشد کسی
از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما

بیدل دهلوی در فهم معنی توحید و معارف، پایداری بلند داشت و فنون تصوّف را خوب آموخته بود. و مطالبی که در عرفان بیدل مهمّ است عبارتند از کمالات مضمر در نفس انسانی، اهمیّت فرد در جامعهٔ حیات بشری، استغنای نفس، اهمیّت تفکّر و عظمت روح، رابطهٔ روح فرد با حقیقت مطلق، وسعت حیات انسانی، قدرت خرد، پیمودن مراحل تکامل عرفانی و منازل و مراحل معنوی و... در شعر بیدل مقصود از صمد و صنم همان هستی است:

رمز تنزیه حرم فکر برهمن نشکافت   صمد است آن که هیولای صنم می‌باشد

افکار فلسفی بیدل، ریشه در فلسفه قدیم هند دارد. مهمّ‌ترین و محوری‌ترین اندیشهٔ فلسفی بیدل مسئلهٔ حیات و نیستی است. این اندیشه پس از جولان‌یابی در ذهن وی

به‌شکل استعاره‌هایی مانند موج فریب نفس، قافلهٔ دشت خیال، غبار بال عنقا، زیر و بم وهم، مرغزار عدم، نیرنگ هوس، حیرتکده دهر و جز آن بروز می‌یابد.

بیدل آزاد می‌اندیشد، به‌مکتب‌های فلسفی استناد نمی‌کند و خودش به‌تحقیق می‌پردازد و آن‌چه را حق می‌داند اظهار می‌کند. بیدل انسان را خلاصهٔ آفرینش، مرکز تمام فعّالیّت‌های طبیعت، روح سیّال جهان و محور فلسفهٔ خود می‌داند تا او را به‌کار، اکتساب هنر و انجام وظایف انسانی تشویق کند.

غزل‌های بیدل حداقل نُه بیت است و تا پانزده بیت هم می‌رسد. در آن‌ها تأثیر حافظ، مولانا و امیر خسرو دیده می‌شود.

وی گاه در «یک قافیه» و «یک بحر» چندین غزل سروده است. در حدود بیست قصیده با حدود یک هزار و شش صد بیت دارد. در سه قصیدهٔ نخست با تشبیب بهاریّه به‌نعت پیامبر اکرم(ص) پرداخته و در بسیاری از قصیده‌هایش حضرت علی(ع) را مدح کرده است. قصاید بعدی مشتمل بر مواعظ اخلاقی است.

بیدل در قصاید پیرو سبک عرفی، نظیری و طالب آملی بوده است. بیشتر قطعاتش را به‌مناسبت‌هایی چون خیرمقدم‌گویی به‌دوستان، تبریک عید، تهنیت و تعزیت سروده است.

بیدل دهلوی در افغانستان و تاجیکستان از شهرت و حسن قبول خاص مردم برخوردار بوده است، چنان‌که به‌وی و آثارش محبّت و عشق مفرطی می‌ورزند، نظم و نثرش را می‌خوانند، او را تکریم می‌کنند و وی را حضرت میرزا می‌گویند. آثارش را در مکتب‌ها و مدارس تدریس و دربارهٔ آن بحث و تفحّص می‌کنند.

در ایران دورهٔ بیدل با ظهور شاعرانی چون مشتاق اصفهانی، هاتف اصفهانی، صباحی بیگدلی و دیگران مصادف بود.

کرسی بیدل‌شناسی در دانشکده ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه کابل تأسیس شده و محصّلان در آن سرگرم تحصیل زبان و ادبیّات فارسی هستند. از جمله کتب نویسندگان بیدل‌شناس افغانستانی می‌توان به‌*فیض قدس* (کابل ۱۳۳٤ ش)، *نقد بیدل* (کابل ۱۳٤۲ ش)، *احوال و آثار بیدل* از میر محمّد آصف انصاری، *جهان‌بینی بیدل*، شرح *طور معرفت*، *بوطیقای بیدل*، *کلید عرفان*، شرح *رباعیّات بیدل* و غیره اشاره کرد.

صدرالدّین عینی در سال‌های ۱۹٤٦ و ۱۹٤۷ میلادی زندگی بیدل را چنین تقسیم کرده است.

۱- دوران کودکی و جوانی بیدل که در تأثیر شیخ کمال در عقیده و عمل به‌مقرّرات دینی گذشت،

۲- دورهٔ مجذوبیّت و ترک دنیا،

۳- دورهٔ اشتغال به‌تصوّف اسلامی و تمایل به‌وحدت وجود،

٤- دورهٔ آشنایی با فلسفه‌های قدیم هند و آمیختن آن با تصوّف اسلامی و اختیار راه میانه، یعنی عقیده به‌مساوات هندو و مسلمان،

۵- معتقد شدن به‌ارزش زندگی و خدمت به‌خلق و جمعیّت.

از میان شاعران سبک هندی، بیدل بیشترین نمونه‌های بسامد تصویرهای پارادوکسی را دارا می‌باشد.

گرچه به‌نظر می‌رسد صدالدّین عینی با دیدگاه خاصّ حزبی و شعارهای آن زندگی بیدل را تقسیم‌بندی کرده و از ظنّ خود یار بیدل شده است!

برخی از نقّادان اظهار می‌دارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی و صوفیانه‌اش به‌اختیار این سبک مجبور بوده، چه افادت تعلیمات فلسفی دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب می‌کند، به‌ویژه که این تعبیرات در پردهٔ تصوّف اظهار شده باشد. وی در نثر نویسی به‌برخی از پیشینیان، مانند سعدی و ظهوری ترشیزی نظر داشته است.

نثر بیدل از آن زبانی که به‌هنگام مصاحبت با دوستان به‌کار می‌برد، فرسنگ‌ها دور است. شهرت و آوازهٔ نثر بیدل از آن‌جا است که روزگار او این طرز بیان متکلّفانه را در نثر هم، مانند شعر، با تحسین و علاقه می‌نگریسته است. منظور بیدل از «زمین» خلق دنیایی با حقایق جدیدتر، عمیق‌تر و مفیدتر از دنیای قدیمی افسانه‌ها است که بتواند جانشین آیینهٔ اسکندر، جام جمشید، تخت سلیمان و... شود.

موجب خوشحالی است که می‌بینم در ایران پیرامون اندیشه و فلسفهٔ بیدل پژوهش‌های جدّی انجام می‌شود و آثار این شاعر مورد استقبال قرار گرفته است. و جای بسی خوشحالی است که در میان آثار بیدل‌پژوهان کتاب منتقد و ادیب نام آشنای هندی پروفسور نبی هادی نیز به‌همّت پروفسور توفیق سبحانی ترجمه و در ایران

به‌چاپ رسیده است. برپایی کلاس‌های بیدل‌شناسی در دانشگاه فردوسی مشهد و در حوزهٔ هنری تهران در یکی دو دههٔ اخیر، توسّط استادانی چون دکتر سیّد حسین فاطمی، روانشاد دکتر سیّد حسن حسینی و استاد علی معلّم نویدبخش حضور بیدل در محافل علمی و آکادمیک ایران است. اگرچه در سال‌های اخیر کتاب «شاعر آینه‌ها» تألیف استاد دکتر شفیعی کدکنی نیز بسیار راه گشا بوده است.

در پایان به‌دو نکته اشاره می‌کنم، نخست مرمّت مقبرهٔ بیدل دهلوی شاعر گران‌سنگ و افتخار فرهنگ ایران و هند که بایستی با همّت والای مسئولان و دست‌اندرکاران مربوطه تحقّق یابد و نکتهٔ دوم پیشنهاد تأسیس و ثبت «بنیاد بیدل» که امّیدوارم با همکاری ادیبان فارسی زبان از کشورهای ایران، هند، پاکستان، افغانستان و تاجیکستان و... به‌منصهٔ ظهور برسد. و محصول یک چنین کار مشترک فرهنگی تبیین و تدوین کلیّات نثر و نظم بیدل و رواج اندیشه‌های توحیدی و پاک این شاعر و متفکّر بزرگ مسلمان می‌باشد. و معتقدم این دو حرکت مهمّ به‌همّت دوستان بیدل در میان دو سرزمین پهناور ایران و هند انجام شدنی است.

با ذکر چهار بیت از بیدل، سخن خود را به‌پایان می‌برم:

نگردد همّت موجم قفس فرسود گوهرها — به‌رنگ دود در توفان آتش می‌زنم پرها
زبان خامهٔ من زخمهٔ ساز که شد یارب — که خط پرواز دارد چون صدا از تار مسطرها
خطی در جلوه می‌آید ز لعل می‌پرست او — سزد گر آشنای سرمه گردد چشم ساغرها
به‌رنگ غنچهٔ خون بستهٔ دل‌های مشتاقان — ز سودای خطش بر دود دل پیچیده دفترها

منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ ه ش.
۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ ه ش.
۳. عینی بخارایی، صدرالدّین (م: ۱۳۳۳ ش): *میرزا عبدالقادر بیدل*، ترجمهٔ شهباز ایرج، سورهٔ مهر، اردیبهشت ۱۳۸٤ ه ش.

سیری در رقعات بیدل[◆]

نذیر احمد[*]

بیدل عظیم‌آبادی مثل بیشتر سخنوران فارسی به‌یک اندازه در نثر و نظم به‌کمال رسیده بود. رقعات بیدل در نثر اهمیّت خاصی دارند. این رقعات چندین بار به‌شکل مجموعه منتشر شده‌اند. پیش نظر بنده نسخه چاپ میرت بخش اتراپردش است. بیشتر از دو صد و پنجاه نامه دارد[1] که صد و بیست و پنج نامه به‌نام نوّاب شکرالله خان هستند، چهل و یک نامه به‌نام شاکر خان، شانزده نامه به‌نام کرم الله خان، ده نامه به‌نام عاقل خان و ده نامه به‌نام حسین قلی خان بهادر خان دوران، و بقیهٔ افراد یک و یا چند نامه به‌نامشان آمده است که فهرست[2] آنها به‌شرح زیر است:

"نوّاب شکرالله خان، شاکر خان، ایزد بخش رسا، نوّاب عاقل خان، قیّوم خان بن عاقل خان، عنایت خان، چین قلیچ خان، کرم الله خان، میرزا محمّد ابراهیم، اعظم شاه، میرزا معین، میرزا عبادالله، شیخ محمّد ماه، میرزا محمّد امین عرفان، شیخ محی‌الدّین، میر رضی وحدت، میرزا فضائل، میرزا فاضل بیگ، میرزا محمّد

◆ این مقاله به‌زبان اردو در مجموعهٔ مقالات به‌عنوان «مرزا عبدالقادر بیدل» گردآوری دکتر سیّد اطهر شیر از ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا در سال ۱۴۰۲ ه‍/۱۹۸۲ م چاپ شده که ترجمهٔ آن تقدیم می‌شود.

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، هند.

۱. نسخهٔ کابل تعداد کل دو صد و هشتاد و نُه است، و این مشتمل بر تنبیه و تصحیح کتاب کهنه، دو دیباچه و کتیبه‌ای به‌طور رقعه است و شش رقعه نام ندارند.

۲. تعداد نامه‌گیرنده به‌کمک نسخهٔ کابل بیشتر می‌شود، ولی چند نام تکرار شده‌اند. از سفینهٔ خوشگو معلوم می‌شود که در ابتدا حسین قلی خان، چین قلی خان بود، بعداً خان دوران و بعد از آن نظام‌الملک و در آخر آصف‌جاه شده، در این فهرست چین قلیچ، خان دوران و نظام‌الملک به‌اشتباه سه شخص هستند، و به‌نام حسین قلی خان و حسین علی خان هم مذکور شده‌اند.

نعیم، میان لعل محمّد، رفیع خان، فتّو خان، میرزا روح الله، مولانا عبدالعزیز عزّت، میرزا زین‌العابدین خان، زین‌العابدین احمد، میرزا عطاءالله، میرزا کامگار، شکرالله ثانی، حسین قلی خان بهادر خان دوران، میر عبدالصّمد سخن، ملّا باقر گیلانی، میر شرف‌الدّین، میرزا ابوالخیر، میرزا محسن، قابل خان منشی، میرزا خسرو بیگ، قاضی عبدالرّحیم، نظام‌الملک، علاوه از این چند رقعات نامه گیرنده ندارند".

همهٔ نامبردگان به‌بیدل تعلّق خاطر خاصّی داشتند، علاوه بر نامه، به‌بعضی در امور شعری نیز تبادلهٔ فکر و خیال می‌کند، این افراد از طبقات مختلف بودند، مثل ارکان حکومت، شعرا و علما. این نامه‌گیرندگان در مطالعهٔ کلام و حالات بیدل فایدهٔ بسیار دارند.

بیدل دربارهٔ دشواری تصحیح متون کهنه به‌نوّاب شکرالله خان نامه‌ای می‌نویسد و از متون پوسیده و عبارت‌های ناخوانا احساس خستگی می‌کند و متن‌های رنگ و رو رفته و کرم‌خوردگی فراوان کتاب را در حکم داخل کردن روح در جسم مرده می‌داند.

از این نامه‌ها، علاوه بر امور شخصی اوضاع روزگار بیدل هم روشن و واضح می‌شود. رقعات، شخصیّت نامه‌نگار را عیان و واضح می‌کنند و آیینه‌دار می‌شوند. این رقعات از لحاظ مطالعه خالی از دلچسبی نیست. اگرچه مطالعهٔ دقیق آن وقت و فرصت زیادی می‌خواهد.

یکی از نامه‌گیرندگان «میان لعل محمّد» است. نامبرده به‌قدری حسّاس بود که وقتی نااهلان بر سر قدرت آمدند خود را به‌قتل رساند. شعر دوست هم بود. شخصی به‌نام محمّد عاشق نیز در مدح میان لعل محمّد به‌پیروی از قصیدهٔ طالب آملی، قصیده‌ای نوشت. میرزا بیدل میان لعل محمّد را از این قصیده آگاه می‌کند و دادخواهی او را به‌اطّلاع میان لعل محمّد می‌رساند.

"متوقّع تحسین فطرت معنی تلقین است و محتاج آفرین طبع بهار آفرین". (ص ۱۲۲).

از این نامه برخی حوادث عصر بیدل هم معلوم می‌شود، شاه میوات ـ نروکه هابجی رام ـ توسّط شکرالله خان[1] شکست می‌خورد، آن وقت میرزا بیدل، به‌خان مذکور نامه‌ای نوشت و تاریخ این واقعه را این طور نظم کرد:

سرخیل نروکه هابجی رام — از باد بروت پشم در دست
با هفت پسر که هر کدامش — چون کوه‌سری به‌تیغ می‌بست
عمری سر کوهسار میوات — می‌بود چو خرسِ از خودی مست
با لشکر خان آسمان جاه — گردید طرف ز فطرت پست
یعنی به‌پناه قلعهٔ کوه — با جنگ مبارزان کمر بست
آتش زنهٔ بهادران خورد — چندانکه ز سنگ چون شرر جست
بگریخت بصد هزار تشویش — تا از دم تیغ بی‌امان رست
در تاریخش مهندس فکر — فرمود دل نروکه بشکست

۱۰۹۷ ه (ص ۱۱۹)

معظّم شاه بر اعظم شاه فتح یافت، آن موقع میرزا در نامه‌ای عاقل خان را مبارکباد گفت و بر تخت‌نشینی پادشاه این دو بیت به‌جهت مادّهٔ تاریخ گفت:

جلوس معدلت انوار پادشاه زمن — به‌این مربع اسرار داده‌اند نشان
شئون رافت یزدان جلال قدرت و شان — همان خلیفهٔ رحمان معظم دو جهان

۱۱۱۹ ه ۱۱۱۹ ه ۱۱۱۹ ه ۱۱۱۹ ه

(ص ۲۲٤)

همچنین تاریخ فتح گولکنده و بیجاپور را در نامه‌ای به‌نوّاب شکرالله خان چنین نظم کرده‌اند:

شاه عالمگیر یعنی هست او اورنگ‌زیب
آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر
عزمش از اقلیم دهلی کرد آهنگ خروج
تا کند بنیاد شاهانِ دکن زیر و زبر

---

۱. شکرالله خان حکومت میوات را در سال ۱۱۱٤ هجری یافت. آن وقت چند جمله نوشت، از آن نُه بار تاریخ ۱۱۱٤ هجری برآمد. ر.ک. ص ۲–۹۱.

اوّلین سالی که فتح ملک بیجاپور بود
در غل و زنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
تاخت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم
همچنان بر قلب قطب‌الملک طوفان دادسر
گشت از روی جمل در دیده اهل حساب
سال فتح اوّلین جمشید نصرت جلوه‌گر
۱۰۹۷ هـ
خواستم روشن شود آیینهٔ فتح دوم
داد شوخی‌های او را کم درین مصرع خبر
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کند
اعظم مطلوب فتح پادشاه نامور
۱۰۹۸ هـ ۱۰۹۸ هـ

(ص ۸۷)

از رقعات میرزا همین طور بیستم میلادی به‌دست می‌آید. بنابراین این رقعات مأخذ تاریخی هستند. امور ادبی را هم اشاره می‌دهد. مثلاً بیدل کتاب خود *طور معرفت* را برای میرزا محمّد امین عرفان می‌فرستد و می‌نویسد:

"باری از سیر سواد بیرات راه‌آوردی که قانعان تحف معانی به‌قلیلی از این پیشکش کفایت تصوّر نمایند، نسخهٔ طور معرفتیست که در تعمیم عبارتش مدّعای خاص مندرج توان یافت... به‌خدمت خواهد رسید".

راه آورد به‌معنی تحفه و هدیه است. آن هدیه که میهمان مسافر با خود می‌آورد. این لفظ (راه آورد) در عبارت بالا چه قدر به‌جا استعمال شده است.

خاتمهٔ *طور معرفت* را به‌خدمت گلگشت حقیقت، عاقل خان فرستاده و آفرین خواسته بود.

"اگر در جناب خلد انتساب به‌قبول برگ سبزی بی‌زرد، گلدسته آرای یک عالم فرق افتخار است". (ص ۱۳۲)

کتاب *طلسم حیرت*" را به‌سوی نوّاب شکرالله خان ارسال کرده بود، در نامه‌ای تذکرهٔ نظم کردن «گل زرد» را به‌طرزی دلچسپ نوشته است و ذکر مناسبات را چه اندازه زیبا بیان کرده است:

"چند روز است در بهارستان اندیشه گل زرد رنگ آرام می‌بازد و به‌آرایش بساط شکست رنگی می‌پروازد، هنوز از چمن افکار منتخب آب و رنگی که فراهم آورده است قریب یک صد و پنجاه گل زینت دامان تحریر کرده اقبال رنگین‌های این گلدسته منتظر نگاه معنی‌بین است و معراج خرمی‌های این گلبن موقوف مطالعه بهار آفرین". (ص ۱۳۵)

بیشتر رقعات مملوّ از اشعار هستند. اکثر ابیات از خود بیدل است و بیشتر نامه‌ها با بیت شروع می‌شوند.

بیدل گاهی نیز اشعار خان دوران[1] را اصلاح می‌کند. (ص ۲۴۷) شکرالله خان دیوان بیدل را انتخاب کرده بود و بیدل از این کار تشکّر می‌کند. (ص ۷۱) دربارهٔ طولانی شدن عبارت و الفاظ آن در شعر و قبیح بودن آن، اظهار نظر می‌کند. (ص ۲۶۰)

رقعات بیدل در ادب، شعر و شاعری اهمیّت خاصی دارند، دقّت و مشکلات اشعار خود را احساس می‌کردند، به‌همین سبب در نامهٔ خود به‌حسین قلی خان می‌نویسند:

"در ضمن مطالعهٔ نوازش‌نامه اندیشهٔ سجود ریشه به‌فهم هر گل معنی که پرداخت جز کیفیّات رنگ و بوی بهارستان کمال نشناخت. خاصه در زمین غزل نظر کشا که ربط هموارش اندکی پیچش داشت و غیر از طبع سلیم و فکر متین بر اکثر طبایع احتمال لغزش می‌گماشت:

آفـرین بـر طـبـع مـعـنی‌آفـرین".

دربارهٔ دشواری تصحیح متون کهنه به‌نوّاب شکرالله خان نامه‌ای می‌نویسد و از متون پوسیده و عبارت‌های ناخوانا احساس خستگی می‌کند و متن‌های رنگ و رو رفته و کرم‌خوردگی فراوان کتاب را در حکم داخل کرن روح در جسم مرده می‌داند.

---

۱. از سفینهٔ خوشگو معلوم می‌شود که وی دیوان خود را پیش بیدل گذاشته بود و برای اصلاح، اشعار تازهٔ خود را نزد بیدل می‌فرستاد و بعد از اصلاح آن را در دیوان شامل می‌کرد. (زیر سوانح آصف‌جاه)

رقعات بیدل موضوعات مختلف و شیوهٔ خاص خود را دارند، و اهمیّت بیش از مطالب و مندرجات آن، خصوصیّات ادبی و لسانی آن است. در زیر به‌اختصار به‌این خصوصیّات اشاره می‌کنیم:

۱. این رقعات مختصر هستند، فقط چند نامه مشتمل بر دو یا سه صفحه هستند، تسلیت‌نامه طویل‌ترین آنها است که در تعزیّت میرزا فاضل، به‌نام پسر ایشان میرزا فضائل نوشته‌اند.
۲. بیشتر رقعات مملوّ از اشعار هستند. اکثر ابیات از خود بیدل است و بیشتر نامه‌ها با بیت شروع می‌شوند.
۳. طرز بیان عالمانه است و جابه‌جا بیان دشوار و دقیق شده است.
۴. همهٔ رقعات خیالات حکیمانه و فیلسوفانه دارند، و از این لحاظ به‌کلام شاعرانه نیز نزدیک هستند. علاوه بر این، قابل ذکر است که در افکار بیدل به‌سبب بی‌رنگی و بی‌ثباتی جهان، تحیّر و حیرت و بی‌اختیاری به‌نظر می‌آید و در رقعات این فکر غالب است، مثال‌های زیر دلیل این گفتار است:

"پس خامه را در تحیّر مراتب شوق یک قلم بار سرنگونی.
اشارات حیرت انتما.
در عرض ناموس تحیّر قصور. (ص ۴۰)
از سوانح این حیرت آباد به‌کدام واقعه پردازیم که فراموشی به‌فریاد ندامت تواند رسید و از غافل این ماتم‌کده به‌چه سبق تأمّل نمایم که خاموشی طومار ناله تواند پیچید. (ص ۴۳)
حیرت‌ادایان محفل آفرین اگر شایسته حق فهمی لطایف‌اند هنگام تحیّر چشم بر اوج حقیقی کشوده باشند. (ص ۳۵)
تلخی‌کشان گوشهٔ حیرت. (ص ۳۹)
در عرض تمنّاهای دیدار هرچند آیینه وا نماید حیرت باقی است. (ص ۴۷)
تا به‌خیال آن سر راه غبار حیرتی تواند افشاند، مجبور حیرتم غیر از عجز به‌کدام طاقت برآیم. (ص ۶۴)

اگر انتظار دولت دیدار، آیینه حیرت نمی‌پرداخت بیدلان عالم مجبوری این همه متهم دوربینی‌های آنان نمی‌بودند. (ص ۶۵)
حیرت قدم از تحیّرخانه بر نمی‌دارد. (ص ۶۶)
اقتصار وضع بیدلی در جمیع احوال حیرت است و در همه اوقات حسرت. (ص ۷۷)

در رقعات بعضی جاها عبارت، نمایان و روان و جمله‌ها کوتاه و عبارت مسجّع است، عموماً این طرز در نامهٔ عزاداری بیشتر به‌چشم می‌خورد.

تحیّر مژدهٔ حسن بهاری داد کز شوقش. (ص ۱۱۲)
سراپا حیرتم حیرت نمی‌دانم چه فهمیدم. (ص ۱۱۲)
متحیّر کارگاه بی‌کاری به‌کدام تماشا مژگان بردارد. (ص ۱۱۶)
مقیمان پردهٔ حیرت‌نوایی. (ص ۱۱۷)
چراغ انجمن حیرت نظر بودند. (ص ۱۷۱)
تا به‌مژگان می‌رسد آغوش حیرت می‌کشد. (ص ۱۸۵)
حیرت تقریری مقدّمهٔ ثنا. (ص ۱۸۵)
آیینهٔ تصوّر شوق به‌حکم بی‌اختیاری رنگ تحیّر بسته. (ص ۱۸۸)
از ماجرای حیرت انتما معروض داشتن است. (ص ۱۹۵)
عمرهاست غنچه‌قفای زانوی حیرتیم. (ص ۱۰۸)
سیر این چمنستان آغوش تحیّری پرداز ننمود. (ص ۲۱۸)
تمنّاکیشان مطلع حضور در سواد عالم حیرت چشم باخته‌اند و به‌کسوت مژگان تحیّر در تهیّهٔ بلندی‌های دست دعا پرداخته. (ص ۱۴۵)
دیدهٔ بیمار نگاهان حیرت را به‌مطالعهٔ نسخهٔ شفا روشن نماید".(ص ۱۴۵)

۵. زبان و بیان، شاعرانه است، بیشتر از الفاظ، از مفرّدات، ترکیبات، تشبیهات و استعارات استفاده شده است که در فنٍّ شاعری استعمال می‌شوند، و بیشتر این مفرّدات و ترکیبات استعمال شده سرشار از خیال و پر از معنویت‌اند. بنابراین طرز بیان مشکل شده است. تعزیّت نامه‌ای به‌نام میرزا عبادالله می‌نویسد:

"بار سرنگونی‌های خامه بدوش جرأت برداشتن از عجز و ناتوانی دور است و درد گریبان‌چاکی نامه به‌چشم تأمّل مشاهده نمودن در عرضِ ناموسِ تحیّر، قصور". (ص ۴۲)

در جمله، خامه را «سرنگون» می‌گوید و بعد آن را «بار» تصوّر می‌کند و برای جرأت، «دوش» می‌آفریند، استعاره سود می‌جوید. نامه را به«گریبان چاکی» متّصف می‌کند و در «آخر» حیرت را «عرض ناموس» می‌گوید. این پارچهٔ نثری را به‌شعر نزدیک می‌کند و از سوی دیگر خیال ساده را مشکل و دشوار می‌سازد.

"مقیمان این خاکدان یک قلم نشانهٔ خدنگ کلفت و مسافران این بادیه یکسر درای محمل عبرت".

صناعات لفظی و معنوی

رقعات از تلمیحات و مناسبات سرشار هستند، چند سطر این نامه را ببینید:

"معنی‌نواز، طور معرفت از هجوم دیدهٔ انتظار سامان یک عالم چراغان است و به‌هوای نثار آن کلیم ایمن حقیقت صد هزار گوهر معنی به‌دامان، لله الحمد توجّه ذات معنی آیات در آن سمت ید بیضا نکشوده و عصای قدرتی ننموده که آل فرعون یعنی زمرهٔ طاغیان که غرقهٔ نیل ادبار ندامت‌اند... الخ". (ص ۹۸)

علاوه بر فراوانی تلمیحات، از استعمال تراکیب طور، چراغان، کلیم، ایمن ید بیضا، فرعون، انتظار سامان، کلیم ایمن حقیقت، غرقهٔ نیل ادبار ندامت، سبک و طرز بیان، زیبا و دلکش شده است.

۶. در رقعات بعضی جاها عبارت، نمایان و روان و جمله‌ها کوتاه و عبارت مسجّع است، عموماً این طرز در نامهٔ عزاداری است بیشتر به‌چشم می‌خورد، در تعزیّت میر محمّد فاضل می‌نویسند:

"چار دیوار عناصر اعتبار طلسمی است بی‌بود، دچار سوی انجمن گیر و دار، تخیّلی است خالی از متاع نمود، نه بر بنای این طلسم چون گردباد اعتماد نداری و نه در شکست این دیوار چو رنگ مایهٔ اختیاری.

فانوس آسمان‌ها از دود چراغان آخته نیلی است و آیینهٔ سحاب از نفس سوختهٔ برق‌های جسته چهرپرداز اثرهای سیلی، سخن نقاب لب نشکافته جوهر آیینه هواست و نفس از پردهٔ دل سر نی نکشیده کمند کنگرهٔ فنا. (ص ۱۰۵)

در مکتب امتیاز ما حرف مرقوم ماتمی است سیاه پوش و در دبستان تحقیق ما سطر مکتوب شهیدی کفن در آغوش، کسوت زنگاری آیینه شاهد معدومی جلوه‌هاست و وضع سینه چاکی شانه گواه بادبردن طره‌های دوتا". (ص ۶-۱۰۵)

نمونه‌های مهمّ روانی عبارت و سجع، که این‌جا نقل شده‌اند، نمونهٔ مهمّ خیال شاعرانه هم هستند.

در رقعات بیدل جمله‌ای نیست که در آن استعمال سجع نشده باشد.

۷. بیشتر برای قدرت بیان از نفی استفاده شده است، این طرز بیان خاص نثرِ ظهوری است. امکان دارد که میرزا تحت تأثیر این طرز قرار گرفته باشد. مثال طرز بیان منفی را ملاحظه کنید:

"رنگ جمعیّت بر عدم و هستی ما بالی نیفشانده که به‌تکلیف اوهام فراهم توان نمودن و ساز راحت بر بقا و فنای ما توجّه سر نکرده که جز صور قیامت نوای دیگران توان شنودن. (ص ۴۲)

خجالت سرنگونی‌های تردد خامهٔ طبیعتِ افسرده را آن قدر آب نکرد که به‌استعداد روانی عرق شرم نارسایی از چهرهٔ تمنّا توان شست و انفعال سیاه‌کاری‌های خامه آن قدر سرایت حال واماندگی مآل نه‌پرداخت که به‌کسوتِ سایه وسیلهٔ طواف آن آستان باید جست". (ص ۲۱۰)

۸. جمله‌های کوتاه:

"اتّفاقِ عالم اسباب، مراة تصرّفی، مقابل طبائع نه‌گذاشته که اندیشهٔ یکتایی جز عرض تمثال، چاره دیگر داشته باشد و اقتضای جهان، تلوین گرد افسونی بر نظرها نه گماشته که تصویر بی‌رنگی برای خود رنگی تراشد.

آثار محبّت کیفیّتی نقش نه‌بسته که بی‌دست‌اندازی غبار فنا رنگ تغیّر گیرد و اطوار وفا نقشی ننشانده که به‌قطع سلسلهٔ نفس صورت شکست نه‌پذیرد".

۹. در رقعات بیدل جمله‌ای نیست که در آن استعمال سجع نشده باشد.
۱۰. عبارات رقعات پر از صناعات لفظی و معنوی است، مثل مراعات‌النظیر، حُسن تعلیل، ایهام، تضّاد، تجنیس و اشتقاق، همهٔ صنایع به‌طرز مختلف استعمال شده‌اند.
۱۱. امتیاز رقعات میرزا، مفردات و تراکیب هستند که سرشار از معنی‌اند. با تشبیهات نادر و استعارات دلچسپ در این لطافت شاعرانه و صناعت شعری هم به‌درجهٔ اتم وجود دارد. در این مجموعهٔ رقعات مختصر بسیار تراکیب جدید، دلیل قدرت زبان و وسعت بیان میرزا است که مطالعهٔ آن توجّه ژرف و نگاه عمیق می‌طلبد، بیشتر ترکیب‌های نادر تراشیدهٔ ذهن میرزا است. به‌عنوان نمونه «مشتی از خروار» تعدادی از ترکیب‌ها را ببینید:

"کارگاه صنعت تقدیر، شعله‌های بی‌کسی، جراحت‌های بیدلی، جوهر آیینهٔ احوال، شبنم بساط عجزنگاهی، تقرّب‌اندیش وساطت اسباب، داغ فرصت تماشا، نسخهٔ دبستان ظهور، صفحات اوراق اعتبار، صدمات نواهای حوادث، شکست‌رنگی‌های امکان، قدردانان فرصت جمعیّت، رستگان شکستهٔ اوهام، گشاد جبهٔ دریای رحمت، تنگ حوصلگی‌های قطرهٔ بی‌سر و پا، چین کدورت، غوّاص محیط انفعال، خجالت آشنای نارسایی، مراتب عجز و انکسار، جرگه فروشان خاطر شهود و مناظر، اجتماع کیفیّات اوهام، عذرخواه نارسایی، سجده‌ریزی‌های خامهٔ تسلیم سرشت، ساز محفل یاد، دل حسرت آغوش، بسمل‌پرداز هوای دوست، نفس‌های عجز فروش، غبار وادی تمنّا، غبار آیینهٔ تمنّا، چین ابروی توجّه، ورق افسردگی، شعلهٔ آرزو، گوهر آبرو، خجلت زمین‌گیری‌های کمند عجز، خامه‌اندیشی‌های نارسا، غبار اوهام، پرتو محفل آفتاب منزل، نارسایان وادی طاقت، پیچ و تاب خروش اثر پیدایی، افسردگی سعی نیازمندان، نازکی همای امّید بال‌گشایی، سراسیمگی صبح بیمار، قدردانان نعمت خاموشی، مقام شناسان قانون سکوت، تلخ‌کام زاویهٔ مهاجرت، سفیدی دیده‌های انتظار، نارسایی‌های سعی رخصت، رسایی‌های فریاد حیرت، ناتوانی استعداد وداع، توانایی‌های معذرت عجز، مقیم پردهٔ عرق، عرصهٔ لاف، هم چشمی حباب، بیرون جادهٔ ادب، سعی هوس، آغوش توهّم، دل سپاس مشاغل،

سایهٔ شفقت و قدردانی، افسر آرزوی نیازمندان، لغزش مژگان خامه، سواد سرمهٔ خط، کمربسته‌های خدمت دعا، بساط آرایانِ وسعت ثنا، رنگ الم، صیقل تمنّای آیینه ارادت، بی‌پر و بالان آشیان نیاز، نسخهٔ اشفاق، تعطیل غفلت، قدرت‌نگار معنی لوح و قلم، سرمایهٔ جیب و دامان، دامن‌گیر تأمّل، صحبت عشرت جاوید، صبح اقبال تمنّا، انفعال سیه‌کاری‌های خامه، خجلت سرنگونی‌های تردّد، ورطهٔ اعتراض، سوخته خرمنان مزرع بیچارگی، طوفان کاری اشک خامه، رتبه بخشی عروج معانی، زنگار شبهات، نهال گلشن امّید، آیینهٔ یوسف‌نما، صورت کوتاهی دامن، لباس حرص سرمایه و جیب و دامان، فرصت انتظار، فرصت آگاهی، تأمّل غور و فکر، شکنجه مرگ، گرم روی توجّه، گره‌هستی، غیبت‌شناسی فرصت، مژگان تحیّر، گلشن دیدار، رنگ شکست دل.

بازوی تمنّا (ص ۶۰)، شیرازه‌بندی مجموعهٔ اعتقاد (ص ۶۳)، تأمّل سبقان مکتب حواس، خلعت‌های تهیّهٔ دعا (ص ۶۵)، رنگ التفات، عقیدت کدهٔ اخلاص، جمعیّت جاوید (ص ۶۷)، سحرخیز قافلهٔ دعا (ص ۶۹)، عشرت ابدی، چراغ امّید (ص ۷۰)، تسلیم عالم اخلاص (ص ۷۲)، نقاب آرزو (ص ۷۳)، خجلت هیچ‌کسی، سرنگونی انفعال (ص ۸۳)، نفس‌سوزی‌های چراغ اندیشه (ص ۹۰)، غرقهٔ نیل ادبار (ص ۹۹)، نفس‌سوز جهد (ص ۱۲)".

> عبارات رقعات پر از صناعات لفظی و معنوی است، مثل مراعات‌النظیر، حُسن تعلیل، ایهام، تضّاد، تجنیس و اشتقاق، همهٔ صنایع به‌طرز مختلف استعمال شده‌اند.

۱۲. در طرز بیان رقعات بیدل این امر قابل توجّه است که بیشتر جملات کوتاه به‌کار گرفته شده‌اند، البتّه گاه‌گاه جملات مرکّب و طولانی‌تر نیز به‌کار رفته است. جملات کوتاه در روانی اسلوب بیدل نیز سهم و دخل اساسی دارند.

۱۳. از این رقعات معلوم می‌شود که بیدل به‌زبان و ادب فارسی تسلّط کامل داشته است مثلاً در رقعه‌ای که به‌مولانا عبدالعزیز عزّت می‌نویسد از صنعت مهمله (بدون نقطه) استفاده می‌کند:

"طرّاح معمورهٔ حرم دل‌ها دم اساس حرص و هوا همواره موصول وصول دوام دارد، سالکا واصلا دو سه مصرع ساده که الحال دل‌سود آمال طرح کرده و کلک و داد سلک در احاطهٔ دام مسطر درآورده طمع دارد که در درسگاه مطالع اصلاحی آرا هم سلک گوهر کمال گردد. غزل:

دل اگر محو مدّعا گردد　　درد در کام ما دوا گردد
لمحهٔ درد اگر رسد در کام　　هر مگس همسر هما گردد
محو اسرار طرهٔ او را　　رگِ گل دام مدّعا گردد
گر سگالد وداع سلک هوس　　گره دل گهر ادا گردد
گسلد گر هوس سلاسل وهم　　کوه و صحرا همه هوا گردد
محو گردد سواد مصرع سرد　　مدّ آهم اگر رسا گردد
ما و احرام آه درد آلود　　هم هوا، گرد را عصا گردد
دل آسوده کو مگر وسواس　　گره آرد که دام ما گردد
در طلوع کمال بیدل ما　　ماه در هالهٔ سها گردد

(ص ۱۶۴)

نامه‌ای دیگر به‌همین صنعت به‌نام ملّا باقر گیلانی نوشته، برخی پاره‌ای نقل می‌شود:

هر دم هوس آلودهٔ صد صحرا گرد　　هر لمحه دل آمادهٔ صد عالم درد
در دهر که گل کرد سراسر وسواس　　دارم بحر آسا همه آه و دم سرد

حصر حدود طول امل در احاطهٔ ادراک عمل محال و حمل دوام عمر در دل آگاه واسطه‌گرد ملال، هرکس سر در محاوطهٔ عالم موهوم درآورده مآل کار ردّ در راه عدم کرده، طرح اساس دهر درگرد سواد عدم معمور و اهل عالم همه در اساس هوا و هوس مسرور، مطلع اطوار صلاح و سداد در سوادکدهٔ حرص و حسد معدوم علوّ کمال ادراک‌ها حصر مصالح اسم و رسوم، محمل آرام دل‌های صحرا گرد ملک وسواس راحله... (الخ)

وهم‌ها در کمال مدرکه گم　　مسلک ما هوس مآل عدم
حرص درکار و عمر مرگ احرام　　دل آسوده کو کدام آرام

۱۴. میرزا از الفاظ عامیانه، هزارها تراکیب معنی‌خیز ایجاد کرده است و صدها الفاظ نو پدیدآورده و دامن زبان و ادبیّات فارسی را وسیع کرده است. چند نمونه این‌جا نقل می‌کنم:

"الطاف مناصب، کرم مناقب (ص ۱۴)، بهانهٔ کمین (ص ۱۹)، معبود منش (ص ۳۵)، یوسف‌نمایی (ص ۳۷)، عروج آهنگ (ص ۳۶)، عجز تعمیری (ص ۴۰)، معنی‌پناه (ص ۱۷۰)، حیرت‌آباد (ص ۴۳)، مرحمت رسایی (ص ۱۶۹)، نزاکت آگاه (ص ۱۷۱)، تسلّی‌گونه (ص ۶۸)، لاانتهای، تحیّرنوایی، زمین‌گیر (ص ۱۲۲)، بیمار نگاه (ص ۱۴۴)، غنیمت‌شماری (ص ۱۴۳)، غفلت‌تراشی (ص ۱۴۹)، عجزآشنایی (ص ۱۵۰)، محامد نیوش، نصرت آثار، آفت‌کمین (ص ۱۵۳)، حقیقت آگاه، معنی‌نما (ص ۳)، عبارت‌سازی (ص ۴)، کلفت اندود (ص ۴، ۸)، محامد نیوش، معنی‌پناه (ص ۵)، معنی‌مناصب، نایادآوری، نفس‌شماری، راحت‌نگاری (ص ۸)، ضیا خرمن (ص ۹)، بهار دامن، حقایق اسلوب، معارف مضمون (ص ۱۰)، کرم‌زدگی (ص ۱۲)، کمین‌گهر (ص ۱۴)، فیض منقبت، عجز نگاه (ص ۱۵)، تقرّب‌اندیش، معدلت‌نشین (ص ۱۶)، دشمن‌گدازی، معالی مناصب (ص ۱۷)، ترشیح شماری، خجالت‌آشنا، عجز طراز، تسلیم نگاه (ص ۱۹)، حسرت آغوش، عجز فروش (ص ۲۰)، قفس آرا، خامه‌اندیشی، آفتاب‌منزل (ص ۱۲۱)، عجز پیما، عافیت‌شماری، پیچ و تاب خروش (ص ۲۳)، بیابان مرگی (ص ۱۳)، سپاس مشاغل، شفقت انتفاع، خیریّت نیوش (ص ۲۳)، تمنّاکیش (ص ۱۴۴)، زبان‌کده، معنی نسبت، معنی آگاه، پاجی‌نواز، معنی‌نواز، تأمّل خرام، خزف‌شماری، کم‌نفعی، تسلیم سلک نیاز سلک، آرزو سلک، ناتوانی فروش".

در طرز بیان رقعات بیدل این امر قابل توجّه است که بیشتر جملات کوتاه به‌کار گرفته شده‌اند، جملات کوتاه در روانی اسلوب بیدل نیز سهم و دخل اساسی دارند.

در ضمن قابل ذکر است که از مطالعهٔ دقیق لفظیّات بیدل چنین برمی‌آید که در این تکرارِ الفاظ برخی خیالات و ترکیبات وجود دارد. مثلاً بیشتر جا «سرنگونی قلم» آمده است. مثل:

"پس خامه را در تحریر مراتب شوق یک قلم بار سرنگونی باید کشیدن. (ص ۴۰)

بار سرنگونی‌های خامه به‌دوش جرأت برداشتن از عجز و ناتوانی دور است. (ص ۴۲)
خامه‌ها سرنگونی وضع خجل می‌کشیدند. (ص ۱۳۹)
کلک نیاز سلک[1] سرنگونی‌های خجالت بیکاری می‌کشید. (ص ۱۰۳)
خجالت سرنگون‌های تردّد خامه طبیعت افسرده را آن‌قدر آب نکرد که به‌استعداد روانی عرق شرم نارسایی از چهره تمنّا توان شست. (ص ۲۰۹)
انفعال نارسایی‌ها به‌سامان‌عرقی نه پرداخته ".

همین‌طور لفظ «نارسا و نارسایی» گوناگون استعمال شده است. چند مثال ملاحظه می‌شود:

"اندیشه‌های نارسا (ص ۲۱)، حجّ نارسایان عالم گم‌گشتگی (ص ۲۳)، نارسایی‌های رخصت (ص ۲۵)، نارسایی‌های طرز مضامین خجلت (ص ۲۶)، سعی نارسا (ص ۳۴)، عبارت نارسا (ص ۴۰)، طومار نارسایی‌های طاقت مستمندان (ص ۵۳)، خامه از نارسایی‌های طاقت تحریر، مژگانی به‌لغزش می‌آورد (ص ۷۶)، سراغی از بی‌دست و پایان بادیهٔ نارسایی (ص ۱۴۰)، خیال نارسا (ص ۱۶۴)".

همچنین فرصت، بهانه، تمنّا، عجز، تنگنا، بلندی دست دعا، بی‌دست و پا، یکسر و یک قلم، تماشاکده، حسرت، عبرت، تغافل، بی‌نیازی، تفرّقه و جمعیّت، نگاه تأمّل، زمین‌گیری، انفعال، اعتبار، گیر و دار، شکست رنگ[2] تکرار الفاظ و مفرّدات شده است و از این خیالات‌نو پیدا شده است. واضح است که اسلوب نثر در این‌جا مشابه نظم است و از جانب دیگر ذهن خلّاقانهٔ بیدل را معلوم می‌سازد.

۱۵. همهٔ رقعات، مسجّع هستند، بیشتر از یک سجع و جایی دو. مثال سه سجع خیلی کم است. سطری از سجع خالی نیست. نامه‌ای مختصر نقل می‌شود که از آن همهٔ بیان واضح می‌شود:

---

۱. کلک تسلیم سلک نیاز، کلک آزاد سلک، کلک تسلیم، ص ۱۲۵.
۲. ص ٦٠، ٧٠، ١٠٦، ١٤٤، ١٥٧.

"در تعزیّت میر هادی به‌شکر خان:

نبودم شمع تا از سـوختن حاصـل کنم رنگی

درین محفل به‌امید چه یا رب چشم وا کردم؟

در نسخهٔ دبستان ظهور اجزای تفرّقه بسیار است، و در صفحات اوراق اعتبار، نقوش انقلاب بی‌شمار، رشتهٔ نَفَس‌تابی ندارد که به‌شیرازهٔ این همه اجزا باید پرداخت و جوهرنگاه کفایت نمی‌کند که به‌مطالعهٔ این‌قدر نقوش باید گداخت، صدمات نواهای حوادث جز گوش کر برنمی‌دارد و شکست‌رنگی‌های امکان غیر از چشم بسته تاب نمی‌آرد، قدردانان فرصتِ جمعیّت در کارگاه امر ایزدی بساط دخلی نچیده‌اند و رستگان شکنجهٔ اوهام همّت خود را متعلّق به‌هیچ کار نفهمیده، رضای حق آسایش خود مغتنم شمردن است و به‌قدر طاقت تغافل از عالم اسباب پیش بردن، پیوسته متوجّه جناب الهی باید بود، یعنی چشم تأمّل به‌معنی تحقیق خود باید گشود".

میرزا از الفاظ عامیانه، هزارها تراکیب معنی‌خیز ایجاد کرده است و صدها الفاظ نو پدیدآورده و دامن زبان و ادبیّات فارسی را وسیع کرده است.

در جملهٔ اوّل به‌سبب لفظ بسیار، اعتبار و بی‌شمار عبارت مسجّع شده است، تشبیه ظهور از دبستان و اعتبار، جدید است، در این مراعات مسلسل وجود دارد. در جملهٔ دوّم مفرد نیست، در این هردو تا فعل «تابی ندارد، کفایت نمی‌کند، باید پرداخت و باید گداخت» هم‌جنس هستند. تشبیه نفس از رشته و نگاه از جوهر قابل توجّه است. در این جمله‌های مسلسل استعمال مراعات‌النّظیر شده است. در جمله سوّمین «نمی‌دارد و نمی‌آرد» بهترین مثال سجع است، حوادث را نواگفتن، تغیّرات تبدیلی دنیا را شکست رنگی قرار دادن، اسلوب بدیع است، نچیده و فهمیده هم‌جنس هستند. با کارگاه استعمال لفط بساط دلکش می‌شود، اوهام را شکنجه قرار دادن چه قدر تشبیه بدیع است. در جمله‌های آخر به‌سبب شمردن پیش بردن، باید بود و باید گشود عبارت مسجّع شده است. دربارهٔ این قابل ذکر است که میرزا عبدالقادر بیدل بیشتر در افعال،

رعایت سجع کرده‌اند البتّه گاه گاه در صفات و اسما این را التزام کرده‌اند. مثال این، نامهٔ جمله‌های اوّلین است. و این‌جا مثال دیگر هم ذکر می‌شود:

"چار دیوار عناصرِ اعتبار طلسمی است بی‌بود و چار سوی انجمن گیر و دار تخیّلی خالی از متاعِ نمود".

در اسم و صفت مثال‌های جناس اعتبار و گیر و دار، بی‌بود و متاع نمود، طلسمی و تخیّلی است.

"در هرچه مأموریم معذوریم و در آن‌چه می‌کوشیم مجبوریم، تا نفس باقی است نمی‌دانم چها خواهم کشید و تا دیده باز است، حیرانم که چه باید دید، موری در قلزم افتاده را شنا عجزشنایی است و درّهٔ باد برده را جمعیّت همان بی‌دست و پایی".

۱۶. در پایان دربارهٔ زبان نشانه‌هایی را بیان می‌کنم.

الف: زبان بسیار با محاوره نوشته است، این‌جا چند جمله درج می‌کنم:

"اندیشهٔ ریشهٔ دعایی که در زمین تصوّر می‌کاشت طوبی خلدستان اجابت گردید و تأمّل هوای ثنایی که درپردهٔ نَفَس داشت کیفیّت صبح اقبال به‌جلوه رسانید. رقمی ندارد که صحّت به‌حواشی تصوّرش بار تواند یافت و تفرّقه نچیده که جمعیّت معمّای شیرازش تواند شکافت".

ضمن آن‌که بیدل معمّا شکافتن نوشته‌اند و حافظ معمّا گشودن:

که کس نگشود و نگشاید به‌حکمت این معمّا را

ب: الفاظ عربی زیاد دارد، مثال‌های بالا را اگر به‌دقّت بنگریم معلوم می‌شود که عنصر عربی بر فارسی غالب است. علّت این است که برای عبارت مسجّع واژگان عربی لازم است.

ج: بیدل گاهی الفاظ و تراکیبی دارد که هندی است، یا در معنی دیگر مستعمل است، یا این معنی کم مستعمل است. مثال‌های زیر را ببینید:

تکلیف	=	رنج و اندوه	در فارسی به‌معنی فرض‌شناسی
حقّه	=	حقّهٔ سیگارکشیدن	در فارسی این معنی نیست
خیریّت	=	خیر و عافیت	در فارسی خیلی کم مستعمل است

تربوز = تربوز در فارسی هندوانه است

رضایی = لحاف در فارسی به‌این معنی نیست

د: گاه گاه الفاظ هندی مستعمل شده‌اند مثل تهان، چهینت، گدری، دور، کمل، برسات، دالی و غیره.

هـ: حذف فعل و تکرار فعل هردو وجود دارد، در عبارت بالا هردو مثال موجود است. ولی این کار فقط در افعال ناقصه انجام شده است.

"تسلیم اضطراریست و رضا بی‌اختیاری است. (مثال تکرار فعل) (ص ۱۵۰)

اگر تصوّر بی‌دست و پایی به‌گرد احوال خود برنیاید عجز پیمایان بادیهٔ اختیار را در طواف کعبهٔ مقصود پامال فضولی کردن است و اگر مشاهدهٔ زمین‌گیری قدمی به‌خیال خویش بکشاید، نارسان وادی طاقت را به‌زیارت آستان مراد محمل انفعال کشیدن. (مثال حذف فعل)

کلیّات مطبوعهٔ کابل نمونهٔ متن انتقادی نیست، بعد از نگاه کردن به‌رقعات معلوم می‌شود که این اغلاط دارد.

خرمی گل اوقات مفت وصول عافیت شماری است و خرسندی جمیع حالات غنیمت احرام شکرگزاری". (مثال حذف فعل) (ص ۲۳).

و: مصادر مرخّم و غیرمرخّم هردو مستعمل شده‌اند. شاید غالب دهلوی از اثرات بیدل گاه‌گاه مصادر غیرمرخّم استعمال کرده است. مثل «شهرت شعرم بگیتی بعد از این خواهد شدن». از رقعات چند جمله نقل می‌کنم. مثال مصدر غیرمرخّم:

"پس خامه را در تحریر مراتب شوق یک قلم بار سرنگونی باید کشیدن، و نامه را در عرض مدارج تمنّا یکدست بساط وسعت چیدن". (ص ۱۴۰)

مثال مصدر مرخّم:

"پیوسته متوجّه جناب الهی باید بود و یعنی چشم تأمّل به‌معنی تحقیق باید کشود".

ز: توالی اضافه (تتابع اضافه) مراد از توالی اضافه بیشتر از یک اضافه است. علّت این که بیدل بسیار تراکیب آماده کرده بود، به‌همین سبب توالی اضافه هم وجود دارد. بعضی جا با هم سه و چهار اضافه آمده‌اند. مثال سه اضافه:

"صیقل‌آرایی مرات حقایق چهره‌پردازی. (ص ۱۴۳)
آیینهٔ ارادت صیقل تمنّا".(ص ۱۴۵)
مثال چهار اضافت:
"بهشت هواخواهان عالم عقیدت".

مدّعای بنده این است که توجّه مردمان به‌جانب رقعات و نثر بیشر شود و اهمیّت آن آشکارتر گردد. نثر میرزا حامل آن خصوصیّات است که در رقعات وجود دارد، و لازم است که بعد از مطالعهٔ همهٔ تصانیف نثری، آن را نشان بدهد. این کار لازم و ضروری است و شایسته است که این کار را کسی که صاحب ذوق و فکر است انجام دهد. ولی این کار وقتی درست می‌شود که نقد متن تصانیف آن آماده شود. بنده در نهایت ادب عرض می‌کنم که تا به‌حال این کار به‌درستی انجام نشده است. کلیّات مطبوعهٔ کابل نمونهٔ متن انتقادی نیست، بعد از نگاه کردن به‌رقعات معلوم می‌شود که این اغلاط دارد. به‌عنوان مثال:

"رایحهٔ عقل کل مستخرج ازو گمان باید کرد".

باید که در اصل زایچهٔ عقل بشود و در مطبوعهٔ هندی لفظ صحیح وجود دارد.

علاوه بر این در کلیّات چاپ کابل، کمتر به‌نسخه‌های بیدل و تعلیقات و حواشی بر می‌خوریم.

مصراع: دریچهٔ آشنایی با بیدل ♦

محمّد رضا شفیعی کدکنی *

شاید آسان‌ترین راه، برای ورود به‌دنیای بیدل، دریچهٔ «مصراع» باشد، یعنی اندیشیدن به«مصراع» و نه «بیت» یا کُلِّ یک غزل. ما وقتی غزل سعدی را می‌خوانیم و به‌این بیت می‌رسیم:

تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش
بیان کند که چه بوده‌ست ناشکیبا را

مجموعهٔ دوّم مصراع، به‌طور مساوی، در خدمتِ انتقال مفهوم مورد نظر شاعر قرار دارد ولی در غزل‌های صائب، مثلاً در این بیت:

فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را
عشرتِ امروز، بی‌اندیشهٔ فردا خوش است

هر مصراعی، جداگانه، مفهومی دارد، و مستقلاً دارای زیبایی و ارزش هنری است به‌حدّی که شما می‌توانید در وقت خواندن و زمزمه کردن بارها یکی از این دو مصراع را با خودتان تکرار کنید بدون آن‌که نیازی به‌مصراع موازی آن داشته باشید، البتّه برخوانندهٔ اهل و آشنا پوشیده نیست که در عین حال دو مصراع صائب، لطفِ هنری‌شان در حالتی ادراک می‌شود که موازی یکدیگر به‌ذهن بیایند (... اسلوب معادلهَ، در مباحث قبلی این گفتار) یعنی هریک از این دو مصراع بیانِ یک حقیقت است: فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را = عشرتِ امروز بی‌اندیشهٔ فردا خوش است، یعنی در اغلبِ موارد، باید میان دو مصراع صائبَ یک علامت (=) قرار دهید. به‌این معنی که

♦ برگرفته از کتاب «شاعر آینه‌ها».

* شاعر، منتقد و استاد دانشگاه تهران (ایران).

مصراع قبل همان پیامی را دارد که مصراع دوّم و مصراع دوّم هم همان پیام مصراع قبل را دارد. در تحلیل مفهومی، هردو مصراع یک سخن می‌گویند: «لذّتِ اکنون بی‌دغدغهٔ آینده، خوش است». بنابراین در خواندن شعرهای سبک هندی، در اغلب موارد مدخلِ معنایی، مصراع است. اگر مصراع اوّل را نفهمیدید، به‌مصراع دوّم فکر کنید و از عجایب این که غالباً مصراع دوّم است که مصراع اوّل را قابل فهم می‌کند و توجّه به‌این مسأله اگر در شعر صائب کمتر، لازم باشد در شعر بیدل بیشتر لازم است، به‌این بیت توجّه کنید:

در غزل‌های سبک هندی، به‌ویژهٔ در غزل‌های بیدل، همیشه مصراع دوّم است که کلید معنایی بیت را تشکیل می‌دهد.

ما و تو خرابِ اعتقادیم
بُت، کار به‌کفر و دین ندارد

بگذریم از معنی بلند و اندیشهٔ حکیمانه‌ای که در این بیتِ او نهفته است و می‌خواهد بگوید: بسیاری از مادّیون و بسیاری از مارکسیست‌ها هم بت‌پرستند، بت‌پرستی و داشتن دوگم‌های تغییر ناپذیر، انحصاراً در قلمرو مذهب و الهیّات نیست، می‌توان در خارجِ حوزهٔ الهیّات هم بت‌پرست بود، به‌هرحال، در این بیت، مصراع دوّم قابل فهم‌تر است:

بُـت، کار به‌کفـر و دیـن نـدارد

بعد که به‌مصراع اوّل توجّه کنیم، هم مفهوم مصراع اوّل، و هم ارتباطِ آن با مصراع دوّم روشن می‌شود، حال به‌این بیت که کمی پیچیده‌تر است دقت کنید:

جامهٔ فتحی چو گَردِ عجز نتوان یافتن
پیکرِ موج از شکستِ خویش جوشن می‌شود

برای فهمِ این بیت، ناگزیر باید به‌مصراع دوّم که حسّی‌تر و مملوس‌تر است، اندیشید: امواج آب را درنظر بگیرید. امواج، حاصل شکسته شدنِ طرح آب است، اگر طرح آب، آرام باشد و شکسته نشود، موجی وجود ندارد، پس موج حاصلِ شکستگی آب است، امّا همین موج، وقتی شکست، تبدیل به‌حلقه حلقه‌هایی می‌شود که آن حلقه‌ها شبیه به‌زره یا جوشن است (و این تشبیه موج به‌زره تشبیهی است بسیار

قدیمی، قبل از اسلام[1]) و زره یا جوشن بر تنِ هرکس که باشد، او، در جنگ حفاظ و جان‌پناهی دارد که تیر و تیغ را در آن راه نیست، پس شکستگی در عینِ حال مایهٔ پیروزی است و سبب نیرومند شدن آن‌کس که شکسته شده است. این بود خلاصهٔ آنچه در مصراع دوّم گفته بود: «پیکرِ موج از شکستِ خویش، جوشن می‌شود». حال برای این که مصراع اوّل را درک کنیم یک بار دیگر با سابقه‌ای که از مصراع دوّم داریم، آن را درنظر می‌گیریم، در مصراع اوّل هم همین را می‌خواهد بگوید که: «شکست، خود، نوعی پیروزی است». به‌این بیان که «گرد عجز و ناتوانی‌یی که بر سر و رویِ ما می‌نشیند» این «گَردِ عجز و ناتوانی» خود «جامهٔ فتح و پیروزی ماست» همان‌گونه که آب وقتی شکسته شد، تبدیل به‌زره شده که لباس فاتحان و پیروزمندان است، گردِ عجز هم، لباس پیروزی و فتح است برای ما. (← ایماژهای پارادوکسی، در همین گفتار).

در غزل‌های سبک هندی، به‌ویژهٔ در غزل‌های بیدل، همیشه مصراع دوّم است که کلید معنایی بیت را تشکیل می‌دهد و از لحاظ نحو زبان Syntax و نیز به‌هنجار بودن روابط کلمات در محورِ جانشینیِ گفتار Paradigmatic axis مصراع‌های دوّم غالباً طبیعی‌تر و به‌هنجارترند، چرا که در این اسلوب شعر، شاعر، نخست مصراع دوّم را غالباً می‌سراید (البتّه در کل شعر کلاسیک فارسی و عربی این حالت وجود دارد، امّا در این سبک بسامد Frequency این کار بالاتر است). به‌این ابیات توجّه کنید:

صافیِ آینَه ناموس غبار رنگ است
جز سیاهی به‌دلِ خود چه نهان دارد، شمع
نیست جز بختِ سیه زیر نگین داغم
حکم بر مملکتِ شام روان دارد شمع

مصراع‌های دوّم، مفهوم‌تر، و از لحاظ نحو زبان و همچنین به‌لحاظ محور جانشینی گفتار به‌هنجارتر و طبیعی‌ترند.

برگردیم به‌بحث قبلی، به‌این بیت توجّه کنید:

پرفشان است نَفَس لیک ز خود رستن کو؟
با همه شورِ جنون، در قفسِ هوشِ خودم

---

۱. رک: *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ دوم، ص ۳۲۹.

اوّل، مصراع دوّم را مورد توجّه قرار دهید: «با همه شور جنون، در قفسِ هوشِ خودم». الحق زیباست، هم معنی و هم تصویر. «هوش و خرد» را به‌گونهٔ قفسی تصویر کرده است که انسانِ عاقل گرفتارِ آن قفس است، می‌گوید: «با همه نیرویِ جنون، هنوز گرفتارِ قفس عقل‌ام» اینِ خلاصهٔ حرفِ شاعر است در مصراع دوّم. حال توجّه کنید به‌مصراع اوّل: «پرفشان است نَفَس لیک ز خود رستن کو؟» می‌گوید با این‌که حیات و زندگی من کوششی است برای رهایی و نَفَس زدنِ من به‌مانند پرپر زدن پرنده‌ای است در قفس، در جهت رهایی و آزادی، امّا، هنوز از خود رهایی نمی‌یابم و گرفتارِ «خویشتنِ خویش» و تمایلات و خواست‌های نفسانیِ خود هستم. حالا هردو مصراع را، با درنظر گرفتنِ این توضیحات، یک‌بار در کنار هم بخوانید و توجّه کنید که می‌خواهد بگوید: با همه تلاشی که برای رهایی از خویش دارم هنوز جنونم به‌درجه‌ای نرسیده است که از قفس خرد و هوش، خود را رها کنم:

برای آسان‌تر شدنِ آشنایی با بیدل، پیش‌نهاد من این است که از رباعی‌های او شروع کنید.

پرفشان است نَفَس، لیک ز خود رستن کو؟
با همه شورِ جنون، در قفسِ هوشِ خودم

حالا یکی از ابیات دشوارترِ او را (شاید بتوان گفت: دشوارترین نوع، که در مباحث دیگر به‌آن اشارت کرده‌ایم) مورد نظر قرار می‌دهیم، همان بیتی که می‌گوید:

شعلهٔ ادراک خاکستر کلاه افتاده است
نیست غیر از بال قمری پنبهٔ مینای سرو

ظاهراً هیچ ارتباطی بین این دو مصرع وجود ندارد، اصلاً بین اجزای هر مصراع هم، رابطهٔ آشکاری احساس نمی‌شود. بگذارید قبل از آن‌که رابطهٔ دو مصراع را تحلیل کنیم به‌رابطهٔ اجزای هر مصراع، به‌طور مستقل، نگاهی بیفکنیم:

شعلهٔ ادراک خاکستر کلاه افتاده است

ژرف ساخت این عبارت این است که «سرانجامِ کوششِ ادراک (=تعقّل) افسردگی و سردی است». [یعنی سردیِ خرد در مقابل گرمای عشق یا جنون.] امّا همین مطلب را با چه تعبیری شاعر بیان می‌کند:

۱. ادراک را به‌گونهٔ شعله‌ای و شراره‌ای تصویر می‌کند.

۲. سرانجامِ سردِ فعّالیت‌های عقل و ادراک را ـ به‌جای آن‌که بگوید: «عقل، سرانجامی افسرده دارد» ـ به‌گونهٔ «داشتنِ کلاهی از خاکستر» تصویر می‌کند.
۳. در همین بیان (شمارهٔ ۲) ترکیب «خاکستر کلاه» خود، انحرافی از هنجار بیان عادّی وجود دارد (ترکیبات بیدل، در همین گفتار) «خاکستر کلاه،» یعنی دارای کلاهی از خاکستر. حالا، برگردیم به‌مصراع دوّم:

نیست غیر از بال قمری پنبهٔ مینای سرو

اوّل، بگذارید رابطهٔ اجزای همین مصراع را جزءبه‌جزء بررسی کنیم: در سنّتِ ادبی بیدل، «سرو» را به‌گونهٔ «مینای شراب» دیدن بسیار طبیعی است، از سویِ دیگر، رابطهٔ «قمری» با «سرو» هم چیزی است شبیه رابطهٔ «گل و بلبل» در شعرِ شعرای دیگر. حالا، نگاهی بیاندازید به‌بال قمری و «رنگ خاکستری بالِ قمری» و از طرف دیگر حتماً توجّه دارید که در قدیم سَرِ مینایِ شراب را با وسایل امروزی نمی‌بسته‌اند، بلکه با پنبه سَرِ آن را می‌بسته‌اند. با توجّه به‌مجموعهٔ این نکات در مصراع دوّم می‌خواهد بگوید: «قمری» را جز با «سرو» انس و الفتی نیست، قدری دقیق‌تر بگویم آرامش «سرو،» با حضور «قمری» حاصل است و برعکس: آرامش قمری در بالای سرو است.

حالا به‌رابطهٔ دو مصراع توجّه کنید: همان‌گونه که قمری جایش بالای سرو است (= پنبه رویِ مینای شراب). یعنی ملازمه‌ای است میانِ سرو و قمری برعکس، به‌همان‌گونه ملازمه‌ای است میان افسردگی و خاکستر شدگی شعلهٔ ادراک. همان‌گونه که قمری (رنگ خاکستری، و ارتباط آن با دیگر اجزا) و سرو لازم و ملزوم یکدیگرند، افسردگی و ادراک هم لازم و ملزوم یکدیگرند. به‌زبان طبیعی: عقل و ادراک، افسرده است و به‌دلالتِ التزامی: عشق است که گرم است یا جنون است که حرارت دارد.

من این بیتِ مورد بحث را ـ که در جای دیگر بدان اشارت کرده‌ام ـ در این انتخاب نیاورده‌ام، چون این نوعِ شعرها را نمی‌پسندم امّا به‌عمد، در این‌جا به‌عنوان نمونهٔ کار و نشان دادن ارتباط‌های پنهانی اجزای این بیت آن را مورد بحث قرار دادم و همین‌جا بگویم که این‌گونه کارها، شعر نیست... بیدل اگر ارزشی دارد، در مواردی است از نوع:

دریاست قطره‌ای که به‌دریا رسیده است
جز ما کسی دگر نتواند به‌ما رسید

یا:

این موج‌ها که گردنِ دعوی کشیده‌اند
بحرِ حقیقت‌اند اگر سرفرو کنند

یا:

ز پیراهن برون آ، بی‌شکوهی نیست عریانی
جنون کُن تا حبابی را لباس بحر پوشانی

و نه کوشش‌هایی از نوع: «شعلهٔ ادراک خاکستر کلاه افتاده است» که متأسّفانه در دیوانِ او، نمونه‌هایش کم نیست و شاید در میانِ ابیاتِ انتخابی من هم، نمونه‌های از این دستَ پیدا شود ولی سعیِ من عموماً بر آن بوده است که در حدّ رابطه‌های طبیعی و ساده و تا حدّی روشن، این انتخاب عملی شود. اگر مواردی باشد که چندان دلپذیر نباشد به‌خاطرِ ابیاتِ دیگری بوده است که در آن غزل وجود داشته و از ناچاری آن ابیات هم جایی در این انتخاب یافته‌اند.

بنابراین، به‌خوانندگانی که قصدِ ورود به‌مدخلِ این سنّتِ ادبی را دارند، توصیه می‌کنم اگر غزلی را شروع کردند و هیچ‌چیز دستگیرشان نشد ادامه بدهند تا به‌غزل دیگری برسند، در آن غزل هم لازم نیست زیبایی تمام ابیات را در همان مطالعهٔ نخستین احساس کنند. هر مقدار بیت را که توانستند دریابند، کافی است، بعدها فرصت خواهند داشت که تمام ابیات آن غزل را مورد تأمّل و التذاذ هنری قرار دهند، حتّی اگر در غزلی بیتی نیافتید که شما را تحت تأثیر قرار دهد، به‌مصراعی هم می‌توانید قناعت کنید، در بسیاری موارد مصراع‌ها، کار یک دیوان شعر را انجام می‌دهند به‌این مصراع‌ها ـ مجرد از کُلّ بیت و تمام غزل ـ نگاه کنید:

گران شد زندگی امّا نمی افتد ز دوشِ من

*

رنگِ آب از سیلیِ امواج می‌گردد کبود

*

وقتِ پیری ریخت از هم عاقبت دندان شب

*

قیامت ریخت، بر آیینه‌ام، برقِ تماشایش

*

چشم آهو، حلقهٔ گردابِ بحر حیرت است

*

جهان جایی ندارد، گر توانی در دلی جا کن

*

که چون آتش از سوختن زیستم من

من، این نمونه‌ها را، از گونه‌های مختلفِ سخنِ او (اخلاق، عرفان، تصویرسازی، بازی شاعرانه با کلمه و کشفِ ساحت‌های هنری کلام) بدون هیچ‌گونه سعی و کوششی از حافظه نقل کردم و اگر به‌جستجو می‌پرداختم هم نمونه‌های بهتری می‌شد آورد و هم مصراع‌های بیشتری.

در غالبِ غزل‌های او می‌توان چنین مصرع‌هایی یافت، بستگی به‌چشم‌انداز و نوع سلیقه و انس و الفتِ ما دارد. شما اگر در همین نمونه‌هایی که من این‌جا آوردم خوب دقّت کنید، براستی، در شگفت می‌شوید. باور کنید از چند شاعر معاصر که بگذریم آنهم بعضی کارهاشان مجموعهٔ میراث ادبیِ معاصران را اگر در یک کفّهٔ ترازو بگذارند و یک مصراع از نوع:

قیامت ریخت، بر آینه‌ام، برقِ تماشایش

*

گران شد زندگی امّا نمی افتد ز دوشِ من

من ترجیح می‌دهم همان مصراع به‌نام من بماند و نه آن مجموعهٔ عظیم کلیشه‌ها و کلماتِ پوک. نکتهٔ دیگری که می‌توانم برای آسان‌تر شدنِ آشنایی با بیدل، پیش‌نهاد کنم این است که از رباعی‌های او شروع کنید. در غالبِ این رباعی‌ها، برای مجذوب شدن در رموزِ هنر بیدل، دریچه‌هایی وجود دارد.

بیدل و سبک هندی◆

سیّد امیر حسن عابدی*

زبان و ادبیات فارسی با سابقهٔ هزار ساله را در سه سبک تقسیم کرده‌اند. اوّلین سبک سبکِ خراسانی است، این سبک در خراسان نشو و نما یافت ولی این بدان معنی نیست که مَردمان مناطق دیگر از آن استفاده نکرده‌اند، بلکه مردمان خراسان علمدار و پیشرو این سبک بوده‌اند. در شکل‌گیری این سبک قالب قصیده جایگاه خاصی دارد. این سبک نمایندگان بزرگی چون عنصری (م: ٤٣١ ه‍/١٠٤٠ م)، فرّخی (م: ٤٢٩ ه‍/١٠٣٨ م)، منوچهری (م: ٤٣٢ ه‍/١٠٤١ م) و ناصر خسرو (م: ٤٨١ ه‍/ ١٠٨٨ م) دارد. ویژگی مهمّ سبک خراسانی صفا و سادگی، استعارات و تشبیهات فطری، لغات ریشه‌دار و الفاظ پرمعنی است.

دوّمین سبک زبان و ادب فارسی سبک عراقی است که در عراق عجم یعنی جنوب ایران به‌خصوص شیراز، نشو و نما یافت. این سبک زبان فارسی و ادبیات را عالمگیر کرد و شاعران بزرگِ این سبک مثل سعدی (م: حدود ٥-٤٩١ ه‍/٩٦-١٢٩٢ م) و حافظ (م: ٧٩١ ه‍/١٣٨٩ م) و مولانا را باید قلّه‌های غزل فارسی به‌حساب آورد. از خصوصیّت‌های بارز سبک عراقی می‌توان به‌رقّت الفاظ، نزاکت بیان، شستگی، سلاست و روانی اشعار اشاره کرد. به‌مصداق «**هر آن‌چه از دل برخیزد بر دل نشیند**» می‌باشد.

◆ این مقاله به‌زبان اردو در مجموعهٔ مقالات به‌عنوان «مرزا عبدالقادر بیدل» گردآوری دکتر سیّد اطهر شیر از ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنا در سال ١٤٠٢ ه‍/١٩٨٢ م چاپ شده که ترجمهٔ آن تقدیم می‌شود.

* استاد ممتاز دانشگاه دهلی، هند.

سوّمین سبک، سبک هندی است. و این بدان معنی نیست که فقط به‌مردمان هند تعلّق داشته باشد. این سبک در هند و ایران رواج یافت ولی آب و هوای هند و مزاج فیلسوفانه، یقیناً در این سبک تأثیر داشته است. در این سبک غزل و قصیده ارتقاء یافت و در همین سبک است که شاعر بسیار بزرگی چون میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی (۱۱۳۳–۱۰۵٤ هـ/۱۷۲۰–۱٦٤٤ م) ظهور می‌کند و خصوصیّات سبک هندی را ارتقاء می‌بخشد. مشکل پسندی، معنی‌آفرینی، تشبیهات و استعارات دشوار و معمّا و چیستان بخشی از این خصوصیّات را شامل می‌شود.

دربارهٔ سبک هندی صلاح‌الدّین سجلوقی نوشته‌اند:

"آن چیزی را که این سبک تراشان سبک هندی می‌گویند، غالباً تغزّل تصوّفی است، نه سبک هندی. و باید دانست که تغزّل تصوّفی یا غزل صوفیانه یا غزل عرفانی غیر از شعر تصوّفی است... آن چیزی را که سبک هندی نامیده‌اند ذاتاً از اقلیم هندی نشأت نگرفته، بلکه از آسمان تصوّف فرود آمده است ولو که هند بیش از دیگر اقالیم مهبط فیض این آسمان شده است و تصوّف در آن نشو و نمای مخصوص کرده است[1]".

به‌عقیدهٔ علی دشتی: سبک هندی را اگر از جهات گوناگون آن درنظر آریم، بیدل به‌طرز خاص آن را از فضای مه‌آلود گمنامی بیرون آورده و مدال قهرمانی را مطالبه می‌کند.

علی دشتی خصوصیّت‌های بارز سبک هندی را مسامحهٔ لفظی، باریک‌خیالی، مبالغه و اغراق، زنجموره و مضمون‌تراشی شمرده‌اند، علاوه براین به‌یک خاصیّت ممتاز اشاره کرده‌اند و اسم آن را نبرده‌اند، ولی در تشریح آن گفته‌اند:

"جمله‌ای مشهور و متداول و اصطلاحی زبان‌زد مردم در بیتی گنجانند که چاشنی و طعم خاصی بدان می‌بخشند. می‌توان گفت از فرهنگ عامّه، پیوندی می‌زنند مانند... «خانه بردوش»... و غیره"[2].

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ٦٤.

۲. علی دشتی: *نگاهی به‌صائب*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ص ۱۰۹.

و بعد از آن در ذیل، این اشعار بیدل را نقل کرده‌اند:

گاه در چشم‌تر و گه بر مژه، گاهی به‌خاک
همچو اشک ناامیـدی خـانه بردوشـیم مـا

*

ز رنگ‌آمـیزی ایـن باغ عـبرت بـرنمی‌آیـد
به‌غیر از نقش بند طاق نسیانی که من دارم

معمولاً ایرانی‌ها سبک‌هندی را چندان دوست ندارند ولی آنهایی که تعریف و توصیف کرده‌اند، سبک هندی را سبک اصفهانی و سبک صائب هم تعریف کرده‌اند، ولی سبک بیدل را قائل نشده‌اند، امیری فیروزکوهی زیر عنوان «ردّ تسمیه یا انتساب این سبک به‌هندی» نوشته‌اند:

"هرگاه بخواهیم این سبک را (گذشته از انتساب به‌ایران که آن مسلّم و قطعی است) به‌شهری نسبت دهیم، شهر عظیم اصفهان... بدین انتساب احقّ و اولی از سایر شهرهاست"[۱].

و در سبب انتساب گویند:

"سبب این انتساب این بود که چون بعد از رجعت ادبی در عصر زندیه و بازگشت شعرا به‌سبک قدیم قاعد شد و طرز شعرای صفویه بالمرّ در ایران موقوف و به‌عکس در هندوستان با شدّت بیشتری برقرار ماند و شعرای امثال بیدل و ناصر علی و غالب و آرزو و امثالهم به‌همان طریقه با پیچیدگی و اخلاق بیشتری به‌ظهور آمدند، اهل ادب در اواخر عصر قاجاریه برای این‌که فارقی برای این دو دستهٔ تقسیم شده به‌وجودآورده باشند طرز باقی‌ماندگان به‌سبک هندی را بدین نسبت تسمیه کردند... زبانی در غزل‌سرایی رواج یافت که به‌ظاهر فارسی و به‌باطن هندی بود"[۲].

---

۱. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: *دیوان صائب*، انتشارات انجمن آثار ملّی، تهران، مقدّمه، ص ۱۹.
۲. علی دشتی: *نگاهی به‌صائب*، ص ۲۳، ۲٤.

در هند و تاجیکستان، بیدل را شاعر بزرگ شمرده‌اند و در افغانستان بیدل را بزرگ‌ترین شاعر فارسی می‌دانند و اهل افغانستان یک اصطلاح «بیدل‌شناسی» دارند و در کابل عاشقان بیدل ادّعا دارند که بیدل در کابل مدفون است.

صلاح‌الدّین سلجوقی می‌نویسند:

"حینی که به‌هند بودم از بیدل خیلی‌ها جستجو نمودم، ولی معلوم شد که مردمِ هند اکنون بیدل را فراموش کرده‌اند. «مظهر» و «ظهوری» نزد ایشان بارها بلندتر است از بیدل. قبر بیدل هم پیدا نشد و من به‌درجهٔ اخیر که به‌حیث یک جنرل قونسل افغانی... خیلی‌ها کوشیدم، و در پایان کوشش خود به‌این فکر آمدم که بقایای او را به‌کابل آورده‌اند و من در این باره با استاد محمّد داود اطیسن همنوا هستم. اسناد استاد موصوف خوب قوی است. و علاوه برآن گم شدن و ناپدیدشدن ناگهانی قبر بیدل در زمانی که در آن محیط، بزرگترین شاعر و صوفی و ادیب محسوب می‌شد، هیچ معنی ندارد، به‌جز این‌که جثّهٔ او را از خانه‌اش (که طبعاً قبر در خانه معنی دیگری ندارد، به‌جز این که موقّت باشد) رسماً به‌وطنش و باز به‌جایی که قبر در قریهٔ «خواجه رواش» به‌نام محلّهٔ چغتایی‌ها، یعنی اقوام بیدل، معمور و معروف بوده است، آورده‌اند.

این‌که اگر بعضی می‌گویند و یا بگویند که قبر بیدل از طرف مهاجمین از بین رفته است، معنی ندارد. مهاجمین به‌بسیاری قبرها حمله کرده‌اند، ولی قبر از میان نرفته است"[1].

در آن زمان قدر و منزلت میرزا بیدل آن‌قدر بود که وی را صاحب کرامت می‌شمردند، و امروز حال این است که نشان قبر هم معلوم نیست.

سیّد حسام‌الدّین راشدی در حاشیهٔ *مقالات‌الشعراء* تحریر کرده‌اند:

"به‌سال ۱۹۵۷ م. جمعی از عقیدتمندان بیدل در کابل ادّعا کردند که استخوان‌های بیدل را در عصر احمد شاه ابدالی به‌کابل انتقال داده و در خواجه

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ۸۷

رواش، شمال کابل، در قریهٔ ظریف دفن کرده‌اند، ولی این ادّعا نیز به‌اثبات نمی‌رسد و خود فضلای افغانی آن را رد می‌کنند"[1].

در بیدل‌شناسان افغانی نام صلاح‌الدّین سلجوقی مهم و نمایان است و کتاب «*نقد بیدل*» در زبان و ادبیات فارسی اهمیّت خاصّی دارد و از طرف وزارت فرهنگ چاپ هم شده است. قبل از این در سفارت افغانستان مصروف کار بودند. «*نقد بیدل*» را به‌عنوان «ای دلدار برین!» و از این شعر آغاز کرده‌اند:

نفس از تو صبح خرمن، نگه از تو گل بدامن
تویی آن‌که در بر من تهی از من است جایت!

و دربارهٔ شاعر بسیار بزرگ می‌نویسند:

"سعادت حقیقی آن است که هم ذاتی باشد و هم موضوعی و به‌عبارت دیگر هم از داخل ذات ما باشد و هم از خارج آن، و بیدل از دولت عشق‌برین خود به‌این هر دو سعادت رسیده است، زیرا او در خود و هم در خارج از خود بدون دلدار دیگر چیزی نمی‌بیند. او وقتی که می‌بیند نفس او مانند صبح خرمن زده است، طوری که *قرآن مجید* می‌فرماید «والصبح اذا تنفّس»، می‌داند که این جنب و جوش و این روشنی زندگی از آن او نیست، و بلکه از خورشیدی است که صبح ازل را افروخته است و او (بیدل) در آن خورشید فرونشستنی فانی و باقی شده است.

و وقتی که خارج از خود به‌کاینات نظر می‌کند، همه چیز را تجلّی دلدار برین می‌بیند، و از این رو همه چیز به‌چشم او گل و گلزار می‌نماید، و از هر گردش چشمی خرمنی از گل به‌دامن او می‌افتد.

و از این روست که نه تنها دلدار برین در بر او و به‌کنار او و از هرجهت نشسته است، بلکه در دل او نیز طوری جایگزین شده است که او (بیدل) قالب را برای آن جایگزین لامکان و بی‌چون تهی ساخته است...

---

۱. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ ه) بن میر عزّت‌الله: *مقالات‌الشعرا*، ۱۹۵۷ م، ص ٤٧٧.

این بیتی که ما آن را صبح نخستین این کتاب قرار دادیم، از این سبب قرار دادیم که مضمون آن خشت اساسی و اوّلی مکتب تصوّف و بلکه کلمهٔ شهادت ایمان صوفی است. او همیشه حرکت و روشنی زندگی را و نیز رنگینی محیط طبیعی و اجتماعی را از آن خورشید آسمان تقدّس و زیبایی می‌داند که همه چیز از او زنده و فرخنده و تابنده و زیباست، آن خورشیدی که در هیچ آسمانی و هیچ افقی نمی‌گنجد، الّا در بر و در دل صوفی، که صوفی برای نشیمن آن دلدار دلنشین لامکان قالب تهی کرده است. این است عقیده‌ای که صوفی دارد و این است پیغامی که صوفی می‌گوید.

امّا بعضی از ظاهربینان و آنان که کم حوصله‌اند و نمی‌توانند یک صفحه را تا آخر بخوانند، چون کلمات «وهم» و «عدم» را از زبان صوفی می‌شنوند، خیال می‌کنند که بیدل و یا صوفی‌ها بدبین‌اند و به‌مرگ و عدم دعوت می‌کنند و به‌فنا اندرز می‌دهند، و یا هم طوری که گفته شد بدبینان می‌باشند"[1].

بعد از آن زیر اشعار غزل را تحریر می‌کنند:

به‌بهار نکته سازم، ز بهشت بی‌نیازم
چمن آفرین نازم، به‌تصوّر لقایت

نه به‌خاک در بسودم نه به‌سنگش آزمودم
به‌کجا برم سری را که نکرده‌ام فدایت

هوس دماغ شاهی چه خیال دارد این جا!
به‌فلک فرو نیاید سرِ کاسهٔ گدایت

نتوان کشید دامن ز غبار مستمندان
به‌خرام و نازها کن! سر ما و خاک پایت

ز وصال بی‌حضورم، به‌پیام ناصبورم
چقدر ز خویش دورم که به‌من رسد صدایت

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ۲-۱.

و دربارۀ غزل می‌فرمایند:

"چنان به‌نظر می‌خورد که بیدل این غزل را وقتی سروده است که کاروان حجّاج به‌طرف حجاز حرکت می‌کرده و صوفی فقیر و عائله‌مند ما که استطاعت نداشته است، حرمان و حسرت خود را به‌این کلمات اظهار می‌نموده"[۱].

آقای سلجوقی عناوین فراوانی نام برده و غزلیّات و اشعار بیدل را تحلیل و تشریح تام نموده و زیر هر عنوان مطلعی داده‌اند و بعد از تنقید و تشریح کامل بعضی اشعار منتخب را هم نقل کرده‌اند.

در این جا برخی از این عناوین و مطلعش را نقل و خیالات و تصوّراتِ مؤلّف را بیان می‌کنیم:

عجز تعیّن

شد ز ازل پرده‌گشا عجز ز پیدایی ما   مو ننهد پا به‌نمو، تا قدم از سر نکند

صوفی مسلمان مانند بیدل و همۀ اسلاف او همیشه ما سوی الله را عدم می‌گوید، نه آن عدم فلسفی که باید هیچ وجودی نداشته باشد، بلکه عدم صوفیانه، و آن چیزی است که وجود ظلّی و وجود عرضی دارد. و عرض نیز عرض فلسفه نیست، بلکه عرض صوفیانه است که به‌معنی شیء انتزاعی است...

بیدل از قوۀ قطب اطلاق، در حالی که خود را در آن فانی وهم خود را آیینه‌دار آن می‌بیند، چنین شرح می‌دهد:

آن قـدر هسـت در آیینۀ من مایۀ نور   که به‌هر ذرّه دو خورشید نمایم تقسیم

... امروز در تمام شرق و غرب نظیر او یافت نمی‌شود، و حتّی در دیروز نیز کسی به‌او نخواهد رسید، کیست که بتواند به‌این قوّت و این مضمون و این انسجام و به‌این زیبایی حرف بزند؟ اینک این بیت را به‌تکرار می‌آورم و بیت بیدل به‌تکرار خود قند و گلاب مکرّر است:

شد ز ازل چهره‌گشا عجز ز پیدایی ما   مو ننهد پا به‌نمو، تا قدم از سر نکند

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ۱ و ٤.

... بیدل... حالات متفاوتی از صحو و سُکر دارد. ولی هیچ کس این فکر را به‌این شیوهٔ مرغوب، شیوه‌ای که مخصوص این مضمون است، و این مضمون به‌این طریق باید ادا شود، به‌مانند بیدل ادا نکرده است...

آن طرف سخن

به‌بیانم آن طرف سخن، به‌تامّل آن سوی وهم و ظن
ز چه عالمم که به‌من زمن نرسید غیر پیام او

واقعاً بیان بیدل آن طرف سخن و تامّل او آن طرف وهم و ظنّ است... و هر سروشی را که از خود در خود می‌یابد، غیر از خطرات و خاطرات و الهاماتی که همه این‌ها پیام دلدار برین است، چیز دیگری نیست...

علی دشتی: پس از مولوی میان سرایندگان صوفیّه کسی به‌شور و شیدایی بیدل نیست.

ذوق عامّه و پیشگاه حق

به‌افسون قبول خلق تا کی هرزه‌گو باشم
اگر حرفم به‌خاک افتد، دعایم مستجاب افتد

شاید بیدل می‌دانسته عصری می‌آید که بعضی‌ها به‌نام عدل اجتماعی می‌خواهند بکوشند که تفاوت را از اوج آن پایین کنند، تا مطابق ذوق عامّه شود، و طوری که باقی مؤسّسات را ملّی می‌سازند شعر و ادب را نیز ملّی سازند...

خواب و بیداری

گه از وحدت نَفَس راندم، گه از کثرت جنون خواندم
شنیدن داشت هذیانی که من نغنوده می‌گفتم

هذیان تو ای بیدل! ای صاحبدل حقیقی! بلندترین قلّهٔ عرفان و ادب است. آیا تو می‌دانی که اکنون هیچ کس از شعرا و صوفیان به‌این پایهٔ عظمت و این ذروهٔ بلندی سخن نگفته‌اند؟ «از وحدت نفس راندن» و «از کثرت جنون خواندن» تعبیر محض توست. تویی که سخن‌های بهار اندوده و باز هم قدح پیموده می‌گویی، زیرا ملک سخن از آن توست و تو در این کشور بی‌نزاع خود هرگونه فرماندهی کرده می‌توانی. معانی و الفاظ، آب و خاکی است که تو می‌توانی از آن به‌هر قدر که بخواهی برای تعمیر کاخ

عرفان خود خشت بریزی، در حالی که کاخ عرفان تو بارها بلندتر است از این مقیاسی که ما در کار داریم...

صبح فطرت

آهی به‌هوا چتر زد و چرخ برین شد داغی به‌غبار الم آسود و زمین شد

این غزل برخلاف غزل‌های دیگر، عبارت از تامّلات پراکنده نیست، بلکه درحقیقت سراپا قصیده ایست در تهنیّت افتتاح دروازهٔ «وجود»...

یک دیوانه

به‌کام عشرتم گر وا گذارد گردش دوران

دو عالم می‌دهم برباد و یک دیوانه می‌سازم

چه معمار خوب و بجایی! ولی آن طور دیوانه‌ای که هردو عالم را او نیز برباد دهد.

دل بهزادی

تو هر رنگی که خواهی حیرت دل نقش می‌بندد

ندارد کارگاه صنع، چون آیینه بهزادی

... بیدل بهزاد را بسیار یاد می‌کند، و چنان معلوم می‌شود که به‌رسم خیلی علاقمند بوده، و حتّی در بعضی موارد به‌تصویرهای جدید پروفیل و رسم‌های کاربونی که هنوز جدیدتر است نیز اشاراتی دارد...

وفای وعدهٔ قیامت

به‌تصوّر وعدهٔ وصل قِدَم، چه هوس که نخفته به‌خاک عدم

به‌غبار هوا طلبانِ وفا، ستم است، قیامت اگر نشود

هرکس به‌قیامت به‌دلیلی دعوت می‌کند و آمدن آن را ضروری می‌داند، ولی اکثر این مردم دلیل عدلی و قانونی را پیش می‌کشند و مجازات و مکافات را به‌ترازوی اعمال می‌گذارند، ولی بیدل طریقهٔ نوی دارد که بر شیوهٔ اخلاق تصوّف است. این‌جا مسئله از عدل بلندتر و مسئله احسان است، و آن هم از طرف کریمی که به‌مشتی هوسکار وعدهٔ دیدار و وصل نموده است و اکنون ایشان در انتظار نشسته‌اند. این‌جا

بهشت و دوزخ و اعمالی نیست و قیامت عبارت از وعدهٔ وصلی است که کریم محسن باید آن را ایفا کند، و کریم محسن نه ستم کند و نه جفا.

این وزن نزدیک است به‌آن‌چه آن را در علم عروض "رکض الخیل" یعنی دویدن اسپ می‌گویند. ولی این غزل را باید «جنبش تانک» بنامیم، زیراکه از دیدن اسپ ولوله و زلزلهٔ بیشتری دارد...

صد قیامت صعب‌تر

خجالت صد قیامت صعب‌تر از مرگ می‌باشد
جـدا از آستانت مردنم این بس که جان دارم

غرض این جا نه تنها معنی‌آفرینی بیدل است، بلکه اختراع ترکیبات او از این نیز بیشتر مورد التفات است. و بیدل هر کلمه را به‌صورت پیمانه نیز استعمال می‌کند، در حالی که پیمانه‌ها نزد ما کلمات محدود دارد...

خضر هُنرور

عرض اهل هُنر نگه دارید! پیش طـاووس نام پا مبرید!

... بین بیدل و فلاطون... اتّفاق نظر زیاد دیده می‌شود، و حتّی طرز تفکّر و تا درجهٔ خوبی اسلوب بیان نیز مشترک است... تنها ساختمان دستگاه شعور موجب توافق نظر این دو فیلسوف شاعر و یا این دو صوفی متبتّل شده است...

ناقهٔ به‌گل خفته

صـید توهّـم شـکار دام خـیـالـم ناقه به‌گل خفته است و بار ندارد

نمی‌دانم این شعر است یا سحر، ولی این قدر می‌دانم که بهترین تصویری است از قلمرو یک مرد حسّاس. «وهم» صفر دنیای علم است، طوری که خیال نیز صفر دنیای حقیقت است و این دو صفر در دنیای علم و حقیقی که نزد ماست هیچ است. ولی این دو هیچ در راه دنیایی که کنون صفر است و در آینده مرکز حقیقت خواهد بود، نور افگنی و راهنمایی می‌کند. وهم و خیال این شعر است که در آیندهٔ مجهول روشنی می‌اندازد و طرح دنیای جدیدی را می‌ریزد. فکر پرواز در هوا و سیر در زیر دریا و پل بستن برفراز آن و تقابل ذرّه و خورشید، همهٔ اینها روزی وهم و خیال بود که کنون

حقیقت شده است، و لوکه شاعر خود را در این چیزها نکوهش می‌کند و خود را صید فتراک وهم و شکار دام خیال می‌پندارد...

ذرّه شگافی

در فکر خودم معنی او چهره کشا شد   خورشـید برون ریختم از ذرّه شکافی

شما می‌بینید که در بزم ادب بیدل، فلسفهٔ مثالی "سقراط" با علم مادی "اینشتین" چطور و به‌چه ابنایی با همدیگر همکار و همنوا می‌شود. و چطور سقراط از شناخت به‌معرفت خدا می‌رسد و چطور اینشتین از ذرّه شگافی، خورشید برون می‌ریزد! و چطور این دو حقیقت که یکی معنوی و دیگرش مادّی، و یکی اصل و دیگرش ظل است، یک جا جمع می‌شود"[1].

صلاح‌الدّین سلجوقی زیر برخی عنوان‌ها بیدل را با شعرای دیگری مقایسه کرده‌اند. در عبارت زیر بیدل با غالب مقابله شده است:

"... مثلاً تصوّر فرمایید غالب شاعر هندی حینی که ذخیرهٔ خورد و نوش او تمام می‌شود بخود چنین خطاب می‌کند

اگر خدای بداند که زندهٔ تو هنوز   هزار مشت زند بر عذار عزرائیـل

و بیدل به‌خود و به‌هر صاحبدل و هر کسی که سر به‌گریبان تامّل فرو کرده می‌تواند چنین ارشاد می‌کند:

ز اوج افـلاک اگر نـداری حضـور اقبال بـی‌نیـازی
نفس به‌جیبت غبار دارد، ببین سپاهی که می‌خرامد!

... خودی غالب، خودی کوچک و عزایزی است که در مضیقهٔ خورد و نوش، همه دنیای وجود را، خواه در طبیعت و خواه در فوق طبیعت، مانند خودی خود کوچک و حقیر و عصبانی و بی‌موازنه و بی‌عدالت می‌بیند. ولی خودی بیدل خودی یک بندهٔ فانی است که در خدای خود باقی شده است. و در حالی که کوکبهٔ جلال کبریایی در اوج گردون و پهنای فلک الافلاک نمی‌گنجد، او

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۸۴، ۴۰۸.

می‌تواند گردِ سپاه آن شهنشاه وجود را در غبار نفس خود سراغ کند و ببیند. آری، او می‌بیند که مشت غبار او باب عشق و معماری عبودیّت و اخلاص، لشکرگاه آن همه کرّ و فرّ و جمال و جلال و عزّ اقبال بی‌نیازی شده است.

آری غالب مردی بود که به‌طمع چند فلوس، قصاید مدحیه به«ویکتوریا» ملکهٔ انگلستان و طاغیهٔ هند می‌نوشت. و بیدل کسی بود که او را به‌مدح شاهی که شاه قانونی و عادل او و وطن او بود و در عین حال به‌خودش هم پیوند گوشت و خون داشت، دعوت کردند. و او چون مدح را نه قابل شان خود می‌دانست و نه لایق شاه خود، لذا به‌کمال ادب و تواضع از آن صحنه برآمد"[1].

و همچنین عناوین زیر و مطالع بیدل را با مولانا روم (م: ٦٧٢ ه/١٢٧٣ م)، عراقی (م: ٦٨٨ ه/١٢٨٩ م) و حافظ تجزیهٔ تقابلی کرده‌اند:

ناسازگاری الفاظ

ای بسا معنی که از نامحرمیهای زبـان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند

... وظیفهٔ شعرایی امثال حافظ و عراقی و بیدل بسیار سنگین‌تر است که به‌یک پوست دو مغز را جای داده‌اند و در عین حال توانسته‌اند که بر ناموس غزل هم محافظه کنند. حافظ به‌مانند سعدی شافعی است، امّا به‌مشرب تصوّف امام شافعی اقتدایی ندارد...

بیدل به‌نوبت خود، طوری که ما او را می‌شناسیم، او نیز خود را مقتدا و پیرو مولانا می‌شمارد، و همان روح تصوّف عمیق مولانا را آن طور که مولانا در شعر کارفرما شده بود تعقیب می‌کند، و همان انقلابی را که در حقیقت «رومانتسیزم» ما است به‌روی کار می‌آورد...

لفظ زنجیر معنی نیست

... بیدل به‌عقیدهٔ من در صف اوّل شعرایی است که در جودت و تنقیه و سره‌گی الفاظ کامیابانه کوشیده‌اند. هنوز مولانا که مرحلهٔ اوّل این انقلاب فنّی و

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ۳–۲۲.

فکری و فلسفی را به‌روی کار آورده بود، به‌حیث معمار ادبی بیشتر مصروف اساس و ارکان اوّلی این بنا بود، که بیدل شاگرد او توانست آن بنای جاوید را به‌سیم گل و گچکاری و رنگ‌آمیزی زیباتر کند.
ولی بعد از بیدل هنوز ثلث قرن نگذشته بود که آثار چنگیز جدید شرق که شمشیر او مانند شمشیر چنگیز خان بر سر و بر گردن و بر سینه فرو نمی‌آید و تنها کالبد را مجروح نمی‌کند، بلکه به‌فرمودهٔ قرآن پاک «دل‌هایی را که در سینه‌هاست کور می‌سازد». آری این استعمار آمد و بر همّت و شجاعت و ایمان و کلتور ادب و زبان‌های دری و عربی و بر همه چیز خاتمه داد"[1].

علاوه بر این در عنوان‌های زیر نیز صلاح‌الدّین سلجوقی زیر غزلیّات بیدل را مطالعهٔ عمیق و گوناگون کرده و تحلیل آن را ارائه داده است:

"خواجهٔ دوسرا، حقیقت مرهون مجاز، نفس شیشه‌گر، فهم بیدل، عالم روح، جزیرهٔ دلکشا، تعیّن، من خون بها هستم، ابتسام صبح فطرت، وحدت آفرینندهٔ کثرت، قبای اطلس فلکی، غبار نظر، وحدت با نشاط، شما حساب کنید، صورت‌پرستی، یک بینی، برق غیرت، بی‌قدری در عدم، از صنم چه فهمیدی؟، آن خرقهٔ کهن، حدوث و قدم، در دل و در دیده، حس و عشق، در مقام احدیّت، قرب و بُعد تحقیق، آثار خدایی، مراتب نشناسی، وظیفهٔ آیینه، مطلق در مقیّد، آیینهٔ ناز، نقش قدم، ما ناآشناییم، تحصیل عار، سفر بین وحدت و کثرت، قدیم و جدید یکی است، تخیّل جلوهٔ محسوس، ملک خدا، نه او آمد نه من رفتم، مشک خاک و ناز، تو و دل، پیام ملک یقین، واحد مکرّر، احد عدد ندارد، عجز نگاه، کثرت، عبارات وحدت، به‌تو از تو، خوبتری رسد، عزیزهٔ نیایش، تعیّنات صرف، ای یافتن ناجستنت، هوالاوّل و الآخر، پیروی *قرآن مجید*، اوهام، عرفان، نمایهٔ جستجو، ابروی ترجمان، کیش جنون و مرض دماغی، لعبت تحیّر، ننگ آدم، راه تمثال، عقل و عرفان، سخن در وطن، کوری چشم یا کوری دل، جحیم

---

۱. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، ص ٤٤، ٧٢، ٧٦، ٨٦، ٨٧

در راه خلد، ایمان علم یقین است، اگر در آفاق ندیدی در نفس ببین، سیه کردن کاغذ، جهل هم کلمه‌ای است از قاموس علم، یقین و وهم، سراب هستی، عقل و وهم، عقل نامرد، خشکی مغز شعور، مرگِ علم، معراج یقین، جوهر یقین، کسب جنون، درمان از درد صعبتر، بازی طفلانه، سراغ نه دلیل، ستارهٔ دلیل خورشید، علم تعبیر خواب جهل، خفّاش نور خویش، حیرت سپر رخشندگی، عشق تحصیل ندارد، عقل و عشق، عشق و هوس، تحیّر دورباش، تحقیق در تامّل است، معرفت ذاتی است، حیرت معرفت است، خودشناسی، خود نشناسی، مطلق در مقیّد، خودداری و دویی، جذبه اختیاری نیست، غرق در خود، از خود برآ، لذّت مولد عقده‌ها، تو موجب معرکهٔ هر دوجهانی، شیرازهٔ دو عالم، یک چراغ و هزاران شبستان، شام و سحر گرداندان پهلو است، سفر در وطن، دور از خود به‌طور، سودای خام ولی گرانبها، تو معمار دنیا و عقبی، خودی منظّم، ماییم، ذاتیّت تبدیل نمی‌شود، جوهر عشق، حقیقت مجرّد، مطلق و یا مقیّد ما، آیینه تهمت نیک و بد، درخت بی‌بر، عبادت مستان، می نارسیده، باید به‌حلب نروم، آتش به‌فرنگ، دود مجمر، عقل و هوس، کفر و دین، گدای تو و تاج قیصر،گدای تو، باز گدای تو، طبل و علم داشتن، تب نوبتی، کمال فقر، مصنوع امید و بیمیم، مرگ تدریجی، نقصان و آیینهٔ کمال، رنگهای جمال بی‌رنگ، زمان چیز حقیقی نیست، مجال نه مکان، ساغر و سبوی تو، عالم یار، قوت عجز، آن بادهٔ که حرام است، هوس کوثر، معمار ابدیّت، آوارهٔ در دل، لایق هما، جگر آفرین، نغمه یا شکر، ریشهٔ عقیده و تخم آدم، افلاک می‌گردم، انا الحق، بهشت بی‌دوست، خندهٔ فیض سحر، جمال بی‌چون، بادهٔ بی‌ساغر، همّت می کشی، جادهٔ بی‌مقصد، عبادت وظیفه است، محیط و مدار هستی، به‌سرچشمهٔ نخستین، صحرای دیگر، حلم و شجاعت، نشاط توکّل، چراغان شبستان عدم، تمکین با نشاط، غرور، حیا و سرنوشت، استقامت و کرامت، خَلق و خُلق، حیا به‌خلق و خالق، عیب پوشی، در سایهٔ خویش، شخصیّت، به‌تیمّم نماز کردن، غریزه نه دنی، صورت و سیرت، قدرت و هدایت، سخا حین احتیاج، ناداری، احسان حرص، شوهر دگر، پاکبازی، زنگ یا نقوش باطل، راحت مرگ است، سعادت

نزد بیدل، وعظ در رقص، شلوار تا به‌گردن، احترام اسلاف، نفی قبل از اثبات، ز خود گر بگذری، چاه کنی زبان، عمل معمار عمر، در دکان قصّابی، آب سوزان‌تر از آتش، صبر جمیل و گوهر مقصود، خودسری، مظلوم مویّد ظالم، مظلوم آخر جای ظالم را می‌گیرد، گیرایی عدل، جمعیّت مرهون الفت است، ضعف و جمعیّت، شمشیر صلح، اتّحاد اهل دول، آزرم و تواضع، افسانه و خواب، کتاب مغلوط و مردم کور سواد، علم تابع جهل، زور ناتوانی‌ها، به‌سوی ابدیّت، املای مطرب، لایتناهی در فکر لایتناهی، محدود فکرت محدود، دی و فردا، زمان و مکان، چنبر زمان و مکان، بی‌کنار، چگونه رسیدهٔ، شراب مطلق، حرکت و افزایش، ذرّه و آفتاب، ماضی امید و مستقبل، تعلیل، حرکت و سکون، آدم و بوزینه، وجوب و امکان، تطوّر و تدهور، صفر بر صفر، هیچ در هیچ، تناسخ، عجز و غرور، آرام و رم یکی است، یاس و امید و بیم، ذوق و قریحه نه قیاس، به‌طرف کمال، آگهی حقیقی، جزء پراکنده، کلف ماه، صد کهکشان، جوز باری، راکت ماه، اضداد، گر درم، همه در همه، آیا وسیله در هدف محو است، دوران خون تجدّد، وهم، تنها دل است، جان متجسّد، که آیا زنده است؟".

افغانی‌ها خیلی در راه بیدل‌شناسی زحمت کشیدند و باید ممنون باشیم که کلّیات بیدل را از طرف وزارت تعلیم به‌چاپ رساندند که وزن آن تقریباً نه کیلو است. آن وقت که من در کابل بودم، جلد چهارم آن زیر طبع بود و دوست بنده آقای خسته مرحوم دنبال کار طبع بودند...

آقای علی دشتی بیدل را "قهرمان سبک هندی" گفته‌اند و زیر عنوان این می‌نویسند:

"اگر بنا شود چنین لقبی به‌شاعری داده شود، آیا بیشتر برازنده صائب است یا بیدل؟ در این‌که صائب شاعری نامدار است، تردید نیست، مخصوصاً... از دیدگاه خارجیان که پی‌مضمون می‌گردند... و صائب از این حیث قهرمان است... ولی سبک هندی را اگر از جهات گوناگون آن در نظرآریم، بیدل به‌طرز خاص از فضای مه‌آلود گمنامی بیرون آورده و مدال قهرمانی را مطالبه می‌کند"[1].

---

۱. علی دشتی: *نگاهی به‌صائب*، ص ٦.

امّا نامبرده جانب دیگر بیدل را اهمیّتی نمی‌دهد که بیدل مستحقّ آن است و می‌گویند:

"بیدل شاعری است پرمایه و پرمحصول... امّا اشعار او عموماً بر فهم پیچیده و دشوار است. به‌واسطهٔ همین دشواری دیوان بیدل در ایران رواج اشتهاری نیافته است. ورنه شاعریست لبریز از تخیّل و سرشار از تشبیهات و استعاره‌های تازه و غریب... دشواری کار بیدل، کثرت استعاره، توسّل به‌مجاز، به‌کار بستن تشبیهات غریب و دور از ذهن عامه است. ولی همهٔ این‌ها نمایشگر فکر دقیق و تصوّرات گریزان و پیچیدهٔ اوست...

بعضی از شاعران ما... اسیر و گرفتار اندیشه و تصوّرات خویش‌اند و در گردابی فرو افتاده‌اند و پیوسته دست و پا می‌زنند. این دست و پا زدن‌ها به‌شکل شعر در می‌آید و هزاران دیوان بیدل را فراهم می‌کند...

پس از مولوی میان سرایندگان صوفیّه کسی به‌شور و شیدایی بیدل نیست..."[1].

من با سخن آقای دشتی چندان موافق نیستم که فقط این وظیفهٔ هنرمند است که سخن و اندیشهٔ خود را به‌ما برساند، بلکه وظیفهٔ ما هم هست که سعی و کوشش کنیم که فکر و اندیشهٔ آن و اصطلاحات دقیق و مشکل و آسان، را دریابیم.

ایران گهوارهٔ تهذیب و تمدّن است، حتّی هر شهر ایران از شاعران و ادیبان لبریز است، و هر شهر روایتی ادبی و فرهنگی دارد. از دیرباز، سرزمین بزرگ خراسان و مشهد مقدّس مرکز علم و فن بوده است و تا حال مجلس‌های ادبی و فرهنگی دیدنی دارد، و از فرهیختگان آن‌جا آقای محمود فرّخ معاون رئیس اسبق آستان قدس رضوی بودند، و هر روز جمعه در خانهٔ ایشان مجلس شعر و ادب برپا می‌شود.

من چند مرتبه به‌این مجلس ادبی رفته‌ام. نوبتی برای شرکت در سمینار دقیقی، به‌مشهد رسیدم و به‌طور خصوصی به‌خانهٔ او رفتم و به‌بنده آقای فرّخ «*سفینهٔ فرخ*» دو جلدی قطور را هدیه دادند. امّا نامبرده در سفینهٔ فرّخ، جلد دوم، زیر عنوان مثنویات و

---

۱. علی دشتی: *نگاهی به‌صائب*، ص ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١، ٢٩.

مفردات میرزا بیدل را، کابلی نوشته‌اند، فقط دوازده بیت انتخاب کرده‌اند. از آن چهار بیت تحریر می‌کنم:

آسـان تـوانـم از سـر کـون و مـکان گـذشت
این کوی دوست نیست که نتوان از آن گذشت

*

ساز موهوم نغمه زار خیـال   کلک تصویر آرزوی محال

*

تـا چـنـد به‌هـر مرده و بیمار بگـریـم
وقت است به‌خود گریم و بسیار بگریم

*

گفتـم ای مه با رقیب رو سیه کمتر نشـین
زیر لب خندید و گفت او نیز می‌گوید همین

حالا عظمت بیدل را از نظر نقّادان و دانشمندان هندی می‌بینیم. بیدل در زمانهٔ خود مرجع خلایق بود و در چهار جانب ملک شهرت داشت. از اشعار منتخب، اشعار برگزیده را تحریر می‌کنیم. و از تکرار اشعار بیدل پرهیز کرده‌ام، اگرچه تذکره‌نویسان آن را نقل کرده‌اند:

میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره

"بیدل... پیر میکدهٔ سخندانی و افلاطون خُم‌نشین یونان معانی است کرا قدرت است که به‌طرزتراشی او تواند رسید و کرا طاقت که کمان بازوی او تواند کشید؟... و مؤلّف گوید:

رساند پایهٔ معنی به‌آسمان نُهـم   بلند طبع شناسد کـلام بیـدل را

نشاء فقر جزء دماغش و فروغ روشن‌دلی نور چراغش... میرزا در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند... میرزا اشعار موافق قواعد فصاحت بسیار دارد. اگر صاحب استعدادی از کلّیات او آن اشعار را جدا کند، نسخهٔ اعجاز دست به‌هم می‌دهد. سخن سنج متفنّن است... حقّا که سخن او طرفه دماغی دارد...

در بحور قلیل‌الاستعمال غزل‌ها به‌قدرت می‌گوید، خصوص بحر کامل. در این بحر می‌گوید:

من سنگدل چه اثر برم ز حضور ذکر دوام او
چو نگین نشد که فرو روم بخود از خجالت نام او

... و در بحر مطوی گوید:

منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو
ای قدمت بر سر من، چون سر من بر در تو

... و در بحر خفیف مثمّن ... می‌گوید:

به‌تماشای این چمن در مژگان دراز کن   ز خُمستان عافیت قدحی‌گیر و ناز کن

... این جواهر آبدار از مخزن دیوانش انتخاب زده...:

آتش دل شد بلند از کف خاکسترم
باز مسیحای شوق جنبش دامان کیست[1]"

آزاد بلگرامی در مآثرالکرام

"بیدل... عمدهٔ سخن‌طرازان و شهرهٔ سحرپردازان است... طبع درّاکش چه قدر معانی تازه به‌هم رسانده و چه ثمرهای نورس که از نهال قلم نیفشانده؟ خلاصه کلامش شراب میخانهٔ هوشیاران و طلای دستمایهٔ کامل‌عیاران است. از آغاز شعور تا دم آخر چشم بر سیمای معنی دوخته و چراغ عجبی بر مزار خود افروخته... حق تعالی او را اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود...

میرزا معنی‌آفرین بی‌نظیر است، امّا عبارت به‌طور خود دارد، و به‌طور جمهور نیز فراوان جواهر سخن در رشتهٔ نطق کشید. اگر کلّیاتش را انتخاب زنند، مجموعهٔ لطیف مقبول حاصل می‌شود و خط نسخ بر نسخهٔ سحر سامری می‌کشد، چنان‌چه درین عدالت‌گاه شهود عدل حاضر است.

و از بس قوّت طبع، گاهی بادپای فکر تند می‌تازد و به‌طور ملّا ظهوری ترشیزی در یک زمین مکرّر طرح غزل می‌اندازد.

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره*، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۰۹ م، ص ۱۵۲؛ مؤلّف در این کتاب تقریباً ٢٦٨ بیت انتخاب کرده‌اند.

و میرزا را بحر کامل مرغوب افتاده و درین بحرشنایی کرده. میر عطاء الله صاحب رسالهٔ عروض گوید: بعض متأخرین شعرای عجم بر کامل مثمّن شعر گفته‌اند، خالی از عذوبتی نیست، چنان‌چه خواجه کمال‌الدّین سلمان ساوجی فرماید:

به‌صنوبر قد دلکشش، اگر ای صبا گذری کنی
به‌هوای جان حزین من دل خسته را خبری کنی

و از مطالع میرزا بیدل است:

تو کریم مطلق و من گدا، چه کنی جز این که نه خوانیم
در دیگری بنما که من به‌کجا روم، چو برانیم

دیوان غزل میرزا به‌نظر درآمد. این چند گوهر از آن محیط برآورده شد:

من نمی‌گویم زیان کن یا به‌فکر سود باش
ای ز فرصت بی‌خبر، در هرچه باشی زود باش"[1]

بندرابن داس خوشگو در سفینهٔ خوشگو

"بدان‌که خامهٔ سنبلستان‌نگار، جبین‌سای آستان یاد کسی است و دل غنچه مثال پرده‌کشای حقیقت ایجاد بوی گل گل نفسی که شکفتگی از جبین بهار آیینش گلشن گلشن بر خود بالیدن داشت و بزرگی از ذات عرش کمالاتش عالم عالم سامان دکان چیدن می‌انباشت:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب   تا بگویم نام آن قدسی جناب
سامعه را وقت گل چینی رسید   ناطقه را صبح حق بینی رسید

درویش بادشاه، دماغ پوست، تخت سرافرازی، فراغ تخت روان بی‌نیازی، ابر دربار، شکوه آسمان کمال، خورشید آسمان وقار، جهان قال و حال، آیینهٔ مظهر قدرت الهی، جامی لبالب می قدرت لامتناهی، قبلهٔ لفظ و کعبهٔ معنی، کدخدای سخن و خداوند سخندانی:

رباعی:

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *مآثرالکرام موسوم به‌سرو آزاد*، مطبع دخانی، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م؛ مؤلّف در این کتاب تقریباً ۷۳ اشعار نقل کرده‌اند.

مرزا بیدل که رهنمای سخن است پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتاست در آفریدن طرز کلام بالله که پی سخن خدای سخن است

... فقیر درین مدّت عمر... به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و اندازه سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو او ندیده‌ام... آن‌جناب از الهیّات و ریاضیّات و طبیعیّات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصّهٔ مهابهارت را به‌یاد داشت و در فنّ انشا منشی بی‌نظیر...

غزل و رباعی نوشته زیر بالین گذاشته بود. بعد برداشتن مردهٔ ایشان کاغذ مذکور برآمد و اشتهار یافت... نقل آن برداشته می‌شود:

به‌شبنمی صبح این گلستان فشاند جوش غبار خود را
عرق چو سیلاب از جبین رفت و ما نکردیم کار خود را
ز پاس ناموس ناتوانی، چو سایه‌ام ناگزیر طاقت
که هرچه زین کاروان گران شد، بدوشم افگند بار خود را
به‌عمر موهوم فکر فرصت فزود صد بیش و کم ز غفلت
تو گر عیار امل نگیری، نفس چه داند شمار خود را
قدم به‌صد دشت و در کشادی ز ناله در گوشها فتادی
عنان به‌ضبط نفس ندادی طبیعت نی سوار خود را
بلندی سر به‌جیب پستی ست اعتبار جهان هستی
چراغ این بزم تا سحرگاه زنده‌دارد مزار خود را
ز شرم هستی قدح نگون کن، دماغ مستی به‌وهم خون کن
تو ای حباب از طرب چه داری؟ پر از عدم کن کنار خود را
به‌خویش گر چشم می‌گشودی، چو موج دریا گره نبودی
چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کردی بهار خود را
تو شخص آزاد پرفشانی، قیامت است این‌که غنچه مانی
فزود خودداری‌ات به‌رنگی که سنگ کردی شرار خود را

گمان غالب آن‌که هیچ بحری از بحور در عروض از گفتن نمانده باشد. و چون از فکر همه آنها طبیعت را سیر یافت، بر همان قدر اکتفا نکرده، بحر بیستم سوای آن نوزده بحر ایجاد کرده و در آن غزل‌ها انجام داد، چنانچه چهار بیت از دو غزل به‌یادبود:

می و نغمه مسلّمِ حوصله‌ای که قدح کش گردش سر نشود
بحل است سَبُک سری آن قدرت که دماغ جنون‌زده‌تر نشود

*

چه بود سروکار غلط سبقان در علم را به‌فسانه زدن
ز غرور دلائل بی‌خبری همه تیر خطا به‌نشانه زدن
عقبات جهنّم و رنج ابر نرسد به‌عذاب نفاق و حسد
تو امان طلب از در خُلد و درآ به‌تغافل از اهل زمانه زدن

بیاضی به‌دستخط خود از اشعار غزلیّات انتخاب فرموده نوشته و آن را به‌فقیر عنایت کرده‌اند. این اشعار[1] از آنجاست:

سیر دیر و حرم بهانهٔ ما   برد ما را ز آستانهٔ ما
نقش پا شو، سراغ ما دریاب   هست زین در، رهی به‌خانهٔ ما[2]

محمّد قدرت الله گوپاموی در نتایج‌الافکار

"سرو بوستان طریقت، تذرو بیان حقیقت، قدوح اکابر و افاضل، میرزا عبدالقادر بیدل... ذات شریفش به‌کسوت فضایل و کمالات متنوّعه آراسته و طبع همایونش به‌حلّیهٔ فنون عجیبه و غریبه پیراسته... نسایم انفاس قدسیه‌اش گلشن سخن را آب و رنگی تازه بخشیده و مشّاطهٔ فکر بلندش به‌کمال لطف و حُسن، چهره آرای عرایس معانی گردیده...:

تغافل چه خجلت به‌خود چیده باشد   که آن نازنین سوی ما دیده باشد

---

۱. از این *بیاض* تقریباً ۳۵۷ بیت انتخاب داده‌اند.
۲. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو* به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م، ص ۱۰۳.

چنانست رنگ بهار سرشکم نـدانم بـه‌پای کـه غلتـیده باشد[۱]"

میر حسین دوست سنبهلی در تذکرهٔ حسینی

"سحر بی‌ساحل، مرزا عبدالقادر بیدل... القصه مرزا از کاملان عصر خود بوده... من دیوانه:

بیـدلان چـند خـیـال گل و شـمـشـاد کـنـید

خون شود، گر همه این خود چمن ایجاد کنید[۲]

مؤلّف *مقالات الشعرا* دربارهٔ محمّد ضیا می‌نویسند:

"محمّد ضیا... روانهٔ جهان‌آباد گشت. در آن ولا غلغلهٔ میرزا بیدل در... نهایه بوده، بدیدنش رفت... با مرزا بسیار بسر برده و تتبّع او کرده..."[۳]

بدین‌طور ذکر شیخ عبدالقوی تتوی می‌کنند و می‌گویند: "به‌محفل میرزا بیدل می‌ماند"[۴]. صاحب تذکرهٔ *"مردم دیده"* دربارهٔ عاجز اورنگ‌آبادی می‌نویسند: "همین معتقد میرزا بیدل است و بس"[۵]. و دربارهٔ محمّد پناه قابل تحریر می‌کنند: "به‌شاگردی میرزا سر افتخار می‌افراشت"[۶]. و دربارهٔ میر علی رائج تذکّر داده‌اند: "در بحور غیر مشهور که میرزا بیدل گفته اکثر غزل‌ها گفته و خوب گفته"[۷].

بیدل در زمانهٔ خود این‌طور محترم و مکرّم و معظّم بودند که مردمان بعد از مرگ وی عرس سالیانه برگزار می‌کنند، که در آن شعرا و صوفیان بزرگ شرکت می‌کردند و بر مزار وی دیوانش را می‌گذاشتند که آن را مخصوصاً به‌موقع عرس می‌خواندند و

---

۱. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ﻫ): *نتایج‌الافکار*، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ ﻫ ، ص ۳–۱۱۲؛ در این تذکره چهل بیت و چهار رباعی منتخب شده‌اند.

۲. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: *تذکرهٔ حسینی*، مطبع نولکشور، ۱۸۷۵ م، ص ۷۴–۷۶؛ ۸ بیت و ۲ رباعی آمده‌اند.

۳. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ ﻫ) بن میر عزّت‌الله: *مقالات‌الشعرا*، ص ۶۹–۳۶۸.

۴. همان، ص ۴۷۵.

۵. حاکم لاهوری، حکیم بیگ خان ملقّب به«شاه عبدالحکیم»: مردم دیده، به‌اهتمام دکتر سیّد عبدالله، ص ۷۶.

۶. همان، ص ۸۱

۷. همان، ص ۷۶.

به‌توسّط آن گوینده خود را جواب می‌یابند و قائل کرامات آن می‌شدند. مؤلّف *خزانهٔ عامره* می‌نویسند:

"میر عبدالولی عزلت سورتی... نقل کرد که روز عرس میرزا بر سرِ قبرش رفتم. شعرای شاهجهان‌آباد همه جمع بودند و کلّیات میرزا را موافق معمول برآورده در مجلس گذاشتند. من به‌این نیّت که آیا مرزا را از آمدنِ من خبری هست، کلّیات میرزا را کشودم. سر صفحه این مطلع برآمد:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم　　که بر خاکم آیی و من مـرده باشـم

همه یاران دیدند و کرامت میرزا مشاهده کردند"[۱].

در آن زمان قدر و منزلت میرزا بیدل این قدر بود که آن را صاحب کرامت می‌شمردند، و امروز حال این است که نشان قبر هم معلوم نیست. ولی پیش قلعهٔ کهنه باغی ترتیب داده‌اند، و بر قبری کتیبه هم نصب کرده‌اند و تصوّر می‌کنند که این قبر میرزا است.

در زمانهٔ مؤلّف *سیرالمنازل* قبرش درست معلوم نبود، می‌نویسند:

"می‌گویند این کتیبه بر قبر مزار بیدل شاعر، بیرون دهلی دروازه که واقع بود، کنده بود:

پیش از این گفت سعدی شـیراز　　بیدل از بی‌نشان چه گوید بـاز"[۲]

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ھ): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ھ/٦۳–۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۰۹ م.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ھ): *سرو آزاد*، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

۳. حاکم لاهوری، حکیم بیگ خان ملقّب به«شاه عبدالحکیم»: *مردم دیده*، به‌اهتمام دکتر سیّد عبدالله، انتشارات پنجابی آکادمی، لاهور، ۱۳۳۹ ھ ش/۱۹٦۱ م.

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ھ): *خزانهٔ عامره*، مطبع نولکشور، کانپور، ص ۱۵۳.

۲. سنگین بیگ: *سیرالمنازل* (خطّی)، شمارهٔ ٤۰–۲۰٦، موزهٔ لال قلعه، دهلی، ص ۱٤۲.

٤. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱٦۳ ھ/۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، ۱۸۷۵ م.
٥. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ھ/٥-۱۷۳٤ م) بەاهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹٥۹ م.
٦. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: *دیوان صائب*، انتشارات انجمن آثار ملّی، تهران، ۱۳٤٥ ھ ش.
۷. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، بەاهتمام عبدالله رئوفی، دیونهی وزارت و دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۳ ھ ش.
۸. علی دشتی: *نگاهی به‌صائب*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۹. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ ھ) بن میر عزّت‌الله: *مقالات‌الشعرا*، به‌تصحیح و حواشی از سیّد حسّام‌الدّین راشدی، سِندی ادبی بورد، کراچی، ۱۹٥۷ م.
۱۰. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ھ): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲٥۸ ھ/۱۸٤۲ م)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳٦ هجری.

نگاهی به‌اوضاع تاریخی عصر بیدل

کریم نجفی برزگر*

میرزا عبدالقادر پسر میرزا عبدالخالق متخلّص به‌بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری (۱۶۴۴ میلادی) در شهر عظیم‌آباد پتنا از توابع ایالت بیهار هند چشم به‌جهان گشود[۱].

ولادت او مقارن با اواخر سلطنت شهاب‌الدّین شاهجهان گورکانی هند بود و اگرچه شاهجهان هنوز بر اریکهٔ تخت طاووس جلوه افزا بود و طرّاحان و معماران بنای زیبا و اعجاب برانگیز تاج محلّ حیات داشتند امّا شرایط اواخر سلطنت به‌ویژه موضوع جانشینی قدرت، حکایت از طلیعه اوضاع نابسامان حکومت مغولان داشت که میرزا عبدالخالق پدر بیدل نیز در آن وقت عهده‌دار منصب نظامی‌گری[۲] در اکبرنگر[۳] بود.

میرزا عبدالخالق که از مریدان مولانا کمال از بزرگان سلسلهٔ قادریه بود فرزندش را برای نامگذاری نزد استادش برد و او نام «عبدالقادر» را برایش برگزید.

میرزا عبدالقادر هنوز به‌سن پنج سالگی نرسیده بود که پدرش را در سال ۱۰۵۹ ه‍/ ۱۶۴۹ م[۴] و سپس سایه پرمهر و محبّت مادری را نیز که در مدّت کوتاه در بنیان تربیّت دینی او نقش به‌سزایی داشت در سال ۱۰۶۱ هجری (۱۶۵۰ م) از دست داد[۵].

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور (ایران) و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ص ۱۰۳؛ *ریاض‌العارفین*، ص ۵۷؛ هادی، نبی: *عبدالقادر بیدل دهلوی*، ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی، ص ۹.

۲. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *شام غریبان* (تألیف: ۱۱۸۲ ه‍)، ص ۲۵.

۴. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ج ۳، ص ۱۰۵.

۵. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۱۱.

در این هنگام مسئولیّت نگهداری این فرزند به‌عهدهٔ عمویش میرزا قلندر افتاد و او نیز علی‌رغم اشتغال به‌نظامی‌گری علاقهٔ وافری به‌حلقه‌های صوفیان داشت.

میرزا قلندر برادرزاده را تا سن ده سالگی برای تعلیم و تربیّت به‌مکتب فرستاد امّا با توجّه به‌شرایط زندگی و عدم رضایت از محیط آموزشی آن روزگار، او را از رفتن به‌مکتب بازداشت و شخصاً تعدادی کتب نظم و نثر را برای مطالعه در اختیار عبدالقادر قرار داد و علاوه بر آن او را از آموزش‌هایی چون تیراندازی، اسب دوانی، شمشیرزنی و غیره که از رسومات خاندان ترک مغولی برلاس[1] بود و آن آداب را در تربیّت فرزندان به‌کار می‌بستند، بی‌نصیب نگذاشت.

استغنای بیدل از درگاه اغنیا و تجلّی عشق الهی در وجود او «امرای عصر را بر آستان او فرستاد».

میرزا قلندر به‌سبب علاقهٔ ویژه‌اش به‌صوفیان، در سفرهای آفاقی، علاوه بر همراهی با آنان، برادرزاده را نیز به‌همراه می‌برد. این سفرها در چشیدن شیرینی‌ها و تلخی‌های زندگی و ساخته شدن عبدالقادر که بعدها در اشعار خود گذر ایّام را ترسیم می‌کرد تأثیر ژرفی داشت. چنان‌که اظهار می‌دارد:

غبار یأسم به‌هر تپیدن هزار بیداد می‌نگارم
به‌سرمه فرسود خامه امّا هنوز فریـاد می‌نگارم

خانواده میرزا قلندر که در زمان حکمرانی محمّد شاه شجاع سوّمین فرزند و دومین پسر شاهجهان شغل نظامی‌گری را عهده‌دار بودند عبدالقادر نیز به‌توصیهٔ عموی خود در اوان جوانی شغل سپاهیگری را برگزید.

در همین ایّام شاهجهان[2] در دهلی به‌سختی بیمار شد و خبر آن به‌تدریج در همه جا پیچید و شایعاتِ زبان به‌زبان نیز این وضعیّت را تشدید نمود که در صورت وقوع حادثه برای پادشاه چه کسی عهده دار سلطنت خواهد بود؟! آیا داراشکوه قدرت خود

---

۱. در بعضی از منابع «ارلاس» نیز آمده است. نگاه کنید: *عقد ثریّا*، غلام مصحفی همدانی، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳٤ م، ص ١٦.

۲. تاریخ وفات شاهجهان ۱۰۷٦ ه/١٦٦٦ م (*مفتاح‌التّواریخ*، ص ۲۷۱).

را در پایتخت استوار خواهد کرد؟ و یا دیگر شاهزادگان آن هنگام اورنگ‌زیب در دکن مراد در گجرات و محمّد شاه در بنگال برای جانشینی اقدام جدّی خواهند نمود؟

این وضعیّت چنان ریشه دواند که نه تنها پایه‌های سلطنت مغولان و خاندان شاهی را به‌لرزه درآورد، بلکه در همه جای مملکت بنیان‌های دودمان‌های مختلف را که خاندان عبدالقادر هم که جماعت اندکی از ترکان برلاس بودند از هم گسیخت.

میرزا بیدل این اوضاع نابسامان را در کتاب *چهار عنصر*[1] خود که آن را در سن ۴۱ سالگی به‌رشتهٔ تحریر درآورد و حاوی اندیشه‌ها و سوانح حیات اوست چنین می‌نگارد:

"سالی که شاه شجاع بن شاهجهان بیماری پدر را سکّه مضمون سلطنت اندیشیده و جنیبت جنون بی‌تأمّلی به‌عزمِ دارالخلافهٔ دهلی کشید تا پایهٔ منبر هوس به‌خطبه بادِ بروت بلند گرداند و نقش سکّهٔ خیال به‌نام پا در رکاب درست نشاند".

"متَصدّیان امور جلال از خطّهٔ بنگال تا سرحدِ ممالک بهار به‌گردآوری خزائن فتوح فوج‌ها گماشتند و گنج‌های بی‌شمار به‌تحَصیل زر و گوهر می‌انباشتند و از آن جمله تسخیر نواح ترهت که شمالی حدود پتنه ملکی است عظیم و کوهستانی مشتمل چندین عقبات هراس و بیم فوجی تعیین کرده بودند و میرزا عبداللّطیف را که با میرزا قلندر مراتب خوشی داشت به‌سرلشگری برآورده اقتضای زمانِ وفاقِ فقیر را که تماشای عرصه گاه حوادث دلیل عبرت پیمانی است و سیرِ هنگامهٔ انقلاب سرمشق حیرت فرسایی به‌همعنانی میرزا تعلیم هدایت فرمود و باختیار رفاقت ایشان راه تسلیم وا نمود".

بیدل ما را که عجز طاقت حالیـست   دست طلب از نقد تصرف خالیـست
چـون آبلـه در قافلـهٔ عبـرت دهـر   محمل کـش اختیارهـا پامالیـست[2]

*

۱. این کتاب در یک مجموعه که شامل نکات و دیوان بیدل می‌باشد در سال ۱۲۹۲ هجری مطبع منشی نولکشور به‌چاپ رسیده است.

۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، ص ۵۵۱.

هـیچکس را در بـساط آرمیـدن جـا نمانـد
گرد وحشت بال زد چندان‌که نقش پا نمانـد
بر طبایع تنگ شد جولانگـه سـعی جهـات
آن‌قدر میدان که کس مژگان کند پالا نماند
تیـغ نومیـدی جهـانی را ز یکـدیگر بریـد
رنگ بر رو حرف در لب ربط در اعضا نمانـد
آتش حیرت فسرد و جوهر عبـرت گـداخت
زان همه حالت بغیر از رعب در دلهـا نمانـد
بس‌که هریک پیشرفت از عافیّت‌گـاه امیـد
در خیـال آبـاد امـروز کـسی فـردا نمانـد[۱]

به‌هرحال جنگ‌های خونینی که پسران شاهجهان در پی کسب قدرت به‌راه انداختند و جانِ انسان‌ها را به‌تباهی کشاندند از داستان‌های دردناک تاریخ بشر است که نهایت به‌شکست شاهزاده شجاع انجامید و به‌همهٔ افراد قبیله برلاس که در خدمت شاهزاده شجاع بودند نیز صدمه جدّی وارد شد و لذا میرزا عبداللّطیف و ایل و تبار او که عبدالقادر نیز در آن حلقه بود تصمیم گرفتند که از سپاهیگری دست برداشته و به‌جای امنی پناه برند.

در این ایّام میرزا قلندر به‌کالاطاق از نواحی بنگال، میرزا عبدالقادر به‌سوی شهر کَتَک در ایالت اُریسا روانه و در منزل دایی خود میرزا ظریف که اهل کمال و عرفان بود اقامت نمود.

در این شهر شخصیّت شاه قاسم هواللّهی نظر میرزا ظریف و عبدالقادر را جلب کرد. در واقع او کسی بود که در شخصیّت واقعی بیدل نقش اساسی داشت چنان‌که خود اظهار داشت: «بودیم آنچه بودیم او وا نمود ما را»[۲] امّا از حوادث ناگوارِ ایّام،

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، ص ۵۵۳.
۲. همان، عنصر اوّل، ص ٦٨.

میرزا ظریف نیز در سال ۱۰۷۵ هجری درگذشت[1] و عبدالقادر تصمیم به‌بازگشت به‌دهلی گرفت.

از ملـک بهـار سـوی دهلـی چون اشک روان شدیم بی‌کس
سـال تـاریخ ایـن عزیمـت دریاب که «راهبـر خـدا بـس»
(۱۰۷۵ هجری)[2]

در ایّامی که بیدل پایش به‌دهلی یا شاهجهان‌آباد رسید متوجّه شد که شاهجهانی که دهلی را به‌شاهجهان‌آباد تبدیل نموده بود، خودش در محبس قلعهٔ آگرا به‌مثابهٔ یک زندانی در آرزوی مرگ به‌سرمی‌برد[3] چنان‌که صاحب *مجمع الانشاء* می‌نویسد که شاه جهان در خطاب به‌اورنگ‌زیب چنین اظهار داشت:

"سبحان الله دیروز صاحب نُه لک سوار بودم، امروز به‌یک کوزه آب محتاجم،
ای پسر تو عجب مسلمانی! زنده جانم به‌آب نرسانی"[4].

این شرایط نابه‌هنجار همچنان ادامه داشت تا این‌که اورنگ‌زیب زمام امور سلطنت را به‌دست گرفت، او برخلاف شاهجهان که به‌معماری و دیگر هنرهای زیبا می‌بالید، بی‌توجّهی کامل خود را نسبت به‌چنین هنرهایی ابراز نمود.

بیدل پس از ورود به‌دهلی به‌جهت عشق عارفانه به‌زیارت بعضی از «ثابت قدمان طریق سلوک» رفت و لذّت سیر و سیاحت عرفانی را به‌تقرّب به‌بارگاه اورنگ‌زیب ترجیح داد به‌خصوص در شرایطی که اظهار کمالات هنری و ادبی در دربار آخرین حاکم مغول رونق خود را به‌طور قابل توجّهی از دست داده بود و ارتباط دیرینه بیدل با خاندان شاهزاده شجاع نیز مانع طبیعی از چنین تقرّبی بود[5].

در این ایّام جعفر خان عمدةالملک وزیر اعظم دهلی بود این شخص برادرزاده و دامادِ آصف خان یمین‌الدّوله شاهجهانی و شوهر فرزانه بیگم، خواهر ممتاز محلّ بود.

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ج ۲، ص ۱۲۷.
۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۵
۳. بیل، توماس ویلیام: *مفتاح‌التواریخ* (تألیف: ۱۲٦٤ ه)، ص ۲٦۳.
۴. عرفان، منشی محمّد امین: *مجمع‌الانشاء* (تألیف: ۱۱۳۸ ه)، ص ۳٤.
۵. هادی، نبی: *عبدالقادر بیدل دهلوی*، ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی، ص ۳۱–۳۰.

چشم اورنگ‌زیب بلافاصله بعد از جلوس برای سپردن منصب وزارت به‌جعفر خان افتاد[1] پادشاه به‌هردو پسر او، نامدار خان و کامگار خان اعتماد ویژه‌ای داشت و از قضا کامگار خان نسبت به‌اهل سلوک به‌ویژه بیدل که در سن ۲۵ سالگی به‌سر می‌برد، ارادت ویژه‌ای داشت و این سبب شد که جایگاه معنوی و ادبی او را حرمت نهند و لذا حضور بیدل در محفل ادبی کامگار خان که میرزا در آن مجلس مقاله‌ای با عنوان «*سرمهٔ اعتبار*» را قرائت نموده بود، حاکی از این مطلب می‌نماید[2].

بیدل پس از ورود به‌دهلی به‌جهت عشق عارفانه به‌زیارت بعضی از «ثابت قدمان طریق سلوک» رفت و لذّت سیر و سیاحت عرفانی را به‌تقرّب به‌بارگاه اورنگ‌زیب ترجیح داد.

استمرار این حضور فعّال که با لطافت‌های عارفانهٔ بیدل درآمیخته بود، به‌تدریج جای او را در اجتماع خسته آن عصر باز می‌نمود و در واقع اوج قدرت خلّاقیّت بیدل هنگامی آشکار شد که مثنوی به‌نام «محیط اعظم» را به‌رشته تحریر درآورد و به‌خدمت عاقل‌خان رازی که به‌مسائل تصوف به‌ویژه رومی بسیار علاقه‌مند بود (م: ۱۰۸۷ ه) تقدیم نمود.

عاقل خان رازی خود شاعری صاحب دیوان و نثرنویسی برجسته بود و *واقعات عالمگیری* او در احوال اورنگ‌زیب یکی از اسناد گران‌بهای تاریخی است که بهترین نمونه نثر مرصّع آن زمان به‌شمار می‌آید.

با حمایت و سرپرستی او که نفوذ خاصّی نزد اورنگ‌زیب داشت بیدل وضعیّت مطلوب‌تری یافت به‌ویژه با عنایت وارثانش همچون پسر و داماد وی قیّوم خان و شکرالله خان موقعیّتی برای بیدل ایجاد گردید که دهلی را برای همیشه گوشه عافیّت و اقامتگاه خود سازد و تا آخرین دم حیات در آن‌جا سکونت نماید.

این موقعیّت ویژه برای بیدل یک تجدید حیات ادبی و اجتماعی نیز بود و با ترک اورنگ‌زیب از دهلی به‌اجمیر در سال ۱۰۹۰ هجری (۱۶۷۹ م) و سپس به‌دکن که

---

۱. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق بن میر حسن علی: *مآثرالامرا*، ج ۱، ص ۵۳۱.
۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، عنصر سوم، ص ۲۴۰.

به‌مدّت ۲۶ سال در آن‌جا مشغول نبرد با مرهته‌ها بود و نهایتاً در سال ۱۱۹۵ هجری (۱۷۰۷ م) دار فانی را ترک نمود اوضاع برای بیدل در دهلی روبه‌بهبودی گرایید.

از دیدگاه مورّخان اوضاع سیاسی دکن آن‌چنان اورنگ‌زیب را به‌خود پیچید که آرزوی بازگشت به‌دهلی را برای همیشه از او سلب نمود علاوه بر این عذاب وجدانی که از درون طنین انداز ندایِ پدرش که «ای فرزند مکّار! بر اقبال دنیای غدّار مغرور مباش و خاک غفلت و تکبّر بر عقل مپاش» او را همواره متنبّه نموده و شاید او هم از این نکته غافل نبوده که در رقعات خود سه جا از اشعار بیدل ذکر نموده است:

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید

من نمی‌گویم زیان کن یا به‌فکر سودباش
ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زودباش

*

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان
آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست[1]

استغنای بیدل از درگاه اغنیا و تجلّی عشق الهی در وجود او «امرای عصر را بر آستان او فرستاد»[2].

این تأثیر و نفوذ میرزا از اواخر عهد عالمگیری آغاز شده و تا جلوس فردوس آرامگاه محمّد شاه و حتّی تا پایان حیات او باقی بوده است.

توجّه و عنایت امرا و بزرگان بر آستان بیدل از کلیّاتش که متعدّد قطعاتی را در خوشامدگویی آن‌ها اظهار نموده آشکار می‌گردد. چنان‌که در قطعه‌ای خطاب به‌شاکر خان چنین سروده است:

ای حضور مقدمت بر زندگی بُرهانِ من   مُرده بودم زنده‌ام کردی بیا ای جان من

بعد از درگذشت اورنگ‌زیب که موضوع جانشینی بین شاهزاده اعظم و شاهزاده معظّم در رقابت شدّت گرفته و اورنگ‌زیب در وصیّت‌نامه خود هردو را از نزاع و درگیری بر

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ج ۳، ص ۱۱.
۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره*، ص ۱۵۶.

سر حاکمیّت نهی کرده بود، نهایتاً شاهزاده معظّم با لقب شاه عالم بهادر شاه (۱۱۱۹ ه‍/ ۱۷۰۸ م) پادشاهی خود را اعلام کرد و بیدل تبریکی بدین شرح به‌شاه عالم فرستاد:

جلوس معدلت انوار پادشاه زمان — به‌این مربع اسرار داده‌اند نشان
شئون رأفتِ یزدان جلال قدرت‌شان — همان خلیفه رحمان، معظّم دو جهان

با توجّه به‌جایگاه ادبی بیدل، بهادر شاه در صدد تدوین *شاهنامه گورکانی* برآمد و پیامی را به‌وسیله منعم خان وزیر به‌بیدل فرستاد و تقاضای انجام این کار را نمود.

بیدل از پذیرش آن با جمله «من فقیرم» عذرخواهی نمود و سپس آن را به‌نعمت خان عالی محول نمودند[1]. بهادر شاه نیز پس از دورهٔ پنج‌ساله حکومت خود در سن هفتاد سالگی درگذشت. بیدل با غنای طبع خود که از تعالیم عارفانه نشأت می‌گرفت در فراز و نشیب‌های حوادث زمان جایگاه عرفانی خود را از ترک دنیا و توجّه به‌مبدأ فیض فراموش نکرد.

پس از بهادر شاه ظفر که جهاندار شاه ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۲ م) استیلا یافت، دوران ده ماههٔ سلطنت او به‌عیش و عشرت گذشت. بیدل به‌این فراز و نشیب زمان به‌مثابهٔ لکّه‌های ابری می‌نگرد که به‌سرعت از جلوی چشمان او می‌گذرند و لذا وقتی فرّخ‌سیر در سال ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۳ م) به‌پادشاهی می‌رسد دو هزار روپیه و یک فیل به‌میرزا بیدل هدیه می‌کند. پول را به‌بیدل می‌رسانند، امّا میرزا حاضر نمی‌شود برای گرفتن فیل حضور یابد[2]. دیری نمی‌پاید که فرّخ‌سیر به‌قتل می‌رسد میرزا این حادثه تلخ روزگار را یکی پس از دیگری در اشعار شورانگیز خود بازگو می‌کند چنان‌که در این خصوص نیز اظهار داشت:

دیدی که چه با شاه گرامی کردند — صد جور و جفا از ره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود — سادات به‌وی نمک حرامی کردند

میرزا بیدل در این اوضاع تلخ که دنیا طلبی همه را به‌جان هم انداخته است، در جهت سیر آفاقی خود دهلی را به‌قصد لاهور ترک نمود.

---

۱. هادی، نبی: *عبدالقادر بیدل دهلوی*، ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی، ص ٤۲.
۲. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، ج ۳، ص ۱۱۵.

در دهلی دگرگونی‌ها ادامه داشت «رفیع‌الدّرجات» و «رفیع‌الدّوله» و سپس محمّد شاه با لقب روشن اختر بر اریکهٔ قدرت نشستند.

میرزا پس از یک سال و نیم به‌دهلی بازگشت. او در این اوان بیش از ۷۵ سال از عمر خود را سپری نموده بود غزل آخر او را که پس از ترک دار فانی زیر بالین او یافتند نشان از عشق عمیق او به‌وصل معبود جاودانه داشت:

«به‌شبنم صبح این گلستان نشاند جوش غبارِ خود را».

در دهلی مردم پس از شنیدن خبر درگذشت بیدل، تأثّرات قلبی خود را اظهار داشتند، چنان‌که خوشگو در رثای وی می‌سراید:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در تهِ خاک بخفت
خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سؤال از عالم رفت میرزا بیدل گفت

میرزا عبدالقادر بیدل شخصیّتی بود که با اشعار عارفانه خود به‌اجتماع مُرده آن روز حیات بخشید.

چگونه ممکن است در اوضاع نابسامان آن دوران، علی‌رغم فراز و نشیب های زندگی و کم رونقی ادب فارسی نسبت به‌دورهٔ جلال‌الدّین اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ هجری) که عصر طلایی تاریخ هند بود بتوان یکصد هزار بیت شعر که حقیقتاً سرمایهٔ عظیمی برای حیات بشری است بر صفحات تاریخ ثبت نمود؟

از میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، آثار ارزشمندی در نظم و نثر باقی مانده است، از آثار منثور او *مراسلات*، *چهار عنصر* و *نکات* است و از آثار منظوم او مثنویات اوست موسوم به‌*محیط اعظم*، *طلسم حیرت*، *طور معرفت*، *عرفان*، *تنبیه‌المهوّسین*. قصاید، غزلیات، ترجیع‌بندها، ترکیب‌ها، مربّعات، مخمّسات، مستزادها و رباعیّات. اگرچه همهٔ ویژگی‌های سبک هندی را در شعر بیدل می‌توان یافت امّا باز هم خصوصیّاتی به‌چشم می‌خورد که مختصّ خود اوست از ویژگی‌های شعر او بافت‌ها و ترکیبات خاص است که به‌استخدام گرفته است[۱].

---

۱. نگاهی به‌*تاریخ ادب فارسی در هند*، توفیق سبحانی، ص ۵۳۱.

از چمن تا انجمن جوش بهار رحمتست
دیده هرجا باز می‌گردد دچار رحمتست
وحشیِ دشت معاصی را دو روزی سر دهید
تا کجا خواهد رمید آخر شکار رحمتست

*

مباش بی‌خبر از درسِ بی‌ثباتی عمر — که هر نفس ورقی زین کتاب می‌ریزد

*

هیچ‌جا بیدل سراغِ رنگ‌های رفته نیست
صد نگه چون شمع در هر انجمن گم کرده‌ام

*

هر کجا رفتم غبار زندگی در پیش بود — یارب این خاک پریشان از کجا برداشتم

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷۶ ه/۶۳-۱۷۶۲ م)، نولکشور، کانپور، ۱۹۰۹ م.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل* (۳ ج)، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۶ ه ش.

۳. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور.

۴. بیل، توماس ویلیام: *مفتاح‌التواریخ* (تألیف: ۱۲۶۴ ه)، کانپور، ۱۲۸۴ ه/۱۸۶۷ م.

۵. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۳۷۸ هجری.

۶. سبحانی، دکتر توفیق هاشم‌پور: *نگاهی به‌تاریخ ادب فارسی در هند*، انتشارات دبیرخانهٔ سوای گسترش زبان و ادبیّات فارسی، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۷ ه ش.

۷. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *شامِ غریبان* (تألیف: ۱۱۸۲ ه)، ترتیب محمّد اکبرالدّین صدّیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.

۸. عبدالرزّاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدّوله شاهنواز خان عبدالرزّاق بن میر حسن علی: *مآثرالامرا*، سه جلد، ایشیاتیک سوسائتی، کلکته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م.

۹. عرفان، منشی محمّد امین: *مجمع‌الانشاء* (تألیف: ۱۱۳۸ ه)، مطبع منشی نولکشور، لکهنو، چاپ اوّل رمضان‌المبارک ۱۳۰۳ ه/ژوئن ۱۸۸٦ م.

۱۰. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام: *عقد ثریا* (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۸۵–۱۷۸٤ م)، مرتبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ)، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳٤ م.

۱۱. هادی، نبی: *عبدالقادر بیدل دهلوی*، ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۶ ه ش.

۱۲. هدایت طبرستانی، رضا قلی خان ولد آقا هادی (م: ۱۲۸۸ ه): *ریاض‌العارفین* (تألیف: ۱۲٦۰ ه/۱۸٤٤ م) به‌کوشش مهدی علی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، ۱۳٤٤ هجری.

استقبالی از غزل میرزا عبدالقادر بیدل

محمّد ولی‌الحق انصاری *

کشم انتظارِ تو شعرِ تر به‌دلِ تپیدهٔ من درآ
ز جهانِ فکر به‌سینه‌ام، چو غزال دشت ختن درآ

شده‌ای به‌مدرسه رد اگر، به‌مقامِ دار و رسن درآ
نه عباست زینت جسم تو، غمِ آن مخور، به‌کفن درآ

غمِ جاودان! ندهند جا اگرت، به‌سینهٔ من درآ
درِ دُرجِ دل بگشوده‌ام، تو به‌کان لعل یمن درآ

به‌شعاعِ مهر سخنوری ز منِ دریده جگر بگو
که چمان چمان به‌ادا گهی به‌سیاه خانهٔ من درآ

بنمای شاهدِ شعرِ من! رخِ دلگشا به‌هر انجمن
به‌میانِ اهل زبان و فن لبِ خودگشا، به‌سخن درآ

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.

پروفسور محمّد ولی‌الحق انصاری، هم ادیب و استاد برجستهٔ ادبیّات فارسی دانشگاه است و هم شاعری نکته‌سنج و هم انسانی شریف و مبادی آداب و سلوک انسانی.

پلّکان ادبیّات اگر سه زینه داشته باشد، آن‌که به‌دستور زبان فارسی تسلّط یافت بر پلّهٔ نخست می‌ایستد و آن‌که در نثر فارسی خبره شد، اندکی بالاتر در زینهٔ دوّم قرار می‌گیرد و آن‌که توانست به‌شیوایی، به‌فارسی شعر بسراید، ارج و مقامی بالاتر می‌یابد و در بالاترین پلّه می‌ایستد. اگرچه شاعر این غزل را داعیهٔ برابری با شاعر بزرگی چون بیدل در سر نیست و ما نیز به‌تفاوت این دو معترفیم، امّا سهم ادیب و شاعر ارزندهٔ سرزمین هند ـ پروفسور ولی‌الحق انصاری ـ در روشن نگه داشتن چراغ فارسی در این سرزمین سهمی‌ست بزرگ و قابل اعتنا.

می‌تمانستیم این شعر را در پایان مجلّه و بعد از مقالات بیاوریم، امّا به‌حرمت استاد و به‌حرمت شعر و به‌حرمت بیدل، در جایگاه خود و پیشتر از بسیاری از مقالات دیگر می‌آید، تا بدانیم و بدانند که شعر، بالاتر از نثر می‌ایستد و گل‌ترین گل این گلستان، شعر است. (قند پارسی)

ز هلاک کردنِ بیکسان، شده‌ای تو پیکرِ بی‌روان
به‌تنی که گشته تهی ز جان، نسزد قبا، به‌کفن درآ

ز درونِ خانهٔ آرزو برسد پیام که زود رس
نکنند بهرِ تو باز اگر، درِ بسته را بشکن، درآ

به‌جهانِ فتنه و شر اگر غم و درد هست متاعِ تو
اگرت هوای خُلود هست به‌دیار و دار محن درآ

به‌سراغ خضر، چه می‌روی، پیِ زندگانیِ تا ابد
چو دیار، تیره و تار شد، ز رهِ مدارجِ فن درآ

به‌رُخ صبیح غزالِ من نرسیده‌ای تو گر ای نمک
بگشاده سینهٔ تنگِ من به‌دلم، به‌ریش کهن درآ

بشنو «ولی»! که چه گویدت وطنِ تو، لکهنوِ مهربان
تو که دور گشته ز دیده‌اش، به‌کنارِ مامِ وطن درآ

بسُرای شاعرِ فکر و فن! نه کم است میهنت از چمن
چو بهار، بلبلِ نغمه زن، به‌نشیمنت، به‌چمن درآ

غزل میرزا عبدالقادر بیدل

ستم است اگر هوست کشد که به‌سیرِ سرو و سمن درآ
تو ز غنچه کم نشکفته‌ای، درِ دل‌گشا، به‌چمن درآ

پیِ نامه‌های رمیده بو، مپسند زحمت جستجو
به‌خیالِ حلقهٔ زلفِ او گرهی خور و به‌ختن درآ

نفست اگر نه فسون دمد، به‌تعلّقی هوسِ جسد
زهِ دامنِ تو که می‌کشد که در این رباطِ کهن درآ

هوسِ تو نیک و بد تو شد، نفسِ تو دام و ددِ تو شد
که به‌این جنون بلدِ تو شد که به‌عالمِ تو و من درآ

غمِ انتظار تو برده‌ام، به‌رهِ خیال تو مرده‌ام
قدمی به‌پرسشِ من گشا، نفسی چو جان به‌بدن درآ

چــو هــوا بــه‌هــستیِ مبهمــی، بــه‌تــأمّلی زده‌ام خمــی
گـــرهِ حقیقـــتِ شـــبنمی بـــشکاف و در دل مـــن، درآ
نه هوای اوج و نه پستی‌ات، نه خروشِ هوش و نه مستی‌ات
چو سحر چه حاصلِ هستی‌ات، نفـسی شـو و بـه‌سـخن درآ
چــه کــشی ز کوشــش عاریــت الــم شــهادتِ بــی‌دیــت
بـــه‌بهـــشتِ عـــالمِ عافیـــت درِ جـــستجو بـــشکن، درآ
بــه‌کــدام آینــه مــایلی کــه ز فرصــت ایــن همــه غــافلی
تــو نگــاهِ دیــدهٔ بــسملی، مــژه واکــن و بــه‌کفــن درآ
ز سـروشِ محفـل کبریـا، همـه وقـت مـی‌رسـد ایـن نـوا
کـــه بـــه‌خلـــوتِ ادبِ وفـــا ز درِ بـــرون نـــشدن درآ
به‌در آی بیدل از این قفس، اگـر آن طـرف کـشدت هـوس
تو به‌غربت آن همه خوش نه‌ای کـه بگویمـت بـه‌وطـن درآ

عبدالقادر بیدل در قلمرو تئوری ادبیّات و نقد ادبی

اسدالله حبیب *

«بیدل» تجدّدی‌ست لباس خیال من   گر صد هزار سـال برآیـد کهـن نـیم

نظریّات ادبی بیدل که پشتوانهٔ داوری‌هایش دربارهٔ شعرخود و شعر دیگران بود، در آثار منظوم و منثور او، این‌جا و آن‌جا، افشانده است. در این گفتار آن نظریه‌ها را از سرتاسر کلیّات، چیده دسته می‌بندم، تا به‌شناختی از کلّ بینش ادبی و شعری بیدل برسیم و همزمان به‌بررسی نقدهای او می پردازم.

در دفتر «رقعات»، نامه‌ای به‌نوّاب شکرالله خان هست، که با مثنوی «طلسم حیرت» به‌وی فرستاده شده است. بیدل در آن نامه شعرای همروزگارخود را به‌دو بخش جدا می‌کند:

یکی، آنانی که تازگی بیان و زیبایی‌های لفظی را ارج می‌نهند، مگر از اهمیّت معنی والا بی‌خبرند که شاید بتوان چنان گروه را صورت گرایان نامید. در دیوان غزل‌های بیدل بیت‌هایی می‌یابیم که اشاره به‌این شاعران دارد:

نشستی عمرها حسـرت کمیـن لفظ پـردازی
ز خون گشتن زمانی غازه شو حسن معانی را
(غزلیّات: ۴۲)

ای غافـل از نزاکـت معنـی تـأملی   مه را کسی شناخت که سیر هلال کرد
(غزلیّات: ۵۵۳)

---

* پژوهشگر افغانستانی مقیم آلمان، هامبورگ.

دو، آنانی که پی صید معانی باریک و بیگانه کمان کشیده‌اند و از دریافت زیبایی‌های لفظی بی‌بهره‌اند، که شاید بتوان محتواگرایان شمارشان کرد. بیدل در خطاب به‌آنان نیز این گونه سخن‌هایی دارد:

فکـر معنـی چنـد پـاس لفـظ بایـد داشـتن
شیشه تا در جلوه باشد رنگ بر روی پری‌ست
(غزلیّات: ۳۲۳)

بـا لفـظ نپرداختـی ای غافـل معنـی تحقیق پری در نفس شیشه‌گری داشت
(غزلیّات: ۱۶۵)

هرچه گویی بیدل از نقص و کمال آگاه باش
معنی از وضع عبارت، رتب و یابس می‌شـود

تـو لفـظ مغتـنم انگـار فکـر معنـی چیـست
که مغزهـا همـه محتـاج پوسـت مـی‌باشـد

ز لفـظ آشـنا شـو بـه‌مـضمون نـازک
کمـر حلقـه کـرده سـت مـوی میـان را
(غزلیّات: ۳۷)

و اینک بخشی از نامهٔ یادشده که به‌نوّاب شکرالله خان نوشته شده است:

"در این روزگار جمعی که از طراوت رنگ الفاظ نظری آب می‌دهند، لوح تمیز یک قلم از درک معانی شسته‌اند و گروهی که به‌بوی فهم معنی، کوس‌تر دماغی می‌زنند، رنگینی عبارت اصلاً درنظر انصافشان نرسته. بر این تقدیر معنی زمزمه‌ای ست محتجب ساز موهوم و عبارت‌سازی مشتمل بر نغمات نامفهوم"[۱].

این چند خط، بیان فشردهٔ نظریهٔ بیدل دربارهٔ چگونگی لفظ و معنا یا صورت و محتوا در سروده‌ای یا اثری ادبی است.

بنابر نظریّات ادبی معتبر امروزی جداساختن محتوا از صورت در یک سروده، مسألهٔ وابسته به‌آسان‌سازی شناسایی و مطالعه است. و اگرنه، صورت و محتوا جدایی

---

۱. *رقعات*، ص ۲.

ناپذیرند. رکن بنیادین صورت شعر، زبان است و کوچک‌ترین واحد زبان شعر، واژه است. و کوچک‌ترین واحد بنیادین محتوا، معنای واژه است.

هیچ واژه را جدا از معنای آن نمی‌توان تصوّر کرد، هر لفظ، معنا یا معناهایی است و هر معنایی که پیدا می‌گردد لفظی است.

از نیمه‌های سدهٔ هژدهٔ ترسایی تا نیمه‌های سدهٔ نوزده، دورهٔ بیدل‌گرایی در تاریخ شعر دری افغانستان است، یعنی شعر به‌دور اندیشه و بیان بیدلی می‌چرخد.

بیدل همین نکتهٔ پیوستگی لفظ و معنا را در جایی چنین فشرده بیان کرده است:

"لفظی نجوشید که معنی ننمود و معنیی گل نکرد که لفظ نبود"[1].

اشارهٔ مکرّر به‌آن نکته را در این بیت هم می‌یابیم:

برون لفظ ممکن نیست سیر عالم معنا   به‌عریانی رسیدم تا درون پیرهن رفـتم

به‌باور بیدل، اگر همنشینی و جانشینی واژگان و بافت نحوی زبان شعر رسا و پدیدارگر نباشند، از جلوهٔ مفاهیم ولو عالی نیزکاسته می‌شود:

ز لفظ نا رسا خاک است آب جوهر معنی

نیام آن جا که تنگ افتد دم شمشیر فرساید (غزلیّات ۵۳۵)

دروازه نامهٔ شعر بیدل، در کنار «نارسایی زبان»، «نامحرمی زبان» نیز کمبود به‌حساب می‌آید:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان   باهمه شوخی مقیم نسخه‌های راز ماند

بیدل باور داشت که زبان شعر نباید برای خواننده بیگانه و ناآشنا باشد، مگر خودش در وضعی گرفتار شد که بار بار می‌نالید:

غیرمـا کیـست حـرف مـا شـنود   گفـت وگـوی زبـان لال خـودیم

هیچ‌کس نیست زبان دان خیالم بیـدل   نغمهٔ پردهٔ دل از همه آهنگ جداسـت

یا:

اسرار پردهٔ دل مفهوم حاضران نیـست   بیدل زدور داریم در گوش هم صدایی

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۲۳۵.

در آن تنگنا، تسلّی مایهٔ خاطر وی چنان تفسیری از وضع بود که گویا شعرخوانان و شعر دوستان، از باریکی‌ها و رازهای نهان زبان فارسی ناآگاه‌اند و نوآوری‌های او را درنمی‌یابند. به‌دیگر گفتار، نامحرمی خلق بود که راه سروده‌های وی را به‌حریم پذیرش و دریافت می‌بست:

فریاد که بردیم زنامحرمی خلق   اندوه زبان داشتن و لال نمودن

یا:

نرسید فطرت هیچ‌کس به‌خیال بیدل و معنی‌اش
همه راست بی‌خبری و بس چه شعور خلق و چه هوش ما

و گویا از زبان همان خلق به‌خود می‌گوید:

بیدل آهنگت شنیدیم و تو را نشناختیم
ای ز فهم آنسو به‌گوش ما صدایی می‌رسی

یا:

اسرار پردهٔ دل مفهوم حاضران نیست   بیدل ز دور داریم در گوش هم صدایی

این وضع دشوار چنانش می‌آزرد و می‌فشرد که ناامیدانه، باری گفت، اگر دیگر خریداری نیست، شعرخود را بر خاک می‌نویسم تا باد بخواند. رباعی:

بیدل سخنی چند که داری یادش   از خلق گذشته است استعدادش
امروز تو نیز حرفی از گفتهٔ خویش   بنویس به‌خاک تا بخواند بادش!

با وصف چنان موقعیّت دشوار، نظریهٔ خویش را پیرامون مسأله به‌روشنی بیان داشته است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان   با همه شوخی مقیم نسخه‌های راز ماند
وی بسا بال و پری ازتنگی دام و قفس   ساخت با آسودگی چندان‌که از پرواز ماند
بس‌که فطرتها به‌گرد نارسایی خاک شد   یک جهان انجام، خجلت‌پرور آغاز ماند

احساس نارسایی زبان فارسی و ناکارایی ترکیب و عبارت و تشبیه و استعارهٔ متداول سبک هندی برای افادهٔ مفاهیم ریشه‌دار و ژرف و نگاره‌های چند لایهٔ پندار که پایه‌های کاخ سبک تفکّری- تغزّلی بیدل بود، شاعر را بر آن داشت که دستگاه ترکیب پذیری زبان فارسی را که به‌خامهٔ شاعران سبک هندی، کمابیش به‌کار افتاده بود، فعّال‌تر

سازد و صدها ترکیب، عبارت و عبارت ترکیبی نو، با تشبیه‌ها و تشبیه در تشبیه‌ها و استعاره‌های زنجیری دیده نشده به‌زبان ادبی فارسی پیشکش کند.

سرانجام، پویشی که از دریافت نارسایی زبان آغاز شده بود، از آن همه بارآوری و ثمربخشی گذشته به‌گرهناکی و نامحرمی زبان انجامید و جنجال‌های لذّت‌بخشی برای شاعر آفرید. لذّت‌بخش برای آن‌که در آن سال‌ها ابهام و تازگی و آراستگی هرچه پرسش انگیزتر، زبان شعر ایده‌ال شاعری بیدل بود.

بیدل خود به‌یک دست نبودن سروده‌هایش معترف بوده است و آن را طبیعی می‌شمرده است.

صاحب نظران برآنند که نوساخته‌های زبانی هر سخن‌سرا در چهار دیوار شعر خودش می‌مانند و حتّی به‌شعر دوّمین شاعر نیز کمتر می‌گذرند، مگر آن‌که از رسایی و همخوانی با قاعده‌های ترکیب‌پذیری زبان و خوش آهنگی، کاملاً برخوردار باشند. دربارهٔ بیدل سخن دیگر گونه است.

محقّقان، ادب فارسی شبه قارّهٔ هند را در دوام یک و نیم قرن (از ۱۷۰۷ تا ۱۸۵۷ ترسایی) دورهٔ غلبهٔ سبک بیدل شناخته‌اند[۱].

از نیمه‌های سدهٔ هژدهٔ ترسایی تا نیمه‌های سدهٔ نوزده، دورهٔ بیدل‌گرایی در تاریخ شعر دری افغانستان است، یعنی شعر به‌دور اندیشه و بیان بیدلی می‌چرخد. پس از آن نیز پیروی بیدل ادامه می‌یابد، تا امروز.

در روزگار ما، حتّی در شعر بعضی نوپردازان افغانستان نیز، نگرش به‌بیدل و اثرپذیری از او را می‌توان شناسایی کرد. همچنان در آسیای میانه بسا شاعران سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، به‌پیروی از بیدل می‌بالیدند. به‌نگارش عینی در «نمونهٔ ادبیّات تاجیک» هرکس که قلم به‌دست می‌گرفت، ضروری تشخیص می‌داد که باید به‌اسلوب بیدل سخن بگوید. بر این بنا، الگوهای زبانی تازهٔ بیدل را در شعر ده‌ها شاعر بعد از او می‌توان یافت و این خود بحثی دلکش و درخور پژوهش مستقل می‌باشد.

---

۱. *تاریخ ادبیّات فارسی در شبه قارهٔ هند*، نشر رهنمون، تهران، ص ۵۱.

بیدل به‌غنای زبان شعر فارسی چنان خدمتی کرد، که دانته برای زبان ادبی ایتالیایی انجام داد.

ساخته‌های صرفی و نحوی بیدل را می‌توانیم چنین فشرده بخش بندی کنیم:

۱. ساختن اسم معنا (یا به‌قول دستور زبان‌نویسان پیشینه، حاصل مصدر) از اسم ذات، مانند: از زمین زمینی، از دستمبو دستمبویی، از گژدم و مار گژدمی و ماری، از مضراب مضرابی، از لنگر، لنگری و گونهٔ مرکّب آن، مانند: شبنم طرازی، جمعیّت اجمالی و قطره سیّاری.

۲. ساختن اسم فعل‌های مرکّب تازه، مانند: تری کردن، چین کشیدن، چین کردن، کری کردن، سری کردن و نقص قصور تراشیدن.

و با کاربرد استعاره: تمنّا کاشتن، ناله نوشتن، درد دل فروختن و آفتاب بافتن.

۳. اسم‌ها، صفت‌های مرکّب و صفت‌های هنری مرکّب، با همنشین سازی چند واژهٔ وارسته و وابسته (مستقل و نامستقل)، مانند: ستم ترانه، غنچهٔ کمین، هجوم آباد، خامش نفس، سرمه تفسیر، حیا عنوان، قیامت خنده‌ریز، نشئه جولان صید، بهار اندوده لطف و بوی گل پرورده دشنام.

۴. وابسته‌های عددی، مانند: یک دو گلشن شکفتن، دو سه سرو آه کردن، صد صحرا جنون، صد شررپرواز، یک آینه دل.

۵. عبارت‌های تازه، مانند: رگ گل بستر ناز، خط عجز نفس، آینهٔ دست دعا.

۶. عبارت‌های ترکیبی، مانند: مزرع نیستی آرایش تخم شرر، جگرخون کن پوشیده و پیدا، پیغام عجز سرمه نوا، سرسر انتظار چراغان اعتبار، صفر آینه‌داران عدم و نوای بیخودی پیرایهٔ چندین بم و زیر. (چون بحث بر نیولوجیزم بیدل را در گفتار دیگری به‌دیده دارم، این‌جا همین چند یادکرد را بسنده می پندارم.)

در سروده‌های بیدل، گاهی که سخن از لفظ می‌رود، به‌تعبیر امروزین، صورت یا فرم (form) شعر را می‌باید فهمید و گاهی که از معنا یادآوری می‌شود، محتوا یا (content) را درنظر باید گرفت.

بیدل، خودش نیز گاه گاهی واژهٔ صورت را در برابر معنا می‌نشاند. چنان‌که در این بیت:

به‌معنی گر شریک معنی‌ات پیدا نشد بیدل
جهان گشتم به‌صورت نیز نتوان یافت مانندت
(غزلیّات:۲۲۰)

در سروده‌های بیدل، اگر واژهٔ معنی، در برابر لفظ یا صورت نمی‌آید، بیشتر، شعر را، به‌صورت کلّ، درنظر دارد، چنان‌که در این بیت‌ها:

بحرفطرتم بیدل موج خیز معنی‌هاست — مصرعی اگر خواهم سرکنم غزل دارم
معنی بلند من فهم تند می‌خواهد — سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

*

تلاش معنی اگر خاص انبساط خود است — چه لازم است به‌هر انجمن کنی تکرار

*

بیدل از فطرت ما قصر معانی‌ست بلند — پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

*

مشق معنی‌ام بیدل بر طبایع آسان نیست — سرفرو نمی‌آرد فکر من به‌هر زانو

یکی از ویژگی‌های غزل بیدل، تکرار قافیه است. شعر پژوهان، این نقیصه را در شعر سبک هندی بلامانع شمرده‌اند و چنان پنداشته‌اند که گویا شاعر سبک هندی بی‌اندیشه‌ای قافیهٔ مکرّر می‌آورد و جست و جوی کلمهٔ دیگری را بایسته نمی‌پندارد.

بیدل در دفتر چهارم *چهار عنصر*، جایی که باغ دهره را وصف می‌کند، می‌نویسد:
"کوکوی قمری از تنگی‌های عبارت، ناگزیر قافیهٔ مکرّر بستن..."[1].

از این گفته برمی‌آید که تکرار قافیه را در غزل‌های خود بیدل نیز، از روی مجاز شمردن نه بل که بنابر ناگزیری، باید فهمید.

نقد بیدل

عنوان نقد بیدل برای این بخش گفتار، آماج دو گانه دارد. یکی، نقد دیگران بر سروده‌های بیدل، که در برابر آن، پاسخ بیدل طرف دلچسپی ماست. دیگری نگرش‌های ناقدانهٔ بیدل به‌شعر خودش.

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۲۳۹.

درحوزهٔ نقد دیگران بر شعر بیدل، از نوشته‌های شماری تذکره‌نویسان می‌آغازیم. غلام علی آزاد بلگرامی در تذکرهٔ *خزانهٔ عامره* می‌نویسد:

"میرزا در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند و می‌افزاید که در مرثیهٔ فرزند خویش سروده است که هرگه دو قدم خرام می‌کاشت/از انگشتم عصا به‌کف داشت/خرام کاشتن عجیب چیزیست/..."[۱].

چنین واکنش ناسازگارانه، در *گلزار ابراهیم*، تألیف علی ابراهیم خان خلیل و تذکرهٔ نشتر عشق حسین قلی خان عظیم‌آبادی نیز دیده می‌شود. میر قدرت الله قاسم در تذکرهٔ مجموعهٔ نغز، ترکیب‌ها و عبارت‌های ساختهٔ بیدل را اشتباه‌هایی می‌شمارد که در چند جای آثار او رخ داده است. پاسخ بیدل، با چنین بیت‌ها بیان می‌شود:

بیدل اشعار مـن از فهـم کسان پوشـیده ماند
چون عبارت نازک افتد رنگ مضمون می‌شود

یا:

گوش پیـدا کن که بیـدل از کلام خامـشـان
معنی‌ای کز هیچ‌کس نتوان شنود آورده است

یا:

معـنی بلنـد مـن فهـم تـنـد مـی‌خـواهـد
سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

یا:

گر بتپد پی جمـع رسـایل، وربزند در کسـب فضـایل
نیست کسی چو طبیعت بیدل، باب تأمل فهم کلامم

یا:

یک عمر سخن ز چرخ و انجم گفـتن　　صـد نکتـه تـأخّر و تقـدّم گفـتن
گر بر سر انصاف رسی دشـوار اسـت　　یک نکته به‌قـدر فهـم مـردم گفـتن

از واژهٔ مردم پیداست که نه تودهٔ بی‌سواد هند، بلکه گروهی را درنظر دارد که با شعر سروکار داشته‌اند.

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره*، مطبع نولکشور، کانپور، ص ۳–۱۵۲.

در *چهار عنصر* نیز به‌پاسخ آن ناقدان و تذکره‌نگاران چند سطر پرخاش‌آمیزی نوشته است:

"درخور فهم این کودنان به‌ساز سخن خروشیدن است، تا قصور فطرت‌ها به‌ردّ و انکار نجوشد و به‌قدر رسایی این افسردگان در جولان اظهار کوشیدن، تا غبار حسد چشم انصاف‌ها نپوشد"[1].

بیدل بارها بر سازگاری و توافق لفظ و معنای شعر یا به‌تعبیر امروزی، هماهنگی و همخوانی صورت و محتوا پا می‌فشارد.

این‌گونه دفاعیه‌ها نیز گوشه‌ای از نگرش بیدل را به‌شعر و شاعر و پذیرندهٔ شعر روشن می‌سازند. مفاهیم عالی باید با زبان آراسته و پرورده و نو بیان شوند و پذیرندهٔ شعر باید دانش خویش را دربارهٔ امکانات و ظرفیّت‌های بالقوه و بالفعل زبان شعر ارتقاء ببخشد.

در آن سال‌ها که نوآوری‌های زبانی شعر بیدل آماج نکوهش‌های نامدارترین ادیبان همروزگار او بود و آن همسازی بایستهٔ لفظ و معنا برهم خورده می‌رفت و در ترازوی شعر پلهٔ لفظ چندین بار سنگینی می‌کرد، شاعر، خودش نیز بدین‌گونه با خود می‌اندیشید:

بیدل غریب کشور لفظ است معنی‌ات　　عرض پری به‌عالم مینا نگاه‌دار

*

بی‌نصیب معنی‌ام کز لفظ می‌جویم مراد　　دل اگر پیدا شود دیر و حرم گم می‌کنم

(غزلیّات: ۸۹۷)

*

غافل از معنی نیم، لیک از عبارت چاره نیست

هرچه لیلی گویدم باید ز محمل بشنوم

(غزلیّات ۹۷۱)

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۱۱۶.

زمان این گفت و گوها با خویش نیز سپری شد. پسان‌تر، که استعاره و تشبیه و ترکیب‌ها و عبارت‌های ساختهٔ بیدل مأنوس گردید و شاید شاعر، نیز در نوآوری‌های صرفی و نحوی دست گرفته پیشرفت و گویا «بحران» پشت سر گذاشته شد، چنین یاد می‌آورد:

به‌قید لفظ بودم عمرها، بیگانهٔ معنا   کم مینا گرفتم با پری همسنگ گردیدم

همین واقعیّت، که سخن بیدل در زمان‌های گوناگون فراز و فرودی را که اشاره کردم از سر گذرانده است، در این رباعی او به‌روشنی بازتاب می‌یابد:

شعرم که به‌صد زبان فرود آمده است   در چندین وقت و آن فرود آمده است
تورات نبوده تا بگویم که همه   یک‌باره ز آسمان فرود آمده است

دربارهٔ تناسب لفظ و معنای شعر از دیدگاه بیدل، حکایتی هم آورده‌اند، که روزی نعمت خان عالی بر این بیت بیدل انگشت خورده گیری گذاشت:

نشد آیینهٔ کیفیّت ما ظاهر آرایی
نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی

و گفت: هرگاه لفظ پیدا شود معنا نیز پیدا می‌شود، نهان نمی‌ماند. بیدل پاسخ داد:

معنایی را که شما درنظر دارید، خودش لفظ است. هدف من معنایی ست که با صدها لفظ بیان نمی شود، مانند حقیقت انسان[۱].

پس از دیدگاه بیدل، مفاهیم و معانی شعری دوگونه‌اند: یکی، همان معانیی که تابع الفاظ‌اند. هر لفظ بار معنا یا معانیی را بردوش می‌کشد. هر لفظ روزنه‌ای به‌معنی یا معانیی می‌گشاید. یعنی:

تا لفظ نگردد فاش معنی نشود عریان   بی‌پردگی رنگ است، آشفتگی بوها
(غزلیّات: ۱۷)

پیوسته به‌آن معانی نیز، پایهٔ دانش و فهم پذیرندهٔ شعر اعتبار دارد. بیدل با درد و دریغ، از روزگاری یاد می‌آورد که هرچند به‌آرایش و پرورش زبان سروده‌هایش کمتر می‌نگریست، باز هم، بانگ‌های گله‌آمیز فهم‌های نارسا فرو نمی‌نشستند.

---

۱. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال*، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

نغمه‌ها بسیار بود امّا ز جهل مستمع　　هرقدر بی‌پرده شد، در پرده‌های ساز ماند

برای شاعری که به‌کوه و کتل برّ اعظم پهناور شعرش سرافرازی کند، بی‌شک، کوشش به‌سادگی بیان و به‌کاربردن زبانی که بین واژگان و معانی رابطهٔ مستقیم باشد، کمتر اندوه بار نبوده است.

دیگر، معانیی که در الفاظ مروّج و شناسا نمی‌گنجند و آن معانی را بیدل، معانی برجسته می‌نامد.

بیدل، جای دیگر، با تشبیه خود به‌معنای برجستهٔ شوق بر همان باور، پا فشرده است:

معنی برجستهٔ شوقم نمی‌گنجم به‌لفظ　　همچو بوی گل نگردد پیرهن عریان مرا

(غزلیّات: ۷۶)

و رفته رفته، همان معنی برجسته کرسی باختهٔ خود را در سرایش بیدل باز می‌یابد و معنی‌گرایی چون واکنشی در برابر انتقادها سربلند می‌کند:

نهال گلشن قدر سخنوری بیدل　　به‌قدر معنی برجسته گردن افراز است

(غزلیّات: ۲۵۸)

در این‌جا سزاوار یاد کرد است که عبدالقادر بیدل با آن همه قدرتی که در اتّساع ظرفیّت زبان داشته است و با آن‌که برای در روشنی قرار دادن اندیشه‌های عاطفی خیال‌آمیز خویش توانمند بوده، هنوز الفاظ را در نمایش معنا، شیشه‌های کدری بیش نمی‌شناخته است.

بیدل در بیت زیرین آن پندار را بیان می‌دارد که، لفظ در هرحال معنی را در تنگنا می‌فشرد، چنان‌که در الفت مینای الفاظ من، باده یعنی معنی، دامن صبوری گرفت. سنگ بر دل بستن، کنایه است از تحمّل و صبوری در ناملایمات.

لفظ ممکن نیست بر معنی نچیند دقّتی　　باده بر دل سنگ بست از الفت مینای من

(غزلیّات: ۱۰۳۹)

در همسونی آن انتقادهایی که برشمردم، انتقادهای نانوشتهٔ دیگری نیز هستند که از پاسخ‌های بیدل فهمیده می‌شوند. به‌گونهٔ مثال این بیت را درنظر بگیریم:

مگو کین نسخه، طور معنی یک دست کم دارد

تو خارج نغمه‌ای، ساز سخن صد زیر و بم دارد

انتقاد چنین بوده که شعرهای بیدل یک دست نیستند. امروز هم شماری از پژوهندگان شعر بیدل همان باور را دارند. شاعر در پاسخ، صد زیر و بم داشتن ساز سخن را عیب نمی‌شمارد. در این بیت دیگر نیز همان پاسخ بازتاب یافته است:

شعر اگر اعجاز باشد بی‌بلند و پست نیست
درید بیضا همه انگشت‌ها یک دست نیست

پیداست که بیدل خود به‌یک دست نبودن سروده‌هایش معترف بوده است و آن را طبیعی می‌شمرده است. به‌پشتیبانی این داوری اینک یکی از رباعی‌های او را نیز گواه می‌آورم:

بیدل ز من اقسام بیان باید خواست نی تاوان و نه ترجمان باید خواست
دیحیزی گفت: «نیست نظمت یکدست»
گفتم: «این معنی از خران باید خواست!» (رباعیّات: ۴۰۹)

شاعران کلاسیک در ستایش شعر خود بیت‌های مبالغه‌آمیزی سروده‌اند، که آن سروده‌ها در تاریخ شعر فارسی «مفاخره» شناخته می‌شوند. بیدل نیز از آن مفاخره‌ها بسیار دارد.

از «مفاخره»های شاعران نیز با باریک‌بینی می‌توان به‌دیدگاه‌شان نسبت به‌شعر و شعر خودشان راه برد. چرا فلان سخنور در شاعری خود را با فلان سخنور نام‌آور عرب برابر گذاشته است، نه با دیگری و چرا آن یکی به‌لفظ و آن دیگری به‌معنای شعرهای خویش سرافرازی کرده است؟

از شمار «مفاخره»های بیدل یکی این بیت است:

بیدل نفسم کارگهٔ حشر معانی‌ست چون غلغلهٔ صور قیامت کلماتم
(غزلیّات: ۸۷۳)

همان‌سان که دکتر شفیعی کدکنی در «شاعر آیینه‌ها» اشاره کرده است، این بیت با تشبیه واژگان به‌غلغلهٔ صور نظریهٔ «شعر= رستاخیز کلمات» صورت‌گرایان روس را به‌یاد می‌آورد، مگر نباید ندیده گذشت که در مصرع نخستین از «حشر معانی» که آماج، همان معانی نازک و بیگانه است، نیز سخنی هست.

به‌گمان من، در این بیت، بیان فشرده و شعری همان نظریهٔ ادبی را که از «رقعات» نقل کردیم، می‌یابیم. بیدل بارها بر سازگاری و توافق لفظ و معنای شعر یا به‌تعبیر امروزی، هماهنگی و همخوانی صورت و محتوا پا می‌فشارد و این نکته در شماری بیت‌های او بیان شده است.

کیست رنگ معنی از لفظم تواند کرد فرق   باده چون آب گهـر جوشـیده با مینای من
(غزلیّات: ۱۰۲۵)

یا:

آن‌قـدرها لفظـم از معـنی ندارد امـتیـاز   در لطافت محو شد فرق پری از شیشه‌ام
(غزلیّات: ۸۵۵)

مگر این درهم جوشیدن یا باهم جوشیدن محتوا و صورت در شعر، می‌باید، بُعد کنایه‌آمیزی و تخیّل را بالا ببرد. زیرا از نگاهِ بیدل، نفوذ و کارگری سخن شاعرانه بدان وابسته است. به‌تعبیر بیدل سخن موزون باید پهلودار باشد.

روانی شعر بیدل در سکته‌دار بودن آن است و سکته را در بیتی به‌لنگر شمشیر تشبیه می‌کند که شمشیر را برّنده‌تر می‌سازد.

لفـظ بـی‌معنـی نباشـد آن‌قـدرها دلنـشین
حرف موزونی که بی‌پهلوست تیر بی‌پر است

این «پهلودار» یا کنایی بودن بیان شعری، نزد بیدل تا تعبیر دیگری نیز گسترش می‌یابد، که «بسته» بودن یا آسان‌یاب نبودن شعر است.

بـا کـلام آبـدارت کـی رسـد لاف گهـر   بیدل این‌جا اعتباری نیست حرف بـسته را

«حرف بسته»، بیان دیگری از ابهام هنری است که ویژگی درخشان شعر بیدل شناخته می‌شود. شعر بیدل با دوشهپر به‌آن فرازای ابهام هنری می‌رسد: یکی، معنای بکر:

مفت غوّاص تأمل گهر معنی بکـر   دفتر بیدل مـا خـصلت قلـزم دارد

*

معـنی‌ام یکسـر گهـر سـرمـایـهٔ گنج غناسـت
نیست زان جنسی که گویی از کسان دزدیده‌ام
(غزلیّات: ۸۹۸)

دیگری، صور خیال یا نگاره‌های پندار نوساخت:

بیدل تجدّی‌ست لباس خیـال مـن   گر صد هزار سال برآید، کهـن نـیم

شعر با این دو رکن، دارای ابهام هنری می‌شود، یا به‌تعبیر بیدل، «بستگی» می‌یابد. این دیدمان، در جامعهٔ فرهنگی‌ای پیشنهاده می‌شود که هنوز آسانی و روانی زبان شعر باب است.

خوش آن نفس که چو معنی رسد به‌عریانی   چو بـوی گـل ز بهـارش لبـاس پوشـانی
سخن خوش است بـه‌کیفیّتـی ادا کـردن   کـه معنــی آب نگــردد ز ننــگ عریــانی
(غزلیّات: ۱۱۶۷)

سخن بسته یا پوشیده به‌گفتهٔ نظریه‌پردازان امروزی، مانند جان ماکاروفسکی، بنیان‌گذار مکتب زبان‌شناسی پراگ، سخنی است که دارای فورگراوندنگ می‌باشد. یعنی سخنی که نحوهٔ بیانش چشمگیر می‌گردد و فورگراوند شعر را دی‌اتوماتایزد می‌کند، یعنی سلاست‌زدایی می‌کند و خوانندهٔ شعر به‌تأمّل واداشته می‌شود.

بیدل اصطلاح «سکته» را درست به‌همین معنای دی‌اتوماتایزیشن در نقد شعر خود به‌کاربرده است. من شرح این موضوع را در مقالت «سکته یا دی‌اتوماتایزیشن در شعر بیدل»، پیش از این به‌نشر رسانده‌ام. خواهندگان در مجلّهٔ پدیده (شمارهٔ هفتم، دسامبر ۲۰۰۴ لندن) می‌یابند.

در این‌جا به‌آوردن چند مثال اکتفا می‌ورزم:

بیدل از طـور کلامـم بـی‌تأمـل نگـذری   سکته خیز افتاده چون موج گهر تقریر من

*

بیدل نکند مـوج گهـر شـوخی جـولان   در سکته شکست است قدم شعر روا نم
(غزلیّات: ۹۹۶)

«سکته» شعر را علوّ می‌بخشد و بربلندای کمال هنری برمی‌آورد.

آن‌جا که محیط بیکران سخن است   تمکین گهر موج روان سخن اسـت
نظــم عــالی تــأمّلی مــی‌خواهــد   معذور که سکته نردبان سخن است
(رباعیّات: ۵)

و با کلید زرین « تأمل » می توان قفل « سکته»ها را بازکرد.

مفت غوّاص تأمل گهر معنی بکـر   سخن بیدل ما خـصلت قلـزم دارد

روانی شعر بیدل در سکته‌دار بودن آن است و سکته را در بیتی به‌لنگر شمشیر تشبیه می‌کند که شمشیر را برّنده‌تر می‌سازد، بدین‌گونه:

در تأمّـل بیــشتــر دارد روانــی شـعـر مـن
مصرعم از سکته جز شمشیر لنگردار نیست
(غزلیّات: ۲۷۲)

نقد دیگران

بر رویهٔ ۱۳۷ کتاب «رقعات» مقالت کوتاهی هست که دیدگاه بیدل را در نقد شعر همروزگارانش، روشن می سازد.

جا گرفتن این نوشته در دفتر «رقعات» هم پرسش‌انگیز است. نویسنده در این مقالت پس از جلب توجّه سخنوران به‌باریکی بیان، بیت‌هایی به‌گونهٔ نمونه برای مقایسه و هم سنجی طرز شاعری هندیان و فارسیان یا عراقیان، می‌آورد، و یکی را از نگاهی پسندیده و از دیگر نگاه ناپسند می‌شمارد.

نظریّات ادبی و زبان شناختی بیدل، با شماری از مدرن‌ترین تئوری‌های اندیشمندان جهان معاصر همسویی دارد.

در آن مقالت می‌خوانیم:

"در این صورت، هر طایفه را به‌وسع استعداد، تفتیش افکارخود باید نمودن، تا مستحسن زبان‌دانان آن طریق برآید و هر فرقه را به‌قدر مقدور، چشم تأمّل بر مراتب بیان کشودن، تا شایستگی تحسین لطایف شناسان حاصل نماید. به‌انموذجی از این عالم، بیتی چند عبرت شاملِ ارباب خبرت است و تنبیه مایلِ اصحاب غفلت:

طلب کن یار جانی تا توانی   گریزان باش از یـاران نـانی

قبح این ارشاد بر طبع هندیان، چون حقیقت ایشان، بی‌اظهار هویداست و طبع عراقیان را در این مقام، به‌حکم معذوری بی‌نسبتی، پای توهم بر هوا".

در این بیت برهنگی و گپ گونگی شکل بیان ، شاید مورد نظر باشد.

"ای آن‌که ز طور خلق برهم خـوردی   بیهوده ز وضـع هریکـی رم خـوردی

حسن این عبارت، به‌مذاق اهل فارس پرناگوار است و تقریر آهنگان زبان دیگر را بیخبری قباحت اظهار".

در این بیت شاید اشاره به‌کاربرد هریکی باشد، که بی‌جا افتاده بیان را نارسا ساخته است:

"گر آدم سرشتی مگو زینهـار   که افسار خر را بدسـتم سـپار

*

آورد ســـمند بـــرق دو را   بگرفته به‌دست خود جلـو را

هرچند سخنوران فارس این نوع تلفّظ را تفاخر شمارند، زبان آوران هند غیر از دست آویز تمسخر و رسوایی نمی‌پندارند".

در بیت نخستین، مناسبتی منطقی بین جزای شرط و شرط وجود ندارد. در بیت دوم، مصرع دومین، حشو است:

"بیت:

عمری‌ست به‌جادهٔ خطا مـی پـویی   یک ره به‌ره صواب کو نیست تویی

خطای این‌طور صواب بر طبع عراقیان روشن و خفت کیفیّت این وضع بر جمیع اهل سماع مبرهن".

در بیت نقل شده، کو = که او، خلاف قاعدهٔ زبان به‌کار رفته است.

"بیت:

بـه‌سـیری دم مـزن بیهـوده از فقـر   که حرف باطل و پوچ است بی‌وقـر

فارسی‌گو را در جرأت این اظهار، ضبط نفس از احتیاطات ضروری است، تا سررشتهٔ وقار از دست نرود و طبیعت منفعل بی‌سرفه‌گویی نشود".

در مثال بالا، در عبارت: باطل و پوچ و بی‌وقر، هم تکرار یک مفهوم دیده می‌شود و نیز ناخوش آهنگی و تنافر واژهٔ وقر:

"حریف بد قماری‌های تو کیست   چو داو ما ندادی چـاره‌ای نیـست

از تشنیع این‌طور بیانها طبع فارسیان آزاد است، لیکن ناموس قبیلهٔ هندیان یک قلم بر باد".

در این بیت بی‌ارتباطی دو مصرع را شاید به‌دیده دارد:

"بر این تقدیر شعرای فارس را در اکثر مقام از طعن عبارات فارغ باید اندیشید و شعرای هند را همچنان در دعوی زبان فارسی معذور باید فهمید. امّا قافیهٔ سخن‌پردازی شعرای هند، بی‌تتبّع نظم و نثر فارسی به‌علّت احتیاط قباحت طرفین، تنگی تمام دارد، و معنی طرازی از این طایفه به‌ملاحظهٔ اقسام لغزش، از نشئهٔ دقّت طبع، آسان سر برنمی‌آرد".

بیدل در سال ۱۶۸۵ ترسایی برای بود و باش همیشگی به‌دهلی کوچید. در دهلی به‌نوشتهٔ بندرابن داس خوشگو شاگرد و انیس و جلیس بازپسین سال‌های زندگی‌اش، شب‌ها سخنوران شهر به‌خانهٔ وی فراهم می‌آمدند و شعر می‌خواندند و شعر می‌شنیدند و سروده‌های خویش را نزدش اصلاح می‌کردند.

فراتر از آن بعضی بلند پایه‌گان دولت نیز شعرهای خویش را برای اصلاح به‌بیدل می‌فرستادند، مانند: شکرالله خان و نوّاب آصف‌جاه اوّل ملقّب به‌چین قلیچ خان، متخلّص به‌شاکر که دیوان خویش را نزد بیدل گذاشته بود تا هر شعرش را پس از اصلاح داخل دیوان سازد. باری نوّاب مذکور غزلی در تتبّع این غزل بیدل سروده فرستاد:

نرسیدی به‌فهم خود درِ عـزم دگـر کـشا   به‌جهانی که نیستی مژه بربند و در کـشا

بیدل در پاسخ می‌نویسد:

"... خاصه در زمین غزل «نظرکشا» که ربط همواریش اندکی پیچش داشت و غیر از طبع سلیم و فکر متین، بر اکثر طبایع احتمال لغزش می‌گماشت:
مصرع: «آفرین بر طبع معنی آفرین» در بیتی چند تغییر بعض لفظ، فضولی خیال دقّت مآل بود".

سپس بیدل به‌آثار خود که به‌نوّاب فرستاده است اشاره‌کنان می‌نویسد که با خواندن آن شعرها چارهٔ کاستی‌های زبان سروده‌ها را بیابد یا به‌نگارش بیدل:

"تا به‌فضل ایزدی، شکسته‌های عبارات در اندک مدّتی همکسوت صفایی معنی برآید". (رقعات: ۱۲۷)

نوّاب شکرالله خان، باری غزلی از صدرالدّین خان برای اصلاح و اظهار نظر فرستاده است، که بیدل در پاسخ می‌نویسد که:

"چند بیت آغازین غزل را اصلاح کرده فرستادم، «لیکن باقی غزل وقتی به‌معرض توهم آورد که از عهدهٔ آن مگر همان خودش تواند برآمد. سیر فطرت‌های سخن‌طرازان این عصر بی‌تماشایی نیست، خاصه ابنای دول که لاف کمال در این فن هم داشته باشند". (رقعات ۴۴)

داوری‌ها و نقدهای بیدل که در نامه‌های او بازتاب یافته‌اند، با نثری پُرتکلّف و تصنّع نوشته شده‌اند، که زود فهمیده نمی‌شوند. مگر دور نیست که در آن روزگار رواج چنان شیوهٔ نویسندگی، گره از کار نامه‌گیران کشوده باشند.

گفتنی دیگر دربارهٔ آن نقدها و پاسخ نقدها رُک و راست بودن و حتّی اندک خشونت بیان است.

بیدل در نقدهای روبه‌رو و شفاهی‌اش نیز کوبندگی به‌کارمی‌برد. بندرابن داس خوشگو، شاگرد، دوست و نزدیک‌ترین یار آخرین سال‌های زندگی بیدل، در دفتر سوم سفینهٔ خوشگو، از زبونی و شکست مخالفان و بدگویان سبک وی، دو رخداد را نمونه می‌آورد.

می‌نویسد که:

"روزی ناظم خان مؤلّف *تاریخ فرّخ‌شاهی* بیدل را به‌مهمانی خواسته پس از صرف طعام، این بیت او را برایش خواند:

توانگری که دم از فقر می‌زند غلط است   به‌موی کاسهٔ چینی نمد نمی‌بافند"

و گفت که در این بیت سخن تازه آورده‌اید و مقصودش تعبیر «نمد بافتن» بود. بیدل گفت:

"من آن احمق نیستم که طعن صاحب را دریافت نکنم".

و از عسجدی، فرّخی، معزّی، ومسعود سعد سلمان نمونه‌های کاربرد «نمد بافتن» آورد.

ناظم خان شگفتی زده صدا کرد:

"و الله هرکه در استادی این عزیز شک آرد، بی‌شک کافر باشد".

رخداد دومین را از خامهٔ خود بندرابن داس خوشگو بخوانیم:

"روزی یکی از شعرای عصر که نامش نمی‌توان برد، با مثنویی به‌خدمتش رسید، چون به‌این بیت رسید:

بیا ساقی کـه چـشم بـی‌قـرارت چو گل خون شد ز زخم انتظـارت

آن‌حضرت فرمود که اضافت چشم بی‌قرارت، از عالم صفت و موصوف معلوم نیست. یعنی چشم که بی‌قرار است؟ حال آن‌که ارادهٔ شاعر اضافت لامی است، یعنی چشم عاشق تو که خود را به‌اسم بی‌قرار برآورده.

شاعر را باید که از این چنین گفتگو احتراز نماید که اراده چیزی دارد و چیز دیگر برآید. آن عزیز گفت که زلالی بسته است. آن‌حضرت فرمود که زلالی را موقوف دارید، از خود حرف زنید. این از آن عالم است که کسی در این بیت بسته:

هرکه سویت به‌چشم بد بینـد چشمش از کلّهٔ تو بیرون بـاد

آن مثنوی‌گوی کاوکاو کرد. آن جناب فرمود، همان قسم شعری در مدح میرزا الغ بیگ گفته‌اند[1].

در کتاب چهار عنصر بیدل نیز از دو بزم شاعرانه یادآوری می‌شود که داوری بیدل دربارهٔ آن‌ها هم، نشان دهندهٔ دیدگاه‌های ادبی اوست. نخستین، محفلی که در منزل میرزا ظریف، در حضور شاه قاسم هواللهی از پیران طریقت قادریّه و به‌اشتراک درویش والهٔ هروی و چند سخنور دیگر برگزار گردید.

زمان برگزاری این محفل پیش از سال درگذشت میرزا ظریف (۱۶۶۴)، یعنی پیش از ۲۱ سالگی بیدل بوده است. درویش واله از شاگردان فصیحی هروی است که بیدل او را «معنی‌آرای طرز نوی» می‌شناسد. از آن محفل با عبارات تأییدی سخن رفته است که همسونی نویسنده را نشان می‌دهد، بدین‌گونه:

"جمعی موزون طبعان الهام سبق، نیز مستفیض مطالعهٔ حضور بودند و به‌تحریک سلسلهٔ سحربیانی، دفتر اعجاز می‌کشودند. عبارات شوق‌انگیز در نبض اندیشه تپش‌ها می‌کاشت و معانی دردآمیز در پردهٔ نفس‌ها علم ناله می‌افراشت.

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: سفینهٔ خوشگو، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنه، ج ۳، مارس ۱۹۵۹ م.

برجستگی فردیات، یکه‌تاز عرصهٔ خیال بود و پهلوداری رباعیّات، مربع‌نشین صدر مقال. تقریر روانی، یک قلم طومارکشای عنوان تسلسل و تمکین سکته، یکدست، شکست‌آرای کلاه تأمّل...» (رباعیّات: ۱۳۸)

بیدل در این چند سطر نیز شوق‌انگیزی عبارات را درکنار دردآمیزی معانی می‌نشاند، یعنی هم به‌لفظ و هم به‌معنی توجّه می‌گمارد.

و صفت پهلوداری برای رباعی نیز، اگر مصرع: «حرف موزونی که بی‌پهلوست، تیر بی‌پر است» را یادآوریم، ما را باورمند می‌سازد که شعر، از نگاه بیدل، به‌صورت عام و رباعی به‌صورت خاصّ، باید پهلودار، یا کنایی باشد. بازپسین نکته در این سطرها، مسألهٔ سکته و تأمّل است که بحثش گذشت.

دوّمین محفل در اکبرآباد، در منزل میر کامگار دایر شده است. آن روز، به‌نوشتهٔ بیدل «موزون منشی چند مضمون اتّفاقی به‌هم بسته بودند و دامن توجّه به‌غارت الفاظ و معانی سلف برهم شکسته. معنی بیگانه به‌طور بی‌انصاف‌شان، معنی بیگانه بود و نتایج دیگران بر طبع نامنفعل، از مفت زادان خانه. سعی خوش لهجگی، پایهٔ نظم به‌امتیاز نثر رساندن و جهد مقام شناسی، حرف مرثیه به‌کرسی تهنیت نشاندن. گوهر را همقافیهٔ صدف برآوردن، غوّاصی بحور کمال، مجتّث محذوف را هم کفّهٔ رمل سالم فهمیدن تعدیل اوزان مقال. به‌این دستگاه، خاقانی را به‌چاوشی یاد نمودن ادبار مناصب فطرت و خسرو را به‌خادمی قبول فرمودن، تنزّل مراتب همّت»[1].

از این گفته‌ها هم اشاره‌هایی می‌توان دریافت که بر دیدگاه بیدل نسبت به‌شعر و شاعر روشنی بیشتر بیندازند:

۱. کهنگی بیان و تکرار معانی سخنوران گذشته.
۲. بیگانگی با مقولهٔ معنای بیگانه که رواج روز بود.
۳. نبود مضمون بکر در شعر.
۴. نسج سست و افتادهٔ کلام که نظم را هم پایهٔ نثر می‌گرداند.
۵. ضعف بلاغت در سخنوری.

---

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۲۳۹.

۶. بی‌خبری از اصل‌های قافیه و عروض و دیگر معیارهای شعری آن روزگار.

از نظر بیدل، گویا این نکته‌ها، شماری از کاستی‌های مبرم سخن بعضی از سخن‌سرایان بوده‌اند.

در پیرامون بیدل و در همنشینی با او، سخنوران بلند پایه و پست پایهٔ زیادی می‌زیستند، مانند: نعمت خان عالی، معنی‌یاب خان، محمّد عطاءالله عطا، آنند رام مخلص، بندرابن داس خوشگو، شکرالله خان، ایزد بخش رسا، حکیم فیض علی، حسین قلی خان (به‌نگارش مولانا خسته حسین علی خان)، محمّد عاشق همّت، عبدالعزیز عزّت، یوسف آیینه، میرزا سهراب رونق، میرزا عبادالله خان، قیوم خان فدایی، میر عبدالصمد سخن، قاضی عبدالرّحیم و دیگران.

بیدل در نامه‌ای به‌دو برادر، میرزا روح الله و میرزا عبادالله چنین می‌نویسد:

"از درد تنهایی که رفیق طبیعت وحشت نصیب است، چه نگارد، که با وجود کثرت یک عالم آشنا، از قحط سخن‌فهم، مقیم انجمن تصویر زیستن است و به‌همصحبتی خوابناکان بساط غرور بر ترجمان رنگینی‌های تعبیر گریستن. نفس شماری اوقات جمعیت، این قدر مغتنم می‌داند، که گاهی از زبان خامه با دوات گرم سرگوشی می‌گردد و گاهی به‌صحبت کتابی همدرس خموشی می‌شود". (رقعات: ۶۶)

و در جای دیگری این بیت را می یابیم:

کو گوش که کس بر سخنم فهم گمارد؟ مصروف نواسنجی خویش‌اند کری چند

اکنون از دیدگاه بیدل، چندی از بایسته‌های شعر خوب یا اثر ادبی خوب را می‌شماریم، با آن باور که در برابرآن‌ها نبایسته‌ها را، خود خوانندگان گرامی درمی‌یابند:

۱. بکر بودن موضوع.

۲. آوردن معانی بیگانه و ناآشنا و ریشه دار در عوالم تفکّر و هستی.

۳. صورخیال تازه و آراستگی بیان

۴. همسویی و سازگاری صورت و محتوا

۵. بستگی بیان یا سکته‌دار و تأمّل طلب بودن سخن یا به‌دیگر عبارت، داشتن ابهام هنری چشم‌گیر. به‌تعبیرهای امروزی‌تر، زبان شعری دارای فور گراوندنگ و روانی زدایی شده.

۶. پاکیزه بودن از تعقید.

۷. پهلودار بودن یا کنایی و دومعنایی بودن کلام، به‌ویژه در سرایش رباعی.

۸. رعایت آگاهانهٔ احکام قافیه و عروض و دیگر اصل‌های شعرشناختی.

در فرجام نوشتنی می‌دانم که، عبدالقادر بیدل در تاریخ شعر فارسی، نه تنها از فرازین چکادهاست، بلکه وی نظریه‌پردازی است که فصل نوینی از شعر شناختی و نقد ادبی را آغازید و در راه اثبات حقانیّت اندیشه‌های خویش تا آخر پا فشرد.

نظریّات ادبی و زبان شناختی بیدل، با شماری از مدرن‌ترین تئوری‌های اندیشمندان جهان معاصر همسویی دارد. بدین‌گونه وی را می‌توان از اندک شمار نوابغ فرهنگی جهان شمرد که بخشی از آموزه‌های ادبی و شعری‌اش را حتّی امروزهم می‌شاید سرمشق قرارداد و به‌کار بست.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ١١٧٦ ه/٦٣-١٧٦٢ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م.

٢. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ١٣٤٢ خورشیدی.

٣. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور.

٤. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی پتنه، ج ۳، مارس ۱۹۵۹ م.

٥. فیّاض محمود، سیّد و سیّد وزیرالحسن عابدی: *تاریخ ادبیّات فارسی در شبه قارهٔ هند* (۱۷۰۷ تا ۱۹۷۲ م)، مترجم مریم ناطق شریف، نشر رهنمون، تهران، ۱۳۸۰ ه‍ ش.

٦. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ١١٠٢ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ١٣٢٤ هجری.

بیدل‌شناسی

مروری بر کتاب فیض قدس تألیف استاد خلیل الله خلیلی

محمّد ریاض[*]

مباش غافل از انداز شعر بیدل ما   شنیدنی است نوایی که کم نواخته‌اند

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل به‌درستی شاعر و نویسندهٔ بسیار بزرگ و متفکّر عصر تیموریانِ شبه قارّه به‌حساب می‌آید. علّامه محمّد اقبال شاعر و نویسندهٔ بزرگ در یک مقالهٔ ممتد خود به‌زبان انگلیسی اظهار نظر نموده که بیدل بعد از فیلسوف هندوی سدهٔ سوّم هجری، قرن نهم میلادی شنکر آچاریا دومین شخصیّت مهمّ متفکّر است که از خاک پهناور شبه قارّه برخاسته است. تار و پود کلیّات نظم و نثر بیدل با تفکّر و ابتکار سخت سرشته شده و سبک وی هم با تقاضای زمان و مکان و شاید با تمایلاتِ شخصی وی صعب و دشوار است. البتّه مشکل اصلی همانا افکار و نکات نادر است که در کلیّاتش به‌آنها برمی‌خوریم و شاید شاعر خود به‌این نکته پی برده بود:

ز فرق تا قدم افسونِ حیرتی بیدل   کسی چه شرح کند معنی نکوی تو را

بیدل در سال ١٠٥٤ هـ/١٦٤٤ م در حوالی عظیم‌آباد (پتنا، هند) دیده به‌جهان گشود. نیاکانش که منتسب به‌تیره ترکان ارلاس یا برلاس چغتاییان بوده، مدّتی پیش از ماوراءالنّهر ترکِ مقام نموده در جایگاه مزبور سکنی گزیده بودند. بیدل در نتیجه اوضاع بغرنج عصر و نابسامانی‌های خانوادگی، در سال ١٠٧٥ هجری به‌دهلی وارد شد. صرف نظر از سفرهای وی به‌نقاط مختلف شبه قارّه بقیّهٔ زندگانی وی در همین شهر سپری گردید و مدفنش همین‌جاست (م: ١١٣٣ هـ/١٧٢٠ م به‌سن ٧٩ سالگی).

---

* استاد و پژوهشگر زبان فارسی ــ اسلام‌آباد (پاکستان).

بیدل از حیث شاعر و نویسنده مبدع و همچنین شخص پاکدل و مستغنی مورد احترام معاصران قرار گرفته و حتّی پادشاه معاصر محمّد اورنگ‌زیب شاه عالمگیر (۱۱۱۹–۱۰٦۸ ه) هم در رقعات خود به‌سه بیت زیر وی استناد جسته است:

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان   آنچه ما در کار داریم اکثرش در کار نیست

*

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن   اجـابت از ره حـق بـهر اسـتقـبال می‌آید

*

مـن نمی‌گویم زیان کن یا به‌فکـر سود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زودباش

از متأخّران نامی شبه قارّه، کمتر مورّخی، تذکره‌نویسی یا ناقد ادبی را می‌بینیم که به‌بیدل توجّه ننموده و مقام والایش را نستوده باشد. البتّه آن‌طور که دکتر نبی هادی استاد دانشگاه علیگره در اثر «میرزا بیدل» خود به‌زبان اردو نوشته است:

به‌عقیدهٔ بیدل کتاب «چار عنصر» دریایی است که هرکه آن را بداند باید از خود تهی شود و بر روی این «چهار موج» چهار زانو بنشیند.

"قدرشناسان واقعی بیدل در افغانستان و تاجیکستان زندگی می‌کنند".

ولو انعکاس صیت ذکرش در ایران و سایر نقاط پارسی‌دان و ادب دوست جهان از دیرباز مشهود بوده است.

در بیدل‌شناسی تاکنون آثار ارزندهٔ زیادی به‌زبان دری (فارسی) ارائه گردیده، ولی اکثر آن‌ها محتوی منتخبات نظم و نثر و پاره‌ای از افکار و عقاید وی می‌باشند. (راجع به‌احوال عجیب شاعر و نویسنده مبدع به‌فارسی کمتر کسی دست زده است. چنین نیازی را اثر شادروان استاد خلیل الله خلیلی (م: ٤ مه ماه ۱۹۸۷ م) موسوم به«فیض قدس» تا حدّی مرتفع می‌سازد. این کتاب که دارای ۱۰۲ صفحه در قطع بزرگ می‌باشد. به‌سال ۱۳۳٤ هش/۱۹۵۵ م در کابل انتشار یافته بود. «فیض قدس» یا «انتخاب» از روی ابجد برابر با عدد ۱۰۵٤ می‌باشد که هردو حاکی از تاریخ ولادت بیدل‌اند. خود شاعر در قطعاتش گفته است:

به‌سالی که بیدل به‌ملکِ ظهور
ز فیض ازل تافت چون آفتاب
بزرگی خبرداد از مولدش
که هم «فیض قدس» است و هم «انتخاب»

«فیض قدس» بیشتر مبتنی بر رسالهٔ «چهار عنصر» بیدل است که سخت آمیخته و ممزوج به‌نظم هم می‌باشد. کسانی که به‌زبان‌های اردو یا انگلیسی هم به‌نگاشتن احوال و کمالات بیدل پرداخته‌اند مانند دکتر عبدالغنی[1] و شادروان عبادالله اختر[2] و دکتر نبی هادی، همگی به‌مطالعهٔ عمیق *چهار عنصر* پرداخته‌اند. باز هم کتاب «فیض قدس» مرحوم خلیلی دارای مزایای نادر تحقیقات داخلی است و مطالب ضمنی و تبعی این کتاب هم بسیار ارزنده می‌باشد. چنین به‌نظر می‌رسد که استاد خلیلی تا آن زمان سایر آثار بیدل را از نظر گذرانده بود و کلیّات بس قطور نظم و نثر وی را آمادهٔ چاپ می‌ساخت. مرتّب اصلی این کلیّات همانا استاد خلیلی است. *کلیّات بیدل* دارای چهار جلد ضخیم و کلفت در سه هزار نسخه به‌وسیله وزارت تعلیم (آموزش و پرورش) دولت افغانستان در کابل انتشار یافت: جلد اوّل در سال ۱۳٤۱ هجری شمسی جلد دوم و سوّم در سال ۱۳٤۲ هجری شمسی و جلد چهارم در سال ۱۳٤٤ هجری شمسی نگارش اختتامیه کلیّات نوشتهٔ استاد خلیلی متعلّق به‌سال ۱۳٤٤ هـ ش/۱۳۸۵ هـ ق می‌باشد. سه جلد نخست در نظم و جلد چهارم به‌نثر آمیخته با نظم می‌باشد. بیدل در نثر سه رساله دارد: *چهار عنصر*، *رقعات* (نامه‌های کوتاه) و نکات. چهار عنصر قسمت اعظم جلد چهارم را محتوی است (از ابتدا تا صفحه ۳٤٤). مطالب این کتاب به‌زندگانی نگارنده دور می‌زند. البتّه از نظر آمیزش نثر و نظم و تذکرهٔ معاصرین و حوادث عجیب و بیان وقایع خارق‌العاده و مدخل‌های سوانح سیاسی و داستان‌ها و همچنین بعضی از مقالات و غیره، این کتاب خواندنی می‌باشد. عبادالله اختر مرحوم در اثر «بیدل» خود به‌زبان اردو که سه سال پیش از چاپ فیض قدس، به‌سال ۱۹۵۲ م در لاهور انتشار

---

۱. نویسندهٔ کتاب *روح بیدل*، چاپ مجلس ترقّی ادب، کلب رود، لاهور.
۲. نویسندهٔ کتاب *بیدل*، چاپ ادارهٔ *ثقافت اسلامیه*، لاهور، چاپ اوّل ۱۹۵۲ م و چاپ دوّم ۱۹۶۱ م.

یافت و استاد خلیلی هم به‌آن استناد جسته، بعضی از مطالب «چهار عنصر» را به‌خوبی شرح داده ولی حقّ آن است که التزام عناوین فرعی استاد خلیلی و یارانش که در متن چاپ شدۀ کابل انجام دادند، این کتاب را آسان‌تر ساخته است. دکتر نبی هادی در تألیف خود نتوانست از «فیض قدس» استفاده بنماید، چون این کتاب را ندیده بود، ولی او زحمات مرتّبین کلیّات را به‌ویژه کار تبویب رساله «چهار عنصر» را ارج می‌نهد و در توضیح و موضوع این کتاب می‌نویسد:

شعرِ بیدل اگر مشکل است نثرش از آن مشکل‌تر می‌باشد و مشکلات آثار او از تفکّر و هنرنمایی پدیدار می‌باشند.

"در مجموعۀ نثر بیدل از نظر ضخامت و شهرت رساله چهار عنصر، بیش از رسایل دیگر موجب علاقۀ خوانندگان واقع می‌شود. رابطۀ بدن و روح انسان به‌وسیله *چهار عنصر* استوار است و امتزاج آن‌ها را زندگانی می‌نامیم، لذا میرزا بیدل در بیان کردن وقایع زندگانی خود عنوان مزبور را به‌رسالۀ خود داده است. افتتاح کتاب طبق روش پیشین با حمد و نعت است که صفحات متعدّد را احتوا می‌نماید".

در قسمت هدف تألیف نگارنده اذعان می‌نماید که اموری را ارائه خواهد داد که در دوران زندگانی با آن‌ها مواجه گردیده یا به‌بعضی از موضوعات خواهد پرداخت که به‌خاطرش احیاناً خطور کرده است. نویسندۀ رساله البتّه به‌جای اوّل شخص متکلّم اصطلاحات ویژۀ فاعلی را می‌آورد مانند «این نشئۀ بی‌خمار خمستان عدم»، و «این نغمۀ بی‌نوای طربگاه وحدت».

به‌هرحال، مقصود از «چهار عنصر» اجزای چهارگانۀ ایوان است یعنی آب و آتش و باد و خاک و این‌ها متضمّن مختصّات متفاوت طبیعی‌اند. بسیاری از شاعران و نویسندگان نظر به‌*چهار عنصر* دربارۀ مراحل مختلف زندگانی انسانی نکات بدیع عرضه داده‌اند. از آن‌جمله یکی امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵ ه) است که از اجزای آب و آتش و باد و خاک طبایع امزجه حرف می‌زند. به‌ویژه در دیباچه‌های دواوین پنج‌گانۀ خودش. صاحب «فیض قدس» هم در این بابت سخنانِ شیوا عرضه نموده است:

"چهار عنصر در چهار فصل نگارش یافته و هر عنصر از فصل خاص بحث می‌نماید... هر عنصر به‌عنوان جداگانه آغاز می‌شود و چنانکه عادت بیدل است، هر عنوان با استعارات و تشبیهات آراسته می‌گردد. عنوان عنصرها چنین است: عنصر اوّل اشتعال شعلهٔ مقاله و گرمی‌های صحبت ارباب فضل و کمال. گویا این عنصر ناری است و در آن از اوان کودکی و گرمی صحبت بزرگان و مشایخ طریق بحث می‌کند. عنصر دوم، روایح شکفتگی بهار عالم منظوم. گویا این عنصر بادی است و از شاعری و بدیهه‌سرایی بیدل سخن می‌راند. عنصر سوّم طراوت شبنمستان مراتب منثور. گویا این عنصر آبی است و از نثرهای بیدل و مقالاتی که در هر مورد نگاشته، ذکر می‌نماید. عنصر چهارم غبار فشانی بساط صورت عجایب است. گویا این عنصر خاکی است و بیدل از هوا و آن‌چه که در زندگی مشاهده نموده، صحبت می‌کند. به‌عقیدهٔ بیدل این کتاب دریایی است که هرکه آن را بداند باید از خود تهی شود و بر روی این «چهار موج» چهار زانو بنشیند:

دانش در این محیط ز خود رخت بستن است	بر روی چار موج مربّع نشستن است
فهمی به‌چار عنصر بیدل گماشتن	از دامگاه شش جهت وهم رستن است"

بیدل بیش از صد هزار بیت سروده و کلیّات نثر وی هم از بس قطور است. این امر پرگویی و زودنویسی وی را مبرهن است. چنان‌چه شواهد در دست داریم که بیدل بعضی از آثار خویش را با سرعت عجیب به‌اتمام رسانده بود ولی علی‌رغم روش خود او رسالهٔ «چهار عنصر» را متناوباً در ۲۱ سال تکمیل نموده است. این درنگ و تعویق اهمیّت این رساله را مؤیّد است چون نگارنده در جمع و تدوین وقایع و ارائه دادن مطالب تبعی و امتزاج نثر و نظم به‌شیوهٔ مقامه‌نویسان کمال علاقه‌مندی را نشان داده است. کار تألیف «چهار عنصر» در ٤۱ سالگی بیدل در سال ۱۰۹۵ هجری آغاز گردیده و در ٦۲ سالگی مؤلّف به‌سال ۱۱۱٦ هجری تمام شده است. چنان‌که خواهیم دید صاحب «فیض قدس» با استفادهٔ وافی از نویسندگان معاصر و متأخّر بیدل سایر وقایع زندگانی و نقدهای ادبی پیرامون نثر و نظم وی را در اثر ستودنی خود گردآورده و داد تحقیق و بررسی داده است.

سبک نثر بیدل

شعرِ بیدل اگر مشکل است نثرش از آن مشکل‌تر می‌باشد و مشکلات آثار او از تفکّر و هنرنمایی پدیدار می‌باشند. او نویسنده و شاعر سبک مشکل هندی است. در عصرِ بیدل در این دورهٔ بازگشت ادبی شروع شده بود ولی در خارج از مرکز فارسی از این ویژگی خبری نبود. نثر در آن دوره در ایران هم اصولاً مشکل می‌نوشتند. چنان‌چه میرزا مهدی منشی استرآبادی که در حدود ربع آخر سدهٔ دوازده هجری درگذشت تاریخ جهانگشای نادری و درّهٔ نادره را نوشته است که از نظر لفظ و معنی در ردیف عسیرترین و مصنوع‌ترین آثارِ فارسی قرار می‌گیرند. البتّه بیدل زیاد به‌سجع ترجّه دارد و استاد خلیلی به‌این شیوهٔ نویسندگی وی توجّهٔ خوانندگان را مبذول نموده است. وی از اسجاع متوازی و مطرّف رسالهٔ «چهار عنصر» مثال می‌آورد. ولی متأسّفانه صفحهٔ کتاب را ذکر ننموده است ـ یادآوری این نکته لازم است که این سبجع‌ها در جمله‌های کوتاه و طویل در نثر بیدل به‌کار رفته است. نویسنده علاوه بر سجع از استعارات و تشبیهات ویژهٔ ادبی دیگر خود نیز استفاده می‌نماید. سبک کلّی نثر بیدل که مثل کتب مقاله‌های فارسی مانند مقامات قاضی حمیدالدّین (م: ۵۵۹ ه) و *گلستان* شیخ اجل سعدی (م: ۶۹۱ ه) آمیزهٔ نثر و نظم است، از عبارت اختتامی زیر چهار عنصر مبرهن است که به‌عنوان «فتوحات و خسّت» ۱۹ صفحهٔ کتاب (۱۹۷ تا ۲۱۴) را محتوی است:

حضرت حقّ جلّ و علا پیغامبر ما را صلّی‌الله علیه و سلّم به‌صفت عالم وعارف نستود بلکه به‌خُلق عظیم ستایش فرمود. پس خُلق از معرفت افضل است و کریم از عارف اکمل. (از چهار عنصر بیدل)

> کمال معنی انسانی فتوّت است یعنی عروج مرتبهٔ اخلاق و نقص آن خسّت یعنی عدم مروّت و اشفاق. شاهد زندگی را اگر خرام نازی است، قدم بر جادهٔ ایثار سپردن است، و محاسبِ نفس را اگر فراغ عشرتی است، نقد از کیسه بیرون شمردن. شیوهٔ اخلاق هرچند شایستهٔ احوال عرفاست، امّا این‌که جمیع عرفا

صاحب فتوّت باشند، اندیشهٔ خطا، زیرا که معرفت کسبی است و فتوّت ذاتی. در حدیقهٔ نشو و نمای استعداد نخل را به‌پراکندگی زقّوم نتوان کرد، و زقّوم را به‌سعی آرایش نخل نمی‌توان برآود. حلقهٔ سنبل به‌هیچ پیچ و تابی دائرهٔ گل نمی‌بندد و ریشهٔ گل از هیچ راهی به‌سلسلهٔ سنبل نمی‌پیوندد. رباعی:

گل گر همه گوش شد، شنیدن‌ها کو؟ یا آینه چشم گشت، دیدن‌ها کو؟
کسبی دگر و جوهر ذاتی دگر است گر آبله پا یافت دویدن‌ها کو؟

جمعی درس معارف و سلوک می‌گویند و بویی از معنی شفقت بر دماغ ایشان نوزیده است. نسخه از عالمِ اخلاق نوشته‌اند، و مدّ احسانی از کلک استعدادشان نبالیده.

شخص بی‌علم و فضل را اگر موصوف به‌حقیقت کرم دریابی، بی‌ساخته آیینهٔ فضلِ رحمانی بایدش فهمید و صاحبِ کسبِ کمال را اگر منسوب آثار بخل مشاهده نمایی، بی‌شبهه معلّمِ درسگاهِ شیطانی باید اندیشید. علم در مزاج خسیس جز بر قوّت خسّت نمی‌افزاید و فضل در طبع لئیم غیر از جام امساک نمی‌پیماید... حضرت حقّ جلّ و علا پیغامبر ما را صلّی الله علیه و سلّم به‌صفت عالم وعارف نستود بلکه به‌خُلق عظیم ستایش فرمود. پس خُلق از معرفت افضل است و کریم از عارف اکمل. این‌جا جوهر ذاتی منظور است نه عوارضِ کسبی علم و شعور. اگر طبیعت از لذّت جود غافل است، به‌جهد ایثار کوش شاید بخلِ عارضی باشد، و اگر به‌احسان مایل است، از فزونی شکر حق امداد خواه، مبادا دامن همّت خار غفلتی بخراشد. (ص ۸–۱۹۷)

در جملهٔ اوّل عبارت فوق کلمات «اخلاق» و «اشفاق» سجع متوازن را حاکی‌اند و غیر از این سجع اسجاع دیگر و مناسبات لفظی دیگر را در این عبارت می‌توان ملاحظه کرد و سبک معمولی نثر بیدل همین‌گونه است. او نثر را با سایر لوازم ادبی و شعری برخوردار می‌سازد. مثالی دیگر از آغاز رسالهٔ چهار عنصر نقل می‌نماییم که حاوی حمد خداست:

"خداوندا، زبان معذور بی‌صرفه‌سرایی است. عذر هرزه درایان بپذیر و بیان مجبور آشفته‌نوایی است بر غفلت کلامان خرده مگیر. گسستگی‌های عنان نفس ناگزیر خیال تازی است بسملی پرافشانده باشد، پریشانی‌های مغز اندیشه بی‌اختیار

هوس تازی است. غباری دامن هوایی می‌خراشد. بی‌مقصدی جولان اشک سرمنزل تعجّب نمایی است و بی‌مدّعایی پرواز رنگ آشیان حیرت‌سرایی. فرد:

می‌گویم و حیرانم، مـی‌پـویم و گریـانم حرفی که نمی‌فهمم راهی که نمی‌دانـم

نه دریایی تا به‌غواصی فکر از تو گوهری برآرند و نه آسمانی که به‌قوّت نظر ستاره‌هایت شمارند. رنگی نه بسته‌ای تارت دانند. پرتوی بیرون نداده‌ای تا آفتابت خوانند. سینه‌چاکی‌های بهار ادراک از شکسته بالان تصویر این رنگ است و داغ فروشی‌های آفتاب فطرت از خاکسترنشینان شعلهٔ این نیرنگ. قطعه:

بحر بیـتاب که آن گوهـر نایـاب کجـاسـت؟
چرخ سرگشته که خورشید جهانتاب کجاست؟
دیر از غصّـه در آتـش که چه رنگسـت صنم
کعبه زین درد سیه‌پوش که محراب کجاست
ای سـمندر به‌هـوس داغ فـروش آتـش کو
ماهیـان تشـنه بمیـریـد، دم آب کجاسـت“

منابع

۱. اختر، عبادالله: *بیدل*، ادارهٔ *ثقافت اسلامیه*، لاهور، چاپ دوّم ۱۹۶۱ م.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ هـ ش.

۳. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور.

۴. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل عظیم‌آبادی*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۹۸ هجری.

۵. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ هـ ش.

۶. عبدالغنی، دکتر: *روح بیدل*، مجلس ترقی ادب، لاهور، جولایی ۱۹۶۸ م.

بیدل و بهزاد

خسرو احتشامی هونه‌گانی *

در گسترهٔ ادبیّات هزارسالهٔ پارسی جای پای هنرمندان پرآوازه در حوزه‌های دیگر را به‌روشنی می‌توان دید. این هنرمندان، فرهنگ‌سازان و ناموران عرصه‌های تجسّمی همچون نگارگری، معماری، پیکرتراشی، خوشنویسی و هنرهای روح‌انگیزی چون موسیقی و آوازند که شاید چندان نیازی به‌آوردن نام‌شان هم نباشد. بزرگانی مثل باربد، نکیسا، مانی، سنمار و شاپور نقّاش در ایران باستان، رضا عبّاسی، میر عماد حسنی، علی اکبر معمار اصفهانی، صادقی بیک افشار و غیاث‌الدّین یزدی در عصر سرخ کلاهان، کمال‌الملک غفّاری، قمرالملوک وزیری، عارف قزوینی، صنیع همایون، سمیرمی، آقا نجف کوچک و بزرگ در عصر قاجار و معاصر و...

بهزاد از نگارگران دوران فرهنگ‌ساز صفوی است که در همان آغاز، آوازه‌اش از مرزهای ایران درمی‌گذرد و نامش در فهرست‌ها، تذکره‌ها، تاریخ‌ها و مخصوصاً در مجموعهٔ شعر شاعران، نماد هنری است متعالی و افلاکی.

نگارگری که به‌روایت تاریخ در جنگ ایرانیان و ترکان عثمانی به‌فرمان شهریار صفوی همراه با شاه محمود نیشابوری خوشنویس در صندوقی محافظت می‌شود و به‌جنگجویان قزلباش حکم می‌شود که در صورت مرگ شهریار این صندوق را باز گردانند تا به‌دست دشمن نیفتد و این روایت ساده‌ای نیست!

بهزاد در سال۸۵۴ هجری در هرات تولّد یافت. استادان او پیر سیّد احمد و میرک نقّاش بودند. بهزاد با تشویق سلطان حسین بایقرا به‌مقام عالی هنر رسید. او در سال

---

* شاعر، پژوهشگر و استاد دانشگاه اصفهان (ایران).

۹۲۸ هجری با فرمان شاه اسماعیل اوّل به‌کلانتری کتابخانهٔ سلطانی منصوب گردید[1] و تا سال ۹۴۲ هجری زنده بود و مورد عنایت و حمایت شاه طهماسب قرار داشت و ریاست کتابخانهٔ سلطنتی هم با او بود. بهزاد در تبریز شاگردان زیادی تربیت کرد که خواجه عبدالعزیز و مظفّر علی سرآمد شاگردان او بودند[2]. آوازهٔ بهزاد نه تنها ایران که فرارودان، شبه قارّه، و عثمانی را درنوردید و هنر دوستان و هنر شناسان برای به‌دست آوردن تابلوهای او بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. نام بهزاد اسطورهٔ زیباآفرینی بود. چنان‌که توانست به‌زودی یکی از «موتیوهای» مجموعهٔ شعر شاعران صفوی شود. کمتر دیوانی را سراغ داریم که از این هنرمند بی‌نظیر نامی در آن نیامده باشد و با آوردن نامش مضمونی بکر زاده نشده باشد. چندان که مانی و ارژنگ و شاپور نقّاش و صورتگران چینی که از مضمون‌های رایج ادبیّات فارسی تا قرن هشتم هجری بودند، آرام آرام پای از عرصهٔ ادبیّات سرخ کلاهان بیرون نهادند و کمترین بسامد را به‌خود اختصاص دادند. شهرت بهزاد در شبه قارّه و در حوزهٔ حکومتی بابریان کمتر از ایران نبود و می‌توان عللی را هم برای این آوازه برشمرد.

احتمالاً آنچه بیدل را به‌سوی بهزاد کشیده مشابهت‌هایی است که در شعر او و نقّاشی بهزاد موج می‌زند.

پناهندگی همایون که خود از شاگردان بهزاد بود به‌ایران در زمان شاه طهماسب و سفر بسیاری از تربیت یافتگان مکتب بهزاد، همراه همایون به‌هند که مستقیم یا غیرمستقیم در شهر هرات و مکتب آن شهر به‌نوعی با شیوه و سبک بهزاد آشنا بودند در این شهرت سهیم‌اند. خرید و فروش آثار نقّاشان بزرگ در بازار تجارت و داد و ستد ایران و هند و اروپا برای برآوردن نیاز هنر دوستان را نیز نباید فراموش کرد. برای این نوع تجارت هنری هم شواهد فراوانی در تذکره‌ها و تاریخ‌های عصر صفوی ثبت و ضبط است که خود می‌تواند موضوع کتابی خاص باشد. سفرنامه‌نویسان فرنگی از معاوضهٔ صنایع ظریفه سخن به‌میان آورده‌اند. به‌تصریح نصرآبادی "صادقی بیگ از اعاظم ایل

---

۱. زکی محمّد حسن: *تاریخ نقّاشی*، ترجمهٔ ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، تهران، ۱۳۵۶ هـ ش، ص ۸۰

۲. آژند، یعقوب: مکتب *نگارگری تبریز*، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران، ۱۳۸۴ هـ ش، ص ۱۰۲.

افشار است در خدمت شاه عبّاس ماضی کمال قرب داشت. چنان‌چه در آخر به‌منصب کتابداری رسید. یعنی منصبی که پیش از او بهزاد داشت. در فن نقّاشی بی‌عدیل بود. از مرحوم ملّا غروی که صدق‌اندیش است مسموع شدکه وقتی قصیده‌ای در مدح او گفته در قهوه‌خانه گذرانیدم. به‌این بیت که در تعریف سخن او گفته شده بود رسیدم.

چون عرصهٔ زنگ و صدای زنگ است

صیت سخنش در جهان امکان

مسوّده را از این فقیر گرفت و گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و بعد از لحظه‌ای آمد پنج تومان به‌دستاری بسته با دو صفحه کاغذ که خود از سیاه قلم طراحی کرده بود به‌من داد و گفت: تجّار هر صفحهٔ مرا به‌سه تومان می‌خرند که به‌هندوستان ببرند. مبادا ارزان بفروشی"[1].

تاورنیه در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که:

"بین دربار ایران و هند، مینیاتورهای نقّاشان بزرگ به‌عنوان هدیه ردوبدل می‌شد. شاهد بودم که مهتر چند تصویر مینیاتور نیم تنه در کیفی بزرگ آورد که شاه خودش گشود و آنها را یکی پس از دیگری به‌من نشان داد. فوراً مغول کبیر شاه جهان را شناختم، همچنین تصویر پادشاه گلکنده و پیشابور را میان تصاویر دیدم. تصویری هم از یک زن جوان ایرانی بود که شاه به‌من داد و گفت: در فرانسه آن را نشان بدهم تا ببینند که زنان ایران چگونه لباس می‌پوشند. پیش از این گفته ام که در ایران تنها به‌شیوهٔ مینیاتور نقّاشی می‌کنند"[2].

این نمونه‌ها بیانگر علاقهٔ مردم حتّی پادشاهان به‌آثار نقّاشان عصر صفوی است که در ایران و عثمانی و هند و فرارودان معمول بوده است. وقتی مردم آثار نقّاشانی را که در آوازه و شهرت کمتر از بهزاد بوده‌اند خرید و فروش می‌کرده‌اند، برای یافتن طرحی و نگاره‌ای از بهزاد یقیناً شوق و ذوق بیشتری داشته‌اند. لذا آوازهٔ این نگارگر در هند چندان شگفت نیست. از این‌که شاعری مثل بیدل بارها و بارها از او یاد کرده،

---

۱. ناجی، محسن: *تذکرهٔ نصرآبادی*، انتشارات اساطیر تهران، تهران، دو جلد، ۱۳۷۸ هـ ش، ج ۱، ص ۸–۵۶.

۲. ارباب شیرانی، حمید (مترجم): *سفرنامهٔ تاورنیه*، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳ هـ ش، ص ۱۵۰ و ۲۶۸.

توجّه ما به‌این نکته معطوف می‌شود که نام بهزاد پس از سقوط اصفهان هم در هندوستان مظهر هنر عرشی بوده است. میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلّص به‌بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم‌آباد (پتنه) متولّد شد. بیشتر عمر جوانی خود را در بنگاله به‌سر برد و در سوّم صفر ۱۱۳۳ هجری در شهر دهلی وفات یافت. بیدل، ۱۱۲ سال پس از مرگ بهزاد که احتمالاً در ۹۴۲ هجری اتّفاق افتاده به‌دنیا آمده و مرگ او نیز تقریباً پایان قدرت دولت صفوی در عصر شاه سلطان حسین است[۱]. بسامد نام بهزاد در تعداد بیست و سه غزل علاقهٔ وافر این شاعر را به‌نگارگر بزرگ ایران نشان می‌دهد. این عشق با یک قرن فاصله پس از مرگ بهزاد در شبهٔ قارّه قابل تأمّل است. در این ابیات خیال‌انگیز که از حسّ‌آمیزی و بیان تعبیرات تازه برخورد است، شاعر، بهزاد را در برابر مانی و صورتگران چینی هنرمندی بهشتی نقش می‌زند و گاهی ضعف خود را در هوای جهان هوسی که پیدا کرده به‌موی خامهٔ بهزاد تشبیه می‌کند[۲]. و زمانی در مقابل دوست ازلی به‌رنگ‌آمیزی‌ها و دست زدن به‌شیوهٔ الوان و تصنّع رنگین می‌پردازد و هنگام بازگشت به‌خویشتن در هاله‌ای عارفانه بهزاد را به‌گونه‌ای ملاقات می‌کند که قلم موی خود را در دست شاعر می‌نهد[۳]. احتمالاً آنچه بیدل را به‌سوی بهزاد کشیده مشابهت‌هایی است که در شعر او و نقّاشی بهزاد موج می‌زند. مگرنه آن‌که شاعر نیز در آفریدن تصویر خیال‌انگیز، تجریدی و پیچ در پیچ دست کمی از نقّاشی که به‌او مهر می‌ورزد، ندارد. امروز به‌همان اندازه که فهم شعر بیدل برای ما دشوار است، درک نگارگری بهزاد هم همان‌قدر نیاز به‌دقّت و موشکافی دارد. اصولاً شیوه و سبک شعر عصر صفوی با سنّت نگارگری و حتّی هنرهای جمیل آن دوران، قرابت تنگاتنگ دارد تا جایی که

آنچه بیدل در مورد بهزاد به‌تصویر کشیده ناز شستی است که شاعری توانا به‌نقّاشی بزرگ نشان داده است.

---

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ ه‌ش، ص۲۱.

۲. نقّاش یک جهان هوسم کرد لاغری — موی ضعیف خامهٔ بهزاد می‌شود

۳. چون وانگرم خامه بهزاد تو دارم — هرچند به‌صد رنگ زنم دست تصنّع

برای این قرابت‌های تام و تمام نیازمند شرحی روانکاوانه و جامعه‌شناختی خواهیم بود. تأثیرنگارگری در شاعران بزرگ عصر سرخ کلاهان امری مسلّم و حتمی است. رنگ‌بندی‌ها، سایهٔ روشن‌ها، غنای طرّاحی، وضوح نور، تضّاد و تلفیق رنگ‌های دور از یک خانواده و ایجاد بافتی نوین همان کاری است که شاعران صفوی برای ساختار تصویر در شعر به‌کار بسته‌اند. هنری که با ظرافت در ذهن مخاطب می‌پیچد و رهایی را غیرممکن می‌سازد. چیزی که در ابیات تو در تو و لبریز از ابهام امّا دل‌انگیز بیدل حضور دارد. مقایسهٔ این نگاره‌ها با شعر، البتّه سهل و ساده نیست. زیرا نمی‌توان هنری دیداری را با هنری شنیداری مقابله کرد و به‌تفسیر و تعبیر نشست. امّا همگونی و همخونی در شعر شاعران صفوی و نگارگران آن دوران، به‌روشنی خود را به‌رخ کشیده به‌نحوی که رویگردانی از آن را سلب می‌کند و سرانجام مخاطب را به‌سیلان ابیات شاعر می‌سپارد و این ابیات نمایشگر تفکّری است ژرف و تصوّری گریزان و لایه‌لایه که بهترین نوع آن غزل بیدل است. نمی‌دانم از این گفتار که به‌پلوتارک یونانی نسبت داده‌اند تا چه حدّ می‌توان در مقایسهٔ نقّاشی بهزاد و شعر بیدل بهره جست که «شعر، نقّاشی ناطق است و نقّاشی شعر صامت». شاردن سیّاح بزرگ فرانسوی هم دربارهٔ چهل ستون اصفهان سخنی نزدیک به‌پلوتارک دارد، می‌نویسد:

"یکی از شاعرانه ترین بناهای جهان این بناست که تمام مانند یک غزل و کامل مانند یک افسانه است"[1].

امّا آنچه بیدل در مورد بهزاد به‌تصویر کشیده ناز شستی است که شاعری توانا به‌نقّاشی بزرگ نشان داده است:

از خیالش در دلم ارژنگ‌ها خون می‌خورد
یک سر مو کاش سردر کلک بهزادم دهید[2]

*

۱. همایون، غلامعلی: *اسناد مصور اروپاییان*، جلد دوم، ۱۳۸۲ ه ش، ص ۵۰.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷٦ ه ش، ج ۲، ص ۴۳.

چه ممکن است کشد نقش ناتوانی من
مگر به‌سایهٔ مو خامه بشکند بهزاد[۱]

*

نقّاش یک جهان هوسم کرد لاغری
موی ضعیف خامهٔ بهزاد می‌شود[۲]

*

از خجلت پرداز گل‌ات مانی و بهزاد
پیداست که روها چه قدر ساخته باشند[۳]

*

پرواز رنگ من اگر آید به‌امتحان
مانی شکست خامه به‌بهزاد می‌برد[٤]

*

صد نگارستان چین با بی خودی طی کرده ام
لغزش پا هم به‌راهت خامهٔ بهزاد بود[٥]

*

هیچ فردوسی به‌رنگ‌آمیزی امید نیست
سر به‌پایی می‌کشم از کلک بهزادم مپرس[٦]

*

ثبات رنگ امکان صورت امکان نمی‌بندد
فلک آخر ز روز و شب دوموشد کلک بهزادش[٧]

*

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ج ۲، ص ۹۴.
۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۰.
۳. همان، ج ۲، ص ١٦٢.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۹۱.
۵. همان، ج ۲، ص ٢٤٥.
۶. همان، ج ۲، ص ۳۰۰.
۷. همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

خجلت تصویر عنقا تا کجا باید کشید
با صدف گم گشت رنگ خامهٔ بهزاد ما[1]

*

غبار ناتوانم بسته نقش دست امّیدی
که نتواند ز دامانت کشیدن کلک بهزادم[2]

*

ورنه حیف است نقشم از پس مرگ
گل زند بر مزار بهزادم[3]

*

هرچند به‌صد رنگ زنم دست تصنّع
چون وانگرم خامهٔ بهزاد تو دارم[4]

*

کیفیّت میان تو باغ تصوّر است
مو در دماغ خامهٔ بهزاد می‌کنم[5]

*

چه نقش‌ها که نبست آرزو به‌پردهٔ شوق
خیال موی میان تو کلک بهزاد است[6]

*

نقش تصویرم قبول رنگ جمعیّت نداشت
خامه بست از موی مجنون صنعت بهزاد من[7]

*

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ج ۱، ص ۳۲٤.
۲. همان، ج ۲، ص ٤۲۰.
۳. همان، ج ۲، ص ٤۸۲.
۴. همان، ج ۲، ص ۵۰۸.
۵. همان، ج ۲، ص ۵۲۵.
۶. همان، ج ۱، ص ۵۸۰.
۷. همان، ج ۲، ص ٦٦٩.

به‌نقش تحقیق رعشه دستم خطاست ترکیب رنگ بستم
دمی که این خامه در شکستم هزار بهزاد می‌نگارم[۱]

*

تصویر سحر رنگ سلامت نفروشد
صورتگر ما خامهٔ بهزاد شکستی‌ست[۲]

*

بی‌نشان رنگیم و تصویر خیالی بسته‌ایم
حیرت آیینه نقش خامهٔ بهزاد نیست[۳]

*

در آن محضر که بالد کلک رنگ‌آمیزی یادت
نفس با ناله جوشد تا کشد بهزاد خاموشی[٤]

*

تو هر رنگی که خواهی حیرت دل نقش می‌بندد
ندارد کارگاه وضع چون آیینه بهزادی[٥]

*

ز حیرت پا زدم نقش نگارستان امکان را
به‌مژگانم نبازد خامهٔ بهزاد قربانی[٦]

*

صورت ناوکش از دل نکشدجرأت من
به‌تکلّف اگرم خامهٔ بهزاد کنید[۷]

*

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ج ۲، ص ۵۸۰.
۲. همان، ج ۱، ص ٦٦٧.
۳. همان، ج ۱، ص ۷۵۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۷۹۵.
۵. همان، ج ۲، ص ۸۱۵
۶. همان، ج ۲، ص ۸۳۳
۷. همان، ج ۱، ص ۸۵۹

بس‌که در راهت کمین انتظارم پیر کرد
موسپیدی نقش من بر کلک بهزاد آورد[۱]

*

یوسفستان است عالم تا به‌خود پرداختیم
در کف شوق انتظار کلک بهزادیم ما[۲]

منابع

۱. ارباب شیرانی، حمید (مترجم): *سفرنامهٔ تاورنیه*، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳ هـ ش.
۲. آژند، یعقوب: مکتب *نگارگری تبریز*، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران، ۱۳۸۴ هـ ش.
۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل* (۳ ج)، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اوّل ۱۳۷٦ هـ ش.
۴. زکی محمّد حسن: *تاریخ نقّاشی*، ترجمهٔ ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، تهران، ۱۳۵۶ هـ ش.
۵. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ هـ ش.
۶. ناجی، محسن: *تذکرهٔ نصرآبادی*، انتشارات اساطیر تهران، تهران، دو جلد، ۱۳۷۸ هـ ش.
۷. همایون، غلامعلی: *اسناد مصوّر اروپاییان*، جلد دوم، ۱۳۸۲ هـ ش.

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ج ۱، ص ۸٦٦
۲. همان، ج ۱، ص ۴۸۵.

نگاهی به‌میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی

محمود عالم *

آنچه کلکم می‌نگارد محض حرف و صوت نیست
هــوش مــی‌بایــد کــه دریابــد زبــان بیــدلی
گر همـه جبریـل باشـد مـرغ فهـم آگـاه نیـست
تــا چــه پــرواز اســت محــو آشــیان بیــدلی
گــوش دل در حیــرت آیینــه خوابانیــدن اســت
بــــی‌نفــــس دارد تکلّــــم ترجمــــان بیــــدلی
هرکه از خود شد تهی از هستی مطلـق پُـر اسـت
ســجده مــی‌خواهــد حــضور آســتان بیــدلی
از حبـــاب مـــن ســـراغ گـــوهر نایـــاب گیـــر
یـک نفـس چیدسـت بحـر اینجـا دکـان بیـدلی

بلی قربان! این است بیدل عظیم‌آبادی که بعداً مثل خود بنده دهلوی شده و لیکن به‌علّتی که اهالی دهلی طبق سنّت دیرینه خودشان به‌خارجیان به‌زودی اعتنا نمی‌ورزند، آن‌قدر که بایستی و شایستی قدر و ارزش وی را نشناختند. البتّه بعد از وفاتش مزاری ساختند که تا روزگاری دراز مرکز تجمّع ارادتمندان و دوستداران وی بود. آنان هم بیشتر از حومه و نواحی دهلی مثل می‌وات و پانی‌پت بودند که هر ساله در سالروز مرگش به‌زیارت خاکجای او می‌شتافتند[۱]. این مجالس «روز عُرس» و مشاعره هم از

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی‌نو.

۱. *دانشمند تاجیکی در نوشتهٔ خود میرزا عبدالقادر بیدل*، صدرالدّین عینی، ص ۴۰.

طرف میرزا محمّد سعید که فرزند ارجمند پسر دایی بیدل میرزا عبادالله بود، ترتیب داده می‌شد[1].

دربارهٔ مدفن بیدل استاد عطا کاکوی که سال‌ها ریاست دانشکده تحقیقات عربی و فارسی و ریاست بخش فارسی دانشگاه پتنا (عظیم‌آباد) را به‌عهده داشت در *حیرت زار* می‌نویسد[2] که بیدل در صحن منزل خودش که نزدیک «دهلی دروازه» بود طبق وصیّتش مدفون شد و بعد از مدّتی دراز آقای حسن نظامی قبری به‌نام بیدل با کمک مالی از طرف نظام حیدرآباد تعمیر کردند که اصلاً «دو کوس» از جای مدفن اصلیش می‌باشد و یک کتیبه هم آویزان کردند که یک یادگار مستقل اشتباه بزرگی می‌باشد.

قبل از آن‌که به‌ارزیابی شعر بیدل مقامش در ردیف سخنوران فارسی بپردازیم لازم می‌دانم که توجّه شما را به‌زادگاه این دانشمند شهیر جلب کنم، چرا که خوشگو[3] مسقط الرأس بیدل را اکبرآباد گفته است. بندرابن داس خوشگو که هم‌عصر بیدل بوده است و ادّعا می‌کند که شخصاً هزارها بار با بیدل ملاقات کرده و حتّی از محضر بیدل استفاده نموده، دربارهٔ زادگاهش اشتباه کرده است. همچنین آزاد بلگرامی که به‌وقت فوت بیدل هفده ساله بود در *خزانهٔ عامره* نوشته است:

"میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلّص به‌بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵٤ هجری در عظیم‌آباد (پتنا امروز) متولّد شد"[4].

تقریباً هر دانشمندی و استادی که بیدل را مورد مطالعه قرار داده‌اند و دربارهٔ بیدل حرفی زده‌اند و مقام و منزلتش را در مملکت سخن تعیین نموده‌اند، قطعیت و صراحت دربارهٔ زادگاهش نشان نداده‌اند. بنده یک لیست از بیدل‌شناسان دارم که مشتمل بر تقریباً سی نفر می‌باشد و هر شخص همین اشتباه را تکرار کرده است الّا و الّا استاد کاکوی که به‌حوالهٔ *مرآة واردات* به‌وسیله *شام غریبان* با قطعیّت تمام گفته که:

---

۱. عطا کاکوی، سیّد شاه عطاءالرّحمٰن: حیرت زار، دی آرت پریس، سلطان گنج، پتنا، ژانویهٔ ۱۹۸۱ م، ص ۱۷.
۲. بیدل ده سال پیش از مرگش خودش جای مدفنش را تعیین نموده بود، *حیرت زار*، ص ۷–۱٦.
۳. بندرابن داس خوشگوی دهلوی (م: ۱۱۷۰ ه) از شاگردان بیدل بوده و بنا به‌گفتهٔ عبدالغنی این بیدل بود که وی را خوشگو تخلّص داد.
۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳–۱۷٦۲ م)، نولکشور، ص ۱۵۲.

"زادگاه بیدل اکبرنگر معروف به‌راج محلّ در ایالت بنگال می‌باشد که در سرحدّ بهار و بنگال جا دارد".

برای اطّلاع عرض می‌شود که فعلاً، راج محل (معروف به‌اکبرنگر) در ایالت بهار واقع است. از دُمکا و صاحب گنج، زیاد دور نیست. این آخرین سرحد بهار می‌باشد. رود گنگا حدود بهار و بنگال را تعیین می‌کند. این طرف رود گنگا راج محلّ است که در آن زمان اردوگاه شاهزاده اعظم[1] بوده و میرزا عبدالخالق پدر بیدل در لشکرش وظیفهٔ نظامی به‌عهده داشت. ماورای گنگا راج شاهی و مرشدآباد در ایالت بنگال جا دارد که مرکز بزرگ مسلمانان بوده است.

در تاجیکستان دانشمندانی هستند مثل صدرالدّین عینی، مؤمنوف، میرزایف، تورسون‌زاده و دیگران که بیدل شناس محسوب می‌شوند ولی جای تأسف است که همه آنها افکار بیدل را از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده‌اند.

در آن زمان بهار و بنگال گویی دو صحن یک منزل بودند. به‌همین علّت والد بیدل میرزا عبدالخالق و عموی بیدل میرزا قلندر که بعد از وفات میرزا خالق وظیفهٔ تعلیم و تربیت بیدل به‌عهده داشت، به‌عظیم‌آباد که مرکز بهار بود آمد و رفت داشتند. بعد از بازنشستگی از خدمات نظامی میرزا عبدالخالق به‌دست حضرت شاه کمال که ولی الله وقت بود بیعت کرد[2]. این صوفی بزرگ در رانی‌ساگر مقیم بود. رانی‌ساگر از شهر آره (شاه‌آباد) در حدود هیجده میل و از شهر عظیم‌آباد تقریباً شصت میل مسافت دارد. بیدل هم همراه میرزا عبدالخالق بسا اوقات به‌عظیم‌آباد می‌آمد و اکثراً در همین شهر سکونت می‌کرد و احتمالاً به‌همین سبب به‌عظیم‌آبادی مشهور گشت. به‌هرحال! دیگر هیچ شکّی و تردیدی نیست که بیدل در راج محل بنگال در سال ۱۰۵٤ ه/١٦٤٤ م به‌دنیا آمد.

---

۱. شاهزاده اعظم پسر شاه اورنگ‌زیب عالمگیر بود و بعد از وفات پدر به‌نام اعظم شاه مشهور گشت.

۲. عطا کاکوی، سیّد شاه عطاءالرّحمٰن: *حیرت زار*، ص ۱۱.

این بیان از این لحاظ هم معتبرتر به‌نظر می‌آید که سرچشمه این انکشاف آقای شاه محمّد شفیع «وارد»[۱] شاهجهان‌آبادی هست. بیدل در منزل شفیع وارد تا مدّت یک و نیم سال اقامت داشت. وی می‌نویسد:

"میرزا تا مدّت یک و نیم سال در خانه راقم این اوراق[۲] بی‌تشویق معاش رحل اقامت افکند تا آنکه قاصد شکرالله خان که در آن ایّام به‌حکومت بلدۀ نارنول من اعمال می‌وات می‌پرداخت پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق وداع والد بنده نموده روی توجّه به‌صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشتۀ حیات خان مذکور نوعی فی‌مابین... اتّحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود".

دربارۀ زادگاه بیدل شفیع وارد شاهجهان‌آبادی این چنین می‌گوید:

"طائر خوش‌نوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگال پرِ پرواز گشود"[۳].

خود میرزا بیدل دربارۀ نسب خویش به‌شفیع وارد شاهجهان‌آبادی این چنین گفت:

"آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد این است که سلسلۀ اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفّر بادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرائی نموده کشته گردید اولادش و احفادش روبه‌صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنّهر اقامت داشت. بزرگوار میرزا از آن مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند"[٤].

جیری بیکا[٥] شاید به‌همین علّت نوشته است که:

---

۱. شاه محمّد شفیع «وارد» شاهجهان‌آبادی همعصر بیدل بوده و تذکره به‌نام *مرآة واردات* نوشته بود.

۲. این اوراق یعنی اوراق *مرآة واردات*.

۳. عطا کاکوی، سیّد شاه عطاءالرّحمٰن: *حیرت زار*، ص ٣٦.

۴. همان، ص ۳۸.

5. Jiri Beeka.

"زبان مادری وی احتمالاً زبان بنگالی بوده است ولی او خود زبان اردو و سانسکریت را می‌دانسته است"[۱].

حال برگردیم به‌مدّعای اصلی که مقام و منزلت بیدل در میان خسروان مملکت شعر و ادبیّات فارسی است. بیدل گفته است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبـان   با همه شوخی مقیم پرده‌هـای راز مانـد

جای دیگر گفته است:

بـا کـه بایـد گفـت بیـدل مـاجرای آرزو   آنچه دلخواه منست از عالم ادراک نیست

و باز می‌گوید:

بلبل به‌ناله حرف چمن را مفـسّر اسـت   یارب زبان نکهت گل ترجمان کیـست

چنین به‌نظر می‌رسد که با آن چشم بینا و ذهن رسا و دل فطرت آشنا که بیدل داشت و به‌علّتی که با دقّت جلوه‌های قدرت و منظرهای خیره کننده که خودش مشاهده می‌کرد و همیشه در جستجوی یک منزل ناآشنا و یک تمنّای ناتمام و آن احساس تشنگی سیر نشدنی که داشت، می‌خواست دیگران هم با او سهیم باشند. ولی برای اظهار آن شدّتی که درونش حس می‌کرد، احساس کمبود الفاظ هم داشت. همیشه نگاهش برای مطالعه مناظر قدرت باز است و هر ذرّه را مظهر قدرت الهی می‌بیند:

> یک نکتهٔ مهمّی که بیدل را در میان همه شعرا و ادبا آن زمان به‌ویژه در شبه قارّه استثنا و ممتاز می‌کند **توکّل بالله** اوست. شأن مؤمن فقر است.

از زمین تا به‌آسمان سخن است

برای سعدی برگ درختان سبز دفتر معرفت کردگار بوده است ولی بیدل می‌گوید:

هوش اگر باشد کتاب و نغمه‌ها درکار نیست
چشم واکردن زمین تا آسمان فهمیدن است

بیدل انجماد و یخ‌زدگی را نمی‌پسندد. درنظرش هرچیز در کائنات متحرک است:

هر کجـا نکهـت گل پیـرهن رنـگ دریـد
نیست پوشیده که از خود سفری می‌خواهد

---

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷٤ هـ ش، ص ۸۱

مسلک بیدل همین است که:

عمر آسودگی ما بسفر می‌گذرد

غالب دهلوی هم این درس از بیدل گرفته است. او می‌گوید:

زهی روانی عمری که در سفر گذرد

سرچشمهٔ اقبال لاهوری هم بیدل است:

هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

موضوع عظمت انسانی محور اقبال بوده است ولی ببینید از کجا درس خوانده است:

هردو عالم خاک شد تا بست نقش آدمی

ای بهار نیستی از قدر خود آگاه باش

(بیدل)

خودی و شأن استغنا کم و بیش به‌نحوهای و نوعی در هر شاعر موجود است:

الٹے پھر آئے درِ کعبہ اگر وانہ ہوا[1]

(غالب)

و یا:

گدا میکدہ کی شان بی‌نیازی دیکھ   پہنچ کے چشمہ حیوان پہ توڑتا ہے سبو[2]

(اقبال)

ولی نحوهٔ بیان بیدل را با دقّت نگاه کنید:

درهای فردوس وا بود امروز   از بی‌دماغی گفتیم «فردا»

دربارهٔ بیدل معروف است که لطف زبان ندارد. در افکارش هم تصنع و آورد به‌نظر می‌آید و بلندی خیال این‌قدر بلند است که همه گفته‌های او معمّا شده است. بعضی‌ها هم گفته‌اند که سبک و ساخت اشعار بیدل خسته کننده می‌باشد. بی‌گمان همهٔ دوستداران شعر، آمادگی کامل برای التذاذ از شعر او ندارند ولی دانشمند شهیر ایرانی و مؤلّف *شاعر آینه‌ها* پروفسور شفیعی کدکنی می‌گوید:

---

۱. برگشتیم اگر در کعبه (برای استقبال) باز نگه نداشتند.

۲. شأن بی‌نیازی گدای میکده را نگاه کن   لب چشمهٔ حیوان رسیده سبو را می‌شکند

"بیدل کشوری است که بدست آوردن ویزای مسافرت بدان، به‌آسانی حاصل نمی‌شود، به‌هرکس اجازه ورود نمی‌دهد و اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای اقامت دائم خواهد کرد. شاید او به‌این حساب در میان بزرگان ادب ما، دیر آشناترین چهره شعر فارسی باشد. پس به‌آنها که شعر را با همان عجله‌ای می‌خوانند که روزنامه یا رُمان بی‌نوایان یا هزار و یک شب را توصیه می‌کنم که بیهوده وقت عزیز خود را در این راه صرف نکنند"[1].

چون اقبال می‌سراید:

جاودان پیہم دوان ہر دم جوان ہے زندگی[2]

مقصودش این است که همیشه در تلاش منزل سرگردان باید باشیم و منظور از:

هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

هم همین است:

بیدل عقیده دارد که شوق منزل، عاشق صادق را برای حصول منزل وادار می‌کند و چرا که عشق او صداقت دارد، او راه دور را هم به‌آسانی طی می‌کند:

بر اُمید وصل مشکل نیست قطع زندگی   شوق منزل می‌کند نزدیک راه دور را

بیدل محبّت را با موج دریا تشبیه می‌دهد و می‌گوید که محبّت با آرام و سکون هیچ مطابقت ندارد. به‌همین علّت همنشینی ساحل و موج دریا امکان پذیر نیست:

موج دریا را به‌ساحل همنشینی مشکل است

بی‌قراران نذر منزل کرده‌اند آرام را

درس بیدل در راه حصول منزل همیشه سعی و کوشش بوده است. درس او درس حرکت است. او انجماد را دوست ندارد. درس او درس جوش و ولوله است. پیغامش همیشه مملو با درس عمل می‌باشد. برای نایل آمدن در جادۀ هدف هرگز دلسرد نباید باشد و هر نفس را عمر جاودانی باید شمرد و تا آخرین نفس جدّ و جهد باید کرد. ولی بیدل مؤمن است. وی صوفی مؤمن است و اعتقاد کامل در رضای خداوندی دارد

---

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها*، ص ۹.

۲. زندگی جاودان، از پی هم دوان و هردم جوان است.

و در صورت ناکامی و نامرادی درس صبر و استقلال می‌دهد و مثل یک صوفی کامل در عدم موفّقیت هم مصلحت ایزدی می‌بیند. اقبال می‌گوید:

آسمان ٹوٹے ہوئے تاروں کا ماتم کب تلک[1]

درس بیدل را ملاحظه بفرمایید:

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل
به‌شبنم بخیـه نتوان کرد چاک دامن گُل را

یک نکتهٔ مهمّی که بیدل را در میان همه شعرا و ادبا آن زمان به‌ویژه در شبه قارّه استثنا و ممتاز می‌کند **توکّل بالله** اوست. شأن مؤمن فقر است. **الفقر فخری**. این عظمت در بیدل به درجهٔ اتم موجود است. بیدل قانع است. از زبان حال خودش بشنوید:

دنیا اگر دهند نه جنـبم زجـای خـویش — من بسته‌ام حنای قناعت به‌پای خـویش

و یا:

آخـر ز فقـر برسـر دنیـا زدیـم پـا — خلقی به‌جاه تکیه زد و مـا زدیـم پـا

در شعر به‌عنوان «به‌قصیده‌گویان سلاطین»[2] بیدل چنین اظهار می‌نماید که به‌یاد «هفت بند» معروف مولانا محتشم کاشی می‌افتیم. شما هم محفوظ بشوید:

ای کـه تعریـف سـلاطین کـرده‌ای — مـشق تعلـیم شـیاطین کـرده‌ای
چیـست تعلـیم شـیاطین؟ حُـبّ جـاه — ای شـیاطین مرشـدت، رویـت سـیاه
فخر طبعت مدح شـاهی بـیش نیـست — کان همه تخت کلاهـی بـیش نیـست
امتیـازی تـا بـدانی شـاه کیـست — این قفس پرورده وهـم و جـاه کیـست
برسـرش افتـاده آن زرّیـن رُخـام — آمـده پـایش بـه‌سـنگی تخـت نـام
تخـت سـیم و افـسر زریـن دو سـنگ — او چـو آتـش در میـان ایـن دو سـنگ
فی‌الحقیقت آتش است آن شاه نیـست — لیـک هـر آتـش‌پرسـت آگـاه نیـست
قـرب ایـن آتـش بـلای جـان توسـت — بـرق دیـن و خـرمن ایمـان توسـت
گـر بـه‌بـزم شـاه قـرب اندیـشه‌ای — بـی‌گمـان زردشـت کـافر پیـشه‌ای
رفتـه گیـر آیینـهٔ دینـت ز دسـت — نیست هرگز حـق‌پرسـت آتـش‌پرسـت

---

۱. ای آسمان تا کی از ستارگان شکسته ماتم می‌گیرید.

۲. عطا کاکوی، سیّد شاه عطاءالرّحمٰن: *حیرت زار*، ص ۱۰۲.

عظمت و بزرگی یک شاعر، نویسنده و فیلسوف از این امر هم هویدا است که وی هم‌عصر خودش را و یا نسل آینده را به‌چه حدّی متأثّر کرده است. از این لحاظ هم بیدل در مملکت شعر، خسرو و نابغهٔ روزگار به‌نظر می‌آید. غالب دهلوی و اقبال لاهوری بدون هیچ شک و تردید ستارگان درخشان در آسمان ادبیّات فارسی هستند و این اتّفاق محض نیست که هردو از بیدل کسب فیض کرده‌اند. غالب با بیدل زیاد شباهت و مطابقت دارد هم در تنوّع افکار و هم در نمایندگی سبک هندی یعنی پیچیدگی در اظهار خیال تا آن‌جایی که بعضی از بیت‌های غالب عیناً نقل از بیدل است.

دانشمند شهیر ایرانی و مؤلّف *شاعر آینه‌ها* پروفسور شفیعی کدکنی می‌گوید: "بیدل کشوری است که بدست آوردن ویزای مسافرت بدان، به‌آسانی حاصل نمی‌شود، به‌هرکس اجازه ورود نمی‌دهد و اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای اقامت دائم خواهد کرد. شاید او به‌این حساب در میان بزرگان ادب ما، دیر آشناترین چهره شعر فارسی باشد".

غالب، بیدل را «محیط بی‌ساحل» نامیده است. جای دیگر وی را «قلزم فیض» گفته است. وقتی که اشعار نوشتهٔ زیر از غالب را می‌خوانیم چنین به‌نظر می‌رسد که غالب قلم بیدل را مستعار گرفته و چشم بسته افکار بیدل را نقل می‌کند:

نفس با صور دم ساز است امروز　　خموشی محشر راز است امروز
رگ سنگم شراری می‌نویسم　　کف خاکم غباری می‌نویسم
شکایت گونه‌ای دارم ز احباب　　کتان خویش می‌شویم به‌مهتاب

این بیت غالب را با دقّت بخوانید و به‌قول بیدل از «جاده منصفی» انحراف نکنید و خودتان قضاوت بفرمایید که آیا این نشانگر و آیینه‌دار طرز و افکار بیدل نیست؟

خطی بر هستی عالم کشیدیم از مژه بستن
ز خود رفتیم و هم با خویشتن بردیم دنیا را

اثر و نفوذ بیدل در اشعار غالب را مشاهده بفرمایید:

بیدل:

خلقی به‌عدم دودِ دل و داغ جگر شد　　خاک همه صرف گل و سنبل شده باشد

غالب:

سب کہاں کچھ لالہ و گل میں نمایاں ہوگئیں
خاک میں کیا صورتیں ہونگی کہ پنہاں ہوگئیں

بیدل:

طریق عشق دشـوار اسـت ز آئیـن خرد بگذر
حریف کفر اگر نتوان شدن باری مسلمان شو

غالب:

دولت به‌غلط نبود از سعی پشیمان شـو　　کافر نتـوانی شـد ناچـار مـسلمان شـو

بیدل:

هر کجا می‌گذری گرد پرِ طاووس اسـت　　نقش پایت چه قدر بوقلمـون مـی‌گـذرد

غالب:

دیکھو تو دلفریبی انداز نقش پا　　موج خرام یار بھی کیا گُل کتر گئی

بیدل:

در جستجوی ما نکشی زحمت سـراغ　　جای رسیده‌ایم کـه عنقـا نمـی‌رسـد

غالب:

آگہی دام شنیدن جس قدر چاہے بچھائے　　مدّعا عُنقا ہے اپنے عالم تقریر کا

بیدل:

مطلبم از می‌پرستی تر دماغی‌ها نبـود　　یک دو ساغر آب دارد گریهٔ مـستانه را

غالب:

مے سے غرض نشاط ہے کس رو سیاہ کو　　اک گونہ بیخودی مجھے دن رات چاہئے

بیدل:

محو یـاریم و آرزو باقیـست　　وصـل مـا انتظـار را مانـد

غالب:

تا کدامین جلـوه زان کافـر ادا می‌خواسـتم
کز هجـوم شوق در وصـل انتظاری داشتم

بیدل:

لب فروماندیم تا رفع دویی انـشا کنـیم　　در میان ما و تو، ما و تو حائل می‌شـود

غالب:

ما همان عین خودیم امّا خود از وهم دویی
در میـان ما و غالب، ما و غالب حائل است

بیدل:

تا کی ز خلق پرده برد افگنی چو خـضر مـردن بـه از خجالـت بـسیار زیـستن

غالب:

وہ زندہ ہم ہیں روشناس خلق ای خضر نہ تم کہ چور بنے عمر جاوداں کے لیے

اقبال هم از بیدل درس گرفته است و تا به‌حدّ کافی مستفیض شده است. فلسفهٔ خودی و بیخودی، زمان و مکان، وجود و عدم، درس عمل، عظمت انسانی و همچنین دیگر افکار اقبال هم از بیدل مستعار است. عدّه‌ای از نمونه‌ها را در زیر ملاحظه بفرمایید:

بیدل:

ملّت اضداد خلق اوج و حضیض فطرت است
زین سبب‌ها بولهـب خصـم پیمبر بوده است

اقبال:

ستیزہ کار رہا ہے ازل سے تا امروز چراغ مصطفوی سے شرار بولہبی

بیدل:

با هر کمال اندکی آشفتگی خـوش اسـت هرچند عقل کل شده‌ای بی‌جنون مبـاش

اقبال:

اچھا ہے دل کے پاس رہے پاسبان عقل لیکن کبھی کبھی اسے تنہا بھی چھوڑدے

بیدل:

گویند بهشت اسـت همـه راحـت جاویـد جایی که به‌داغت نتپد دل چه مقام اسـت

اقبال:

مـرا ایـن خـاکـدان مـن ز فردوس بریـن خـوشـتر
مقام ذوق و شوق است و حریم سوز و ساز است این

بیدل:

دل اگر می‌داشت وسعت بی‌نشان بود این چمن
رنگ می بیرون نشست از بسکه میـنا تنگ بود

اقبال:

پرتو حسن تو می‌افتد برون مانند رنگ   صورتِ می پرده از دیوار مینا ساختی

بیدل:

دمیده است چو نرگس درین تماشاگاه   هزار چشم و یکی را نصیب دیدن نیست

اقبال:

ہزاروں سال نرگس اپنی بےنوری پہ روتی ہے   بڑی مشکل سے ہوتا ہے چمن میں دیدہ‌ور پیدا

بیدل:

برون دل نتوان یافت هرچه خواهی یافت   کدام گنج که در خانه خراب تو نیست

اقبال:

حسن کا گنج گرانمایہ تجھے مل جاتا   تونے فرہاد نہ کھودا کبھی ویرانہ دل

بیدل:

حرص هر سو می‌برد بر سیم و زر دارد نگاه

زاهد از فردوس هم مطلوب جز دنیا نداشت

اقبال:

زاھد کمال ترک سے ملتی ہے یاں مراد   دنیا جو چھوڑدی ہے تو عقبیٰ بھی چھوڑدے

بیدل:

آنچه ندارد دوام نیست بغیر از تلف   آنچه نبندد ثبات نیست بجز انقلاب

اقبال:

سکون محال ہے قدرت کے کارخانہ میں   ثبات اک تغیر کو ہے زمانہ میں

یک نکته دیگر عرض می‌کنم. بخشی از مطالعات در باب بیدل در آسیای مرکزی نشر یافته است و باید گفت که نخستین منطقه‌ای که به‌طور جدّی کارهای این شاعر مورد توجّه قرارگرفته است آنجاست و از آن سرزمین (مخصوصاً تاجیکستان) دانشمندانی هستند مثل صدرالدّین عینی، مؤمنوف، میرزایف، تورسون‌زاده و دیگران که بیدل شناس محسوب می‌شوند ولی جای تأسّف است که همهٔ آن‌ها افکار بیدل را از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده‌اند، حتّی افکارش را ضدّ مذهب توصیف کرده‌اند و امثال از ابیات بیدل آورده‌اند، مانند:

درهای فردوس وا بود امروز　　از بی‌دماغی گفتیم «فـردا»

و یا فلسفه تحوّلات انسانی داروین[1] در این بیت می‌بیند:

هیچ شکلی بی‌هیولی قابل صورت نـشد　　آدمی هم پیش از آن آدم شود بوزینه بود

این هم عدّه‌ای از ابیاتی که سال‌ها با آن زندگی کرده‌ام، شما هم لذّت ببرید:

دنیا اگر دهند نه جنـبم ز جـای خـویش　　من بسته‌ام حنای قناعت به‌پای خـویش

*

زندگی در گردنم افتاد بیدل چاره نیست　　شاد بایـد زیـستن، ناشـاد بایـد زیـستن

*

همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما

چه قیامتی که نمی‌رسی ز کنار مـا به‌کنار مـا

*

احتیاج خودشناسی جـوهر آیینـه نیـست　　من اگر خود را نمی‌دانم تو می‌دانی مـرا

*

صد سنگ شد آیینه و صد قطره گهر بست

افسـوس هـمـان خانـه خـرابسـت دل مـا

*

نـدارد نـاز لیـلیٰ شـیوهٔ بی‌پـــرده گـر دیـدن

مگر مجنون ز جیب خود درد طرف نقابش را

*

گرنـه نـالم کجـا روم بیـدل　　شش جهت بیکسی و ما تنها

*

بیدل تو جنونی کن و زین ورطه بدر زن　　عالم همـه زنـدانی تقلیـد رسـوم اسـت

*

خیال زندگی دردیست بیـدل　　که غیر از مرگ درمانی ندارد

*

1. Darwin's *Theory of Evolution of Man*.

هر کجا شمع تماشای تو روشن می‌شود   از زمین تا آسمان آیینه، خرمن می‌شـود

*

دنیا الم غفلت و عقبٰی غـم اعمـال   آسودگی از ما دو جهان فاصله دارد

*

اگر دشمن تواضع پیشه است ایمن مشو بیدل
بخون‌ریزی بود بیباک شمشیری که خم دارد

*

هر قدر مژگان کشای جلوه در آغوش توست
ای نـگاه مفـت فـرصـت طالـب دیـدار باش

*

یک قدم راهسـت بیدل از تو تا دامـان خاک
بر سر مژگان چو اشک استاده‌ای هشیار باش

*

من نمی‌گویم زیـان کـن یا بفـکر سـود باش
ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش

*

حیرت آهنگم که می‌فهمد زبان راز مـن   گوش بر آیینه نـه تـا بـشنوی آواز مـن

*

تپیـدم، ناله کـردم آب گشـتم خاک گردیدم
تکلّف بیش از این نتوان به‌عرض مدّعاکردن

*

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به‌معنی راز من
ز شکست شیشـۀ دل مگر شنوی حدیث گداز من

*

گر به‌این رنگ است بیدل رونق بازار دهـر
تا قیـامـت یوسـف مـا بـرنمی‌آیـد ز چـاه

*

به‌محفل شمع تابان در گلستان رنگ و بو باشی
الٰهی، هر کجا باشی بهار آبرو باشی

*

بیدل اگر آگه شوی از درد محبّت یک زخم به‌صد صبح تبسّم نه فروشی

*

نه با صحرا سری دارم نه با گلزار سودایی به‌هرجا می‌روم از خویش می‌بالد تماشایی

*

به‌کلام بیدل اگر رسی مگذر ز جاده منصفی
که کسی نمی‌طلبد ز تو صلهٔ دگر مگر آفرین

سراسر کلام بیدل بهترین نمونهٔ اشعار غنایی است و موسیقی و آهنگ در کلامش به‌درجهٔ اتّم موجود است و اگر بالفرض دیگر خوبی‌های شعر بیدل را نادیده بگیریم تنها موزونی و آهنگ اشعارش بیدل را از دیگر شعرای دوره مغول ممتاز می‌کند و بنده از جادهٔ منصفی منحرف می‌شوم، اگر اختتام با این اقتباس از سفینهٔ خوشگو نکنم چرا که بندرابن داس خوشگو نه فقط هم‌عصر بیدل بود، بلکه افتخار شاگردی بیدل داشت و می‌گویند که این بیدل بود که وی را خوشگو تخلّص داد:

**خود میرزا بیدل دربارهٔ نسب خویش به‌شفیع وارد شاهجهان‌آبادی این چنین گفت:
"آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد این است که سلسلهٔ اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفّر بادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرائی نموده کشته گردید اولادش و احفادش روبه‌صوب بخارا آوردند.**

"آن حضرت (بیدل) در فهم معنی توحید و معارف پایهٔ بلند داشته و علم تصوّف خوب ورزیده بود و مسائل آن را از تحمّل این فن به‌تحقیق کمال رسانیده در این مقدّمه جنید و بایزید وقت خود بود. بسا مقدّماتی که مولوی رومی در مثنوی و شیخ ابن عربی در *فصوص‌الحکم* بیان کرده آن همه را به‌شرح

و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی بی‌اندازه در کلام خود بسته چون نمکِ جمیع اصناف سخن شورانگیز توحید است در سخن طرز بلندی اختیار فرموده و سررشتهٔ توحید از کف نمی‌دادند. در همه اشعارش این رعایت منظور است و او در این فن از استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به‌سخن آشنا شد این طرز مخصوص به‌دست کسی نیامده. قسم به‌جان سخن که جان من است و خاکپای ارباب سخن که ایمان من است که فقیر در این مدّت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم... برخورده می‌باشم لیکن به‌جامعیّت کمالات و حُسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و نحوهٔ سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضایل انسانی همچو او ندیده‌ام. بالجمله آن جناب از الٰهیّات و ریاضیّات و طبیعیّات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصّه مهابهارت که در هندیان از آن معتبرتر کتابی نیست به‌یادداشت و در فن انشا بی‌نظیر چنانچه چهار عنصر رقعات او بر این دعوٰی دلیل ساطع است»[1].

تصانیف بیدل

بیدل قدرت کامل در شعر و نثر داشت. با وجود این‌که وی معروف برای بیان پیچیده بوده اسلوب نگارش او مملوّ از رعنایی و لطافت است. از این لحاظ که در وصف زور بیان تک بوده و موجد سبک جداگانه بوده یک شاعر و نثار منفرد محسوب می‌شود. بعضی‌ها وی را از نابغهٔ روزگار توصیف کرده‌اند.

تفصیلات تصنیفاتش از این قرار می‌باشد:

۱. **غزلیّات:** دیوان غزلیّات خیلی ضخیم است. در کیفیّت والهانه نظیر خود ندارد. تعداد غزلیّاتش تقریباً پنجاه هزار بیت است.
۲. **رباعیّات:** تعداد رباعیّات بیدل در حدود دو هزار است.
۳. **قطعات**، مخمّسات و ترکیب بند و ترجیع بند هم زیاد نوشته است.

---

۱. نقل از *سفینهٔ خوشگو*؛ *حیرت زار*، ص ۲۵.

۴. **محیط اعظم:** این مثنوی در سال ۱۰۷۸ هجری نوشت. عمر بیدل در آن وقت فقط ۲٤ سال بود. این مثنوی دارای شش هزار بیت است و در بحر *شاهنامه* است. از یک لحاظ در جواب *ساقی‌نامهٔ* ظهوری نوشته است ولی در این مورد بیدل خود می‌گوید که "این می‌خانهٔ حقایق است نه *ساقی‌نامهٔ* اشعار ظهوری".

۵. **طلسم حیرت:** در سال ۱۰۸۰ هجری نوشته شده و یک مثنوی تمثیلی است. حقایق و معارف و تکوین عالم را به‌رنگ تمثیلی سروده است و در بحر *یوسف و زلیخا* از جامی می‌باشد و دارای شش هزار بیت است.

۶. **طور معرفت:** کوهی به‌نام بیرات است که در آن‌جا اوقات خودش را گذرانده است. مناظر و مظاهر قدرت آن محوّطه فوق‌العاده و استثنایی بوده است. طور معرفت مثنوی طویل بیدل است و عکّاسی آن منظره‌های جالب و جاذب است که وی در بیرات مشاهده کرده است. این مثنوی دارای سه هزار بیت است و در مدّت فقط دو روز نظم شده است. غالب بعد از مطالعه این مثنوی روی نسخهٔ قلمی این بیت را نوشته است:

هر حبابی را که موجش گل کند جام جم است
آب حیـوان آب‌جـویی از محیـط اعظـم اسـت

۷. **عرفان:** این مثنوی در سال ۱۱۲٤ هجری تمام شده و دارای یازده هزار بیت است. در تصنیف این مثنوی بیدل سی سال صرف کرده است و شارح حقایق کائنات و نکات فیلسوفانه است. بیدل بر این مثنوی ناز می‌کرد.

۸. **تنبیه المهوّسین:** این مثنوی در مذمّت زر پرستان و مهوّسین نوشته شده است و دارای دویست و ده بیت است.

۹. **مثنوی بیانیّه:** در این مثنوی که ۵۳٦ بیت است و در تعریف و توصیف اسب، فیل و شمشیر نظم شده است.

۱۰. **قصاید:** دارای نوزده قصیده است و اکثر قصاید نعتیّه است. چند قصیده در شأن محسّنین و احباب است که «خوش‌آمدانه نیست بلکه دوستانه است. بیدل طمع برای انعام و اکرام مطلقاً نداشت.

۱۱. **چهار عنصر:** کتابی در نثر است و مفسّر شرح زندگی بیدل است. این کتاب چهار بخش دارد و در مدّت بیست سال تصنیف شده و در سال ۱۱۱٦ هجری به‌پایان رسید.

۱۲. **رقعات بیدل:** مجموعه‌ای از رقعات بیدل است که تعدادش به‌دویست و هفتاد و سه می‌رسد. این نامه‌ها بیدل به‌نام اعزّه و احباب و کرم فریان خود و در طرز منفرد خودش نوشته است.

۱۳. **نکات:** این کتاب دارای اقتباس و مطالب از چهار عنصر است که مطالب اخذ شده را در جمله‌های مختصر و در اسلوب دلپذیر با آمیزش اشعار مرتّب شده است. جانسن پاشا ترجمه این کتاب را همراه ترجمه مثنوی *گلشن راز* شبستری و *رباعیّات* عمر خیّام از دبلن در سال ۱۹۰۸ میلادی چاپ کرده است.

اگر سطور تصانیف نثری بیدل را بیت تصوّر کنیم، ابیات کل تصانیف بیدل از صدهزار بیت تجاوز می‌کند. وقتی که بیدل کلیّات خودش را وزن کرد چهارده سیر شد و برابر آن وزن زر و جواهرات خیرات کرد.

فهرست مختصری از بیدل‌شناسان

۱. جیری بیکا (Jiri Becka).
۲. جان ریپکا (Jan Rypka).
۳. صدرالدّین عینی.
٤. خلیل الله خلیلی.
۵. حاجی عبادالله اختر.
٦. گارسن دوتاسی (Garcin de-tassy).
۷. ای.جی. براؤن (E.G. Brown).
۸. آ. بانسانی (A. Bansani).
۹. دکتر جوزف اول (Dr. Joseph Aul).
۱۰. آی.اس. براگنسکی (S. Braginsky.).
۱۱. شاعر تاجیک محمّد جان رحیمی.
۱۲. شاعر ازبک غفور غلام.
۱۳. مؤمنوف.
۱٤. میرزایف.
۱۵. خانم (خ) عینی.
۱٦. ال.ام. پنکوویسکی (L.M. Penkovskiy).
۱۷. کلیموویچ (Kalimovich).
۱۸. عبدالسّلام دهاتی.
۱۹. عبدالحمید.
۲۰. نیاز فتحپوری.
۲۱. شفیق.

۲۲. قدرت الله قاسم.
۲۳. مجنون گورکهپوری.
۲٤. پرفسور امیر حسن عابدی.
۲۵. دکتر عبدالغنی.
۲٦. دکتر احسن‌الظّفر.
۲۷. سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی.
۲۸. پرفسور شفیعی کدکنی.
۲۹. پرفسور واگیش شُکلا.
۳۰. پرفسور نبی هادی.
۳۱. پرفسور طلحه رضوی برق.
۳۲. پرفسور وارث کرمانی.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳-۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م.

۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷٤ ه ش.

۳. عطاء کاکوی، پروفسور شاه عطاءالرّحمٰن: *حیرت زار* (تبصرهٔ انتخاب کلام)، سلطان گنج، پتنا، چاپ دوم ژانویهٔ ۱۹۸۱ م.

سپهری و سبک هندی

سیّد حسن حسینی [*]

اگر بخواهیم در شعرِ پس از نیما به‌دنبال سبک‌های شناخته شدهٔ شعر فارسی بگردیم، به‌یقین شعر سهرابِ سپهری به‌اعتبار عملکرد ظریف و دامنه‌دار قوّهٔ خیال و نقش آفرینی‌های ذهن و پیچ و تاب‌های زبان، به‌شعر سبک هندی تعلّق خواهد گرفت. گذشته از تأثیری که سپهری از فلسفهٔ بودا و دیگر نحوهٔ نگرش‌های «هندی» گرفته، زبانِ شعرش علایم بسیاری از شعر سبک هندی را نشان می‌دهد و این تأثیر در عمر ادبیِ سپهری، منحنی بالا رونده‌ای دارد.

پس از این در ذکر برخی از خصوصیّات سبک هندی و توضیح شگردهای مضمون آفرینی و خیال‌بندیِ شاعران این سبک، یکی هم از «تشخیص» نام‌بردیم و نمونه‌هایی نیز ارائه کردیم.

در این‌جا باید بگوییم که سپهری از میان شگردهای سبک هندی، بیش از همه برای «تشخیص» اعتبار و شخصیّت قایل شده و عنایت او به‌این صنعت ـ که در شعر سپهری کاربردی غیرمصنوع دارد ـ به‌گونه‌ای است که در کمتر شعری از او می‌توان جای این صنعت را خالی دید.

سپهری بی‌شک در آن دسته از اشعارش که زبانزد خاصّ و عام است، هستی و طبیعت را به‌سبک هندی می‌بیند و دلنشینی‌های شعر او در اغلب موارد به‌صنعت تشخیص، که از صنایع مادر، در شعر هندی است برمی‌گردد.

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه الزّهرا، شاعر و منتقد و بیدل‌پژوهٔ ایرانی (۱۳۸۲–۱۳۳۵ شمسی).

در «صدای پای آب» که خودِ اسم شعر نیز از این شیوه برخاسته است، استعمالِ زیبا و همهٔ جانبهٔ صنعت تشخیص را شاهدیم، به‌گونه‌ای که می‌توان این شعر را «جشنوارهٔ تشخیص» نام نهاد.

از جای جای شعر سپهری، اگر شامهٔ آماده‌ای داشته باشیم بوی مجالست و همنشینی با دواوین شعرای سبک هندی و بیدل به‌مشام می‌رسد.

در «صدای پای آبِ» سهراب، تنهایی و شوق و فکر، رفتاری انسانی و ای بسا صمیمی دارند و به‌گونهٔ آدم‌های زنده عمل می‌کند. «روشنی» احیاناً بسان مرغ سر بریده‌ای پرپر می‌زند و گاه در معیّت روح سرفه هم می‌کند. «عشق» از نردبان «معراج»، به‌سوی بام ملکوت می‌رود. در این شعر شاعری را می‌بینیم که نه تنها با گل‌ها سخن می‌گوید بلکه در گفت‌وگو با گل سوسن، که زبان‌ها دارد و بی‌زبان است، ضمیر محترمانهٔ «شما» را به‌کارمی‌برد. صدای تنفّس باغچه هم گه‌گاه شنیده می‌شود. «آب» عطسه می‌کند. «تنهایی» آواز می‌خواند و هر وقت حوصله‌اش از تنهایی سر می‌رود به‌خیابان می‌زند و گاه چیزی هم می‌نویسد:

گاه تنهایی، صورتش را به‌پس پنجره می‌چسبانید
شوق می‌آمد، دست در گردن حسّ می‌انداخت
فکر، بازی می‌کرد

قفسی بی‌در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد
نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به‌بام ملکوت

شاعری دیدم هنگام خطاب، به‌گل سوسن می‌گفت «شما»

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم
و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد
و صدای سرفهٔ روشنی از پشت درخت
عطسهٔ آب از هر رخنهٔ سنگ

پرده را برداریم
بگذاریم که احساس هوایی بخورد...
بگذاریم که تنهایی آواز بخواند
چیز بنویسد
به‌خیابان برود

و در شعر «مسافر» که طنین نگرش انتزاعی در آن بیش از «صدای پای آب» به‌گوش می‌رسد، این صنعت انتزاعی‌تر و طبعاً پیچیده‌تر، ظاهر می‌شود.

در این‌جاست که هیاهوی میوه‌های نوبر به‌سمت مرگ جاری می‌شود. ذهن، بادبزنی ساخته شده از سطحِ روشن گُل به‌دست می‌گیرد. در عروق و شریان «لحن» خونی تازه و محزون به‌گردش درمی‌آید. شاتوت با سلیقهٔ خاصّ خود روی پوست فصل یادگاری می‌نویسد و صورت خراش برداشتهٔ احساس با مرهم «سبزقبا» مرمّت می‌شود. دستِ باد، بوی چیدن می‌دهد و حسّ لامسه در مکانی لامکان پشت غبار حالت نارنج، از هوش می‌رود:

و روی میز، هیاهوی چند میوهٔ نوبر
به‌سمت مبهم ادراک مرگ جاری بود...
و مثل بادبزن، ذهن سطح روشن گل را
گرفته بود به‌دست
و باد می‌زد خود را

هوای حرف تو آدم را
عبور می‌دهد از کوچه باغ حکایت
و در عروق چنین لحن
چه خون تازهٔ محزونی!

به‌یادگاری شاتوت روی پوست فصل
نگاه می‌کردی
حضور سبز قبایی میان شبدرها
خراش صورت احساس را مرمّت کرد

و بوی چیدن از دست باد می‌آید
و حسّ لامسه پشت غبار حالت نارنج
به‌حال بیهوشی است

و همچنین در شعرهای پس از «مسافر» صنعت تشخیص با فراز و فرودهای متفاوت، به‌خوبی قابل تشخیص است. و از روزنهٔ این صنعت مستحیل شده در طبیعتِ سپهری است که او حرمت قانون زمین را نگاه می‌دارد. پدیدهٔ فیزیکی تبخیر را در گفت و شنودی شاعرانه با ماهیان حوض، تفسیر می‌کند و به‌صدای آواز میوه‌ها در میدان میوه‌فروش‌ها گوش می‌سپارد. و با مدد «لنز» عارفانه‌ای که در چشم خیال خویش کار گذاشته است، می‌بیند که چگونه انار، قلمرو حکومت رنگ قرمز خود را تا سرزمین پارسایان گسترش می‌دهد. در این‌جا لحظه‌های کوچکِ شاعر، خواب‌های نقره می‌بینند و سفرها نیز مثلِ آدم‌ها برای خود رؤیا و تعبیری دارند. برف روی دوش سکوت می‌نشیند و گل یاس، این مظهر لطافت، ستون فقراتی دارد و زمان بر آن تکیه زده است و «تنهایی» همچون ژنرال ناکامی در عرصهٔ جنگ، از پیش‌بینی حجم شبیخون عاجز مانده است و اگر در شعر سبک هندی همهٔ حنجره‌ها زخمدار سرمه و مژگان‌های سرمه‌آلود است در سپهری حنجرهٔ جوی آب، به‌اقتضای اشیاءِ متعلّق به‌زمان شاعر، زخمدار قوطیِ خالی کنسرو است:

یاد من باشد کاری نکنم، که به‌قانون زمین بربخورد «غربت»

آب در حوض نبود
ماهیان می‌گفتند:
«هیچ تقصیر درختان نیست
ظهر دم کردهٔ تابستان بود
پسر روشن آب، لب پاشویه نشست
و عقاب خورشید، آمد او را به‌هوا برد که برد» «پیغام ماهی‌ها»

با سبد رفتم به‌میدان، صبحگاهی بود
میوه‌ها آواز می‌خواندند...

گاه مجهولی میان تابش به‌ها شنا می‌کرد
هر اناری رنگ خود را تا زمین پارسایان گسترش می‌داد «صدای دیدار»

لحظه‌های کوچک من خواب‌های نقره می‌دیدند...
لحظه‌های کوچک من تا ستاره فکر می‌کردند «ورق روشن وقت»

سفرهایی تو را در کوچه‌هاشان خواب می‌بینند
تو را در قریه‌های دور مرغانی به‌هم تبریک می‌گویند «آفتابی»

قطره‌ها در جریان
برف بردوش سکوت
و زمان روی ستونِ فقراتِ گل یاس «جنبش واژهٔ زیست»

من در این تاریکی
ریشه‌ها را دیدم
و برای بتهٔ نورس مرگ، آب را معنی کردم «از سبز به‌سبز»

و تنهایی من
شبیخون حجم تو را پیش‌بینی نمی‌کرد «به‌باغ همسفران»

خون من میزبان رقیق فضا شد «متن قدیم شب»

حنجرهٔ جوی آب را
قوطی کنسرو خالی
زخمی می‌کرد «نزدیک دورها»

و چندین بند از شعر «از آب‌ها به‌بعد» و تقریباً تمام شعر «اکنون هبوط رنگ» به‌گونه‌ای پیچیده و با سبک و سیاقی ذهنی و ظریف، به‌شیوهٔ تشخیص به‌هم بافته شده است.

البتّه برای اثبات صحّت انتساب شعر سپهری به‌سبک هندی، جدا از حضور دامنه‌دار مقولهٔ «تشخیص»، می‌توان به‌دیگر ویژگی‌های سبک هندی در شعر سپهری، همچون مضمون آفرینی، اغراق و بازی با پهلوهای کلمه به‌سبک شاعران این سبک، استناد کرد. و ما، در این‌جا برای این‌که پای ادّعایمان در هوا نباشد و به‌زمین محکمی بند شود چند نمونه از هندی‌واره‌های سپهری می‌آوریم و البتّه به‌منظور پرهیز از اطناب، چند نمونه و نه همهٔ نمونه‌هایی که می‌توان به‌دست داد.

از صدای پای آب:

مرد بقّال از من پرسید: چند من خربزه می‌خواهی؟
من از او پرسیدم: دل خوش سیری چند؟

(به‌اعتبار مضمون‌بندی و ارائهٔ طنزی متوسّط).

من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید...
من گدایی دیدم، در به‌در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست...
من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد

مادر آن پایین
استکان‌ها را در خاطرهٔ شط می‌شست...
روشنی را بچشیم
شب یک دهکده را وزن کنیم، خواب یک آهو را

و از شعر مسافر:

من از سیاحت در یک حماسه می‌آیم
و مثل آب
تمام قصّهٔ سهراب و نوشدارو را
روانم

و گاه در رگ یک حرف، خیمه باید زد

و از دیگر شعرهای سپهری:

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند! «و پیامی در راه»

در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد! «در گلستانه»

(به‌اعتبار بافت محاوره‌ای و در عین حال صمیمی کلام)

بهتر آن است که برخیزم
رنگ را بردارم
روی تنهایی خود نقشهٔ مرغی بکشم «پرهای زمزمه»

در گشودم: قسمتی از آسمان افتاد در لیوان آب من
آب را با آسمان خوردم «ورق روشن وقت»

(به‌اعتبار حضور اشیاءِ روزمرّه در شعر و همچنین خیال‌بندی ظریف و مضمون‌سازی)

من در این تاریکی
فکر یک برهٔ روشن هستم
که بیاید علف خستگی‌ام را بچرد «از سبز به‌سبز»

بوی هجرت می‌آید
بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست «ندای آغاز»

آن چنان محو تماشای فضا بود که در چشمانش
آسمان تخم گذاشت «ندای آغاز»

(به‌اعتبار اغراق لطیف و ایضاً تشخیص و مضمون‌بندی)

و یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد

و باران تندی گرفت
و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ
اجاق شقایق مرا گرم کرد «به‌باغ همسفران»

سرو
شیههٔ بارز خاک بود «سمت خیال دوست»

لک لک
مثل یک اتّفاق سفید
بر لب برکه بود «این‌جا همیشه تیه»

همچنین در حوزهٔ مضمون‌سازی از قبل بازی با کلمه و خیال‌بندی با استفاده از ایهام و مراعات نظیرهای لفظی نیز شعر سپهری، تظاهر ژنتیک سبک هندی را در خود نهفته دارد:

پاییز، روی وحدت دیوار
اوراق می‌شود «هم سطر هم سپید»

که ارتباط بین «پاییز» و «اوراق» و معنی دوگانهٔ اوراق، مبنای کار قرار گرفته است. و همچنین در این مصراع از شعر «مسافر»:

به‌این مسافر تنها که از سیاحت اطراف «طور» می‌آید

که ارتباط بین سیاحت و تور [طور] سیاحتی مدّنظر شاعر بوده است. در این زمینهٔ هوشیاری شاعر و دقّت او در کلمات و سیلاب‌های آن عناوین بعضی از شعرهای خانم صفّارزاده نیز مثال خوبی است:

تولّد ولادیمیر ـ ماشین آبی شمران[1]

که شاعر کلمهٔ روسی «ولادیمیر» را تفکیک شده و به‌شکل «ولاد»ی، «میر» و در کنار «تولّد» می‌بیند. و نیز در «ماشین آبی شمران» بین «آب»ی و «شمر»ان، معادله و تناسبی

---

۱. سفر پنجم، طاهرهٔ صفّارزاده، انتشارات حکمت با همکاری انتشارات رواق.

مخفی برقرار می‌کند. در شعر سپهری ـ همان‌گونه که گفتیم ـ با مضامین کاریکلماتوری و کاریجملاتوری نیز روبه‌رو می‌شویم:

جنگ «نازی»ها با ساقهٔ ناز...

صبح‌ها نان و پنیرک بخوریم... «صدای پای آب»

کفش‌های من از «لفظ» شبنم
تر شد «متن قدیم شب»

من
گیج شدم،
جست زدم روی کوه نقشهٔ جغرافی
«آی هلیکوپتر نجات!» «ای شور، ای قدیم»

و نیز این مثال مکرّر:

و بزی از خزر نقشهٔ جغرافی، آب می‌خورد

و لازم به‌تذکّر است که این «نقشهٔ جغرافی» همان «تصویر» در شعر هندی است که به‌اشکال گوناگون «مرغ تصویر»، «شیر تصویر»، «گل تصویر»، «بلبل تصویر»، «آب تصویر» و... مورد مضمون‌برداری شعرای این سبک قرار گرفته است.

بیدل می‌گوید:

نیستم بی‌سعی وحشت با همه افسردگی
بلبل تصویرم و تا رنگ دارم می‌پرم

و این یادآور سخن سپهری است که می‌خواهد روی تنهایی خود، نقشهٔ مرغی بکشد، یعنی برای خود مرغ تصویری، دست و پا کند.

و واعظ قزوینی از «آب تصویر» این‌گونه یاد می‌کند:

نالهٔ من ز ناتوانی‌ها
بی‌صداتر ز آب تصویر است

و این «آب تصویر» به‌زمان ما و به‌شعر سپهری که می‌رسد، می‌شود «خزر نقشهٔ جغرافی». همچنین آن‌جا که سپهر می‌گوید: حوض نقّاشی من بی‌ماهی است، به‌همان «حوض تصویر» شعر سبک هندی نظر دارد و اصل و نسب مضمون‌برداری به‌شعر سبک هندی برمی‌گردد.

از جای جای شعر سپهری، اگر شامهٔ آماده‌ای داشته باشیم بوی مجالست و همنشینی با دواوین شعرای سبک هندی و بیدل به‌مشام می‌رسد. وقتی سپهری می‌گوید:

به‌سراغ من اگر می‌آیید
نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد
چینی نازک تنهایی من «واحه‌ای در لحظه»

کیست که حشر و نشری با شعرای هندی داشته باشد و با خواندن این قطعه از شعر سپهری به‌یاد چینی و ترک آن‌که در شعر هندی به«موی چینی» تعبیر می‌شود، نیفتد؟ این «موی چینی» از سوژه‌های مشهور شعر هندی است و شعرای سبک هندی در ارتباط با این (مو) هرجا که توانسته‌اند، موشکافی‌ها کرده‌اند.

از این‌ها گذشته گاه خود مضمون و نوع برداشت سپهری یادآور مضامین شعرای شناخته شدهٔ سبک هندی است، فی‌المثل آن‌جا که سپهری در «صدای دیدار» از کم عمقی بینش همشهریان خود انتقاد می‌کند و می‌گوید:

بینش همشهریان افسوس
بر محیط رونق نارنج‌ها خط مماسی بود

این بیت صائب را به‌ذهن متبادر می‌کند:

از قماش پیرهن، غافل ز یوسف گشته‌اند
شکوه‌ها از مردم کوته نظر دارد بهار

و ایضاً این مشابهت، گاه در وادی لفظ و ترکیب نیز مشهود است. وقتی سپهری در اوایل شعر صدای پای آب در معرّفی خویش می‌گوید:

اهل کاشانم
پیشه‌ام نقّاشی است
گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم
به‌شما
تا به‌آواز شقایق که در آن زندانی است

دل تنهایی‌تان تازه شود

صرف‌نظر از شخصیّت دادن به‌مقوله‌ای نامحسوس به‌نام «آواز شقایق»، تابلوی نقّاشی را نیز به«قفس رنگ» تشبیه کرده است.

حال ببینیم غالب دهلوی، «قمری و بلبل» را از زاویهٔ تأثیر رنگینی که بر چشم می‌گذارند، چگونه مختصر و مفید، تعریف و به‌عبارت بهتر، نقّاشی می‌کند:

قمری کف خاکستر و بلبل قفس رنگ

که البتّه بیدل هم پیش از غالب در چند موضع، گل را از سلسلهٔ «رنگین قفسان» دانسته است:

بلبل طفل مزاجم به‌کجا دل بندم
گل این باغ ز رنگین قفسان می‌باشد

و با اطمینان می‌توان گفت که این «قفس رنگ» و محتویات شاعرانهٔ آن را سپهری ـ البتّه به‌گونه‌ای خلّاق و شاعرانه ـ از باغ رنگارنگ سبک هندی، برای مخاطبان شعر خویش به‌ارمغان آورده است.

سهراب سپهری همچنین نام اوّلین کتاب از هشت کتابش را «مرگ رنگ» گذاشته است و این مرگ رنگ همان‌گونه که در شعر سپهری توضیح داده می‌شود، همان «شکست رنگ» است:

در این شکست رنگ
از هم گسسته رشتهٔ هر آهنگ
تنها صدای مرغک بی‌باک
گوش سکوت ساده می‌آراید
با گوشوارهٔ پژواک

و «شکست رنگ» به‌معنی پریدگی رنگ و باختن رنگ در شعر هندی و به‌خصوص در شعر بیدل مورد استعمال فراوان دارد.

صائب می‌گوید:

چگونه درد خود از مردمان نهان دارم
که از شکستگی رنگ ترجمان دارم

و این «شکست رنگ» در اشعار بیدل همواره به‌عنوان رمز و نشانهٔ فنای همهٔ چیز جز خدا، خودنمایی می‌کند. و این شکست، گاه در شعر بیدل بی‌صدا انجام می‌گیرد و گاه چون سروش پرخروشی است که می‌توان صدای آن را که نوید و صلایی است به‌چشم‌هایی که شکست رنگ را می‌شنوند و می‌بینند، شنید:

گرم نوید کیست سروش شکست رنگ
کز خویش رفته‌ایم به‌دوش شکست رنگ
بیدل کجاست فرصت کاری در این چمن
چون رنگ رفته‌ایم به‌دوش شکست رنگ

همچنین بعضی از کلمات رایج در شعر سبک هندی را می‌بینیم که به‌گونه‌ای دیگر و به‌شکل توضیحی در شعر سپهری منبع الهام و مضمون‌سازی واقع شده‌اند. در شعر هندی سیمرغ و دل عارف و قفس سینه، فراوان درکنار هم آمده‌اند. صائب می‌گوید:

در سینهٔ صد چاک نگنجد دل عارف
سیمرغ محال است قفس داشته باشد

و سیمرغ که همان مرغ افسانه است در شعر سپهری به‌همین نشانی ظهور می‌کند. سپهری شعری داستانی و رمزی دارد با عنوان «مرغ افسانه» و در این شعر شاهدیم که گذار این مرغ باز به‌سینهٔ انسان می‌افتد:

مرد، آن‌جا بود
انتظار در رگ‌هایش صدا می‌کرد
مرغ افسانه از پنجره فرود آمد
سینهٔ او را شکافت
و به‌درون رفت

به‌هرحال نشانه‌های شعر هندی در اشعار سپهری فراوان است که خوانندهٔ اهل، با بذل حوصله می‌تواند نمونه‌های بیشتری به‌دست دهد و با بهره‌برداری‌های خلّاق سپهری از این سبک مطرود! بیش از پیش آگاه شود.

منابع

۱. ایرج افشار بن دکتر محمود افشار (ت: ۱۳۰٤ ه ش): *صائب و سبک هندی*، به‌کوشش محمّد رسول دریاگشت، مجموعهٔ سخنرانیهای تحقیقی، شمارهٔ ۳، انتشارات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد، چاپخانهٔ تهران مصوّر، اسفند ۲۵۳۵ (۱۳۴۹ ه ش).

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۲ خورشیدی، جلد دوّم و سوّم.

۳. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: *کلیّات صائب تبریزی*، به‌تصحیح امیر فیروزکوهی، انتشارات کتابفروشی خیّام، تهران، ۱۳۳۳ ه ش.

٤. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: *فرهنگ اشعار صائب*، مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اوّل ۱۳٦٤ ه ش، ج ۱، چاپ اوّل ۱۳٦۵ ه ش، ج ۲.

۵. هشت *کتاب سهراب سپهری*، چاپ طهوری.

بیدل‌شناسان

سیّد احسن‌الظّفر *

میرزا عبدالقادر بیدل♦ (۱۱۳۳–۱۰۵۴ ه/۱۷۲۰–۱۶۴۴ م) یکی از معروف‌ترین گویندگان پارسی‌گوی هند به‌شمار می‌رود که کلام او مرزهای شبه قارهٔ هند را پشت سرگذاشته به‌برخی از قسمت‌های آسیا مثل افغانستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکستان سفر کرده و بیش از میهن خود آن‌جا قبول عام به‌دست آورده است.

بیدل‌شناسان هندوستان و پاکستان

اگر بیانات تذکره‌نگاران را به‌کنار گذاریم در فهرست بیدل‌شناسان معروف هندی میرزا اسدالله خان غالب (۱۸۶۹–۱۷۹۷ م) نخستین گوینده و نویسنده‌ای است که بیدل را در شعر و ادب اردو و فارسی خود معرّفی کرد[۱]. بنده این موضوع را در مقالهٔ خود به‌عنوان «**آہنگ اسد میں نغمهٔ بیدل**» به‌طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است

---

* دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه لکهنو، هند.

♦ بیدل، شاعر پارسی‌گوی بسیار معروف شبه قارهٔ هند که آثار منظوم و منثورش، حتّی امروز در هند و پاکستان و افغانستان و آسیای مرکزی خوانندگان فراوان دارد و دوستدارانش برای خواندن اشعار وی و بحث دربارهٔ آن، جلسات «بیدل‌خوانی» تشکیل می‌دهند، همچنین که سال‌هاست در ایران «شاهنامه‌خوانی» و «مثنوی‌خوانی» داریم. در سال‌های اخیر در ایران، برای معرّفی بیدل و سبک اشعارش کوشش‌هایی به‌عمل آمده است که از آن‌جمله است انتشار کتاب *شاعر آیینه‌ها*، بررسی سبک هندی و شعر بیدل، تألیف استاد محمّد رضا شفیعی کدکنی. ولی ایرانیان به‌طور کلّی به‌شعر بیدل رغبتی ندارند در درجهٔ اوّل به‌علّت کثرت کاربرد استعارات دور از ذهن و نیز نازک خیالی‌های فوق‌العادهٔ شاعر، همچنان‌که اشاره گردید. شاعری معروف است ـ اگرنه در حدّ فردوسی و مولانا جلال‌الدّین و حافظ ـ ولی بلافاصله پس از آنان قرار می‌گیرد. چنین شاعری را باید شناخت.

۱. *مثنوی باد مخالف*، مطبوعهٔ نولکشور، ص ۹۸.

و همین گفتار تحت عنوان «تأثیر بیدل بر غالب» در فارسی در مجلّهٔ *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۵۱ به‌چاپ رسیده است.

خلاصهٔ کلام در این مورد این است که غالب در پانزده سالگی یعنی در سال ۱۸۱۲ تا ۱۸۶۵ م. از بیدل نام‌برده و از او پیروی کرده و گاهی او را محیط بی‌ساحل، قلزم فیض، صاحب جاه و دستگاه قرار داده و گاهی در میان جاده نشناسان و کج رفتاران شمرده[1]. در مکاتیب اردوی خود بیانات او در مورد بیدل هم تناقض فاحشی دارد و در عین حال نقل شعری یا مصرعی به‌مناسبت گوناگون یا ارائهٔ آن به‌طور شهادت و سند برای کسانی که می‌خواهند سخنان غالب و بیدل هردو را مورد بررسی مقایسه‌ای قرار دهند، موجب افزایش حیرانی و سرگشتگی و کشمکش‌های ذهنی می‌شود. ضدّگوییِ غالب تا چه حدّ است، می‌توان از این حدس زد که در جایی می‌گوید که کلامش عاری از لطف است[2] و در جای دیگر می‌گوید که از شعر بیدل لذّت می‌برم[3]، جایی می‌گوید که از دارالضرب شاهی بیرون است[4] و در جای دیگر استشهاد همپایه، فردوسی قرار داده می‌گوید:

احمد شوکت: در دارالخلافهٔ طهران در نصاب فارسی فوق لیسانس، نکات بیدل شامل است.

"از میان متأخّرین عبدالقادر بیدل می‌گوید"[5].

بنابراین می‌توان گفت که نقش‌های عمیق سخنان بیدل که در ژرفای ذهن و اندیشهٔ غالب نفوذ کرده بود با همهٔ تلاش‌های پیگیری برای کنار گذاردن آن‌ها، او نتوانست

---

۱. *دیباچهٔ کلیّات بیدل*، چاپ نولکشور، ص ۵۵۴.

۲. *خطوط غالب*، ج ۱، ص ۵۹۴ (*«ناصر علی» بیدل اور غنیمت، ان کی فارسی کیا*).

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲۷، *بیدل کا شعر مجھ کو مزا دیتا ہے*:

نه شام ما را سحر نویدی نه صبح ما را دم سپیدی   چو حاصل ماست ناامیـدی، غبار دنیا به‌فرق عقبی

۴. همان، ج ۲، ص ۶۱۴، *دارالضرب شاہی کا سکّہ نہیں ہے ٹکسال باہر ہے*.

۵. همان ج ۲، ص ۴۷، *اور یہ جو قبلہ اہل سخن فردوسی علیہ الرحمہ کی یہاں آیا ہے: ممیران کسی را و ہرگز ممیر، مجاز ہے، امر ہے ہم اور تعدیہ بھی، متأخّرین میں سے بھی عبدالقادر بیدل کہتا ہے*: بمیر ای سرکش ناپاک تا یکدم بیاسایی.

خودش را از چنگ بیدل رها کند و «رنگ بهار ایجادی بیدل» را بر «جاده ناشناسی و کجر فتاری او» اولویّت داد.

از این رو می‌توان گفت که غالب، بیدل را در میان دانشمندان و نویسندگان اردو و فارسی معرّفی کرد، به‌ویژه غالب‌شناسان را وادار کرد تا خصائص کلام بیدل را هرچه بیشتر مورد بررسی دقیق قرار دهند. و از این‌جا سلسلهٔ بررسی مقایسه‌ای بین سخنان غالب و بیدل آغاز شد و چند تن از نویسندگان معروف و برجسته در این زمینه گفتارهای ارزنده نوشته انتشار دادند که نام‌شان به‌قرار زیر است:

۱- غالب اور بیدل، عابد علی عابد، *نئی تحریرین*، شمارهٔ ۱، مطبوعهٔ لاهور.

۲- غالب اور بیدل، پروفسور حمید احمد خان، *همایون*، جنوری- مارچ ۱۹۳۸ م.

۳- غالب اور بیدل، نیاز فتحپوری، *نگار*، جنوری- فروری ۱۹۵۷ م.

۴- غالب اور بیدل، دکتر عبدالغنی، *ادبیّات چکوال*، ۱۹۶۰ م.

۵- بیدل اور غالب، جگن نات آزاد، *غالب‌نامه*، ژانویهٔ ۱۹۹۸ م.

۶- غالب اور بیدل، پروفسور نثار احمد فاروقی، مقاله‌هایی که در کنفرانس بین‌المللی بیدل در دهلی در سال ۲۰۰۳ م قرائت شده.

۷- بیدل اور غالب، پروفسور خلیق انجم.

۸- بیدل اور غالب، پروفسور تنویر احمد علوی.

۹- بیدل اور غالب، پروفسور قمر غفّار.

۱۰- تأثیر بیدل بر غالب، دکتر سیّد احسن‌الظّفر، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۵۱.

به‌علاوه شبلی نعمانی، محمّد حسین آزاد، الطاف حسین حالی، یگانه چنگیزی، قاضی عبدالودود، غلام رسول مهر، آل احمد سرور، احتشام حسین، خلیل‌الرّحمٰن اعظمی، یوسف حسین خان و رشید احمد صدّیقی و بسیاری دیگر از غالب‌شناسان هستند که این بحث را ادامه دادند و هم‌اکنون ادامه می‌دهند. ترجمهٔ برخی از عقایدشان این‌جا ذکر کرده می‌شود.

پروفسور حمید احمد خان در گفتار خود تحت «غالب اور بیدل» یک بررسی مقایسه‌ای بین سخنان هردو شاعر کرده است. خلاصه‌اش این است که غالب چرا و چگونه در ده سالگی میرزا بیدل را استادِ روحانی خود قرار داده، سبک بیدل دارای چه

ویژگی‌هایی است و بازتاب این خصوصیّات تا چه اندازه در سخنان غالب یافته می‌شود. نیز از لحاظ معانی چه ارزش‌های مشترک یا ممتاز بین غالب و بیدل موجود است؟ این بحث در دو بخش نوشته شده است[۱].

عابد علی عابد می‌نویسد:

"احساسات و تمکین و وقار خود در دل غالب به‌اوج خود رسیده بود، لذا در عقیدهٔ او انسان و گوینده معیار تنها کسی می‌توانست شود که بی‌نیاز از مدح سلاطین و وزراء است. در شخص بیدل، غالب آن هنرمند معیار و گوینده و متفکّر را دید که در وجودش آیده‌آل و زنده بود. این است که غالب چون بیدل را ستایش می‌کند به‌راستی غالبی را ستایش می‌کند که او نتوانست بشود و آرزومند آن بود. علّت دیگر شیفتگی غالب به‌بیدل به‌سبک شعر بیدل و هماهنگی با فکر و اندیشه‌های او بستگی دارد. بیدل از دیدگاه‌های مختلف فکر می‌کند و در ترکیبات و واژه‌های خود اشاره‌های مخفی می‌کند"[۲].

دکتر عبدالغنی می‌نویسد:

"غالب روی دو مثنوی خطّی بیدل *طور معرفت* و *محیط اعظم* که در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نگهداری می‌شود دو شعر نوشته که نشان‌دهندهٔ این است که گاهی این دو مثنوی مال او بوده است و هم این‌که مطالعهٔ دقیق این مثنوی‌ها در نوزده سالگی کرده تحت تأثیر اندیشه‌های بیدل قرار گرفته است. این دو شعر به‌قرار زیر هستند:

از این صحیفه به‌نوعی ظهور معرفت است
که ذرّه ذرّه چراغـان طـور معـرفت اسـت

*

هر حبابی را که موجش گل کند جام جم است
آب حیـوان آب جـویی از محیـط اعظـم اسـت

---

۱. *همایون*، لاهور، ژانویهٔ ۱۹۳۸ م، ص ۸۳

۲. *نئی تحریریں*، شمارهٔ ۱ (به‌حوالهٔ روح بیدل، ص ۳).

لذا از حیث احساس زیباشناسی، حسن بیان، معنی آفرینی و اندیشه‌ها تأثیر بیدل بر غالب در سراسر زندگی‌اش پا برجا ماند و این تأثیر چیزی است که هیچ یک از نویسندگان منصف نمی‌تواند آن را انکار کند"[۱].

نیاز فتحپوری که از جمله نویسندگان برجسته و سردبیر مجلّهٔ *نگار* بود، می‌نویسد:

"شیوه‌ای که در آن بیدل مقصود دشوار خود را اظهار می‌دهد ارزش آن هنگامی معلوم می‌شود که گویندهٔ دیگری تلاش می‌کند تا از آن پیروی کند. سخنگوتر و سخن فهم‌تر از غالب کیست ولی در سبک بیدل ریخته گفتن برایش همانند قیامت شد ولی چون غالب به‌زبان فارسی کاملاً آشنا بود لذا در بسیاری از موارد از چراغ بیدل کسب نور کرده است و تا اندازه در آن توفیق یافته است"[۲].

اقبال لاهوری نسخهٔ خطّی‌ای از *دیوان بیدل* داشته که همه‌اش را مورد مطالعه قرار داده و یادداشت‌هایی بر آن نوشته بود، امّا اکنون ازبین رفته.

در جای دیگر می‌نویسد:

"آشنایی غالب به‌شعر و ادب فارسی و ذکاوت و ذهانت او آن‌قدر موجب افتخارش بود که به‌مشکل گوینده‌ای را به‌خاطر می‌آورد ولی جدّت طرازی و معنی آفرینی بیدل او را آن‌قدر تحت تأثیر قرار داد که بالاخره تلاش کرد از او تقلید کند. امّا ذوق شاعرانه‌اش رهنمون شد که در آن توفیق نخواهد یافت. علّت عدم توفیق غالب آن است که او آن زمینه‌ای را ایجاد نکرد که تخیّل بیدل را به‌بار بیاورد. بیدل نه تنها فلسفهٔ تکوین را درنظر داشت بلکه ربط میان خالق و مخلوق، وسعت و پهنای بیکران طبیعت، مظاهر و آثار آن، جستجوی محدود و ناموفّق خود و در آخر وحدةالوجود که نتیجهٔ این جور تلاش‌ها است. غالب سهواً می‌خواست این رنگ بیدل را بر شعر فارسی مادّی و تغزل مادّی و

---

۱. *روح بیدل*، مطبوعهٔ مجلس ترقّی ادب، لاهور، ص ۱۳۷.

۲. *نگار*، پاکستان، ژانویه- فوریهٔ ۱۹۵۸ م، ص ۸۳

بر ماجرای حسن و عشق منطبق کند که در این جهان بر گوشت و پوست انسانی صورت می‌بندد لذا آن‌چه او نوشت از کیفیّتی عاری ماند که نزد بیدل یافته می‌شود و چون ذوق شاعرانۀ غالب پایۀ بلند داشت لذا او این خامی را بالاخره خودش حسّ کرد"[۱].

جگن نات آزاد می‌نویسد:

"غالب چون در سخنان خود از بیدل نام می‌برد او هیچ‌گاه نمی‌خواست از پیشگاه بیدل اندیشه‌های او را به‌عاریت گیرد، بلکه او تحت تأثیر سحر نغمۀ بیدل، شوخی نغمۀ بیدل، طرز بیدل، رنگ بهار ایجادی بیدل و حسن فطرت بیدل قرار گرفته است و بر آن جان می‌افشاند، نه بر آن کیفیّت جلالی و جمالی که ناشی از به‌هم‌آمیزی فکر و فلسفه و سبک می‌شود بلکه بر حسن اظهار بیدل و واژه‌ها و ترکیب‌های او که غالب تا آخر زندگی خود نتوانست از آن خودداری کند"[۲].

یاس یگانه چنگیزی می‌نویسد:

"در همین کشور هند گوینده‌ای جلیل‌القدر و بلندپایه‌ای گذشته است که در برابر او غالب بیش از یک طفل مکتب ارزشی ندارد. نه تنها از دریای فیض او خیلی‌ها بهره‌برداری کرده‌اند بلکه از خزینه‌اش بسیاری از کالاها سرقت کرده در کیسۀ خود انداخته‌اند. آن گوینده عبارت است از میرزا بیدل علیه‌الرحمه که کلیّاتش اقیانوسی است از حقایق و معارف. این غالب‌شناسان و تحصیل‌یافتگان گمراه هوش و استعدادی ندارند و نه توفیقی که سخنان وی را مطالعه کنند و پایۀ ادبی او را ارزیابی کنند"[۳].

شبلی نعمانی که از نویسندگان چیره‌دست و معتقدان معروف زبان فارسی محسوب می‌شود، می‌نویسد:

---

۱. *نگار*، پاکستان، ژانویه- فوریۀ ۱۹۵۸ م، ص ۱۰۳.

۲. *غالب‌نامه*، دهلی‌نو، ژانویۀ...، ص ۱۷۶.

۳. *نقوش*، لاهور، «غالب نمبر» فوریۀ ۱۹۶۹ م.

"جلال اسیر، زلالی، شوکت بخاری، بیدل و ناصر علی و غیره دیوان‌های مشتمل بر مطالب مربوط به‌گل و بلبل تهیّه کردند و شاعری را «چمنستان خیال» ساختند. اینان به‌واقعات و مشاهدات دست نیافتند و جهانی بوقلمون و رنگارنگ از خیال‌ها ایجاد کردند. به‌طور مثال میرزا بیدل می‌گوید:

تبسّم که به‌خون بهار تیغ کشید　　که خنده بر لب گل نیم بسمل افتاده‌ست

اصل خیال همین‌قدر است که تبسّم معشوق خوش‌آیندتر از کیفیّت گل نیم شگفته است. این مطلب را بدین قرار اظهار داده است که تبسّم قاتلی است و برای خونریزی بهار تیغ کشیده است ولی ضربه‌اش بر خندهٔ گل افتاده و خندهٔ گل نیم بسمل شده است. عدم تعادل که در این تخیّل وجود دارد به‌علّت استعاراتی است چون خون‌بهار و تیغ تبسّم و بسمل شدن خندهٔ گل که از جمله استعارات دور از کاراست"[1].

الطاف حسین حالی که یکی از نویسندگان و منتقدان معروف اردو و فارسی است می‌نویسد:

"غالب سخنان بیدل را از همان ایّام طفولیّت مورد مطالعه قرار داده بود لذا شیوه‌ای که بیدل در فارسی اختراع نموده بود، میرزا غالب از آن در شعر اردو پیروی می‌کرد چنان‌که خودش می‌گوید:

طرز بیدل میں ریختہ لکھنا　　اسداللہ خان قیامت ہے[2]

غالب اگرچه پیروی از زبان و شیوهٔ بیدل و پیروان وی را کاملاً ترک گفته بود و در این زمینه او از شیوهٔ اهل زبان حتّی سرمویی تجاوز نمی‌کرد ولی در اندیشه‌های وی ویژگی «بیدلیّت» تا مدّت دراز باقی‌مانده"[3].

محمّد حسین آزاد (م: ۱۹۱۰ م) که از جمله نویسندگان و منتقدان اردو و فارسی محسوب می‌شود، می‌نویسد:

---

۱. *انتخابات شبلی*، مطبوعهٔ معارف پریس، ۱۹۸۲ م، ص ۵۴–۴۸.

۲. ترجمه: ای اسدالله خان متخلّص به‌غالب! در شعر اردو که آن را ریخته هم می‌گویند از شیوهٔ بیدل پیروی کردن قیامت یعنی خیلی مشکل است.

۳. حالی پانی‌پتی، مولوی الطاف حسین: *یادگار غالب*، شانتی پریس، الهآباد، ۱۹۷۷ م، ص ۱۹۶.

"سخنان ایشان تنها کاربرد استعاره و خیال محض است و رنگ تصوّف دارد. با آن‌که پرگوست نظم و نثر با کمال قدرت می‌نویسد و مضامین باریک و دقیق آن‌قدر بیان می‌کند. پی بردن به‌معنی اکثر اشعارش خیلی مشکل است ولی اهلِ ترکستان او را مثلِ مولانا روم به‌دیدهٔ احترام می‌نگرند. چون سخنان اهلِ زبان مبتنی بر فصاحت است، لذا اهل ایران او را نمی‌پسندند. چون به‌دست استاد چیره‌دست تربیت نیافته که او را به‌راه راست رهنمون کند لذا ناتربیت یافته ماند"[1].

احمد حسن شوکت یکی از نویسندگان معروف میروت و سردبیر مجلّهٔ شحنه بودند. ایشان در سال ۱۹۰۵ م شرحی از «نکات بیدل» به‌نام «حلّ نکات بیدل» نوشتند. مترجم در یادداشت می‌نویسد:

"مولانا عبدالقادر بیدل از جمله گروه صوفیّه محسوب می‌شود، سخنانش مشتمل بر گهرهای عرفان وحدةالوجود است. نامبرده در هنر گویندگی صاحب سبک جدید بوده، از میان گویندگان قدیم و جدید فارسی هیچ‌کس در نازک‌خیالی همپایهٔ او نیست و تا امروز کسی نکات بیدل را شرح نکرده. در دارالخلافهٔ طهران در نصاب فارسی فوق لیسانس نکات بیدل شامل است. شاید آن‌جا شرح آن وجود نه داشته، ولی در هند از نظر بنده نگذشته است چون دانشمندان بزرگ در پی بردن به‌دقایق و رموز نکات بیدل حیران و سرگذشته ماندند، لذا بنده مثل کلیّات اردوی غالب دهلوی و قصاید شیروانی [شروانی] خاقانی نکات بیدل را کاملاً حلّ کردم. مولانا بیدل هم اهلِ کمال بود و من هم از جذبهٔ توفیق بارقهٔ الهی در حلّ نکات کاری را انجام دادم که نظیری ندارد"[2].

علّامه اقبال لاهوری (۱۹۳۸–۱۸۷۷ م)، پس از غالب، گوینده و نویسنده دیگری است که سخنان بیدل را مورد بررسی دقیق قرار داده است. او از همان آغاز پختگی فکر

---

۱. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *نگارستان فارس*، عاکف بُکدپو، دهلی، ۱۹۹۲ م، ص ۱۷۸.
۲. *حلّ نکات بیدل*، (زنده یادگار دوام) احمد حسن شوکت، مطبوعهٔ شوکت‌المطابع شحنهٔ هند میروت، ۱۹۰۵ م، ص ۲.

خود تا اواخر ایّام، شعر بیدل و اندیشه‌های فکرانگیز وی مورد مطالعه قرار داده و در جاهای مختلف از شعر گرفته تا مکاتیب و یادداشتی از بیدل نام‌برده. در یکی از نامه‌های خود می‌نویسد:

"می‌توان شهادتی ارائه کرد که معاصران داخلی و خارجی بیدل در فهمیدن دیدگاه و زندگانیش کوتاهی کرده‌اند، و در نامهٔ دیگری می‌نویسد: در امر تشبیه از حیث کارکرد نیروی واهمه شیوهٔ بیدل و غنی درست‌تر معلوم می‌شود. در نامه‌ای دیگر اصطلاح «نوا بالیدن» را که در شعر رموز بیخودی به‌قرار زیر به‌کاربرده است:

تا نوای یک اذان بالیده است (*رموز بیخودی*).

از سخنان بیدل استناد می‌کند که گفته است:

تا چند ببالد نفس اندود نوایم (بیدل)"[1].

غلام یاسین خان نیازی در مواردی با بیانات تذکره‌نگاران اختلاف کرده است. مثلاً ماجراهای مربوط به‌پهلوانی بیدل که خوشگو و علی ابراهیم خان خلیل در تذکره‌های خود ذکر کرده‌اند را انکار کرده، حتّی کیفیّت عصایش به‌نام «نولاسی» را مورد انتقاد شدید قرار داده و آن را مبنی بر اغراق دانسته است. همچنین خوردن شراب و بنگ را غلط دانسته زیرا در *محیط اعظم* اشعاری زیادی در مذمّت شراب وجود دارد.

در مجموعهٔ سخنان اردوی خود به‌نام *بانگ درا* در سال ۱۹۰۸ م. انتشار داده شعری گفته تحت «مذهب». این‌جا بیدل را «مرشد کامل» قرار داده می‌گوید:

کہنا مگر ہے فلسفۂ زندگی کچھ اور مجھ پر کیا ہے مرشد کامل نے راز فاش[2]

اساس علوم جدیده بر محسوسات است در صورتی که بیدل می‌گوید:

با هر کمال اندکی آشـفتگی خوش است هرچند عقل کلّ شده‌ای بی‌جنون مباش[3]

---

۱. *اقبالنامه*، حصّهٔ اوّل، ص ۸۶ ۳-۹۲.

۲. ترجمه: مرشد کامل یعنی بیدل این راز را بر من فاش کرده است که فلسفهٔ زندگی آن‌طور نیست که پیر فلسفهٔ غربی که شاید عبارت است از شوپنهاور و دیگران گفته‌اند: که کسانی که در پی جستجوی هستی غایب هستند به‌راستی نادانند و مذهب عبارت است از جنون.

۳. *کلیّات اقبال* (بانگ درا)، اقبال، ص ۱۹۹.

در مجموعهٔ سخنان اردوی دیگری به‌نام *ضرب کلیم* تحت عنوان «میرزا بیدل» اقبال خواسته است مسألهٔ حقیقت جهان را مطرح کند و شعری از بیدل تضمین کرده می‌گوید که این شعر، درِ آن حیرت‌کده را به‌خوبی وا می‌کند:

دل اگر می‌داشت وسعت بی‌نشان بود این چمن
رنگ می‌بیرون نشست از بس که مینا تنگ بود[۱]

در بعضی جا اقبال بر بیدل ایرادی هم وارد کرده است ولی او روی هم رفته بیدل را برای این‌که دارای نگاه ژرف و عمیق بود در مورد انسان و جهان، مورد ستایش قرار داده است. اقبال نسخهٔ خطّی‌ای از *دیوان بیدل* داشته که همه‌اش را مورد مطالعه قرار داده و یادداشت‌هایی بر آن نوشته بود، امّا اکنون ازبین رفته. پروفسور حمید احمد یکی از گفتارهای خود از اقبال روایت کرده می‌نویسد که ایشان وقتی انتخابی از کلام بیدل تهیّه کرده بود و همچنین در سال ۱۹۲۶ م انتخابی از «نکات بیدل» در نصاب لیسانس[۲] دانشگاه پنجاب شامل کرده بود[۳]. در سال ۱۹۱۰ م اقبال یادداشت‌هایی تحت عنوان «Stray Reflection» نوشته بود. این‌جا می‌نویسد:

"اعتراف می‌کنم که به‌هگل، میرزا غالب، میرزا عبدالقادر بیدل و ورث ورث بسیار مدیونم".

و در جای دیگر دربارهٔ «حیرت» شعر بیدل را که به‌قرار زیر است:

نزاکت‌هاست در آغوش مینا خانهٔ حیرت مژه برهم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را

ذکر کرده می‌نویسد:

"غیرممکن است کسی بتواند زیباتر از بیدل مضمونی را به‌این لطافت بپروراند"[۴].

"همچنین کتابی تحت عنوان «بیدل در دورنمای هنری برگسان» (*Bedil in the Light of Bergson*) نوشته که در آن با کمال دقّت سخنان هردو شاعر را مورد

---

۱. *کلیّات اقبال* (ضرب کلیم)، اقبال، ص ۲۸۵.
۲. نصاب لیسانس: عبارت است از انتخابی از کتب که در جزوه کتب درسی درجهٔ لیسانس محسوب می‌شود.
۳. مقدمهٔ *مطالعۂ بیدل فکر برگسان کی روشنی میں*، تحسین فراقی، یونیورسل بُک، لاهور ۱۹۸۸ م، ص ۸
۴. *یادداشت‌های پراکنده*، اقبال، ترجمهٔ محمّد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۹ م، ص ۵۰، ۶۲.

بررسی تقابلی کرده و تشابهات زیادی میان هردو شاعر محقّق کرده است که نشان‌دهندۀ نگاه ژرفای اقبال است"[1].

او می‌نویسد:

"میرزا بیدل متفکّری بلندپایه بلکه پس از شنکر آچاریه بزرگ‌ترین گویندۀ متفکّر است".

مجنون گورکهپوری: حق ناشناسی نسبت به‌بیدل از همان زمانۀ خودش تا امروز ادامه داشته است نه معاصران او را فهمیدند و نه نژادهای بعدی از او تقدیر کردند.

موضوع «تأثیر بیدل بر اقبال» توجّۀ دانشمندان و نویسندگان را آن‌قدر جلب کرد که چند تن از آنان بررسی تقابلی میان دو شاعر مزبور کرده و مقاله‌ها نوشته انتشار دادند به‌طور مثال:

۱- اقبال اور بیدل، ابواللیث صدّیقی، *ماه نو*، سپتامبر ۱۹۷۷ م.

۲- تأثیر بیدل بر هنر و اندیشۀ اقبال، دکتر محمّد ریاض، اقبال رایو لاهور، ژانویۀ ۱۹۷۲ م.

۳- اقبال اور بیدل، دکتر معزالدّین، مدیر اقبال اکیدمی، لاهور.

۴- بیدل و اقبال، اخلاق احمد آهن، مقاله‌هایی در کنفرانس بیدل در دهلی در سال ۲۰۰۳ م قرائت کرده شد.

۵- بیدل و اقبال، پروفسور عبدالحق.

سید سلیمان ندوی هم گفتاری تحت عنوان «آیا بیدل عظیم‌آبادی نبوده؟» در مجلّۀ معروف زبان اردوی خود *معارف*، شمارۀ آگوست ۱۹۴۶ م. به‌چاپ رسانیده. در این گفتار ایشان تنها زادگاه بیدل را که در میان تذکره‌نگاران به‌عنوان یک موضوع مختلف فیه تلقّی می‌شود، مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده است و بدین نتیجه رسیده است:

"نزد من درست‌تر آن است که زادگاه بیدل ایالت بهار بود که مرکز حکومت آن عظیم‌آباد پتنه بود و هم‌اکنون است و اگر زادگاهش پتنه نیست لااقل نشو و

---

۱. *مطالعۀ بیدل فکر برگسان کی روشنی میں*، مترجم تحسین فراقی.

نمای مقدّماتی او در یکی از جاهای بهار بوده است. بیدل به‌ایالت بهار وابستگی موروثی داشته است و اگر او را در عظیم‌آبادی گفتن تردید باشد، در بهاری گفتن هیچ‌تردیدی نیست و بیشتر اهالی قصبات به‌عظیم‌آبادی معروف‌اند"[۱].

شیخ اکرام هم در *شعرالعجم فی الهند* بیدل را مورد بحث و بررسی مختصری قرار داده است. نکتهٔ قابل توجّهی که نامبرده بدان اشاره کرده است که بیدل در محیط کشف و کرامات و خوارق عادات و تعویذ پرورش یافته بود و در ده سالگی از خواندن *قرآن* پرداخت و پس از آن به‌علوم متداوله متوجّه شد. حال آن‌که از *چهار عنصر* مستفاد می‌شود که *قرآن* پاک را در شش سالگی کامل نزد مادرش به‌پایان رسانید و بعد به‌مدرسه رفت و تا ده سالگی تحصیلات خود را ادامه داد. سپس بر اثر ماجرای غیرمطبوع عمّش میرزا قلندر او را از مکتب بیرون آورد[۲].

شیخ اکرام اضافه می‌کند:

"بر اثر پرداخت و پرورش در محیط ذکر شده او از حقایق جهان دور افتاده در تأویلات عارفانه پیچید و در خیال آفرینی و مضمون‌بندی معروف روزگار شد"[۳].

به‌طور کلّی چنان معلوم می‌شود که شیخ اکرام نتوانسته سخنان منثور و منظوم بیدل را با کمال توجّه و دقّت مورد مطالعه قرار دهد.

غلام یاسین خان نیازی یکی از نویسندگان لاهور بوده که به‌گفتهٔ دکتر عبدالغنی نخستین کسی است که گفتارهایی دربارهٔ زندگی و آثار بیدل در سه بخش در مجلّهٔ *اورینتل کالج میگزین* سال ۱۹۳۲ م به‌زبان اردو به‌چاپ رسانید. این گفتارها در کابل به‌زبان فارسی برگردانده شده است.

در این گفتار، نیازی در مواردی با بیانات تذکره‌نگاران اختلاف کرده است. مثلاً ماجراهای مربوط به‌پهلوانی بیدل که خوشگو و علی ابراهیم خان خلیل در تذکره‌های خود ذکر کرده‌اند را انکار کرد. حتّی کیفیّت عصایش به‌نام «نولاسی» را مورد انتقاد

۱. *معارف*، اوت ۱۹۴۶ م.

۲. *شعرالعجم فی الهند*، شیخ اکرام، ص ۳۴–۱۲۷.

۳. *چهار عنصر* به‌شمول کلیّات چاپ نولکشور، ص ۳۰۱–۳۰۰.

شدید قرار داده و آن را مبنی بر اغراق دانسته است. همچنین خوردن شراب و بنگ را غلط دانسته زیرا در *محیط اعظم* اشعاری زیادی در مذمت شراب وجود دارد. به‌علاوه تحت عنوان «روابط میرزا» مناسبت حسنه‌اش با امرا و نوّابان و گویندگان را هم مورد بحث قرار داده است که تا اندازۀ زیادی مبتنی ست بر رقعاتِ بیدل[1]. برای این‌که روابط میرزا با امرا و نوّابان و دوستان دیگر کاملاً روشن شود، لازم بود نامه‌های ایشان به‌نام بیدل را هم پیدا کنیم...

مجنون گورکهپوری: امروز حس می‌کنم که در میان جمله گویندگان ایران و هند به‌استثنای چند تن، بیدل بزرگ‌ترین مربّی هنر و معلّم اخلاق بوده است و بررسی دقیق آثار منثور و منظوم او، ما را به‌این نکته می‌رساند که در میان هنر و اخلاق دوگانگی نیست.

مجنون گورکهپوری از دانشمندان و نویسندگان چیره‌دست زبان اردو محسوب می‌شود. نامبرده اگرچه دربارۀ بیدل چیزی زیاد ننوشته است باز هم یک گفتار مشروح مشتمل بر ۲۸ صفحات بزرگ در مجلّۀ «سویرا» سالنامۀ ۱۹۵۷ م لاهور به‌چاپ رسانیده است که نشان‌دهندۀ پایه‌اش در بیدل‌شناسی است. نمی‌توان همۀ مطالب را این‌جا در یک جمله خلاصه کرد. او در خلال مقاله بررسی مقایسه‌ای بین غالب و بیدل و اولویّت بیدل بر غالب، شعر وی، شخصیّت وی، پیام بلیغ و همه‌گیر وی و تجزیۀ جهان درونی بیدل را مورد بررسی قرار داده است. او می‌نویسد:

> "از همان ایّام طفولیّت، بیدل یکی از محبوب‌ترین گویندگان بنده بوده است. من همۀ آثار منثور و منظوم او را از اوّل تا آخر بارها مطالعه کرده‌ام. او ایجادکننده و پرورندۀ ترکیب‌های تازه و سبک تازه‌ای است... مدّتی قبل وقتی‌که هنوز جوان بودم مقاله‌ای در زبان انگلیسی دربارۀ بیدل نوشته بودم که تمام نشده بود و ازبین رفته است. او می‌افزاید حق ناشناسی نسبت به‌بیدل از همان زمانۀ خودش تا امروز ادامه داشته است نه معاصران او را فهمیدند و نه نژادهای بعدی از او تقدیر کردند. چون مردم او را بر طبق معیار متداول خود نیافتند او را

۱. *اورینتل کالج میگزین*، لاهور، اوت- نوامبر ۱۹۲۳ م.

«خارج آهنگ» گفته به‌کنار گذاشتند و تأثیر او تنها به‌برخی از دانشمندان مخصوص محدود مانده. بیدل چه از حیث شخص و چه از حیث اندیشه و احساس و چه از حیث سبک و شیوهٔ مجتهدی بود. این است که او تا مدّتی در میان اهلِ شعر و ادب بیگانه و غیرمقبول ماند. او نارسایی جهان و پایهٔ بلند خود را حسّ می‌کرد و می‌دانست که پی بردن به‌سخنانش آسان نیست ولی از کسی گله نمی‌کرد. بیدل در عهد خود اگرچه صوفی با صفا و اهل الله بود و از حیث گوینده خارجِ آهنگ یعنی ناپذیرفتی بود ولی من امروز حسّ می‌کنم که در میان جمله گویندگان ایران و هند به‌استثنای چند تن، بیدل بزرگ‌ترین مربّی هنر و معلّم اخلاق بوده است و بررسی دقیق آثار منثور و منظوم او به‌این نکته می‌رساند که در میان هنر و اخلاق دوگانگی نیست، بلکه پرورش هنر بدون تهذیب اخلاق امکان‌پزیر نیست و اصل هنر همان است که در تهذیب اخلاق کمک می‌کند".

او می‌افزاید:

"شنیده‌ام حالا ایرانیان هم به‌بیدل متوجّه شده‌اند اگر این خبر درست است خیلی مبارک است و ایران از همان آغاز کار نژادپرست و میهن‌پرست واقع شده است و تا امروز به‌شاعرانی که بیرون از ایران متولّد شده‌اند به‌جز امیر خسرو ارزش نداده است. این تنگ ظرفی ایران است ولی به‌طور قطع می‌دانم در آسیای میانه به‌ویژه در ازبکستان و تاجیکستان و خود روسیه مردم گرایش خود را به‌بیدل اظهار می‌دهند و کارهای پژوهشی انجام می‌دهند. رازش چیست؟ بیدل از حیث عهدِ خود ار حیث سبک خود خیراندیش گروه مخصوص یا قشر ویژه‌ای از جامعه نبوده است، بلکه خیرخواه عموم مردم بوده است".

و در پایان مقاله می‌نویسد:

"آرزویی که از دیربار داشتم امروز برآورده شد. از همان آغاز طفولیّت تحت تأثیر شخص بیدل و شعر وی قرار گرفته‌ام و آرزومند بودم که اگر فرصتی دست دهد افکار و اندیشه‌های خود را دربارهٔ او با کمال صراحت و آشکار اظهار

خواهم کرد. آن آرمان امروز وقتی که تاب و توانم آن‌قدر نیست که اندیشه‌های خود را به‌طور مرتّب گردآوری کنم تأمین شد".[1]

مجنون گورکهپوری در بعضی جاها دچار سوء تفاهم شده است. مثلاً در زمینهٔ روابط با شکرالله خان و شاکر خان می‌نویسد که هردو برادر بودند. حال آن‌که شکرالله خان پدر و شاکر خان پسر بودند. البتّه پسر بزرگ شکرالله خان که لطف الله خان نام داشت پس از درگذشت پدر خود در سال ۱۱۰۸ هجری به‌خطاب پدرش شکرالله خان نواخته شد. این شکرالله خان ثانی برادر شاکر خان هست. بیدل در نامه‌های خود در میان پسر و پدر تفریق نکرده است امّا مطالب و سیاق و سباق نامه‌ها روشن می‌کند که منظور از شکرالله خان چه کسی است.

از بیانات بیدل برمی‌آید که مادرش بیدل را وقتی‌که پنج سال و شش ماه داشت حروف تهجّی آموخت و در ظرف تعلیم هفت ماهه یعنی در شش سالگی کامل *قرآن* مجید را به‌پایان رسانید.

نیاز فتحپوری که نویسندهٔ معروف و سردبیر مجلّهٔ *نگار* بود، هرچند اثر مستقلی راجع به‌بیدل ننوشته است باز هم آن‌چه از گفتارها و مقاله‌ها به‌طور پراکنده نوشته و در دوازده شماره‌های مجلّهٔ معروف خود، *نگار* (از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۶۰ م) به‌چاپ رسانیده و بنده آن همه را گردآوری کرده است، نشان می‌دهند که او از نگاه عمیق و ذهن‌رسا برخوردار بوده و بیدل را لااقل در هندوستان بیشتر فهمیده است. این گفتارها که به‌راستی پاسخ پرسش‌هایی است که در مورد بیدل کرده شده و مشتمل است بر احوال بیدل، خصوصیّات شعر وی، فلسفهٔ وی، نحوهٔ تحقیق بر روی بیدل و تفسیر و تشریح بعضی از اشعار مهمّ بیدل، همه‌اش خواندنی و ستودنی است. در این زمینه او می‌نویسد:

"از سن پانزده سالگی تاکنون بیدل را مورد مطالعه قرار داده‌ام ولی حتّی قطره‌ای از این اوقیانوس برنداشته‌ام. ذوقِ مطالعهٔ سخنان بیدل نوعی از استسقای ذهنی

---

۱. مجلّهٔ *سویرا*، سالنامهٔ ۱۹۵۷ م، ص ۲۸-۷.

در انسان ایجاد می‌کند و برای پی بردن به‌هریکی از مطالب وی، او با کمال اشتیاق کلیّاتش را ورق می‌زند و نتیجه‌اش این می‌شود که ما حتّی به‌یکی از خصایص کلام وی نمی‌رسیم".

خلاصهٔ اندیشه‌های او این است:

"در کشور هند دربارهٔ بیدل دو دیدگاه وجود دارد. یکی این‌که در سخنان او چیزی به‌نام لطف زبان وجود ندارد. در اندیشه‌های او تکلّف و تصنّع پیش از آن‌چه هست که لازم دارد. رفعت تخیّل آن‌قدر غیرعادلانه روبه‌افزایش رفته که کلامش معمّا و چیستان شده. دوّم این‌که شعر بیدل کاملاً مبتنی بر تخیّل است و چون تخیّل بلند است لذا طبعاً در ترکیب‌ها و سبک وی پیچیدگی به‌وجود آمد، زیرا رفعت مضامین و مطالب نوآوری در ترکیب و سبک را لازم قرار می‌دهد و چون تودهٔ مردم از ابتکار و اختراع خوش‌شان نمی‌آید و نمی‌توانند پی به‌مفهوم آن ببرند، لذا کلام بیدل را لغو و مهمل گفته‌اند. گرایش من به‌این دیدگاه دوّم است"[1].

امّا در بعضی جاها باز دچار سوء تفاهم شده، مثلاً دربارهٔ فردوس، شعر زیر بیدل:

درهای فردوس وا بود امروز   از بی‌دماغی گفتیم فردا

را نقل کرده، می‌نویسد:

"آیا می‌توان روشن‌تر از این شعر در مورد انکار روز حشر پیدا کرد؟ یعنی چیزی که آن را فردوس می‌گویند درهای آن همین امروز بر روی ما باز است امّا این بی‌دماغی ماست که آن را به‌فردا موکول کرده‌ایم"[2].

در صورتی که بیدل خودش را به‌عنوان یک مسلمان راسخ‌العقیده اعلام می‌کند:

به‌جهان خاک درش افسر ماست   در عدم سایهٔ او بر سر ماست
پیروانیم چه هستی چه عدم   دین احمد همه جا رهبر ماست[3]

---

۱. *نگار*، ژانویه- فوریهٔ ۱۹۵۸ م، ص ۸۲؛ *سالنامه*، ژانویهٔ ۱۹۶۰ م، ص ۸۰

۲. به‌اشاره حیرت *زار*، عطا کاکوی، ایوان اردو، پتنه، ص ۶.

۳. *کلیّات بیدل*، چاپ صفدری، بمبئی، ص ۱.

کسی که دین احمد(ص) را رهبر خود قرار داده است چه‌طور ممکن است روز حشر را انکار کند. به‌علاوه در اشعار زیر هم این عقیده‌اش را به‌طور آشکار بیان می‌کند:

صورت انجمن گر محو شد پروا کراست
خامۀ نقّاش ما نقش دگر خواهد نمود
پیکر خاکی ما را بهره سیل فنا
باد بربادی از آن نیست که معماری هست

حالا سؤال مطرح می‌شود که در شعر مزبور «فردوس» عبارت از چیست؟ پس بیدل خودش در مثنوی عرفان آن را مورد شرح قرار داده می‌گوید:

خلد و دوزخ کجاست چشم بمال   جز حصول نتایج اعمال
عمل نیک هر قدر کاری   همه فردوس بار می‌آری
هر کجا فعل زشت استاد است   بی‌تکلّف جهنّم ایجاد است[1]

اقبال آن شعر را نیک فهمیده همین اندیشه را به‌زبان اردو بدین‌قرار اظهار داده است:

عمل سے زندگی بنتی ہے جنّت بھی جہنّم بھی   یہ خاکی اپنی فطرت میں نہ نوری ہے نہ ناری[2]

خواجه عبادالله اختر نخستین کسی است که اثر مستقلی تحت عنوان *بیدل* به‌زبان اردو نوشته که در سال ۱۹۵۲ م توسّط ادارۀ ثقافت اسلامیه لاهور چاپ شده است. این اثر به‌گفتۀ یرژی بچکا، مقالۀ قابل توجّهی است. در این اثر، نویسنده، احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی مشروح قرار داده است و از حیث بحث بر سر آثار بیدل خاصه شعر بیدل خیلی مهمّ است، امّا تا آن درجه که به‌احوال بیدل بستگی دارد در آن ربط و ترتیب طبیعی به‌چشم نمی‌رسد. به‌علاوه، در بعضی جاها دچار اشتباه شده که ناشی از عدم دقّت در *چهار عنصر* است. از این گذشته، *چهار عنصر* هم برای نوشتن احوال او تنها تا سال ۱۱۱۶ ه/۱۷۰۴ م که همانا زمانۀ اختتام آن است، سودمند است و برای احوال بعدی لازم است به‌رقعات و قطعات تاریخ و تذکره‌ها رجوع کنیم. نامبرده چون

---

۱. *کلیّات بیدل*، چاپ کابل، ج ۱، ص۲۲۸.

۲. ترجمه: زندگی بر بنای کنش‌های ما به‌بهشت مبدّل می‌شود و یا به‌جهنّم وگرنه این مشت خاک از حیث فطرت نه به‌نور بستگی دارد و نه به‌نار.

بدین نکته متوجّه نشده، لذا بعضی از فروگذاشت‌ها در آن راه یافته است. به‌طور مثال می‌نویسد:

"همین که بیدل پسر شش سال و شش ماه شد پدرش فوت شد، آنگه پرورش او به‌مادرش واگذار شد. در سال دهم از عمر خود *قرآن* را به‌پایان رسانید و بعد صرف و نحو عربی را خواند"[1].

حال آن‌که بیدل می‌نویسد:

"در مبادی شهر سادسه از سال سادس والدهٔ مشفقه... به‌استفادهٔ خدمت اساتذه سروش معنی گردید... به‌امداد تربیتش هفت ماه تردد انفاس توأم ورق گردانی بود... در نهایت حول مسطور زبان معجز بیان را به‌اختتام *قرآن* مجید فایز گردانید"[2].

پس از پیروزی انقلاب، طرح شعر بیدل، اندک اندک صورت جدّی‌تر به‌خود می‌گیرد. بی‌شک در این میدان، علی معلّم اوّلین شاعری است که نام بیدل را در میان جوانان شاعر این دوره بر سر زبان‌ها می‌اندازند.

از بیانات بیدل برمی‌آید که مادرش بیدل را وقتی‌که پنج سال و شش ماه داشت حروف تهجّی آموخت و در ظرف تعلیم هفت ماهه یعنی در شش سالگی کامل *قرآن* مجید را به‌پایان رسانید. این مثالی است و چه بسا مثال‌های دیگری است که نشان‌دهندهٔ عدم بررسی دقیق او در احوال و آثار بیدل است.

مجنون گورکهپوری بر آن تبصره کرده می‌نویسد:

"خواجه عبادالله اختر از اوّل تا آخر همهٔ توجّهات خود را به‌عرفان و خداپرستی بیدل مبذول داشته است که یکی از جنبه‌های شخصی اوست و جنبهٔ انسان‌پرستی

---

۱. *بیدل* خواجه عبدالله اختر، ص ۱۱.

۲. *چهار عنصر*، چاپ نولکشور، ص ۳۰۱–۳۰۰.

و خلق‌دوستی او که مهم‌ترین جنبه‌های سخنان اوست نادیده گرفته در صورتی که همین جنبه از ارزش جهانی و جاودانی برخوردار است"[1].

دکتر عبدالغنی تبصره‌کنان می‌نویسد:

"خواجه عبادالله اختر نخستین کسی است که افتخار نوشتن اثر مستقل دربارهٔ بیدل را دارد. پیشنهاد من آن است که در چاپ آینده آن نقایص را که در احوال بیدل در آن راه یافته دور کند. همچنین عقیدهٔ بیدل دربارهٔ بهشت نیاز به‌تجدید نظر دارد. بررسی دقیق سخنان بیدل نشان می‌دهد که بهشت نزد وی عبارت است از «خودی»"[2].

دکتر عبدالغنی هم کتاب مستقلی دربارهٔ بیدل به‌انگلیسی تحت عنوان *Life and Works of Abdul Qadir Bedil* نوشته‌اند. اثر دکتر عبدالغنی به‌عنوان مقالهٔ تحقیقی از ارزش و اهمیّت بسیار برخوردار است که در سال ۱۹۶۰ م توسّط پیلشر یونائیتد لمیتد لاهور به‌چاپ رسیده. این اثر توسّط میر محمّد آصف انصاری به‌فارسی برگردانده شد که در کابل به‌چاپ رسیده است. دکتر غنی بدون تردید احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده است. چنان‌که ایشان خودش می‌نویسد:

"می‌خواهم اظهار دهم که این مقاله پس از پژوهش هفت ساله‌ای نوشته شده است و در آن تاریخ جداگانه‌ای از عهد بیدل نوشته‌ام البتّه تلاش کرده‌ام این نکته را بیان کنم که گوینده در عهد خود چه‌طور در جاهای مختلف سفر و زندگی کرده است. تفصیلات غیرلازم نیامده است و اگر به‌طور مثال جایی آمده است بعضی از واقعات دربارهٔ شاهجهان کمی زیاده داده شده با روی‌داد زندگی بیدل بستگی کامل دارد"[3].

وی چنان‌که بعضی عقیده دارند، می‌گوید:

---

۱. *سویرا*، سالنامهٔ ۱۹۵۷ م.

۲. مقدّمهٔ *Life and Works of Abdul Qadir Bedil*، ص ۱۰.

۳. مأخذ پیشین، ص ۱۱.

"سخنان بیدل یک اوقیانوسی است ذخّار هرکه هرقدر در ژرفای آن می‌رود گوهرهای ارزنده و ذی‌قیمت بیرون می‌آورد. نامبرده نوشته است: بسیاری از منابع خارجی و داخلی را مورد استفاده قرار داده باز هم زمینهٔ پژوهش حدود معیّنی ندارد. به‌علاوه، در خلال این چهل و اند سال بسیاری از یافت‌های تازه دربارهٔ بیدل به‌وجود آمده است که براساس آن امکان حذف و ترمیم وجود دارد".

خواجه عبدالرّشید دربارهٔ این کتاب می‌نویسد:

"به‌طور کلّی این کتاب شاهکاری است. نه تنها این‌که این کتاب دربارهٔ بیدل نوشته شده است بلکه بسیاری از نکات مربوط به‌فلسفه و ادبیّات هم در آن بیان کرده است"[1].

موجب خرسندی است که پس از انقلاب اسلامی همان‌طوری که اقبال قبول عام در ایران به‌دست آورد «مرشد کامل» او بیدل هم رفته رفته جای خود را در ایران پیدا می‌کند.

همین دکتر عبدالغنی مجموعه‌ای از سیزده گفتارهای خود تحت عنوان «روح بیدل» در مورد زندگی و سخنان بیدل را در سال ۱۹۶۸ م به‌چاپ رسانیده. این گفتارها قبلاً در مجلّه‌های مختلف از *مخزن*، مجلّهٔ *انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب*، *ادب لطیف و اردو*، *اقبال*، *یثرب*، *اورینتل کالج میگزین*، قلم کار، و غیره انتشار یافته‌اند. این گفتارها نشان‌دهندهٔ هوش و استعداد نویسنده در فهم بیدل است. نامبرده بسیاری از جنبه‌های زندگی و شعر او را مورد بررسی خوبی قرار داده است. این گفتارها عنوان‌های زیر دارد:

تأثیر زمان خود بر بیدل،

سیرت و شخصیّت بیدل،

مزار بیدل،

بیدل و غالب،

---

۱. *روح بیدل*، دکتر عبدالغنی، ص ۱۴.

مثنوی طور معرفت،
یکی از نشانه‌های زیباشناسی بیدل،
بیدل و حباب– یک بررسی،
واژۀ آیینه در کلام بیدل،
نشانه‌های معنی‌خیز در کلام بیدل،
تذکرۀ بیدل،
لال کنور، مخمس غیرمطبوعه‌ای از بیدل.

براساس این گفتارهای ارزنده می‌توان گفت دکتر عبدالغنی در طراز اوّل از زمرۀ بیدل‌شناسان معاصر قرار دارد. بنده یکی از گفتارهای ایشان «واژۀ آیینه در کلام بیدل» را به‌زبان فارسی برگردانده در مجلّۀ *قند فارسی* شمارۀ ۱۴ به‌چاپ رسانیده‌ام.

همین دکتر عبدالغنی مجموعۀ دیگر از گفتارهای خود را بنام «فیض بیدل» انتشار داده است.

کاشی نات پاندیتا (سرینگر، کشمیر) مقاله‌ای تحت عنوان «شرح احوال و افکار بیدل عظیم‌آبادی» برای دکتری در سال ۱۹۶۲ م در دانشگاه تهران نوشته بود و پس از ده سال چون با وی در این زمینه تماس گرفتم نوشت:

"ده سال پیش هنگامی که در تهران بودم، رسالۀ تحقیق دربارۀ بیدل عظیم‌آبادی را گذرانیده بودم و امروز بعد از ده سال چون باز تأمّل می‌کنم به‌خوبی درک می‌شود کار مهمّ نکرده‌ام چون هنوز گفتنی‌هاست که باید گفت و آن‌طوری که بایست بیدل را معرّفی نکرده‌ام"[۱].

بنابر درخواست بنده، رئیس بخش فارسی دانشگاه کشمیر آن هنگام آقای شمس‌الدّین بعضی از بخش‌های مقاله‌اش را که در دو شمارۀ *دانش* سرینگر انتشار یافت به‌بنده فرستاد. پس از مطالعه معلوم شد واقعاً آن‌طور که بایستی او کار پژوهشی را انجام نمی‌داده است.

---

۱. مأخوذ از نامۀ ایشان به‌نام بنده مورّخۀ ۱۹۷۲/۱۰/۱۹ م.

امانت شیخ، دانشیاری از وادِیا کالج پونا هم مقاله‌ای تحقیقی دربارهٔ میرزا عبدالقادر بیدل زیر نظر پروفسور سیّد امیر حسن عابدی نوشته که تاکنون چاپ نشده است. فرصتی دست نداد که با ایشان تماس گرفته اطّلاعات مربوط به‌مقاله‌اش را به‌دست آرم.

پروفسور نورالحسن انصاری مرحوم در اثر خود «فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب» احوال و آثار بیدل را مورد بحث و بررسی مختصری قرار داده است که به‌راستی جزوی از کتاب ایشان است. کسی که بررسی انتقادی سخنان منثور و منظوم گویندگان و نویسندگان سراسر دورهٔ اورنگ‌زیب را بر عهدهٔ خود گیرد ممکن نیست که دربارهٔ هریکی از آن‌ها همهٔ اطّلاعات را استیعاب کند. لذا نقص‌هایی که در این‌گونه آثار انتظار می‌رود در آن راه یافته است. به‌طور مثال دربارهٔ ماجرای استعفای بیدل از دربار اعظم شاه می‌نویسد:

آقای حسن حسینی از میان دانشمندان معاصر ایرانی تنها کسی به‌چشم می‌رسد که نه تنها دفاع از بیدل را بر عهدهٔ خود گرفته بلکه کتاب ارزنده‌ای تحتِ عنوان *بیدل و سپهری و سبک هندی* نوشته است. بنده همه‌اش را خوانده خیلی تحت تأثیر اندیشه‌های ایشان قرار گرفتم.

"این‌جا (در *رقعات بیدل*) می‌بینم که بیدل تلاش‌ها می‌کند تا به‌دستگاه شاهزاده اعظم شاه برسد، امّا چون در مقصود خود موفّق نمی‌شود به‌بهانهٔ عمده‌ای از خدمتش استعفا می‌دهد"[۱].

در صورتی که از نامه‌های دیگر بیدل روشن می‌شود که او با کمال بی‌نیازی استعفا داده شیوهٔ فقر و آزادگی را اختیار نمود و از او کناره‌گیری کرد. بنده این موضوع را در مقالهٔ تحقیقی خودم مورد بررسی مشروح قرار داده‌ام. مقالهٔ انصاری را آقای پوهاند میر حسن شاه به‌زبان فارسی برگردانده در مجلّهٔ *ادب* کابل شمارهٔ ۵۶ انتشار داده است.

شیخ عبدالعزیز شرحی از *رقعات بیدل* به‌نام شرح «رقعات بیدل» نوشته است که متأسّفانه به‌دست بنده نرسید.

---

۱. *فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب*، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ژانویهٔ ۱۹۶۹ م، ص ۴۱۶.

نویسندۀ این سطور، سیّد احسن‌الظّفر، نیز مقالۀ تحقیقی خود تحت عنوان «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» در سال ۱۹۷۷ م نوشته است. این‌جا ترجمۀ بعضی از اقتباس‌های گزارش پروفسور نذیر احمد و رفیع‌الدّین که هردو ممتحن مقالۀ بنده بودند در زیر نوشته می‌شود.

پروفسور نذیر احمد می‌نویسد:

سیّد سلیمان ندوی: بیدل به‌ایالت بهار وابستگی موروثی داشته است و اگر او را در عظیم‌آبادی گفتن تردید باشد، در بهاری گفتن هیچ‌تردیدی نیست.

"بیدل چون یکی از بزرگ‌ترین و مشکل‌پسندترین گویندگان فارسی‌گوی هند محسوب می‌شد، لذا تعداد خیلی کمی از پژوهندگان تلاش کردند، احوال و آثار او را مورد بررسی دقیق و جامع قرار دهند. این امر موجب اطمینان است که آقای احسن‌الظّفر دربارۀ این شاعر بررسی‌های جدّی را بر عهده گرفت و یک اثر ذی‌قیمت و معیاری نوشت".

"آقای ظفر یادداشت‌های موجود و مربوط به‌زندگانی و آثار شاعر را یکجا گردآوری کرد و آن را با اطّلاعاتی که از نوشته‌های شاعر مستفاد می‌شود مورد توثیق و مقایسه قرار داده است و در این تلاش نویسنده در یک کاسه کردن و مقایسه کردن اطّلاعات و ارزیابی کردن پایه و مایۀ ادبی حقیقی بیدل هوش و استعداد خود را به‌نمایش گذاشته است. برای این‌که نویسنده یک موضوع مشکل را با توفیق آشکار بر عهدۀ خود گرفت سزاوار تبریکات است".

آقای رفیع‌الدّین می‌نویسد:

"نویسنده، آثار بیدل را به‌طور مشروح و جامع ارائه کرده و آثارش را مورد بحث و بررسی انتقادی قرار داده است. نتایجی که بدان رسیده است به‌طور کلّی مبتنی بر تعادل و انصاف است. این اثر شهادتی است بر استعداد پژوهنده برای بازیافتن حقایق تازه و تعبیر تازه دادن به‌حقایقی که همه ما می‌دانیم. سبک نویسندگی هم جالب و هم روشن است". (مأخوذ از گزارش‌های‌شان).

به‌علاوه نویسندۀ این سطور، هم نُه مقاله دربارۀ بیدل در مجلّۀ معروف *دانش* اسلام‌آباد، *قند فارسی* دهلی، *کتابداری* تهران به‌چاپ رسانیده که به‌قرار زیرند:

۱- «بیدل از عشق مجازی تا عشق حقیقی»، *کتابداری*، تهران، شمارهٔ ۴۵.
۲- «حیرت در کلام بیدل»، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۳۴.
۳- «تحقیق از نظر بیدل و پژوهشگران»، *قند فارسی*، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۰.
۴- «بررسی بیانات شاه محمّد شفیع وارد تهرانی دربارهٔ برخی از گوشه‌های ناشناخته و مبهم زندگی بیدل»، *قند فارسی*، دهلی‌نو، شمارهٔ ۶.
۵- «تأثیر بیدل بر غالب»، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۵۱.
۶- «سیر دل از نظر بیدل»، *قند فارسی*، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۹.
۷- «کتک کجاست و خاندوران کیست»، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۵۳.
۸- «میرزا عبدالقادر بیدل و ماجرای یکی از توانگران بنگال»، *قند فارسی*، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۸.
۹- «واژهٔ آیینه در کلام بیدل»، ترجمهٔ مقالهٔ دکتر عبدالغنی، *قند فارسی*، دهلی‌نو، شمارهٔ ۱۴.

پروفسور نبی هادی (علیگره) هم کتابی نوشته است تحت عنوان *بیدل* که در سال ۱۹۸۱ م به‌چاپ رسیده. چنان‌که خودشان نوشته‌اند:

"این مقاله دربارهٔ «بیدل در راه ارزیابی شاعران عهد مغل» گامی است. پس از انتشار *مغلوں کے ملک الشعراء* شاعران دیگر موضوع جستجو بود. قضا را مطالعهٔ بیدل به‌پایان رسید. فکر کردم آن را به‌صورت کتاب جداگانه‌ای ارائه کنم"[1].

این کتاب به‌عنوان سوانح، انتقاد و انتخاب در سه بخش تقسیم شده است و مشتمل است بر دو صد و شانزده صفحه.

ایشان احوال و آثار و اندیشه‌های بیدل را به‌ترتیب طبیعی که دربارهٔ یک شاعر و نویسنده معمولاً انتظار می‌رود بیان نکرده‌اند. مثلاً اگر احوال او را بنویسد لازم است از پیدایش تا درگذشت در بیان مراحل گوناگون زندگی ربط و ترتیب طبیعی و واقعی وجود داشته باشد و یا اگر اندیشهٔ او را مورد بحث و انتقاد قرار دهد لازم است دربارهٔ هریکی از موضوع‌ها یا لااقل موضوع‌های مهمّ که شاعر در سخنان خود ارائه کرده

---

۱. *روح بیدل*، دکتر عبدالغنی، ص ۱٤.

اشعار را یکجا گردآوری کند و همچنین از نوشته‌های منثور او گفته‌های مربوط به‌آن موضوع گردآوری کند، بعد آن را مورد بحث و بررسی و نقد قرار دهد. متأسّفانه آقای پروفسور نبی هادی این سبک را اختیار ننموده‌اند و به‌جای آن در مواردی از زندگی بیدل و شیوهٔ نگارش که در *رقعات* و *نکات* و *چهار عنصر* اختیار نموده است و روابط او را با صوفیان مورد تمسخّر قرار داده است که در یک اثر ادبی این شیوه حتماً ستودنی نیست.

خیلی خوشبخت شدم که بیدل در روسیه بیش از میهن خود مورد توجّه دانشمندان آن سامان قرار گرفته آن هم وقتی‌که در زادگاهش او را تقریباً از یاد برده بودند.

آقای پروفسور ظهیر احمد صدّیقی (پاکستان) اثری نوشته است به‌عنوان *دل بیدل* و مجلس تحقیق و تألیف فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور آن را انتشار داده است. نویسنده اوّل غزل بیدل را مورد بحث قرار داده است و تأثیر او را بر کلام غالب و اقبال نشان داده است سپس ترجمهٔ اردوی منظوم غزل‌های بیدل را آورده است که نشانهٔ فضل و کمال مترجم می‌باشد. ترجمهٔ غزلیّات بیدل بسیار دشوار است، چون او در میان همه غزل‌گویان شبه قارّه بلکه در میان کلیّهٔ غزل‌سرایان فارسی از همه مشکل‌تر و کلام او از اصطلاحات تصوّف و عرفان و تعقید و ابهام و بسیاری از تراکیب نو که مخصوص بیدل است مملو می‌باشد. بنابراین می‌توان به‌ارزش و اهمیّت این ترجمهٔ منظوم غزلیّات منتخب پی برد.

علاوه بر این گفتارها و آثارها، دربارهٔ بیدل چند گفتارهای دیگر هم در مجلّه‌ها چاپ شده است که به‌قرار زیر هستند:

۱. «میرزا عبدالقادر بیدل»، *اندو ایرانیکا*، کلکته، دسامبر ۱۹۶۳ م از سیّد یعقوب بزمی.
۲. «بیدل»، غلام سرور خان، *هلال*، کراچی، ج ۴، شمارهٔ ۴–۳.
۳. «مرزا بیدل»، شفیق خواجه، *نگارستان*.

متأسّفانه این هر سه مقاله را نتوانستم پیدا کنم.

۴. «مولانا عبدالقادر بیدل: احوال و آثار و افکار»، فخر عالم، دانشگاه دهلی، *میزان*، سال ششم، شمارهٔ ۷۹.
مقالهٔ فخر عالم خوب است امّا در بعضی موارد دچار اشتباه شده است.

۵. «*میرزا عبدالقادر بیدل: حیات اور کلام پر تنقید*»، دکتر سیّد محمّد اصغر، *دانش*، شمارهٔ ۳۳.
در این مقاله نویسنده در بسیاری موارد دچار اشتباه شده است که نتیجهٔ عدم بررسی دقیق همهٔ آثار بیدل و تذکره‌نگاران است. بنده آن همه را در گفتاری نشاندهی کرده‌ام که تاکنون چاپ نشده است.

۶. «بیدل و معترضین»، عبدالباری آسی، *تذکرهٔ معرکهٔ سخن*.
در این مقاله نویسنده پاسخ بعضی از ایرادات را داده که عموماً دربارهٔ سخنان بیدل بوده است.

۷. «*میرزا عبدالقادر بیدل-ساختیاتی فکر کا پیشرو*»، ضمیر علی بدایونی، *الفاظ علیگره*، جنوری تا جون ۲۰۰۱ م.
در این گفتاری آقای ضمیر علی می‌نویسد:
"گفته می‌شود همهٔ علوم و دانش مشرق زمین در اندیشهٔ بیدل خلاصه شده. ما نیاز بدین نکته داریم که اندیشه‌های بیدل را به‌طور مشروح ترتیب دهیم و لحن جهانی این گویندهٔ روشنفکر مشرق زمین را به‌خوانندگان معاصر معرّفی کنیم... مضمرات جهانی اندیشه‌های بیدل با گذشت زمان هرچه بیشتر گسترش می‌یابد و مطالعهٔ سخنان او در تناظر جهانی یکی از مهم‌ترین مقتضیّات زمان ماست. اندیشه‌های او سرتاسر جنبهٔ جهانی دارد و او در یک وقت به‌سمت‌های گوناگون سفر می‌کند. سیر جهان اندیشه‌های بیدل ما را به‌جهانی رهنمون می‌شود که برای سرتاسر جهان انسانیّت یک سکوی مشترکه دارد"[1].

۸. «*بیدل اپنی نثر کے آیینہ میں*»، پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، *غالب‌نامه*، جنوری ۱۹۹۸ م.

---

۱. مأخوذ از نامهٔ ایشان به‌نام بنده مورّخهٔ ۱۹۷۲/۱۰/۱۹ م.

در این مقاله نویسنده اگرچه نثر بیدل را موضوع بحث قرار داده است امّا دربارهٔ شیوهٔ نثرنویسی و ویژگی‌های آن بحث نکرده است. تنها برخی از احوال زندگی بیدل با اشاره به‌اقتباس‌های *چهار عنصر* نوشته است.

۹. «میرزا عبدالقادر بیدل»، دکتر محمّد شفیع، *مقالات دینی و علمی*، حصّهٔ دوّم ۱۹۶۱ م.

نویسنده در این مقاله احوال و آثار بیدل را مورد بحث قرار داده است امّا به‌علّت فقدان مآخذ لازم در بعضی موارد دچار اشتباه شده است.

۱۰. «میرزا بیدل»، اسرار احمد ندوی، مجلّهٔ *ندیم*، گیا، ژانویهٔ ۱۹۴۵ م.

۱۱. «بیدل»، شاه ولی‌الرّحمٰن کاکوی، *نقوش*، لاهور، شخصیّات نمبر دو.

۱۲. «میرزا عبدالقادر بیدل»، پروفسور محمود عالم، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۴۳.

۱۳. «حیرت زار»، مرتّبهٔ پروفسور عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، مطبوعهٔ آرت پریس، سبزی باغ، پتنا، ۱۹۵۶ م.

در این کتاب آقای عطاء کاکوی مقاله‌های سیّد سلیمان ندوی و نیاز فتحپوری و ابواللّیث صدّیقی که دربارهٔ بیدل نوشته شده و قبلاً ذکر شده را گردآوری کرده‌اند. ایشان می‌نویسد:

”برای بررسی انتقادی احوال بیدل و سخنان وی همین امر را مناسب دانستم که گفتارهای سیّد سلیمان ندوی و نیاز فتحپوری و دکتر ابواللّیث صدّیقی را دربارهٔ بیدل شامل کرده، این مجموعه را ارزنده و جالب کنم“[1].

این امر موجب خرسندی است که در کراچی پاکستان آقای ظفیرالحسن کتابخانه‌ای به‌نام «شرفاباد بیدل لایبریری» تأسیس نموده‌اند که درحال حاضر اگرچه کتابخانهٔ بزرگی نیست باز هم آثار بیدل و هرچه از آثار و مقاله‌ها مربوط به‌بیدل است و در دسترس ایشان رسیده را در آن گردآوری کرده‌اند.

به‌علاوه بسیاری از مقاله‌ها به‌زبان انگلیسی و فارسی و اردو در کنفرانس بین‌المللی بیدل در پتنا در سال ۱۹۸۲ م و جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو در سال ۲۰۰۳ م قرائت

---

۱. *حیرت زار*، ص ۳.

شده که تاکنون به‌چاپ نرسیده است یا چاپ شده است ولی به‌دست بنده نرسیده است. در کنفرانس دهلی که سال گذشته در ماه مارس در جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیّه تشکیل شده بود، بنده مقاله‌ای تحت عنوان «بیدل و عرفان» قرائت کرده بودم حالا معلوم شد که پروفسور خانم قمر غفّار همه آن مقاله‌ها را یکجا گردآوری کرده به‌چاپ می‌رسانند.

بیدل‌شناسان ایران

در این زمینه شاعر و نویسندهٔ معروف معاصر آقای حسن حسینی در کیهان فرهنگی سال پنجم، شمارهٔ ۵، تحت عنوان «فصلی با بیدل در کنار شاعر آینه‌ها» می‌نویسد:

"در ایران، بیدل‌شناسی گام‌های اوّل خود را به‌تأنی برمی‌دارد. تا پیش از انقلاب از سازنقّادان معاصر ادب، بیشتر نغمهٔ مخالفت با شعر و اسلوب بیدل به‌گوش می‌رسید. در این دوره هرجا خواسته‌اند سبک هندی و «اوج ابتذال» آن را به‌دیگران گوشزد کنند، به‌طعن و تعریض نامی از بیدل به‌میان آورده‌اند. فی‌الواقع در این دوره، منتقدان ادبی ما، نوازندهٔ نتی هستند که مرحومان براون و شبلی نعمانی در تصنیف و تنظیم آن پیشقدم بوده‌اند. البتّه این دورهٔ زمانی از نغمات «خارج آهنگ» یکسره خالی نیست. برای علی دشتی در «نگاهی به‌صائب» بیدل از رقیبان سرسخت صائب است".

از دید شاعر و منتقد و مترجم معاصر دکتر شفیعی کدکنی در این زمان سال ۱۳۴۷ شمسی بیدل و شعر او با یک نگاه کلّی، درس عبرتی است برای گویندگان جوانی که:

"آگاهانه می‌کوشند سخنان خود را به‌گونه‌ای ادا کنند که هیچ‌کس از آن سر درنیاورد و می‌پندارند که ابهام، آن هم ابهام دروغین و آگاهانه، می‌تواند شعرهای ایشان را پایدار و جاودانه کند و در کنار آثار گویندگان بزرگ زبان فارسی برای نسل‌های آینده محفوظ نگاهدارد".

پس از پیروزی انقلاب، طرح شعر بیدل، اندک اندک صورت جدّی‌تر به‌خود می‌گیرد. بی‌شک در این میدان، علی معلّم اوّلین شاعری است که نام بیدل را در میان جوانان شاعر این دوره بر سر زبان‌ها می‌اندازند:

بر سخن غالب نشد چون ما «معلّم» تا کسی
ریزه‌خوار خوان عبدالقادر بیدل نشد

معلّم، شاعری است که خود خصوصاً در مثنوی‌های نو آیین ـ بیشترین تأثیر را از زبان و خیال پیچیدهٔ بیدل گرفته است و از آن‌جا که شعر معلّم با آن طنطنهٔ حماسی به‌طرق گوناگون بر شعر اکثر شاعران پس از انقلاب تأثیر گذاشته است. پس به‌یک معنی معلّم، واسطهٔ تأثیر غیرمستقیم بیدل بر شعر پس از انقلاب است.

در میان شاعران جوان این دوره، یوسف علی میرشکاک، نخستین شاعری است که به‌تبع شیفتگی و علاقه‌ای که به‌معلّم دارد، شیفتهٔ میرزا عبدالقادر بیدل و شعر سحرآمیز او می‌شود و هم اوست که در سال‌های ۶۰-۱۳۵۹ مقالاتی پیرامون شعر بیدل در ضمیمهٔ فرهنگی *روزنامهٔ جمهوری اسلامی*، می‌نویسد و سپس به‌پایمردی استاد مهرداد اوستا به‌نسخهٔ *غزلیّات بیدل* (چاپ وزارت معارف سابق افغانستان) دست می‌یابد و با پیگیری و سخت کوشی جنونی خود، غزلیّات بیدل را در دو جلد به‌طریق افست به‌چاپ می‌رساند. به‌این طریق اوّلین گام جدّی و مؤثّر برای آشنایی اهلِ ادب و دوستداران شعر فارسی با شعر بیدل دهلوی برداشته می‌شود.

> این امر موجب خرسندی است که در کراچی پاکستان آقای ظفیرالحسن کتابخانه‌ای به‌نام «شرفاباد بیدل لایبریری» تأسیس نموده‌اند که در حال حاضر اگرچه کتابخانهٔ بزرگی نیست باز هم آثار بیدل و هرچه از آثار و مقاله‌ها مربوط به‌بیدل است و در دسترس ایشان رسیده را در آن گردآوری کرده‌اند.

بعد از چاپ غزلیّات و مطالعهٔ کامل آن، توسّط راقم این سطور، در چندین جلسه از جلسات هفتگی شعر در «حوزهٔ اندیشه و هنر اسلامی» پیرامون سبک هندی و ویژگی‌های شعر بیدل، صحبت می‌شود و حاصل این صحبت‌ها به‌انضمام چند مقالهٔ به‌هم پیوستهٔ دیگر، خود کتابی می‌شود مستقل، پیرامون خصوصیّات سبک هندی، شعر بیدل و تأثیر آن بر شاخه‌ای از شعر معاصر فارسی که هم اینک این کتاب ـ با یک سال و نیم تأخیر ـ در هزار توهای چاپ، سرگرم سیر و سلوک مقدّماتی است.

در زمستان ۱۳۶۶ شمسی گزیدهٔ غزل‌ها و رباعیّات بیدل، همراه با چند مقاله متّفقه به‌قلم استاد شفیعی کدکنی ـ که به‌حق از پیشگامان معرّفی بیدل در ایران هستند ـ تحت عنوان *شاعر آینه‌ها* منتشر و با استقبال طبقهٔ دانشگاهی و علاقه‌مند به‌ادبیّات فارسی مواجه گردید[1].

از جمله بیدل‌شناسان ایران شادروان آقای استاد ذبیح‌الله صفا در *تاریخ ادبیّات در ایران* در چهار صفحه احوال و آثار و سبک و اندیشه‌های بیدل را خلاصه کرده‌اند. ایشان در سه نکته دچار اشتباه شده‌اند. نخست قبیلهٔ بیدل را ارلات نوشته‌اند در صورتی که برلاس درست‌تر است، دوّم *رقعات بیدل* را مراسلات نوشته‌اند در صورتی که به‌نام «رقعات» معروف است، سوّم مثنوی *عرفان* را مثنوی عرفات نوشته‌اند. ممکن است سهو حروف‌چینی باشد. صفا، چون چهرهٔ برجستهٔ ادبی ایران هستند لذا می‌توان گفت که عقیده‌اش دربارهٔ بیدل عقیده اکثریّتی از دانشمندان ایران است. لذا بنده نیاز به‌نقل آن عقیده ندارد. البتّه در آخر صفحه ایشان نوشته‌اند:

> "هرچه دربارهٔ او بگویند و بخواهند این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که در موج خیالات او گاه صافی‌ها و پاکیزگی‌هایی است که نادیده گرفتن آن‌ها نوعی از بی‌انصافی است"[2].

این همان حقیقتی است که بیدل خودش آن را اعتراف کرده است. در ضمن ماجرایی که در سال ۱۰۸۳ هجری روی‌داد راجع به‌سخنانی که ضمن بعضی احوال از طبع او از دوران کودکی تا در سال ۱۰۸۳ هجری چکیده، می‌نویسد:

> "این‌قدر از جمله فوایدی است که پیش از آشنای طرز سخن در ضمن بعضی احوال بی‌اختیار روی نمود و به‌طریق ندرت و غرابت بی‌خواست چهره می‌گشود با آن‌که ثمرات حدیقهٔ معانی در این ایّام رنگ پختگی گرفته و عروج بنای کلام الحال به‌کرسی متانت نشسته"[3].

---

۱. *کیهان فرهنگی*، سال ۵، شمارهٔ ۵.
۲. *تاریخ ادبیّات در ایران*، ذبیح الله صفا، ج ۵، ص ۱۳۸۱.
۳. *چهار عنصر*، چاپ نولکشور، ص ٤٤٤.

لذا می‌توان گفت آن‌چه تا سال ۱۰۸۳ هجری گفته از پختگی و متانت عاری است و آن‌چه بعد از آن گفته از پختگی و متانت برخوردار است. به‌علاوه در مقدّمهٔ کلیّات خود، چاپ صفدری، بیدل برای سخنان دورهٔ اوّل (از ده سالگی تا بیست و نه سالگی، ۱۰٦٤ تا ۱۰۸۳ ه) را «بی‌بضاعتان و افسردگان»، و سخنان دورهٔ دوّم (۱۰۸۳ تا آخر حیات ۱۱۳۳ ه) را «مایه‌داران گوهر کمال و تازه رویان چمن خیال» قرار داده می‌نویسد:

"بید را به‌جرم بی‌حاصلی از حاشیهٔ گلشن محروم داشتن آبیاری انفعال مروّت است و سرو را، به‌خطای بی‌بری، از سواد چمن بیرون راندن علم سرنگونی انصاف می‌افراشت. ناچار ربط این «بی‌بضاعتان» با «مایه‌داران گوهر کمال» از شعبه‌های ضرورت وفاق فهمید:

آقای صدرالدّین عینی در مورد بیدل دچار سوء تفاهم شده‌اند و عقیده‌اش ناشی از این است که کتاب بیدل *چهار عنصر* را با دقّت کامل نخوانده است.

به‌چشم هوش اگر اسرار این آیینه دریابی
صفا و جوهر و زنگار چشمک‌ها بهم دارند"[1]

دکتر شفیعی کدکنی که گوینده و نویسنده و منتقد معروف ارجمند معاصر هستند، مقاله‌ای تحتِ عنوان «بیدل دهلوی» در سال ۱۹۷۵ م در مجلّهٔ *هنر و مردم* به‌چاپ رسانید. در اینَ مقاله ایشان ابهام و تعقیدی که در کلام او یافته می‌شود را مورد انتقاد شدید قرار داده شاعران جوان هموطن خود را توصیه کرده‌اند:

"عدم موفّقیّت بیدل در ایران با آن همه خیال‌های نازک و اندیشه‌های باریک درس عبرتی است برای گویندگان جوان امروزی که آگاهانه می‌کوشند سخنان خود را به‌گونه‌ای ادا کنند. که هیچ‌کس از آن سر درنیاورد و پندارند که ابهام و آن هم ابهام ذهن دروغین شعر ایشان را پایدار و جاودانه کند. امّا تجربه‌ای که از وجود بیدل داریم بهترین درسی عبرتی است"[2].

---

۱. دیباچهٔ *کلیّات بیدل*، چاپ صفدری، ص ۲.
۲. مجلّهٔ هنر و مردم، ۱۹۷۵ م، شمارهٔ ۷۵–۷٤، ص ٤٤.

باز همین منتقد در *شاعر آینه‌ها* که مجموعهٔ مقاله‌ها و ترجمه‌های ایشان دربارهٔ بیدل است و در سال ۸۹–۱۹۸۸ م چاپ شده می‌نویسد:

"سکوت ناسپاسی و حق‌ناشناسی ما ایرانیان در برابر عظمت و نبوغ شعری او به‌هیچ‌وجه از اهمیّت حقیقی مقام او در تاریخ ادبیّات و زبان ملل آسیای میانه و آسیای غربی نمی‌کاهد و نمی‌تواند حضور آشکار او را در حافظهٔ جمعی این اقوام پرده پوشی کند"[1].

و نه تنها همین‌قدر، بلکه دو مصرعهٔ زیر از بیدل:

گران شد زندگی امّا نمی‌افتد ز دوش من

یا:

قیامت ریخت بر آیینه‌ام برق تماشایش

می‌نویسد:

"من ترجیح می‌دهم همان مصرع به‌نام من ماند و نه آن مجموعهٔ عظیم کلیشه‌ها و کلمات بوک"[2].

این اختلاف عقیده در فاصلهٔ سیزده سال نشان می‌دهد که استاد بدین نکته متوجّه شده‌اند که بدون بررسی جامع و دقیق آثار گوینده نمی‌توان دربارهٔ او یک قضاوتی درست کرد. بیدل، مثل همهٔ گویندگان، رطب و یابسی دارد و او خودش اعتراف به‌آن کرده چنان که در بالا ذکر شد.

شاعر آینه‌ها به‌راستی مجموعهٔ گفتارهای ایشان است به‌عنوان نقد بیدل، سبک‌شناسی شعر بیدل، مصرع: «دریچهٔ آشنای بیدل، بیدل و بیدل گرایان»، حافظ و بیدل در محیط ادبی ماوراءالنّهر در قرن نوزدهم. در میان این پنج گفتار نقد بیدل به‌راستی بررسی انتقادی کتاب *نقد بیدل* اثر صلاح‌الدّین سلجوقی است. و «بیدل و بیدل‌گرایی» ترجمهٔ Bedilism است که یرژی بچکا در کتاب خود «ادبیّات فارسی در تاجیکستان»

---

۱. *شاعر آینه‌ها*، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۸۰

به‌عنوان فصلی آورده. باقی‌ماندهٔ سه گفتار کاری است مهمّ که در معرّفی بیدل در ایران نقش مهمّی و ارزنده‌ای ایفا کرده است.

این کتاب در عین حال یک جنجال هم در محیط ادبی ایران ایجاد کرده. وقتی که آقای دکتر محمّد جعفر یاحقّی در *کیهان فرهنگی*، به‌گفتهٔ حسن حسینی، در بررسی *شاعر آینه‌ها* همان طریق قدیمی خراسانی پی برده‌اند، تعریف و تمجید به‌حق از حسن سلیقه و نقّادی دکتر شفیعی و تحقیر نابه‌حق شاعری که موضوع سخن کتاب قرار گرفته است. آقای حسن حسینی به‌آقای یاحقّی پاسخ خیلی طویل داده‌اند که در *کیهان فرهنگی* سال پنجم، شمارهٔ ۵ چاپ شده و نیاز به‌تکرار آن ندارم. البتّه پاسخ طویل آقای حسن حسینی مرا تحتِ تأثیر قرار داد که گویندهٔ معاصر ایرانی در دفاع از بیدل تا این حدّ می‌تواند برود. موجب خرسندی است که پس از انقلاب اسلامی همان‌طوری که اقبال قبول عام در ایران به‌دست آورد «مرشد کامل» او بیدل هم رفته رفته جای خود را در ایران پیدا می‌کند.

آقای حسن حسینی از میان دانشمندان معاصر ایرانی تنها کسی به‌چشم می‌رسد که نه تنها دفاع از بیدل را بر عهدهٔ خود گرفته بلکه کتاب ارزنده‌ای تحتِ عنوان *بیدل، سپهری و سبک هندی* نوشته است. بنده همه‌اش را خوانده خیلی تحتِ تأثیر اندیشه‌های ایشان قرار گرفتم و حسّ کردم الان کسانی در ایران پیدا می‌شوند که جبران مافات بکنند و در راستای معرّفی بیدل پس از شفیعی کدکنی گام مهمّی برداشته‌اند. در اثر خود آقای حسینی یک پیشنهاد خوبی به‌علاقه‌مندان ادبیّات فارسی غیرایرانی کرده‌اند که جا دارد این‌جا ذکر شود:

> "اولی آن است که علاقه‌مندان ادبیّات فارسی و خبرگان ادب و آشنایان شعر بیدل در خارج از ایران در تصحیح و چاپ آبرومندانهٔ آثار بیدل و ایضاً در توضیح ویژگی‌ها و مشکلات شعر بیدل و روشنگری محسنات آثار او بکوشند و کار معرّفی بیدل را یکسره به‌تذکره‌های گذشتگان وا نگذارند"[۱].

---

۱. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، انتشارات سروش، تهران، ص ۱۲.

حتماً پیشنهاد خوبی است و برای اطّلاع آقای حسینی می‌خواهم اظهار کنم که افغانستان در چاپ آثار بیدل آن‌طور که شاید و باید گام مهمّی برداشته است. و از میان دانشمندی و نویسندگان معروف هند و پاکستان نیاز فتحپوری، مجنون گورکهپوری، دکتر عبدالغنی، دکتر سیّد عابد علی عابد، دکتر سیّد عبدالله و پروفسور حمید احمد خان و غیره در توضیح ویژگی‌ها و مشکلات شعر بیدل و روشنگری محسنات او مقالات خیلی مهمّ و ارزنده‌ای نوشته‌اند. امّا متأسّفانه تاکنون به‌زبان فارسی ترجمه نشده است.

مقالهٔ دکتر سیّد علی محمّد سجّادی تحتِ عنوان «بیدل در دیار بیدلان»[1] مقالهٔ خوبی است که ایشان آن را به‌بنده به‌عنوان دوست ناشناخته اهداء کرده‌اند. بنده خیلی متشکّرم و در این کنفرانس آرزومند ملاقات ایشان هستم. ایشان نوشته‌اند:

"در ایران امروز بیدل‌شناسی و بیدل‌گرایی خود مکتب تازه در میان اهلِ ادب و همچنین شاعران جوان ایران و پژوهندگان دانشجو به‌حساب می‌آید و آن‌چه بیشتر این امر را رونق بخشیده است ویژگی‌های ابهام و ایهام و ایجاز، اندیشهٔ ژرف و سخن سنجی و سخندانی شاعر از یک سو و تمایل شدید اهلِ ذوق به‌بازشناسی شاعرانی چون بیدل از سوی دیگر است"[2].

گویندهٔ معروف یوسف علی میرشکاک هم مقاله‌ای به‌عنوان «یادوارهٔ مولانا عبدالقادر بیدل» در روزنامهٔ جمهوری *اسلامی* به‌چاپ رسانیده‌اند که ایشان به‌طور اختصار احوال و آثار بیدل را معرّفی کرده‌اند.

علاوه بر این نویسندگان، آقای علی دشتی در «نگاهی به‌صائب» و سعیدی سیرجانی و خسرو فرشید ورد و غیره اشاره‌ای به‌بیدل در گفتارهایشان کرده‌اند.

بیدل‌شناسان افغانستان

آقای استاد صلاح‌الدّین سلجوقی کتابی خیلی ارزنده به‌نام *نقد بیدل* نوشته‌اند که آن را پوهنتی وزارت و دارالتألیف ریاست کابل در سال ۱۹۲٤ میلادی به‌چاپ رسانیده است.

---

۱. *مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی*، شمارهٔ ٦.

۲. همان، ص ۳.

این اثر به‌راستی مطالعهٔ انتقادی سخنان بیدل است و راجع به‌احوال بیدل و اوضاع اجتماعی عصر وی بیش از یک صفحه چیزی در آن نیست ایشان می‌نویسد:

"چون بنده هیچ‌گاه مورّخ و متتبّع تاریخ نبودم و هیچ‌وقت نمی‌خواهم عالم و ادیب و فیلسوف را در هیچ‌جا مطالعه کنم الّا در سخن و در اثر او"[1].

حال آن‌که بیدل در آغاز عنصر دوّم می‌نویسد:

"از آن جمله وارداتی که در ضمن بعضی احوال از پردهٔ تأمّل ظهور نموده بود در ذیل فواید صحبت‌ها از تتق بی‌رنگی چهرهٔ وقوع گشود به‌جلوگاه تحریر می‌آرد تا مبرهن گردد که خیالات بیدلی نیز عالمی دارد"[2].

و در عنصر چهارم می‌نویسد:

"در این عنصر مطرب انجمن تقریر را به‌افشای رموز بعضی مقامات آهنگ منتخب نوایی است... تا گوش اثر اسرار نیوش به‌زمزمهٔ قانون بیدلی بساط تغافل نچیند و نگاه معنی آگاه از این رنگ شکسته بال غبار انحراف نبیند"[3].

از این اقتباس برمی‌آید که وی اندیشه‌های مخصوص خود را تحتِ تأثیر ماجراها و پیشامدهای گوناگون به‌کسوت نظم درآورده است. لذا سرگذشت بیدلِ به‌اندیشه‌های او همانا نسبت تن و جان دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

استاد صلاح‌الدّین سلجوقی بدون تردید از جمله دانشوران و نویسندگان برجستهٔ افغانستان هستند که بنابر وسعت اطّلاعات خاصّه در فلسفه و انواع علوم و آشنایی به‌زبان‌های اروپایی مثل انگلیسی و فرانسه اثر ارزنده‌ای راجع به‌کلام بیدل نوشته‌اند. بنده آن را از اوّل تا آخر مطالعه کرده‌ام.

آقای استاد خلیل الله خلیلی هم کتابی به‌عنوان *فیض قدس* نوشته‌اند که در سال ۱۹۵۵ میلادی در کابل چاپ شده. محمّد ریاض دربارهٔ این کتاب می‌نویسد:

---

۱. *نقد بیدل*، مطبوعهٔ کابل، ص ۸۷

۲. *چهار عنصر*، چاپ نولکشور، ص ۳۹۰.

۳. همان، ص ۵۱۲.

"در بیدل‌شناسی تاکنون آثار ارزنده به‌زبان دری‌فارسی ارائه گردیده، ولی اکثر آن‌ها محتوی منتخبات نظم و نثر و پاره‌ای از افکار و عقاید وی می‌باشد. راجع به‌احوال عجیب شاعر و نویسندهٔ مبدع به‌فارسی کمتر کسی دست زده است. چنین نیازی را اثر شادروان استاد خلیل الله خلیلی موسوم به*فیض قدس* تا حدّی مرتفع می‌سازد. کتاب دارای یکصد و دو صفحه در قطع بزرگ می‌باشد"[۱].

آقای خلیل الله خلیلی از این حیث از جمله شخصیّت‌های برجسته است که *کلیّات بیدل* را در چهار جلد تدوین و تصحیح کرده انتشار داد، و او توانسته همهٔ آثار بیدل را از اوّل تا آخر با کمال دقّت بخواند. این کار او از مهم‌ترین کارنامه‌هایی است که تاکنون در کابل انجام یافته. ایشان مقدّمه هم بر کلیّات نوشته که نشان‌دهندهٔ نگاه ژرفای ایشان هست. خلاصهٔ اندیشه‌هایشان در این مقدّمه آن است که:

"بیدل در اقسام شعر طبع آزمایی کرده خاصّه در غزل تشبیهات و استعارات بکر و صنایع ظریفه به‌کاربرده است. اندیشه‌های عرفانی و مسائل عالی است که در یک قسمت غزل‌هاست خاصّهٔ اسرار توحید، هستی، موقف انسان را به‌طور حیرت‌انگیز بیان کرده و قسمت دوّم غزلیّات فارسی مضامین پیش پا افتاده دارد"[۲].

پروفسور غلام حسن مجدّدی اثری به‌نام *بیدل‌شناسی* در دو جلد نوشته‌اند. این کتاب تا اندازهٔ زیادی مجموعه‌ای است از اقتباس‌های سه کتاب که قبلاً ذکر شد: *نقد بیدل*، اثر صلاح‌الدّین سلجوقی؛ *احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل*، اثر دکتر عبدالغنی و *فیض قدس* اثر استاد خلیل الله خلیلی. به‌علاوه مشتمل است بر سه خطابه‌های الکساندر بوزانی که در کنفرانس دربارهٔ بیدل در کابل ارائه کرده بود. این کتاب را دانشگاه کابل انتشار داده است.

علاوه بر این سه کتاب، بسیاری از گفتارها دربارهٔ بیدل در افغانستان نوشته شده که برخی از آن به‌دست بنده رسیده است و ذیلاً نقل می‌شود:

---

۱. *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۱۲.

۲. مقدّمهٔ *کلیّات بیدل*.

۱. «سبک هندی و مکتب بیدل»، حبیبی عبدالحیّ، کابل، مجلّهٔ *کابل*، ج ٤، شمارهٔ ۲۱؛
۲. «میرزا عبدالقادر بیدل»، قاری عبدالله، مجلّهٔ *کابل*، ج ۱، شمارهٔ ۳٤؛
۳. «عرس حضرت بیدل»، محمّد ابراهیم خلیل، *آریانه*، کابل ج ۹، شمارهٔ ۱، ۱۲–٤؛
٤. «بیدل‌شناسی در اتّحاد شوروی»، اسدالله حبیب، مجلّهٔ *ادب*، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ٥ و ٦–٥؛
٥. «بیدل بزرگ‌ترین شاعری صوفی بعد از جامی»، محمّد عثمان خواجه، *هلال*، کراچی، ج ۹، شمارهٔ ۲، ٦؛
٦. «شرحی بر یک غزل بیدل»، محمّد کاظم کاظمی، *روزنامهٔ جمهوری اسلامی ایران*.

گذشته از این آقای استاد محمّد عبدالعزیز مهجور هم چند آثار دربارهٔ بیدل به‌چاپ رسانیده‌اند.

۷. «شرح مستزاد ابوالمعالی بیدل».
۸. «آیینهٔ بندان حیرت بیدل».
۹. «کامدی و مدن» از این جمله کامدی و مدن را مورد مطالعه قرار داده‌ام.

به‌علاوه چه بسا آثار و مقاله‌هایی است که بنده نتوانسته به‌آن‌ها برسد امّا امیدوارم برادران دانشمند افغانی ما بدان اشاره کنند.

بیدل‌شناسان تاجیکستان

بنده که خیلی دور از سرزمین تاجیکستان زندگی می‌کنم ممکن نیست کارهایی که در تاجیکستان در زمینهٔ بیدل تاکنون انجام یافته است، به‌دسترس بنده رسد. آقای اسدالله حبیب مقاله‌ای تحت عنوان «بیدل‌شناسی در اتّحاد شوروی» در مجلّهٔ *ادب*، کابل، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ٥، ٦ انتشار داد که متأسّفانه به‌دست بنده نرسیده است. البتّه ترجمهٔ اردوی آن‌که دکتر شعیب اعظمی، استاد بازنشستهٔ فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیه، دهلی‌نو انجام داده در مجلّهٔ مهر نیمروز، کراچی، ج ۲، شمارهٔ ۹ به‌چاپ رسانیده، به‌دست بنده رسیده است. حتماً کاری است ارزنده. ایشان از سیر تحقیقات و مطالعات در باب بیدل در جماهیر شوروی به‌تفصیل گفتگو می‌کند و آثاری را که به‌وسیلهٔ محقّقان نامدار آن

منطقه نوشته شده تعریف و معرّفی می‌نماید. خیلی خوشبخت شدم که بیدل در روسیّه بیش از میهن خود مورد توجّه دانشمندان آن سامان قرار گرفته آن هم وقتی‌که در زادگاهش او را تقریباً از یاد برده بودند. این‌جا نیاز به‌نقل این گفتار نداریم زیرا عموم دانشمندان از آن آگاه هستند. البتّه پس از مطالعهٔ این گفتار بدین نتیجه رسیدم که نویسندگان شوروی روی هم‌رفته نتوانسته‌اند پژوهش خود دربارهٔ احوال بیدل و افکار وی را با جدیّت و با کمال احتیاط انجام دهند. از جمله آثاری که از ارزش و اهمیّت بسیار برخوردار است اثر صدرالدّین عینی است به‌نام *میرزا عبدالقادر بیدل*. این کتاب را در خطّ روسی نزد شادروان استاد پروفسور سیّد حسن (پتنا) دیده بودم امّا به‌علّت ناآشنایی به‌زبان روسی نتوانستم مستقیماً از آن استفاده کنم امّا آن‌چه که آقای استاد اسدالله حبیب نوشته‌اند معلوم می‌شود که زندگی بیدل را در پنج دوره تقسیم نموده‌اند. با درنظر داشتن مشروح احوال و چگونگی گذشت زندگی بیدل و استفادهٔ او از محضر این بزرگوار در یک وقت کاملاً روشن می‌شود که آقای عینی دچار سوء تفاهم شده‌اند و عقیده‌اش ناشی از این است که کتاب بیدل *چهار عنصر* را با دقّت کامل نخوانده است.

و همین حال کتاب‌های عبدالغنی میرزا و میرزاده و اسلام شاه محمّداوف و الیاس نظام‌الدّین‌اوف به‌چشم می‌خورد که در نوشتن شرح حال بیدل از عینی پیروی کرده و کتابش را مورد استفاده قرار داده‌اند.

یرژی بچکا هم در کتاب خود *ادبیّات فارسی در تاجیکستان* فصلی به‌عنوان «بیدل و بیدل‌گرایی» نوشته که در آن کارهایی که دربارهٔ بیدل در تاجیکستان تا آن هنگام انجام یافته به‌طور مشروح مورد بحث قرار داده است. این کتاب حتماً از نظر دانشمندان گرامی گذشته است لذا نیاز به‌تکرار آن ندارم. ایشان می‌نویسد:

"شاهجهان با بناکردن تاج محل در آگره و کاخ طاووس در دهلی کشور را به‌ورطهٔ ادبار و بدبختی سوق داد. کاخ طاووس که با شکوه‌ترین عمارت اوست

پرتجمّل‌تر از کاخ ورسای است ولی ساختن این کاخ نیز مانند کاخ ورسای فقر و استثمار مردم را به‌دنبال داشت"[1].

امّا مرثیه‌ای که بیدل در سال ١٠٧٦ ه/١٦٦٥ م به‌مناسبت درگذشت شاهجهان گفته است نمایانگر عکس این مطلب است و تا اندازهٔ زیادی وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خیلی خوبی را نشان می‌دهد.

یاد آن موسم که بی‌وهم بهار و فصل دی | داشت مینای فلک جام طرب لبریز می
انجمن نازان، چمن خندان، طراوت گلفشان | شاخ گل رقّاص و بلبل بسته در منقار نی
دور سعدی بود و عهد امن و ایّام شریف | خلق در حمد خدا از عدل شاه نیک پی
کامران شاه چو او نگذشته در اقلیم دهر | کمترین چاکرانش پادشاه مصر و ری

ناگفته نماند وقتی که بیدل این اشعار را گفت پس از گذران بیست و دو سال از زندگی خود در نقاط استان‌های بهار و بنگال و هند شمالی به‌دهلی رسیده بود و هنوز روابط حسنه‌اش با امرای دربار برقرار نشده بود. تا چه رسد به‌دربار. لذا نمی‌توان آن اشعار را بر تملّق و کاسه لیسی او حمل کرد.

آقای پروفسور عبدالغنی میرزایف، رئیس انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان، تحتِ عنوان «روابط ادبی ماوراءالنّهر، افغانستان و سند در زمینهٔ گسترش مکتب ادبی بیدل» می‌نویسد:

"در ابتدای عصر هجدهم میلادی، دیری نگذشته بعد از وفات بیدل آثار او از خاک سند و عموماً پاکستان عبور نموده به‌افغانستان و از آن‌جا به‌ماوراءالنّهر می‌رسد. اهلِ شعر و ادب ماوراءالنّهر با اسلوب سخن‌سرایی بیدل آن‌قدر هم بیگانه نبودند. سبک هندی که میرزا عبدالقادر بیدل نیز یکی از پیروان همین سبک است، هنوز از اوایل عصر هفده میلادی در ماوراءالنّهر راه یافته و در مدّت کوتاه در این سرزمین به‌حالت یک سبک حکمران شعری مبدّل گردیده بود. این سبک در ابتدای عصر هجدهم نیز نفوذ و پیروان زیاد داشت. بنابراین وقتی‌که شعرای این مملکت اشعار بیدل را دریافت می‌کنند فوراً از آن استقبال می‌نمایند.

---

۱. *ادبیّات فارسی در تاجیکستان*، ص ٤٨.

طرز سخن‌گویی بیدل و معانی عرفانی اشعار او به‌ذوق بدیعی و سطح تفکّر خیلی از شعرای ماوراءالنّهر موافق افتاده بر طرفداران آن روز به‌روز می‌افزاید. در همین زمینه و تأثیر دیگر عامل‌های اجتماعی، فکری و غیره‌اش سال‌های سی‌ام عصر هجدهم سرکرده در ماوراءالنّهر یک سبک خاصّ شعری، یعنی «مکتب ادبی بیدلی» به‌وجود می‌آید".[1]

بیدل‌شناسان اروپا

از میان خاورشناسان اروپایی الکساندر بوزانی تنها کسی به‌چشم می‌رسد که بیدل را به‌جدیّت مورد مطالعه قرار داده است. و به‌گفتهٔ پوهنیار عبدالقیّوم قویم در «بیدل‌شناسی»:

"آن سانی که پروفسور بوزانی دربارهٔ علّامه اقبال لاهوری مطالعات و آگاهی دقیق و وسیع دارد در خصوص بیدل نیز اطّلاعات خوبی را داراست. یگانه گواه ما در این مورد همانا یک سلسلهٔ کنفرانس‌هایی بود که وی در تالار کنفرانس‌های پوهنجی ادبیّات ایراد کرد و مدیریّت نشرات پوهنجی ادبیّات همهٔ آن کنفرانس را به‌صورت مرتّب به‌استفادهٔ خوانندگان گرامی گذاشته است".[2]

سه خطابه‌های ایشان به‌عنوان «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، «ملاحظات دربارهٔ رئالیزم بیدل» و «نظریّات یک دانشمند اروپایی دربارهٔ بیدل»، شامل کتاب *بیدل‌شناسی* است. بنده همه‌اش را خوانده از آن استفاده کرده‌ام.

نویسندهٔ این سطور در مقالهٔ دکتری خود موضوع رئالیزم را به‌طور مشروح مورد بحث قرار داده است و در آن‌جا گفتار بوزانی را هم مورد تحلیل و تجزیه قرار داده که ذکر آن این‌جا موجب اطناب خواهد شد.

منابع

۱. احسن‌الظّفر، دکتر سیّد: "تأثیر بیدل بر غالب"، *دانش*، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۵۱.
۲. احمد خان، پروفسور حمید: "غالب اور بیدل"، *همایون*، جنوری- مارچ ۱۹۳۸ م.

---

۱. مجلّهٔ وحید، شمارهٔ ۲، دورهٔ ۱۳.
۲. *بیدل‌شناسی*، ج ۱، ص ۱٦۰.

۳. اختر، عبادالله: *بیدل*، ادارهٔ *ثقافت اسلامیه*، لاهور، چاپ اوّل ۱۹۵۲ م.

۴. آزاد دهلوی، شمس‌العلما مولانا محمّد حسین: *نگارستان فارس*، عاکف بُکدپو، دهلی، ۱۹۹۲ م.

۵. آزاد، جگّن نات: "بیدل اور غالب"، *غالب‌نامه*، ژانویهٔ ۱۹۹۸ م.

۶. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *بانگ درا*، ایجوکیشنل بُک هاؤس، دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره، ۱۹۷٦ م.

۷. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *کلیّات اقبال لاهوری*، قادر فاضلی، چاپ فضیلت علم، کرج، ۱۳۷۷ ه ش.

۸. اقبال لاهوری، محمّد اقبال: *یادداشت‌های پراکنده*، ترجمهٔ محمّد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۹ م.

۹. اکرام‌الحق، شیخ: *شعرالعجم فی الهند*، شعبهٔ اشاعات الاکرام، پاکستان، ۱۹۶۱ م.

۱۰. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۲ خورشیدی.

۱۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، مطبوعهٔ نولکشور.

۱۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، چاپ صفدری، بمبئی.

۱۳. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل عظیم‌آبادی*، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۷ هجری.

۱٤. حالی پانی‌پتی، مولوی الطاف حسین: *یادگار غالب*، شانتی پریس، الهآباد، ۱۹۷۷ م.

۱۵. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳٦۸ ه ش.

۱٦. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ ه ش.

۱۷. سلیمان ندوی، سیّد: *انتخاب شبلی*: مطبوعهٔ معارف پریس، اعظم‌گره، ۱۹۸۲ م.

۱۸. شوکت، احمد حسن: *حلّ نکات بیدل* (زنده یادگار دوام) مطبوعهٔ شوکت‌المطابع شحنهٔ هند میروت، ۱۹۰۵ م.

۱۹. صفای سمنانی، دکتر ذبیح‌الله: *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ سوم ۱۳٦۴ ه ش.

۲۰. عابد علی عابد: "غالب اور بیدل"، *نئی تحریرین*، شمارهٔ ۱، مطبوعهٔ لاهور.
۲۱. عبدالغنی، دکتر: "غالب اور بیدل"، *ادبیّات چکوال*، ۱۹۶۰ م.
۲۲. عبدالغنی، دکتر: *روح بیدل*، مجلس ترقی ادب، لاهور، جولایی ۱۹۶۸ م.
۲۳. عطاء کاکوی، پروفسور شاه عطاءالرّحمٰن: حیرت *زار* (تبصرهٔ انتخاب کلام)، سلطان گنج، پتنا، چاپ دوم ژانویهٔ ۱۹۸۱ م.
۲٤. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: *غالب کے خطوط* (اردو)، مرتّبهٔ دکتر خلیق انجم، مؤسّسهٔ غالب، دهلی‌نو، ج ۱، ۱۹۸٤ م، ج ۲، ۱۹۸۵ م.
۲۵. فراقی، تحسین (مترجم): *مطالعۂ بیدل فکر برگسان کی روشنی میں*، یونیورسل بُک، لاهور، ۱۹۸۸ م.
۲۶. مجدّدی، پروفسور غلام حسن: *بیدل‌شناسی*، افغانستان، دو جلد.
۲۷. نورالحسن انصاری، دکتر: *فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب*، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ژانویهٔ ۱۹۶۹ م.
۲۸. نیاز فتحپوری، نیاز محمّد خان: "غالب اور بیدل"، *نگار*، جنوری- فروری ۱۹۵۷ م.
۲۹. یرژی بچکا: *ادبیّات فارسی در تاجیکستان*، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، ۱۳۷۲ ه ش.
30. Abdul Ghani, Dr.: *Life and Works of Abdul Qadir Bedil*, Publisher United Ltd, Lahore, 1960.

بررسی اندیشه‌های فلسفی در شعر بیدل دهلوی

سیّد عبدالحمید ضیایی *

معنــی بلنــدِ مــن، فهــم تنــد مــی‌خواهــد

صید فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

شاید در نگاه نخست این پرسش به‌ذهن بیاید که مگر چه نسبتی بین ادبیّات و فلسفه وجود دارد که می‌خواهیم در ادب فارسی به‌جستجوی مفاهیم فلسفی برآییم؟ پاسخ این پرسش مقدّر را می‌توان به‌سادگی با کنکاش در تاریخ ادب فارسی کشف کرد؛ ادبیّات فارسی تنها دربرگیرندهٔ مضامین ادیبانه و شاعرانه نبوده، بلکه به‌دلیل وجود محدودیّت‌ها و موانع تاریخی و فرهنگی در رشد و گسترش علوم عقلی، محمل مناسب و امنی برای انتقال مفاهیم فلسفی بوده است.

بسیاری از ادیبان و شاعران پارسی‌گوی، در عین حال فیلسوفان و حکیمان حاذق در علوم عقلی و خردورانه نیز بوده‌اند که از بیم تکفیرها و تهدیدها ترجیح می‌دادند مضامین عالی و دیریاب فلسفی را در قالب‌های حریرگون و همه فهم ادبی ریخته و هم مفاهیم و مقاصد خود را بیان کنند وهم از خطرات و مخاطرات بی‌شماری که در انتظار فیلسوفان بود، رهایی یابند. بسیاری از آثار ادبی و اسناد تاریخی پیشین حکایت از ترس و بیم متفکّران آزاداندیش در ابراز عقاید خود دارد.

به‌عنوان مثال از مجموعهٔ رسایل برمی‌آید که جمعیّت اخوان‌الصفا، در پنهان داشتن آراء حقیقی خود، اصرار شگفتی داشتند و در آغاز «رسائل» خویش به‌پیروان اصلی،

* مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

هشدار می‌دادند تا آن رسالات را در دسترس کسی قرار ندهند، مگر این‌که «آزاده و متفکّر و طالب علم و دوستدار فلسفه باشد»[۱].

علاوه بر این، رهبران نهضت قرمطیان نیز در روابط درونی خویش از نوعی خطّ رمزی به‌نام «خط مقرمط» استفاده می‌کردند و شکل و شمایل این خط به‌شیوه‌ای بود که کسی، جز افراد و اعضاء اصلی نهضت، قادر به‌خواندن، درک و فهم آن خط نبود. همچنین در هنگام جذب یا پذیرش افراد به‌عضویّت، سایر اعضا، فرد را سوگندهای گران می‌دادند تا رازهای درونی قرمطیان را فاش نسازد[۲].

تجربه‌ها و سرکوب‌های خونین فرقه‌ها و جریانات باطن گرا، به‌اندیشمندان آموخت که جریده باید رفت و در ضمن چنین شرایطی است که حافظ از «برکناره رفتن اهل نظر» یاد می‌کند درحالی‌که «هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش» بوده‌اند! می‌توان اشارهٔ حافظ و دیگر شاعران منتقد را به‌روزگاری ارجاع داد که اصحاب اندیشه هریک به‌تهمتی بر سردار رفتند؛ از رافضی و زندیق و قرمطی و باطنی و دهری و اعتزالی گرفته تا حلولی و فلسفی و اتّحادی و...!

مجموعهٔ این عوامل باعث شد که متفکّران سرزمین ما (اعمّ از عارفان و فیلسوفان) با پناه گرفتن در سایه‌سار درخت کهنسال ادبیّات به‌خصوص شعر، موفّق به‌انتقال حجم عظیمی از تفکّرات عرفانی و فلسفی خود گردند. همین دقیقه ما را ناگزیر می‌کند که برای کشف و استخراج بنیان‌های فلسفی و عرفانی تمدّن ایرانی- اسلامی و گشودن گره‌های کور عاطفی، فکری و ملّی هویّت در ایران، به‌ادبیّات بویژه آثار برجستهٔ شاعران بزرگ پارسی‌گوی رجوع کنیم.

نیک واضح است که سودجستن از اصطلاحات منطقی و فلسفی، هم معنای حضور اندیشه و تفکّر نبوده و بین کار بست اصطلاحات عقلی و مفهوم اندیشه‌ورزی و عقلانیّت، این‌همانی (totology) و تلازم وجود ندارد و در نقطهٔ مقابل، فراوان‌اند

---

۱. برای درک و دریافت این مسأله رک به: *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا*، ۱۲ جلد، بیروت، ۱۳۷۷ ق/۱۹۵۷ م.

۲. ر.ک به: لوئیس، برنارد: *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳٦۲ ش؛ صص ۹۷–۱۱۳ و نیز بدوی، عبدالرّحمان، مقدمه بر *فضائح الباطنیّه* ابوحامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/۱۹٦٤ م.

شاعرانی که بی‌هیچ بهره جستن از واژگان فلسفی‌ـ منطقی، آثاری سرشار از اندیشه‌های ناب عقلانی آفریده‌اند.

یادآوری این نکته هم خالی از فایده نیست که منظور ما از اندیشه در ادبیّات تحمیل عقل و یافته‌ها و بافته‌های آن در دیگر عرصه‌ها بر ادبیّات نیست و در نگاهی ابتدایی می‌توان دریافت که هیچ نسبت مستقیمی بین خرد منطقی و شعر وجود ندارد، به‌عنوان مثال ارتباط «شرح منظومهٔ ملّا هادی سبزواری» به‌همان مقدار از ادبیّات و جوهر راستین شعر دور است که «الفیهٔ ابن مالک» و «نصاب‌الصبیان ابونصر فرّاهی!»

آن‌چه مورد نظر ماست حضور «خِرد جوششی» در پیکرهٔ شعر است. خردی که چون چشمه‌ساری باکره، از کوهسار زبان می‌جوشد و در شریان کلمات جریان می‌یابد، نه صنعتگری‌ها و تکلیف مالایطاق مفاهیم قلمروهای دیگر بر شعر.

شعر بیدل مبتنی بر قواعد زبانی رایج در خراسان قدیم بوده و امروزه مردمانی که بدان زبان گفتگو می‌کنند، زبان شعری بیدل را می‌فهمند و با ترکیبات و ساختار زبانی وی بیگانه نیستند.

بر این مبنا، خرد جوششی حاصل تأمّل و مراقبهٔ ژرف شاعر در بنیادهای هستی است که از صافی زبان عبور کرده و در حریر نرمگون عبارات دلکش خود را به‌مخاطبان می‌نمایاند.

نمونهٔ ارجمند این نوع خردورزی را می‌توان در هجده رباعی خیّام، غزلیّات حافظ، قسمت‌هایی مهمّ از *مثنوی*، *مخزن‌الاسرار* نظامی بخش‌هایی از *شاهنامه* و... مشاهده کرد.

بیدل دهلوی یکی از نمونه‌ها و الگوهای درخشان تفکّر در ادب پارسی به‌شمار می‌آید. پیش از ورود به‌مفاهیم و مضامین فلسفی در شعر وی، اشارتی کوتاه به‌ویژگی‌های شعر این شاعر بزرگ خواهیم داشت.

از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر وی می‌توان به‌باریک‌اندیشی، خیال‌انگیزی، به‌کارگیری ترکیبات نو، تشخیص بخشیدن به‌چیزهای بی‌جان، بهره‌گیری از نمادها و تلمیحات، استفاده از شیوه‌های شاعران گذشته، سادگی بیان و تازگی زبان شعری، توصیف طبیعت، بازی با کلمات و تکرار قافیه، بسامدها، حس‌آمیزی، تناقض (پارادوکس) و عرفان اشاره کرد.

به‌علاوه به‌جرأت می‌توان گفت که بیشترین کاربردهای هنجارگریزانهٔ زبانی و بلاغی را در برابر زبان معیار شعر فارسی، می‌توان در شعر بیدل، ردیابی و جستجو کرد.

استفادهٔ بیدل از عنصر تناقض را نیز (چنان‌که اشاره شد)، نباید ازنظر دور داشت. تناقض بیشترین سهم را در واژه‌گزینی بیدل دارد، گرچه این تناقض در اشعار دیگر شاعران از سنایی و مولوی گرفته تا حافظ و شعرای نو پرداز ما وجود دارد، امّا شعر بیدل در به‌کارگیری این شیوه، برجستگی خاصی دارد.

از تناقض‌های دلنشین شعر بیدل می‌توان به‌موارد زیر اشاره کرد[۱]:

بدر می‌بالد مـه نـو، از کمـین کاسـتن   فربهی ما را ز راه پهلوی لاغر رسـید[۲]

*

امید عافیّـت از هرچـه داری نـذر آفت کن

ز آتش، مزرع بی‌حاصلان سیراب می‌گردد[۳]

*

دست ما و دامـن حیـرت که در بزم وصال

عمر بگذشت و همان چشم ندیدن باز بود[٤]

*

شعله‌ای بودم کنون خاکسترم مفت طلـب   سـوختن عریـانیم را جامـهٔ احـرام کـرد[٥]

از دیگر خصوصیّات ممتاز بیدل این است که وی یکی از مهمّ‌ترین شاعران ترکیب ساز است و برای درک درست از شعر بیدل، به‌ناگزیر باید با شیوهٔ کاربرد ترکیبات وی مألوف ومأنوس بود، به‌عنوان نمونه در این بیت:

دلیـل کـاروان اشـکم، آه سـرد را مـانم   اثر پرداز داغم، حرف صاحب‌درد را مـانم

---

۱. برای مطالعهٔ مصادیق بیشتری از پارادوکس‌های بیدل ر.ک: فقیهی، حسین: *بررسی ایماژهای خیالی و نقش عنصر خیال در شعر بیدل*، مندرج در سایت ذیل:
http://www.persian-language.org/Group/Article.asp?ID=270&P=21

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، استاد خلیل الله خلیلی، فروغی، تهران، ۱۳۶۸ هـ ش، ص ۵۷۲.

۳. همان، ص ۵۷۳.

۴. همان، ص ٥٧٦.

۵. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، استاد خلیل الله خلیلی، ص ۵۷۷.

ترکیب‌های «کاروان اشک» و «اثر پرداز داغ» ساختهٔ ذهن و زبان خلّاق بیدل است. در بیت زیر نیز ترکیبات بدیعی دیده می‌شود:

شکست رنگم و بردوش آهی می‌کشم محمل
در این دشت از ضعیـفی کاه بـاد آورد را مانم

گرچه وی به‌نیکویی واقف است که زبان با تمام امکان‌ها و قابلیّت‌هایش، هرگز تاب معانی بلند وی را نمی‌آورد. کلام بیدل در این باره، سخت شنیدنی است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبـان   با همه شوخی، مقیم پرده‌های راز مانـد

بیدل و اندیشه‌های فلسفی

به‌شهادت تاریخ ادب فارسی، پیش از بیدل نیز (چنان‌که اشاره کردیم)، کم نبوده‌اند شاعرانی که خود فلسفه می‌دانستند و شعرشان سرشار از مفاهیم و اندیشه‌های فلسفی است؛ عطّار، سنایی و مولوی سه الگوی درخشان در این عرصه‌اند. در مثنوی مولانا، مقولهٔ فلسفی «وحدت وجود»، دفعات متوالی و در لباس تعابیر گوناگون مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است.

> در عین حال که بودیسم و هندوییسم، تأثیر انکار ناپذیری بر شعر و اندیشهٔ بیدل داشته، امّا در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و بینش وی، مبتنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه خدا انگاری» و نظام چند خدایی شرقی.

تفاوت بحث در این‌جاست که مولانا کوشیده است حتّی‌الامکان در تبیین مفاهیم و حقیقت‌های فلسفی، معنی را فدای لفظ نکند و مخاطبانش را در پیچ و خم اشارات و عبارات غامض و دور از ذهن، سرگردان رها نسازد. امّا در شعر بیدل، در نگاه نخست به‌نظر می‌رسد که، وی چندان مشتاق آراستن زبان شعر خویش به«زیورهای مضامین نایاب و معنی بیگانه» بوده است که این وسواس، در برخی موارد، مایهٔ کاستی فصاحت و صراحت شعر وی گردیده و آن را به‌هزار توی سرگردانی و ابهام رهنمون شده است.

حتّی دکتر شفیعی کدکنی که هم خود شاعری تواناست و هم شعری را که دارای خرد جوششی و جوهرهٔ شعری باشد به‌نیکی می‌شناسد، دربارهٔ شعر بیدل بر این باور است:

"یکی از خصوصیّات شعر بیدل، که زبان او را بیشتر مبهم و پیچیده ساخته، نوع ترکیبات و بافت‌های خاصّی است که وی در شعر خویش استخدام کرده و با سیستم طبیعی و محور همنشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست"[۱].

البتّه از نظر منتقدان بیدل، هیچ‌یک از این نقدها به‌معنی غفلت از اندیشه‌های ژرف و عمیق وی نیست[۲]، امّا بر این باورند که صرف ژرف‌اندیشی و وجود جهان‌بینی فلسفی ـ عرفانی نمی‌تواند حجّتی موجّه بر پیچیدگی زبان شعر باشد. ایجاد توازن بین کمال فرم اثر هنری و دریافته‌های عقلانی و به‌عبارت دیگر تشخیص بخشیدن به‌یافته‌های عقلی و روایت شاعرانهٔ آن، مهم‌ترین وظیفهٔ بیدل بوده که چندان بدان نپرداخته است. بیان عمیق‌ترین حرف‌ها در قالب ساده‌ترین واژگان، آن هم با زبانی صمیمی و صریح، در دیوان بیدل کمتر مشاهده می‌شود و اتّفاقا برعکس، وی پیوسته بر پیلهٔ پیچیدگی و حیرت تنیده است!

حتّی زنده یاد سیّد حسن حسینی هم که از شیفتگان و ناقدان بیدل بود در تبیین معنای بیتی از بیدل «حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای‌ست/طاووس جلوه‌زار تو آیینه خانه‌ای‌ست» یک فصل از کتاب خود *بیدل، سپهری و سبک هندی* را به‌آن اختصاص داده، در پایان با اعتراف به‌ناگشوده ماندن معنای دقیق و معرفت‌آفرین این بیت (و ابیات مشابه) چنین آورده است:

---

۱. شفیعی کدکنی، محمّد رضا: "بیدل دهلوی"، مجلّهٔ هنر و مردم، دورهٔ ۷، ش ۷۵-۷۴، آذر و دی ۱۳۴۷ هـ ش، صص ۵۱-۴۳.

۲. به‌عنوان نمونه در غزل زیر بیدل یکی از شاهکارهای خرد جوششی را آفریده است:

آن‌که از بوی بهارش رنگ امکان ریختند / گرد راهش جوش زد آثار اعیان ریختند
شاهد بزم خیالش تا دَرَد طرف نقاب / آرزوها شش جهت یک چشم حیران ریختند
تا دم کیفیّت مجنون او آمد به‌یاد / سینه چاکان ازل صبح از گریبان ریختند
از حضور معنی‌اش بی‌پرده شد اسرار ذات / وز ظهور جسم او آیینهٔ جان ریختند
نام او بردند اسمای قدم آمد به‌عرض / از لب او دم زدند آیات قرآن ریختند
از جمالش صورت علم ازل بستند نقش / وز کمالش معنی تحقیق انسان ریختند
غیر ذاتش نیست بیدل در خیال آباد صنع / هرچه این بستند نقش و هر قدر آن ریختند

"در پایان این مبحث ذکر این نکته ضروری است که ابیاتی از این قبیل که درکشان نیازمند شرح و تفصیل فراوان است، علی رغم جاذبه و رمزآلودگی‌های دلنشینی که دارند،از دید ما مصداق شعر کامل و ایده‌آل محسوب نمی‌شود واختصاص این فصل به‌شرح این بیت نباید برای خواننده این توهّم را پیش آورد که ایجاز و تمثیل فشرده‌ای به‌این شکل، غایت و مطلوب ذوق شعری ماست"[۱].

بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگرهٔ وی، نیستی، روی دیگر سکهٔ هستی است ودلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقولهٔ نیستی است.

نکته‌ای که ـ جسارتاً ـ در نقد کلام این بزرگان باید ذکر شود این است که پیچیدگی شعر بیدل نه تنها مُبیّن ضعف بیان و عدم اعتنای وی به‌موازین طبیعی زبان نبوده، بلکه ریشه در کمال صور خیال و سحرآمیزی شعر وی دارد. شاید خود بیدل به‌این نکته وقوف یافته بود که کسی نمی‌تواند به‌آسانی کلام و کمال شعر وی را دریابد که می‌سرود:

غیر ما، کیست حرف ما شنود؟ گفت و گوی زبان لال خودیم

اندیشهٔ پیچیدهٔ بیدل ومعانی بلند و زبان فرسا بی‌شک به‌بیانی تازه و متفاوت محتاج بود و بیدل به‌ناگزیر و با کاربست عالی‌ترین صورت‌های خیال، کوشیده است تا جامه‌ای از جنس کلمات بر تن اندیشه‌های سهمگین خود بپوشاند و به‌زعم نگارنده، در این کار توفیقی به‌سزا یافته است. گرچه بیدل به‌خوبی می‌دانست که زبان، با معانی بلند بیگانه و نامحرم است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند

شاید گناه از آشنایی اندک ما با اندیشه‌های بلند فلسفی و عرفانی بیدل باشد، نه تعقید و تنافر و ضعف شعر بیدل. به‌قول خود وی:

مشق معنی‌ام، بیدل! بر طبایع آسان نیست سر فرو نمی‌آرد، فکر من به‌هر زانو

---

۱. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ۱۳۷٦ هـ ش، ص ۱۲۹.

در عرصهٔ ارتباط ارگانیک لفظ و معنا نیز، تصاویر ذهنی بیدل، به‌هیچ وجه ساده و سهل نیست، بلکه آفرینش‌های هنری وی همچون جهان هستی، اسرارآلود و چنان‌که خود می‌گوید، «رستاخیز واژه‌ها» و «غلغلهٔ صور معانی» است.

از سوی دیگر از این نکته نیز نباید غفلت ورزید که شعر بیدل مبتنی بر قواعد زبانی رایج در خراسان قدیم بوده و امروزه مردمانی که بدان زبان گفتگو می‌کنند، زبان شعری بیدل را می‌فهمند و با ترکیبات و ساختار زبانی وی بیگانه نیستند.

مفهوم عدم در شعر بیدل

از مفاهیم فلسفی پرکاربرد در شعر بیدل می‌توان به‌دو مفهوم «هستی» و «عدم» اشاره کرد. برخلاف بسیاری از شاعران که به‌کاربرد ادبی و آرایه‌وار این دو واژه اکتفا کرده‌اند، بیدل با چیره‌دستی و تسلّط تمام بر معانی فلسفی و مباحث مرتبط با عدم و هستی به‌شرح و بسط شاعرانه و فیلسوفانهٔ این مفاهیم پرداخته و حیرانی‌های خود را در آیینه زار شگفت این دو مفهوم به‌تماشا نشسته است:

هستی همان عدم بود، نی کیفی ونه کم بود

در هر لب و دهانی، من داشته است اویی

به‌جرأت می‌توان گفت که هستی و نیستی «عدم» بیش از هر شاعر دیگر و در بالاترین سطح در شعر بیدل نمود یافته است.

علاوه بر این، عبارات و واژگان هم خانوادهٔ این دو مفهوم، نظیر فنا، محو، وجود، بودن، نبودن، ذوب،غرق، کشته، زنده و اصطلاحات مترادف دیگر به‌وفور در شعر بیدل دیده می‌شود و تمامی این مصطلحات به‌نحوی با مفهوم هستی و نیستی در ترابط و گفتگو می‌باشد.

همواره در بحث هستی و نیستی، بیدل با بی‌اعتنایی به‌هردو مفهوم ما را راهنمایی می‌کند که با عبور از هستی و عدم به‌وادی دیگری برسیم که خود آن را «فطرت» می‌نامد عجیب نیست اگر بیدل را «شاعر فطرت و فکرت» بنامیم:

شکوه فطرتـم فرش است هر جا می‌روی بیدل

ز هستی تا عدم کی سایه افکنده‌ست شمشادم

هستی و نیستی در نگاه بیدل شبیه لباسی است که به‌رغم زیبایی و شگفتی زایی‌اش، به‌زودی مندرس خواهد شد و آدمی باید در جستجوی خرقه‌ای دیگر برآید که هرگز رنگ اندراس و کهنگی نگیرد و تغیّر نپذیرد. در نگاه بیدل آن خرقهٔ کهن، چیزی جز جامهٔ فطرت نیست.

بیدل! لباس هستی تا کی شود حجابت؟ ای غرّهٔ تعیّن! آن «خرقـهٔ کهـن» کـو؟

بیدل تمایز چندانی بین هستی و نیستی نمی‌بیند، در نگرهٔ وی، نیستی، روی دیگر سکهٔ هستی است و دلکش‌ترین و هوش‌رباترین فصل کتاب هستی، مقولهٔ نیستی است.

باده هستی که دُردش وهم و صافش نیستی ست

چون سحـر گر اعتـدالش دیـده‌ای، خمیـازه است

تمثیل جوهر[1] و آیینه را نیز بیدل درباب عدم و وجود ذکر کرده است:

بیدل! اظهار کمالم محو نقصان بوده است

تا شکست آیینه، عرض جوهـرم آمد به‌یاد

یکی از رباعیّات فلسفی بیدل مشتمل بر حمله به‌سوفیست‌ها و منکران عالم عینی است؛ بیدل برخلاف سوفسطاییان و برای مرز گذاشتن بین تلقّی خود از عدم با وهم سوفسطایی، عالم را دارای حقیقتی دانسته که با شهود، قابل رهیابی و شناخت است:

سوفسطایی که از خرد بی‌خبر اسـت گویـد عـالم تخیّلـی سربـسر اسـت

آری عالم همین خیـال اسـت ولـی جاوید در او حقیـقتی جلوه‌گر اسـت

وحدت وجود و وحدت شهود در شعر بیدل

نظریّهٔ «وحدت وجود» را می‌توان محور عرفان نظری به‌شمار آورد که توسّط ابن عربی و پیروانش ایضاح و تبیین شد. این نظریّهٔ عرفانی، شامل روایت‌های متنوّع و متعدّدی گردید در این مقال آن‌چه مورد بحث ماست روایت عرفانی این نظریّه می‌باشد که در شعر بیدل نیز مورد استفاده و استناد واقع شده است.

در میان مسلمانان وحدت وجود به‌چهار گونه مطرح شده است:

---

۱. منظور از جوهر، اشاره به‌ماده‌ای است که به‌پشت شیشه می‌مالند تا خاصیّت آیینگی یابد. تا وقتی که آیینه سالم است، جوهر آن، قابل رؤیت نیست، چرا که آیینه به‌جای نمایش جوهر، بازتاب دهندهٔ تمثال مخاطب خویش است. شکستن و تکّه تکّه شدن آیینه، باعث نمایان شدن جوهرها خواهد شد، در باب آدمی نیز این نکته صادق است.

الف) وحدت وجود به‌مثابه وحدت شهود (که از ناحیهٔ عرفای متوسّط بیان شده و کسی نیز چندان متعرض آن نشده است) براساس این تلقّی، ذات حق وجود لایتناهی بوده و عارف با رؤیّت عظمت حق، موجودات متناهی را در برابر او هیچ و غیرقابل اعتنا می‌بیند، در واقع نامی که عارفان به‌این روایت از وحدت وجود داده‌اند، وحدت مشهود و موجود است، نه وحدت وجود.

ب) مساوی و مساوق بودن تمام عالم با خدا که در این تقریر، ذات احدیّت به‌صورت مجرّد از مظاهر متحقّق نبوده و مجموع عالم ظاهری است. حکیمان و عارفان بزرگ این نظریّه را به«جهله صوفیّه» نسبت داده و به‌تکذیب و تکفیر قایلان پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه ملّا صدرا این قول را کفر آشکار دانسته است[۱].

ج) وحدت تشکیکی وجود: براساس این روایت، حقیقت وجود واحد، صاحب مراتب است یک‌مرتبه از آن حقیقت واجب است و مرتبهٔ دیگر ممکن. این تقریر از وحدت وجود را می‌توان در آرای اولیّهٔ صدرالمتألّهین شیرازی که مبتنی بر فهم اصالت وجود است جستجو کرد.

د) تحلیل خاص عرفا که صدرالمتألّهین بعدها آن را در مجلّدات دیگر کتاب اسفار بیان نمود[۲] (همان نظریّه‌ای که توسّط ابن عربی و پیروانش نیز تبیین شد). براساس این نظریّه وجود از جمیع جهات بسیط و واحد بوده و کثرت طولی و عرضی در او راه ندارد. این حقیقت واحد، خداست و غیر او وجود نیست، بلکه هرچه هست صرفاً وجود نما (نمود) است. می‌توان نظریّهٔ «تجلّی» را که در صدر تبیین کثرات ظاهری و رابطه آن‌ها با خداوند و تحلیل مراحل و مراتب تجلّی ذات الهی است، مبتنی بر همین روایت محسوب کرد[۳].

---

۱ صدرالدّین شیرازی، محمّد: *الاسفارالاربعه*، منشورات مصطفوی، قم، ج ۲، ص ۳٤٥.

۲. ر.ک: *اسفار*، ج ۲، صص ۳٤۷–۲۸٦.

۳. برای مطالعهٔ بیشتر در این باب ر.ک. به: شرح *رسالة المشاعر* به‌تصحیح سیّد جلال‌الدّین آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷٦ ه‌ ش، صص ٤۱–۳٥، شرح *مقدّمه قیصری*، سیّد جلال‌الدّین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳٦٥ ه‌ ش، صص ٤۱–۱۳۹؛ *مهر تابان*، سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی، تهران، انتشارات باقرالعلوم، بی‌تا، صص ٤۸–۱۲۱.

بیدل را می‌توان یکی از پرسشگران و باورمندان به‌عقیدهٔ وحدت وجود (طبق روایت چهارم) به‌شمار آورد. وی با ظرافت و دقّتی تحسین برانگیز در اشعارخود به‌بررسی وجوه مغایرت و تفاوت‌های وحدت وجود و وحدت شهود پرداخته و با نگاهی نو، اختلاف دیرینه و ظاهری بین این دو مفهوم را قابل حلّ و رفع می‌شمارد.

تدثیر پذیری بیدل از اندیشهٔ وحدت وجودی ابن عربی انکار ناپذیر است[۱].

بسیاری از مثال‌هایی که در تبیین اندیشهٔ وحدت وجود در دیوان بیدل آمده است پیش از وی در کلام فلاسفه و صوفیان مسلمان و غیرمسلمان ذکر گردیده، امّا بیدل با مهارت و خلاقیّتی اعجازآمیز، به‌قول خود «حبابی را، لباس بحر» پوشانده است. از جمله تمثیل‌هایی که در شعر بیدل برای تبیین مبحث وحدت وجود به‌کار رفته می‌توان به‌موارد ذیل اشاره کرد:

یک نقّاش و چندین تابلوی هنری[۲]

دانه و خوشه: که کثرت دانه‌ها در خوشه‌ای واحد مجموع می‌شود[۳]

دریا و امواج[۴]

دریا و حباب[۵]

انسان تنها و خیال[۶]

تصویر در آب[۷]

گوهر و آب[۸]

شگفت این‌که وی در یکی از رباعیّات خود، خلاف آمد دیگر گفتارها و باورهای خود، به‌نقد وحدت پرداخته است:

---

۱. ر.ک: زرّین‌کوب بروجردی، عبدالحسین: *با کاروان حلّه*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۳۱۰

۲. جوش اشیا اشتباه ذات بی‌همتاش نیست — کثرت صورت غبار وحدت نقّاش نیست

۳. عالم کثرت، طلسم اعتبار وحدت است — خوشه‌ها آیینه دار شوخی یک دانه‌اند

۴. اگر موجیم، اگر بحریم و گر آبیم با گوهر — دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد

۵. سرمایهٔ حباب به‌غیر از محیط نیست — آب تو آب ما و هوایت هوای ما

۶. جهان گل کردن یکتایی اوست — ندارد شخص تنها جز خیالات

۷. وحدت از خودداری ما تهمت‌آلود دویی‌ست — عکس در آب است تا استاده‌ای بیرون آب

۸. محیط و گوهر و آب و حباب و موج یکی‌ست — تو از عمی پی تشخیص این و آن شده‌ای

وحدت هرچند خلوت اسراری‌ست   چون وانگرند، عالم بیکاری‌ست
من والهٔ کثرتم، که دلدار مرا   با من سودای کوچه و بازاری‌ست

بیدل در سلوک خاضعانهٔ خویش و با عبور از وحدت و کثرت، از فنای مطلق سر درمی‌آورد:

نه وحدت سرایم، نه کثرت نوایم   فنایم فنایم، فنایم فنایم

و چه قناعت شگفتی در این عبور نصیب بیدل می‌شود!

قانع به‌جام وهمیم، از بزم نیستی کاش   قسمت کنند بر ما، از یک حباب، نیمی

و در نتیجهٔ همین قناعت است که به‌مرتبهٔ عظیم تحیّر در جمال بی‌مثال معشوق می‌رسد:

شاید گلی ز عالم دیدار بشکفد   تا چشم دارم، آینه خواهم گریستن

آشنایی زدایی و هنجار شکنی در شعر بیدل دست به‌دست هم می‌دهد و سفری مستمر و مداوم از وحدت به‌کثرت و بالعکس را در لباس زیبای شعر، فراچشم مخاطبان می‌نهد.

یکی دیگر از اندیشه‌های مطرح در اشعار بیدل، بیان راهی به‌رهایی است. افلاطون در کتاب جمهوریّت، تمثیل غاری را فراروی مخاطبان می‌نهد که مردمان در آن محبوس بوده و در تعلّق غار زیسته‌اند و پا و گردن آنان به‌زنجیر بسته شده به‌طوری‌که از جای خود حرکت نمی‌توانند کرد و جز پیش چشم خود به‌سوی دیگری هم نظر نمی‌توانند افکند، زیرا زنجیر نمی‌گذارد که آنان سر خود را به‌عقب برگردانند... الی آخر[1].

بیدل در یکی از غزلیّات دل‌انگیز خود راه برون رفت از غار و مُثُل افلاطونی را چنین مطرح می‌کند:

چو شمع یک مژه واکن ز پرده مست برون آ
بگیر پنبه ز مینا، قدح به‌دست برون آ
نمرده چند شوی خشت خاکدان تعلّق؟
دمی جنون کن وزین دخمه‌های پست برون آ

---

۱. برای تفصیل درباب تمثیل غار و مُثُل ر.ک: افلاطون: جمهوری، ترجمهٔ فواد روحانی، صص ۷-۳۹٤.

جهـان رنـگ چـه دارد بجـز غبـار فـسردن؟
نیاز سنگ کن این شیشه از شکـست بـرون آ

در ادامهٔ همین غزل بیدل مجدداً به‌بحث عدم و وجود پرداخته و آن را غبار خیال می‌شمارد:

امیـد یـأس وجـود و عـدم غبـار خیـال اسـت
از آن‌چه نیست مخور غم از آن‌چه هست بـرون آ
مبـاش محـو کمـان خانـهٔ فریـب، چـو بیـدل
خـدنگ نـاز شـکاری، ز قیـد شـست بـرون آ

مفهوم «هیچ» در شعر بیدل

یکی از واژه‌های پرکاربرد و کلیدی در شعر بیدل واژهٔ «هیچ» است. به‌طور کلّی این واژه در نظریّه‌های عرفانی، کاربرد معنایی دوگانه‌ای داشته است: هیچ در معنای عدم یا نیستی و هیچ در پوچی و بیهودگی. در معنای نخست، مفهوم «هیچ» مساوق و مساوی است با نیستی سالک در نفس خویش و نیل به‌وجود مطلق. امّا در دومین معنا، مفهوم «هیچ» با معانی و مفاهیمی از قبیل بی‌معنایی، پوچی محض و خلأ، مترادف می‌باشد. معنای دیگری که عارفان از این اصطلاح اراده کرده‌اند تهی‌وارگی و خالی شدن از توهّمات «هست و نیست» و رهایی از تعلّقات «نفس امّاره» است که می‌توان آن را هیچ انگاری عرفانی نامید. نگاه بیدل به‌مفهوم هیچ، نگاهی پارادوکسیکال و چند جانبه است وی در پاره‌ای از ابیات، واژهٔ «هیچ» را در معنای «نیستی محض» به‌کاربرده و در دیگر ابیات برخلاف این رویکرد، نوعی تلقّی مثبت و نگرش عرفانی به‌آن داشته است. به‌عنوان مثال وی در بیت زیر هیچ را به‌معنای نیستی محض به‌کاربرده است:

جان هیچ و جسد هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ
ای هسـتی تو ننـگ عـدم تا بـه‌کجـا هـیـچ

و نیز در این بیت:

منزل عدم و جاده نفس، ما همه رهـرو رنج عبثی می‌کشد این قافلـه بـا هـیـچ

امّا در بیت زیر بیدل، هیچ را به‌معنای نگاه مثبت عرفانی و وحدت وجود (یا وجود مطلق) استفاده نموده است:

ما را چه خیال است به‌آن جلـوه رسـیدن   او هستی و ما نیستی، او جمله و ما هـیچ

برمبنای نگاه بیدل در بیت مذکور، آدمی نماد و نمودی از عدم «هیچ» است که در نهایت سلوک، خواستار آن است که نیستی را در نفس آن هستی کل، به‌شکلی تازه و فناناپذیر از هستی بدل کند. در بیت دل‌انگیز دیگری، بیدل این «هیچ» یا نیستی را فارغ و جدا از توسّل به‌وجود مطلق، «زیر و بم وهم» می‌نامد:

زیر و بم وهم است چه گفتن، چه شنیدن   طوفان صداییم در این سـاز و صـدا هـیچ

برخلاف تعاریف فلسفی، مفهوم عدم در شعر بیدل واجد مکان است و گذرگاه سالک به‌سوی معشوق:

بر امید آن‌که یـابیم از دهـان او نـشان   موی خود را جانب ملک عدم داریم مـا

وی عدم را ظلمت آبادی می‌داند که باید به‌جستجوی آن برخیزد:

زان دهان بی‌نشان بوی سراغی بـرده‌ام   تا قیامت بایدم راه عدم پرسـید و رفـت

مقولهٔ حیرت در اندیشهٔ بیدل

حیرت به‌مثابه مفهومی عرفانی- فلسفی، نقش و جایگاه مهمّی در تفکّر و شعر بیدل دارد و بسامد بالایی را در شعر وی به‌خود اختصاص داده است. یکی از نمادها و اصطلاحات متناظر با حیرت در شعر بیدل آیینه است. او چندان به‌آیینه و کاربست آن در شعر خود الفت داشته که وی را «شاعر آیینه‌ها» نامیده‌اند. ترکیباتی از قبیل آیینه خانه، آب آیینه، آینه‌خو، آینه‌گری، آیینه‌پرداز، آینهٔ آغوش، آینه‌داری، جوهر آیینه، صیقل آینه، خانهٔ آینه، آینهٔ حسن، غبار آیینه، خیال آیینه، تمثال آیینه و... تنها بخشی از آیینه‌پردازی‌های ادبی و فکری بیدل دهلوی به‌شمار می‌رود:

از حیرت دل بند نقاب تـو گـشودیم   آیینه گری کار کمی نیست در اینجـا

و یا:

آیینه مـی‌دمـد ز سـراپای مـن هنـوز   برق تحیّرم چه شد از خویش رفتـه‌ام

بسیاری از مفاهیم فلسفی دیگر نیز در شعر بیدل به‌کار رفته است که پرداختن به‌آن‌ها در حوصلهٔ این مقال و مجال نیست. فقط به‌دو نکتهٔ مهمّ که هریک می‌تواند محور پژوهشی ارزشمند دربارهٔ بیدل و اندیشهٔ وی باشد اشاره می‌کنیم:

۱. بخشی از اندیشه‌های فلسفی‌ـ عرفانی بیدل در دو مثنوی «عرفان» و «محیط اعظم» تبیین شده است. حتّی در نگرشی اجمالی به‌این دو اثر نیز می‌توان به‌شباهت‌ها و مقارنت‌های فراوان اندیشه‌های بیدل با آرای محی‌الدّین ابن عربی (عارف مراکشی) دست یافت، اگرچه مقام علمی و فکری بیدل چندان رفیع است که حتّی آثار مذکور نیز وجوه متمایز نظام اندیشگی وی با دیگر اندیشمندان را نشان می‌دهد. با این همه بیشترین شباهت‌های فکری بیدل و ابن عربی را می‌توان در این دو اثر جستجو کرد.

۲. اثرپذیری بیدل از آیین‌ها و ادیان هند به‌ویژه بودیسم و هندوییسم نیز، هم چشمگیر است و هم شایستهٔ تأمّل و بررسی بیشتر: بیدل در شهر پتنه (پتنا) ـ زادگاه بودا ـ به‌دنیا آمد و کمترین دلیل برای اثبات آشنایی وی با اندیشهٔ بودا، قرابت اقلیمی و جغرافیایی است. امّا قرابت معنوی و روحانی خاصّی نیز بین اندیشه‌های بیدل و بودا وجود دارد که کمتر به‌آن اشاره شده است.

بودا و به‌طور کلّی مکتب بودیسم گرچه با فلسفهٔ چندان انس و الفتی ندارد، در عین حال مبتنی بر یک سلسلهٔ آموزه‌های فلسفی‌ـ عرفانی علمی بوده که دقّت منطقی و نظم فلسفی خاصی بر آن حاکم است. ساختار استنتاجی و علّی نظام فکری بودیسم، دلیلی بر این مدّعاست.

در شعر بیدل مفاهیم عرفانی‌ـ فلسفی فراوانی دیده می‌شود که مناسبتی تام با اندیشیده‌های بودایی و هندویی دارد. بر مبنای تعالیم مندرج و مکتوب در نظام فلسفی جوگیان هند، امکان نیل به‌ذات مطلق از شش جهت معرّفی و توصیف شده است. این شش جهت عبارتند از:

اشتغال به‌حبس نفس، ضبط حواس یا تجرّد از عالم محسوسات، تفکّر و مراقبه، تمرکز نیروی معنوی، حصول یقین و نهایتاً امحای کامل در ذات مطلق. در شعر بیدل ترکیب شش جهت بارها به‌کار رفته است:

قفس از شش جهت باز است، امّا ساز وحشت کو؟
من و آن بی‌پر و بالی که نتوان کرد آزادم

و یا:

شش جهت راه من، از گرد تظلّم بسته شد
بـر در دل می‌بـــرم از مطلـب نایـاب، داد

بعید است که مقصود بیدل صرفاً اشاره به‌شش جهت جغرافیایی باشد و پس زمینه‌های متافیزیکی را مورد غفلت قرار داده باشد. یا با دقّت در این بیت:

شش جهت مطلع خورشید وسیه روزی چند
ســـــایه پـــــرورد قفـــــای مـــــژهٔ خفّاشـــــند

می‌توان دریافت که بیدل نیز به‌شش جهت وصول به‌خورشید حقیقت و رهایی می‌اندیشید، نه صرفاً آفتاب آسمان.

همچنین، بیدل ترکیب «نفس دزدیدن» را بارها به‌کاربرده و مقصود وی ضبط و تزکیه نفس بوده است.

حاصل از هستی موهوم نفس دزدیـدن   این‌قدر بود که از آینـه احـسان کـردیم

نفس دزدیدن را هم می‌توان با «حبس نفس» و هم با «تمرکز نیروی معنوی» در مکتب فوق‌الذکر قیاس کرد.

اشاره به‌تغیّر و ناپایداری اشیاء از اندیشه‌های بوداست:

نفس عالمی دارد امّا چه حاصـل   دو دم بیش پرواز بـسمل نمانـد

در این دو بیت هم می‌توان به‌وضوح ردّپای اندیشه‌های بودا را جستجو کرد:

نشان گیـر از گـرد عنقـا سـراغم   به‌آن نقش پایی که در گل نمانـد
بَـرَد شـوق اگـر لـذّت نارسـیدن   اقامـت در آغـوش منـزل نمانـد

به‌نظر نگارنده، مفاهیمی از قبیل هیچ، عدم، حیرت و مفاهیم مشابه را می‌توان نتیجهٔ اثرپذیری بیدل از اندیشه‌های مطرح در مکاتب معنوی هند دانست، نه چنان‌که برخی از ماتریالیست‌ها می‌پندارند، معلول نگاه نیهیلیستی و هیچ انگارانهٔ بیدل!

ذکر این نکته نیز ضروری است که در عین حال که بودیسم و هندوییسم، تأثیر انکار ناپذیری بر شعر و اندیشهٔ بیدل داشته، امّا در نهایت، شهود و استنتاجات عرفانی و

بینش وی، مبتنی بر آموزه‌های عرفان توحیدی است نه «همه خدا انگاری[1]» و نظام چند خدایی شرقی[2].

نکتهٔ مهمّ دیگری که در درک شعر بیدل باید مورد توجّه واقع شود، قرائت هرمنوتیکی و درک چند بعدی از شعر بیدل است؛ دلیل این امر نیز واضح است؛ بیدل به‌شهادت آثارش از معدود شاعرانی است که اندیشه‌هایش در لایه‌های متعدّد و متنوّع معنایی، پیچیده و پنهان شده است و فهم ابعاد شعر وی بدون توجّه به‌این نکته امکان ناپذیر خواهد بود.

شعر بیدل را باید بارها و بارها خواند چرا که در هربار خواندن معنایی دیگر را متجلّی نموده و مشام مخاطب را از عطر شگفت و غریبی که گویی از بهارهای گم‌شده در پرده‌های غیب وزیده است، سرشار می‌سازد.

منابع

۱. آشتیانی، سیّد جلال‌الدّین: شرح *مقدّمه قیصری*، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ١٣٦٥ هـ ش.

۲. افلاطون: جمهور، ترجمه فواد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم ١٣٤٢ هـ ش.

۳. بدوی، عبدالرّحمان: مقدّمه بر *فضائح الباطنیّه* ابوحامد غزالی، قاهره، ۱۳۸۳ ق/ ١٩٦٤ م.

۴. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، به‌تصحیح خال محمّد خسته و خلیل‌الله خلیلی، به‌اهتمام حسین آهی، چاپ مروی، تهران، چاپ دوم ١٣٦٨ هـ ش.

۵. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ١٣٧٦ هـ ش.

---

1. Pantheism.

۲. به‌عنوان نمونه از تفاسیر ناصواب از بیدل ر.ک به:
مومنوف، ابراهیم: *نظریّات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل*، سمرقند، ۱۹۴۶ م. در این کتاب مؤلّف کوشیده است که مفاهیمی چون تناسخ، پانته‌ییزم و... را مطرح کند، امّا ابیات و شواهد مورد ارجاع، هیچ ارتباطی مستقیمی با این مفاهیم ندارند!

۶. حسینی طهرانی، سیّد محمّد حسین: *مهر تابان*، انتشارات باقرالعلوم، تهران، بی‌تا.
۷. زرّین‌کوب بروجردی، عبدالحسین: *با کاروان حلّه*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۷۹ ه ش.
۸. شفیعی کدکنی، محمّد رضا: "بیدل دهلوی"، مجلّهٔ هنر و مردم، دورهٔ ۷، ش ۷۵-۷٤، آذر و دی ۱۳٤۷ ه ش.
۹. صدرالدّین شیرازی، محمّد: *الاسفارالاربعه*، منشورات مصطفوی، قم، ج ۲.
۱۰. صدرالدّین شیرازی، محمّد: شرح *رسالهٔ المشاعر*، به‌تصحیح سیّد جلال‌الدّین آشتیانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷٦ ه ش.
۱۱. لوئیس، برنارد: *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳٦۲ ه ش.
۱۲. مؤمنوف، ابراهیم: *نظریات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل*، سمرقند، ۱۹۴۶ م.
۱۳. *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا*، ۱۲ جلد، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۷ ق/۱۹۵۷ م.

میرزا عبدالقادر بیدل در تذکره‌های شعری

شریف حسین قاسمی *

میرزا عبدالقادر بیدل که در اکبرنگر[1] (حالا واقع در بنگال) در سال ۱۰۵٤ ه/١٦٤٤ م به‌دنیا آمد و بعد از زندگانی نسبتاً طولانی در سال ۱۱۳۳ ه/۱۷۲۰ م بدرود حیات گفت، از جمله شعرایی است که آثار منظوم و منثورش همیشه مورد توجّه علاقه‌مندان بوده است. صاحبان ذوق در هند و ایران و افغانستان و تاجیکستان حتّی امروز هم شعر بیدل را با علاقه‌مندی می‌خوانند. خود بیدل از منتقدین شعر خواسته بود:

به‌کلام بیـدل اگر رسـی نگذر ز جادهٔ منصـفی
که کسی نمی‌طلبد ز تو صله‌ای دگر مگر آفرین

آن‌هایی که شعر بیدل را مورد مطالعهٔ گسترده و عمیق قرار داده‌اند، پی برده‌اند که بیدل حقیقت شعر خود را در این بیت خود تعریف و توصیف نموده است:

بیدل آن شعله کزو بزم چراغان گرم است   یک حقیقت به‌هزار آینه تابان شده اسـت

بعضی صاحبان ذوق که کلام بیدل را در قرن بیستم میلادی مطالعه کرده‌اند، به‌این نتیجه رسیده‌اند که:

”از پانزده سال بیدل را مطالعه می‌کنم ولی قادر نشده‌ام حتّی قطره‌ای از این اقیانوس را بردارم. فقط بیدل چنین اوّلین و آخرین شاعری است که زبانش را تخئیل آفریده و تخئیل را ماورای ادراک بوجود آورده است“.

(نیاز فتحپوری)

---

* استاد دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. اکبرنگر (راج محل) تقریباً صد کیلومتر دور از بهاگل‌پور قرار دارد.

مجنون گورکهپوری منتقد معروف دیگری نظر می‌دهد:
"بیدل پروردگار تراکیب و اسالیب جدید است. کائنات فکرش را نمی‌توان در محدودیّت‌ها قید کرد".

غالب دهلوی که سرودن شعر را با الهام از کلام بیدل شروع کرده بود، شعر بیدل را «محیط بی‌ساحل»، «قلزم فیض» و «بهار ایجادی بیدل[1]» می‌خواند:

همچنان آن محیط بـی‌ساحل　　قلـزم فـیض میـرزا بیـدل

علّامه اقبال هم شیفتهٔ شعر بیدل بود و می‌گفت:
"بیدل موجد و هم خاتم سبک شعر خود است. چهار نفر در جهان می‌زیسته‌اند که اگر کسی گرفتار طلسم آن‌ها می‌شود، به‌مشکل از آن رها می‌گردد و آن چهار نفر عبارتند از محی‌الدّین ابن عربی، شنکرآچاریا، بیدل و هگل".

تذکره‌نگاران شعرای فارسی هم در خود زندگی بیدل به‌آثار منظوم و منثور او متوجّه شده بودند. او را از هر لحاظ نابغه‌ای می‌شمردند و به‌این نتیجه رسیده بود که بیدل شاعری است عارف و عرفان او با حرکت و جوشش عبارت است، او با سکوت و آرامش علاقه‌ای ندارد، جنب و جوشی که دارد، مأیوسی و محرومی را ردّ می‌کند، به‌فعّالیّت و عمل می‌انگیزد، در نگاه او بی‌دست و پایی منفور است، جلوه‌سامانی‌های فطرت، نورافشانی‌های حقیقت، بوقلمونی‌های کائنات، آیینه سامانی‌های تحیّر از جمله اجزای کلام بیدل هستند. رنگینی الفاظ، حسن‌آفرینی معانی، هم‌آهنگی لب و لهجه مزایایی هستند که سحرآفرینی شگفتی را در کلام بیدل به‌وجود آورده است. بنابراین خصوصیّات، از متقدّمین تا متأخّرین همه شعر بیدل را دوست می‌داشتند و تا حتّی المقدور از آن الهام می‌گرفته‌اند.

در زیر ترجمهٔ بیدل چنان‌که در تذکره‌های مختلف شعرا آمده است، نقل می‌گردد تا معلوم شود که منتقدین ادبی ما بیدل و آثار منظوم و منثور او را در خود حیات او، در دورهٔ نزدیک به‌زندگی او و در عصر نسبتاً دور از حیات او و چه‌طور ارزیابی کرده‌اند.

---

۱. غالب دهلوی این ترکیب را در این شعر اردو آورده است:
اسد ہر جا سخن نے طرح باغ تازہ ڈالی ہے　　مجھے رنگ بہار ایجادی بیدل پسند آیا

مرأةالخیال[1]: شیر علی خان لودی (سال تألیف: ۱۱۰۲ ه)

فرشته‌خوی صاحب‌دل میرزا عبدالقادر بیدل زلال فکرش در صدف گوش‌ها نیسانی می‌کند و سحاب سخنش در چمن هوش‌ها باغبانی می‌نماید. بلندپروازان اوج سخن سنجی اگر در هوای دریافت مطلب بلندش فکرها را به‌عالم بالا فرستند، رواست و صدرنشینان انجمن نکته‌دانی اگر طوطی طبع را به‌امید طلاقت در مقابل آینهٔ فکر صافش گذارند سزا، حسن معنی از پردهٔ مشکین الفاظش به‌رنگ شعشعهٔ جمال معشوق از حجاب نقاب نمایان و حروف دلنشینش از پرتو مضامین روشن چون خطوط شعاعی مقدمهٔ خورشید تابان، ریزش معانی بر زمین اشعار مثل قطرات باران رحمت بیرون از اندازه وشمار و کبک خوش‌خرام از الفاظ آبدار همواره چون ابر نیسان گهربار به‌دوات و قلمش بیّن و مبین مژه و مردمک آهوی چین:

> فقیر (بندرا بن داس) در این مدّت عمر... به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو اویی (بیدل) ندیده‌ام.

طبـع او در هنـر آبـاد سـخن   می‌دهد داد سـخن، داد سـخن

از قوم جغتای برلاس است و در هند نشو و نما یافته، در مدّت العمر به‌جز لذّت سخن به‌هیچ لذّتی میل نکرده، در اوایل شباب چند روز بنابر مصلحتی نوکری شاهزادهٔ عالی‌جاه سلطان محمّد اعظم شاه اختیار کرده به‌منصب عمده سرافرازی یافته بود. روزی در مجلس شاهزاده ذکر شعرای عصر در میان آمد. یکی از مقرّبان به‌عرض رسانید که بالفعل در شاهجهان‌آباد بلکه در اکثری از سواد هندوستان بهتر از میرزا عبدالقادر بیدل که در سرکار به‌ملازمت منسلک است، نخواهد بود. شاهزاده فرمود:

”بگویید که قصیده در مدح ما انشا کند تا زور طبعش معلوم نموده به‌اضافهٔ منصب و تقرّب سرافراز فرماییم“.

---

۱. مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

این خبر به‌میرزا رسید، فی‌الحال به‌خانهٔ بخشی سرکار رفته استعفای منصب کرد. هرچند دوستان مصلحت وقت در آن دیدند که یک قصیده در مدح شاهزاده توان گفت، قبول نکرد و ترک منصب نمود. از این‌جا که دیوانش قریب بیست هزار بیت خواهد بود و یک بیت مدح در آن داخل نیست. من غزلیّاته:

حیرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌ای‌ست　　طاووس جلوه زار تو آیینه خانه‌ای‌ست

حسرت کمین مژده اصلی‌ست حیرتم　　چشمم به‌هم نیامده گوش فسانه‌ای‌ست

در یاد عمر رفته دلی شاد می‌کنم　　رنگ پریده‌ای به‌خیال آشیانه‌ای‌ست

بیدل ز برق وحشت آزادی‌ام مپرس　　این شعله ز ابر آمدن از خود زبانه‌ای‌ست

*

نشد آیینهٔ کیفیّت ما ظاهر آرایی
نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی

به‌غفلت ساخت دل تا وارهد از غیرت امکان
چها می‌سوخت این آیینه گر می‌داشت بینایی

دلی خون کردم و در آب دیدم نقش امکان را
گداز قطرهٔ من عالمی را کرد دریایی

ندانم با که می‌باید در این ویرانه جوشیدن
به‌هر محفل که ره بردم چو شمعم سوخت تنهایی

چنان از سستی طالع ز پا افتاده‌ام بیدل
که تمثال ضعیفم را کند آیینه دیبایی

روزی میرزا را در مجلس نوّاب شکرالله خان با شیخ ناصر علی اتّفاق افتاد که باهم صحبت کردند و این غزل که مرقوم شد، در میان آمد. شیخ در مطلع آن سخن کرد و گفت: آنچه فرموده‌اید که «نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی» خلاف دستور است، چه معنی تابع لفظ است، هر گاه لفظ پیدا گردد معنی البتّه ظاهر می‌گردد. میرزا تبسّم کرد و گفت: معنی‌ای که شما تابع لفظ می‌دارید، آن نیز لفظی بیش نیست، امّا آنچه من حیث هی هی معنی است، به‌هیچ لفظی درنمی‌آید، مثلاً حقیقت انسان که با این

همه شروح و تفاصیل در کتب مندرج است، هیچ مکشوف نگردیده، شیخ ساکت شد امّا بر اکثری از ابیات دیگر وجد کرد و نیز از واردات خاطر بیدل است:

از هجوم کلفت دل ناله بی‌آهنگ ماند
بوی این گل از ضعیفی در طلسم رنگ ماند

سنگ راه هیچ‌کس تحصیل آسایش مباد
قطرهٔ بی‌تاب گوهر شد ولی دل‌تنگ ماند

نام را نقش نگین‌ها بال پرواز رساست
ما ز خود رفتیم اگر پای طلب در سنگ ماند

نیست تکلیف تپیدنهای هستی در عدم
آرمیدن مفت آن سازی که بی‌آهنگ ماند

یک قدم ناکرده بیدل قطع راه آرزو
منزل آسودگی از ما به‌صد فرسنگ ماند

*

مشّاطه شوخی که به‌دستت دل ما بست
می‌خواست چمن طرح کند، رنگ حنا بست

آن رنگ که می‌داشت دریغ از ورق گل
از دور کف دست تو بوسید و به‌پا بست

آخر چمنی را به‌سرانگشت تو پیچید
وا کرد نقاب شفق و غنچه نما بست

تا چشم گشاید مژه آغوش بهار است
رنگ سر ناخن چه‌قدر عقده‌کشا بست

گر وانگری صنعت مشّاطگی این است
سحر است که بر پنجهٔ خورشید سها بست

زین نور که از شمع سرانگشت تو گُل کرد
تا شعله زند آتش یاقوت، حنا بست

آب است ز شبنم دل هر برگ گُل امروز
کاین رنگ چمن‌ساز وفا سخت به‌جا بست

اربـــاب نظـــر را بـــه‌تمنّـــای نگـــارش
دســت مــژه بــود تحیّــر بــه‌قفــا بــست

تــا عرضــه دهــد منتخــب نــسخهٔ اســرار
طـرح چمـن معنـی یـک غنچـه جـدا بـست

کیفیّت گُل کردن این غنچـه بـه‌رنگـی‌ست
کــز حیــرت سرشــار تــوان آینــه‌هــا بــست

بیدل تو هم از شوق چمن شو که به‌این رنگ
شـــیرازهٔ دیـــوان تـــو امـــروز حنـــا بـــست

*

کاشــانه صــلای عــیش در داد | ای دهــر طــرب مبارکــت بــاد
ارشـــاد اقبـــال دارد امـــروز | همراهــی جــان معنــی ایجــاد
وقت است کـه از نـوای دل‌هـا | ســاز دوران رســد بـــه‌ارشــاد
عقــد گهــری‌ســت زیــور جــاه | حاسـد ملعـون و دوسـتان شـاد
از مــژدهٔ ادعــای ایــن فــیض | عالم چمنـی‌سـت عـرش بنیـاد
جوشـــید ز دور الفـــت وهـــم | مطلـوب وفـای سـرو شمـشاد
یـــا رب ز تنـــزّل و فـــسردن | ایـن گـل، گَـردِ خـزان مبینـاد
هر مصرع از این طریـق مـوزون | دارد نـــه شـــهور ســـال تعـــداد
اکنون بـه‌مکـان معنـی خـاص | شـعری زد و مـصرعم نـدا داد
اوقـــات ســـعادت دو کوکـــب | شـــیرازهٔ الفـــت دو همـــزاد

این رباعی میرزا عبدالقادر بیدل در مراعات قوانین خیال نظیر ندارد و معلوم نیست که هیچ یک از شعرای عصر در فنِّ رباعی به‌این درجه رسیده باشد:

هرکس گامی به‌راه حیـرت برداشـت | چون آینه در نقش قدم، بستر داشـت
عمری‌ست زمین‌گیری مـوج گهـریم | پا لغز صفای دل عجب لنگـر داشـت

این چند سطر از جملهٔ نثرهای میرزا عبدالقادر بیدل در تعریف گرد و غبار نوشته و سرمهٔ اعتبار نامیده، الحق اگر صاحب نظران سرمهٔ سواد این کلمات را در دیدهٔ اعتبار کشند، رواست و اگر به‌تأیید این سرمه اعتباری از بلندی‌های فطرتش گیرند، سزاست.

امروز اگر ظهوری در عرصهٔ ظهور می‌بود، خفایی تخلّص می‌یافت و به‌دست انصاف عنان ادّعای نثرنویسی از جادهٔ سخنوری می‌تافت.

متن نثر را این‌جا نقل نمی‌کنیم.

کلمات‌الشعرا[۱]: محمّد افضل سرخوش کشمیری (سال تألیف: ۱۱۰۸–۱۰۹۳ ه)

بحر بی‌ساحل میرزا عبدالقادر بیدل: استادِ فنٍّ است. بسیارگو و خوب‌گو استِ. امروز در دارالخلافه کوسِ رستمی می‌نوازد و به‌داد معنی‌یابی و نازک‌بندی می‌رسد، دیوان‌ها و مثنویات متعدّد دارد و نثرهای رنگین نیز می‌نگارد. در این عهد شاعر غرّا چون او نیست. وجود شریف او غنیمت است. بسیار خوش خلق و آرمیده. بیتی در تعریف کوه ازوست:

علّامه اقبال معتقد بود چهار نفر در جهان می‌زیسته‌اند که اگر کسی گرفتار طلسم آن‌ها شود، مشکل از آن رها می‌گردد و آن چهار نفر عبارتند از محی‌الدّین ابن عربی، شنکرآچاریا، بیدل و هگل.

مزن بر سنگ او زنهار دستی — که مینا در بغل خوابیده مستی

بر این رباعی خود بسیار محفوظ‌اند. رباعی:

هرچند طلب به‌صد فنون است این‌جا — دریوزهٔ دیدار جنون است این‌جا
از هیئت چشم و مژه غافل نشوی — دستی دگر از کاسه برون است این‌جا

رباعی:

آهنگ جلالی که بَمش، زیر شود — چو وا نگری جمال تأثیر شود
آن بادهٔ شعله گون که دارد خورشید — در ساغر ماه چون رسد شیر شود

فقیر سرخوش به‌اشارهٔ میان ناصر علی چند بیت ایشان را از راه شوخی‌ها پیش مصرع رسانیده مطلع ساخته اگرچه ایشان شنیده محظوظ نشدند. از روی غیرتی که تلامذهٔ رحمانی را می‌باشد، بد بردند. امّا یاران منصف پسندیدند. چنان‌چه ایشان فرموده‌اند:

---

۱. به‌تصحیح صادق علی دلاوری و به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور، ۱۹۴۲ م.

بیدل: به‌فرصتِ نگهی آخر است تحصیلم برات رنگم و بر گل نوشته‌انـد مـرا

*

سرخوش: ز بی‌ثباتی عشرت سرشته‌اند مـرا برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مـرا

*

بیدل: عـوارض کثـرت وهم اسـت ذات وحـدت ما را

خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد

*

سرخوش: دویی کی ذات وحـدت را به‌کثـرت رهنما گردد

خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد

*

بیدل: شخصِ پیری نفیِ هستی می‌کند، هشیار باش

صـورت قـد دوتـا آیـینـهٔ تـرکیـب لاسـت

*

سرخوش: جلوه گاهِ نقش پیری تختهٔ مشقِ فناست

صـورت قـد دوتا آیینـهٔ ترکیـب لاسـت

*

بیدل: گل جام خود عبث به‌شکستن نمی‌دهد

صافِ طلب به‌شیـشهٔ رنگِ پریده است

*

سرخوش: دستِ نشـاط دامنِ از خود رمیده است

صافِ طرب به‌شیشهٔ رنگِ پریده است

*

بیدل: بی‌تکلّف مرگ هم آسان نمی‌آید به‌کف

از تماشـای دو عالم چشم باید دوختـن

*

سرخوش: نیست از شمع اجل آسان نگاه افروختن

از تماشـای دو عالم چشم باید دوختـن

حکایتی در مثنوی *محیط اعظم* میرزا بیدل به‌یازده بیت تمام کرده بود. فقیر سرخوش در دو بیت رباعی بسته[۱]:

رباعی سرخوش:

واعظ گفتا کـه نیـست مقبـول دعـا   زان دست کـه آلـود بـه‌جـام صـهبا
رندی گفتا که تا بود جـام بـه‌دسـت   دیگر به‌دعا کسی چه خواهـد ز خـدا

از زبان میرزا محمّد علی ماهر شنیده‌ام که زلالی با صاحب سخنی دیگر این حکایت را می‌گفت که شب زمستان بود و یاران در صحرا فرودآمده بودند. ناگاه آتش سرد گشت. یکی از میان جمع برخاست که چوب پیدا سازد. گذرش به‌جانب گورستان می‌افتد. تابوتی در آن‌جا می‌یابد، به‌سر برداشته می‌آرد. یکی در راه پرسید که از عزیزان که مرده است. می‌گوید آتش. بس این همه را زلالی در دو بیت بسته و همیشه در میان سخنوران فخر می‌کرد که من چنین کارهای دست بسته می‌کرده‌ام و آن این است:

شـبی رنـدی در ایّـام زمـستان   بسر تـابوت مـی‌بـردی شـتابان
یکی پرسید ازو کای یار دلکـش   که مرده از عزیزان گفـت آتـش

همیشه بهار[۲]: کشن چند اخلاص (سال تألیف: ۱۱۳۶ ه)

انسان کامل میرزا عبدالقادر بیدل بر بام اخضر این نه رواق سپهر کوس ملک‌الکلامی بنام نامی او صدا می‌دهد و قدّوسیان بالای عرش نوبت مسلمیِ سخن به‌اسم گرامی آن

---

۱. حکایت بیدل:
نـصیحت گـری وعـظ آمـاده داشـت   نفـس گرمـی حرمـت بـاده داشـت
کـه بـر الفـت مـی بیفـشانده دسـت   خمـار مـی فـضل نتـوان شکـست
بـه‌بـزم طـرب دسـت سـاغر کمـین   نـدارد دعـای اجابـت قـرین
نخستین کف از جـام مـی سـاده کـن   دگـر خـویش را رحمـت آمـاده کـن
بجوشـید رنـدی کـه ای بیخبـر   ز حرفـی کـه گفتـی نبـردی اثـر
بـه‌مـستان ز تمهیـد انکـار مـی   عیـان گـشت تعظـیم اسـرار مـی
که تا جام می بـر کـف همّـت اسـت   دلش هرچه خواهش کند خجلت است
دو عـالم بـه‌چنـگ و دعـا خواسـتن   بـساطی اسـت در کـوری آراسـتن
در فقـر زن خـواه شـاهی طلـب   ز مینـای مـی آنچـه خـواهی طلـب
دمـی کـآرزو شـد ز مـی کامیـاب   دعـای دگـر گـو مـشو کامیـاب
ولی جای رحم است اگر آگهـی‌سـت   بدسـتی کـه از جـام و مینـا تهیـست

۲. به‌تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.

سخن‌آفرین می‌زنند. سالک شاهراه حقیقت، دانای کنه حقیقت، پرده برانداز حجله‌نشینان معانی، چهره‌کشای شاهدان مضامین نهانی، پیشوای اهل تجرید، سرزمرهٔ اهل دید بود. در وصف ذات مجمع‌الکمالاتش هرچه نویسم کم است. دهلی به‌یمن قدوم میمنت لزوم آن پی بردهٔ بحر طریقت حکم بسطام داشت. دیوان غزلیّاتش زیاده از لک بیت خواهد بود. یک دیوان قصیده و یک دیوان رباعی و مثنوی نیز دارد و کتابی در نثر نوشته مسمّی به‌*چهار عنصر* متضمّن بر نکات غریبه و رقعات خود نیز جمع نموده.

سفینهٔ خوشگو[1]: بندرابن داس خوشگو دهلوی (سال تألیف: ۴۷–۱۱۳۷ م)
بدان‌که خامهٔ سنبلستان نگارجبین‌سایی آستان یاد کسی است و دل غنچه مثال پرده‌کشای حقیقت ایجاد بوی گل گل نفسی که شگفتگی از جبین بهار آیینش گلشن گلشن بر خود بالیدن داشت و بزرگی از ذات عرش کمالاتش عالم عالم سامان دکان چیدن می‌انباشت:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب   تا بگویم نام آن قدسی جناب
سامعه را وقت گل چینی رسید   ناطقه را صبح حق‌بینی دمید

درویش پادشاه دماغ، پوست تخت سرافرازی فراغ، تخت‌روان بی‌نیازی، ابر دربار شکوه آسمان کمال، خورشید آسمان وقار، جهان قال و حال، آیینهٔ مظهر قدرت الهی، جامی لبالب می قدرت لامتناهی، قبلهٔ لفظ و کعبهٔ معانی، کدخدای سخن و خداوند سخندانی:

رباعی:

میرزا بیدل که رهنمای سخن است   پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتا است در آفریدن طرز کلام   بالله که پیِ سخن خدای سخن است

نکهت گلستان و بوستان نذر شامهٔ سامعه باد به‌استشمام شمه‌ای از احوال سعادت مآبش آن‌حضرت از قوم مغول در مغولان ارلاس که چهار قسم می‌باشند، یکی از آن‌ها میرزا ارلاس است، تورانی‌الاصل، اکبرآبادی الوطن است. آنچه طاهر نصرآبادی در اصل ایشان نوشته که لاهوریست، اصلی ندارد. والد بزرگوارش میرزا عبدالخالق از اوائل

---

۱. ترتیب سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، پتنا، بیهار، ۱۹۵۹ م.

ترک ماسوی کرده تماشایی خلوت‌کدهٔ وحدت بود و آخر عمر از صلب آن ابوالاباى بزرگی خالق صوری پیکرش بود. آن‌حضرت در سال هزار و پنجاه و چهار هلالی سعید و ساعت مختار قدم به‌بارگاه شهود گذاشت و صفت کامله پیِ نشان قادریّت به‌مقتضای سیر نزولی کسوت آب و رنگ عبدیّت پوشیده و موسوم به‌عبدالقادر جیلانی گردید. لاله سکه راج سبقت هم در این معنی رباعی ز نظرش گذرانیده بود:

... آمـد قـدرت تنزیـه مقـام عبـدالقادر نمـود تـشبیهش نـام
شد زنده یکی بهر مسیحایی دیـن آمد دگر اکنون پـیِ احیـای کـلام

مولانا قاسم درویش که آشنایان پدرش بود و بقوت ریاضت بر ماضی و مستقبل روزگار اطّلاع داشت، لفظ «انتخاب» تاریخ ولادت آن انتخاب جزو زمان یافته. چندی به‌مقتضای طلب آبیاری ریشهٔ حیوانی به‌شیر خوارگی گذرانید و از آن حالت خود بیان فرموده:

بر زبان درس روایتهای موج شیر بـود جنبش مژگان بی‌نم خامهٔ تحریر بـود

چون از رضاع برآمد و قدم به‌پنچ سالگی گذاشت، زبان را که از اعضای رئیسهٔ انسانی است، به‌ختم کلام مجید شادابی بخشید و در اواسط همان سال میرزا عبدالخالق رخت هستی بربست و گرد یتیمی بر چهرهٔ حالش نشست. در ماتم او و حالت خود فرماید:

خورشید خرامید و فروغی بنظر مانـد دریا بکنـار دگـر افتـاد و گهـر مانـد

در سال ششم از حد عمر از خدمت والدهٔ ماجده حروف تهجّی آموخت و در همان نزدیکی آن مریم مکان نیز ره نورد عالم بالا گردید. این معنی مصداق رب المساکین فضل الله است که با وجود بیکسی‌های ظاهری وکس بی‌کسانش بجایی رسانید. میرزا قلندر برادر اعیانی میرزا عبدالخالق بار تربیّت و پرورش بردوش گرفته بر تحصیل علوم صرف و نحو ره نمونش شد. به‌هرحال میرزا جوانی شاه زور و صالح و مرتاض و شجاع و به‌دیگر اوصاف موصوف بود. اوائل نوکری شاه شجاع پسر دوم شاهجهان پادشاه داشت و نوبت ریاضتش اکثر به‌اربعین کشیدی و در هفته به‌یک جام شیر قناعت نمودی. طرفه این‌که در سایهٔ وی عقرب را تاب حرکتی نماندی و اکثر از روی امتحان لحظه‌ای زیر سایه داشتی، ناچار به‌سوراخ عدم خزیدی و دیگر قفل‌های شدید آهنیش

را به‌اشارهٔ سبابه‌اش جز کشایش چاره نبود. چون از این هردو کیفیّت پرسیدند، فرمودند نخستین ازلی است و ثانی عملی که به‌مواظبت اسم «فتّاح» نصیب شده بود. و در حالت عارضهٔ تب قریب پنج سیر پخته روغن شیر گرم نوشیدی و در وقت درد چشم مقداری فلفل سرمه‌وار در چشم کشیدی و بی‌ارتکاب هردو عمل امراضش به‌صحت نگراییدی. چنان‌چه برخی از حالات او در عنصر اوّل کتاب *چهار عنصر* بیدلی نگاشتهٔ کلک جواهر سلک او شد. به‌هرحال آن‌حضرت در سال عاشر کتاب کافیه به‌اتمام رسانید و شروع شرح ملّا نمود. روزی همراه میرزا قلندر در مدرسه‌ای نشسته بود. دو طالب‌علم را دیدند که هنگامهٔ بحث ضَرَبَ یَضْرَبُ گرم داشته‌اند. بعد درد سر بسیار یکی الزام یافت و دیگر گردن رعونت (به)تارک تافت. میرزا قلندر (کذا) منع درس عربیش فرمود. گفت: اگر فائدهٔ علم همین است، خاک بر فرق جهل نباید انداخت، چه در هردو صورت جواهر انسانیّت گداخته می‌شود، اگر ملزمی است، لزوم رعونت چه بلا است و اگر ملزم انفعّال الزام چه قیامت. از آن وقت از کسب علوم عربیه بازآمده، صحبت فقرای صاحب کمال و مطالعهٔ اشعار ارباب حال و قال اختیار فرمود و نیز علوم ادعیه و نقوش و حفظ اسمای الهی از کاملان این فن آموخت و در نیمه سال عاشر مکتب از بهار مقدّمش رشک گلستان و بوستان بود. یکی از هم‌سبقان نو خط قرنفل زیر زبان گذاشتی و هنگام تکلم انفاس خوشش تخم رائحه در دماغ سامع کاشتی. چون طبیعت به‌او مالوف بود به‌حسب موزونی ازلی رباعی انشا فرمود، بی‌نقابی فیض حقیقی تماشا کردنی است و آن رباعی را چهار رکن بنای موزونی خود دانست:

یارم هرگاه در سخن می‌آید بویی عجبیش از دهن می‌آید
این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رائحه مشک ختن می‌آید

و برای نظام سلسلهٔ صورت با وجود آن‌که شعرای عالی فطرت شاگردان معنوی حق تعالی‌اند، از جناب مولانا کمال نامی صاحب کمال استفادهٔ کسب شعر نمود و رمزی تخلّص مقرّر فرمود و تا مدتی مدید به‌آن تخلّص متخلّص بود. روزی سیر دیباچهٔ کتاب گلستان می‌نمود، چون به‌این مصرع رسید:

بیدل از بی‌نشان چه گوید باز

اهتزاز و قبض (کذا) رویداد و از روح پرفتوح قبلهٔ شیراز استمداد جسته لفظ بیدل را تخلّص مبارک قرار داد و معنی این تخلّص که به‌فهم اکثر درنمی‌آید، آنست که چون دل را خاطر گفته‌اند، چه این همه خطرات و عوارض از آن‌جا حادث می‌شود، پس دل صفتی باشد که حرکت بوی خطره از نتائج او است و از آن‌جا که در نفی صفت به«بی» مستعمل فارسیان است، چنان‌چه بی‌شعور و بی‌کمال بخلاف نفی موصوف که لفظ «نا» بالای آن می‌آید، مثل ناموزون و ناهموار، لهٰذا در تخلّص اختیار نفی دل که صفتی بیش نیست، آمده بعضی موسوم صفات قلب ندارد و از آن بیدل است و بیدل خطاب مستطاب عاشقان هم آمده، به‌هرحال چون بهار جوانی در بوستان‌سرایی وجودش دمیدن آغاز کرد، به‌حکم رفعت استعداد و تحصیل اسباب معاش ملازمت پادشاه‌زادهٔ عالی‌جاه محمّد اعظم شاه دریافت و (در) اندک فرصت معزز و مقبول گردید. در ترکی و فارسی همزبان گردید و به‌منصب پانصدی و خدمت داروغگی کوفتگرخانه امتیاز یافت. بست [بیست] سال در این شغل مشغول بود و آن وقت مشق سخن در خدمت شیخ عبدالعزیز عزّت می‌گذرانید. بعد از آن چون جذبه در رسید، تمارض نموده از خدمت شاهی مستغنی گردید و به‌هندوستان رسید. پادشاه‌زاده عالی‌جاه از روی کمال قدردانی نشانی به‌دستخط خاص نوشته، فقیر خوشگو بجنسه در قلمدان ایشان دیده، این‌جا نقل مسوده می‌نویسد.

نشان دستخط خاص پادشاهی

الحمدلله و المنة که هنوز قوای بدن آن رفعت و شجاعت دستگاه به‌حال خود است، با وجود برقراری حواس از خدمت عالی شاهی تقاعد ورزیدن شرط ایفای حقوق اخلاص نیست، تا حال هم هیچ نرفته، آنچه ضروریات راه درکار باشد، به‌بیوتات دارالخلافه امر نفاذ یافته، سرانجام کرده خواهد داد، زود مستعد ملازمت گردد. انتهی.

ایشان در جواب عریضه به‌القاب خداوندی مرقوم نمودند که تمام آن در رقعات داخل است. یک رباعی نوشته می‌آید:

از شاه خود آنچه این گدا می‌خواهد   افزونی منصب رضا می‌خواهد
تا همّت فقر ننگ خواهش نکشد   سرخیلی لشکر دعا می‌خواهد

و به‌یادآوری حقوق نمک غزلی در آن عریضه نگاشته بوده که این دو بیت از آن است:

اگر خورشید گردونم و گـر خـاک سـر راهـم
گدای حضرت شاهم گـدای حـضرت شـاهم
قبـولی داشـتم در بارگـاه عـرش تعظـیمش
ز کـسب آن سـعادت‌هـاکنون مقبـول اللهـم

سراج‌الدّین علی خان آرزو: "روز وفات او که به‌چهارم شهر صفر باشد؛ ۱۱۳۳ هجری، و همین تاریخ وفات اوست، و مردم هندوستان آن روز چراغان کنند، و طعام پخته به‌خلایق دهند و عرس نامند".

پس آن‌حضرت به‌طریق سیّاحی روبه‌مشرق نهاد، عزیمت فرموده، مدتی در حدود ممالک بنگ و بهار و ادیسه به‌آزادگی و بی‌تعینی به‌سربرده و دشت و بیابان‌ها پیموده، عجایب قدرت الهی تماشا نموده، اکثر از خصوصیّات آن هنگام در *چهار عنصر* نگاشتهٔ قلم راست رقم اوست و هم در آن ایّام بسیاری از نعمت درویشی نیز نصیب او گردید. از آن جا به‌تکلیف میر کامگار به‌هندوستان رسیده، چندی به‌بلدهٔ اکبرآباد اقامت ورزید و باز به‌دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد رسیده کنج عزلت گزید. نوّاب شاکر خان و نوّاب شکرالله خان بیرون دهلی دروازهٔ شهر پناه در محلّهٔ کهیکریان برکنار گذر گهات لطف علی حویلی‌ای مبلغ پنچ هزار روپیه خرید کرده نذر نمودند و دو روپیه یومیه مقرّر کردند که تا روز مرگِ ایشان می‌رسید، بقیّهٔ عمر در آن مکان به‌فراغ سی و شش سال اوقات عزیز به‌سربرد و به‌حسب ظاهر رشد تمام پیدا کرد و تاهل گزید. چهار حرم در حریم داشت و این‌جا اتّفاق خوردن زرنیخ کشته‌اش افتاد. در وقت جوانی غایت گرسنگی قریب هفت و هشت سیر بود و اکثر به‌سبب ورزش فقر به‌طوع و رغبت فاقه هم می‌کشید.

بیان زور میرزا

نفس عاجزنوا لختی به‌توصیف زورمندیش سرمایهٔ قوت رستم بهم می‌رساند. بنای لفظ و معنی زلزلهٔ آشفتگی بنیاد آن‌حضرت را از بدو شعور توجّه بر کسب زور بیشتر بود،

چنان‌چه شمار «بیام» هر روزه که موجود فیض آمود می‌نموده، چهار هزار و اکثر به‌پنج هزار کشیدی و بسکه در کشتی کردن و مصارعه جستن حریفان را به‌هردو دست برداشته بر زمین زدی، هیچ‌کس را تاب پنجه‌آرایی و زورآزمایی او نبود، لاجرم سوار همّت شده بر اسپ بالای پشتهٔ کلانی آمده به‌قوّت تمام با اسپ بهم پیچیدی و آن را بر زمین انداختی و اسپ و خود پیچ‌ها خورده از آن پشته بر زمین آمدندی و چون این چنین عمل به‌چند نوبت کشیدی، خاطرش آسایش یافتی. نوبتی در عالم تعلّق گوشهٔ خاطرش به‌سوی مو تراش پسری میلی داشت، اتّفاقاً حرکتی از وی صادر شد که بر طبع نازکش گران آمد، طبانچه بر رویش زد که دمار از روزگار او برآمد و در طرفةالعین با خاک برابر گردید و شبی پای فرقدین فرسایش لغزشی کرد به‌حکم اتّفاق دست به‌دیواری خورد، خواست که متوسّل به‌دیوار شود، ناگاه دیوار تاب نیاورده از هم ریخت. فقیر این دو رباعی در وصف زور ایشان گفته:

ای زور تو دندان شکن اهل سخن   خوش‌گوی ضعیف را چه یارای دهن
گر زور کند به‌یک دو حرف تعریف   حقا که شود زبان رستم الکن

*

زور تو دل فلک گدازد چون برف   وین باده ز بس زور نگنجد در ظرف
گر خامه به‌وصف او نویسد ورقی   گردد صد ریزه استخوان‌بندی حرف

شبی نقل می‌فرمود که در بلدهٔ پتنه تاجری اسپ عراقی نژاد آورد و به‌عوض هزار روپیه به‌فروختنش برآورد، طبیعت مایل به‌خرید کردنش گردید. گفتم اگر اسپ تو در تگ و دو با من برابری کند، دو هزار روپیه بدهم و اگر پس ماند مفت بگیرم. تاجر این شرط قبول نمود و خود بر آن اسپ سوار شد. در میدان وسیع عنان سرداد و از این طرف من دامن به‌کمرزده شاطرانه دویدم، تا نگاهی بفگنم اسپ و سوار به‌قدر یک تیر از من پستر مانده بودند. چون گوی شرط از میدان ربودم مروت ندیدم و اسپ به‌او باز دادم و عصای خوردی از آهن در دست داشتی که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام می‌فرمود که معنیش به‌زبان هندی شاخی باریک باشد. آن را به‌روز عرس ایشان پهلوی قبر می‌گذارند. قوی پنجگان به‌هردو

دست به‌زور تمام برمی‌دارند اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغه کند، باید که بیاید و به‌چشم عبرت‌بین ملاحظه قدرت قادر قوی نماید:

بیا بسم الله اینک گوی و میدان

بیان حلیهٔ میرزا

بالای والایش در طول میانه بود و عرض پهناوری بسیار داشت. جمالی داشته بود همرنگ کمال با چشم‌هایی خجسته و ابروان کلید درهای بسته، تختهٔ پیشانی وسعتی داشته که گویی قلم تقدیر جمیع کمالات انسانی برو مرتسم کرده، مقدار شش گره بود که هرگز برو (کذا) نمی‌افتاد. هنگام تکلّم سخن بسیار آهسته و جدا جدا می‌فرمود گویا گهرباری می‌کند یا گلفشانی می‌نماید و آهستگی کلامش به‌حدی که صف‌نشینان موخّر کم می‌شنیدند. یک غلامی داشتند مضمون نام چنان‌که فقیر گفته:

بیدل که تخت‌گاه فصاحت مقام او است

معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست

اکثر آن غلام را برای تازه کردن چلم قلیان یا امری دیگر طلبیدی، با وجود قرب بانگ بلند برداشتی و دستک دادی و اکثر کلام بی‌قیدانه بر زبان آوردی، امّا شعر را به‌صلابتی و مهابتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی که آن‌حضرت شعر می‌خواند و مقرّر آن کرده بود که تمام روز اندرون محلّ به‌تنهایی و تجرّد نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سرشام به‌دیوان خانه تشریف آوردی تا نیم شبی نشستی و اقسام حکایات و امثال کارآمدنی در میان آوردی. فقیر ملفوظاتی نوشته که اکثر مذکورات آن صحبت‌ها درو داخل است و اکثر اوقات در گپ‌زدن‌ها زیاده گذشتی، فرمودی که یاران الحال باید ذکر خدایی که کنایه از شعرخوانی باشد، در میان آید. کلیّات دیوان خود که در یک جلد چهار مصراعی نویسانیده مرتب فرموده بود، طلبیدی و مجلس گرم داشتی و نوبت به‌نوبت حاضران را خطاب کردی. از اشعار خود عنایت فرمایید. میرزائی از سراپایش می‌بارید. بی‌باکی تمام داشت. وضع تراش ریش و بروت تراشیده بود. چنان‌چه وقتی در اکبرآباد عبدالرّحیم نامی که طبع موزون داشت، این بیت نوشته در پالکی انداخت:

چه خطا در خط استاد ازل دید آیا   که با صلاح عزیزانش نیاز افتاد است

ایشان همان وقت جواب نوشته دادند:

مختصر کن به‌تغافل هوس جنگ و جدل   مـدّ سـر رشـتهٔ تحقیـق دراز افتـاد اسـت

روزی یکی از منشیان آن جناب از صحبت میر جلمه ترخان به‌خدمتش حاضر شد و گفت همین وقت نوّاب میر جمله می‌فرمود که من امروز میرزا بیدل را که قطب‌الملک سیّد عبدالله خان بارهه به‌دعوت طلبیده بود... دیدم، انسان کامل به‌نظر آمد امّا عیبی داشت و اشاره به‌طرف ریش و بروت کرد که مبرّا است. آن‌حضرت بعد استماع در جواب فرمود: آری در میان ما و ایشان تفاوت مقدار پشمی است که ایشان دارند و ما نداریم و این بیت از اشعار خود یاد کرد:

بروت تافتنت گربه شـانی هـوس اسـت   به‌ریش مرد شدن بزگمانی هوس اسـت

یکی از خواجه‌سرایان به‌خدمتش التماس کرد: می‌خواهم که دستاری رنگ کنم به‌هر رنگی که صاحب تجویز فرمایید. فرمود: نیرنگ صبغةاللّهی برای نوع شما همین دو رنگ ایجاد کرده صندلی و بادامی. طبع غیّور آن‌قدر داشته که شبی جعفر زتلی که یکی از هجویان و فحش‌گویان عصر بود، مثنوی در تعریف او گفته آورد. همین‌که مصرع اوّل خواند:

چه عرفی چه فیضی به‌پیش تـو پهـش

فرمود: شما مهربانی کردید که تشریف‌آوردید ما فقیر بیدلیم، ما را شنیدن امثال این حکایات که در حق استادان می‌شد، نمی‌رسد. دو اشرفی از کیسه برآورده به‌مدّاح بخشید، و خاموش ساخت. حاضران مجلس خصوص فقیر خوشگو هرچند عرض نمودیم که آن‌حضرت اگر حکم شود مصرع ثانیش بخواند تا معلوم گردد که قافیه «پهش» چه آورده، قبول نیفتاد و استقلال ذاتی به‌حدی داشت که در عمر شصت و پنج سالگی فرزندی قدم به‌بیت‌الشرف او گذاشت. از این عنایت غیرمترقبه شادی‌ها کرد و صدقه‌ها داد. چون چهار ساله به‌عدم شتافت، به‌شگفتگی پیشانی موافق دین و آئین تجهیز و تکفین نموده مدفون ساخت و تا دروازه با نعش مشایعت کرد. مردم که به‌عزاپرسی می‌آمدند، گریه‌ها و زاری می‌کردند. وی غم همگنان می‌خورده می‌گفت: یاران جای تعجّب است که فرزند من بمیرد و گریه شما را می‌آید. مخمّسی در ماتم پسر گفته که خواندن آن بی‌اختیار رقّت می‌آرد. این دو بند از آن است:

هیهات چه برق پر فشان رفت — کاشوب قیامتم بجان رفت
گر تابی بود در توان رفت — طفلم زین کهنه خاکدان رفت
بازی بازی بر آسمان رفت
هرگه دو قدم خرام می‌کاشت — از انگشتم عصا بکف داشت
یا رب چه علم بوحشت افراشت — دست از دستم چه گونه برداشت
بی‌من راه عدم چسان رفت

در متأخرین هیچ شاعری به‌این عزّت و آبرو به‌سرنبرده که او داشت. قطب‌الملک سیّد عبدالله خان که وزیر اعظم و پادشاه نشان بود، دو سه مرتبه که طلب داشت، همین که نظرش بر میرزا افتاده از کرسی می‌خاست و پیش دویده معانقه می‌کرد و تکیه و مسند می‌گذاشت و نوّاب نظام‌الملک آصف‌جاه که وکیل مطلق هندوستان بود، از دوستان ایشان است. دیوانی به‌مشورت ایشان ترتیب داده و دیگر اکثر خورد و بزرگ شهر سرشام به‌خدمتش می‌رفتند و انواع فیض‌ها برمی‌داشتند. محمّد فرّخ‌سیر پادشاه شهید اوّل استمزاج کرد، بعد از آن چون معلوم نمود که او به‌ملاقات نخواهد آمد، دو هزار روپیه و زنجیر فیل رعایت کرد. زر نقد خود به‌خدمتش رسید، چون وکیلی از طرف ایشان برای آوردن فیل نرفت، متصدّیان شکم بنده به‌حلق فروبردند و شاه عالم بهادر شاه به‌منعم خان خانخانان اکثر (می)فرمود که به‌میرزا بیدل تکلیف نظم *شاهنامه* نموده شود. خانخانان که آشنای قدیم بود، پنج شش بار در کتابت نوشت. میرزا قبول نه نمود. عاقبت جوابی به‌درشتی نگاشت که اگر خواه مخواه مزاج پادشاه برین پله است، من فقیرم، جنگ نمی‌توانم کرد، ترک ممالک محروسه نموده به‌ولایت می‌روم.

وقتی عالمگیر پادشاه این بیت ایشان در فرمان به‌پادشاهزاده معظّم در مقدّمهٔ تسخیر حیدرآباد نوشته:

من نمی‌گویم زیان کن یا بفکر سود باش
ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش

و این بیت به‌اعظم شاه مکرّر نگاشته:

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید

و نیز بر عرضی شخصی که زیاد طلبی می‌کرد، این مقطع مشهور ایشان دستخط پادشاه شد:

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست

آن‌حضرت در فهم معنی توحید و معارف پایهٔ بلند داشته، علم تصوّف خوب ورزیده بود و مسائل آن را از تحمّل این فن به‌تحقیق کمال رسانیده، در این مقدمه جنید و بایزید وقت خود بود، بسا مقدّماتی که مولوی روم در مثنوی و شیخ ابن عربی در فصوص الحکم بیان کرده آن همه را به‌شرح و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی بی‌اندازه در کلام خود بسته، چون نمک جمیع اقسام سخن شورانگیز توحید است، در سخن طرز بلندی اختیار فرموده که اگر بالفرض شعر به‌دشنام کسی می‌گفتند، سررشتهٔ توحید از کف نمی‌دادند. در همهٔ اشعارش این رعایت منظور است و او در این فن از استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به‌سخن آشنا شد، این طرز مخصوص به‌دست کسی نیفتاده. کارهایی که او کرده مقدور کسی نیست. اکثر بی‌انصاف‌های زمانه از روی حسد حرفی چند ناسزا در حق جناب کرامت مآب وی می‌سازند که میرزا بیدل غلط‌گویی مقرّری است و حال آن‌که خود به‌پایهٔ غلطهایش نرسیده‌اند تا به‌کارهایی که ازو (به)ظهور پیوسته چه رسند و این محض (از) جهل و بغض که مخمر آن فریق است، می‌شد، چه حضرت گلشن می‌فرمود که میرزا بیدل پایه‌ای دارد که این غلطهایش را بعد صد دو صد سال اهل لغت و فرهنگ‌ها به‌طریق سند خواهند آورد و ما فرض کردیم که ترکیب‌سازی و لفظ‌تراشی که نامش غلط گذاشته‌اند، در تمام اشعارش پانصد یا هزار بیت خواهد بود، جواب بقیهٔ شعرهایش که هم به‌رغم مدّعیان صحیح و درست باشد، که می‌تواند داد، آخر تمام صد هزار بیت خود غلط نیست. آدمی را باید که در هر وقت منصف احوال خود باشد تا به‌آن درجه برسد، پا از اندازهٔ گلیم خود دراز نکشد و الا مطعون ارباب خرد گردد:

ز خاکی کـه بـر آسـمان افگنـی سر و چشم خود را زیان می‌کنـی

مشهور نقل است که روزی ناظم خان فارغ مصنف تاریخ فرخ‌شاهی آن‌حضرت را به‌دعوت طلبیده، بعد فراغ طعام ناظم خان به‌طریق الزام پیش‌آمد و گفت میرزا صاحب در این شعر سرکار روزمرّه بسیار تازه است:

توانگری که دم از فقر می‌زند غلط است   به‌موی کاسهٔ چینی نمد نمی‌بافند

میرزا در جواب فرموده: خان صاحب من آن احمق نیستم که طعن صاحب را دریافت نکنم. خان مکرّر گفت که بالله این روزمرّه اختراع صاحب است. فرمود که شما در شعرای قدیم کدام کس را مسلّم می‌دارید. ناظم خان گفت: از قدما هرکه باشد. پس آن‌حضرت هفده سند معتبر از عسجدی و فرّخی و معزّی و مسعود سعد سلمان و خواجه سلمان و دیگر استادان در صحت روزمرّه «نمد بافی» گذرانیده. ناظم خان حیران ماند و به‌بانگ بلند گفت: و الله هرکه در اسنادی این عزیز شک آرد، بی‌شک کافر باشد. تا زیست معتقد او بود. از آن‌جا که این کم تتبّعان استقرا نداشته‌اند، حمل بر غلط می‌کنند و فقیر خوشگو در عمر خود زیاده از هزار مرتبه به‌خدمتش مستفید شده باشم، گاهی ندیدم که کسی از این جماعت که غلط‌گویش می‌گویند، به‌حضور او رفته حرف سر کرده باشد.

روزی یکی از شعرای عصر که نامش نمی‌توان برد، با مثنوی‌ای به‌خدمتش رسید، چون به‌این بیت رسید:

بیا ساقی که چشم بی‌قرارت   چو گل خون شد ز زخم انتظارت

آن‌حضرت فرمود که اضافت «چشم بی‌قرارت» از عالم صفت و موصوف معلوم یعنی چشم که بی‌قراریست و حال آن‌که ارادهٔ شاعر اضافت لامی است، یعنی چشم عاشق تو که خود را به‌اسم بی‌قرار برآورده، شاعر را باید که از این چنین گفتگو احتراز نماید که اراده چیزی دارد و چیزی دیگر برآید. آن عزیز گفت که زلالی بسته است. آن‌حضرت فرمود: شما زلالی را موقوف دارید، از خود حرف زنید، این از آن عالم است که کسی در این بیت بسته:

هرکه سویت به‌چشم بد بیند   چشمش از کله تو بیرون باد

آن مثنوی‌گو کاو کاو کرد. آن‌جناب فرمود: همین قسم شعری در مدح میرزا الغ بیگ گفتند:

حبذا میرزا الغ بیگ ولی   دشمنانت کلهم که می‌خوری

در حین حیاتش مدّعیان این نوع خفت‌ها می‌کشیدند، اکنون که از قضای ایزدی آن آفتاب اوج معنی سر به‌گریبان مغرب فنا برده است، خفّاش طینتان از سوراخ‌ها برآمده بال و پر می‌افشانند:

بی‌خبر کز دستگاه یک دو لفظ مستعار   پیش نتوان برد با معنی سپاهان همسری

به‌هرحال فقیر از معتقدات آنچه دیده‌ام سطری چند بی‌ادبانه نگاشته‌ام، اگر کسی را به‌مذاق خوش نیاید، مختار است. باید که این اوراق را از مطالعه موقوف نماید. قسم به‌جان سخن که جان منست و به‌خاک پای ارباب سخن که ایمان منست که فقیر در این مدّت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم ثقه برخورده می‌باشم، لیکن به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو اویی ندیده‌ام و از کسی که او را بسیار کم دیده است، انصاف می‌خواهم امّا به‌شرطی که منصف باشد نه متعصّب.

بالجمله آن‌جناب از الهیات و ریاضیات و طبیعیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصّهٔ مهابهارت که در هندیان از آن معتبرتر کتابی نیست، به‌یادداشت و در فنّ انشاء منشی بی‌نظیر، چنان‌چه *چهار عنصر* و *رقعات* او بر این دعوی دلیل ساطع است و در نثر چیزی که عیان است، چه محتاج بیان است، و می‌فرمود: حضرت حق جل و علا قدرت پرگویی و سخن‌طرازی آن‌قدر کرامت فرموده که اگر قلم برداشته متوجّه فکر تازه می‌شوم، نهایت روزی پانصد بیت برسد لیکن محتاج به‌نظر ثانی خواهد بود...

روزی چوب‌دستی مضبوط که در هندی لتهه، می‌گویند، بدست کرده از خانه برآمدند شیخ کبیر که از آشنایان و هم‌صحبتان دیرین ایشان بود، تا مدّت سی سال متواتر بلاناغه از دیدار ایشان کامیابی داشت، ذکر عصا بر زبان آورد. آن‌حضرت پنج فقره مقفی در تعریف عصا فرمودند: «سنّت الانبیاء»، «زینت الصلحا»، «مونس الاعمی»، «ممد الضعفا»، «دافع الاعدا» و بعد از آن فرمودند که برای دفع شرّ اعدا چوب مضبوط باید. قصّه مختصر در سال هزار و صد و سی و سیوم در ایّامی که ابوالفتح ناصرالدّین محمّد شاه پادشاه غازی بر سادات بارهه مظفّر و منصور شده استقلال سلطنت یافته به‌دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد تشریف آورده، حضرت میرزا بیدل را در ماه محرّم عارضهٔ تب روی‌داد. چهار پنج روز به‌حرارت گذشت. بعد از آن تب مفارقت کرد. ایشان غسل فرمودند. روز دوم از غسل به‌تاریخ سیوم صفر روز چهارشنبه وقت شام باز حرارت

عود کرد و تمام شب ماند. نوّاب غیرت خان بهادر صلابت جنگ که از یاران آن‌حضرت و آن شب به‌خدمت ایشان حاضر بود و نقل صحیح است که شب گاهی به‌افاقت و گاه به‌غش گذشت و در وقت افاقت بی‌اختیار خنده از ایشان سر می‌زد به‌مصداق این بیت قدیم:

جانان بقمارخانه رنـدی چندنـد　　بر نسیه و نقد هردو عالم خندند

به‌هرحال آثار یاس به‌نظر آمدن گرفت و تا صبح حال دگرگون شد. یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر شش گهری روز برآمده همای روح پرفتوح آن زنده به‌عیش سرمدی از آشیانهٔ تن بال و پر افشانده بر ساکنان عرش معلّی سایه انداخت و به‌وصال حقیقی کامیاب گردید، رحمت الله علیه. در همان حویلی اقامت‌گاه که چبوتره برای قبر خود از مدّت ده سال راست کرده بودند، به‌خاک سپردند. غزلی و رباعی نوشته زیر بالین گذاشته بود. بعد برداشتن مردهٔ ایشان کاغذ مذکور برآمد و اشتهار یافت. فقیر خوشگوی به‌جنسه آن کاغذ روز سیوم مرگ ایشان پیش میرزایی میرزا محمّد سعید ولد میرزا عبادالله که خال آن‌حضرت و صاحب این شعر است:

برنگی دوخت بلبل چشم بر گـل　　که شد پیراهن گل چـشم بلبـل

و میرزا محمّد سعید خلف ارشد اوست و الحال سجاده‌نشین و مجلس‌آرای عرس آن‌جناب است، دیده بود. نقل آن برداشته می‌شود:

به‌شبنمی صبح این گلـستان فـشاند جـوش غبـار خـود را
عرق چو سیلاب از جبین رفت و مـا نکـردیم کـار خـود را

ز پـاس نـاموس نـاتوانی چـو سـایه‌ام نـاگزیر طاقـت
که هرچه زین کاروان گران شد بدوشم افگنـد بـار خـود را

به‌عمر موهوم فکر فرصت فزود صد بـیش و کـم ز غفلـت
تو گر عیـار امـل نگیـری نفـس چـه دانـد شـمار خـود را

قدم به‌صد دشت و در کشادی ز ناله در گـوش‌هـا فتـادی
عنان بـه‌ضـبط نفـس نـدادی طبیعـت نـی سـوار خـود را

بلندی سـر بـه‌جیـب پـستی اسـت اعتبـار جهـان هـستی
چـراغ ایــن بــزم تــا ســحرگاه زنــده دارد مــزار خــود را

ز شرم هستی قدح نگون کن دماغ مستی به‌وهم خون کن
تو ای حباب از طرب چه داری پر از عدم کن کنـار خـود را

به‌خویش گر چشم می کشودی چون موج دریا گره نبـودی
چه سحر کرد آرزوی گوهر که غنچه کـردی بهـار خـود را

اگر دلت زنگ کـین زدایـد خـلاف خلعـت نـه پـیش آیـد
صفای آیینـه شـرم دارد کـه خـورده گیـرد دوچـار خـود را

تو شخص آزاد پرفشانی قیامت است این‌کـه غنچـه مـانی
فزود خودداریّت به‌رنگی کـه سـنگ کـردی شـرار خـود را

وداع آرایش نگین کـن ز شـرم دامـان حـرص چـین کـن
مزن به‌سنگ از جنون شهرت چـو نـام عنقـا وقـار خـود را

بـدر زن از مـدعا چـو بیـدل ز الفـت و هـم پـوچ بگـسل
بـر آسـتان امیـد باطـل خجـل مکـن انتظـار خـود را

رباعی

بیــدل کلــف ســیاه‌پوشــی نــشوی   تشویش گلوی نوحه کوشـی نـشوی
بـر خـاک بمیـر همچنـان رو بربـاد   مرگت سبک است بار دوشی نـشوی

خان صاحب آرزومندان تاریخ وفاتش به‌طریق تعمیه یافته در قطعه بسته‌اند:

رفـت بیـدل ز غـم آبـاد فنـا

فقیر خوشگوی این فقرهٔ تاریخ وقوع یافته: «یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر» و این رباعی نیز نظم کرده:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفـت   و آن جوهر پاک در ته خـاک بخفـت
خوشگو چو ز عقل کـرد تـاریخ سـؤال   "از عـالم رفـت میـرزا بیـدل" گفـت

هر سال بروز عرس ایشان مجمع شعرا می‌شود. جمیع نازک خیالان شهر جمع شده اوّل غزلی از کلیّات ایشان خوانده هریک جوهر خود را عرض می‌دهد. مجلس خوبی منعقد می‌گردد. چشم بر تفرّقه از آن مجمع رنگین دور باد. کلیّاتی از آن حضرت یادگار است که شمار تمامی ابیات آن نود و نه هزار بیت است و آن را در حین حیات خود چهار مصراعی نویسانیده اوراق وزن کرده چهارده سیر متعارف به‌وزن درآمد. در پلهٔ دوم میزان برابر آن اکثر فلزات و جواهر آلات داشته خیرات نموده و در آن وقت فرمود

که اهل هند اولاد خودها را وزن کرده تصدق می‌دهند، از آن‌جا که نتیجهٔ بیدلان همین نتائج طبع می‌باشد، من هم خیریّت آن‌ها از خدا خواستم، امید که قبول شود. از آنجمله یازده هزار بیت نسخه عرفان است در بحر حدیقهٔ حکیم سنایی که بر آن مثنوی ناز می‌کرد. چنان‌چه اکثر از زبان مبارکش شنیده‌ام: آنچه ما داریم نسخهٔ عرفان است، و آن را در مدّت سی سال به‌اتمام رسانید. سراسر گفتگوی تصوّف و معارف دارد. این مصراع آخر آن در تاریخ اتمام گفته:

هدیـهٔ ذوالجـلال و الاکـرام

و آخر آن سرخی که سرسخن است، هم بیت موزون قرارداده، این مطلع است بیت سرسخن:

عقل و حس، سمع و بصر، جان و جسد　　همـه عـشق اسـت هـو الله احـد
عـشق از مـشک خـاک آدم ریخـت　　آن‌قـدر خـون کـه رنـگ عـالم ریخـت

و دیگر چهار هزار بیت مثنوی «طلسم حیرت» در بیان امتزاج روح با مزاج و شهر خصوصیّات عالم صغیر جسد عبارت از آن است در بحر «یوسف زلیخا» که مطلعش این است:

بنام آن‌که دل کاشانهٔ اوسـت　　نفس گرد متاع خانـهٔ اوسـت

و در همین بحر سه هزار بیت مثنوی «طور معرفت» در احوال سیر کوهستان و خصوصیات ولایت بیرات که همراه شکرالله خان فوجدار آن‌جا تشریف برده بودند و این لطیفه از آن‌جا بر زبان‌ها است:

شبی بـر تیـغ کـوهی بـود جـایم　　ز بیتـابی بـه‌سـنگی خـورد پـایم
توانـایی بـه‌طاقـت گـشت مغـرور　　که از راهش به‌جـرأت افگـنم دور
نـدا آمـد کـه ای محـروم اسـرار　　خرابـات نزاکـت‌هاسـت کهـسار
مباد این‌جا زنی بـر سـنگ دسـتی　　که مینا در بغل خفته‌سـت مـستی

دو هزار بیت *ساقی‌نامه* مسمّی به«محیط اعظم» سرجوش خمستان فکرهای اوست. ملّا ظهوری *ساقی‌نامهٔ* شاعرانه گفته و ایشان همه موحّدانه و یک هزار بیت دیگر مثنوی تنبیه‌المهوّسین در مذمت کیمیا که هرگز معتقد آن نبودند و هزار بیت ترجیع‌بند جواب فخرالدّین عراقی و هفت هزار بیت از قصائد و ترکیب‌بند و مقطّعات و تواریخ و

مخمّسات و مربّع و مستزاد و اشعار صنایع و سه هزار بیت هزلیات و هشت هزار بیت، چهار هزار رباعی که به‌قول شاه گلشن رباعی‌گویی حقّ اوست و مقدار ده هزار بیت نثر *چهار عنصر* و بقیه پنجاه و چند هزار بیت غزلیّات و اقسام بحور و زمین‌هایی شگفته و طرحی که از عهده برآیی هریک کار همّت بلند اوست بلکه گمان غالب آن‌که هیچ بحری از بحور در رسائل عروض از گفتن نمانده باشد و چون از فکر همهٔ آن‌ها طبیعت را سیر یافت بر همان‌قدر اکتفا نکرده بحر بستم [بیستم] سوای آن نوزده بحر عروض ایجاد کرده و در آن غزل‌ها سرانجام داد چنان‌چه چهار بیت از دو غزل بیاد بود:

می و نغمه مسلم حوصله‌ای که قدح کش گردش سـر نـشود
بهل است سبک سری آنقدرت که دماغ جنـون زده‌تـر نـشود
چه بود سروکار غلط سبقان در علـم و عمـل بـه‌فـسانه زدن
ز غـرور دلائـل بـی‌خـردی همـه تیـر خطـا بـه‌نـشانه زدن
مژه‌ای ز توقع کـار جهـان بـه‌هـم آر و غبـار هـوس بنـشان
بکشودن چشم طمع نتوان صف حلقه به‌هر در خانـه زدن...

بیاضی به‌دستخط خود از اشعار غزلیّات انتخاب فرموده نوشته و آن را به‌فقیر عنایت کرده‌اند.

ریاض الشعرا[۱]: علی قلی واله داغستانی (سال تألیف: ۱۱۶۱ ه‍/۱۷۴۸ م)

میرزا عبدالقادر بیدل: از عارفان محقّق و کاملان مدقق بوده. چاشنی مشرب توحید از رحیق کلامش پیداست و حلاوت مذاق تصوّف از شکر گفتارش هویدا. در تحقیق مسألهٔ توحید یگانه بود و در ترک و تجرید سرآمد زمانه. در اوایل حال به‌ملازمت شاهزادهٔ عالی‌جاه محمّد اعظم شاه خلف عالمگیر پادشاه به‌سرمی‌برد. آخر ترک علایق نموده در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد مربع‌نشین چاربالش تجرد گردید. مدّت‌ها در آن‌جا هنگامهٔ سخن‌سنجی را گرم داشت. با وجود فقر مسکنت مرجع امرا و اهل کمال بود. در سنهٔ هزار و یکصد و سی و سه از این سرای فانی به‌عالم باقی شتافت. کلیّاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاورهٔ فصحای عجم نیست

---

۱. تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا رامپور، هند، ۲۰۰۱ م.

و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، امّا شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد و پختگی نفس از گفتگویش ظاهر است. اگر زبان‌دانی اوقات صرف نموده انتخابی از کلیّاتش بردارد، معلوم می‌شود که صاحب چه‌قدر مایه بوده است.

تذکرهٔ حسینی[1]: میر حسین دوست حسینی سنبهلی مرادآبادی (تألیف: ۱۱۶۳ ه/۱۷۵۰ م)
بحر بی‌ساحل میرزا عبدالقادر بیدل ترک روزگار شاهی نموده بر تخت توکّل مربع نشسته، صاحب طرز خود است و کلیّاتش به‌وزن یازده آثار است، روز عرس آورده پهلوی قبرش که در دهلی واقع است، می‌گذراند و اهل زیارت اشعار ازو می‌خوانند...

میرزا از کاملان عصر خود بوده. در سال یکهزار و یکصد و سی و سه رحلت نموده.

تذکرهٔ شعرا[2]: آنند رام مخلص لاهوری (م: ۱۱۶۴ ه)
عارف کامل حضرت میرزا عبدالقادر بیدل در ابتدا به‌سرکار پادشاه‌زادهٔ عالی‌جاه محمّد اعظم شاه هرچه تمام‌تر توسّل داشتند، منبعد ترک نوکری کرده در شاهجهان‌آباد اقامت گرفتند و تا انقطاع سررشتهٔ نفس بر در مخلوق به‌سماجت نرفتند. تمام روز در خلوت‌کده می‌بودند. و قریب به‌شام به‌دیوانخانه تشریف می‌آوردند و یارانی که حاضر می‌بودند، اقسام فواید صوری و معنوی از خدمت شریف حاصل نمودند. بعد از حضرت امیر خسرو دهلوی مثل میرزا خاک پاک هندوستان صفحهٔ روزگار را از سرلوح سخن و صنایع نازک این فن نیاراسته. زیاده بر لک بیت تصانیف ایشان خواهد بود که بر زبان‌ها مذکور و در هند و عراق مشهور است. در تصوّف غلو داشته و این علم را بهترین علم‌ها می‌انگاشتند. میرزا از برگزیدگان جناب الهی بود و در نهایت توکّل و استقامت معاش می‌نمود. راقم سطور فقیر مخلص مدتی ممتد اشعار خود را از نظر معنی پرورش گذرانده و به‌پیرایهٔ اصلاح رسانده در کتابخانهٔ فقیر دیوان ایشان به‌دستخط ایشان است و تا صورت و معنی هردو به‌جلوه آید، شبیه ایشان رونق‌افزای ورق آخر الوان. در هزار و صد و سی و سه به‌جوار رحمت حق پیوستند. در صحن حویلی بتوتت مزار متبرک ایشان است و زیارتگاه معتقدان، هر سال محفل عرس منعقد می‌شود

---

۱. نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.
۲. مخلص (متوفی ۱۱٦٤ هجری).

و شعرای شهر بر سرخاک پاک حاضر گردیده صحبت گرم می‌سازند و به‌خواندن اشعار سحر آثار می‌پردازند:

هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به‌عشق　　ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

(حافظ شیرازی)

هشتاد سال عمر یافتند و در ایّام شباب نهایت صاحب قوّت بودند چنان‌چه چهری[1] آهنی که در دست می‌بود، ده سیر وزن داشت این مصرع تاریخ رحلت است:

هیهات نماند قطب عالی مقدار

و لفظ «انتخاب» تاریخ تولّد حضرت میرزاست علیه‌الرحمه کو عقل و کجا فهم که از دیوان وحدت ترجمان اشعار انتخاب زده مرقوم ساخته شود تبرکاً و تیمناً بیتی چند به‌تحریر می‌آید.

شاه محمّد شفیع وارد تهرانی در تذکرهٔ مرآت واردات: "در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد، این است که سلسلهٔ اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفّر پادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد".

مجمع النّفایس[2]: سراج‌الدّین علی خان آرزو گوالیاری (سال تألیف: ۱۱۶۴ ه)

بیدل، میرزا عبدالقادر، ابوالمعانی فردوسی رضوان پیش چمن آرای طبعش از خیابان بهشت خط عجز به‌بینی کشیده و شهیدی بهار در مقابل رنگینی مضامینش از نارسایی به‌خاک و خون حسرت طپیده، اگرچه از علم ظاهر بهرهٔ وافی نداشت، از صحبت بزرگان و سیرکتب صوفیه آن‌قدر مایه‌ور بود که در سرزمین شعر تمام تخم تصوّف می‌کاشت و به‌مرتبه‌ای آشنای مرتبهٔ توحید بود که هجو و هزل او نیز بی‌ذوق درویشانه نبود، چنان‌که در مذمت یکی و مدح دیگری گفته:

حیزان اگر آهنگ فتوری دارند　　وز باد سرین لاف غروری دارند

زین غوغاها چه باک شهبازان را　　زاغان گُه می‌خورند و شوری دارند

---

۱. چِھڑی واژهٔ هندیست به‌معنی عصا.

۲. خدابخش اورینتل پبلک لائبریری، چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

نصرآبادی که او را از مردم لاهور شمرده، غلط است. اصلش از توران است، از قوم ارلات و در بنگاله به‌سربرده. اکثر حالاتش از کتاب «چار عنصر» که از تألیفات اوست و نثرش در کمال دقّت و پاکیزگیست، واضح و لایح می‌گردد. قریب سی سال در شاهجهان‌آباد دهلی فروکش کرده، و از در توکّل پا بیرون ننهاده. امراء و عمده‌ها را حق سبحانه بر در او فرستاده. اوایل سلطنت فردوس آرامگاه حضرت محمّد شاه مغفور از این جهان رحلت نموده. فقیر آرزو دوبار به‌خدمت این بزرگوار اوایل عهد پادشاه شهید محمّد فرّخ‌سیر رسیده و مستفید گردیده. کلامش نظماً و نثراً مابین صد و نود هزار است، کلیّاتش روز وفات او که به‌چهارم شهر صفر باشد؛ ۱۱۳۳ هجری، و همین تاریخ وفات اوست، و مردم هندوستان آن روز چراغان کنند، و طعام پخته به‌خلایق دهند و عرس نامند، پیوسته زیارت کرده می‌شود. بی‌تکلّف سنگ زور سخن سنجان است. و چون از راه قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده، مردم ولایت و کاسه لیسان این‌ها که از اهل هندند، در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند، و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرتان هند، هیچ سخن ندارد بلکه قایلست. چنان‌چه در رسالهٔ «داد سخن» به‌براهین ثابت نموده هرچند خود تصرف نمی‌کند احتیاطاً. به‌هر قسم، میرزا بیدل جامع فنون شعر است، چه غزل چه مثنوی و چه قصیده و چه رباعی و شعر او را طرز خاصی است و در نثر بی‌مثل و بی‌نظیر است. هرچند سخن را به‌جایی رسانیده که چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد، لیکن از جهت اشعاری که به‌قدر فهم خود انتخاب زده، نوشته است.

نکات‌الشعرا[1]: میر محمّد تقی میر اکبرآبادی (سال تألیف: ۱۱۶۵ ه)

میرزا عبدالقادر بیدل: شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان پنجاه هزار بیت و مثنویات و غیره. اوائل[2] جوانی نوکر شاهزاده محمّد اعظم شاه بود. بعد از چندی ترک روزگار گرفته فروکش کرد. از مذاق شعر او دریافته می‌شود که بهرهٔ کلی از عرفان داشت.

---

۱. ترتیب دکتر محمود الهی، اتّرپردیش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸٤ م.

۲. شورش: در اوائل.

احوالش مفصّلاً در تذکره‌ها مرقوم است. دو شعر ریخته به‌نام او شنیده می‌شود، شاید به‌تقریبی گفته باشد:

مت پوچھ دل کی باتیں وہ دل کہاں ہے ہم میں
اس تخم بےنشاں کا حاصل کہاں ہے ہم میں
جب دل کے آستان پر عشق آں کر پکارا
پردے سے یار بولا بیدل کہاں ہے ہم میں

سرو آزاد[۱]: میر غلام علی آزاد بلگرامی (سال تألیف: ۱۱۶۶ ه)
عمدهٔ سخن طرازان و شهرهٔ سحرپردازان است. در اقسام نظم پایهٔ بلند و در اسالیب نثر رتبهٔ ارجمند دارد. طبع درّاکش چه‌قدر معانی تازه بهم رسانده و چه ثمرهای نورس که از نهال قلم افشانده، خلاصهٔ کلامش شراب میخانهٔ هوشیاران و طلای دستمایهٔ کامل عیاران است. از آغاز شعور تا دم آخر چشم بر سیمای معنی دوخته و چراغ عجبی بر مزار خود افروخته.

از نژاد قوم برلاس است. در بلدهٔ عظیم‌آباد، پتنا از نهانخانهٔ عدم بشهرستان وجود خرامید و در هندوستان نشو و نما یافت.

در مبدأ حال نوکر شاهزاده محمّد اعظم بن خلدمکان بود و به‌منصبی امتیاز داشت. یکی از مقربان تعریف میرزا به‌سمع شاهزاده رسانید. شاهزاده فرمود: قصیده‌ای در مدح ما انشا کند تا رتبهٔ استعدادش دریافته به‌اضافهٔ منصب و تقرّب سرافراز فرماییم. این خبر به‌میرزا رسانیدند. فی‌الفور دل از نوکری برداشت. هرچند یاران مقید شدند که قصیده در مدح شاهزاده توان گفت، سر انکار باز زد و نوکری را ترک داده در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد گوشهٔ انزوا گرفت و بقیه زندگانی به‌عنوان فقر و توکّل به‌سرآورد.

حق تعالی او را اعتبار و اشتهار ارزانی فرموده. امرا و ارکان سلطنت همه آرزوی ملاقات داشتند و اعزاز و اکرام فوق‌الحد به‌جا می‌آوردند. لاسیّما نوّاب شکرالله خان که خود با جمیع اهل‌بیت محو اعتقاد میرزا بود و میرزا نیز مخلص خاص این خاندان است...

---

۱. مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

نوّاب نظام‌الملک آصف‌جاه طاب ثراه در شعر خود را شاگرد میرزا (بیدل) می‌گرفت. در منشآت میرزا چند رقعه که به‌نام چین قلیچ خان است، عبارت از نوّاب آصف‌جاه باشد که خطاب قدیم اوست. هرگاه میرزا به‌دولت خانهٔ نوّاب می‌رفت، استقبال و مشایعت می‌کرد و بر مسند خود می‌نشاند.

و میرزا را با امیرالامرا سیّد حسین علی خان نیز ربط تام بود. در ایّامی که امیرالامرا به‌نظم ممالک دکن می‌پرداخت، میرزا این دو بیت از شاهجهان‌آباد به‌امیرالامرا نوشت:

ای نشهٔ پیمانهٔ قدرت به‌چه کاری
هستی اثری یا پی تاراج خماری

می در قدحی، گل به‌سری، جام به‌دستی
رنگ چمنی، موج گلی، جوش بهاری

لیکن بعد برهم زدن محمّد فرّخ‌سیر تاریخ طبع‌زاد میرزا که:
سادات بوی نمک حرامی کردند (۱۱۳۱ ه)

شهرت گرفت. میرزا متوهّم شده از دهلی حرکت جانب لاهور کرد. عبدالصمد خان ناظم لاهور به‌تعظیم و تکریم تمام پیشامد و خدمات شایسته به‌تقدیم میرزا نمود و چون دولت سادات عنقریب برهم خورد، میرزا در همان ایّام به‌شاهجهان‌آباد معاودت نمود. سیوم ماه صفر سنهٔ ثلث و ثلثین و مائة و الف (۱۱۳۳) رخت به‌عالم باقی کشید. در صحن خانهٔ خود مدفون گردید.

میرزا معنی‌آفرین بی‌نظیر است امّا عبارت به‌طور خود دارد و به‌طور جمهور نیز فراوان جواهر سخن در رشتهٔ نطق کشید. اگر کلیّاتش را انتخاب زنند، مجموعهٔ لطیف مقبول حاصل می‌شود و خطّ نسخ بر نسخهٔ سحر ساحری می‌کشد. چنان‌چه در این عدالت گاه شهود عدل حاضر است.

و از بس قوت طبع‌گاهی باد پای فکر تند می‌تازد و به‌طور ملّا ظهوری ترشیزی در یک زمین مکرّر طرح غزل می‌اندازد.

و میرزا را بحر کامل مرغوب افتاده و در این بحر شنائی کرده. میر عطاءالله صاحب رسالهٔ عروض گوید: بعضی متأخرین شعرای عجم (که) بر کامل مثمن شعر گفته‌اند، خالی از عذوبتی نیست چنان‌چه خواجه کمال‌الدّین سلمان ساوجی فرماید:

به‌صنوبر قد دلکشش اگر ای صبا گذری کنی
به‌هوای جان حزینِ من دل خسته را خبری کنی

و از مطالع میرزا بیدل است:
تو کریم مطلق و من گدا، چه کنی جز این که نخوانیم
در دیگرم بنما که من به‌کجا روم چو برانیم

تذکرهٔ بی‌نظیر[۱]: سیّد عبدالوهّاب افتخار بخاری دولت‌آبادی (سال تألیف: ۱۱۷۲ ه)
بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی، از قوم ارلاس است. در بدو حال نوکر محمّد اعظم شاه، خلف خلدمکان بود و منصبی داشت. شاهزاده بر فن شاعری او اطّلاع یافته، به‌ایجاد قصیده متضمن مدیح خود مأمور فرمود، تا در جنب استعداد سخنوری بر منصب و تقرّب او بیفزاید. میرزا از این تکلف سر باز زد و بر در استغنا زده ترک نوکری نمود. و در شاهجهان‌آباد گوشهٔ عزلت و توشهٔ توکّل را به از دولت خانهٔ پادشاهی و نعمت الوان نامتناهی دانسته، منزوی شد. و از جناب پادشاه حقیقی منصبی دریافت. اکثری از اعیان پایهٔ سریر سلطنت به‌ملاقات او نیازمندی‌ها وا می‌نمودند، خصوصاً نوّاب شکرالله خان و شاکر خان به‌خلوص دل معتقد میرزا بودند. نوّاب آصف‌جاه خود را از تلامذهٔ او می‌شمرد. و هرگاه میرزا برای دیدنش می‌آمد، نوّاب به‌اعزاز استقبال و اکرام مشایعت می‌پرداخت، و بر مسند خود جا می‌داد. زهی سخن‌آفرینی که هرچه خود می‌تراشد دیگران را در بست و کشاد آن راه مجال تنگ است و آنچه به‌طور جمهور می‌بندد و می‌کشاید، جبهه افروز آب و رنگ. جادو طرازی فکرش روز بازار سحر حلال است؛ و صورت بندی خیالش آینه‌دار برهان کمال. طبع وزّانش به‌نقود نظم پادشاه سخن را در ترازوی وزن می‌سنجد، و ذهن سخن‌بافش به‌اقمشهٔ نثر دولتخانهٔ سلطان معنی را آذین می‌بندد. او پهلوان پایتخت سخن است و پنجهٔ قدرت ربای زورآوران این فن. در بحر کامل بسیار میرآبی می‌کند و در این دریا بیشتر به‌سیر آب می‌پردازد. رحلت او در شاهجهان‌آباد، سوم ماه صفر سنهٔ ثلث و ثلثین و مأئة الف واقع شد. نخبه‌ای از اشعارش نوک‌ریز کلک التقاط می‌گردد.

---

۱. ترتیب سیّد منظور علی، سنیت هاؤس، اله‌آباد، ۱۹٤۰ م.

خزانهٔ عامره[۱]: میر غلام علی آزاد بلگرامی (سال تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳-۱۷٦۲ م)
بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی پیر میکدهٔ سخندانی و افلاطون خم‌نشین یونان معانی است. کرا قدرت که به‌طرز تراشی او تواند رسید و کرا طاقت که کمان بازوی او تواند کشید چنان‌چه خود جرس دعوی می‌جنباند:

مـدّعی در گـذر از دعـوی طـرز بیـدل   سحر مشکل که به‌کیفیّت اعجاز رسـد

و مؤلّف گوید:

رساند پایهٔ معنی به‌آسمان نهـم   بلند طبع شـناسد کلام بیـدل را

نشاء فقر جزو دماغش و فروغ روشن دلی نور چراغش، اصلش از گروه ارلاس در بلدهٔ عظیم‌آباد پتنه از شبستان عدم به‌صبح کدهٔ هستی رسید و در بلاد هندوستان نشو و نما یافت و در بنگاله بیشتر به‌سر می‌برد. آغاز شباب به‌نوکری شاهزاده محمّد اعظم خلف خلدمکان روزگار می‌گذرانید و به‌منصبی سرفرازی داشت یکی از آشنایان تعریف سخن سنجی میرزا به‌سمع شاهزاده رسانید. شاهزاده فرموده قصیده در مدح ما پردازد تا درخور استعداد قدردانی به‌عمل آید چون حرف شاهزاده به‌میرزا رسید سر انکار باز زد و هرچند یاران الحاح کردند که نظم در مدّح شاهزاده باید گفت، درجهٔ پذیرائی نیافت. همان ساعت علاقهٔ نوکری قطع کرده به‌دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد آمد و بقیهٔ عمر را در این بلدهٔ طیبه به‌پایان رسانید. ذکر میرزا در این جریده بنا برهم مشربی مؤلّف است یعنی ترک مدّاحی و ردّ صله عطای همّت امر است و ردّ صله همّت فقرا وشان بینهما. میر عظمت الله بیخبر بلگرامی چه خوب می‌فرماید:

بی‌نیازی همّتـی دارد کریمـان واقـفانـد   ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده‌ایم

و چون میرزا خود را از در اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را بر آستان او فرستاد. از اواخر عهد خلدمکان تا اوائل جلوس فردوس آرامگاه محمّد شاه ارکان هر سلطنت به‌خدمت او می‌رسیدند و مراتب نیاز به‌تقدیم می‌رسانیدند و چون نوّاب آصف‌جاه در ۱۱۳۲ اثنین و ثلثین و مایهٔ الف [آوریل ۱۷۲۰ م] بر کشور دکن مسلّط شد نامهٔ طلب به‌میرزا نوشت. میرزا در جواب این بیت به‌قلم آورد:

---

۱. چاپ نولکشور، لکهنو، و هم از کانپور در ۱۸۷۱ م چاپ سنگی خورده است.

دنیا اگر دهند نه خیـزم ز جـای خـویش　　من بسته‌ام حنای قناعت به‌پای خـویش

میرزا سیوم صفر سنهٔ ثلث و ثلثین و مائة و الف به‌عالم قدس خرامید و در صحن خانهٔ خود واقع شاهجهان‌آباد مدفون گردید. مؤلّف گوید:

سرو سرکردهٔ اربـاب سـخن　　از غم آباد جهان خرّم رفـت

گفــت تــاریخ وفــاتش آزاد　　میــرزا بیــدل از عــالم رفــت

میر عبدالولی عزلت سورتی که ترجمهٔ او در *سرو آزاد* مسطور است، نقل کرد که روز عرس میرزا برسر قبرش رفتم. شعرای شاهجهان‌آباد همه جمع بودند و کلیّات میرزا را موافق معمول برآورده در مجلس گذاشتند. من به‌این نیّت که آیا میرزا را از آمدن من خبری هست، کلیّات میرزا را گشودم. سرصفحه این مطلع برآمد:

چه مقدار خون در عدم خورده باشـم　　که بر خاکم آیی و مـن مـرده باشـم

همه یاران دیدند و کرامت میرزا را مشاهده کردند. میرزا در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند، بلی *قرآن* که کلام خالق السنه است سررشتهٔ موافقت زبان در دست دارد. اگر اختراعی خلاف زبان می‌داشت فصحای عرب قبول نمی‌کردند غیرفارسی که تقلید زبان فارسی کند بی‌موافقت اصل چه گونه مقبول اهل محاوره تواند شد؟ مثلاً میرزا مخمسی در مرثیهٔ فرزند خود دارد. در آن‌جا گوید:

هرگه دو قدم خرام می‌کاشـت　　از انگشتم عصا به‌کف داشـت

خرام کاشتن عجب چیزی است امّا خان آرزو در *مجمع النفائس* می‌گوید که چون میرزا از راه قدرت تصرّفات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت و کاسه لیسان این‌ها که از اهل هنداند. در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند و فقیر در صحت تصرف صاحب قدرتان هند هیچ سخن ندارد بلکه قایل است. چنان‌چه در رسالهٔ داد سخن به‌براهین ثابت نموده هرچند خود تصرف نمی‌کند. احتیاطاً انتهی کلامه.

میرزا اشعار موافق قواعد فصاحت نیز بسیار دارد. اگر صاحب استعدادی از کلیّات او آن اشعار را جدا کند، نسخهٔ اعجاز دست بهم می‌دهد. سخن سنج متفنن است. غزل و مثنوی و رباعی و قصیده و همچنین نثر به‌طرز خاص می‌طرازد و اکثر به‌زبان تصوّف حرف می‌زند حقا که سخن او طرفه دماغی دارد. کلیّاتش نظماً و نثراً مابین نود و صد هزار بیت است، دیوان غزل میرزا منقول از کلیّاتی که بر مزار او می‌باشد

نسخهٔ تحفهٔ صحیح به‌ابتیاع فقیر درآمده در بعضی زمین‌ها دو غزل و قصاید را موزون می‌کند و در بحور قلیل‌الاستعمال به‌قدرت می‌گوید، خصوص بحر کامل در این بحر می‌گوید:

من سنگدل چه اثر برم ز حضور ذکر دوام او
چو نگین نشد که فرو روم به‌خود از خجالت نام او
نه دماغ دیده کشودنی نه سر فسانه شنودنی
همه را ربوده غنودنی به‌کنار رحمت عام او

و در بحر متدارک که آن را رکض‌الخیل و صوت‌الناقوس نیز نامند، می‌گوید و بنابر شانزده رکن می‌گذارد.

چه بود سروکار غلط سبقان در علم و عمل به‌فسانه زدن
ز غرور دلائل بیخبری همه تیر خطا به‌نشانه زدن
اگرم به‌فلک طلبد ز زمین و گرم به‌زمین فگند ز فلک
به‌قبول اطاعت حکم قضا نتوان در عذر و بهانه زدن

و در بحر مطوی گوید:

منفعلم بر که برم حاجت خویش از بر تو
ای قدمت بر سر من چون سر من بر در تو

و در بحر خفیف مثمن که تقطیعش فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن دوبار است، می‌گوید:

به‌تماشای این چمن در مژگان فراز کن
زخمستان عافیّت قدحی گیر و ناز کن
به‌ادای تکلّمی به‌فنون تبسّمی
شکری را قوام ده نمکی را گداز کن

و اصل در این بحر غزل رودکی باشد که مطلعش این است:

که کند یاری مرا به‌غم عشق آن صنم
که تواند زدود از این دل غمخواره زنگ غم

تذکرهٔ گل رعنا[۱]: منشی لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (سال تألیف: ۱۱۸۱–۱۱۸۲ ﻫ) بیدل... اکتساب فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی، می‌نمود و مدتی رمزی تخلّص داشت... اوایل حال در سرکار شاه شجاع پسر دوم شاهجهان پادشاه نوکر شد... در آن زمان مشق سخن از نظر شیخ عبدالعزیز عزّت اکبرآبادی... می‌گذرانید... چندی به‌بلدهٔ اکبرآباد اقامت ورزید و باز به‌دارالخلافهٔ جهان‌آباد رسیده، کنج عزلت گزید. نوّاب شاکر خان و نوّاب شکرالله خان خاکسار تخلّص... بیرون دهلی دروازه شهرپناه، برکنار گذرگهات لطف علی حویلی به‌عوض مبلغ پنج هزار روپیه خریده تواضع نمود، و دو روپیه یومیه مقرّر ساخت که تا دم آخر می‌رسید. سی و شش سال که بقیه عمر بود، در آن مکان به‌فراغت گذارند و تاهّل اختیار کرد. چهار حرم داشت. در عمر شصت و پنج سالگی فرزندی تولّد شده و چهار ساله به‌عدم رفت. میرزا جوانِ تنومند، قوی هیکل بود، خوشگو گوید:

"اشتهای جوانی او قریب به‌هفت هشت آثار بود و اکثر در حالت ریاضت فاقه هم می‌کشید..."

نیز می‌نویسد که:

"عصای خوردی از آهن در دست می‌داشت که وزن آن سی و شش سیر شاهجهانی بود و آن عصا را «نولاسی» نام کرده بود که معنیش به‌زبان هندی «شاخ باریک» باشد. آن را روز عرس میرزا پهلوی قبر شریف می‌گذارند. قوی پنجگان بهردو دست به‌زور تمام برمی‌دارند. اگر کسی حمل بر اغراق و مبالغه کند، باید که بیاید و به‌چشم عبرت‌بین ملاحظهٔ قدرتِ قادر قوی نماید".

و نیز می‌طرازد که:

"هنگام تکلم سخن بسیار آهسته و جدا جدا می‌فرمود، گویا گهرباری یا گلفشانی می‌نماید و آهستگی کلامش به‌حدی که صف‌نشینان موخّر کم می‌شنیدند. میرزا غلامی داشتند، مضمون نام، چنان‌که فقیر گفته:

بیدل که تخت‌گاه فصاحت مقام اوست   معنی کنیز او شد و مضمون غلام اوست

---

۱. *تین تذکرے* (سه تذکره)، تلخیص و مقدّمه از نثار احمد فاروقی، دهلی، ۱۹۶۸ م.

اگر آن غلام را برای تازه کردن قلیان یا امری دیگر طلبیدی با وجود قرب، بانگ بلند برداشتی و دستک‌زدی و اکثر کلام بی‌قیدانه بر زبان آوردی، امّا شعر را به‌صلابتی و مهابتی خواندی که گوش مستمعان باز شدی و از بیرونِ دروازه در کوچه معلوم شدی که حضرت شعر می‌خوانند. و مقرّر آن کرده بود که تمام روز درونِ محل به‌تنهایی و تجرّد نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سرشام به‌دیوانخانه تشریف آورده تا نیم شبی نشستی و مجلس سخن گرم داشتی. میرزایی از سراپایش می‌بارید".

شامِ غریبان[1]: منشی لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی (سال تألیف: ۱۱۸۲ ه)
میرزا بیدل مشارٌالیه از واردان هند نیست. وجه ایراد او در این تألیف این‌که تذکره‌نویسان احوال میرزا را تفصیلاً و اجمالاً نوشته‌اند و محرر اوراق هم در تذکرهٔ «گل رعنا» احوال میرزا را مستوفی نوشته. در این ایّام «مرآت واردات» تألیف شاه محمّد شفیع متخلّص به«وارد» طهرانی به‌نظر رسیده، در این کتاب بعضی احوال میرزا سوای آن است که در تذکره‌ها به‌نظر رسیده و تألیف شاه وارد غیرمشهور است. لهٰذا به‌خاطر رسید که میرزا صاحب کمال عمده است، ترجمه او را به‌احوال زاید که شاه وارد آورده باید نوشت تا بر صفحهٔ روزگار باقیماند. شاه وارد می‌نویسد:

"طایر خوشنوای وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگاله پر پرواز کشود و مدتی در آن سرزمین معاش به‌جمعیّت به‌سربرد و در کمال جوانی روبه‌هندوستان آورد و نخست در صحبت میرزا سلیمان خالوی حقیقی سلطان محمّد معزالدّین خلف شاه عالم بن عالمگیر منسلک گشته، بیت‌الغزل دیوان اعتبار گردید. روزی یکی از مقرّبان بساط سلطنت اشعار میرزا به‌سمع شاه رسانید. شاه پرسید این اشعار کیست، عرض کرد که از میرزا بیدل شاه. بر سبیل خوش طبعی فرمود، بیدل را در لشکر ما که تمام جوانان پردل‌اند، چه کار؟ میرزا به‌مجرد استماع این فحوای خارج آهنگ از آن مقام قدم

۱. ترتیب محمّد اکبرالدّین صدّیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.

به‌وادی سفر گذاشت. پس از قطع منازل در بلدۀ متهرا برکنار دریای جمن اقامت گزید. لعل محمّد نامی حاکم آن مکان نائب حسن علی خان بهادر اله‌وردی خان از قدوم میرزا اطّلاع یافته در دلجویی و خاطرداری کوشید. میرزا نیز دلدادۀ صحبت او شد. اتّفاقاً سلطان عالمگیر که در دکن بود لعل محمّد را به‌حضور خود طلبید. لعل محمّد موجب حکم پادشاه جبراً و قهراً رو به‌راه سفر دکن آورد و در عرض راه سمند عزیمت به‌صوب اقلیم عدم جلو ریز ساخت. میرزا تا مدّت یک و نیم سال در خانۀ راقم این اوراق بی‌تشویش معاش رحل اقامت افگند تا آن‌که قاصد شکرالله خان که در آن ایّام به‌حکومت بلدۀ نارنول من اعمال میوات می‌پرداخت، پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتّفاق وداع والد بنده نموده روی توجّه به‌صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشتۀ حیات خان مذکور نوعی فی مابین مضمون اتّحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود. بعد رحلت خان مذکور سه فرزند سعادت‌مندش که نخستین به‌خطاب پدر یعنی شکرالله خان مخاطب گشت و میانی شاکر خان خوردی میر کرم الله خان عاشق تخلّص که آخرکار به‌خطاب نیای خویش یعنی عاقل خان رسید، در پاس خاطر و حفظ مراتب دلجویی به‌حدّی کوشیدند که میرزا بحر طویل زندگانی را تا هنگام سکتۀ مرگ به‌دولت و جمعیّت خاطر گزرانید. در باب نسب خویش آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد، این است که سلسلۀ اجداد میرزا منتهی به‌شاه منصور بن مظفّر پادشاه فارسی ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده کشته گردید، اولادش و احفادش رو به‌صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنّهر اقامت داشتند. بزرگوار میرزا از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افگند. بعد انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت. میرزا به‌پیرایۀ اهلیّت آراسته و به‌زیور صاحب کمالی پیراسته بود. خالق کریم توجّهی خاص در حق آن برگزیدۀ خود عام فرموده که در تمامی مدّت حیات خیال تحصیل اسباب دنیوی به‌خاطرش خطور نه کرد و مدام به‌جمعیّت معاش

با کمال انتعاش اوقات عزیز به‌سربرد و امیران عظام و صاحب ثروتان عالی احترام به‌ادب تمام و اشتیاق ما لاکلام فیض اندوز مجلس خاصش می‌گشتند و میرزا در مدّت‌العمر سوای خانهٔ شکرالله خان و فرزندانش کمتر بدید و وا دید اعیان عصر قدم فرسا می‌گردید. سن شریف میرزا به‌هشتاد رسیده و رحلت میرزا از این خاکدان فنا به‌سوی دارالصفای بقا روز پنجشنبه چهارم صفر سنهٔ یک هزار و سی و سه واقع شد".

تا این‌جا خلاصهٔ کلام شاه وارد از «مرآت واردات» است. و نیز شاه وارد گوید: "در بحر کامل چار در چار اوّل شاعری که شعر موزون کرد، ادیب صابر است و او غزلی بیش از هفت بیت مرقوم قلم نه ساخته. مطلعش این است:

چنین شنیدم که لطف یزدان به‌روی جوینده در نه بندد
دری که بکشاید از حقیقت بر اهل عرفان دگر نه بندد

و بعد از ادیب صابر مولانا عبدالرّحمٰن جامی غزل هفده بیت ایجاد نمود و میرزا بیدل در بحر کامل چار در چار دیوانی مشحون به‌معانی خاص و مضامین عالی تصنیف کرده". انتهی کلامه.

ملخّصاً میر آزاد فرمودند شاه وارد خبر ندارد که مطلعی که از ادیب صابر نقل کرده در بحر کامل نیست بلکه از فروع بحر متقارب است. تقطیعش فعول فعلن هشت بار و بنای آن بر شانزده رکن باشد و بحر کامل متفاعلن هشت بار است و نیز عرض می‌شود که میرزا بیدل باری نظم در بحر کامل نیست، چنان‌چه مردم ناواقف اعتقاد دارند. امیر حسن دهلوی چار صد سال پیش از میرزا گوید:

مه من چه باشد اگر شبی سوی دوستان گذری کنی
به‌مراد ما نفسی زنی به‌نیاز ما نظری کنی

شب من نه کرد چه تیره شد متوقعم ز عنایتت
که نقاب را فگنی ز رخ شب تیره را سحری کنی

چه غم است زین مرضم اگر به‌عیادتم قدمی نهی
چه خوش است این لحدم اگر به‌زیارتم گذری کنی

و سلمان ساوجی از همین زمین می‌طرازد:

به‌صنوبر قد دلکشش اگر ای صـبا گـذری کنی

به‌هوای جان حزین من دل خسته را خبری کنی

این‌قدر مسلم که میرزا بیدل نظم این بحر را به‌حد کثرت رسانده، مخفی نماند که شاه وارد مولد میرزا راج محل نوشته و دیگران پتنه نوشته‌اند. چون راج محلّ قریب پتنه واقع شده و پتنه دارالامارة است مولد میرزا پتنه اشتهار یافته و نیز شاه وارد از زبان میرزا نوشته که نسبت میرزا به‌شاه منصور والی فارس می‌رسد و شیر خان که از شاگردان و معتقدان میرزا است و در *مرأةالخیال* میرزا را از قوم برلاس نوشته، غالباً شاه منصور از قوم برلاس بود. اشعار بسیار از میرزا در گل رعنا ثبت افتاده، این‌جا چند بیت از «مرأت واردات» نقل کرده می‌شود:

گر به‌این سازست دور از وصل جانان زیستن

زنده‌ام من هم به‌آن ننگی که نتوان زیستن

*

خاکـم بسـر که بی‌تو به‌گلشـن نه سـوختم

گل شعله زد ز شش جهت و من نه سوختم

*

تـا در کـف نیـستی عنـانم دادنـد از کـشمکش جهـان امـانم دادنـد

چون شمع مقام راحتی می‌جـستم زیـر قـدم خـویش نـشانم دادنـد

تذکرهٔ طبقات‌الشعرا[۱]: قدرت الله شوق سنبهلی (سال تألیف: ۱۱۸۸ ﻫ)

رونق افزای محفل اهل دل، شاعر زبردست و انسان کامل، میرزا عبدالقادر بیدل، مردی بود از سخیان و مقبولان سرآمد روزگار، عالی ظرف، بلند حوصله و خوش سلیقه، بی‌پروا و متوکّل، صاحب تصانیف کتب معتبره از دواوین و مثنویات و رقعات و غیره. در اوائل جوانی نوکر شاهزاده محمّد اعظم شاه خلف اورنگ‌زیب بود، بسیار به‌کرّوفر به‌سرمی‌برد، بعد چندی ترک روزگار نموده، توکّل ورزیده تا زیست بجز یاد الهی با کسی کار نه داشت، احوالش مفصّل در تذکره‌های فارسی مرقوم است. به‌کمال شهرت احتیاج تعریف و توصیف ندارد. دو شعر هندی به‌نام او مشهور است. و الله اعلم بالصّواب.

۱. ترتیب نثار احمد فاروقی، دهلی.

تذکرهٔ شورش[1]: میر غلام حسین شورش عظیم‌آبادی (م: ۱۱۹۵ ه) (تألیف: ۱۱۹۳ ه)
سرور شاعران اهل دل، حضرت میرزا بیدل، شاعر پرزور فارسی، صاحب دیوان. می‌گویند که لکھ بیت کزین زیاده معه مثنوی و غیره فرموده، در اوائل شباب جوانی نوکر شاهزاده محمّد اعظم شاه بود، بعد از چندی دست از روزگار برداشته به‌رضای مولا که از همه اولی است، کوشیده. کاملان از کلام نثر و نظم دریافت می‌نمایند که بهرپهٔ کلّی از عرفان داشته. احوال خیر مآل آن خجسته خصال مفصّل در تذکره‌های سلف مرقوم است. دو بیت ریخته بنام مبارک وی در تذکرهٔ میر مرقوم است، موجب برکت این تألیف و فرحت دل مشتاقان تصور نموده ارقام می‌نماید.

عقد ثریا[2]: شیخ غلام مصحفی همدانی (سال تألیف: ۱۱۹۹ ه)
بیدل، میرزا عبدالقادر، بیدل تخلّص، اگرچه ذکر این بزرگ در این تذکره آوردن واجب نبود امّا چون بنای این عمارت از شاعران احیای عهد فردوس آرامگاه است و مشارٌالیه هم تا اوایل جلوس والا به‌قید حیات بود، لهٰذا ضرور افتاده که اگر برخی از احوال و اشعار او نیز صورت تسطیر یابد، خوبست. باید دانست که اصل میرزای مذبور از گروه ارلاس است. در بلدهٔ عظیم‌آباد از گلستان عدم در این تماشاگاه خرامیده و خود را در بلادِ هند انداخته نشو و نمای یافته. بر نظم و نثر و زبان‌تراشی خود مغرور بود. همیشه کوسِ لمن الملکی در این فن کوفته آوازهٔ شهرتِ خود را به‌اطراف و اقطار ممالک هندوستان و غیرهم رسانیده. الحق شخصی پهلوانِ سخن بود. از تصانیفش به‌قول میرزا محمّد رضا هفت آثار کاغذ ورقی به‌یادگار مانده. آغاز شباب در رکابِ شاهزاده محمّد اعظم خلف خلدمکان نوکر بود. آخر آخر به‌سبب برهم‌زدگی مزاج که منشای آن ثنا نکردن آن شاهزاده بود، از علائق نوکری بریده به‌شاهجهان‌آباد کنج عزلت اختیار کرده بقیهٔ عمر را به‌قناعت گذرانید و در حایرهٔ جنس همّت بزرگ از عهد خلدمکان تا جلوس فردوس آرامگاه، حق تعالی همه خورد و بزرگ را پرورش می‌رساند تا آن‌که

---

۱. ترتیب دکتر محمود الهی، اتّراپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸٤ م.
۲. ترتیب مولوی عبدالحق، جامع برقی پریس، دهلی ۱۹۳٤ م.

همان‌جا درگذشت. سال رحلتش یک هزار و یکصد و چهل و سه بود تربتش در صحن خانهٔ خود که حالا خانهٔ ویران محض است، واقع شد.

تذکرهٔ گل عجائب[۱]: اسدالله خان تمنّا اورنگ‌آبادی (سال تألیف: ۱۲۰۹ ه)

میرزا عبدالقادر بیدل، استادِ فنٍّ بسیارگویی خوب‌گو بود، در دارالخلافه کوسِ رستمی می‌نواخت و دادِ سخنوری و خوش خیالی می‌داد، دیوان‌ها و مثنوی‌ها متعدّد دارد و نثرهای رنگین و مسجّع می‌نگارد، در تعریف کوه بیتی خوبی گفته.

سفینهٔ هندی[۲]: بهگوان داس هندی لکهنوی (سال تألیف: ۱۲۱۹ ه/۵-۱۸۰٤ م)

میرزا عبدالقادر بیدل تخلّص، اصلش از قوم ارلاس است و در بلدهٔ پتنه متولّد شده در اوایل حال ملازم شاهزاده محمّد اعظم شاه بن عالمگیر پادشاه بوده، و به‌منصبی مناسب سرفرازی داشته، روزی در محفل شاهزاده ذکر شعرای عصر به‌میان آمد، شاهزاده، میرزا را اشاره به‌گفتن قصیدهٔ مدح نمود تا شاعریش معلوم گردد. میرزا سر انکار زد، و از منصب استعفا نمود، و از آن روز عزلت اختیار کرد، سوای نوّاب شکرالله خان مدح دیگری نکرده، و تا آخرِ حیات در سایهٔ رافتِ نوّاب مرحوم و اولادش می‌زیست، تا در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و سه رختِ هستی از دارِ فنا به‌عالم بقا بربست و در دهلی در صحن خانهٔ خویش مدفون گردید، راقم کلیّاتش را به‌چشم خود دیده، هشتاد هزار بیت خواهد بود، میرزا از شعرای هندوستان است و این رباعی او دلیل آزادی اوست:

گیرم که سریرت از بلور و یشم است　　سنگی داند هر آن‌که او را چشم است
این مسند قاقم و سمور و سنجاب　　در دیدهٔ بوریانشینان پشم است

*

می‌برد هرکس به‌پیش یار از جان تحفه‌ای
ما تهی‌دستان بیدل شرمساری می‌بریم

*

کو فضایی که نفس را ز دل آزاد کنم　　خانه تنگ است، برون آیم و فریاد کنم

---

۱. اتّرپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸۵ م.
۲. ترتیب سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

مجموعهٔ نغز[۱]: حکیم قدرت الله خان قاسم قادری (سال تألیف: ۱۲۲۱ ه)
بیدل تخلّص، میرزا عبدالقادر مغفور مبرور است. وی بزرگی بود تورانی‌الاصل بخارایی المو[لّد که در] صغر سن به‌خاک پاک هندوستان حفظه الله تعالی عن نوائب آخرالزّمان افتاده. شعر فارسی به‌متانت و استواری و نزاکت و پخته‌کاری می‌گوید [قادر] هرگونه سخن است. اگرچه برخی از [زباندانان] ایران زمین و شطری از هندی‌نژادان معانی آفر[ین پای انصاف از دایرهٔ] منصفی بیرون کشیده [در پوستینش] می‌افتند. اگر شاعران ایران [را] کسی گوید که پنج بیت غزل بلکه چا[ر مصرع] رباعی به‌زبان اردو بگویید با وصف عمر به‌سربردن در هندوستان جنت نشان [درست] سرانجام نتوانستند داد [تا به‌تدوین] دواوین متعدّده [ضخیمه]، از آن قادر سخن [پختگی و] متانت به‌زبان ایشان انصرام یافته [چه رسد] زهی انصاف دشمنی بر مردی که از وی قریب صد هزار بیت رباعی و غزل و مخمس و مثنوی و غیرها انواع سخن [به‌سنجیدگی] تمام بر صفحهٔ روزگار یاد[گار] است. به‌خطای [محاوره] که جایی چند اتّفاق افتاد، خورده گیر[ند. مختصر کلام] از دواوین وی یکی دوازده هزاری خطاب دارد و دیگری [هفت] هزاری [و دیگری پنج هزاری و] علی‌هٰذا القیاس و چند دیوان رباعیّات مردف دارد گویند [که] در [هجو ریش زاهدان] مراثی چند [صد] رباعی گفته و بیرون از این همه [در بحور دراز] دیوان بزرگ از وی به‌تد[وین] رسیده [و صحائف] دیگر چون چار عنصر و رقعات بیدل و غیره در نثر به‌رشتهٔ تحریر کشیده. القصّه [بیدل است که] صاحب دل بود وارسته نهاد و به‌نهایت وارستگی و بی‌پروا[یی] ایّام به‌سرمی‌برد و خلقی کثیر از انفاس شریفه‌اش بهرهٔ وافی [می]اندوخت که پشت به‌دنیا و عقبی [رو]به‌رسول و خدا نشسته بود در ابتدای حال به‌سلک سپاهیان عمده معاش و ملازمان امارة تلاش شاهزادهٔ [معظّم محمّد] اعظم شاه بهادر طاب ثراه منسلک بود.
حکایت: بعد ترک و تجرید روزی به‌حسب اتّفاق در اثنای راه به‌نوّاب معلّی القاب [قطب]الملک امیرالامرا سیّد حسین علی خان بهادر که با ایشان تعارف قدیمی داشت [در]خور نوّاب معز[الیه] بنابر تغیر وضع که قلندرانه ریش و بروت و ابرو تراشیده

۱. ترتیب محمود شیرانی، نیشنل اکادمی، دهلی، ۱۹۷۳ م.

می‌داشت، جای دستار گاهی پرکاله سوسی بر سر می‌بست، نشناخت و میرزا هم به‌سبب وارستگی در سلام علیک سبقت نه جست. پس از آن‌که [به‌نوّاب] مغفور بودن میرزای مبرور ثبوت پیوست بزرگی را کار بسته به‌کلبه‌اش تشریف شریف ارزانی داشته و گله [به‌واجبی] بنهاد. آخرکار در پالکی خود جا داده بدولت سرای خود آورده دو سه روز صحبت [مستفید] داشته در حین رخصت موازی سه لک روپیه را نقد و جنس [تو]اضع نمود. میرزا به‌لحاظ کریمانه [نوّاب بالفعل] قبول کرد... امّا به‌پاس آبروی فقر به‌حقیقت ردّ ساخت و دانشمندانه [گفت] که کلبۀ فقیر را گنجایش این همه نعمت کجا و [از جناب] نوّاب کدام کس امانت‌دارتر که بوی سپارم و بیرون از آن‌که مردم [فقیر انگاشته ما یحتاج] الیه می‌رسانند خورده زری که از میراث پدر به‌من رسیده به‌تحویل فلان مالک با خود دارم این همه به‌دولت‌خانه امانت باشد، اگر خواستۀ خداست عند الحاجت گرفته به‌خرج ضرور خود خواهم آورد.

دیگر: امیری از امیران توران که به‌بی‌باکی و [سفا]کی مشهور بود و به‌بدخویی و ستیزه‌رویی معروف رو[زی] احتسابانه به‌میرزا گفت که شما ریش می‌تراشید. میرزا جواب داد که بلی ریش خود می‌تراشم [دل کسی نمی‌خراشم].

نشتر عشق[۱]: حسن قلی خان عظیم‌آبادی (سال تألیف: ۳۳–۱۲۲۴ ه)

بیدل اسم شریفش میرزا عبدالقادر از قوم برلاس و الوس چغتا است. در عظیم‌آباد پتنه من مضافات صوبۀ بهار در سنۀ یکهزار و پنجاه و چهار که لفظ «انتخاب» متحمل تاریخ ولادتش است، از مکمن خفا به‌عرصۀ وجود شتافته. در عمر پنج سالگی کلام الله را به‌اتمام رسانید و چون در همان سال میرزا عبدالخالق والد ماجد او به‌ریاض جنّت خرامید، میرزا به‌غم پدر خود مرثیه‌ای انشا کرد که مطلع آن اینست:

خورشید خرامید و فروغی بنظر مانـد دریا بکنـار دگـر افتـاد و گهـر مانـد

و در عمر ده سالگی کافیه، نحو تمام ساخته شرح ملّا شروع نموده بود که روزی میرزا قلندر عمّ بزرگوار میرزا بیدل که متکلّف تربیّت میرزا بود، در مدرسه نشسته ملاحظۀ مباحثۀ دو طالب‌علم می‌فرمود که ناگاه بعد از گفتگوی بسیار یکی دیگری را

---

۱. تصحیح اصغر جانفدا زیر نظر اعلی خان افصح‌زاد و جابلقاداد علی شایف، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۱ م.

ملتزم نمود. آن شخص ملتزم به‌عجب آمد و کس ملتزم که الزام خورده بود، سخت منفعل شده. عم بزرگوار میرزا از ادراک این معنی میرزا را از اکتساب علوم عربی باز داشته فرمود که اگر از استفادهٔ این علوم انسان همین قوت التزامیه بهمرساند، عجبی دامنگیر نفس می‌شود و اگر الزام عاید حال او شد، مستغرق آب انفعّال و ندامت می‌گردد. پس اگر تحصیل علم بنابر همین معنی است، دست از این باید شست. چنان‌چه از آن روز میرزا بیدل دست از اکتساب عربیّت باز داشته مجالست فقرا را به‌دل نعم‌البدل شمرده خاک نعال ایشان را سرمهٔ چشم ارادت گردانید.

اکمل فنون شعر از جناب مولانا کمال نامی حصول ساخته و مدّتی متخلّص به«رمزی» بوده. روزی سیر دیباچهٔ گلستان می‌کرد که این مصرع به‌نظر وی درآمد.

بیدل از بی‌نـشان چگویـد بـاز

بسیار شادمان گشت و استمداد ار روح پرفتوح سعدی شیرازی نموده به‌بیدل متخلّص شده. اوایل حال در سرکار شاه شجاع فرزند میانی شاهجهان پادشاه ملازم گردید و بعد از سنّ تمیز و کسب بعضی علوم به‌رفاقت شاهزادهٔ عالی‌جاه محمّد اعظم شاه پسر دومین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه منسلک گردیده به‌منصب پانصدی ذات و خدمت کوفتگرخانه سرافرازی یافت. روزی به‌سمع شریف شاهزاده می‌رسانند که وی تلاش خوب می‌کند و شاعر زبردست است. شاهزاده می‌فرماید که اگر میرزا قصیده‌ای برای حضور ما انشا نماید، مراعات صلهٔ نمایان خواهد یافت و به‌پایهٔ منصب عالی خواهد رسید. چون خبر به‌میرزا می‌رسد، وی از قبول این سر باز می‌زند. یاران هرچند مصلحتاً تصدیع می‌دهند، پذیرایی خاطرش نمی‌افتد و استعفا از روزگار می‌کند و بعد از ترک رفاقت شاهزادهٔ ممدوح به‌گلگشت سرزمین مغرب می‌شتابد و چندی به‌اکبرآباد سیاحت نموده متوجّه شاهجهان‌آباد می‌گردد و به‌گوشهٔ زهد و قناع منزوی بود. از تعلقات دنیای مزوّره دست می‌بردارد و به‌کمال بی‌نیازی و استغنا تا حین حیات خود به‌سرمی‌برد. اکثر رؤسا و امرای پادشاهی را به‌جناب‌شان عقیدت بود خصوصاً مثل نوّاب شکرالله خان و شاکر خان صاحب تیول میوات شکرگذار تفضّلات بی‌غایاتش بودند و نوّاب آصف‌جاه مغفور آصف تخلّص والی دکن فکر نظم خود را از نظر میرزا[ی] موصوف می‌گذرانید و به‌کمال منزلت و وقار ملاقات نموده برابر مسند خود می‌نشانید.

نوبتی نوّاب از دکن به‌طلب میرزا خطی نوشت. میرزا پاسخ آن نامه به‌قید تحریر درآورد و این بیت بر نگاشت:

دنیا اگـر دهنـد نخیـزم ز جـای خـویش   من بسته‌ام حنای قناعت به‌پـای خـویش

میر غلام علی آزاد و لچهمی نراین شفیق و علی قلی خان واله در تذکره‌های خود می‌نگارند که میرزا در مدّت‌العمر خود در مدح ارباب دول زبان نگشوده و حال آن‌که در رقعات میرزا بیدل که به‌شاکر خان و شکرالله خان نوشته و الحال در هند شهرتی تمام دارد، بیشتر جا این‌ها را ستوده و مدایح گفته ظاهراً مراد این بزرگواران از نظم و مداحی عام باشد که این معنی البتّه از دیوان او ثابت نمی‌شود. میرزا از برگزیده‌های شعرای هندستان است. در زبان‌دانی و مصطلحات بسیار تحقیقات نموده طرز جدید و مسلک‌نو اختراع کرده، در نظم و نثر به‌غایت دست قدرت داشت. اکثر عالی طبعان هند طرز خاص او را مستحسن می‌دارند و به‌دقّت‌پسندی و باریک‌بینی او مقر و معترف‌اند و چون میرزا سالک مسلک طریق جدید که خلاف محاورهٔ قدیم است، گردیده لهٰذا بیشتر از اهل ولایت و بعضی شعرای هند زبان طعنه بر وی کشایند. امّا انصاف آنست که اگر صاحب استعدادی مطالعهٔ کلیّاتش نماید، بداند که پایهٔ سخن‌سنجی و سخن‌آفرینی را تا بکجا رسانیده بلکه اکثر اشعار میرزا موافق قواعد قدما و طرز فصحا است چنان‌که به‌نظر تامل معلوم می‌شود. میر غلام علی آزاد می‌نویسد که کلیّاتش نظماً و نثراً مابین نود و صد هزار بیت خواهد بود. نسخهٔ عرفان در بحر حدیقهٔ حکیم سنایی چهار هزار بیت در همین بحر، نسخه طور معرفت مشتمل بر حالات و خصوصیّات کوهستان بیرات که همراه نوّاب شکرالله خان فوجدار آن مکان سیر کرده بود، سه هزار بیت، *ساقی‌نامه* مسمّی به‌*محیط اعظم* دو هزار بیت، *تنبیه‌المهوّسین* در مذمت کیمیا یک هزار بیت، ترجیع‌بند به‌جواب ترجیع‌بند فخرالدّین عراقی هزار بیت، رباعیّات چهار هزار بیت، غزلیّات پنجاه و چند هزار بیت، هزلیات سه هزار بیت، صنایع و بدایع معه جمیع اقسام شاعری هفت هزار بیت، *چهار عنصر* هیجده هزار بیت. سرخوش گفته که کلیّاتش را پانزده آثار وزن کرده بودم، آخر عارضه تب لاحق حال او گردیده و دو چهار روز مانده مفارقت کرد و میرزا غسل صحت نمود بار ثانی به‌تاریخ سیوم شهر صفر روز چهارشنبه تب محرقه عارض گردیده، در تمام شب گاهی تخفیف می‌شد و گاهی شدت می‌نمود

و حالت غشی طاری می‌شد. الغرض تا دم صبح حال وی دگرگون شد و آثار یأس و نزع هویدا گردیدن گرفت. روز پنجشنبه چهارم شهر مذکور شش گهری روز برآمده هفتاد و نه سالگی در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی سه از این سرای سپنجی رخت هستی بربسته متوجّه سفر آخرت گردید و در صحن مکان خودش بر لب آب جمن مدفون شد. خوشگو تاریخ انتقالش چنین بافته:

رباعی:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در ته خاک بخفت

خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سؤال "از عالم رفت میرزا بیدل" گفت

و میر غلام علی آزاد در تاریخ وی این قطعه گفته:

سرو سرکردهٔ ارباب سخن از غم آباد جهان خرّم رفت

گفت تاریخ وفاتش آزاد «میرزا بیدل از عالم رفت»

چون جوان زبردست و قوی الجثّه بود، در عالم شباب هفت آثار تناول می‌کرد و تا سنّ پیری هم دو نیم آثار خورش او باقی بود. جریب آهنی که سی و شش آثار شاهجهانی وزن او بود، در دست می‌داشت و آن را «پولاسی» می‌نامید که بزبان هندی معنی آن شاخ باریک باشد و با وجود زهد و پرهیزگاری، ریش و بروت می‌تراشید. چون تمام کلام آن نکته سنج به‌طور تصوّف و توحید است، لهٰذا اشعار عاشقانه از دیوان وی کمتر برمی‌آید.

نتایج‌الافکار[1]: محمّد قدرت الله گوپاموی (سال تألیف: ۱۲۵۸ هـ)

سرو بوستان طریقت، تذرو بیابان حقیقت، قدوح اکابر و افاضل میرزا عبدالقادر بیدل که اصلش از قوم ارلاس چغتایی است و ولادتش در بلدهٔ عظیم‌آباد روی‌داده، ذات شریفش به‌کسوت فضایل و کمالات متنوّعه آراسته و طبع همایونش به‌حلیهٔ فنون عجیبه و غریبه پیراسته. در نظم‌پردازی قدرت تام داشت و به‌انشاطرازی طاقت مالا کلام. نسایم‌النّفاس قدسیه‌اش گلشن سخن را آب و رنگی تازه بخشیده و مشّاطهٔ فکر بلندش به‌کمال لطف و حسن چهره‌آرای عرایس معانی گردیده به‌صفای فطرت موصوف و زکای فطرت

---

۱. چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.

معروف بوده. در اوایل حال به‌ملازمت شاهزاده محمّد اعظم بن عالمگیر پادشاه شتافته و به‌منصبی شایسته عزّ امتیاز یافته. یکی از ندما به‌حضور شاهزاده به‌تقریبی لب به‌توصیف میرزا گشود. او فرمود که قصیده‌ای در مدح ما بدولت بگزارند تا به‌ملاحظه دستگاهش به‌افزایش منصب و مرتّبت ممتاز فرمایم. میرزا به‌مجرّد اصغاء این خبر به‌نوکری خیرباد گفته در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد به‌کنج انزوا آرمیده و بقیّهٔ حیات مستعار به‌کمال توکّل و استغنا به‌آخر رسانید. از آن‌جا که دست خواهش از اهل دنیا کشیده و قطع نظر از اغراض نفسانی به‌کلّی نموده حق سبحانه به‌عطای فرط عزّة و اعتبار امرا و ارکان سلطنت را مسخر و منقاد وی فرموده که هریکی لاسیما نوّاب شکرالله خان با جمیع خویش و اقارب خود آشفتهٔ محبّت و اعتقاد میرزا بوده و نوّاب نظام‌الملک آصف‌جاه در شعر نسبت تلمذ به‌میرزا داشت و هرگاه که میرزا به‌دولتخانهٔ نوّاب می‌رفت، به‌استقبال پیش می‌آمد و به‌نهایت اعزاز و اکرام بر مسند خود می‌نشاند. غرض که از اواخر عهد دولت عالمگیر پادشاه تا اوایل محمّد شاه ارکان هر سلطنت به‌خدمتش مشرّف می‌گشتند آخرالامر در سال ۱۱۳۳ ثلث و ثلثین و مائة و الف هجری به‌عالم بقا خرامید و در صحن خانهٔ خود واقع شاهجهان‌آباد مدفون گردید. میر عبدالولی عزلت گفته که به‌تقریب عرس بر سر قبر میرزا حاضر شدم. شعرای شاهجهان‌آباد جمع بودند. کلیّات میرزا را برآورده به‌محفل گذاشتند. من به‌این نیّت که آیا از آمدنم میرزا خبری دارد، آن را گشادم. سرصفحه این بیت یافتم:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم   که بر خاکم آیی و من مرده باشم

همه یاران دیدند و به‌کرامت میرزا معترف گردیدند.

طور معنی[1]: منشی احمد حسین سحر کاکوروی (سال تألیف: ۱۲۵۹ هـ).

بحر بی‌ساحل، میرزا عبدالقادر بیدل، ترک روزگار اعظم شاه کرده بر بوریای بهجت توکّل مربع نشسته. کلیّاتش به‌وزن یازده آثار است. صاحب طرز خود است.

اکثر امرای عظام مثل نوّاب عاقل خان رازی، صاحب این مطلع:

۱. تصحیح رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی‌نو ۲۰۰۷ م.

سال‌ها شد که دلم معتکف کوی تـو بـود　　روی چون قبله‌نما، از همه‌سو، سوی تو بود

و نوّاب شکرالله خان خاکسار مالک این مطلع:

تلافی همه بی‌رحمی و جفای‌شما　　بیک نگاه ادا شد، زهی ادای شـما

به‌خدمت میرزا اعتقاد تمام داشتند و دقیقه‌ای از دقایق احترام فرونمی‌گذاشتند.

میرزا بهصحبت اکثری از مجاذیب رسیده، و ریاضت‌های شاقه کشیده، و سفرهای دور ورزیده، عجایبات دیده، در چار عنصر چند افسانه نقل‌کرده که عقل و فهم نارسایان به‌آن نمی‌رسد، و در بادی‌النّظر غیر از نسخه‌ای مفرح، دیگر دقایق آن بفهم نمی‌آید، و خلاف قیاس ارباب فهم و فراست است، و لیکن از اسرارش آگهی نیست، خدا داند که چه سرّی در آن پنهان داشته‌اند. خود از زبان میرزا نقل است که: "وقتی در سفری راه گم‌کردم و در صحرایی ناپیدا کنار افتادم، مدت سه‌روز پریشان می‌رفتم و راه به‌جایی نمی‌بردم، روز چهارم تشنگی‌غلبه‌کرد، از طاقت طاق شدم، در این اثنا، شخصی دچار شد، از وی نشان آب پرسیدم، او به‌طرفی نشان داد و برفت. چون آن سو شتافتم، دیدم، حوضی است‌وسیع از سنگ، لبریز آب مصفا و هرچهار گوشهٔ آن چهار بنگله. به‌آب خوردن مصروف شدم که نظرم ناگاه به‌سمت بنگله‌ای افتاد. دیدم، عورتی با لباس سرخ‌آراسته و به‌زیور مکلّل پیراسته، در غایت حسن و جمال، و نهایت لطف و اعتدال، گویا این بیت در شأن اوست:

ز صورت آفرین هم این گمان اسـت　　کـه پنهـان در تماشـای تـو باشـد

محو تماشای آن حور لقا گشتم و نزدش رفته پرسیدم که ای پری پیکر، بگوکه کیستی و از کجایی و در این‌جا چگونه افتادی؟ وی روی به‌من آورده این بیت برخواند:

سـال‌هـا در طلـب روی نکـو در بـدرم　　روی بنما و خلاصم کن از این در بدری

از اصغای این کلام بیخود شدم و از پای درافتادم. چون به‌خود آمدم، به‌جز همان صحرای لق و دق هیچ به‌نظر نیامد و بعد طی مسافت به‌معموره‌ای رسیدم.

القصّه میرزا از کاملان عصر خویش بوده، مزارش در دهلی واقع است. روز عرس او کلیّاتش برمی‌آرند و اهل زیارت اشعارش می‌خوانند.

نقل است که شخصی بر مزار میرزا حاضر آمده، بعد از فراغ فاتحه، به‌دل گفت که آیا میرزا را بعد از ممات، از آمدن، همچو من مخلص صادق، و فاتحه‌خوانی‌من بر قبر

خبر می‌باشد یا نه؟ این بگفت و دیوان میرزا را از خلوص قلب برداشته نگاه کرد، سرصفحه این بیت برآمد:

چه مقدار خون در جگر خورده باشم که بر خاکم آیی و من مرده باشم

ریاض‌الافکار[۱]: وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی (تألیف: ۱۲٦۸ ه‍/۱۸۵۲ م)

اسم شریفش میرزا عبدالقادر است. مولد سامیش شهر عظیم‌آباد، در ترک و تجرید افسانهٔ یک شهر بوده، از کلام متینش حرفی به‌نظر نیامده که چاشنی مشرب توحید از آن نچکد. تخلّص خود نخست رمزی می‌فرمود. در فن سخن‌سرایی استفاده از خدمت مولانا کمال برداشته. در آغاز حال در سایهٔ دولت شاهزادهٔ عالی‌جاه محمّد اعظم خلف حضرت عالمگیر پادشاه گذاردی. چون آزادگی مخمر سرشتش بود، ترک علایق نموده، به‌صد وارسته مزاجی پا به‌دامن انزوا و قناعت در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد پیچید. با وجود فقر مرجع امرا و اهل کمال بوده، کلیّاتش کم از صد هزار بیت نخواهد بود. آخر در سنهٔ یکهزار و یکصد و سه، روز پنجشنبه چهارم ماه صفر به‌عارضهٔ تب عزلت‌گزین صومعهٔ لحد شد و لب جون مدفون گشت.

تذکرةالشعراء[۲]: محمّد عبدالغنی خان غنی موفرّخ‌آبادی (م: ۱۳۳۵ ه‍) (تألیف: ۱۳۲۸ ه‍)

بیدل، میرزا عبدالقادر از عارفان محقّق بوده، کلیّاتش از صد هزار بیت متجاوز است. هرچند اکثر اشعارش موافق محاورهٔ فصحای عجم نیست، امّا شعرهای بلند دارد. «میرزا بیدل از عالم رفت» مادّهٔ تاریخ فوت اوست.

*

تذکره‌های شعرای فارسی که در اختیار ما قرار دارند، از چندین لحاظ دارای اهمیّت و ارزش می‌باشد. این تذکره‌ها در زنده نگاهداشتن اسم و آثار تعداد زیادی شعرا نقش اساسی را بازی کرده است و به‌طور قطعی می‌توان گفت که اگر تذکره‌های

---

۱. این تنها تذکره‌ایست که مشتمل بر تراجم نثرنویسان فارسی است. نسخهٔ خطّی منحصر به‌فرد آن در کتابخانهٔ ایشیاتک سوسائتی، کلکته به‌شمارهٔ ١٦ نگهداری می‌شود.

۲. تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م.

شعرای فارسی نمی‌بود. ما دربارهٔ اکثر شعرای فارسی اطّلاعات حتّی مقدّماتی را هم در دست نمی‌داشتیم.

نکتهٔ دیگری که باید دربارهٔ گزارش‌های مختصر یا مفصّل در موردِ شعرا در این تذکره‌ها آمده است، ذکر شود این است که تذکره‌نگاران در گزارش‌های خود دربارهٔ بعضی شعرای حتّی معاصر خود و شناخته شده هم آن توجّه نداشته‌اند که می‌توان از آن‌ها انتظار داشت.

بیشتر تذکره‌نگاران معاصر بیدل و حتّی آن‌هایی که یا شاگرد بیدل و یا با او محشور بودند، نتوانسته‌اند اطّلاعات درستی دربارهٔ احوال زندگی این شاعر معروف را بیاورند. بعضی از آن‌ها در ذکر زادگاه و خانوادهٔ بیدل دچار اشتباه شده‌اند. بعضی‌ها عظیم‌آباد و بعضی‌ها لاهور و اکبرآباد را زادگاه او قرار داده‌اند. حتّی خوشگو که به‌درستی ادّعا می‌کند که شاگرد بیدل است و اکثراً با او محشور می‌بوده است، و گزارش مفصّل‌تر از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال و آثار بیدل را به‌دست داده است، نتوانسته است اطّلاع دقیق دربارهٔ زادگاه و خانوادهٔ استاد خود فراهم کند. منشی لچهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی در تذکرهٔ خود با نقل قول از شاه محمّد شفیع وارد تهرانی که بیدل تا بیشتر از یک سال در منزلش اقامت داشت، اطّلاعاتِ ذی‌قیمتی و مختلف از تذکره‌نگاران دیگر دربارهٔ احوال زندگی میرزا بیدل را فراهم نموده است. وارد تهرانی این اطّلاعات را از خود بیدل گرفته بود. به‌قول وارد تهرانی، بیدل در اکبرنگر معروف به‌راج محل واقع در بنگال متولّد شد و سلسلهٔ اجداد وی به‌شاه منصور بن مظفّر پادشاه فارس ممدوح حافظ شیرازی می‌گردد.

خلاصه این‌که در بعضی موارد گزارش‌هایی در تذکره‌ها دربارهٔ شعرا باید موردِ بازرسی قرار گیرد و اگر ممکن باشد بدون تصدیق و تأیید از منابع دیگر پذیرفته نشود.

منابع

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ۱۱٦٤ هـ ـ تذکرهٔ شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم هجری)، تصحیح و ترتیب دکتر عابد رضا بیدار، کتابخانهٔ شرق‌شناسی عمومی خدابخش، پتنا، چاپ اوّل ۱۹۷۷ م و چاپ دوم ۱۹۹۲ م.

۲. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳-۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱ م.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ۱۱٦٦ ه)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

۴. اخلاص شاهجهان‌آبادی، کِشن چند پسر اچل داس کهتری: همیشهٔ *بهار* (تألیف: ۱۱۳٦ ه)، به‌تصحیح دکتر وحید قریشی، کراچی، ۱۹۷۳ م.

۵. افتخار بخاری دولت‌آبادی، سیّد عبدالوهاب: *تذکرهٔ بی‌نظیر* (تألیف: ۱۱۷۲ ه)، ترتیب سیّد منظور علی، سنیت هاؤس، اله‌آباد، ۱۹٤۰ م.

۶. حسینی سنبهلی مرادآبادی، میر حسین دوست، *تذکرهٔ حسینی* (تألیف: ۱۱٦۳ ه/۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵ م.

۷. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ه/۵-۱۷۳٤ م) به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.

۸. سحر کاکوروی، منشی احمد حسین: *طور معنٰی* (تألیف: ۱۲۵۹ ه)، تصحیح و تعلیق از رئیس احمد نعمانی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی، دهلی‌نو، ۲۰۰۷ م.

۹. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ ه)، تصحیح صادق علی دلاوری، به‌اهتمام ملک محمّد عارف خان، لاهور (پاکستان)، سپتامبر ۱۹٤۲ م.

۱۰. شاهنواز خان، عبدالرّحمٰن هاشمی بنبانی دهلوی، *مرآت آفتاب نما* (خطّی)، شمارهٔ ۳-۳۲، مجموعهٔ فارسی گنجینهٔ حبیب گنج، کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

۱۱. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *تذکرهٔ شامِ غریبان* (تألیف: ۱۱۸۲ ه)، ترتیب محمّد اکبرالدّین صدّیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.

۱۲. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *گل رعنا* (تألیف: ۸۲-۱۱۸۱ه)، ***تین تذکرے*** (سه تذکره: *مجمع‌الانتخاب*، *طبقات‌الشعرا* و *گلِ رعنا*) تلخیص و مقدّمه از نثار احمد فاروقی، دهلی، ۱۹٦۸ م.

۱۳. شورش عظیم‌آبادی، میر غلام حسین (م: ۱۱۹۵ ه): *تذکرهٔ شورش* (تألیف: ۱۱۹۳ ه)، ترتیب دکتر محمود الهی، اتّراپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸٤ م.

۱٤. شوق سنبهلی، قدرت‌الله: *طبقات‌الشعرا* (اردو) (تألیف: ۱۱۸۸ ه)، *تین تذکرے* (سه تذکره: *مجمع‌الانتخاب*، *طبقات‌الشعرا* و *گلِ رعنا*)، ترتیب نثار احمد فاروقی، دهلی.

۱۵. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.

۱٦. عاشقی عظم‌آبادی، حسین قلی خان: نشتر عشق، تصحیح از اصغر جانفدا، مؤسّسهٔ شرق‌شناسی، آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی، دوشنبه، تاجیکستان، پنج جلد، ۱۹۸۱-۸ م.

۱۷. غنی موفرّخ‌آبادی، محمّد عبدالغنی (م: ۱۳۳۵ ه): *تذکرةالشعرا* (تألیف: ۱۹۱۰ م)، تصحیح دکتر محمّد اسلم خان، دهلی، ۱۹۹۹ م.

۱۸. قاسم قادری، حکیم قدرت‌الله خان: مجموعهٔ *نغز* (تألیف: ۱۲۲۱ ه)، ترتیب محمود شیرانی، نیشنل آکادمی، دهلی، ۱۹۷۳ م.

۱۹. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ه): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ه/۱۸٤۲ م)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳٦ هجری.

۲۰. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

۲۱. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام: *عقد ثریا* (تألیف: ۱۱۹۹ ه/۸۵-۱۷۸٤ م)، مرتبهٔ مولوی عبدالحق (علیگ)، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳٤ م.

۲۲. میر اکبرآبادی، میر محمّد تقی: *نکات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۵ ه)، ترتیب دکتر محمود الهی، اتّراپرادش اردو آکادمی، لکهنو، ۱۹۸٤ م.

۲۳. هندی لکهنوی، بهگوان داس: *سفینهٔ هندی* (تألیف: ۱۲۱۹ ه/۵-۱۸۰٤ م)، تنظیم‌کنندهٔ سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

۲٤. والهٔ داغستانی، علی قلی خان: *ریاض‌الشعرا* (تألیف: ۱۱٦۱ ه/۱۷٤۸ م)، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، کتابخانهٔ رضا، رامپور، ۲۰۰۱ م.

نشئهٔ بی‌خمار آزادگی در شعر بیدل

عبّاسعلی وفایی *

اثر شعر که از احساس و شور و شعور برخاسته باشد نمودار درون گوینده و چیستی اوست. چون آیینه‌ای خواهد بود که شاعر را با جملهٔ اوصاف می‌توان در آن دید. عالمی و عابدی، آسمانی و زمینی، اوج و حضیض‌ها همه و همه در آن می‌توان دریافت. به‌همین جهت امروزه یکی از شیوه‌های شناخت افراد بررسی آثار آن‌هاست.

اگرچه بیدل دهلوی بر اهل ادب و عرفان ناشناخته نیست و غبار زمان به‌مانند بسیاری از شاعران دیگر در ساحت نام ایشان ننشسته است. لیکن شناخت بیشتر و دقیق وی نیازمند غوّاصی در اقیانوس ژرف بیان شعری اوست. تا در فکر و اندیشه او از صدف شعر آن بیرون آید. آن‌گاه که قصد نمودم مقاله‌ای دربارهٔ این شاعر بنگارم چشم به‌حوزه‌های گوناگون انداختم. سبکش را ویژه و اثرگذار و مبکر یافتم. بیان و تصویرش را تازه و نامکرّر. معانی و مضامینش را نیز دلرباتر و هرچه دلپذیرتر. به‌دنبال موضوعی بودم تا شایستهٔ عظمت فکری و مرام و منش والای او باشد. بیتی دل‌انگیز در برابر دیدگانم جلوه آراست که:

حاصل هر چهار فصل سرو، بهار است نشئهٔ آزادگی، خُمار ندارد

واژهٔ آزادگی، مرا به‌خود خواند. تورّق کنان صفحاتی چند با دیوانش همراه شدم، دیدم جلوات این واژه نیک جانانه است. بر آن شدم تا دربارهٔ «آزادگی» به‌تتبّع پردازم. زیرا شاعران پرآوازه بسیار دلبند آن بوده‌اند. به‌ویژهٔ عارفان شاعر آن را به‌نیکی استخدام

---

* استادیار دانشگاه علّامهٔ طباطبایی و رئیس مرکز گسترش زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، تهران.

کرده‌اند و آزادی چیزی نیست جز رهیدن از تمام تعلّقات و زخارف نامیمون دنیوی برای رسیدن به‌مطلوب آرمانی، چنان‌که مولای رومی این سفارش را دارد:

بند بگسل بـاش آزاد ای پـسر   چند باشی بند سـیم و بنـد زر
کوزهٔ چشم حریصان پُـر نـشد   تا صدف قانع نشد پر دُر نـشد

حافظ خود را غلام آن کسی معرّفی می‌کند که از جمله کائنات زیر چرخی رهیده باشد:

غلام همّت آنم که زیر چـرخ کبـود   ز هرچه رنگ تعلّق پذیرد آزاد اسـت

و هم اوست که به‌همّت خود می‌بالد و می‌گوید:

زهی همّت که حافظ راست کز دنیا و از عقبی
نیاید هیـچ در ذهـنش به‌جـز خـاک سرکویت

حدود هزار غزل از *دیوان بیدل* را در دریافت این موضوع پیمودم. تجلّی این اندیشه را دل‌انگیز یافتم. بیدل را اعتقاد آن است که:

پای آزادان به‌زنجیر علایق بنـد نیـست   نام را نقش نگین‌ها چین دامن می‌شود
(ص ۱۲۹)

دامن خویش می‌گیرد و از تشویش دهر آزاد می‌گردد و دیگران را بر سر این خوان بی‌بدیل فرا می‌خواند و می‌گوید:

دامن خود گیر از تشویش دهـر آزاد بـاش   قطره را تا جمع شد دل یادی از دریا نکرد
(ص ۱۳۰)

خویش را آزاد می‌دارد، شهرت می‌زداید و اگر کسی وی را به‌ذهن و زبان و چشم نمی‌آورد، باکی ندارد چرا که آزاد است:

جرم آزادست گر نشناخت ما را هیچ‌کس   معنی بی‌رنگ ما از لفظ پُـر بیگانـه بـود
(ص ۱۱٦)

اعتقاد دارد سری که در جیب خویش باشد و چشم حریصی و حسرت به‌پدیده‌ها ندوزد بی‌شک از بند و فتراک آفات رها می‌گردد و آن‌کس که چنین باشد چون آهو در حرم یار بی‌آفت خواهد بود:

سر در جیب آزاد است از فتراک آفت‌ها   مقیم گوشهٔ دل حکم آهوی حـرم دارد
(ص ۱۱)

بر آن است که نام و شهرت سدّ محکم راه معنویت است:

بیدل آزادی من در قفس گمنامی‌ست دام راه است اگر شهرت عنقـا بخـشد
(ص ۱۲٦)

یقین دارم که اگر موضوع به‌نیکی پرداخته شود، خود کتابی علیحده خواهد بود دربارهٔ آزادگی آزادی از نگاه بیدل، امّا با توجّه به‌مجال کوتاه زمان به‌اختصار بسنده آمده به‌عناوین زیر اشارات رفته است، امید است درخور افتد:

الف: اقسام تعلّق:
ب: زبان‌های تعلّق.
ج: بهره‌های آزادی.
د: شروط آزادی.
ه: بیدل و تعلّق.

الف: اقسام تعلّق

۱. رهایی از تعلّق خویش

بدترین تعلّق‌ها تعلّق به‌نفس و خودخواهی است. گمراه‌کننده‌ترین نیز هم اوست. اشارات فراوان پیران عارف و مشایخ کامل به‌مریدان در رهیدن از این بند خود بیانگر اهمیّت موضوع است. بزرگی فرمود: «شخصیّت در فقدان شخصیّت است» مولانا یافت‌های معنوی خود را درگریز از بند کسی و خود می‌داند:

من کسی در ناکسی دربـاختم پس کسی در ناکسی دریـافتم

«**موتوا قبل ان تموتوا**» خود دعوتی است به‌فرار از نفس شیطانی و خودخواهی تا بدان، زندگی با طراوت معنوی به‌دست آید.

بیدل، گشادکار را در آن می‌بیند که از خویش به‌درآید و در چمن‌زار وصل جا یابد. به‌زعم او گذشتن از این بند، مردانگی می‌طلبد. گمنامی و فرار از شهرت نفس، آزادی آدمی را به‌ارمغان دارد:

گـر گـشـادکار خـواهـی از طلـسـم خـود بـرآ
هست بر خاک پریشان شش جهت یک فتح باب
(ص ۵۰۰)

سایهٔ گمشده، محو نظر خورشید است   هرکه از خویش رود در چمنت جا دارد
(ص ۳۰)

سهل است گذشتن ز هوس‌های دو عالم   گر مرد رهی یک دو قدم درگذر از خـود
(ص ۱۸)

بیدل آزادی من در قفس گمنامی‌ست   دام راه است اگر شهرت عنقـا بخـشد
(ص ۱۲٦)

۲. رهایی از بند جهان

بیدل، گشادکار را در آن می‌بیند که از خویش به‌درآید و در چمن‌زار وصل جا یابد. به‌زعم او گذشتن از این بند، مردانگی می‌طلبد. گمنامی و فرار از شهرت نفس، آزادی آدمی را به‌ارمغان دارد.

عارفان و دل در گرو دوستداران، هماهنگ از فریب دنیا و زخارف نامیمون آن در دام افکنی و صیدگیری مردان راه، سخن رانده‌اند. آن را دشمن خوانده و دشمن داشته‌اند و دوست داشتن آن را بزرگ‌ترین خطا شمرده‌اند. بندی که طایر اوج‌گرای روح آدمی را به‌حبس می‌دارد و در بند خویش اسیر می‌سازد.

حافظ یادآور شد که:

تو را ز کنگرهٔ عـرش مـی‌زننـد صـفیر   ندانمت که در این دامگه چه افتادسـت

و هم او مفتخر است که:

سـرم بـه‌دنیـا و عقبـی فـرو نمـی‌آیـد   تبارک اله از این فتنه‌ها که در سر ماسـت

بیدل نیز این بند را به‌نیکی می‌یابد و بدان پشت پا می‌زند:

بیدل به‌نقش هردو جهان می‌زند قلـم   خطّی که سر ز لغزش مستانه می‌کشد
(ص ۲٦)

از آزادی دستگیری می‌جوید تا از این بند برهد و یقین دارد بی‌مدد آزادی رهایی از آن ناممکن است:

ز عالـم نگـذری بی‌دسـتگیری‌هـای آزادی
که برخیزد ز دنیا هرکه از وحشت عصا دارد
(ص ۹۸)

چه دنیا و چه عقبٰی سدّ راه توست ای غافل
بیا بگـذر که از بهر گذشـتن‌هاست حایل‌ها
(ص ۴۱۵)

یک نفس قطع دو عالم کردم   دم این تیـغ چـه جـوهر دارد
(ص ۱۱۹)

به‌همین جهت از مراد دو جهان دست می‌افشاند و عشوه الفت دنیا نمی‌خرد:

از بس به‌مراد دو جهان دست فشاندم   گر زلف شوم دامن مـن تـاب نگیـرد
(ص ١٦٥)

عشوهٔ الفت دنیا نخـرد بیـدل مـا   نقد دل باخته سودای محقّر نکند
(ص ۱۲۹)

امّا با آگاهی از زندان امکان دنیا می‌جهد:

نیست زندان گاه امکان سنگ راه وحشتم   چون نگه سـامان عینـک دارم از دیوارهـا
(ص ۳۲٤)

۳. بند عقل و هوش

جمله عارفان عقل و هوش را سدّ راه مطلوب می‌خوانند و مریدان را به‌برحذری از آن دعوت می‌کنند. در برابر، عشق و جنون را که در نیل به‌مقصود کاراترین است تجویز می‌کنند. مولانا اگر گفت که:

پـای اسـتدلالیان چـوبین بـود   پای چوبین سخت بی‌تمکین بـود

بیدل نیز دانایی را قید گردون می‌داند و می‌گوید خرد، از اسباب کلفت و تعلّق آزادی نمی‌خواهد و جنونی که آتش در خانه هوش افکند، خلاصی آدمی را باعث است:

قید گـردون ننـگ دانایی‌سـت گر فهمد کسی
خویش را زین خم برون آرید و افلاطون کنید
(ص ٧٤)

بیدل اسـباب تعلّـق بـود زنـگ آگهـی   آینه صیقل زدند آن‌ها که پشت پا زدند
(ص ۷۹)

جنون کن در بنـای خانمـان هـوش آتش زن
همین وضعت خلاص از کلفت اسباب می‌سازد
(ص ۱۲)

۴. بند جسم

پرداختن به‌جسم و تعمیر آن سدّی محکم در طریقت است. طراوت و نشاط را از روح می‌گیرد. بیدل چنان به‌این نکته توجّه دارد که به‌یادآوری، چین پیشانی را از تنزّل برمی‌شمرد:

سدّ راه توست بیدل گر کنی تعمیر جسم
می‌شود دیوار چون شد قدری آب و گل بلند
(ص ۳۳)

طراوت آرزو داری ز قید جسم بیرون آ   که سرسبزی نبیند دانه تا زیر زمین باشد
(ص ٤٥)

از تنزّل‌هاست گر در عالم آزادگی   چین پیشانی به‌یاد دامن آید مرد را
(ص ۳۹٦)

برشمردن اقسام تعلّق، میدان و مجالی فراخ می‌طلبد در ادامه به‌زیان‌های تعلّق اشاره می‌رود که در آن میان می‌توان اقسام تعلّق را نیز یافت:

ب: زیان‌های تعلّق

۱. تنگی عالم

شغل اسباب تعلّق عالمی را تنگ داشت
دست برهم سوده گردی گرد هامون ریختند
(ص ۸٤)

زندانی اندوه تعلّق نتوان زیست   بیدل دلت از هرچه شود تنگ، برون آ
(ص ۳۲۰)

۲. گوری خانهٔ وجود

با همه واماندگی روزی دو آزادی خوش است
خانه را نتوان به‌اندوه تعلّق گور کرد
(ص ۱۳۷)

۳. آفت زدایی

بیدل حذر از آفت پیوند علایق   امّید که در دلق تو این پنبه نباشد
(ص ۱٦۰)

۴. **دوری از پاکی**

عالمی را الفت رنگ از تنزّه دور داشت   دست‌ها این‌جا به‌افسونِ حنا بیکار شد
(ص ۱۸۷)

۵. **بازدارندگی**

به‌وادیی که تعلّق دلیل کوشش ماست   ز بار دل به‌زمین خفته گیر قافله را
(ص ۳۷۱)

۶. **ندامت زدایی**

نشو و نمای کشت تعلّق ندامت است   جز ناله نیست ریشهٔ زنجیر دانه‌ها
(ص ۳۹۱)

۷. **تنزّل**

از تنزّل‌هاست گر در عالم آزادگی   چین پیشانی به‌یاد دامن آید مرد را
(ص ٣٩٦)

۸. **زندان سازی**

دام یک عالم تعلّق گشت حیرانی مرا   عاقبت کرد این در واکرده زندانی مرا
(ص ٤٠٣)

ج: بهره‌های آزادی

۱. **نورانیّت دل**

دل چو آزاد از تعلّق شد منوّر می‌شود   قطره‌ای کز موج دامن چید، گوهر می‌شود
(ص ٦١)

دلِ گرفتهٔ بیدل نیافت جای شکفتن   مگر چو صبح از این خاکدان برآید و خندد
(ص ١٠٦)

۲. **راحتی و آسایش**

راحتی گر هست در آغوش ترک مدّعاست   احتیاج آشوب‌ها دارد به‌استغنا زنید
(ص ۹۹)

۳. **گمنامی**

جرم آزادی‌ست گر نشناخت ما را هیچ‌کس
معـنی بی‌رنـگ مـا از لفـظ پـربیـگانه بود
(ص ١١٦)

۴. **رهایی از فکر لذّت**

به‌کیش آزادگی نشـاید که فکر لـذّات عقده زایـد
ره نفس پیچ و خم ندارد چونی ز بند شکر برون آ
(ص ٣٢١)

۵. **گشادگی کار**

گــر گــشادکار خــواهی از طلــسم خــود بــرآ
هست بر خاک پریشان شش جهت یک فتح باب
(ص ٥٠)

۶. **زیبایی**

بهــار رنــگ تماشاســت الــوداع تعلّــق
غبار نیست که چشمت دمی که جَست بپوشد
(ص ١٦٨)

شروط آزادی

۱. **جنون عاشقی**

جنون کن در بنـای خانمـان هـوش آتـش زن
همین وضعت خلاص از کلفت اسباب می‌سازد
(ص ١١٢)

۲. **گمنامی**

بیدل آزادی من در قفس گمنامی اسـت دام راه است اگـر شـهرت عنقـا بخـشد

۳. **رهایی از دنیا**

نــدارد نــشئهٔ آزادی مــا ســاغر دیگــر غبار دامن افشاندن به‌صحرا می‌برد ما را
(ص ٤١٦)

۴. **در خود رفتن**

دامن خود گیر از تـشویش دهـر آزاد بـاش
قطره را تا جمع شد دل، یادی از دریا نکرد
(ص ۱۳۰)

نامحرمی خویشت سدّ ره آزادی‌ست چشمی بگشا بشکن قفل در زندان‌ها
(ص ٣٤٣)

۵. **گذر از نام نیک**

صفای گوهر آزادگی مسلّم طبعی که گرد آینه داران نام و ننگ نگردد
(ص ١٤٦)

مرا معاینه شد ز اختلاط قمری و سرو که خاکساری و آزادگی هم آغوشند
(ص ۱۸۰)

۶. **فقر**

چنان به‌فقر به‌دام تعلّق آزادم که عرض جوهر ما نقش بوریا نشود
(ص ١٤٨)

آخر ز فقر بر سر دنیا زدیم پا خلقی به‌جاه تکیه زد و ما زدیم پا

۷. **سبک روحی**

ما سبک روحان ز نیرنگ تعلّق فارغیم عکس ما را حیرت آیینه، بال و پر شود
(ص ١٦٧)

ما سبک روحان ز قید شش درِ تن غافلیم مهره آزادی دل دارد بساط نرد ما
(ص ٣٤٩)

۸. **پرطاقتی**

دل از کم ظرفیِ طاقت نبست احرام آزادی
به‌سنگ آید مگر این جام گردد عذرخواه آن‌جا
(ص ۳۱۹)

۹. **بی‌امل**

ز صاحب امل آزادگی چه امکان است؟ در این بساط گران‌خیزی است حامله را
(ص ۳۷۱)

۱۰. از خود تهی‌شدن و رستن از امکان

رستن از آفت امکان تهی از خود شدن است
تو ز کشتی مگـذر عـالم آب اسـت ایـن‌جـا
(ص ۳۲۲)

ه: بیدل و تعلّق

بیدل می‌داند که با تعلّق زیستن شور و شر بسیاری دارد، آن را از سر می‌نهد و اوست که غبار غیر ندارد و هرگز عشوۀ الفت دنیا نمی‌خرد، زیرا سودا و معامله‌ای پر زیانی است دل فروختن و عشوه الفت بی‌مقدار دنیا خریدن. خویش را به‌زیور فقر آراسته و از دام تعلّق رهیده است. رهیدگی که از خورشید و ماه نیز منّت اقتباس نور ندارد. سبک روحی است که نیرنگ تعلّق‌ها وی را از پرواز باز نمی‌دارد:

شور و شر بـسیار دارد بـا تعلّـق زیـستن   کم ز بیدل نیستند این فتنه از سروا کنید
(ص ۷۵)

وحشت اگر هست نیست رنج علایق   وادی جــولان نالــه، خــار نــدارد
(ص ۸٤)

غبار غیر ندارم به‌خـویش سـاخته‌ام   دلی که صاف شد آیینه درنظر دارد
(ص ۹٤)

آزاده است نـور دل از اقتبـاس غیـر   قطع نظر ز منّت خورشید و مه کنید
(ص ۱۵۸)

اگـر هـزار ازل تـا ابـد زننـد بـه‌هـم   تعلّق من بیدل، همین دو دم شمرید
(ص ۱۵)

مخـوان بـه‌مـوج گُهـر قـصّۀ تعلّـق بیـدل
مباد چون نفس از دل شود به‌تنگ و گریزد
(ص ٤۰)

از بس به‌مراد دو جهان دست فشاندم   گر زلف شوم دامن مـن تـاب نگیـرد
(ص ١٦٥)

و تنها گرفتاری عشق و زلف دلبر است آنی که در قاموس عشق نه تنها گرفتاری و بند نیست، بلکه عین رهایی و آزادگی است زیرا آسایش عاشقان در گرفتاری زلف و قد و قامت دلبر است. حافظ نیز سرود:

فریـــاد کـــه از شـــش جهـــتم راه ببـــستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

بیدل نیز گوید:

من و تاب وصال و طاقت دوری چه حرف است این

اسـیری را کـه عـشقت خوانـد بیـدل دل کجـا دارد

ص ۸۲

نتوان به‌دل عشّاق افسون رهایی خواند　　زین سلـسله آزادنـد زنجیـری گیـسوها

(ص ۳۳۸)

در گرفتاری بود آسایش عشّاق و بس　　آشیان از حلقهٔ دام است مرغان تـو را

(ص ۳۹۳)

بیدل از پیچ و خم زلفش رهایی مشکل است

بر کریمان سهـل نبود رخصـت مهمـان شب

(ص ٥٠٤)

منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ هـ ش.

۲. حافظ شیرازی، شمس‌الدّین محمّد: *دیوان حافظ*، به‌کوشش پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۹ هـ ش.

۳. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش.

٤. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *موسیقی شعر*، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸ هـ ش.

وحدتِ وجود و شهود در کلامِ بیدل

طلحه رضوی «برق» *

از طلسم خاک، توفانِ سخن سحر است و بس
نیسـت جز اعجـاز هرجا سرمه‌ای دارد فـغـان

میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی در بینِ قهرمانان عقیدهٔ «وحدت وجود» مقام بسیار ارفع و شامخ دارد. چنان‌که از مطالعهٔ عمیق آثار بیدل برمی‌آید. او در «وحدتِ وجود» و «وحدتِ شهود» و مغایرتِ پارینه و اختلاف دیرینهٔ ظاهری را دور کرده و این عقدهٔ مشکل را وا نموده است. در پهنهٔ تصوّف و فلسفه این نکته‌یابی بیدل عجیب و خیلی مهمّ به‌شمار می‌رود.

ناجای نباشد اگر هردو نظریهٔ تصوّف یعنی «وحدتِ وجود» و «وحدتِ شهود» را مختصراً معرفی بنمایم.

تعلیم همهٔ ادیان و ملل این است که انسان خودش را بشناسد و خدا را بداند و رشتهٔ خودشناسی و خدادانی را تکامل بدهد. ماسوی الله فانی است و الله باقی. عالم و هرچه که در عالم است خلق شده است و آدمی اشرف مخلوقات است. در هر مذهب به‌خدا واصل شدن منظور و مقصودِ حیات می‌باشد. جسم را فنا و روح را به‌سرچشمهٔ اصلی و باقی آشنا کردن تعلیم اساسی هرکیش و روش روحانی است. ولی این‌جا بنده را با فلسفه و اعتقادِ مذاهب دیگر هیچ و سروکاری نیست.

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی کالج جین، آره (بِهار).

بزرگ‌ترین عاملی که تصوّف اسلام را براساس عشق و محبّت استوار ساخت، عقیده به«وحدت وجود» بود، لذا همین‌که عارف خدا را حقیقتِ ساری در همهٔ اشیاء شمرد و ماسوی الله را عدم دانست، یعنی جز خدا چیزی ندید و قایل شد:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای　　زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
(رومی)

سعدی شیرازی می‌گوید:

به‌جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست　　عاشقم بر همهٔ عالم که همهٔ عالم ازوست

مگر کیفیّت حقیقی صوفیّه وسیع‌تر از عشقی است که در این شعر سعدی می‌بینیم؟ زیرا فرق است بین معشوقی که «همهٔ عالم ازوست» و معشوقی که «همهٔ عالم اوست» از این رو صوفیّه دو گروه هستند، یکی را شهودی و دگر را وجودی گویند. «وحدتِ وجود» به‌گفتهٔ شیخ جامی این است که:

همسایه و همنشین و همره همه اوست　　در دلقِ گدا و اطلسِ شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع　　بالله همهٔ اوست ثم بالله همه اوست

صوفیّه طوری گفته‌اند که وجود یعنی هستیِ حقیقی واحد است ولی این وجود دو رخ دارد، یکی ظاهر، دوم باطن. یکی نور است که برای جملهٔ عالم به‌مرتبهٔ جان است، **الله نور السّموات و الارض**، پرتوی از همین نور وجود ظاهر است که در صورتِ ممکنات به‌نظر می‌آید. اصل هر اسم و صفت و فعل که در علم ظاهر باشد همینَ وصف باطن است و حقیقت کثرت وحدتِ صِرف است، مانند حقیقت امواج که عین دریاست. از این رو همه در کاینات تجلّیاتِ حق می‌باشد و وجود این کثرت اعتباری از همین وحدتِ حقیقی است.

از طرفِ دیگر دربارهٔ «وحدتِ شهود» می‌گویند که وجودِ کاینات و ظهورِ صفاتِ مختلفه ظلّ و عکس می‌باشد از ذاتِ و صفات واحد مطلق که در عدم منعکس و تجلّی ریز می‌شود و این ظلّ صاحبِ ظلّ نیست، بلکه مثال محض است، گویا با الفاظ شیخ علی حزین:

عکس یار است که دارد همه جا جلوه حزین
چهره‌پرداز در آیینهٔ ایجاد یکی‌ست

میرزا بیدل هرچند که نسباً از مغول بود و نیاکانش سپاهی پیشه بودند، او خود تأثیرِ از پدرِ خود گرفت که در عینِ جوانی ترکِ دنیا کرده و روشِ صوفیانه را برگزیده بود. پس از مرگِ پدر با عمّ خود میرزا قلندر که عارف و متصوّف بود، در مسائل صوفیانه دلچسپی ورزیده و در صحبتِ بزرگانِ تصوّف شعار که در بهار و اریسه زندگانی می‌کردند از رموزِ حقیقت آگاه شده و به‌عشق حقیقی سرشار گشته بود. بنابراین در سایرِ کلامِ بیدل نفوذِ جذبهٔ عشق و احساس عظمتِ آدمی پیداست. بیدل از مبدأ فیّاض، ذهن رسا و فکرِ فوق‌العاده گرفته بود. در ده سالگی مدرسه را وداع گفت و به‌مطالعه و مکاشفه در خلوت خو کرده از مطالعه در آثار علما و صوفیان ربّانی چون غزّالی، ابن عربی، رومی، شیخ احمد سرهندی و نظایر آن سهم علمِ خودش را افزود. بیدل در مطالعهٔ چگونگیِ ذات و صفاتِ حق تعالی و در مشاهدهٔ نفس خود خیلی التفات نمود. چه خوب می‌سراید:

بیدل منکر «شهود» نبود، ولی «شهود» را هم در «وجود» گم ساخت.

یار را باید از آغوش نفس کرد سراغ   آن‌قدر دور متازید که فریاد کنید

این است که بیدل دسته گل‌هایی از باغ ناسفتهٔ مضامین تصوّف و عرفان را با زیبایی و ندرتِ فراوان به‌هم آورده است. اندیشه‌های عالیِ عارفانه با صد لطفِ سخن ممزوج گردید که طبعِ سلیمِ او احساسات و مدرکاتِ ظریفِ روحانی را به‌اسلوب خوب اظهار دارد:

تا پری به‌عرض آمد موج شیشه عریان شد
پیرهن ز بس بالید دهر یوسفستان شد

*

ما هم از گلشن دیدار گلی می‌چیدیم   هر کجا آینه بینید ز ما یاد کنید

علما می‌نویسند که صوفیان اسلام نیز با فلسفهٔ یونان آشنایی یافتند و فلسفهٔ نو افلاطونیان و عقیدهٔ نیستی ودانتا را پرداختند، ولی این قول خالی از صداقت است. بیدل نو افلاطونیّت را اهمیّتی نمی‌دهد. از اوست:

هرچنـد بـه‌دانـش از جهـان افزونـی یـا در پیـری معلّـم گردونـی
هرگاه به‌پیش کس بری حاجت خـویش طفلـی مـی‌زیبـدت نـه افلاطـونی

در هرحال اساس این فلسفهٔ نو افلاطونی «وحدتِ وجود» است. در تصوّفِ اسلام این عقیده‌ها مبنی بر *قرآن* و حدیث است و صوفیهٔ اسلام همیشه استنباط و استدلال ادّعای خودشان را از همین منابع زور و قوّت می‌گیرند.

میرزا بیدل هم صوفی صاف دل بود و در حدود شریعت اسلامی زندگانی می‌کرد و در راهِ طریقتِ روحانی نیز مرتبهٔ بلند دارا بود. می‌بینیم که بیدل اذکار و اوراد و مشاغل روحانیِ صوفیان را آشناییِ کامل و علاقه و تجربهٔ ذاتی می‌داشت. پاس انفاس عملی است متصوّفانه و هرکسی داند که بداند. بیدل سروده است:

با اهلِ یقین لاف بیان نـامردی‌سـت غیر از اظهار خامشی دم سردی‌سـت
تـا آینـه‌ای هـست بـه‌پـیش نظـرت گر پاس نفس نداری از بی‌دردی‌سـت

و نفیِ اثبات که در منزل نخستینِ سلوک ذکر مهمّ و شغل خصوصیِ صوفیّه است و در طریقِ سلاسل مختلف به‌نوعیّت فرقی دارد. بیدل به‌اشارت می‌سراید:

تـا بهـرهٔ اثبـات تـوانی بـردن بایـد بـر نفـی خـود قـدم افـشردن
یعنی چو حبـاب در محـیط تحقیـق تا پیرهن است غوطه نتوان خـوردن

بیدل از برای محقّقین فیلسوف که از تجربهٔ روحانی و حقیقتِ حقیقت بی‌بهره هستند، نسخهٔ مفید و عمل بسیار نفع بخش تجویز می‌نماید. آنان‌که در بحث ذات و صفات توانایی خود را ضایع کنند. مخصوصاً فلسفیان کور باطن غرب که تجلّیاتِ انوار حقیقت محمّدی را نصیب ندارند در محیطِ دل چرا غوّاصی نگیرند که گوهرِ عشق به‌دست آرند. ازوست:

بیدل پـی تحقیـق مـن و مـا بگـذار تفتـیش تعیّنـات اشـیا بگـذار
تا چند خوری عشوهٔ اسماء و صـفات ای ذاتِ مقدّس این هوس‌هـا بگـذار

چنان‌که:

عـارف بـه‌تماشـای چمـن زار کمـال جـز در قفـس دل نگـشاید پـر و بـال
هرچنـد ز امـواج قـدم بـردارد از خویشتن برون رفتن دریاست محـال

بیدل در اوّلین رباعی این‌جا تعیّنات را به‌ذکر آورده است. می‌دانیم که دربارهٔ تعیّنات یعنی تنزّلاتِ ستّه و اعیان ثابته هزاران رسایل و کتب تحریر شده و پیشتر مجمل و تشنه

مانده است. در ایالتِ بهار حضرت حسین نوشه توحید بلخی فردوسی هم رسالهٔ پرارزش به‌عنوان «حضرات خمس» گذاشته‌اند که لایق مطالعه است. در اصل شریعت و طریقت شعبه‌های جداگانه است و هیچ توافق و هماهنگی ندارد. تعلیم حقیقت سرّی است از اسرارِ الهی که برملا گفتن در هر زمان مورد زجر و توبیخ، بلکه موجب گردن زدنی می‌باشد. طریقت سراسرِ علم سینه است و طریقت را با شریعت خلط دادن به‌ظاهر غلط است و از این‌جا در بحث تصوّف اختلافِ گوناگون آغاز گیرد. منصور حلّاج انالحق گفت و به‌دار رسید. به‌زبان حافظ شیرازی:

گفت: آن یار کزو گشت سرِ دار بلند   جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

بیدل از مجادلهٔ ذهنیِ «وجود» و «شهود» در دامنِ «وجود» پناه می‌گیرد و از این دامِ اوهام «مشهود» خود را رها می‌کند.

بایزید بسطامی گفته است: "سبحانی! سبحانی! ما اعظم شانی" و ضربات خنجر دید. لذا تجاوز اهلِ طریقت در حدّ شریعت به‌هرحال خطرناک است. فروغی بسطامی که صوفی و اهلِ طریقت نبود، نیز می‌گوید:

مردانِ خدا پردهٔ پندار دریدند   یعنی همه جا غیرخدا هیچ ندیدند

الغرض در مبحثِ وجود و شهود، ذکرِ ذات و صفاتِ ناگزیر است و این امر مسلّم که ظهورِ ذات بدونِ صفت ممکن نیست، مراتب ذاتَ که در اظهار به‌نظر آمد، از شئونات عبادت است. چون حق تعالی شانه به‌حاله و به‌اوصافه و به‌حدّ ذاته غیر از تبدیل و تغییر و تعدّد و تکثّر به‌صورت معلوم اظهار گرفت، وجودِ ظلّی موانع معلوم خلق باشد. ذاتِ خلق که در مرتبهٔ تنزیه نامعلوم و ناقابل علم است، چون در مظاهر مقیّده و صور مختلفه ظهور نماید، در اصطلاح صوفیّه «نزول» می‌کند و همین صداقت عظیمه را تنزّلاتِ ستّه می‌گویند. معلومات الهیه، تنزّلات ستّه، اعیان ثابته و حضرت خمس مرادفات است. حواس و قیاس و عقل عمومی را در این بار نیست. پس از مراتب الهیّه و مراتب کونیه، مرتبهٔ انسانی است. بدیهی است که بالفعل عرفانِ ذاتِ حق، خارج از امکان است. به‌گفتهٔ شیخ اکبر ابن عربی **کلّ النّاس فی اذات الله حمقاء**.

میرزا بیدل هم در نکات خود مقرّر است که (نکتهٔ سی و پنجم):

"تحریر و تقریر مراتب اکثری، موافق فطرت عوام است، نه مطابق همّت خواص، معنی مقام، که خواص را بی‌تکلّف الفاظ معیّن‌ها منظور است و عوام با وجود ایضاح بیان در فهم عبارت نیز معذور و رتبهٔ کلام تا به‌حضیض نقصان نرسد، طبع عوام را از جهل مطلق نرهاند... از حسن تحقیق تا کمال ذاتی جلوه ننماید، بر ضعیف نگاهان انجمن قصور، ظلم است، و اگر جمال معنی از کیفیّت اصلی رنگ نگرداند، بر لفظ آشنایان عالم صورت، ستم در این صورت عالم مدرسهٔ حال از ابجد دبستان قیل و قال منزّه باید فهمید، در رموز خلوتکدهٔ یقین از حرف و صوت محفل وهم و گمان، مبرّا باید اندیشید، قطعه:

دل هر قطره گردابیست غوّاص حقیقت را
تأمّل دربن هر مو گره صد بار می‌بیند
تفاوت گر نباشد مقتضای ساز فطرت را
چرا شکل دو پیکر چشم احول چار می‌بنید"

مسئلهٔ ذات و صفات یا مسئلهٔ وحدت و کثرت در نزد صوفیان و فلسفیان از ابتدا قابل توجّه بوده است. طبقهٔ عارفان در حلّ این عقده‌ها، کنجکاوی و دل‌بستگی زیاد نمودند و موفّق شدند. چنانچه صاحب «اسرارالتّوحید» شیخ ابی‌سعید ابی‌الخیر می‌گویند:

"مدّت‌ها حق را می‌جستیم گاه می‌یافتیم و گاه نه، اکنون خود را می‌جویم و نمی‌یابم، همه او شدیم و همه اوست:

به‌چون و چرا در شدم سالیان   کچون این چنین و چرا آنچنان
چو از خواب بیدار شد خفته مرد   به‌بیداری آسان‌ترش گشت درد"[۱]

حضرت جامی در لایحهٔ آخر کتاب خود مختصر ولی جامع می‌نویسد که:

"حقّ سبحانه تعالی را دو تجلّی است، یکی «تجلّی عینی علمی» که آن را «فیض اقدس» نیز گویند و آن ظهور حقّ است بر خودش به‌صور اعیان ثابته و استعداد آن، دوّم «تجلّی شهودی وجودی» که «فیض مقدّس» گفته می‌شود. یکی بر باطن متوجّه است که آن را «عقل کلّ» گویند و دوّم بر ظاهر بر صفت «نفس کلّ» که علّت مستقیم ظهور موجودات می‌گردد. از اوست:

---

۱. *اسرارالتّوحید*، چاپ ایران، ص ۲۱۸.

بــشنو ســخن مــشکل و ســرّی مغلــق   هر فعل و صفت که شد بهاعیـانِ ملحـق
از یکجهت آنجمله مضاف است و بهمـا   وز وجه دگر جمله مضاف اسـت بـهحـق"

میرزا بیدل را تخصیص این است که او هردو عقیدهها را تطبیق داده و از دیدگاه صحیح و درست رهنمای داشته است:

ذات دانستن و انکارِ صفت نادانیسـت   آشنای تو چرا سجده بهبت هـم نکنـد

این دو نظریّه در قرنِ پیشین معتقدان و پیروان بسیاری داشته و استحکام اساسی گرفته است. شیخ اکبر محیالدّین ابن عربی را امام مسلک «وحدتِ وجود» میشمرند و مجدّد الف ثانی شیخ احمد سرهندی را سرخیل روش «وحدتِ شهود» میگویند ولی این هم نباید پنداشت که هردو مکاتب فکر، یکجا نخواهد شد و اگر یکی حق است دوّم لازماً باطل باشد. همین است که شاه ولیالله محدّث دهلوی در هماهنگیِ «وحدتِ وجود» و «وحدتِ شهود» سعی نمودند و در نامهٔ بهنام اسماعیل آفندی نظریّاتِ مختلف شیخ اکبر و شیخ مجدّد را تطبیق دادهاند.

مصنّف رود کوثر شیخ محمّد اکرام در بحث «وجود» و «شهود» بهنتیجه رسید که خود مجدّد الف ثانی هم «وحدتِ وجود» را نفی نکرده و مقامی از مقامات صوفیان شمرده است که تحت «وحدتِ شهود» میآید.

حق این است که در **لا اله الا الله** «وحدتِ وجود» پوشیده است و در محمّد رسول الله(ص) «وحدتِ شهود» آشکارا و پس از عرفان شهود باز منزلِ وجود حقیقی روی نماید و در این منزل سلوک عارف حق **فنا فی الله** میگردد:

هر آن وجود که از خویشتن جدا میکرد   مسلّم است اگـر دعـوی خـدا مـیکـرد
(امام قلی خان)

میرزا بیدل در بیان «وجود» و «شهود» دقیقهٔ سنجی زیاد و باریکبینی بسیار نموده و بهفهم مطلبی صراحت بیمانند را راه داده است و او چون شاعر چیرهدست بوده اسلوب و پیرایهٔ اظهار را دلنشین و مؤثّر و شدید ساخته است:

چون هرچه هست در همهٔ عالم همین منم
مانند، در دو عالـم از آنـم پـدیـد نیـسـت

بیدل به‌علوم متداولهٔ عصرِ خود وقوفِ کلّی داشت، ظاهر است از آن احادیث رسولِ مقبول که این موقّف تصوّف را تقویت می‌دهد غافل نشده باشد. حدیث مروّی از حضرت جابر صحابیِ رسول(ص) است:

قال صلّ الله علیه وسلّم یا جابر ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیّک من نوره.

و به‌حدیث معروف دیگر:

اَوّل ما خلق الله نوری و الخلق الله کلّهم من نوری و انا من نور الله.

بیدل در قصیدهٔ نعتیه می‌سراید:

نداشــت آینــهٔ دهــر آبــروی صــفا　　به‌صیقل کف پایـت برآمـد از زنگـار
تویی که باغ ربوبیّت از تو دارد رنـگ　　تویی که سازِ الوهیّت از تو بنـدد تـار

لذا تمامی اهلِ طریقت و سلوک حقیقتِ محمّدی صلّی الله علیه و سلّم را حقیقتِ عظمٰی می‌مانند و بدونِ عرفان این حقیقتِ آشنایی ذاتِ مطلقه محال است. علّامه محسن کاکوروی در شعرِ اردوی می‌سراید:

ادھر مخلوق میں شامل اُدھر اللہ سے واصل
خواص اس برزخ کبرٰی میں ہے حرفِ مشدّد کا

و در طریقت برزخ هم از عملِ خصوصی عبارت است که درد شیخ را تصوّر می‌کنند و زینه به‌زینه تا آن حقیقت عظمٰی دست یابند. به‌گفتهٔ مولانا جلال‌الدّین بلخی:

کرد چون کس ذاتِ مرشد را قبـول　　هم خدا آمد بـه‌ذاتـش هـم رسـول

با وجودی که الله تعالی شانه بی‌همتا و بی‌مانند است **لیس کمثله شیء**، قولیّتِ شهود **خلق الانسان علی صورته**، آدم مظهر ذاتِ خدا می‌باشد.

میرزا عبدالقادر بیدل صوفیِ پخته‌کار بود و از اسرار عیونی و شئونی مرد آگاه. «محیط اعظم» مثنوی‌یی است خیلی مهمّ و پرارزش، دربارهٔ رموز تصوّف و عرفان که در بیست و چهار سالگی عمر بیدل به‌وجود آمد. بیدل در این مثنوی عظمتِ آدم را که آخرین مرتبهٔ ظهور حقیقت **لم یزلی** ست صراحتاً بیان می‌کند:

ز لفظ محمّد گر آگه شـوی　　ادا فهـم الحمـد الله شـوی
شـئونات ذات الله افعـال او　　ظهـور کـلام الله اقـوال او

در افعال او از آیت کریمه: وَ مَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللهَ رَمٰی[1].

و در اقوال او از آیت کریمه: وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی[2].

استدلال می‌توان گرفت.

بیدل در مثنوی عرفان می‌نویسد:

چیست آدم تجلّیِ ادراک   یعنی آن فهم معنی لولاک

احدیّت بنای محکم او   الف افتاده علّت دم او

دال او فقر اوّل و انجام   که در او حدّ وحدتست تمام

میم آن ختم خلقتِ جانم   این بود لفظِ معنیِ آدم

بیدل در نکته‌ای از نکات آورده است:

"سازِ حقیقت از دستِ مجازپرستانِ بی‌اصول، کمینگاه صد محشر فریاد است و حسنِ معنی از نگاه لفظِ آشنایانِ بی‌ادراک، غبارآلود یکَ عالم بیداد".

جایِ بسیار شگفت این است که این نابغه و صوفیِ بیست و چهار سال محض چه طور از خمستانِ تصوّف و طریقت سیر شده که در عالم سکر محرم رازهای درون میخانه گردید و در مشاهداتِ مکاشفاتی او ز عالم ناسوت تا عالمِ لاهوت بی‌پرده شد و روی نمود.

به‌میخانهٔ غیب لاهوت هست   بهم ساقی و باده و می‌پرست

نی و نغمه و مطرب و دلستان   پسِ پردهٔ سازِ وحدت نهان

حدوث و قدوم و ازل و ابد در بحثِ «وحدتِ وجود» ارزش اساسی دارد. بیدل گوید:

حدوث از کمالِ قدم کامیاب   هم آغوش هم همچو کیف و شراب

خرد رفته در نشئه زارِ احد   ابد در ازل چون ازل در ابد

جهان جمله یک قبلهٔ بی‌جهت   خرابات کیفیّت بی‌صفت

و این بود که والهانه رموز حقیقت را ابراز می‌دهد:

که آمد خم واحدیّت به‌جوش   به‌مستان صلا زد به‌گلبانگ گوش

---

۱. انفال (۸)، آیه ۱۷.

۲. نجم (۵۳)، آیه ۴-۳.

چه گلبانگ یعنی همین من منم　　کز آواز بر خود نقاب افکنم
به‌ذوق تماشا جهان گشته‌ام　　نهان کیست اکنون عیان گشته‌ام

یعنی به‌الفاظ حدیث قدسی:

کُنتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً فَاحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ.

بدین معنی بیدل در حمد خداوند عزّوجلّ گوید که او تعالی شانه کون و مکان را به‌حرف کن پیدا کرده است:

در آن زمان که نبود از زمانه آثاری　　برونِ علم و عیان بود ذاتِ او تنها
به‌خویشتن نظری کرد و خود به‌خود بنمود　　حقیقتِ همه اشیا به‌ذات خود تنها
به‌ذوق عرضِ کمالاتِ معنیِ اسرار　　ز کتم غیب خرامید جانبِ صحرا
چه کتم غیب؟ فضای جهان بی‌رنگی　　کدام جانب صحرا؟ بسایط من و ما

الله نور السّموات و الْاَرض. بیدل این همه دانایی خود را فیض پیر مغان می‌گوید و چه شاعرانه می‌سراید:

به‌یک جلوهٔ فیض پیر مغان　　شد این جمله اسرار مستی عیان
در عیش میخانه مفتوح شد　　قدح دل، سبو جسم و می روح شد

حالا از عالم تنزیه عالم تکوین هویدا شد:

به‌پیرایهٔ خویش هر یک نهان　　همهٔ بی‌نشان با وجود نشان
نشد شعله هم محرم سوختن　　که هست از چه می‌چهره افروختن
دلش گفت اظهار و اخفا منم　　می و نشه و جام و صهبا منم
کنون کار آیینه بالا گرفت　　که آن نازنین صورت ما گرفت
در این نشئه دریا به‌طوفان رسید　　که دور تجلّی به‌انسان رسید

بیدل در قصاید هم فکر و خیالِ خودش را از مسئلهٔ «وحدتِ وجود» نتوانسته است رها کند. در قصیدهٔ نعتیهٔ بیدل می‌بینیم که در تشبیبِ قصیده چطور قوّهٔ نامیه و قوّهٔ شعور را تذکّر داده و تعیّنات را که عبارت از طلوع خورشید حیات و باز شعور و ذوق و حسن و عشق که آیینهٔ حقیقیِ جمالِ **لم یزل** است او تمثیلاً آورده است چنان‌که می‌دانیم در اعیان ثابته نصف اوّل را تنزیه و نصف آخر را تکوین نامند و هردو به‌حقیقت عظمٰی مربوط است. بیدل می‌گوید:

چیست تنزّه؟ همه، یاد جمالِ نبی(ص)　　کاین همهٔ آثار رنگ داده از آن جلوه تاب

و از این‌جا گریز به‌کار می‌برد و نعت آن سرور(ص) را آغاز می‌دهد:

برگ حدوث و قدم، نقد وجود و عدم   صورت بحر کرم، معنی گنج صواب
رابطِ علم و عیان واسطهٔ انس و جان   خواجهٔ کون و مکان صاحبِ وحی و کتاب
پیکر او در ظهور فیض هزار انجمن   سایهٔ او در عدم صبح هزار آفتاب
گر نشدی جلوه‌گر صورت ایجاد او   مانده تا روز حشر دیدهٔ حق‌بین به‌تاب

ببینید که حدیثِ مزبور **کنت کنزاً مخفیاً** را به‌چه زیبایی و حسن و لطافتِ بیان شرح داده است و باز می‌سراید:

در نزدی صبح او از دم هستی نفس   لمعهٔ مهر قدم رفع نکردی حجاب
بحر ازل تا ابد گر زند اجزا به‌هم   نیست جز آن ذاتِ پاک گوهرِ فیض انتخاب
خسروِ وحدتِ کلاه، شاهِ قِدم بارگاه   بدر تنزّه ضیا، صدر تقدّس جناب
شمعِ بساطِ وفا، صبح بهارِ وفا   سازِ ظهور و خفا، رمز شهود و حجاب

چه عجب که از مطالعهٔ بیدل، فلسفی معروف هندی، شاعر مشرق، علّامه اقبال هم که در گروه شهودیان مرتبهٔ بلند دارد «وحدت وجود» را مقرّ شد:

وہ دانائے سبل ختم الرّسل، مولائے کل جس نے   غبارِ راہ کو بخشا فروغِ وادیِ سینا
نگاہِ عشق و مستی میں وہی اوّل وہی آخر   وہی قرآن وہی فرقان وہی یٰسین وہی طٰہٰ

میرزا بیدل در ترجیع‌بند طویل که مشتمل بر هفتصد و چهارده بیت است این بیت را تکرار می‌دهد:

که جهان نیست جز تجلّی دوست   این من و ما همان اضافت اوست

بیدل اشعار دیگر هم دربارهٔ شهود سروده است:

خوش افتاد در چشمِ اهلِ شهود   ز ساغر قصور و ز مینا سجود
شهودی عجب سر زد از راز غیب   جهان گشت آیینه‌پردازِ غیب
خروش دو عالم مثال و شهود   همی کرد لبریز جامِ نمود
عالم همه یک نسخهٔ آثار شهود است   غفلت چه فسون خواند که اسرار گرفتیم

در برابر این دعوٰی اشعار دیگر بیدل را باید داشت، مثلاً:

جز وحدتِ صرف نیست در غیب و شهود   الّا الفی دارد و باقی همه لا
افسوس که با دامنِ پندار گرفتیم   خورشید عیان بود شب تار گرفتیم
آوارهٔ اوهام نمودیم یقین را   یعنی ز تأمّل ره گفتار گرفتیم

و این رباعی ازوست:

نـابرده ز کیفیّـتِ تحقیـق اثـر   از غیب و شهود احولی پیش مبـر
عارف این‌جـا ز نـشئهٔ حـق‌بینـی   در دل دارد همان‌که دارد بـه‌نظـر

چنانچه:

عـارف بـه‌تماشـای چمـن زار کمـال   جز در قفـس دل نگـشاید پـر و بـال
هرچنـــد ز امـــواج، قـــدم بـــردارد   از خویش برون رفتن دریاست محـال

آخر کار، بیدل از مجادلهٔ ذهنیِ «وجود» و «شهود» در دامنِ «وجود» پناه می‌گیرد و از این دامِ اوهام «مشهود» خود را رها می‌کند:

اگر موجیم با بحریم و گر آبـیم یـا گـوهر
دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد
حذر کن از تماشاگاهِ نیرنگ جهان، بیـدل!
تو طبعِ نازکی داری و این گلشن هوا دارد

از این بحث نتیجه‌ای برمی‌آید که بیدل منکر «شهود» نبود، ولی «شهود» را هم در «وجود» گم ساخت و عجز فهم انسانی را که در این باب ظاهر است از قوله تعالی «**وَ مَآ أُوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلاً**»[1] اقرار می‌کند:

هر قطره در این دشت شد انگشتِ شهادت
تـا از گـلِ خـودروی تـو دادنـد نـشان‌هـا
بیدل ره حمد از تو به‌صد مرحله دور اسـت
خـاموش کـه آوارهٔ وهـمانـد بیـان‌هـا

باید دانست که همهٔ سالکان طریقت و عارفان حقیقت عقیدهٔ وجود مع الشهود را دوست می‌دارند. چنان‌که عارف بی‌بدیل میر طریقت سیّد شاه قمرالدّین حسین ابوالعلایی داناپوری الملقب به‌اعلی‌حضرت قدّس‌سرّه، در رسالهٔ «جواهرالانوار» که صد و هفتاد و پنج سال قبل مرقوم شده است، به‌وضوح می‌نویسد:

۱. بنی‌اسرآئیل/اسراء (۱۷)، آیه ۸۵

"به‌سنِ چهارده سالگی به‌جناب استادالبلد مولانا سیّد شعیب‌الحق مسافر رحمةالله علیه حاضر گشته به‌درسِ کتب نحو و صرف و فقه مستعدّ بودم و مذهب‌شان که به‌باطن به‌طور «وحدتِ وجود» بود و به‌ظاهر شهود فقط... تا هشت سال به‌سبب کثرت صحبت استاد خود معتقده به‌همان تقلید می‌داشتم... من بعد که به‌حلقهٔ بزرگان عرفان و یقین درآمدم پس از مدّتی گوشِ فهم قابلِ شنیدن کلامِ ایشان گشت. با این همه از دل یقین بر «وحدتِ وجود» نمی‌شد، آخرالامر صاحبِ دعوٰی گردیدم، چندی بر این استقامت ورزیدم و چنان مشاهده می‌نمود که اگر نوبت به‌جاندهی هم از این امر سر می‌کشید، هرگز در یقین فتوری نمی‌افتاد و بعد از چند سال معتقده شهودیان راست بر دل غالب آمد، مدّت دراز بر این نوع سپری شد و آن مضمونِ ماسبق در ذهن کفر معلوم می‌گردید بعد از این به‌طفیل شیخ خود (خواجه ابوالبرکات ابوالعلایی قدّس‌سرّه) نوین مهلکات نجات یافتم یعنی خود به‌متابعت وجودیان مع الشهود... قرار گرفت و قلب اطمینان یافت"[1].

فاضل جلیل سیّد عارف نوشاهی هم در پیشگفتار *کلیّات بیدل* چاپ جدید لاهور از سفینهٔ خوشگو عبارتی نقل کرده است که دربارهٔ بیدل خیلی صادق می‌آید:

"وی (بیدل) تحت تأثیر همهٔ ائمّهٔ متصوّفه بوده است، امّا بیشتر از افکار ابن العربی الهام گرفت... بیدل انسان را «کون جامع» خوانده و بزرگی و جلال و جمالِ وی را بیان کرده است".

منابع

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعهٔ نولکشور.

۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل عظیم‌آبادی*، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۷ هجری.

۳. محمّد بن منوّر میهنی: *اسرارالتّوحید*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳٦۷ هـ ش.

---

۱. رسالهٔ «جواهرالانور» (قلمی)، ص ۶–۵.

هزلیّات در غزلیّات بیدل

محمّد افسر رهبین *

شوخی به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای درخور توجّه همواره در ادبیّات فارسی‌دری جایگاه ویژه‌ای داشته و پیشینهٔ شعر و نثر این زبان در بسا زمینه‌ها از لطیفه و طنز و مطایبه سرشار است.

با رویکرد به‌آثار ماندگار سخنوران و نویسندگان زبان فارسی‌دری، به‌سادگی می‌توان دریافت نمود که شوخی و طنز به‌گونهٔ ابزار و دستوانهٔ مهمّ و کارآمد، در القای پیام به‌خواننده، نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

طنز و مطایبه در حوزهٔ زبان فارسی از روزگاران خیلی پیشین به‌این سو راه یافته و در سراپردهٔ سرود و سخن این دیاران دریچه گشوده است، به‌دوگونهٔ زیرین:

۱. در ادبیّات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردمی را دربرگیرنده است، شوخی و طنز به‌مثابهٔ عنصر کنایی و انتقادی عمل نموده و پنداشت های مردمی را در مورد پدیده‌ها و رخدادهای اجتماعی بازتاب می‌دهد، که زمینهٔ این‌گونه شوخی‌ها و طنزها را در لطیفه‌های ملّا نصرالدّین و سرودهای مردمی و محلّی بازیافته می‌توانیم.

۲. در ادبیّات تفکّری، شوخی و طنز همچنان در هردو زمینهٔ «شعر و نثر» ورود یافته و سرایندگان و خامه‌پردازان، با دیدگاه‌های انتقادی که هر از چندگاه با هجو و هزل نیز آمیخته است، به‌مطایبه و شوخی پرداخته‌اند. از همین جاست که شوخی در شعر، سبب پدیدآمدن «شعر هجّایی» گردید

* رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی‌نو.

و گسترش شوخی در نبشته‌های منثور، طنز را به‌عنوان نوع ادبی شاخصی در ادبیّات فارسی موقعیّت بخشید.

پرداختن به‌شوخی و آفرینش طنز، نزد سرودپردازان و سخنوران زبان فارسی از دو حالت بیرون نبوده است. نخست این‌که، شاعر فطرتاً طبع شوخی داشته و به‌سرایش اشعار شوخی‌آمیز و هجّایی پرداخته است، چون عبید زاکانی، که شمار این قماش شاعران اندک است. دو دیگر، شاعرانی که هر از چند گاه و در موارد ویژه و درخور نظر، طنز و مطایبه را در سروده‌هایشان راه داده‌اند، که این گروه از شاعران بی‌شمارند.

انتقاد و اعتراض، خاستگاه اصلی شعر شوخی را می‌سازد و سرایشگران از این راه به‌بیان کاستی‌های اجتماعی و هجو و هزل ناگواری‌های اخلاقی پرداخته‌اند. استبداد دولت‌داران، خشونت قدرتمندان و عصبیّت‌ها و بنیادگرایی‌های مذهبیان، انگیزه‌های بنیادین پدیدآمدن شوخی و هزل در ادبیّات فارسی‌دری را می‌سازد و بنابر گفته‌ای:

"در ادواری که خشونت ارباب قدرت دهان‌ها را می‌بندد و بی‌رسمی‌های زمانه حکومت وجدان و اخلاق را منسوخ می‌کند توجّه به‌طنز و ظرافت، رواج بیشتر می‌یابد"[۱].

ادبیّات عرفانی که بخش زیادی از ادبیّات را می‌سازد، در بعضی موارد سرشار از طنز و اعتراض است. "تولّد حقیقی طنز، در دوران پس از اسلام، به‌خصوص طی قرون ششم و هشتم هجری در ادبیّات صوفیه رخ می‌دهد... و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند"[۲].

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از این طغیان‌گران است که طنز را به‌حیث بهترین وسیلۀ کارآمدِ غزل عرفانی، در جهت اعتراض و انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی به‌کار گرفته است. وی در غزل‌های خویش، دلچسبی و گرایش گرمی به‌طنزپردازی و شوخی‌گری نشان داده و از مطایبه به‌مثابۀ عنصر جالب و مهمّ شعری سود جسته است. دیدگاه

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، مطبعۀ معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰۹۵.

۲. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *از گذشتۀ ادبی ایران*، انتشارات الهدیٰ، بخش ۴۰، ص ۱۵۵.

عرفانی بیدل که واریزهٔ تخیّل بلند شاعر را به‌همراه دارد، طنز را با پیرایش‌های ظریف مکتب هندی آراسته و با بیان منحصر به‌خویش ارایه داده است.

شوخی‌گری در غزل‌های بیدل را به‌دوگونهٔ زیرین می‌توان باز شناخت:

۱. نیشخندها یا شوخی با مسائل عام و ناهنجاری‌های اجتماعی:

بیدل در سالوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد.

بیدل در نیشخندها بر ناگواری‌ها و چالش‌های همه‌گیر اجتماعی انگشت می‌گیرد و با تمام دلسردی «به‌مردان عصر» یا به‌تعبیر دیگر به دُن کشوت‌های روزگار نیشخند می‌زند، این‌گونه:

دعوی مـردان این عصر انفعالی بیش نیست
شیـر می‌غُرّند و چـون وا می‌رسـی بزغاله‌اند
سـرد شـد دل از دم ایـن پـهـلـوانـان غرور
رسـتم‌انـد امّـا بغـل پـرورده‌هـای خـالـه‌اند
بیدل، از خُرد و بزرگ آن به که برداری نظر
دور گاوان رفت و اکنون حاضران گوساله‌اند

این شگرد کار که نوعی بینش اومانیسی شاعر را نیز به‌همراه دارد، بازتابی است از دگرگونی و بی‌تابی شاعر در برابر ناگواری‌های عصری که مردان آن هویّت مُرده و بزغاله صفت‌اند و با همهٔ رستم‌نمایی‌ها و پهلوان فروشی‌ها، کودک و بغل گیرند. از این‌جاست که شاعر دلسرد و دل افتاده، که عنصر حسّاس جامعهٔ خود است، از نابسامانی و ناهنجاری به‌ستوه می‌آید و مضحکهٔ روزگار خویش را بر پوست زمان ترسیم می‌ماند. پر روشن است که منظور بیدل از «خُرد و بزرگ» در این‌جا دولتمردان عصرند، این رعایا و نیازمندان‌اند که بر اُمرا و حکّام نظردار هستند.

بیدل در میدان طنز چنان تاختن می‌گیرد و پرطغیان می‌کند که جولان احساسات او را به‌دام هجو و هزل می‌افگند، چون:

به‌هـوش بـاش که دیـوانگان غـرّهٔ دولت
مرس گُسسته سگانند، بی‌قِلاده به‌هر سو[1]

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، ص ۴۱۶.

یا:

ز بی‌مغزی شکـوه سـلطنت شـد ننـگ کنّاسی
به‌جای استخوان گُه خورده می‌گردد هُما اینجا[۱]

یا:

به‌خوان نعمت اهل دوَل ننگ است خو کردن
اگـر آدم سـرشـتی در چـراگاه خـران مـگذر[۲]

یا:

استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیّتش
سـگ تـوجّه بـر گـدا دارد، هـمـا بـر پادشاه[۳]

وقتی «دیوانگان غرّهٔ دولت» با غریو جهانخوارگی، زمین سبز خدا را بر بندگان خدا دوزخ می‌سازند و تخت‌های سلطنت‌شان را از خون آدم‌ها آرایش می‌دهند، آیا شاعر حق ندارد آنان را «سگان مرس گُسسته» بخواند؟ که هزار حق باد او را!

آخر آن «مرس گسستگانی» که دیوانه‌وار به‌هست و بود انسان‌ها می‌تازند و کشتی و قدرت و استیلایشان را در دریای خون ملّت‌ها شنا می‌دهند، چه تعریفی از آدمیّت دارند، تا کرامتی که ندارند از هزل و هجو بیدل و بیدلان محفوظ بماند؟!

مال‌پرستان و زراندوزان و جاه طلبان، در هر روزگاری منظور نظرهای خام بوده‌اند. بیدل وقتی نگاه می‌کند که مال و جاه، معیار آدمیّت گردیده است و آزمندان و حریصان خران مال و منال‌اند، رسم روزگار را این‌گونه به‌سخره می‌گیرد:

امروز قدر هرکس مقدار مال و جاه است
آدم نمی‌توان گفـت آن را که خر نباشد[۴]

۲. ریشخندها یا سالوس ستیزی و اعتراض به‌زهد ریایی و ریاکاران:

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، ص ۴۱۶.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.

این طرز مطایبات بیدل که در بیشتر غزل‌های او راه یافته است، سالوسیان و زهّاد ریاکار را مورد هجوم می‌دهد، که بر بنیاد همین دلیل، این‌گونه از طنزهای بیدل را ریشخندها نام نهادیم. چون:

این‌قدر ریش چه معنی دارد؟ غیر تشویش چه معنی دارد؟
آدمی خرس چه ظلم است آخر مرد حق میش چه معنی دارد؟
حذر از زاهد مسواک به‌سر عقرب و نیش چه معنی دارد؟
دعوی پوچ به‌این سامان ریش نرود پیش چه معنی دارد؟
یک نخود کلّه و صد من دستار این کم و بیش چه معنی دارد؟
شیخ بر عرش نپرّد چه کند غیر پَر، ریش چه معنی دارد؟
بیدل این‌جا همه ریش است و فَش است
ملّت و کیش چه معنی دارد؟[1]

ریشخند بیدل بر ریش و پُرتاختن او بر ریشوان، چنان‌که آمد، هیچ‌گاهی مخاطب عام را درنظر نداشته است بل، منظور شاعر آن گروه از ریش‌گذاران و دستارداران و زاهدان و واعظان ریاکار و خرقه‌پوشان و محتسبان و فقیهانی است که «مال اوقاف را روا می‌خورند و میْ» را ناروا می‌نوشند و راست می‌نشینند و کج می‌فرمایند. به‌گفتهٔ حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که میْ حرام، ولی به ز مال اوقاف است[2]

بیدل از آن هم پیشتر می‌تازد:

ز آدمی چه معاش است، همجوالی خرس
تلاش صوف و نمد زندگانی هوس است
چه لازم است به‌شیخی علاقهٔ دستار
خری به‌شاخ رساندن جوانی هوس است
غبار عبرت سرچنگهای خرس بگیر
که ریش گاوی و این شانه رانی هوس است

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، ص ۴۱۶.

۲. همان.

ز تازیانه و چوب آنچه مایهٔ اثر است

برای... خران میهمانی هوس است[۱]

سالوس ستیزی و زهدکوبی، دیدگاه منحصر به‌بیدل نیست، بل، بیدل در این شگرد به‌حافظ چشم داشته است، همچنان که حافظ به‌پیشینیان خود. سده‌ها پیشتر از بیدل و سالها قبل از حافظ، شاعر ناشناخته‌یی سروده است:

آنها که بنای زُهد بر زرق نهند / آیند و میان من و میْ فرق نهند

بر فرق نهم خروس میْ را پس از این / گر همچو خروسم اره بر فرق نهند[۲]

مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی نیز پیش از حافظ خود را از توبه و زهد و تقوی فارغ نموده و ساقی را صدا زده است:

هله ساقی قدحی ده ز میْ رنگینم / تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم

توبه بشکسته‌ام ای دل که به‌کام دل خود / دو سه روزی به‌در میکده خوش بنشینم

فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوایم / زانکه من مصلحت خویش در این می‌بینم

ترک سالوسی و زرّاقی و شیخی بکنم / تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم[۳]

حافظ بی‌گمان، سالوس ستیزی و رندی را به‌اوج برده است و یکی از اَبَر قهرمانان این ستیز است، چنان‌که کمتر سرودهٔ او را از این درگیری خالی می‌یابیم. چون:

میِ صوفی افگن کجا می‌فروشند / که در تابم از دست زهد ریایی[۴]

یا:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست[۵]

همچنان صائب که چندی پیشتر از بیدل به‌ناموری رسیده و هم دبستان او نیز بوده است، از ظاهرپرستی مردم و محراب‌گرایی زاهد تعریفی به‌این‌گونه ارائه می‌دهد:

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. جمال خلیل شروانی، *نزهةالمجالس*، به‌تصحیح و تحقیق محمّد امین ریاحی، ص ۱۷۶.

۴. بلخی، مولانا جلال‌الدّین محمّد مولوی: *کلیّات دیوان شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه ش.

۵. شاملو: *حافظ*، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

دری که بـر رخ زاهــد ز گِل بـرآوردند
به‌چشم مردم ظاهرپرست محراب است[۱]

امّا آنچه زهد زدایی بیدل را از دیگران متمایز می‌سازد همین شوخی‌گری و هجو و استهجان مفرط است و همان‌گونه که زاهدان و واعظان روزگار او در ظاهرپرستی و سالوس به‌افراط رسیده‌اند، شاعر روزگار به‌همانسان در هجو آنان به‌شوخی‌گری مفرط پیوسته است.

گفتیم که بیدل در ریشخندهایش بیشترینه بر زاهدان ریاکار و مفتیان خطاکار می‌تازد و هرچند سخن را با مزاح و شوخی ساده می‌آغازد، به‌سرخ‌زبانی و تندی می‌گراید و سرانجام سخن، ابیاتی این‌گونه عرضه می‌دارد:

خیال خلد تو زاهد طویله‌آرایی اسـت خری رها کن اگر بایدت شـدن آدم[۲]

یا:

برهـم زدن سـلسـلـهٔ ریـش مـحـال اسـت
عمریست که همصحبت خرس و بز و میشیم[۳]

یا:

بر شیخ دکانـداری ریـش اسـت مـسلّم خرس این همه سوداگر پشمینه نباشـد[٤]

بیدل ریشخندی را به‌اینجا رها نمی‌کند، بل می‌خواهد کالای مقلوب این گروه را به‌طشت طنز اندازد و به‌حساب یک یکشان برسد، این‌گونه:

از علّـت مـشایخ و اطوارشـان مپـرس بالفعل طینـت نـرِ ایـن قـوم مـاده اسـت
هر جا مُزیّنی‌ست بـه‌حکـم صـلاح شـرع در ریش محتسب بچه‌اش را نهاده اسـت
اینجـا خیـال گنبـد عمامـه هـیچ نیـست بار سـرین بـه‌گـردن واعـظ فتـاده اسـت
زاهـد کجـا و طاعـت یـزدانش از کجـا در وضع سجده شیوهٔ خاصش اراده اسـت
رعنـــایی امـــام نـــدارد ســـرِ نمـــاز می‌نازد از عصا که به‌دستش چه داده اسـت[۵]

۱. شاملو: *حافظ*، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.
۲. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: *دیوان صائب تبریزی*.
۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*.
۴. همان.
۵. همان.

غزل بیدل در ریشخندها لطافت و سترگیِ خود را از دست می‌دهد و دریغ که در چنین موارد، کار سخن بیدل به‌ابتذال می‌کشد و به‌نظر نگارنده غزل او با ردیف «که دارد؟» از جمله تندترین‌های این ریشخندهاست، با این آغاز:

این دور دور حیض است، وضع متین که دارد؟
بـادِ بـروت مـردی، غیـر از سُـرین که دارد؟[1]

که از این به‌بعد تا انتهای غزل، شرم شنیدن دارد.

با این نکته، نمی‌توانم اشارهٔ نویسندهٔ گرانقدر (مرحوم) سیّد حسن حسینی را موافق باشم که ضمن توضیح «صور عواطف بیدل» این چنین فرمایشی دارد:

"و این شوخ و شنگی، گاه حتّی سر به‌طنز و خنده ـ که بیدل را با آن چندان کاری نیست" نیز می‌کشد و غزل «تا به‌گردن» او را نمونه می‌آورد که با این مصراع آغاز می‌گردد:

از خودسـری مچیـنید ادبـار تـا به‌گردن
خلقیست زین چنین سر بیزار تا به‌گردن[2]

اگر به‌اشتباه نرفته باشم، بیدل در جمع شاعران عارف، کسی است که در موارد بسیاری به‌طنز ـ آنهم آمیخته با هجو و هزل ـ پرداخته است و این بخشی از شگرد کار بیدل را می‌سازد.

اکنون واریزهٔ گفتار خویش را در این نکات فشرده می‌سازم:

۱. بیدل در غزل‌های خود، بیشتر از دیگر غزل‌سرایان عارف، به‌شوخی‌گری پرداخته است.
۲. شوخی‌گری بیدل، بیشترینه با هجو و هزل همراه است.
۳. شوخی‌های بیدل بیشترینه در زمینهٔ زهد و زاهدان آمده است.
۴. بیدل در سالوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد. با این تفاوت که حافظ در برابر زهد و وعظ و شراب کوثر، رندی و پیاله خواهی

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*.
۲. همان.

را بدیل می‌آورد و این مورد بخشی از روانشناختی شعر حافظ را می‌سازد؛ امّا بیدل در کمترین موارد به«شراب ناب» سرگرم می‌کند.

۵. بیدل در این‌گونه غزل‌ها و مصراع‌ها، شاعری است، احساساتی، سرخ زبان و بهانه‌گیر، که اگر ویژگی‌های ساختاری دبستان هندی را کنار گذاریم، در عقب این شوخی‌گری‌ها، بیدل دیگری حضور دارد.

سرانجام سخن این‌که، بیدل به‌عنوان عارف شاعر متعهّد، در برابر انواع کاستی‌ها و ناراستی‌های اجتماعی قد راست می‌ایستد و در شوخی و هزل خود، آدم‌نمایی را نکوهش می‌نماید و بر انسان‌سازی و انسان‌دوستی و راستکاری و بیرنگی تأکید می‌ورزد که:

معنیم اجزای بیرنگیست بیدل، چون حباب
اینـقـدرها شـوخیِ اظهـار دارد خـامـه‌ام[1]

منابع

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدّین محمّد مولوی: *کلیّات دیوان شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ هـ ش.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، مطبعهٔ معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳. جمال خلیل شروانی، *نزهةالمجالس*، به‌تصحیح و تحقیق محمّد امین ریاحی.
۴. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *از گذشتهٔ ادبی ایران*، انتشارات الهدی، بخش ۴۰.
۵. شاملو: *حافظ*، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.
۶. صائب تبریزی، میرزا محمّد علی: دیوان صائب تبریزی.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*.

عوامل شاعرانگی در شعر بیدل دهلوی

پروین سلاجقه*

سخن گفتن از عوامل شاعرانگی در شعر شاعری که:

هـــزار آیینـــه در پـــرداز زلفـــش ز جوهر شاخه مژگـان در آب اسـت

کاری بس دشوار و فوق طاقت است. چرا که برای تهیّه مقاله‌ای که بتواند حقّ مطلب را به‌تمامی ادا کند و کلّیه عناصر به‌کار گرفته شده در ساختار شعر او را دربرگیرد در برابر عظمت شعر او:

در انتظار جمالی، نشـستهام بـه‌خیـالی تحیّر از مژه آغوش‌ها گشاده به‌هرسـو

به‌هر تقدیر، محور سخنم را به‌طور عمده به‌سه جنبه از جنبه‌های شعر بیدل اختصاص می‌دهم و به‌طور اجمالی، دربارهٔ «منش استعاری زبان، ذهن و تصویر در شعر بیدل»، نکاتی را یادآور می‌شوم.

به‌طور کلّی امروزه آن‌چه که مربوط به‌بررسی متن شاعرانه می‌شود، جدا از فرایند تحوّل کلّی نظریّه‌های ادبی و مقوله نقد نیست. چرا که مقولهٔ شعر در قلمرو تعریف و نقد، همواره مورد توجّه نظریّه‌پردازان ادبی بوده و خواهد بود. بحث‌های نظری دربارهٔ متن شاعرانه، از زمان ارسطو آغاز شده و در گذر تاریخ، چالش‌های فراوانی را پشت سرنهاده است که برآیند کلّی آن‌ها، به‌ویژه در قرن بیستم، با تأثیرپذیری از دستاوردهای دانش زبان شناسی و همچنین نظریّه‌های شعری در آراء صورت گرایان روس و پس از آن، ساختارگرایان، جایگاه ویژه‌ای را برای آن فراهم کرده است. در حوزه زبان‌شناسی، با تکیه بر آراء سوسور و نظریّه‌پردازان نشانه‌شناسی، رهیافت‌های ارزشمندی برای درک

---

* پژوهشگر و استادیار دانشگاه آزاد واحد مرکزی، تهران.

جایگاه ویژهٔ آن در نظام زبان درنظر گرفته شده است؛ به‌گونه‌ای که متن شاعرانه از دیدگاه «یوری لوتمان» نشانه‌شناس برجستهٔ روس، این‌گونه تعریف می‌شود:

"متن شاعرانه، نظام نظام‌ها یا رابطهٔ رابطه‌هاست؛ پیچیده‌ترین شکل قابل تصوّر سخن است که چندین نظام مختلف را درهم فشرده می‌کند. [زیرا] شعر «دال» را به‌اتمام وجود، فعّال می‌کند و واژه را در چنان شرایطی قرار می‌دهد که تحت فشار شدید واژه‌های اطراف حدّ اعلای عملکرد را از خود بروز می‌دهد و غنی‌ترین استعداد خود را رها می‌سازد".

«ذهنیّت» در شعر بیدل، در نتیجه گریز از کلیشه‌ها به‌سمت عرفانی بی‌بدیل، کمال یافته و شناختمدار پیش رفته و در نتیجه «تصوّف مدّعی»، به«عرفان بی‌ادّعا»، تبدیل شده است، که خود بنیان‌های اصلی «عرفان آینه بین» در شعر بیدل را بنا نهاده است.

با توجّه به‌نظر لوتمان، بیدل یکی از معدود شاعرانی است که شعر او در بسیاری از موارد به‌نظام نظام‌ها تبدیل شده و به‌مدد درک لحظه‌ها و ذهن و زبان شاعرانه، چندین نظام مختلف را درهم فشرده ساخته و در نتیجه موفّق به‌کشف زبانی شده است که یکسره بر منش استعاری، استوار است. این زبان از سه سرچشمهٔ اصلی استعاره (کلاسیک، رمانتیک و مدرن) بهره گرفته و حدّ اعلای کارکرد واژگان در زبان را به‌سامان رسانده است. از همین رو، بستر سیّال این زبان، جایگاهی مناسب برای تجلّی تخیّل جادویی شاعرانه او واقع شده و به‌خلق بیانی تصویری و خارج از مرزهای قرار دادی جهان واقعی منجر شده است.

یکی از مهم‌ترین عواملی که در خلق یک فضای یکّه و یگانه در شعر بیدل مؤثّر است، قطع پیوندهای جهان شاعرانه او از جهان واقعی است و پناه بردن او به‌ساحت فردی در لحظهٔ آفرینش هنری.

بدین طریق می‌توان شعر بیدل را، شعر گریز از رئالیسم وانمودی کلیشه‌ای در زندگی روزمره به‌حساب آورد که خرق عادتی جسورانه را توصیه می‌کند.

زندگی در قید و بند رسم و عادت مردن است

دست دست توست بشکن این طلسم ننگ را

گریز از رئالیسم عادتی که یکی از نشانه‌های مدرنیسم در اسلوب نوشتار بیدل است، او را به‌سمت فرا واقعیّتی هدایت می‌کند که جایگاه وهم فرا واقع است و ساخت فضا و تصاویر استعاری در شعر او در نتیجهٔ همین «گریز» انجام می‌پذیرد و به‌بستری مناسب برای سامان‌یابی استعاره‌های قدرتمند و هنجارگریز و تصاویر هنری متناقض نما تبدیل می‌شود؛ تصاویری ازاین دست:

به‌عیش خاصیّت شیشه‌های می‌داریم   که خنده بر لب ما قاه قاه می‌گرید

علاوه بر آن، «ذهنیّت» در شعر بیدل، در نتیجه گریز از کلیشه‌ها به‌سمت عرفانی بی‌بدیل، کمال یافته و شناختمدار پیش رفته و در نتیجه «تصوّف مدّعی»، به«عرفان بی‌ادّعا»، تبدیل شده است، که خود بنیان‌های اصلی «عرفان آینه بین» در شعر بیدل را بنا نهاده است:

غفلت چه فسون خواند که در خلوت تحقیق

برگشت نگاهم به‌خود و آینه بین شد

و همین «عرفان آینه بین» بیدل را به‌شناختی رسانده است که فنای مطلق را در پی دارد:

نه وحدت سرایم، نه کثرت نوایم   فنایم فنایم، فنایم فنایم

همچنین، همین عرفان ناب، بیدل را به‌سمت تواضع و قناعتی می‌کشاند که نهایت بی‌ادّعایی و اظهار ناچیزی در برابر جمال معشوق را که در مکتب بیدل، از حاصل جمع «جمال و جمال آفرین» حاصل می‌شود، بیان می‌دارد:

گم‌گشتگان وادی حیرت نگاهی‌ایم   در گرد رنگ باخته کن جستجوی ما

این شیفتگی، جز تحیّر برباد دهنده «دین و دنیا» برای شاعر، چیزی در پی ندارد:

تحیّر تو ز فکر دو عالمم پرداخت   به‌جلوه‌ات که نه دین دارم ونه دنیایی

و قناعتی اندک خواه را نصیب او می‌سازد:

قانع به‌جام وهمیم، از بزم نیستی کاش   قسمت کنند بر ما، از یک حباب، نیمی

این ذهنیّت یا اندیشهٔ غنی شده در شعر بیدل، اندیشه‌ای پدیدار شناسانه و فلسفی است و آرامش عادت زده حاکم بر زندگی روزمرّه را به‌چالش می‌کشد و ناچیز می‌شمارد؛ پس شاعر با دیدهٔ بصیرت‌بین، در سرشت کلیهٔ عناصرِ هستی، «پریشانی» و عدم آرامش مشاهده می‌کند:

به‌جمعیّت فریب این جهان خوردم، ندانستم
که در هر غنچه، توفان پریشانی کمین دارد

اندیشۀ فلسفی در شعر بیدل، در تلاشی خستگی ناپذیر، در صدد آن است تا حقیقت شگرف زیبایی جهان آفرینش را که در نتیجه کشف و شهود شاعرانه، نصیب او شده است، در مسند باور بنشاند، و کثرت را در آن به‌وحدت هستی مدارانه متّصل کند؛ پس عرصه شعر او به‌جولانگاه سفر کثرت به‌وحدت و بالعکس تبدیل می‌شود. این مسئله بالاترین هدف «شناخت» در شعر او را، که تأمّل در پیکرۀ واحد و زیبایی هستی است، رقم می‌زند. چرا که این عرصه، جایگاه «دیدار» معشوق است و تحیّر از تجلّی جمال بی‌بدیل او:

جهان شعر بیدل جهانی اثیری و آمیزش یافته از دو عنصر «بیخودی» (متعلّق به‌تجربه‌های ناب عرفان شخصی) و «وهم» (متعلّق به‌گریز از رئالیسم وا نمودی) است، و به‌همین دلیل عناصر شعر او، پیوسته در حال لغزش، جهش و رهایی‌اند و دامنه‌ای بسته، محدود و قابل ساده شدن ندارند.

نرگسستان جهان وعده‌گه دیدار است کز تحیّر همه جا آینه خرمن کردند

دیداری که شاعر در آرزوی نائل آمدن به‌آن حتّی بر گریه‌ای ابدی دل می‌بندد:

شاید گلی ز عالم دیدار بشکفد تا چَشم دارم آینه خواهم گریستن

یکی دیگر از بارزترین نمودهای اندیشۀ فلسفی در شعر بیدل، فراهم آوردن بستری مناسب، برای کار کرد حیرت‌انگیز عنصر «بازتاب یا انعکاس» در شعر است؛ به‌گونه‌ای که در فرایندی جادویی پدیده‌های حیات در شعر او در چرخه‌ای عجیب قرار می‌گیرند تا پس از پالایش، به‌خلوص و شفافیّتی دست پیدا کنند تا بتواند به‌مثابه ابزاری برای انعکاس زیبایی معشوق به‌کار آیند. این فرایند در کلیّت خود از جزیی‌ترین عناصر هستی تا کلّی‌ترین آن‌ها را در برمی‌گیرد و جهان شعر بیدل را به‌آیینه زاری از تلاقی انعکاس‌های متعدّد تبدیل می‌کند. که از این میان، سه عنصر «شبنم، آینه و شاعر» بالاترین درجه مقام انعکاس و «آینگی» را از آن خود ساخته‌اند. چرا که از کیفیّت نوع زیبایی‌ای که مشاهده می‌کنند و قرار است آن را بازتاب دهند، هر سه در حیرت‌اند:

از حسرت گلزار تماشای تو آبست چون شبنم گل آینه در آینه دان‌ها

و:

در این گلشن نه بویی دیدم و نی رنگ فهمیدم

چو شـبنم حیـرتی گل کردم و آییـنه خندیـدم

در این میان دغدغه اصلی ذهنیّت در شعر بیدل، قبولاندن این زیبایی بی‌قید و شرط، قطعیّت یافته ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر در جهان، به‌مخاطب است. پس اندیشه در شعر او جانب نسبیّت را فرو می‌گذارد و به‌قطعیّتی اقتدار طلبانه دست پیدا می‌کند. زشتی‌های چهره جهان را نیز زیبا می‌بیند، دریچه‌های عرفان اجتماعی را بر جهان خود می‌بندد، عرفان شخصی و احوالی را برمی‌گزیند و چالشی تازه را با رئالیسم وا نمودی درزندگی واقعی طرح می‌ریزد که پرداختن به‌آن از حوصله این بحث خارج است. شاید بتوان گفت نکتۀ دیگری که در نتیجۀ فرایند چرخۀ شفافیّت در شعر بیدل، به‌اهمیّتی ویژه از دیدگاه مباحث زیبایی شناختی دست پیدا می‌کند، تبدیل شدن پدیده‌ها به‌«اُبژه» در نتیجه ذهنیّت قوی جاندارانگارانه (عملکرد عنصر «آنیمیسم») است. در نتیجه این جاندارانگاری هنری، هیچ‌چیزی، بیرون از دایره نمی‌ماند. چرا که در بسیاری از موارد، علاوه بر عناصر و پدیده‌ها، «مفاهیم» نیز به‌شخصیّت‌هایی صاحب شعور تبدیل می‌شوند؛ و این است که مفاهیم «حیرت و حیرانی» در موارد متعدّد، به‌موجوداتی هوشمند، در برابر جلوۀ بی‌نظیر معشوق، خود، به‌«حیرت» می‌نشیند:

به‌خلوتی که حیا پرور است شوخی حـسن   ز چـشم آینـه بیـرون نشـست حیرانـی

یا:

در خلوتی که حسن تو دارد غـرور و نـاز   حیرت ز چشم آینه بیرون نشسته اسـت

حال، نکته‌ای که در این بیان قابل تأمّل است این است که زبان شعر بیدل، این‌گونه آشنایی‌زدا و هنجار شکن است، بدون تردید، خوانشی آشنایی‌زدا را نیز می‌طلبد؛ خوانشی از نوع گفتمان سه جانبه مؤلّف، متن و مخاطب. خوانشی که در آن، مخاطب برای نزدیک شدن به‌جهان شعر مجبور است ابزارهای سنّتی و قرار دادی خوانش شعر را به‌یک‌سو نهد و به‌دنبال ساده کردن نظام پیچیده این زبان شاعرانه نباشد. زیرا جهان شعر بیدل جهانی اثیری و آمیزش یافته از دو عنصر «بیخودی» (متعلّق به‌تجربه‌های ناب عرفان شخصی) و «وهم» (متعلّق به‌گریز از رئالیسم وا نمودی) است، و به‌همین دلیل

عناصر شعر او، پیوسته در حال لغزش، جهش و رهایی‌اند و دامنه‌ای بسته، محدود و قابل ساده شدن ندارند. دلبستگی بیدل به‌مکان‌هایی فراواقعی که جایگاه گریز او از واقعیّت زندگی روزمره و پناه بردن به‌عزلت شاعرانه و عارفانه‌اند، نکته دیگری است که شاید اشاره به‌آن در این مقوله، در روشن‌تر شدن گوشه‌هایی از جهان شعر او، مؤثّر باشد. این مکان‌ها در همهٔ اشکال خود بر فضایی اختصاصی و فردی دلالت دارند؛ مکان‌هایی که یا وهم‌آلودند یا بی‌نشان و یا حیرتکده.

هرچند بیدل از جهان فردیّت یافته خود راضی به‌نظر می‌رسد، امّا گاهی از رنج آوارگی و پریشانی خود نیز سخن می‌گوید که معنی ضمنی کلام این سخن را به‌سمت گلایه یک عارف رنج کشیده در راه دشوار شناخت، هدایت می‌کند.

این مکان‌ها در همجواری با «جهان پریوار» در شعر بیدل به‌کیفیّتی جادویی و افسانه‌ای دست پیدا کرده و در همراهی با «فضایی لامکان و دشت بی‌نشان»، مکان فلسفی «عدم» را در شعر او مطرح کرده‌اند؛ امّا نوعی عدم مکان‌مند و هستی مدار آفرینش این «مکان فلسفی» و استفادهٔ ابزاری از آن در جهت خلق معانی تازه، یکی از زیباترین پارادوکس‌های معنایی و فلسفی در ذهنیّت شعر بیدل است؛ چرا که این «عدم مکانمند» در «ظلمت‌آباد» خود، مقدّمات امید به‌شناختی کمال یافته‌تر و نشانه‌هایی از حضور افسانه‌ای معشوق را در خود نهان دارد:

بر امید آن‌که یابیم از دهان او نشان   موی خود را جانب ملک عدم داریم ما

«عدم فلسفی» در شعر بیدل، جایگاه تجربه و کشف و شهود عارفانه نیز هست و تنها مکانی است که شاعر در آن، تجلّی صبح دیدار معشوق را انتظار می‌کشد:

بی‌نفس در ظلمت‌آباد عدم خوابیده‌ایم
شاخه زن گیسو، سحرانشا کن از شب‌های ما

یا:

زان دهان بی‌نشان بوی سراغی برده‌ام   تا قیامت بایدم راه عدم پرسید و رفت

به‌هرحال، بیدل به‌مکان‌های بی‌نشان، خمارآباد، جنونکده، عدم‌آلوده و گسسته از جهان واقعی (جهان موجود) دل‌بسته است. چرا که «صحرای امکان» (یا این جهان فانی را)، زراعتگاه «سراب» می‌داند؛ آن را به‌ابتذال متّهم می‌کند؛ از بیم آفت آن در هراس است؛ مخاطب را از دل بستن به‌آن بر حذر می‌دارد و از سرنوشت نابسامان خویش در مدّت اقامت در آن، سخن می‌گوید:

در زراعتگاه امـکان بس که بیـم آفت است
خلق را چون دانهٔ گندم دلی در سینه نیست

امّا یکی از اساسی ترین نکته‌های شعر بیدل، قرار گرفتن لحظه‌های ناب کشف و شهود شاعرانه او در برابر «آینه» است. «آینه» یکی از جاندارترین موتیف‌های نمادین شده در شعر بیدل است «حیرت و حیرانی» او را به‌تمامی گسترهٔ هستی بازتاب می‌دهد. دربارهٔ چند و چون کیفیّت کاربرد متنوّع این نماد در شعر بیدل، جای سخن فراوان است. امّا زیباترین نقش «آینه» زمانی است که شاعر به‌آن، وظیفه‌ای دو سویه محوّل می‌کند و آن را به‌مثابه هم «ابزاری برای تماشای زیبایی» و هم «چشم تماشاگر زیبایی» در برابر عظمت جاودانهٔ هستی می‌نشاند و این نقش متناقض نما، حیرت‌انگیزترین پارادوکس تصویری شعر بیدل است که در نتیجهٔ این فرایند، نماد شگرف «حیرت آینه» خلق و زیباترین بازی‌های هنری با این نماد عجیب آغاز می‌شود:

اندیشهٔ فلسفی در شعر بیدل، در تلاشی خستگی ناپذیر، در صدد آن است تا حقیقت شگرف زیبایی جهان آفرینش را که در نتیجه کشف و شهود شاعرانه، نصیب او شده است، در مسند باور بنشاند، و کثرت را در آن به‌وحدت هستی مدارانه متّصل کند.

اگر ز جوهر آیینـه نیـست دام بـه‌دوش   چرا زروی تو حیرت، شکار آینه اسـت؟

و:

رفته‌ایـم از خـویش امّـا از مقیمـان دلـیم   حیرت از آیینه هرگز پا برون نگذاشته‌ست

امّا نکته‌ای که شاید در این مقوله، اشاره به‌آن خالی از لطف نباشد این است که هرچند بیدل از جهان فردیّت یافته خود راضی به‌نظر می‌رسد، امّا گاهی از رنج آوارگی

و پریشانی خود نیز سخن می‌گوید که معنی ضمنی کلام این سخن را به‌سمت گلایه یک عارف رنج کشیده در راه دشوار شناخت، هدایت می‌کند:

به‌هرجـا مـی‌روم از دام حیـرت بر نمـی‌آیـــم
به‌رنگ شبنم از چشمی که دارم خانه بردوشم

و در بیانی گلایه‌آمیزتر و اندکی دردناک:

دو عالم گشـت یک زخم نمکسـود از غـبار من
ز مشت خاک من دیگر چه می‌خواهد پریشانی؟

و یا:

ره آوارگی عمری ست می‌پویم، نشد یارب؟
که چون تمثال یک آییـنه‌وارم دل شود پیدا

و امّا سرانجام همهٔ این حکایت‌ها، باز هم حکایت «آینه» است که در حسرت «دیدار» یار حتّی از غبار به‌جا مانده از پیکر شاعر هم دست برنمی‌دارد و درکنشی جادویی، یکی دیگر از زیباترین استعاره‌های قدرتمند متناقض نما در شعر بیدل را در هیأت «چکیدن آینه از غبار پیکر شاعر» در بیانی بی‌نظیر و شاعرانه رقم می‌زند:

داده‌ست به‌باده تپشم حسرت دیـدار   آیینــه چکــد گــر بفــشارند غبــارم

منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ هـ ش.

۲. دیوید لاج، رومن یاکوبسن، راجر فالر، پیتر بری: *زبان‌شناسی و نقد ادبی*، مترجم حسین پاینده و مریم خوزان، نشر نی، تهران.

۳. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷٦ هـ ش.

٤. سوسور، فردیناندو: دورهٔ *زبان‌شناسی عمومی*، ترجمهٔ کورش صفوی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۲ هـ ش.

۵. غیاثی، محمّد تقی: *نقد روان شناختی متن ادبی*، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲ هـ ش.

سخنوران همزمان میرزا عبدالقادر بیدل

غلام مجتبٰی انصاری *

هرچند به‌علّت اشتغالات فراوان دولتی، اورنگ‌زیب (۱۱۱۸–۱۰۲۸ ه) خود را از سخنوران معاصر دور ساخت، دخترش زیب‌النّساء (م: ۱۱۱۳ ه/۱۷۰۱ م) ایشان را خیلی عزیز و گرامی داشته، نوازش‌ها کرد و سرپرستی‌ها نمود. عدّهٔ بسیاری از سخنوران و نویسندگان در سایهٔ ملاطفتش زندگانی خود را به‌آرامی و راحتی گذرانیدند. اشرف مازندرانی (۱۱۱٦ ه)، میان ناصر علی سرهندی (م: ۱۱۰۸ ه)، غنی کشمیری، بیدل عظیم‌آبادی (م: ۱۱۳۳–۱۰٥٤ ه/۱۷۲۰–۱٦٤٤ م) و بسیاری از دیگران اشتغال‌های شعری و ادبی خودشان را ادامه دادند. بر طبق سخن دکتر نورالحسن انصاری، مؤلّف *فارسی ادب بعهد اورنگ‌زیب*:

> "کسی دیگر در دورهٔ مغولان هند، زبان و ادب فارسی را به‌آن‌طور سرپرستی ننمود، چنان‌که زیب‌النّساء بعد از اورنگ‌زیب".

تقریباً همهٔ فرمانروایان مغولِ هندوستان در تحوّل و ترقّی نظم و نثر فارسی تشویق نمودند و سرپرستی هنرمندان کردند و از همین جهت است که با وجود انحطاط در استحکام دولت مغول بعد از اورنگ‌زیب، شعر فارسی در کشور هند رفتار ترقّی را برقرار داشت. شاعران برجسته و گرامی قدر زبان فارسی در این دوره به‌عرصهٔ وجود قدم نهادند و با خلّاقیّت خودشأن زبان و ادبیّات را پرمایه ساختند. در میان آن‌ها نام‌های میرزا عبدالقادر بیدل، حکیم‌الممالک شیخ حسین شهرت شیرازی (م: ۱۱٤۹ ه)، حاجی اسلم سالم کشمیری (م: ۱۱۱۹ ه)، میر محمّد زمان راسخ لاهوری (م: ۱۱۰۷ ه)، سیّد

---

* استاد بازنشستهٔ فارسی دانشگاه بی.آر. امبیدکر، مظفّرپور، بِهار.

صلابت خان، میرزا عبدالغنی بیگ قبول کشمیری (م: ۱۱۳۹ ه)، لاله حکیم چند ندرت تهانیسری (م: ۱۱۵۰ ه) و میرزا افضل بیگ سرخوش لاهوری (م: ١١٢٦ ه) البتّه قابل تذکّر است.

حکیم شیخ حسین شهرت شیرازی نه تنها معاصر، بلکه یار غار میرزا عبدالقادر بیدل بوده است. وی هم مانند امیر خسرو دوره‌های هفت پادشاه از اورنگ‌زیب تا محمّد شاه را مشاهده کرده بود. شاعری مضبوط و کهنه مشق بود و شعر برجسته و پرمغز دارد. میرزا بیدل و حاجی اسلم سالم از دوستان صمیمی وی بودند و ایشان پیوسته با شهزاده محمّد اعظم شاه (١١١٩–١٠٦٣ ه/١٧٠٧–١٦٥٣ م) نشست و برخاست می‌کردند. سیّد صلابت خان یکی از اعیان دولت بارها به‌خانهٔ این شاعر معروف می‌رفت و تا دیر هنگام آن‌جا مهمان می‌شد. میرزا عبدالغنی بیگ قبول، لاله حکیم چند ندرت و صاحب سفینه لاله بندرابن داس خوشگوی دهلوی (م: ١١٢٦ ه) از دوستان عزیز و هواخاهان شهرت بودند، چنان‌که در سفینهٔ خوشگو مذکور است:

حکیم شیخ حسین شهرت شیرازی نه تنها معاصر، بلکه یارِ غار میرزا عبدالقادر بیدل بوده است.

"شاعر کهنه مضبوط بوده با اکثر شعرای هندوستان صحبت داشته و با میرزا بیدل و حاجی اسلم سالم در سرکار اعظم شاه یک‌جا گذرانده... روزی سیّد صلابت خان میر آتش به‌خانهٔ وی مهمان شده آن روز میرزا عبدالغنی بیگ قبول که یار غار و رفیق شفیق او بود همراه نبود با خان مذکور گفت که معنی‌پرداز نوّاب کجاست که تشریف نیاورده؟ حکیم چند ندرت و فقیر خوشگو اکثر به‌اتّفاق در خدمتش حاضر می‌شدیم بسیار تفضّل و مهربانی می‌نمود"[1].

شهرت صاحب دیوان است، نسخه‌هایش در کتابخانهٔ خدابخش خان، پتنه و انجمن آسیای بنگاله یافته می‌شود. بنده دیوانش را بعد از بررسی تحقیقی و تنقیدی ترتیب داده‌ام و رسالهٔ دکتری نوشته‌ام که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه پتنه موجود است.

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابنِ داس: سفینهٔ خوشگو، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ٣٤.

در دیوان این شاعر برجسته تقریباً هشتصد و سیزده غزل، هشت‌تا مخمّس، هشتاد و شش قطعه و شصت و هفت رباعی وجود دارد. به‌این‌ترتیب عدّهٔ تمامی اشعار این شاعر در حدود شش هزار است. شهرت نه تنها شاعر، بلکه حکیم حاذق سرکار مغول هند هم بوده و در فن طبابت دارای شهرت عظیم بود. صاحبِ نشتر عشق متعلّق به‌فن طبابت وی گفته که "از حکمای عیسٰی انفاس شیراز بود"[1]، همین‌طور غلام علی آزاد بلگرامی دربارهٔ شعر و فن طبابتش گفته که "از شعرای درست اندیشه و اطبّای صداقت پیشه است"[2] و صاحبِ تذکره و دوست معاصرش بندرابن داس خوشگو گفته که "در حکمت و طبابت لقمانْ و جالینوس را طرف... و اقسام فیض به‌خلق خدا می‌رساند"[3].
صاحبان تذکرهٔ *مجمع‌النّفایس* و *سفینه* می‌گویند که روزی اعظم شاه یکی از اطبّای سرکار خود را فرمایش کرد که برایش سرمه مهیّا کند، قضا را روز دیگر چون شهرت در حضرت وی شد، اشتباه نموده سرمه از همانان طلب کرد. شهرت فی الفور به‌عرض رساند:

ز غیر سرمـه طلب می‌کنی به‌چشم به‌چشم
به‌من نگاه غضب می‌کنی به‌چشم به‌چشم[4]

دیگر دوست گرامی قدر میرزا بیدل موسوم به‌محمّد حاجی اسلم سالم است که به‌خطّهٔ کشمیر علاقه دارد. در بدوِ حال، پسر برهمنی بود، ولی شیخ محسن فانی شاعر برجسته و صوفی و استاد گرامیِ ملّا غنی وی را به‌حیطهٔ اسلام آورد. اسلم سالم هم تعلّق به‌سرکار محمّد اعظم شاه داشت و می‌گویند که چون محمّد اعظم شاه در گجرات توقّف نموده، وی آن‌جا در خدمتش بود و همان‌جا به‌میرزا بیدل، حکیم شیخ حسین شهرت و میر زمان راسخ برخورد که همهٔ آنان در استخدام رسمی سرکار شهزادهٔ مذکور

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۳۵.
۲. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ۱۱٦٤ هـ ـ تذکرهٔ شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم هجری)، خطّی شمارهٔ ۶۹۶، کتابخانهٔ بانکی‌پور، پتنا، ص ۱۲۰.
۳. سالم کشمیری، حاجی محمّد اسلم (م: ۱۱۱۹ ه): *دیوان سالم* (خطّی)، شمارهٔ ٥٦٤، کتابخانهٔ خدابخش، پتنا.
۴. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۱۷.

بودند[۱]. این‌جا حاجی اسلم سالم از حضرت شهزاده اجازه گرفته به‌حج بیت‌الله رفت و پس از زمانی مراجعت هند نمود. چون شهزادهٔ مذکور به‌دست برادر کلان به‌قتل رسید، حاجی به‌ارادهٔ مراجعتِ زادگاهش کشمیر در دهلی اقامت نمود و این‌جا با میرزا بیدل ملاقات کرد. میرزا موصوف احوالش را دریافت و احوال مسافرتش پرسید و از دیوان خود برخی از ابیاتش بر او باز خواند. حاجی پاسخ داد که وی با همهٔ ابیاتش آشنا بوده و خواهش کرد که بعضی از ابیات تازه‌اش را استماع کند. به‌این‌طور حاجی می‌خواست که رفتار ترقّی شعر میرزا بیدل را معلوم کند، زیرا وی دیوان میرزا را پیوسته مطالعه می‌کرد[۲] و میرزا هم در همه زندگانیش بجز دیوان حاجی دیوان هیچ شاعر را مطالعه نمی‌کرد. بعد از این ملاقات حاجی در ۱۱۱۹ هجری به‌کشمیر رسید و در همین سال احیاناً به‌مرگ رسید[۳]. مؤلّف تذکرهٔ *سفینه* گوید که حاجی اسلم شاعری برجسته و دارای مقام ارفع است. خیالاتش بلند و مهر از نزاکت است، صاحب دیوان است و تقریباً یازده هزار ابیات گفته است. سیّد صلابت خان مذکور می‌گوید که وی همواره از دیوان حاجی استفاده می‌کرد که مجموعهٔ خیالات پرمغز و غریبه بود. در حقیقت حاجی در سخنوری استاد دوران بود. مؤلّف *مجمع‌النّفایس* گوید:

"مثل او از کشمیر چه از جای دیگر هم بسیار کم برخاسته است"[٤].

در نسخه دیوانش که در کتابخانهٔ خدابخش خان پتنه وجود دارد، قصاید در مدح اورنگ‌زیب و شهزادهٔ محمّد اعظم شاه موجود است. او یک مثنوی موسوم به«گنج معانی» هم از خود باقی گذاشته که در همان دیوان شامل است[٥].

میر محمّد زمان راسخ سرهندی هم یکی از یاران شفیق میرزا عبدالقادر بیدل است که نام پدرش میر احمد بود. وی شاگرد عمّ خود موسوم به‌میر مفاخر حسین متخلّص

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۱۸.
۲. همان، ص ۱۳۰.
۳. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان: *نشتر عشق* (خطّی)، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش، پتنا، شمارهٔ ۷۱٦، ص ۹٦۲.
۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ۱۱٦٦ ه)، رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م، ص ٦۰.
۵. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۱۲۸.

به«ساقی» بود. راسخ در بیشتر رشته‌های علوم ماهر بود و در خدمت شهزادهٔ محمّد اعظم شاه بر عهدهٔ مناسب فایز بود. شهزادهٔ مذکور و دوستانش راسخ را خیلی محترم می‌داشتند. راسخ احیاناً با پسری بنگالی تعلّق خاطر پیدا کرد که خودش شهزادهٔ مذکور را مرغوب نظر بود. پس این فعل راسخ شهزاده را ناموافق طبع آمد و راسخ را از نظر انداخته مرخّص نمود. بعد از این راسخ به‌وطن خود بازگشته گوشه‌نشینی اختیار کرد. راسخ شاعری با قدرت، نازک خیال و صاحبِ طرز بود. رفعت خیال و پیچیدگی معانی مشخّصات شعر اوست. او مضامین زیبا را در پردهٔ الفاظ غریبه و ترکیبات تازه ابراز می‌نمود. با میرزا بیدل، حاجی اسلم سالم و حکیم شیخ حسین شهرت شیرازی خیلی قربت‌ها داشت و در مجالس شعر و سخن با ایشان صحبت‌ها داشت. صاحبِ *کلمات‌الشعرا* موسوم به‌سرخوش می‌نویسد که باری وی یک مطلع گفت که خیلی مطبوع افتاد. آن مطلع این‌طور بود:

به‌اندک تلخی اندوه عشرت‌ها نمی‌ارزد   به‌تشویش خلل این نعمت دنیا نمی‌ارزد[1]

چون سرخوش مطلع مذکور خودش را بر راسخ باز خواند، راسخ برجسته تصحیح نمود که کلمهٔ «تلخی» مناسب حال نمی‌آید بلکه به‌جای آن «کاوش» باید باشد. این شعر که خیلی مشهور و معروف است چکیدهٔ فکر راسخ است.

جامهٔ صبر به‌بالای جنون تنگ آمد   آنچه از دست برآمد به‌گریبان آمد[2]

به‌هر ترتیب راسخ شاعری عظیم و مقبول خلایق بود. میر قاضی متخلّص به«شهید» و پسر خواهرش ارادت خان واضح شاگردان وی بودند. راسخ در سال ۱۱۰۷ فوت شد و میرزا افضل سرخوش قطعهٔ تاریخ وفاتش گفت:

محمّد زمان راسخ خوش خیال   دریغا به‌جان آفرین جان سپرد
چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست   خرد گفت با دل که راسخ به‌مرد[3]

---

۱. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ۱۱٦٤ ه)، خطّی شمارهٔ ۶۹۶، ص ۴۵۶.
۲. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۳٤.
۳. همان، ص ۱۸.

راسخ یک دیوان شعر و یک مثنوی معروف به«داد و فریاد» از خود باقی گذاشت. مثنوی‌اش چون مثنوی‌های معاصر مشتمل بر موضوعات اخلاقی است. صاحبِ *مجمع‌النّفایس* می‌گوید که این مثنوی خیلی پیچیده و مغلق است.

میرزا عبدالغنی بیگ متخلّص به«قبول» از کشمیر بود. بر طبق اقوال خوشگو وی شاگرد داراب بیگ «جویا» بود. ولی صاحب *مراةالخیال* بر آن است که استادش محسن فانی بود و او همهٔ عمر در کشمیر ماند[1]. مرد خنده پیشانی و پردل بود و در سخنوری پیچیدگی و معانی و مغلق‌نویسی را مطبوع داشت. در شعر رنگین بیانی و صنعتگری الفاظ را خیلی دوست می‌داشت و خودش همچنین سبک را اختیار کرد بلکه این سبک مخصوصی را در معاصرین متداول نمود. در صحت ادّعای این سبک وی یک بیت نوشت که در آن هم این سبک مخصوصی را مرعی داشت:

هر گاه در آن زمان شاعری از هند به‌ایران می‌رفت، صائب از وی می‌پرسید که آیا از اشعار غنی هدیه‌ای آورده‌ای؟

بـــا گـــور شـــتر بـــود مقابـــل   شعری که نباشدش دو محمل[2]

این حرف صاحب *مراةالخیال* که غنی همهٔ عمرش در کشمیر ماند مورد تنقید و تعریض است. از اشعارش پیداست که این حرف اشتباه است چنان‌که غنی خودش می‌گوید:

کرده‌ست هوای هنـد دلگیـر مـرا   این بخت رسان به‌باغ کشمیر مـرا
گشتم ز حـرارت غریبـی بیتـاب   ای صبح وطـن بده طباشـیر مرا[3]

غنی به‌قلعهٔ کهنهٔ دهلی هم رفته بود که بنا انداختهٔ فیروز شاه بود و آن‌جا دیر باز توقّف نموده. او طبعاً مرد بسیار آمیز و هواخواه مردمان عادی و نادران بود. متعدّد

---

۱. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

۲. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرایب*، به‌اهتمام محمّد باقر، لاهور، ۱۹٦۸ م، ص ۲۹۵.

۳. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۹۹.

قصاید در مدح رجال دولت گفته و صاحبِ سفینه گوید که در مدح نظام‌الملک وزیر نخستین و بخشی‌الممالک صمصام‌الدّوله بیشتر قصاید نوشت[۱]. یک قصیده در مدح میرجمله ترخان هم نوشته به‌تقدیم رساند و صلهٔ بیش بها گرفت. خوشگو گوید که وی خودش در صحبتش بود و از استعداد شاعرانهٔ او خیلی استفاده کرد[۲]. باری یک غزل گفته بر او عرضه داشت. غنی یک بیت آن غزل را انتخاب نموده خوشگو را هدایت کرد که مصراع مقدّم را مؤخّر و مؤخّر را مقدّم سازد. بیت مذکور خوشگو به‌این طور بوده:

هزار شیشهٔ دل گشت سنگسار فلک   به‌جز شکست نه بوده است کار و بار فلک[۳]

بعد از تصحیح نمودن غنی بیت مزبور چنین شد:

به‌جز شکست نبوده است کار و بار فلک   هزار شیشهٔ دل گشت سنگسار فلک

غنی در مدح اسب صمصام‌الدّوله قطعه‌ای نوشته بود که در آن زمان خیلی معروف و زبانزد عامّةالنّاس شده بود:

آن سبک رو گر ز دریا بگذرد نعل زرش
تر نمی‌گردد ز آب بحر چون عکس بلال
در نفس از مشرق آید گر به‌مغرب دور هست
آن پری پیکر که از دامان زین آرد به‌بال[۴]

این امر که غنی عمر بلند یافت از اشعارش پیداست. در حقیقت کهنگی سالش برایش باعث هزاران زحمت‌ها شد. القصّه در یکهزار و صد و سی و نُه (۱۱۳۹)[۵] هجری از این جهان درگذشت و در مقبرةالشعرای کشمیر مدفون گشت محمّد علی ماهر بر وفاتش قطعه‌ای گفت که بدین قرار است:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی
غنی سرحلقهٔ اصحاب او در نکته دانی شد

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: سفینهٔ خوشگو، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۹۹.
۲. همان.
۳. همان، ص ۱۰۰.
۴. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه): دیوان غنی کشمیری، مطبع آصفی، لکهنو، ۱۲۸۲ هجری، ص ۸۲
۵. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: سفینهٔ خوشگو، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، ص ۱۰۰.

تهی چون کرد بزم خویـش را گردیـد تاریـخش
کـه آگاهـی سـوی دارالبقـا از دار فـانـی شـد[1]

غنی نه تنها شاعری بود بلکه دانشمند برجستهٔ زمان خود بود. استادش محسن فانی وی را خیلی عزیز و محترم می‌داشت. او از این امر متنبّه بود که شعر همواره اصالت فضل و دانش وی را در پردهٔ خفا می‌داشت:

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من   چو میوه‌ای که بماند به‌زیـر بـرگ نهـان[2]

غنی در زندگانی خود اصلاً غنی بود. علّامه اقبال شاعر بزرگ زبان اردو و فارسی دربارهٔ هنرمندی شاعرانهٔ او خیلی تحسین می‌کند. عدّهٔ مجموعهٔ اشعار غنی معلوم نیست ولی در دیوان چاپی وی تقریباً نه هزار بیت به‌دست است. او یکی از سخنوران برجسته سرزمین هند به‌شمار می‌رود و در میان سخنوران کشمیر مقامش بعد از محسن فانی است. صائب شاعر بزرگ و معروف ایران آماده بود که در عوض یک بیت غنی همه دیوانش را به‌وی بدهد. هر گاه در آن زمان شاعری از هند به‌ایران می‌رفت، صائب از وی می‌پرسید که آیا از اشعار غنی هدیه‌ای آورده‌ای؟ طاهر وحید قزوینی، فطرت موسوی و میرزا بیدل شعر غنی را خیلی مطبوع می‌داشتند و همواره مطالعه می‌کردند[3].

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *سرو آزاد* (تألیف: ١١٦٦ ه)، مطبع رفاه عام، لاهور، ۱۹۱۳ م.

۲. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ١١٦٤ هـ ـ تذکرهٔ شعرای فارسی سدهٔ دوازدهم هجری)، خطّی شمارهٔ ۶۹۶، کتابخانهٔ بانکی‌پور، پتنا.

۳. انصاری، دکتر نورالحسن: *فارسی ادب به‌عهد اورنگ‌زیب*، اندو پرشین سوسائتی، دهلی، ١٩٦٩ م.

---

۱. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی*، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش، ص ٣٤٥.
۲. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه): دیوان غنی کشمیری، مطبع آصفی، لکهنو، ۱۲۸۲ هجری، ص ۱۱۰.
۳. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: *مجمع‌النّفایس* (تألیف: ١١٦٤ ه)، خطّی شمارهٔ ۶۹۶، ص ۳۴۵.

۴. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ه/٥-۱۷۳٤ م) به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹٥۹ م.

۵. طاهر نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمّد طاهر: *تذکرهٔ نصرآبادی* (عصرِ صفوی)، چاپخانهٔ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷ ه ش.

۶. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی خان: نشتر عشق (تألیف: ۳۳-۱۲۲٤ ه) (خطّی)، گنجینهٔ بانکی‌پور، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش، پتنا، شمارهٔ ۷۱٦.

۷. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه): *دیوان غنی کشمیری*، مطبع آصفی، لکهنو، ۱۲۸۲ هجری.

۸. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری.

۹. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: *مخزن‌الغرایب* (تألیف: ۱۲۱۸ ه/۱۸۰۳ م)، به‌اهتمام محمّد باقر، لاهور، ۱۹٦۸ م.

رباعیّات بیدل، محمل ایجاز

سعید یوسف‌نیا [*]

اغلب کسانی که نام بیدل را شنیده‌اند و بعضاً برخی شعرهای او را خوانده‌اند و از بر کرده‌اند، این‌گونه تصوّر می‌کنند که بیدل، غزل‌سراست و درخشش او در قالب غزل بیش از درخشش او در سایر قالب‌های شعر فارسی مثل رباعی و مثنوی است. این گمان، گمان باطلی است، زیرا بیدل در هر چهار قالب غزل و قصیده و مثنوی و رباعی، درخششی یکسان و خیره کننده دارد و سزاوار نیست که او را صرفاً غزل‌سرا بدانیم. مجموعهٔ رباعیّاتی که از بیدل به‌جا مانده، به‌قدری غنی و عمیق و اثرگذار است که حلاوت ناشی از مطالعهٔ این رباعی‌ها تا مدّت‌های مدید و شاید تا آخر عمر، در مذاق روح و جان ما باقی می‌ماند. بیدل در میان رباعی‌سرایان بنام کشورمان یعنی شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری و هم‌شهری او خیّام، جایگاه والا و شایسته‌ای دارد و به‌جرأت می‌توان گفت که رباعیّات او به‌لحاظ کمّی و کیفی، از سایر رباعیّاتی که تا به‌امروز به‌جا مانده‌اند، یک سر و گردن، حتّی بلندتر نیز هست.

بیدل، شاعری است که در حال و هوای فشردگی و ایجاز نفس می‌کشد و در رباعیّاتی که سروده است ثابت می‌کند که رباعی در چنگ طبع او از موم، نرم‌تر است. برخی شاعران و منتقدان معاصر معتقدند که برای ورود به‌عالم پر راز و رمز غزل‌ها و مثنوی‌های بیدل، بهتر است که از رباعیّات او آغاز کنیم.

دکتر شفیعی کدکنی با تأیید این پیشنهاد در کتاب *شاعر آینه‌ها* می‌نویسد:

---

* شاعر و پژوهشگر ایرانی.

"در غالب این رباعی‌ها برای مجذوب شدن در هنر بیدل، دریچه‌هایی وجود دارد".

شاعر و منتقد ژرف‌نگر معاصر مرتضٰی امیری اسفندقه نیز که یکی از جدّی‌ترین محقّقان ساحت شعر خصوصاً شعرهای بیدل است، در نوشتاری به‌نام *رباعیّات بیدل، سکّوی پرواز*، ضمن پذیرش نظریهٔ مزبور، به‌نکته‌های قابل و ارزشمندی اشاره می‌کند که شایستهٔ تأمّل و تفکّر است. ایشان در بخشی از نوشتار مزبور به‌نکته بسیار مهمّی در مورد فضای باطنی شعرهای بیدل اشاره می‌کند و می‌نویسد:

رباعیّات بیدل به‌لحاظ کمّی و کیفی، از سایر رباعیّاتی که تا به‌امروز به‌جا مانده‌اند، یک سر و گردن، حتّی بلندتر نیز هست.

"بدون دریافت صحیح و روشن اندیشه‌های بیدل و ارتباط آن با مبانی صرف عرفان و حکمت، از بیدل تصویری سالم در ذهن خواننده وجود نخواهد داشت. فقط به‌لفظ و صُوَر خیال در شعر بیدل پرداختن، دامن زدن به‌گمنامی اوست"

و در بخش دیگری از این نوشتار می‌نویسد:

"بیدل در رباعیّاتش به‌طرح مطالبی می‌پردازد که عمری با آن زیسته و آن را کاویده است. بیدل به‌تعبیر خودش بر رمز ازل، لباس موزونی پوشانده است و گفته است:

بر رمز ازل، لباس موزونی پـوش تا بی‌خبران، کـلام شـاعر داننـد

این که اکثر رباعیّات بیدل، به‌لحاظ دارا بودن تناسب و فرم موفّق یک رباعی، یکدست و قوی است و گاه عمیقاً ابتکاری، خود نشان دهندهٔ این موضوع است که بیدل فقط به‌علّت صرفه‌جویی در وقت و اوقات، آن هم به‌نفع تمرین‌های سلوکی به‌چنین قالبی پناه نیاورده است. بگذریم از این که اصولاً بیدل، شاعری پرکار بوده و تقریباً هر روز، شعری می‌سروده است. رباعیّات بیدل، سکّوی پرتاب است و تقریباً تمام نظریّات بیدل در رباعیّات او متجلّی است. آمادگی وسیعی که رباعیّات بیدل به‌آدمی می‌دهد تا در پناه آن بتواند دیگر آثارش را هضم کند، سخت شکوهمند است".

عالم باطنی رباعیّات بیدل، دقیقاً همان عالمی است که در غزل‌ها و مثنوی‌های او مستتر است. بیدل با عنایت به‌این مهمّ که در بحر یگانگی صورت و معنا غرقه بود، ظرف و مظروف را همسان می‌دید و تفاوتی میان اسم و مسمّا قائل نمی‌شد.

حرف‌های بیدل در هر قالبی که به‌سراغ آن رفته، از آبشخور عرفان و حکمت سیراب شده است و مسافری که قدم به‌عالم بیدل می‌گذارد، با عوالمی مواجه می‌شود که فقط در صورت، با یکدیگر تفاوت دارند و معنا و محتوای آن‌ها یکی است. رباعی‌های بیدل اگرچه در ساختار و به‌لحاظ ضعف و قوّت ساختاری با یکدیگر تفاوت دارند، باید پذیرفت که به‌قول غنی کشمیری:

رباعیّات بیدل، سکّوی پرتاب است و تقریباً تمام نظریّات بیدل در رباعیّات او متجلّی است. آمادگی وسیعی که رباعیّات بیدل به‌آدمی می‌دهد تا در پناه آن بتواند دیگر آثارش را هضم کند، سخت شکوهمند است.

شعر اگر اعجاز باشد بی‌بلند و پست نیست

در ید بیضا همه انگشت‌ها یکدست نیست

با توجّه به‌همین مهمّ، صاحب مجازی این قلم از میان حدودا چهار هزار رباعی بیدل، هفتصد رباعی را برگزیدم و آن را در کتابی مستقل همراه با مقدّمه‌ای نسبتاً مفصّل چاپ کردم. به‌امید آن که مؤثّرترین و خوش ساخت‌ترین و عمیق‌ترین رباعی‌های بیدل را ـ البتّه به‌زعم خود ـ به‌خوانندگان عرضه کنم. مرجع و مأخذ من در این انتخاب، کتابی بود به‌کوشش آقای اکبر بهداروند. این حقیر ضمن احترامی که برای ایشان قائل هستم و ضمن ارج نهادن به‌زحمات ایشان در تدوین و تألیف کتابم، باید اذعان کنم که لغزش‌ها و خطاهای متعدّدی در این مجموعه وجود دارد که بعضاً ناشی از غلطْ خوانی نسخه‌خوان یا اشتباه حروفچین بوده و از دست نمونه خوان‌ها نیز گریخته است. این حقیر در حدّ بضاعت خود کوشیده‌ام تا این خطاها را بیابم و شکل صحیح آن‌ها را ثبت کنم و در این مسیر سخت به‌ذوق و دانش ناچیز خود متوسّل شده‌ام. ارائه چند نمونه در این مورد کافی است تا این موضوع اندکی روشن‌تر شود:

نمونهٔ ۱:

ای دیده، **علم** به‌ناتوانی خود را

نمونهٔ پیشنهادی:

ای دیده **عدم**، به‌ناتوانی خود را

نمونهٔ ۲:

یعنی **مه** را به‌خودستایی خون کرد

نمونهٔ پیشنهادی:

یعنی **همه** را به‌خودستایی خون کرد

نمونهٔ ۳:

گردون به‌برت گر کشد از **خلق** کشد

نمونهٔ پیشنهادی:

گردون به‌برت گر کشد از **حلق** کشد

نمونهٔ ۴:

از تمکین **جوی** آنکه باور دارد

عالم باطنی رباعیّات بیدل، دقیقاً همان عالمی است که در غزل‌ها و مثنوی‌های او مستتر است. بیدل با عنایت به‌این مهمّ که در بحر یگانگی صورت و معنا غرقه بود، ظرف و مظروف را همسان می‌دید و تفاوتی میان اسم و مسمّا قائل نمی‌شد.

نمونهٔ پیشنهادی:

از تمکین **جوید** آنکه باور دارد

نمونهٔ ۵:

آن قوم که **تربیت** سخا را نستند

نمونهٔ پیشنهادی:

آن قوم که **ترتیب** سخا را نستند

نمونهٔ ۶:

هر چشم زدن، سجده تسلیم **دلت**

نمونهٔ پیشنهادی:

هر چشم زدن سجده تسلیم **دل است**

نمونهٔ ۷:

در کارگه نفس، **کف بافی** نیست

نمونهٔ پیشنهادی:

در کارگه نفس، **کفن بافی** نیست

نمونهٔ ۸:

گوهر، نفس سوخته **موّاج** است

نمونهٔ پیشنهادی:

گوهر، نفس سوختهٔ **امواج** است

نمونهٔ ۹:

بی‌پرده بیند از مقام و حال است

نمونهٔ پیشنهادی:

بی‌پرده **چو** بیند از مقام و حال است

نمونهٔ ۱۰:

چندی **چو** نفس خو کن و آنگاه بمیر

نمونهٔ پیشنهادی:

چندی به‌نفس خو کن و آنگاه بمیر

نمونهٔ ۱۱:

از پیچ و خم **تعلّمم** ننگ نبود

نمونهٔ پیشنهادی:

از پیچ خم **تعلّقم** ننگ نبود

نمونه‌های دیگری نیز از لغزش‌های نسخه‌خوان و نمونه‌خوان و حروفچین می‌توان ارائه کرد که از حوصلهٔ این نوشتار بیرون است.

در پایان تعدادی از رباعیّات بیدل را از باب مشت نمونه خروار به‌انتخاب خویش تقدیم می‌کنم:

ای دیده عدم به‌ناتوانی، خود را! به‌هرچه تهِ پا ننشانی خود را؟
آنجا که دلیلِ جستجو، عجزِ رساست کم نیست اگر به‌خود رسانی خود را

*

از شیشه برون، رنگ ندارد مـی مـا   پیچیده نوای مـا همـان در نـی مـا
هرجا برویم، خـود سـراغِ خویـشیم   مانند کمان، گُم است در ما پـی مـا

*

«بیدل»! ز شعورِ خویش و بیگانه بـرآ   بـر سـازِ تجاهـل زن و دیوانـه بـرآ
جز دود و غبار نیست در محفلِ دهـر   یا چشم بپوش، یـا از ایـن خانـه بـرآ

*

«بیدل»! به‌سخن، هلاک کردی ما را   از صفحهٔ هـوش، پـاک کـردی مـا را
در انجمنِ حـضور، آخـر چـه نواسـت؟   ای سازِ عدم! تـو خـاک کـردی مـا را

*

بـا حـرف میـالای دهـانِ خـود را   در دستِ سخن مده، عنانِ خود را
از موج، توان شنید، اسـرارِ محـیط   در کـام اگـر کـشد زبـانِ خـود را

*

«بیـدل»! ره عبـرت نپـسندیم چـرا؟   احـــرامِ نـــدامتی نبنـــدیم چـــرا؟
دی، خنده به‌جهلِ دیگران می‌کـردیم   امـروز بـه‌عقـل خـود نخنـدیم چـرا؟

*

بر وضعِ گهر ز موج، خنـدد دریـا   جـز آزادی، نمـی‌پـسندد دریـا
عارف نشود شـیفتهٔ عـالمِ رنـگ   بـر طُـرّهٔ مـوج، دل نبنـدد دریـا

*

«بیدل»! کم گیر نکته‌پْردازی را   بـرهم بگـذار ترکـی و تـازی را
با اطفالِ هوس، دویدن تـا چنـد؟   ای هرزهٔ نفس! تمام کن بـازی را

*

«بیدل»! تو ز مردم، چه شنیدی خود را   کز مـا ز گمـان، دور کـشیدی خـود را؟
در تو یک تـارِ مـو، ز مـا نیـست تهـی   ای بی‌خبر از ما! تو چه دیـدی خـود را؟

منابع و مآخذ

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، مصحّح اکبر بهداروند، نگاه، تهران، آبان ۱۳۸٦ ه ش.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *رباعی*، به‌کوشش امید مهدی‌نژاد، سروش ملل، تهران، تیر ١٣٨٦ ه ش.
۳. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، نشر سروش، تهران، چاپ دوم ١٣٧٦ ه ش.
۴. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوّم زمستان ١٣٧١ ه ش.
۵. عینی بخارایی، صدرالدّین خواجه (م: ١٣٣٣ ش): *میرزا عبدالقادر بیدل*، ترجمهٔ شهباز ایرج، سورهٔ مهر، اردیبهشت ١٣٨٤ ه ش.
٦. فصلنامهٔ شعر، سال یازدهم، شمارهٔ ١٣.

محلّ اقامت بیدل در دهلی

ادریس احمد *

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل شاعر شهیر دورهٔ متأخّر شعرای فارسی در هند می‌باشد، مرحوم پروفسور نورالحسن انصاری نوشته‌اند که "در هند اساس شعر فارسی بر چهار ستون یعنی امیر خسرو، بیدل، غالب و اقبال قرار دارد". این بحث خیلی طولانی است، ولی این‌قدر مسلّم است که بیدل بزرگ‌ترین شاعر زمان خود یعنی قرن یازدهم و دوازدهم هجری محسوب می‌شود. و در این مورد تمام تذکره‌نویسان متّفق هستند، به‌جز افضل سرخوش معاصر بیدل و نویسنده تذکرهٔ *کلمات‌الشعرا* که در اثر خود هیچ سخنی از احوال و آثار بیدل نگفته و تنها چهار سطر دربارهٔ بیدل نوشته است. حقیقت این است که سرخوش طرفدار و دوست صمیمی ناصر علی بود و او را ملک‌الشعرای عصر می‌دانست.

خوشگوی دهلوی در تذکرهٔ خود (*سفینهٔ خوشگو*) که بعد از درگذشت بیدل به‌پایهٔ اکمال رسید، احوال بیدل را مفصّل بیان کرده است و تذکره، بیدل را با القاب و آداب بسیار ارادتمندانه آغاز و می‌گوید:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب   تا بگویم نام آن قدسی جناب

... قبلهٔ لفظ و کعبهٔ معنی، کدخدای سخن و خداوند سخندانی...

میرزا بیدل که رهنمای سخن است   پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتاست در آفریدن روح کلام   بالله که پی سخن خدای سخن است

---

* دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

به‌هرحال، مقصود بنده این نیست که تذکره‌ها را تکرار نمایم، فقط این‌قدر به‌عرض می‌رسانم که برحسب تحقیق مرحوم پروفسور سیّد حسن، بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری (۱۶۴۴ میلادی) در کهرنگر در بنگاله به‌دنیا آمد. در سن بیست سالگی (سال ۱۰۷۵ هجری) روبه‌هند شمالی نهاد و تقریباً بیست سال در ملازمت شهزاده اعظم و نوّاب شکرالله خان در مهمّات مختلف مصروف خدمت بود. در سال ۱۰۹۵ هجری در دهلی مستقر گشت و همین‌جا در سال ۱۱۳۳ هجری/۱۷۲۰ میلادی جهان را بدرود گفت.

دربارهٔ آثار منظوم و منثور بیدل زیاد نوشته شده، در جریان مطالعه روی بیدل، موضوعی تازه به‌ذهنم خطور نمود که جالب نیز است و آن این‌که با وجودی که جای تولّد ایشان تعیین شده، ولی دربارهٔ اقامتگاه‌شان که مدفنش نیز گشته است، تاکنون اشتباهی وجود دارد.

سیّد حسام‌الدّین راشدی در حاشیه تذکرهٔ *مقالات‌الشعراء* نوشته‌اند که جمعی از معتقدان به‌بیدل در کابل ادّعا کردند که استخوان‌های بیدل را در عصر احمد شاه ابدالی به‌کابل انتقال داده و در خواجه رواش در قریهٔ ظریف دفن کرده‌اند. ولی این ادّعا نیز به‌اثبات نمی‌رسد و خود فضلای افغانی آن را ردّ می‌کنند.

عاشقان بیدل در افغانستان ادّعا دارند که بیدل در شهر کابل، افغانستان مدفون است. در این مورد صلاح‌الدّین سلجوقی نویسندهٔ نامدار افغانستان می‌نویسد:

> "حینی که به‌هند بودم، از بیدل خیلی جستجو نمودم، ولی موفّق نشدم، قبر بیدل هم پیدا نشد و در پایان کوشش‌های خود به‌این فکر آمدم که بقایای او را به‌کابل آوره‌اند. جثهٔ او را از خانه‌اش رسماً به‌وطنش و باز به‌جایی که در قریهٔ خواجه رواش به‌نام محلّهٔ چغتایی‌ها معروف است، آورده‌اند".

سیّد حسام‌الدّین راشدی در حاشیه تذکرهٔ *مقالات‌الشعراء* نوشته‌اند که جمعی از معتقدان به‌بیدل در کابل ادّعا کردند که استخوان‌های بیدل را در عصر احمد شاه ابدالی به‌کابل انتقال داده و در خواجه رواش در قریهٔ ظریف دفن کرده‌اند. ولی این ادّعا نیز به‌اثبات نمی‌رسد و خود فضلای افغانی آن را ردّ می‌کنند.

مرحوم پروفسور نورالحسن انصاری به‌حوالهٔ *سفینهٔ* خوشگو نوشته‌اند که نزد قلعهٔ کهنه، خانه خود داشت و همین‌جا درگذشت و دفن شد.

در دهلی چند تا قلعه است: قلعهٔ تغلق‌آباد، قلعهٔ سپهری، جهان‌پناه، قلعهٔ کهنه و قلعهٔ فیروز شاه سوری. بنابراین نتیجه اخذ کرده شد که بیدل در نواحی آن قلعهٔ کهنه خانه داشت و همان‌جا درگذشت.

بنده عرض می‌کنم که بیدل بعد از ترک گفتن ملازمت شاهزاده اعظم در سال ۱۰۹۶ هجری (۸۵-۱۶۸۴ میلادی) به‌نوّاب شکرالله خان نامه نوشته استدعا نمود که:

"اگر درین سواد موضعی کنار دریا یا لب شهر به‌سهولت در اتّفاق کشاید یا تکیه‌ای اختیار نماید، مابقی مدّت مهلتی... بی‌تشویش تغییر مکان بگذرد".

شکرالله خان درخواست او را پذیرفته یک خانه در محلّهٔ کهکهریان نزد قلعهٔ کهنه خریده به‌او داد و دو روپیه یومیّه وظیفه برایش مقرّر کرد. بیدل بقیّهٔ عمرش را همین‌جا گذرانیده در چهارم صفر ۱۱۳۳ هجری (۲۴ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی) وفات نمود و در صحن خانه دفن شد. بیدل از ده سال پیش از مرگ یک قبر برای خود درست کرده بود. هر سال در آن‌جا مراسم عُرس برگزار می‌گردید. شعراء و یاران بیدل آن‌جا جمع می‌شدند و کلیّات بیدل را می‌خواندند. بعد این عُرس به‌صورت مجالس ادبی ادامه داشت.

حالا نکته مورد تحقیق این است که آن قلعهٔ کهنه کدام قلعه بوده است. خوشگو دربارهٔ بیدل همین‌قدر نوشته که در قلعهٔ کهنه خانه داشت و همین‌جا دفن شد و از همین لفظ کهنه اشتباهی به‌میان آمد.

حین مطالعه احوال غنی به‌قلعهٔ کشمیری، نظر بنده بر یک سطر افتاد. خوشگو ضمن اقامت غنی کشمیری در دهلی نوشته که غنی به‌قلعهٔ کهنه دهلی هم رفته بود که بنا نهادهٔ فیروز شاه بود و آن‌جا دیرباز توقّف نمود.

از این برمی‌آید که مقصود از قلعهٔ کهنه، قلعهٔ فیروز شاه، قلعهٔ فیروزی یا کوتلهٔ فیروز شاه که بیرون دهلی دروازه است، می‌باشد.

در نواحی یا اندرون قلعه ناحیه مسکونی وجود داشت که صوفیان، شعراء و روحانیون زندگی را در آن می‌پسندیدند، زیرا از ازدحام، شور و غوغای شهر شاهجهان‌آباد دورتر بود. بیدل هم از شکرالله خان برای دریافت خانه در کنار دریا یا

لب شهر استدعا کرده بود و این‌جا یعنی کوتلهٔ فیروزشاه کنار دریا و لب شهر، هردو وصف را داشت.

دیگر این‌که این‌جا در زمان اکبر و جهانگیر هم ناحیه مسکونی بود. خواجه باقی بالله‌رح (وفات ۱۰۱۲ هجری) هم در این‌جا زندگی می‌کرد و از همین‌جا یعنی قلعهٔ فیروزی برای استقبال احمد سرهندی پیاده تا به‌کابلی دروازه رفته بود.

شاه عبدالاحد وحدت، شاعر صاحب دیوان و صوفی و استاد شاه سعدالله گلشن معروف به‌شاه گل که نواسهٔ شیخ احمد سرهندی بود (۱۰۵۰–۱۱۲۶ هجری) هم در کوتلهٔ فیروز شاه زندگی می‌کردند و همان‌جا درگذشتند.

پس به‌اثبات می‌رسد که بیدل هم در ناحیه مسکونی فیروز شاه کوتله خانه داشت و همان‌جا وفات نموده و در همان‌جا دفن شده است.

بیدل از ده سال پیش از مرگ یک قبر برای خود درست کرده بود. هر سال در آن‌جا مراسم عُرس برگزار می‌گردید. شعراء و یاران بیدل آن‌جا جمع می‌شدند و کلیّات بیدل را می‌خواندند. بعد این عُرس به‌صورت مجالس ادبی ادامه داشت.

ممکن است با مرور زمان خانه‌ها منهدم شده و ناحیه غیرمسکونی گردید. چون قبر بیدل در خانهٔ خود ایشان بود، هم با انهدام خانه با سطح زمین برابر گشت و حالا دو استادیوم نزدیک آن محلّ آباد گردیده است.

در زمان تصنیف *سیرالمنازل* هم هیچ نشانی از قبر بیدل معلوم نبود، مؤلّف *سیرالمنازل* نوشته است:

"می‌گویند این کتیبه بر مزار بیدل که در بیرون دهلی دروازه بود، نهاده شده بود:

پیش از این گفت سعدی شـیراز　　بیدل از بی‌نشان چه گویـد بـاز

اگرچه نشان قبر هم‌اکنون نیز ممکن نیست پیدا شود، ولی این‌قدر حتمی است که جای سکونت بیدل همین‌جا بود و دوستانش مانند محمّد اسلم سالم، شهرت، راسخ،

خوشگو و دیگران برای ملاقات با ایشان همین‌جا می‌آمدند. خوشگو هزاران بار با ایشان ملاقات کرده بود.

در آخر به‌نظر بنده بیدل در سال ۱۰۷۵ هجری به‌سوی هند شمالی روآورد. بیست سال در ملازمت اعظم شاه و شکرالله خان گذرانید، بیدل ۳۶ سال در دهلی زندگی کرد. پس او را باید بیدل دهلوی گفت، چنان‌که غالب را غالب دهلوی می‌گویند و پیشنهاد می‌نمایم که به‌همین مناسبت بنای شایسته‌یی برای بیدل بنیاد نهاده شود.

منابع

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۳۷۸ هجری.

۲. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا*، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.

۳. سنگین بیگ: *سیرالمنازل*، تصحیح و ترجمه به‌زبان اردو از دکتر شریف حسین قاسمی، ایوانِ غالب (مؤسّسهٔ غالب)، دهلی‌نو، ۱۹۸۲ م.

۴. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، دیونهی وزارت و دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۳ ه ش.

۵. قانع تتّوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ ه) بن میر عزّت‌الله: *مقالات‌الشعرا*، به‌تصحیح و حواشی از سیّد حسّام‌الدّین راشدی، سِندی ادبی بورد، کراچی، ۱۹۵۷ م.

بیدل شاعر بزرگ ناشناخته

محمّد کاظم کاظمی [*]

درحالی‌که سال‌های سال، شعر بیدل درس شبانه و ورد سحرگاه فارسی زبانان خارج از ایران بود، در این‌کشور نام و نشانی از او در میان نبود و ادبای رسمی و غیررسمی حتّی در حدّ یک شاعر متوسّط هم باورش نداشتند. آنان هم که گاه و بیگاه در حاشیهٔ سخنانشان حرفی از او به‌میان می‌آوردند، شعرش را نمونهٔ ابتذال می‌شمردند و مایهٔ عبرت.

ما در این مجال و مقال می‌خواهیم این راز را سربگشاییم که علّت یا علل گمنامی بیدل تا پیش از این‌چه بوده است و در این میانه اگر تقصیری باشد، متوجّه کیست؛ بیدل، ادبای ایران، افغانستان و هند یا سیاست پیشگانی که این ملل را از هم جدا و بیگانه کردند؟

پیش از این بسیار کسان کوشیده‌اند توضیح دهند که چرا چنان شاعری در چنین سرزمین ادب‌پروری گمنام ماند. هرکسی از ظن خود یار این موضوع شده و علّتی را مطرح کرده است. گروهی غموض و پیچیدگی شعر بیدل را عامل اصلی دانسته‌اند؛ گروهی تفاوت زبان فارسی دو سرزمین را، گروهی مکتب بازگشت و...

نگارندهٔ این سطور، چنین می‌پندارد که هیچ‌یک از این عوامل به‌تنهایی نمی‌توانسته‌اند تعیین‌کننده باشند. مجموعهٔ این‌ها دخیل بوده و درکنار این‌ها، یک عامل مهمّ و مغفول ماندهٔ دیگر هم وجود داشته که اینک به‌تفصیل، از آن سخن خواهیم‌گفت. پس نخست

---

* شاعر و پژوهشگر افغانستانی.

باید نارسایی توجیهات بالا را فرانماییم و آنگاه، به‌نکات نگفته‌ای که در میان بوده است، برسیم.

غموض و پیچیدگی به‌چند دلیل نمی‌توانسته تنها مانع شهرت شعر بیدل در ایران باشد. نخست این‌که شعر او چندان که می‌گویند هم پیچیده نیست. اگر کسی با سنّت ادبی مکتب هندی و بعضی چم و خم‌های کار این شاعر آشنا باشد، چندان مشکلی در پیش نخواهد داشت. شعر بیدل نه واژگان غریبی دارد و نه تلمیحات دور از دسترسی. گذشته از آن، همین شاعر در افغانستان تا حدّ قابل ملاحظه‌ای شناخته شده است. خوب چگونه می‌شود شعری برای مردم افغانستان ساده و قابل فهم باشد و برای همزبانان آن‌ها در ایران، نه؟ با آنکه در ایران، هم میزان سواد و مطالعهٔ بیشتر است و هم وضعیّت آموزش ادبیّات فارسی به‌هنجارتر. دیگر این‌که اگر مشکل اصلی همین بوده است، چرا در این سال‌ها این شاعر در این کشور جا باز کرده است؟ یعنی حالا آن پیچیدگی‌ها رفع شده است؟

بعضی چنین عنوان کرده‌اند که علّت گمنامی بیدل در ایران و اشتهار او در افغانستان، تفاوت‌های زبان فارسی دو کشور است و بیدل که به‌هرحال به‌افغانستان نزدیک‌تر بوده است، در آن‌جا مقبولیّت بیشتری یافته است.

این حرف هم اساس درستی ندارد. اصولاً تفاوت زبان فارسی دو کشور ـ به‌ویژهٔ زبان ادبی ـ آن‌قدر نیست که قابل توجّه باشد. زبان محاوره در حدّ بعضی واژگان و ساختارهای نحوی تفاوت‌هایی دارد و در ادبیّات داستانی کمابیش ردّ پای آن را می‌بینیم ولی آنگاه که پای شعر به‌میان می‌آید، همین اندک تفاوت هم از میان برمی‌خیزد. خلیل الله خلیلی، حاجی دهقان، صوفی عشقری، علّامه بلخی، واصف باختری، قهّار عاصی و سیّد ابوطالب مظفّری با همان زبانی شعر گفته‌اند که ملک‌الشعرا بهار، شهریار، اخوان ثالث، سهراب سپهری، مهرداد اوستا، علی معلّم و قیصر امین‌پور؛ و وجود تک‌وتوک واژه‌های محلّی و تفاوت‌های اندک دستور زبان نمی‌تواند زبان شعر دو کشور را از هم جدا کند. بر فرض که چنین باشد هم این پرسش پیش می‌آید که مگر بین زبان فارسی هند و افغانستان تفاوتی وجود نداشته؟ پس چگونه شعر بیدل به‌افغانستان راه پیدا کرده است؟

امّا ظهور مکتب با زگشت ادبی در ایران، می‌تواند عامل اصلی‌تری قلمداد شود، هرچند این هم تنها عامل نیست. در واقع این دورهٔ فترت و عقب‌گرد، دیواری شد بین شاعران مکتب هندی و جامعهٔ ایران. نه تنها بیدل، که صائب و کلیم و دیگران هم در آن سوی دیوار قرار گرفتند و سال‌ها مطرود و منفور ادبای بازمانده از بازگشت بودند. در این میانه حزین لاهیجی سرنوشت عجیب‌تری یافت. او آن‌قدر در ایران گمنام بود که شاعری فرصت‌طلب یکی‌یکی غزل‌هایش را در مطبوعات به‌نام خود چاپ کرد و نه تنها کسی متوجّه نشد بلکه همه از قوّت شعر آن شاعر ـ و در واقع، قوّت شعر حزین ـ مبهوت مانده بودند[1].

نه تنها بیدل، که صائب و کلیم و دیگران هم در آن سوی دیوار قرار گرفتند و سال‌ها مطرود و منفور ادبای بازمانده از بازگشت بودند.

نگاهی به‌آثار و نظریّات ادبای سنّتی قبل و بعد از مشروطه روشن می‌کند که آنان، تا چه حدّ با مکتب هندی بیگانه ـ و حتّی معارض ـ بوده‌اند. کم‌کم کسانی چون مرحوم امیری فیروزکوهی، محمّد قهرمان و دیگران پا پیش گذاشتند و شاعران آن مکتب را مقبولیّتی دوباره بخشیدند. در مقابل، در افغانستان بازگشت ادبی به‌این شکل و این شدّت رخ نداد. رکود و انحطاط، بود؛ امّا در قالب مکتب هندی و چنین شد که رشتهٔ ارتباط ادبای افغانستان با شاعران مکتب هندی گسیخته نشد.

این می‌تواند علّتی قابل توجّه برای گمنامی بیدل در ایران باشد، ولی باز هم تنها علّت نیست؛ چون این مانع برای همهٔ شاعران مکتب هندی به‌طور یکسانی وجود داشته است. چرا در این میانه بیدل تا سال‌های اخیر همچنان غریب ماند و طرفداران مکتب هندی هم به‌صائب و اقران او بسنده کردند؟

یک علّت دیگر هم وجود دارد که علّتی فرعی است نه اصلی، یعنی عوارض علل دیگر را تشدید می‌کند و آن، کاهلی و پخته‌خواری رایج در تحقیقات ادبی است. وقتی جامعه دچار کاهلی باشد، بیشتر کسان، به‌نقل قول سخنان مشهور بسنده می‌کنند و خود

---

۱. البتّه پس از مدّتی دکتر شفیعی کدکنی متوجّه این سرقت بزرگ ادبی شد و با چاپ مقاله‌ای آن را فاش کرد. شرح این قضیه از زبان دکتر شفیعی در کتاب «شاعری در هجوم منتقدان» ایشان آمده است.

در پی تحقیق برنمی‌آیند. بسیاری از ادبا، بدین‌گونه، به‌تکرار حرف‌های دیگران بسنده کردند که حاکی از غموض و افراط در شعر بیدل بود.

راقم این سطور می‌پندارد که در این میانه یکی از علل و موجبات اصلی قضیّه، پنهان مانده یا پنهان نگه‌داشته شده است. پیش از آن‌که بر آن عامل، روشنی بیفکنیم، لازم می‌افتد که حاشیه‌ای در این‌جا بگشاییم.

در واقع ماجرا از آن‌جا شروع شد که در مشرق زمین، «وطن سیاسی» جای «وطن فرهنگی»[1] را گرفت و ادب‌دوستان هرکشور از کشورهای دست‌ساختهٔ استعمار، کوشیدند برای خود هویّتی مستقل از دیگران دست و پا کنند و احیاناً خرده‌رقابتی هم با بقیّه داشته باشند. در روزگاران پیش، این بحث‌ها نبود و داد و ستد سالم فرهنگی در تمام اقالیم فارسی‌زبانان رواج داشت. امیر خسرو دهلوی به‌پیروی از نظامی گنجوی هشت بهشت می‌سرود؛ مولانای بلخی، عطّار نیشابوری و سنایی غزنوی را روح و چشم خود می‌دانست[2]؛ عبدالرّحمٰن جامی به‌اقتفای سعدی شیرازی بهارستان می‌نوشت و بیدل دهلوی کلام حافظ شیرازی را هادی خیال خود می‌خواند[3] و فراموش نکنیم که این همه، با وجود مرزهای سیاسی بین سرزمین‌های فارسی‌زبان و با وجود حکومت‌هایی گاه متخاصم رخ می‌داد.

باری در دو سه قرن اخیر، قضایا به‌گونهٔ دیگری رقم خورد. با پیدایش مرزهای سیاسی به‌شکل امروزین، گویا مرزی هم در بین دل‌های فارسی‌زبانان ــ و بل همه مسلمانان ــ کشیده شد. هرچند اهالی این قلمروها همان نگرش جامع را داشتند، دولتمردان و وابستگان فرهنگی آن‌ها به«بزرگداشت مفاخر ملّی» اکتفا کردند. در تاجیکستان، بزرگداشت رودکی و ناصر خسرو باب شد؛ در افغانستان نام سنایی و جامی ــ و تا حدودی مولانا ــ بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاد و در ایران هم البتّه

---

۱. این تعابیر از محقّق نامدار کشور ما نجیب مایل هروی به‌وام گرفته شده است. ایشان در این زمینه شرح و بسطی هم داده‌اند که در کتاب «بگذار تا از این شب دشوار بگذریم» ایشان آمده است.

۲. عطّار، روح بود و سنایی دو چشم او   ما از پی سنایی و عطّار آمدیم

۳. بیدل، کلام حافظ شد هادی خیالم   دارم امّید کاخر مقصود من برآید

(*غزلیّات بیدل*، نشر بین‌الملل، ص ۳۹۸).

فردوسی حرف اوّل را می‌زد چون دولتمردان آن روز این کشور، از این شاعر استفاده‌ای هم در جهت مقابله با عرب ــ و در باطن مقابله با اسلام ــ می‌کردند. برای فارسی‌زبانان پاکستان امروز هم چاره‌ای جز این نماند که به‌اقبال پناه ببرند.

امّا در ایران ــ که اکنون مورد بحث ماست ــ این ملّی‌گرایی شکل ویژه‌ای یافت. ملّی‌گرایان ــ که البتّه از سوی دربارهای دو پهلوی هم حمایت می‌شدند ــ به‌بزرگداشت مفاخری که در ایران کنونی زیسته بودند بسنده نکردند و کوشیدند حتّی‌الامکان دیگر بزرگان دانش و ادب را هم با عنوان «ایرانی» پاس بدارند. در نتیجه مولانا، سنایی، رودکی و ناصر خسرو ایرانی شدند و البتّه در خور تعظیم و تکریم. توجیهش هم این بود که اینان به‌هرحال در گوشه‌ای از قلمرو ایران قدیم زیسته بودند، حالا اگر هم بلخ و غزنه و سمرقند در کشورهای مجاور قرار دارند، چندان مهمّ نیست. خوب در این میان بزرگانی هم بودند که ملّی‌گرایان با هیچ توجیهی نمی‌توانستند آن‌ها را ایرانی قلمداد کنند، چون آنان نه در ایران متولّد شده بودند؛ نه در این‌جا درگذشته بودند؛ نه در سرزمین‌های تحت نفوذ حکومت مرکزی ایران زیسته بودند و نه باری به‌این حوالی سفر کرده بودند[1]. این بزرگان عمداً یا سهواً از قلم افتادند. نگارندهٔ این سطور بنابر قرینه‌هایی معتقد است که این امر در گمنامی بیدل در ایران دخلی تمام داشته است.

ملّی‌گرایی حاکم بر ایران در قبل از انقلاب اسلامی، از دلایل عمدهٔ گمنامی بیدل در این کشور بوده است.

البتّه، برای این‌که اسپ انتقاد را یکسویه نتاخته و همهٔ گناه‌ها را به‌گردن دوستان ایرانی خویش نینداخته باشیم، باید تصدیق کنیم که این انحصارِ همهٔ مفاخر ادب به‌ایران، آن‌قدرها هم غیرطبیعی نبوده است. ادبای ایران باری به‌هر جهت این بزرگان را

---

۱. شادروان دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب باری در کتاب «سیری در شعر فارسی»، امیر خسرو دهلوی را یکی از «شاعران ایران در خارج از دنیای ایران» دانسته است. غرض این‌که این گرایش‌های ملّی‌گرایانه حتّی آن استاد ارجمند را هم به‌چنین تعبیر متناقض نمایی وادار کرده است، درحالی‌که به‌راحتی می‌شد گفت «شاعران فارسی‌زبان اهل سرزمین هند» و این سخن، بسیار دقیق‌تر و منصفانه‌تر می‌بود.

قدر دانستند و از میراث ادبی آن‌ها پاسداری کردند. در آن روزگاری که همهٔ همّت و تلاش دولتمردان افغانستان و تاجیکستان (در واقع دولتمردان شوروی سابق) بر محو زبان فارسی از آن دو کشور بود، اگر ایرانیان هم نسبت به‌آن دسته از مفاخر ادب فارسی که در افغانستان و تاجیکستان کنونی زیسته بودند، بی‌توجّه می‌ماندند، چه بسا که همهٔ زیان می‌کردیم، چون منکر نمی‌توان شد که ما هم از حاصل تحقیقات همزبانان خود در این سوی مرز بسیار بهره‌ها برده‌ایم. ما سال‌ها *مثنوی معنوی* و *دیوان شمس* چاپ ایران را خوانده‌ایم همچنان‌که *دیوان حافظ* و *شاهنامهٔ* فردوسی را[1].

حرف خود را پی بگیریم. گفتیم بر این ادّعا که "ملّی‌گرایی حاکم بر ایران در قبل از انقلاب اسلامی، از دلایل عمدهٔ گمنامی بیدل در این کشور بوده است" قرینه‌هایی موجود است.

قرینهٔ یک: همین‌که علاوه بر بیدل، دیگر شاعران خارج از قلمرو ایران کنونی هم کم‌وبیش دچار این گمنامی شده‌اند، نشانهٔ خوبی بر صحت ادّعای ما است. امیر خسرو دهلوی، فیضی دکنی، ناصر علی سرهندی، غنی کشمیری، واقف بتالوی لاهوری، کمال خجندی، سیف فرغانی و دیگر کسانی از حوالی هند و ماوراءالنّهر هم سرنوشتی مشابه بیدل یافته‌اند. می‌پذیرم که این‌ها شاعرانی در حد حافظ و سعدی و فردوسی نبوده‌اند، ولی حدّاقل در حدّ اهلی شیرازی و هاتف اصفهانی ـ مثلاً ـ ظرفیّت مطرح شدن داشتند. به‌راستی اگر غنی کشمیری، غنی اصفهانی می‌بود و کمال خجندی، کمال شیرازی؛ در ایران شهرتی بیش از اکنون نمی‌داشتند؟

قرینهٔ دو: بیدل کی در ایران مطرح شد؟ در سال‌های اوّل بعد از انقلاب اسلامی که گرایش‌های ملّی‌گرایانه به‌شدت تضعیف شده و اندیشه‌های جهان شمول اسلامی در حال تقویّت بود. جالب این‌که بیدل را ادبای بازمانده از دوران شاهی مطرح نکردند، بلکه نسل نسبتاً جدیدی پیش‌قدم شد که نگرشی فراتر از مرزهای ملّی داشت.

---

۱. تا جایی که نگارندهٔ این سطور اطّلاع دارد، در افغانستان نخستین چاپ مثنوی معنوی در سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ ه ش و به‌وسیلهٔ انتشارات بیهقی انجام شد. البتّه همان هم صورت عکسبرداری شدهٔ یکی از نسخ چاپ ایران بود.

قرینهٔ سه: در سال‌های اخیر، علاوه بر بیدل، بعضی دیگر از شاعران شبه قارّه و ماوراءالنّهر هم در جامعهٔ ایرانی بازشناسی شده‌اند و یا در حال مطرح شدن هستند. جوانانی از نسل انقلاب به‌معرفی شاعرانی چون واقف لاهوری، غالب دهلوی و امثال اینها پرداخته‌اند. گذشته از آن، در این سال‌ها، متولّیان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران کارهای ارزنده‌ای برای طرح شعر و ادب فارسیِ خارج از ایران کنونی کرده‌اند و این بذر به‌ویژه در کتاب‌های درسی پاشیده شده است. به‌راستی هیچ رابطه‌ای بین این قضایا و افول ملّی‌گرایی نمی‌توان یافت؟

به‌راستی توجّه نسل جوان شاعران ایران در اوایل انقلاب اسلامی به‌بیدل، دکتر شفیعی را به‌بازخوانی شعر او تشویق نکرده است؟

امّا این‌ها فقط چند قرینه بود. بد نیست که یک سند هم ارائه کنیم تا معلوم شود که بیراه هم نگفته‌ایم. پژوهشگر ارجمند جناب دکتر محمّد جعفر یاحقّی در مقاله‌ای که در معرّفی کتاب *شاعر آینه‌ها* نوشته‌اند[1]، می‌گویند:

> "اگر بیدل در حوزهٔ جغرافیایی ایران... غریب افتاده است، شاید هم لختی از آن روست که اینان از نوع وطنی آن صائب و کلیم و طالب آملی را دارند، با ذهن و زبانی مأنوس‌تر و تصویرها و آهنگ‌هایی دلپسندتر و جا افتاده‌تر، بی‌شک کوشش دلباختگان سبک هندی و صائب دوستان و ارائهٔ پژوهش‌های بیش‌وکم از دنیای شعر و اندیشهٔ او هم می‌تواند به‌عنوان پشتوانهٔ علمی این سلیقه، ذوق و شعرپسندی عامّهٔ فارسی‌زبانان را به‌صائب و اقمار او منعطف کند".

به‌نظر ایشان وقتی «نوع وطنی» شاعر در میان باشد دیگر نیازی به‌نوع خارجی آن ـ مثلاً ـ نیست. ایشان سپس تلویحاً پیشنهاد کرده‌اند که خوب است محقّقانِ صائب دوست، پژوهش‌هایی دربارهٔ صائب و اقمار او انجام دهند تا به‌عنوان پشتوانهٔ عِلمی این سلیقه (سلیقهٔ مردم ایران) ذوق و شعرپسندی عامّهٔ فارسی‌زبانان به‌این سو منعطف شود

---

۱. «شاعر آینه‌ها»، *کیهان* فرهنگی، سال پنجم، شمارهٔ ۴، تیرماه ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۳۴.

البتّه باید حسن نظر آقای دکتر یاحقّی و دلسوزی ایشان نسبت به‌دیگر ملل فارسی زبان را قدر دانست، ولی واقعیّت این است که مردم افغانستان آن‌قدرها هم با صائب و اقمار او ناآشنا نیستند و این شاعران در آن کشور قدر و عزّتی در حدّ شأن خویش دارند. شعر این دو در کتاب‌های درسی افغانستان چاپ می‌شود.

البتّه اکنون شاید یک انگشت انتقاد بر سخن این حقیر نهاده شود و آن این‌که:

"اگر ملّی‌گرایی مانع مطرح‌شدن بیدل در ایران کنونی شده است، چگونه این مانع برای اقبال لاهوری وجود نداشت و چرا او تا این مایه در این کشور شهرت یافت؟"

البتّه ما این امر را تنها مانع برای اشتهار بیدل نشمرده و دیگر عوامل را نیز دخیل می‌دانیم، که آن‌ها در مورد اقبال وجود نداشت. ثانیاً اقبال هم بیشتر به‌مدد کسانی مطرح شد که تفکّری اسلامی ـ و نه ملّی ـ داشتند نظیر شهید مطهری، دکتر شریعتی، مرحوم سیّد غلامرضا سعیدی و دیگران. احیاناً در این میان بعضی ملّی‌گرایان هم که سنگ اقبال را به‌سینه می‌زدند، باز می‌خواستند به‌نحوی گرایش‌های خود را در ماجرا دخیل ساخته و اقبال را هم به‌نفع این دیدگاه‌ها مصادره کنند. کافی است که مقدّمه و پاورقی‌های «کلیّات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری» چاپ کتابخانۀ سنایی را بخوانیم:

"اگر نام و آثار هندیانی که شعر فارسی سروده‌اند، در تذکره‌ای جمع شود خود معرّف یک شاخۀ مهم و پرارزش ادب ایرانی خواهد بود" (از مقدّمۀ ناشر).

"اقبال برای حسن تأثیر آثار بلند خود آن‌ها را در قالب شعر آن هم شعر فارسی ریخته است و در این کار از شیوۀ شاعران بزرگ و اندیشمندان واقعی ایران پیروی کرده است" (از مقدّمۀ چاپ دوم).

و بالاخره در صفحۀ ۱۴۲ این کتاب و در حاشیه مصراع «زمین به‌پشت خود الوند و بیستون دارد» می‌خوانیم؛ "علاقه و عشق مولانای لاهور به‌ایران به‌حدّی است که وقتی می‌خواهد از کوهی نام ببرد و معنی شعر هم ایجاب می‌کند که این کوه هرچه گران‌تر و عظیم‌تر باشد، باز هم هیمالیای بدان عظمت را که در اقلیم هند سر برافراشته نمی‌نگرد و به‌الوند و بیستون توجّه می‌فرماید".

علاقهٔ فراوان اقبال به‌ایران قابل انکار نیست و البتّه نیاز به‌چنین دلایل نااستواری هم ندارد. ولی در مصراع بالا، کاربرد آن دو کلمه وجهی دیگر دارد. الوند و بیستون دیگر مشخّصات جغرافیایی خود را کنار نهاده و به‌نمادهایی شاعرانه بدل شده‌اند. می‌دانیم که در شعر، نمی‌توان ارتفاع‌سنج به‌دست گرفت و بلندی کوه‌ها را اندازه گرفت. شاید آقای احمد سروش (نگارندهٔ حاشیهٔ فوق) انتظار داشته‌اند اقبال در آن غزل و با آن حال و هوا بگوید «زمین به‌پشت خود اینک هیمالیا دارد». باری، اگر قضایا به‌آن‌گونه باشد که جناب احمد سروش گفته‌اند، باید مولانای بلخی هم شیفتهٔ هندوستان بوده باشد که با وجود رود جیحون در حوالی زادگاه خویش، از گنگ (گنگا) سخن می‌گوید[1] و در مقابل، بیدل دهلوی از شدّت علاقه و عشق به‌بلخ، گنگای با آن عظمت را نمی‌نگرد و به‌جیحون توجّه می‌فرماید![2]

ردّ پای بیدل را در شعر اکثر شاعران برجستهٔ این نسل می‌توان پیدا کرد مثل علی معلّم، حسن حسینی، یوسف علی میرشکاک، ساعد باقری، علی‌رضا قزوه، عبدالجبّار کاکایی و عدّه‌ای دیگر از جوانترها.

باز هم حرف خود را دنبال کنیم. تا حال از دلایل گمنامی بیدل در ایران گفتیم و کوشیدیم که دلیلی مغفول ولی مهمّ به‌آن‌ها بیفزاییم. حالا می‌پردازیم به‌موقعیّت فعلی بیدل در جامعهٔ ادبی ایران.

پیش از انقلاب اسلامی، یکی دو تن از شاعران و منتقدان ایرانی با بیدل انس و الفتی داشتند ولی این، به‌جریانی فراگیر بدل نشده بود. مشهور است که سهراب سپهری شاعر بلندآوازهٔ نوگرا سر و سرّی پنهانی با بیدل داشته است. البتّه بعضی‌ها منکر وجود چنین رابطه‌ای هستند و بنابر همین، آقای حسن حسینی در کتاب «بیدل، سپهری، سبک‌هندی» کوشیده است این رابطه را اثبات کند. از قول مشفق کاشانی، غزل‌سرای معاصر ایران هم نقل شده است که ایشان دیوان شعر بیدل را نزد سپهری دیده‌اند.

---

۱. اسحاق شو در نحر ما، خاموش شو در بحر ما تا نشکند کشتی تو در گنگ ما، در گنگ ما
(*کلیّات شمس*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ج ۱، ص ۸)

۲. حوادث مژدهٔ امن است اگر دل جمع شد بیدل گهر افسانه داند شورش امواج جیحون را
(*غزلیّات بیدل*، چاپ نشر بین‌الملل، ص ۱۲۶)

دکتر شفیعی کدکنی نخستین شاعر و منتقد ایرانی است که در سال‌های دهۀ چهل، دو مقاله دربارۀ بیدل نوشت و از این حیث فضل تقدم را از آن خود کرد[1]. امّا چرا تا سال‌های اخیر ـ یعنی زمان چاپ «شاعر آینه‌ها» ـ دیگر ایشان سخنی از بیدل به‌میان نیاورد؟ به‌طور قطعی نمی‌توان پاسخ داد، ولی به‌نظر می‌رسد آقای دکتر شفیعی در آن دو دهه سروکار زیادی با شعر بیدل نداشته است. ایشان با وجود نگارش آن دو مقاله، بیدل را شاعر موفّقی نمی‌دانسته است و حتّی در آن دو مقاله هم ستایش خاص و درخوری نسبت به‌این شاعر ندارد. مقایسۀ نظریّات دکتر شفیعی دربارۀ بیدل، نشان می‌دهد که ایشان به‌طور ناگهانی و در سال‌های نخست دهۀ شصت به‌این شدّت علاقه‌مند شعر بیدل شده و پیش از آن چندان رغبتی به‌آن نداشته است. به‌راستی توجّه نسل جوان شاعران ایران در اوایل انقلاب اسلامی به‌بیدل، دکتر شفیعی را به‌بازخوانی شعر او تشویق نکرده است؟

علی معلّم، مثنوی‌سرای معروف معاصر، گویا نخستین شاعر برجستۀ ایرانی است که به‌بهره‌گیری خود از شعر بیدل تصریح می‌کند[2]. از دیگر شاعران یک نسل پیش، مرحوم مهرداد اوستا گویا مختصر ارادتی به‌بیدل داشته است ـ بعضی از دوستانی که از نزدیک با ایشان معاشرت داشتند چنین می‌گفتند ـ و هم ایشان بود که غزلیّات بیدل چاپ کابل را برای عکس‌برداری و چاپ در اختیار میرشکاک قرار داد.

پیش از انقلاب اسلامی، جز آنچه در بالا آمد، ردّ پای چندانی از بیدل در ایران نمی‌توان یافت؛ ولی پس از آن، این آشنایی‌های پراکنده به‌یک موج جدّی بدل شد، موج بیدل‌گرایی. نخستین نشانۀ این موج، چاپ غزلیّات بیدل بود از سوی نشر بین‌الملل و با کوشش یوسف علی میرشکاک (با اسم مستعار منصور منتظر) در سال ۱۳۶۴ ه‌ ش. چندی بعد (۱۳۶۶ ه‌ ش) کتاب «شاعر آینه‌ها» از دکتر شفیعی منتشر شد در انتشارات آگاه که مجموعه‌ای از مقالات ایشان دربارۀ بیدل بود همراه با گزینه‌ای از

---

۱. این دو مقاله بعداً در کتاب «شاعر آینه‌ها»ی ایشان چاپ شده‌اند. البتّه شنیده‌ام که پیش از ایشان نیز شادروان محمّد عبّاسیه کهن از شاعران خطّۀ گیلان دربارۀ بیدل مقاله یا مقاله‌هایی به‌چاپ رسانده است.

۲. بر سخن غالب نشد چون ما، معلم! تا کسی ریزه‌خوار خوان عبدالقادر بیدل نشد

(رجعت *سرخ ستاره*، ص ۱۸۹)

غزل‌ها و رباعی‌های بیدل. پس از آن و به‌فاصلهٔ اندکی «بیدل، سپهری، سبک هندی» حسن حسینی منتشر شد و از سوی انتشارات سروش.

شاعر آینه‌ها در ظرف پنج سال (۱۳۶۶ تا ۱۳۷۱ هـ ش) به‌چاپ سوم رسید و ارزش این استقبال را نیز داشت.

در کنار این موج انتشار کتاب، موجی از بیدل‌گرایی هم در جمع شاعران نسل انقلاب پدیدآمد و این موج تا آن‌جا شدّت پیدا کرد که بعضی آن را یک جریان افراطی دانسته و «بیدل‌زدگی» نامیدند. به‌هرحال ردّ پای بیدل را در شعر اکثر شاعران برجستهٔ این نسل می‌توان پیدا کرد مثل علی معلّم، حسن حسینی، یوسف علی میرشکاک، ساعد باقری، علی‌رضا قزوه، عبدالجبّار کاکایی و عدّه‌ای دیگر از جوانترها.

با این همه، بعضی از ادبا و استادان دانشگاه، مطرح شدن بیدل را در ایران چندان جدّی و پایدار نمی‌پنداشتند و با تردید به‌قضیّه می‌نگریستند. دکتر یاحقّی در همان مقاله‌ای که ذکرش رفت، چنین پیش‌بینی کردند که:

> "بعد از این نه تنها خوانندگان معمولی و دانشجویان بی‌حوصله، بلکه به‌نظر می‌رسد که محقّقان و پژوهشگران هم با وجود کتاب سهل‌التناول دکتر شفیعی از مراجعه به‌اصل دیوان شاعر تن خواهند زد و دیوان چاپ کابل با آن حجم و قطع چشمگیر که ممکن بود روزی در ایران به‌ضرورتی تجدید چاپ شود، روی چاپخانه را هم به‌خود نخواهد دید"[1].

ولی زمان ثابت کرد که حضور بیدل، جدّی‌تر از این‌هاست. او شاعری نیست که بتوان در یک گزیدهٔ شعر خلاصه‌اش کرد. پس از آن پیش‌بینی، دوبار دیگر هم متن کامل غزلیّات بیدل چاپ کابل با تیراژ مجموعی حدود هفده هزار نسخه و به‌کوشش آقای حسین آهی و به‌وسیلهٔ انتشارات فروغی در ایران تجدید چاپ شد و هم‌اکنون نیز در بازار به‌زحمت پیدا می‌شود.

یوسف علی میرشکاک که باری به‌چاپ غزلیّات بیدل در ایران همّت کرده بود، در کوشش بعدی خود به‌عکس‌برداری از نسخهٔ کابل بسنده نکرد و مثنوی «محیط اعظم»

---

۱. «شاعر آینه‌ها»، *کیهان* فرهنگی، سال پنجم، شمارهٔ ۴، تیرماه ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۳۵).

بیدل را با تصحیح، تحشیه و حروفچینی جدیدی به‌چاپ رساند (در انتشارات برگ و در سال ۱۳۷۰ هـ ش). از رباعیّات بیدل، تاکنون دو گزیده در ایران منتشر شده است، یکی با نام «گزیدهٔ رباعیّات بیدل» به‌کوشش شاعر مهاجر افغانستانی عبدالغفور آرزو (در انتشارات ترانه مشهد) و دیگری با نام «گل چار برگ» به‌کوشش آقای مهدی الماسی (در انتشارات مدرسه). کتاب دیگر، «عبدالقادر بیدل دهلوی» است، نوشتهٔ پروفسور نبی هادی از ادبای هندوستان که با ترجمهٔ دکتر توفیق سبحانی به‌چاپ رسیده است (نشر قطره، تهران، ۱۳۷۶ هـ ش). کتاب دیگر، عنوان *کلیّات بیدل* را با خود دارد و در ظاهر نخستین کلیّات بیدل است که در ایران به‌چاپ می‌رسد. می‌گویم «در ظاهر» چون به‌دلیلی نامعلوم، رباعیّات این شاعر را که از بخش‌های اصلی دیوان اوست، در خود ندارد. این کلیّات بی‌رباعیّات، با مقابله و تصحیح آقایان پرویز عبّاسی داکانی و اکبر بهداروند در سه جلد و به‌وسیلهٔ انتشارات الهام چاپ شده است و البتّه بسیار فاصله دارد با آن‌چه یک تصحیح و مقابله جدّی می‌توان خواند.

در این میان البتّه مهاجران افغانستانی مقیم ایران نیز پر بیکار نبوده‌اند. آقای عبدالغفور آرزو علاوه بر کتاب فوق، دو کتاب دربارهٔ بیدل چاپ کرده است، یکی «بوطیقای بیدل» (انتشارات ترانه، مشهد، ۱۳۷۸ هـ ش) و دیگری «خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل» (انتشارات ترانه، مشهد، ۱۳۸۱ هـ ش). همچنان «نقد بیدل» علّامه صلاح‌الدّین سلجوقی دانشمند متأخر افغانستان به‌همّت یکی از ناشران افغانستانی تجدید چاپ شده است (انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۸۰ هـ ش) و کتابی در شرح شعرهای بیدل از محمّد عبدالحمید اسیر بیدل‌شناس متأخّر افغانستان با عنوان «اسیر بیدل» آمادهٔ چاپ است.

این، گزارشی مختصر بود از کارهایی که تاکنون دربارهٔ بیدل در ایران انجام شده یا در حال انجام است. البتّه هنوز عموم جامعهٔ ایرانی با این شاعر رابطه‌ای نیافته‌اند و این طبیعی است چون سیر معرفی چهره‌های گمنام ادبی همواره از خواص به‌عوام است و طبیعتاً تدریجی و آرام. به‌هرحال با وضعیّت فعلی می‌توان پیش‌بینی کرد که بیدل درآینده‌ای نه چندان دور در ایران شهرتی فراوان خواهد داشت. قرینهٔ خوب این پیش‌بینی هم استقبال خوب جامعهٔ ایرانی از شعرهای چاپ شدهٔ بیدل بوده است.

می‌گوییم استقبال خوب، چون تاکنون حدود بیست هزار نسخه از غزلیّات بیدل در ایران به‌فروش رسیده است و این در بازار فعلی کتاب، رقم کمی نیست. همین غزلیّات (در قالب کلیّات او) در افغانستان فقط یک‌بار به‌چاپ رسیده در سال ۱۳۴۲ هـ ش و آن هم با تیراژ ۳۰۰۰ نسخه که هنوز هم شاید در کتابفروشی‌های کابل پیدا شود. البتّه درصد بالای بی‌سوادی، فقر اقتصادی و نابسامانی افغانستان، فروش اندک کتاب را در آنجا توجیه می‌کند و در آن سخنی نیست. ما فقط خواستیم میزان فعلی توجّه به‌بیدل در ایران را نشان دهیم. آیا این استقبال گسترده نمی‌تواند شهرت فراوان بیدل درآیندهٔ این کشور را نوید دهد؟

منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیّات بیدل*، چاپ نشر بین‌الملل، تهران.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *گل چار برگ* (گزیدهٔ رباعیّات بیدل)، به‌کوشش مهدی الماسی، انتشارات مهدی، تهران، ۱۳۸۱ هـ ش.

۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدّین محمّد مولوی: *کلیّات* شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، چاپ سوّم ۱۳۶۳ هـ ش، جلد اوّل.

۴. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدّین محمّد مولوی: مثنوی معنوی، انتشارات بیهقی، کابل (افغانستان)، ۲–۱۳۶۱ هـ ش.

۵. «شاعر آینه‌ها»، *کیهان فرهنگی*، سال پنجم، شمارهٔ ۴، تیرماه ۱۳۶۷ هـ ش.

معانی الفاظ بیدل

محمّد عابد حسین *

ستم است اگر هوست کشد که بـه‌سـیر سـرو و سـمن درآ
تـو ز غنچـه کـم ندمیـده‌ای، درِ دل کـشا بـه‌چمـن درآ
پـی نافهـای رمیـده بـو، مپـسند زحمـت جـستجو
بـه‌خیـال حلقـهٔ زلـف او گرهـی خـور و بـه‌خـتن درآ
بـه‌کـدام آینـه مـایلی کـه ز فرصـت ایـن همـه غـافلی
تـو نگـاه دیـدهٔ بـسملی مـژه وا کـن و بـه‌کفـن درآ
ز سـروش محفـل کبریـا همـه وقـت مـی‌رسـد ایـن نـدا
کـه بـه‌خلـوت ادب وفـا ز در بـرون نـشدن درآ
بدر آی بیدل ازیـن قفـس اگـر آن طـرف کـشدت هـوس
تو به‌غربت آن همه خوش نه‌ای که بگویمت بـه‌وطـن درآ

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی ثمّ دهلوی، در جمیع اقسام شعر مانند قصیدهٔ و غزل و قطعه و رباعی و مسمّط و مثنوی و ترجیع‌بند شعر گفته و داد سخن داده است و چنانچه شایستهٔ مقام ارجمند و ارفع اوست قصر نظم را به‌آیین نوین هم آهنگ کرده، به‌آن اوج کمال رسانید که ستارهٔ فروزان او تا این زمان در آسمان سخن‌سرایی درخشنده است.

بیدل در همان پیکر «هویّت» که بر او مستولی بود، سراسر زندگانی خودش را در عالم حیرت و استعجاب به‌سر کرد و برای تبیین اندیشه‌های ماورایی یک‌زبان بکر و

---

* دانشیار فارسی دانشگاه پتنه، بیهار (هندوستان).

بدیع را اختراع کرد. همین ویژگی بیدل را از حیث مخترع، ربّ‌النّوع و شاعر چیره‌دست موسوم کرده است. این مسلّم ادبیّات می‌باشد که اگر اندیشه‌ها بلند و محتویات ارفع و جذبات نازک و کیفیّات غیرمعمولی و واردات قلب نادر باشد، لزوماً متقاضی اسالیب جدید و واژه‌های جدید خواهد شد.

شاه کابلی سه ملاقات بیشتر با بیدل نداشته ولی نفس این مرد بزرگ در افروختن آتش عشق درون بیدل آن‌قدر تأثیر می‌گذارد که سراپا مغز دانش و جذب می‌شود.

کلام بیدل همچنان‌که از حیث معنی زیبا و عالی است، همان قدر از حیث واژه‌ها یک چیز جداگانه است. او یک مضمون ساده و معمولی را به‌هنرمندی خودش با ایجاد صنایع ظریفه و آوردن بدایع عجیبه به‌آسمان بالا می‌رساند و رخسار معنی را جمال دیگر می‌بخشد.

بیدل در زبان و مصطلحات فارسی مهارت تامّه دارد. دقّت‌پسندی و بلندپروازی در خمیر اوست. و به‌همین علّت در نظم و نثر، سبک تازه و بدیع را رواج داده است مخصوصاً غزل را شیوه‌ای عطا کرده که قبلاً وجود نداشت. تشبیهات بکر و استعارات بدیع را به‌چابکدستی به‌کاربرده، و صنعت‌های ظریفه و ترکیب‌های جدیده را نیز به‌کمال خوبی آراسته است، گویا از ته ذرّه، جهانی دیگر پدیدآورده است.

به‌طور اجمال می‌توان گفت که بیدل در همه آثار خود فقط یک فلسفه را عرض کرده است، و آن این است که رسیدن به‌کُنه خدای متعال یک امر محال است. برای تبیین همین حقیقت نظریّه وحدةالوجود را به‌کثرت بیان کرده است. در ضمن این اندیشه‌های ژرف و عمقی، مضامین بلند و جذبات نازک و پاکیزه را بیان نموده که ادراک آن مسائل عالی از فهم هرکس بالاتر و دشوار است. به‌ویژه مردمانی که به‌کُنه این مطالب عالیه آشنایی ندارند و لذّت این بادهٔ عرفانی را نچشیده‌اند حتماً از ادراک آن معنی عاجزند.

بیدل یک غزل‌سرای عادی نیست که تنها مطالب پیش پا افتادهٔ هجر و وصال معشوق رسمی را بیان کند، بلکه در غزل‌های او آن صداست که از اعماق روح برمی‌خیزد. لباس واژه‌های وسیع و پهن، اینجا تنگ می‌نماید، زیرا که لباس ساده در بیان آن کیفیّت‌های ماورایی که به‌این دنیای مادّی علاقه ندارد، هیچ‌گونه موزون نیست.

در ادب فارسی، قالب غزل برای توضیح جذبات درونی مختصّ بود، بیدل با تصرّف و هنرمندی خودش به‌غزل کاملاً راه نوینی داده است، و آن راه نوین «ترجمانی ادراک» است. کلام او شاهد غزل است که هر بیت، تفکّری عمیق را همراهی می‌کند. تذکّر دادیم که بیدل به‌آن اندیشه‌های بعید علاقه‌مند است که در برابر آن بلاغت و نزاکت و پیکر واژه‌های مروّجه حتماً ناکافی است. خودش گفته است:

بیدل از فطرت ما قصر معانی‌ست بلند   پایه دارد سخن از کرسیِ اندیشهٔ ما

خوشگو، شاگرد بیدل گواهی می‌دهد:

میرزا بیدل که رهنمای سخن است   پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتاست در آفریدن طرز کلام   بالله که پی سخن خدای سخن است

یقیناً احتیاج اظهار معانی برای ترویج و ترقّی زبان راه‌های تازه را کشف می‌کند و قالب ظاهری و باطنی زبان را تغییر می‌دهد و این هنر مبنی بر اعجاز آفرینی هنرمند می‌باشد که در واژه‌ها چقدر رمزیّت و معنویّت عالی را راه می‌دهد و در یک جنبش قلم واژهٔ معمولی را در استعارهٔ بلیغ و بلند مبدّل می‌گرداند. از این رو بیدل یکتای روزگار است. تلاطم افکار و تقاضای ابلاغ میرزا را مجبور می‌کند که زبانی تازه اختراع بکند. آن زبان تازه، حتماً از لهجه‌های مأنوس و مروّج جداگانه است و می‌توان گفت که اختراع این روش تازه در سبک هندی یک معراج است.

در غزل‌گویی بیدل مزایای فنّی و معنوی آن‌قدر یافته می‌شود که برشمردن همهٔ آن در این اختصار نمی‌گنجد، امّا مهم‌ترین امتیاز فنّی بیدل این است که او مضمون ساده و معمولی را به‌زور واژه و ندرت ترکیب، آن‌قدر مقام بلند و بالا می‌بخشد که هرگز پیش پا افتادگی مضمون را نمی‌توان حس کرد. مثلاً بیدل می‌گوید:

دنیا اگر دهند نجنبم ز جایَ خویش   من بسته‌ام حنای قناعت به‌پای خویش

در این شعر یک مطلب عادّی و پیش پا افتاده را بیان کرده است ولی از هنرمندی و صنعت فنّی این مسئله معمولی را به‌آن جایگاه رفیعی رسانیده است که ذهن عامی به‌پایهٔ ادراک آن مطلب به‌آسانی نمی‌رسد. «حنای قناعت» را در خلال کلام به‌آن ریزه‌کاری و باریکی آورده است که خواننده به‌دقّت نظر و تیزی هوش به‌مضمون قناعت می‌رسد و حال این که «قناعت» یک عنوان روشن است.

ویژگی مهمّ دیگر بیدل ایجاز بیان است. با چندین واژه یک دفتر طولانی معانی را بیان می‌کند و بدین علّت کلامش نمونهٔ عمدهٔ «خیرالکلام ماقلّ و دلّ» است. با وجودی که غزل‌سرا مجبور است که مضمون جداگانه را در یک بیت بگنجانید و بیدل نیز مانند پیش‌روان، پابند این قید است. علاوه‌براین او می‌خواهد که در این ظرف محدود، چنان‌که مختصّ به‌اوست، هنرمندی و سخن‌سرایی خودش را در فاخرترین پیرایهٔ سخن آشکار کند. می‌بینیم که در کلام او واژه‌ها شسته، ترکیب‌ها خوش‌آهنگ و محاوره‌ها متداول است. از مصطلحات محلّی نیز استفاده نموده است. بطور اجمال می‌توان گفت که اندیشه‌های وسیع و پهناور خودش را به‌آن پیرایه ترکیب داده که ذهن خواننده از خود سلسلهٔ متروک را ربط می‌دهد و به‌مدّعا می‌رسد و از محسنات کلام لذّت می‌برد. مثلاً این شعر:

بیدل محبّت را که وسیلهٔ تزکیه و تربیت دل است، در تهذیب نفس مؤثّرترین عنصر می‌داند.

هرجا برون خوشیده‌ی، خود را به‌خود پوشیده‌یی

در نورِ شمعت مضمحل، فانوسی پیراهنت

بیدل در این بیت از آیت قرآنی استفاده گرفته است:

«اللّهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهِ كَمِشْكٰوة فِيْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زُجَاجَة الزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَة مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَة لَّا شَرْقِيَّة وَلَا غَرْبِيَّة»[1].

(خدا روشنی آسمان‌ها و زمین است. مثال روشنی او مانند مشکوة (فانوس) است که در وی یک چراغ است. آن چراغ در یک شیشه است. آن شیشه گویا که یک ستاره درخشنده است. در وی روغن یک درخت مبارکه زیتون می‌سوزد. نی به‌طرف شرق است و نی به‌طرف غرب...)

در این شعر مقصود بیدل این است که پیراهن فانوس در پوشیدن نور (روشنی) شمع ناکام است. این یک مضمون عادّی است. بیدل این‌جا در کمال هنرمندی و قوّت ریزه‌کاری ترکیب «خود را به‌خود پوشیدن» به‌کار می‌برد و می‌گوید که خداوندا! تو

---

۱. النّور (٢٤)، آیه ۳۵.

خود فانوس هستی و خود نور (روشنی) هستی. لذا امتیاز بین نور شمع و فانوسی پیراهن یک امر محال است. مخصوصاً در آن حال که تو خود «هرجا برون جوشیده‌ای». یعنی پرتو خدای متعال هرجا متجلّی است. این حُسن تعلیل کلام بیدل را به‌آن کمال می‌رساند که پرواز از آن بالاتر راه نیست.

در این غزل هریک بیت نمونهٔ عمدهٔ ایجاز بیانی است. بلکه می‌توان گفت هریک مصرع دارای فردیّت و آهنگ و ندرت نوینی است.

ای پرفشان چون بوی گل بی‌رنگی پیراهنت

عنقـا شـوم تا گرد مـن یابـد سـراغ دامـنت

بیدل می‌گوید که برای سراغ‌یابی معشوق هیچ‌یک چیز از موجودات مجال ندارد، زیرا که شناخت را آن‌جا راه نیست و برای همین گفته است که مانند بوی گل پیراهن معشوق بی‌رنگ است. و حافظ در مورد عنقا می‌گوید:

عنقا شکار کس نشود دام بـاز چـین کانجا همیشه باد بدست است دام را

در یک شعر دیگر انداز تجدید لباس عالم را در پیرایهٔ ندرت شرح داده است. هرچند که ذات باری عزّ اسمه از همه تشبیهات ظاهری منزّه و پاک است.

تجدید ناز آشفتهٔ رنگ لباس آرایـی‌ات بی‌پردگی دیوانهٔ طرح نقاب افگنـدنت

بیدل در این شعر دو تا صفت خداوندی را مورد توصیف قرار داده است. یکی «تجدید ناز» و دیگر «بی‌پردگی» معهذا «آشفته» و «دیوانه» را برای توضیح این صفت به‌کاربرده است. می‌گوید که تجدید ناز تو فریفتهٔ لباس‌آرایی است و بی‌پردگی تو در طرح نقاب افگنی دیوانه است. واقعاً بیدل این‌جا با تصرّف ترکیبات جدیده رخسار معانی را جمال عالی بخشیده است. بیت:

در نـو بهار لـم‌یزل جــوشــیده از بـاغ ازل

نُه آسمان گل در بغل یک برگ سبز گلشنت

بیدل یک یک واژه را مانند دُر سفته است که اگر یکی از آنها را عوض کنیم، حسن کلام از دست می‌رود. یک برگ سبز از گلشن کبریا دارای «نُه آسمان گل» است. و این نُه آسمان گل از باغ ازل جوش می‌زند. این یک معراج سخن می‌باشد که لفظ «جوشیده» با مراحل تکامل، وجود خودش را مبرهن و مجسّم می‌سازد.

در مقطع غزل می‌گوید:

حسن حقیقت روبرو سعی فضول آیینه‌جـو بیدل چه پردازد بگو ای یـافتن ناجـستنت

«یافتن ناجستن» نمونهٔ فاخرهٔ ابتکار است. در *قرآن* است: «**وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ**»[1] (مشرق و مغرب مملوک خداست. پس به‌هر سُو که شما رُو کنید به‌آن سُو خدا متوجّه است. یقیناً خدای متعال احاطه کننده و دانندهٔ هر شیء است). بیدل می‌گوید که حسن حقیقت هرجا روبه‌رو است لذا این بر من است که چه‌قدر از او استفاده کنم. البتّه بیدل راه استفاده را نیز از او می‌طلبد تا بدین وسیله به‌حُسنِ حقیقت برسد.

قدرت و هنر شعرگویی بیدل، در زمین مشکل و سخت، دیدنی است. این‌جا او خلّاق معانی می‌شود. واژه‌های بکر و نوین گویا دست بسته پیش او ایستاده است و انتظار می‌کشد که شاید نوبت او آید. اندیشه‌های مرموز عرفانی و مسائل غامض فیلسوفی را چنان به‌هنرمندی در تعبیرات شاعرانه خود پرورده که همهٔ فصل ازبین می‌رود و خواننده گمان می‌برد که شاعر فولاد را فشرده و آیینه کرده است:

مگر ز چشمش غلط نگاهی رسد به‌فریاد حال بیدل

وگرنه آن بـرق بی‌نیـازی پیِ گیاه کـه می‌خـرامـد

این شعر چیست؟ یک عقد نگینه است که جوهری به‌کمال هنرمندی نگینهٔ آبدار را آراسته و دُرسفته است، اگر یَک لفظ ازبین عوض کرده شود لطف سخن تار تار می‌شود که اجمالاً از این شعر پیدا می‌شود. این‌جا بیدل در عالم چگونگی می‌گوید که آن برق بی‌نیازی کی به‌سوی این مشت خاکی رخ خواهد نمود، زیرا که آن برق است و بی‌نیاز است. البتّه اگر شکلی برای کسب فیض از آن برق بی‌نیازی ممکن است آن طریق «غلط نگاهی» باشد که آن برق بی‌نیازی به‌غلط به‌این سو متوجّه شود و فریادرسی بکند. و این هم خوش‌بختی آن انسان است که برق بی‌نیازی آن را دوست دارد و برای مأمن و مسکن اختیار کند.

---

۱. بقره (۲)، آیه ۱۱۵.

بیدل حالت هجر و وصال و غیب و شهود معشوق را به‌کمال هنرمندی بیان می‌کند و با تشبیهات بکر و استعارات بدیع، کیفیّت مسئله را مجسّم می‌سازد و همین راز دلکشی و مقبولیّت کلام اوست. مثلاً این شعر:

همهٔ عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما

چه قیامتی کـه نمی‌رسـی ز کنار مـا به‌کنار ما

در باب وصل یار، کیفیّت آرزویِ عاشق قابل دید است. می‌بینیم که عاشق هیچ وقت از دیدار یار سیر نمی‌شود. بیدل می‌گوید که تمام عمر در باده‌خواری با یار مشغول هستیم، ولی این رنج خمار یعنی خمار محرومی از سر نمی‌رود. شاعر از محبوب می‌پرسد که خدا را این عقدهٔ ناکشودنی را حلّ کن که با وجود اتّصالِ مدام، تو از پهلوی ما دور هستی و این چه قیامتی است که ما را در تجلّی دور و نزدیک حیران کرده‌ای.

به‌هرحال همهٔ جهتی و ژرف‌بینی بیدل را احاطه کردن، این‌جا در توان نیست. اعتقاد بنده این است که بیدل یک مجذوب متصوّف است و همه وقت به‌دنبال این گروه می‌گردد و او خود از سیر و سلوک غافل نیست. می‌بینیم که در دهلی یکی از بزرگان متصوّفه «شاه کابلی» را ملاقات می‌کند و بشارت می‌یابد که به‌آخرین مرحلهٔ تصوّف و به‌بلندترین زینهٔ معرفت خواهد رسید. شاه کابلی سه ملاقات بیشتر با بیدل نداشته ولی نفس این مرد بزرگ در افروختن آتش عشق درون بیدل آن‌قدر تأثیر می‌گذارد که سراپا مغز دانش و جذب می‌شود.

سلوک در تصوّف با معرفت کیفیّت عبودیّت و شرایط و آداب و خلوت شروع می‌شود در سلوک عارفان دل را عنوان ریاضت قرار می‌دهند. زیرا که «دل» مرکز اصلی جلوه‌گاه ذات الهی است. دل آن آیینه‌ای است که صفت اصلی حُسن و قبح، بدون تصنّع در وی منعکس می‌شود. شیخ نجم‌الدّین رازی در *مرصادالعباد* می‌نویسد:

"بدان‌که دل در تن آدمی به‌مثابت عرض است جهان را، و چنان‌که عرش محلّ ظهور استوای صفت رحمانیّت است در عالم کبرٰی، دل محلّ ظهور استوای صفت روحانیّت است در عالم صغری، امّا فرق آن است که عرش را بر ظهور

استوای صفت رحمانیّت شعور نیست و قابل ترقّی نیست تا محلّ ظهور استوای صفات دیگر گردد، و دل را شعور پدیدآید و قابل ترقّی باشد"[۱].

در جای دیگر می‌نویسد:

"دیگر آن‌که دل را استعداد آن هست که چون تصفیه یابد بر قانون طریقت، چنان‌که محلّ استوای صفت روحانیّت بود، محلّ استوای رحمانیّت گردد. و چون در پرورش و تصفیه و توجّه به‌کمال رسد محلّ ظهور تجلّی جملگی صفات الوهیّت گردد، با آن‌که جمله کائنات از عرش و غیر آن در مقابلهٔ پرتو تجلّی نوری از انوار و صفتی از صفات حق نتواند آمد، آن‌جا که تجلّی به‌کوه طور رسید و کوه پاره پاره شد"[۲].

بیدل در غزل‌های خودش دل را مورد مطالعه قرار داده است و کیفیّت‌های دل را به‌شرح و بسط بیان کرده است و این یک ویژگی مهمّ غزل‌گویی اوست. بیدل عقیده دارد که آدم مظهر خداوندی است و دل او دارای استعداد هرگونه است. البتّه دل بدون تزکیه و تصفیه حامل این چنین صفات نمی‌شود. حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة و السّلام می‌فرماید:

«**انّ فی الجسد مضغة اذا صلحت، صلح الجسد کلّه و اذا فسدت، فسد الجسد کلّه، اَلا و هی القلب**». (الحدیث)

(در تن انسان پارهٔ گوشت است. اگر آن درست است، سراسر جسم درست است. و اگر آن (مضغه) فاسد شد سراسر جسم فاسد می‌شود، آگاه باشید که آن دل است).

پیغمبر علیه الصلوٰة و السّلام دل را مضغه می‌خواند، یعنی پارهٔ گوشت که جمله خلایق را هست و آن گوشت پاره را جانی است روحانی، لکن جان دل را در مقام صفا از نور محبّت دلی دیگر هست که آن دل هر آدمی را نیست، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: «**اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَذِکْرٰی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ**»[۳] یعنی آن کس را که دل باشد، او را

۱. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدّین ابوبکر عبدالله (م: ٦٥٤ ه): *مرصادالعباد*، به‌کوشش محمّد امین ریاحی، ص ۱۸۷.
۲. همان.
۳. ق (۵۰)، آیه ۳۷.

با خدای متعال انس باشد. گویا خلاصه حدیث نبوی(ص) این است که صلاح و فساد جسم انسانی مبنی بر صفا و کدورت قلب (دل) است، زیراکه دل را پنج حاسّه است، چنان‌که قالب را نیز پنج حاسّه است. چون حواس قالب درست است جملگی عالم موجودات را به‌توسّط این پنج حس ادراک می‌کند. همچنین حواس قلب اگر درست است جملگی عالم غیب چه ملکوتیّات و چه روحانیّات را بدین وسیله ادراک می‌کند. دل مانند یک آیینه است، اگر آن مکدّر است، انعکاس معرفت خداوندی محال است. و اگر دل صاف و شفّاف است، انعکاس معرفت خداوندی در وی به‌طور کامل می‌باشد. مشایخ سلوک برای همین مقصود ریاضت و مجاهدات را تلقین می‌فرمایند. و بدین وسیله دل را صیقل می‌کنند. در اخبار آمده است که بنده اگر گناهی را مرتکب شود یک نقطهٔ سیاه در دل او می‌نشیند، اگر از آن گناه به‌صدق دل توبه کند، آن نقطهٔ سیاه محو می‌شود و اگر گناه دیگر را انجام می‌دهد، نقطهٔ دوم در دل او پدید می‌آید. و همین جوری اگر در گناه متمادی شود یواش یواش به‌علّت کثرت گناه، سراسر دل سیاه می‌شود و آنگاه دل، سزاوار هیچ‌یک خیر نمی‌ماند. دل چون‌که یک عضو نازک است، لذا دل از تصوّر غیر الهی پاک کردن لازم است. عارفان بر حصول این مقاصد مراقبه تعلیم می‌کنند. مراقبه در لغت نگرانی کردن را گویند. در اصطلاح تصوّف با خدا همه تن متوجّه شدن است. و همین طریقت است. باید دانست که طریقت هیچ‌گاه از شریعت جدا نیست. بلکه طریقت آن راه شریعت است که به‌توسّط ریاضت آدم را به‌مقام اخلاص می‌رساند. بیدل می‌گوید:

دل چو شد روشن جهان هم مشرب او می‌شود
شش جهت در خانهٔ آیینه یکرو می‌شود[1]

دل چو آزاد از تعلّق شد منوّر می‌شود
قطره‌ای کز موج دامن چید، گوهر می‌شود

*

---

۱. بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر: *دیوان غزلیّات*، به‌تصحیح استاد خلیل الله خلیلی، ص ۵۲۹.

دل اگر محو مدّعا گـردد   درد در کام مـا دوا گـردد

*

دل به‌خورسندی اگر ترک هوس می‌گیرد
کام عشـرت ز نشـاط هـمه کـس می‌گیرد

*

دل جهان دیگر از رفع کدورت می‌شود
خانه از رفتن زیارت‌گاه وسعت می‌شود

*

دل خلوت اندیـشهٔ یـار اسـت ببینیـد   این آینه در شغل چه کار است ببینیـد

بیدل در خلال غزل‌های خودش اشعار زیادی راجع به‌کیفیّت‌های دل آورده است و نکات ذی‌قیمت و پُرمغز این آیینه را نشان داده است. در یک غزل نغز و بسیار جالب نیرنگی دل را به‌این طور می‌سراید:

گاه موج اشک و گاهی گرد افغـان اسـت دل
روزگاری شد به‌کار عـشق حیـران اسـت دل
سودن دست است یکسر آمـد و رفـت نفـس
می‌شود روشن که از هستی پشیمان است دل
پـــاس نـــاموس حیـــا ناچـــار بایـــد داشـــتن
چشم گر وا می‌کنی عیـب نمایـان اسـت دل
حسن مطلق بی‌نیاز از احتمـالات دویـی‌سـت
وهــم مــی‌دانــد کــه از آینــه‌داران اســت دل
دیدهٔ یعقوب و بوی یوسف این‌جا حاضر اسـت
در وصال هجـر مجبـوریم، کنعـان اسـت دل
بـا همـه آزادی از الفـت گریبـان مـی‌دریـم
در کجا نالد نفس زین غم که زندان است دل
حُسن می‌آید برون تـا حـشر در رنـگ نقـاب
از تکلّف هرچه مـی‌پوشـیم عریـان اسـت دل

مفـت موهـومی شـمر بیـدل طفیـل زیـستن

در خیال آباد خود روزی دو مهمان اسـت دل

در یک غزل بسیار بسیار جالب بیدل دل را چمن گوید و توصیه می‌کند که برای «به‌خود رسیدن» در باطن خود سیر کن. تو حتماً مقصود را این‌جا بازیابی:

ستم است گر هوست کشد که به‌سیر سر و سمن درآ

تـو ز غنچـه کـم ندمیـده‌ای در دل‌کـشا به‌چمن درآ

بیدل محو حیرت است و می‌گوید که این جای صد ستم است که ای آدم تو در هوا و هوس گرفتار هستی و برای سیر دنیای رنگ و بو آماده هستی. و حال این‌که خدای متعال تو را دل داده است. آن دل که درون وی یک جهان غیرمحدود پنهان است. نخستین آن علم بیاموز که کشادن دروازۀ دل بر تو آسان شود. چون تو از این فن آشنا شوی، با کشادن در دل تو در چمن لایزالی داخل می‌شوی. بیدل یک مثال می‌زند. می‌گوید که یک غنچه را بنگر. تا آن زمان که دهانش بسته است. یک غنچۀ محض است. زمانی که دهانش باز شد یک گل شگفته از درونش به‌وجود می‌آید. همین‌طور تو نیز از این غنچه کمتر نیستی. بلکه هزار گونه از آن بالاتر هستی. باز نکردن دروازۀ دل یک کمی است. درون دل تو همه عالم صغرٰی و کبرٰی وجود دارد. بیدل جای دیگر می‌گوید:

دلم چو غنچه در آغوش عافیّت تنگ است

ز خواب ناز سرم چون گهر تۀ سنگ اسـت

در یک بیت می‌گوید که گشاد دل برتر از صد عقده است:

دل را گشاد کار ز صد عقده برتر اسـت آزادی طبیعت این مهره شـشدر اسـت

*

دل انجمــن محــرم و بیگانــه نباشــد جز حیرت ادراک، در این خانه نباشـد

اشعار زیادی در کیفیّت دل سروده است.

پی نافهای رمیده بو مپسـند زحـمت جسـتجو

به‌خیال حلقۀ زلف او گرهی خور و به‌ختن درآ

نافهای رمیده بو یعنی این عالم رنگ و بو را منزل جستجو قرار دادن کار خردمندان نیست. بیدل تلقین می‌کند که تو دل خود را در حلقهٔ زلف یار گره کن، تا بدین وسیله بتوانی به‌مقصود وصل برسی:

به‌کدام آینه مایلی که ز فرصت این همه غافلی
تو نگاه دیدهٔ بسملی، مژه وا کن و به‌کفن درآ

انسان در این جهان زندگانی محدود دارد. فقط این‌قدر فرصت است که مانند نیم بسمل مژه واکنی و بس. گویا مژه وا کردن همان و در کفن آمدن یعنی مردن همان. به‌گفتهٔ حافظ:

غنیمتی شمر ای شمع، وصل پروانه   که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند[1]

و:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی به‌جای یاران فرصت شمار یارا[2]

*

ز سروش محفل کبریا همه وقت می‌رسد این ندا
که به‌خلوت ادب وفا ز درِ برون نشدن درآ

«درِ برون نشدن» چیست؟ بیدل می‌گوید که فرق بین انسان و فرشته این است که انسان ایمان غیب دارد و فرشته ایمان شهود. همه وقت در تقرّب الهی است و امکان تنزّل دارد. امّا انسان اگر به‌توفیق خداوندی بر مرتبه عرفان گامزن شد، با معرفت خداوندی وصال دوام همراه او می‌شود، و خطرات هجر معدوم می‌گردد. لذا بیدل می‌گوید که برای حصول این دولت لازوال سعی کن. «در برون نشدن» چه‌قدر ابتکار دارد.

بدر آی بیدل از این فقس اگر آن طرف کشدت هوس
تو به‌غربت آن همه خوش نه‌ای که بگویمت به‌وطن درآ

در اخبار آمده است: «الدنیا سجن للمؤمن و جنّة للکافر» (الحدیث).

---

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدّین: *دیوان حافظ*، سب رنگ کتاب گهر، دهلی، ص ١٦٦.
۲. همان، ص ۳۳

این دنیا برای مؤمن مانند زندان است و برای کافر مانند جنّت است.

بیدل از این حدیث استفاده می‌گیرد و می‌گوید که این غربت‌سرای دنیا مانند قفس است، هیچ‌کس در قفس خوش نمی‌ماند. برای مراجعت به‌وطن اصلی بیقراری می‌کند، دلش از جدایی‌های اصل خویش شکایت می‌کند. بیدل برای وصال محبوب بی‌قرار است. همان‌طور که مسافر در مسافرت خسته است. چنان‌چه در حدیث نبوی(ص) مروی است: «**کن فی الدّنیا کانّك غریب او عابر سبیل**»[1]. یعنی در این جهان مانند بیگانه یا راهگذر زندگی بگذار.

بیدل اعتقاد دارد که انسان از اصل خویش جدا مانده است. خلاصهٔ تمام تگ و دو و سیر و سلوک او این است که بار دیگر به‌اصل خویش باز گردد و به‌مبدأ اصلی و اصل شود، و همین غایت عارف است. بدین سبب جوهر شریعت و طریقت را در تهذیب و ریاضت نفس اهمیّت خاصّی می‌دهد و محبّت را که وسیلهٔ تزکیه و تربیت دل است، در تهذیب نفس مؤثّرترین عنصر می‌داند و می‌گوید که ای انسان تو در این دنیا که جهان کثرت و اختلاف است در غربت هستی، و هیچ‌گونه در این قفس خوشحال نیستی، از امن تو را دعوت می‌دهم که به‌وطن درآ. این‌جا بیدل مانند مولانا جلال‌الدّین رومی دنیای روح را بیان کرده است که از زبان «نی» در مثنوی حکایت شده است.

به‌هرحال در غزل‌های بیدل اشعار زیادی وجود دارد که در توضیح و تشریح دل آمده است و کرشمه‌های گوناگون دل را در پیرایهٔ مختلف مورد بررسی قرار داده است. بلکه لفظ «دل» با تعبیرهای غریب، به‌کثرت به‌چشم می‌خورد. این‌جا احصای آن همه اشعار ممکن نیست.

خلاصه این‌که بیدل شهنشاه تخیّل است، کلامش از حیث زبان و بیان، و فکر و فن کامل است. غزل‌های او آهنگ و شیوهٔ تازه دارد. توفانِ اندیشه‌های ماورایی، شور و شوق جداگانه دارد. معهٰذا غزل‌های او شعر مجرّد نیست. شعری است که به‌هیچ‌چیز و به‌هیچ‌حدّ مقیّد نیست. مانند یک محیط بدون ساحل است. از این روست که غزل او گرم و آگنده از جوش و تپش است، و چیزی است عمیق و بی‌مثل. گویا همه چیز

---

۱. بخاری، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل: صحیح *بخاری*، کتاب الرّقاق، جلد آخر، ص ٥٦٠.

است. فکر دانشوری و ذوق شاعری باهم مخلوط است. با وجود موج وارفتگی و جذبهٔ بی‌خودی در غزل‌های او حکمت و معرفت، و سوز و درد جلوه می‌کند. آراء و اندیشه‌های خویش را در شیوهٔ استدلال بیان می‌کند. این همه عوامل شعر او را رنگ و آهنگ جداگانه داده است. بیدل واقعاً یک انسان «بی‌دل» بود. از دنیا و بی‌رنگی و نیرنگی او بی‌پروا بود. بی‌تکلّف و بی‌محضر بود. دربارهٔ غزل‌های بیدل گفتگو بسیار است و بی‌جا نیست که شکایت کرده:

بیدل کسی به‌معنی لفظم نبرد پی   تقدیر، شهره‌ام به‌زبان‌های لال کرد[1]

و من بر این شعر بس می‌کنم که:

بیدل آن فتنه که توفان قیامت دارد
غیر دل نیست همین خانه خراب است این‌جا[2]

منابع

۱. القرآن الکریم.
۲. بخاری، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل: *صحیح بخاری*، اعتقاد پبلشنگ هاؤس، دهلی‌نو، ۱۹۹۰ م.
۳. بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر: *دیوان غزلیّات*، جلد اوّل، به‌تصحیح استاد خلیل الله خلیلی، با مقدّمه منصور منتظر، نشر بین‌المللی، تهران، چاپ مقدّم، تابستان ۱۳۶۳ ه ش.
۴. بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر: *دیوان غزلیّات*، جلد دوّم، به‌تصحیح استاد خلیل الله خلیل، نشر بین‌المللی، تهران، چاپ فجر، تابستان ۱۳۶۳ ه ش.
۵. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدّین: *دیوان حافظ*، سب رنگ کتاب گهر، دهلی.
۶. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدّین ابوبکر عبدالله (م: ٦٥٤ ه): *مرصادالعباد*، به‌کوشش دکتر محمّد امین ریاحی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، بهمن‌ماه ۱۳۵۴ ه ش.

---

۱. بیدل دهلوی، مولانا عبدالقادر: *دیوان غزلیّات*، به‌تصحیح استاد خلیل الله خلیلی، ص ۵۵۳.
۲. همان، ص ٤.

موسیقی شعر بیدل دهلوی

احمد ذاکری *

موسیقی شعر بیدل را از دو دیدگاه می‌توان مورد بررسی قرار داد که عبارتند از:

الف: موسیقی بیرونی یا آوایی که آهنگ واژگان و بیت و قافیه و ردیف شعر را دربرمی‌گیرد.

ب: موسیقی درونی یا معنوی شعر که تناسب واژگان، پیوندهای نحوی، مدّعی مثل، مقیاس‌های شاعرانه، توجیه‌المحال و... را شامل می‌شود. بیدل از شاعران بزرگ حوزهٔ هند در سبک هندی اصفهانی است و در تنوّع اوزان که در شعر دورهٔ سبک عراقی و هندی کاربرد فراوان دارند، دست دارد از زحافات زیاد به‌ویژه در بحر رجز سود می‌برد و شاخص‌ترین آنها رجز مطوی مرفّل (مفتعلاتن) و همچنین در بحر کامل زحاف افزایشی تطویل (متفاعلتان) است. این مقاله فقط به‌اوزان کم کاربرد در شعر فارسی که در *دیوان بیدل* فراوانی دارند می‌پردازد.

واژگان کلیدی

موسیقی شعر، موسیقی بیرونی، موسیقی درونی، بحر و وزن عروضی، زحاف افزایشی، رجز مطوی مرفّل، بحر کامل مطوّل، مقیاس شاعرانه، توجیه‌المحال.

بیدل سخنم کارگه حشر معانی‌ست   چون غلغلهٔ صور قیامت کلماتم

نظریه‌پردازان گسترهٔ ادب و شعر، دربارهٔ گوهر شعر دیدگاه‌هایی دارند. برخی شعر را سخنی مخیّل دانسته و گروهی صفت موزون و بعضی مقفّی را هم به‌آن افزوده‌اند. پاره‌ای گمان برده‌اند که شعر دست مایه‌ای از جنون و طبعی روان می‌خواهد و

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج (ایران).

همان‌طور که در مطلع این مقاله خواندید، بیدل شعر را کارگه حشر کلمات و معانی می‌داند. بی‌گمان گوهر لطیف شعر چهار آبشخور دارد و از آن‌ها سیراب می‌شود و به‌اندازهٔ ضعف هر کدام از آن چهار مشرب، شعر کمال خود را از دست می‌دهد و در کارگاه نقد ادبی کاستی می‌پذیرد؛ آن چهار آبشخور عبارتند از: الف ـ زبان تازه، ب ـ احساس شورانگیز، ج ـ نقش خیال‌نو، د ـ موسیقی روح‌نواز. هریک از این چهار عنوان، هنر و آفرینندگی شاعر را که جان مایهٔ آن، آگاهی است به‌چالش می‌کشد.

در میان سرایندگان سبک هندی حوزهٔ هند، بیدل از نظر وزن شعر، وضعیّت و حسابی جداگانه با سرایندگان دیگر دارد.

چون موضوع این مقاله به‌موسیقی شعر بیدل دهلوی اختصاص دارد؛ در این‌جا فقط به‌موسیقی شعر خواهیم پرداخت و از پرداختن به‌سه عنصر دیگر شعر چشم می‌پوشیم.

موسیقی همچون خونی است که در رگ‌های شعر می‌دود و واژگان را گرما بخشیده به‌رقص به‌سامان وا می‌دارد و در حقیقت به‌واژگان و در نتیجه به‌شعر زندگی می‌بخشد. شعر بدون موسیقی مجسّمه و تندیسه‌ای بیش نخواهد بود. خواجه نصیر، موسیقی شعر را در وزن می‌یابد و می‌گوید:

"امّا وزن هیأتی است تابع نظام ترتیب حرکات و سکنات و تناسب آن در عدد و مقدار"[۱].

یکی از فرزانگان متأخّر ادب فارسی به‌موسیقی شعر از دو زاویه می‌نگرد و آن را به‌موسیقی بیرونی (وزن) و درونی (ترکیب و آرایش واژگان) تقسیم می‌کند[۲].

اگر برای سبک هندی یا اصفهانی در شعر بخواهیم دو حوزه درنظر بگیریم، بی‌تردید بیدل دهلوی قهرمان حوزهٔ هند و صائب تبریزی قهرمان حوزهٔ اصفهان به‌شمار می‌روند.

---

۱. نصیر طوسی، خواجه نصیرالدّین ابوجعفر محمّد (م: ۶۷۲ ه‍): *معیارالاشعار*، به‌اهتمام دکتر جلیل تجلیل، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۹ ه‍ ش، ص ۲۲.

۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: موسیقی شعر، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸ ه‍ ش، ص ۵۱.

از نظر موسیقی شعر چه بیرونی و چه درونی، هیچ‌کدام از سرایندگان سبک هندی و اصفهانی را با بیدل نمی‌توان سنجید، تنوّع اوزان و بحور عروضی به‌ویژهٔ زحافات افزایشی در شعر بیدل دهلوی از او شاعری ممتاز در موسیقی آفریده است.

در بررسی شعر بیدل دهلوی به‌نکات ذیل باید توجّه داشت:

۱. وزن و تناسب آوایی بیت که از وزن و تناسب آوایی واژگان تشکیل می‌شود و واژگان و قافیه چه عمودی و چه افقی، ردیف و... در درون این سامان قرار می‌گیرد.

۲. نظام تناسب غیرآوایی، همچون: آشنایی‌زدایی، توجیه‌المحال (نقیض)، حس‌آمیزی، مدّعی مثل (اسلوب معادله)، مراعات‌النّظیر و...

بررسی وزن و تناسب آوایی شعر بیدل

در سبک عراقی اوزان و بحور شعر فارسی نسبت به‌سبک خراسانی بسیار محدود گردید و سرایندگان، بحور و اوزان مطبوع و مرغوب عروضی را به‌کاربردند، از میان چیزی نزدیک به۲۶۰ وزن عروضی در فارسی، تعداد اوزان شعر فارسی در سبک عراقی از سی وزن تجاوز نمی‌کند. لازم به‌یادآوری است که مولانا جلال‌الدّین و خواجوی کرمانی از دیدگاه کاربرد اوزان در سبک عراقی، استثناء به‌شمار می‌آیند.

در شعر دورهٔ تیموری و مکتب وقوع و به‌دنبال آن‌ها در سبک هندی اصفهانی نیز محدودیّت وزن‌های شعر و انحصار آن‌ها در چند وزن و بحر مورد پسند فارسی زبانان، به‌ویژه عوام، ادامه یافت. در میان سرایندگان سبک هندی حوزهٔ هند، بیدل از نظر وزن شعر، وضعیّت و حسابی جداگانه با سرایندگان دیگر دارد. بیدل با آن‌که سراغ بحور نامطبوع نمی‌رود ولی در بحور و اوزان مرغوب تنوّع و گوناگونی اوزان را به‌کار می‌بندد و از اوزانی استفاده می‌کند که دیگر شاعران هم روزگارش به‌آن‌ها توجّهی نداشته‌اند. نگاهی به‌بسامد اوزان در این دوره گواه راستی این مدّعاست.

بحور به‌کار رفته در شعر بیدل عبارتند از: هزج، رمل، مضارع، خفیف، متقارب، مقتضب رجز، کامل، وافر ـ سریع که بیدل به‌صورت سالم یا مزاحف اوزان مختلف این بحرها را در شعر خود می‌آزماید. نکتهٔ جالب توجه آن است که گاه بیدل مانند مولانا می‌کوشد از طریق زحاف افزایشی وزن جدیدی بیافریند.

بحر کامل

یکی از بحور کم کاربرد در شعر سبک هندی به‌ویژه در غزل بحر کامل (متفاعلن) می‌باشد. اگر شاعر بتواند به‌خوبی از این بحر بهره بگیرد، مطبوع و مرغوب خواهد افتاد؛ بیدل در این بحر به‌جز وزن سالم آن از زحاف افزایشی هم استفاده می‌کند، همین امر نیز رمز رونق کار موسیقی شعر او در بحر کامل است.

در این‌جا چند نمونه در بحر کامل سالم از بیدل ارائه می‌گردد:

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به‌معنی راز مـن؟

ز شکست شیشهٔ دل مگر شنوی تو حدیث گذار مـن

(ص ۱۰۳۴)

چه خوش است اگر بود آن قدر هـوس بلنـدی منظـرت

که بر آن مکان چو قدم نهی خم اگر شوی نخورد سرت

(ص ۲۳۴)

بحر کامل مطوّل، متفاعلتان = uu- uu -

این زحاف افزایشی در بحر کامل در تمام ادب فارسی به‌ندرت رخ می‌نماید و نظیر آن را در جایی ندیده‌ام بیدل به‌این زحاف هم توجّه نشان می‌دهد و می‌سراید:

نیم آن که به‌جرأت وصف لبت رسدم خم و پیچ عنان ادب

ز تأمّـل مـوج گهـر زده‌ام در حـسن ادا بـه‌زبـان ادب

(ص ۱۵۹)

بحر مقتضب

بیدل به‌بحر مقتضب کمتر رغبت نشان می‌دهد و از زحافات این بحر برای تفنّن و خود آزمایی بهره می‌برد و آن‌چه در این بحر به‌کار می‌گیرد نیز به‌جهت تناوب آن بسیار روح نواز است مانند:

تـرک آرزو کـردم رنـج هـستی آسـان شـد

سوخت پر فشانی‌ها کاین قفس گلستان شد

(ص ۴۷۰)

قید الفت هستی وحشت آشیانی‌هاست　　شمع تا نفس دارد شیوه پر فشانی‌هاست
(ص ۳۲۶)

باز درس خاشاکم سطر شعله خوانی‌هاست
صفحه می‌زنم آتش عذر پر فشانی‌هاست
(ص ۱۸۳)

که همگی در بحر مقتضب مثمّن مطوی مقطوع یعنی فاعلات مفعولن از اصل (مفعولاتُ مستفعلن) گرفته شده است.

نکته‌ای که در اوزان و بحور شعر بیدل قابل توجّه است و کیفیّت موسیقی بیدل را اعتلا می‌بخشد، اتّحاد یا تناوب ارکان چه در حال سلامت و چه مزاحف است.

بحر رجز: بیدل پس از بحر هرج و رمل و مجتث و مضارع به‌این بحر علاقه نشان می‌دهد به‌گونه‌ای که برخی اوزان و زحافات این بحر را به‌کار می‌گیرد. در این‌جا هم باید یادآوری کنم که بیدل در میان زحافات این رکن به‌رکن متناوب و یا ارکان متّحد رغبت دارد همچون:

رجز مطوی: مفتعلن مفتعلن:

شور جنون در قفسی با همه بیگانـه بـرآ　　یک دو نفس ناله شو و از دل دیوانه برآ
(ص ۹۱)

اشک گهر طینت ما راه طپش سر نکنـد　　طفل دبستان ادب این سبق از بر نکنـد
(ص ۴۰۳)

رجز مطوی مخبون = مفتعلن مفاعلن:

بی‌ثمری حصار شد در چمـن امیـد مـا　　طرّهٔ امن شـانه‌زد سـایهٔ بـرگ بیـد مـا
(ص ۴۴)

فخر نخواست شکوهٔ مفسلی از گدای مـا　　ناله به‌خواب ناز رفت در نی بوریای مـا
(ص ۱۰۱)

رجز سالم = مستفعلن:

قاصد به‌حیرت کن ادا تمهیـد پیغـام مـرا　　کز من نمی‌ماند نشان گر می‌بری نام مـرا
(ص ۱۰۱)

نم خورده ساز وحشتم زین نغمه‌های تر صدا

در محفل ما و منم محو صفیر هر صدا

(ص ۷۲)

یکی از شگفتی‌های بیدل در بحر رجز زحافات کاهشی افزایشی است. بیدل به‌این وزن نامأنوس انس بسیاری دارد و از آن‌ها به‌صورت متّحدالارکان سود می‌برد، گاهی مطوّل مرفّل گاه مخبون مرفّل می‌آفریند و ما را به‌یاد مولانا جلال‌الدّین در *غزلیّات شمس* می‌اندازد؛ به‌نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

در *دیوان بیدل دهلوی* هشتاد درصد ردیف‌ها را فعل تشکیل می‌دهد و ردیف‌هایی که به‌اسم ختم بشوند کم هستند.

رجز مطوی مرفّل = مفتعلاتن – u u – –

دوری بزمت در غم و شادی گر کند این می قسمت جـامم

صـبح نخنـدد بـر رخ روزم شـمع نگریـد بـر سـر شـامم

رجز مخبون مرفّل = مفاعلاتن u – u – –

فسردگی‌هـای سـاز امکـان ترانـه‌ام را عنـان نگیـرد

حدیث توفان نوای عشقم خموشی از من زبان نگیرد

(ص ۶۰۸)

نشد درین درسگاه عبرت به‌فهم چندین رسـاله پیـدا

جنون سوادی که کردم امشب ز سیر اوراق لاله پیدا

(ص ۱۲۵)

یادآور می‌شوم که زحاف اخیر از بحر رجز را اگر به‌بحر متقارب ارائه کنیم، شکل فعول فعلن = بحر متقارب مقبوض اثلم از آن استخراج می‌شود[۱]، ولی مشروط به‌آن‌که از جمع دو مصرع هشت رکن حاصل گردد، نه مانند نمونه‌های بالا که اگر به‌بحر متقارب مقبوض اثلم برده شود در یک بیت شانزده رکن حاصل می‌آید که در محاسبه اوزان شعر فارسی چنین وزنی ناممکن خواهد بود.

---

۱. ماهیار، عبّاس: *عروض فارسی*، نشر قطره، ۱۳۷۳ هـ ش، ص ۱۸۰.

بحر خفیف

بیدل در بحر خفیف به‌چند زحاف و وزن می‌پردازد از آن جمله: مخبون اصلم (فاعلاتن مفاعلن فعلن) و مخبون دوری (فعلاتن مفاعلن) و همچنین مخبون محذوف (فاعلاتن مفاعلن فعلان). به‌نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

تا نفس ما و من غبـار نبـود همه بودیم و غیر یـار نبـود

نمونه بالا در وزن مخبون اصلم سروده شده و اینک دو نمونه از وزن مخبون دوری در بحر خفیف (فعلاتن مفاعلن)، این وزن از اختراعات بیدل به‌حساب می‌آید، زیرا بحر خفیف را مسدّس دانسته‌اند ولی همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بیدل آن را مثمّن قرار داده و از آن وزن دوری و متناوب ساخته است.

نرسیدی به‌فهم خود ره عـزم دگـر گـشا به‌جهانی که نیستی، مژه بر بند و در گشا
(ص ۱۲۴)

اگـر آن نـازنیـن رود به‌تـماشـای رنـگ گل
چمن از شرم عارضش ندهد گل به‌چنگ گل
(ص ۸۰۷)

و اینک نمونه‌ای در وزن فاعلاتن مفاعلن فعلن:

نه تعین نـه نـاز مـی‌رسـدم تا جبین یک نیاز می‌رسـدم
(ص ۹۹۱)

بحر سریع

یکی دیگر از بحرهای کم کاربرد در غزل بحر سریع است، بیدل در این بحر با زحاف مطوی موقوف (مفتعلن مفتعلن فاعلان) که پرکاربردترین وزن در بحر سریع می‌باشد، اقدام به‌سرودن شعر می‌کند مانند:

در طلبت شب چه سحرها گذشت کـز سـر شـمع آبلـهٔ پاگذشـت
(ص ۲۵۴)

ز آتش رخسار کـه سـاغر گرفـت خانـهٔ آیینـه چـو مـن در گرفـت
(ص ۲۷۳)

نکته‌ای که در اوزان و بحور شعر بیدل قابل توجّه است و کیفیّت موسیقی بیدل را اعتلا می‌بخشد، اتّحاد یا تناوب ارکان چه در حال سلامت و چه مزاحف است. تناوب

و اتّحاد ارکان به‌گوش نوازی موسیقی شعر می‌افزاید و دلیل این‌که پاره‌ای بحور و اوزان نامرغوب و نامأنوس از آب درمی‌آیند در همین نکته و راز باید جستجو شود، زیرا که ارکان متّحد و یا متناوب ندارند، به‌ویژه تناوب در ارکان شعر وزن را به‌شکل دوری درمی‌آورد و کیفیّت موسیقی آن را دو چندان می‌کند در این‌جا به‌چند نمونه در این مورد بسنده می‌شود:

مـی‌پرسـت ایجـادم نـشأ ازل دارم همچو دانهٔ انگور شیشه در بغل دارم

مقتضب مثمّن مطوی مقطوع (فاعلات مفعولن):

جز پیش ما مخوانید افسانهٔ فنا را هرکس نمی‌شناسـد آواز آشـنا را

(ص ۴۹)

مضارع اخرب (مفعولُ فاعلاتن):

چه گوید آینه‌ام شکر خوش معاشی حیرت

ز جلوه باج گرفتم به‌خوش تلاشی حیـرت

(ص ۱۸۳)

مجتث مخبون دوری (مفاعلن فعلاتن)

در پایان بحث اوزان و بحور اضافه می‌کنم که در این مقاله کوشیده‌ام تا به‌اوزان نامأنوس بپردازم و از میان آن‌ها نمونه بیاورم و اگر به‌تمام اوزان و بحور مرغوب و مأنوس شعر که فراوان هستند در دیوان بیدل می‌پرداختم این مقاله آن را برنمی‌تافت.

قافیه و ردیف

قافیه و ردیف در تنظیم موسیقی شعر بسیار دخالت دارد و هردو به‌دلیل تکرار شدن، ضربان و نبض شعر را سامان می‌بخشد. قافیه و ردیف نوعی ترجیع به‌واژگان در شعر به‌حساب می‌آید. اگر شعر و ابیات آن را همانند کاروانی قرار دهیم قافیه و ردیف، جرس و هدی این کاروان خواهد شد و یدک کشیدن همین جرس و هدی است که کاروان را زودتر به‌سرمنزل مقصود می‌رساند و در شعر بر دلاویزی آن می‌افزاید.

در *دیوان بیدل دهلوی* هشتاد درصد ردیف‌ها را فعل تشکیل می‌دهد و ردیف‌هایی که به‌اسم ختم بشوند کم هستند و گاهی ردیف‌های ابیات طولانی می‌شود و دو یا سه کلمه را دربرمی‌گیرد. طولانی شدن ردیف ترجیع واژگانی را افزایش می‌دهد و ناگزیر

تکرار آن موسیقی شعر را بیشتر نظم می‌دهد. در این‌جا به‌آوردن چند نمونه از قافیه و ردیف‌های شعر بیدل اکتفا می‌کنیم:

نگاه وحشـی لیلی چه افسـون کرد صحـرا را
که نقش پای آهو چشم مجنون کرد صحرا را
(ص ۱۲۷)

نه طرح باغ و نه گلشن فکنده‌اند اینجا　　در آب آینـه روغـن فکنـده‌انـد اینجـا
(ص ۱۲۹)

پر فشان زین گلشن نیرنگ می‌باید گذشت
بوی گل می‌باید آمد رنگ می‌باید گذشـت
(ص ۱۹۰)

نکتهٔ قابل تأمّل در قافیه شعر بیدل و سبک هندی تکرار قافیه است که به‌عنوان یکی از ویژگی‌های سبکی شعر به‌حساب می‌آید و همین تکرار قافیه با آن‌که از نظر معنی مقداری بی‌نمک می‌شود ولی بر موسیقی ترجیع قافیه تأثیر می‌گذارد.

در دیوان بیدل به‌صنعت توجیه‌المحال بسیار برمی‌خوریم و شاید مشرب عرفانی بیدل نیز به‌این امر کمک رسانده است.

تجدید مطلع

یکی از ویژگی‌های سبک هندی شعرای حوزهٔ هند، تجدید مطلع است یعنی شاعر قافیهٔ هر چهار مصراع بیت اوّل و دوم را مقفّی به‌کار می‌برد. تجدید مطلع بر کیفیّت موسیقی بیرونی شعر تأثیر خوبی می‌گذارد، در میان شعرای حوزهٔ هند غنی کشمیری و بیدل دهلوی در این فن از دیگران ممتاز هستند. غنی می‌سراید:

فـروغ شـعـلهٔ ادراک در پیـری اسـت کـم پیـدا
بـود ایـن معـنی پیـدا ز شـمـع صـبحـدم پیـدا
ز خـط لـب نـمی‌گـردد دهـان آن صـنـم پیـدا
که پنهان است مضمون گرچه می‌باشد رقم پیدا[1]

---

۱. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه): دیوان غنی، به‌کوشش احمد کرمی، چاپ پارت، ۱۲۶۲ ه‌ش، ص ۱۳.

و البتّه که از این نوع در میان غزلیّات اندک او اندک نیست.

امّا بیدل تجدید مطلع را یک آرایه می‌شمارد و به‌طور مکرّر نسبت به‌تجدید مطلع در غزل‌هایش اقدام می‌کند، برای مثال دو نمونه از این آرایهٔ ادبی را ارائه می‌کنم:

فرصت نظّاره تا مژگان گشودن در گذشت
تیغ برقی بود هستی آمد و از سر گذشت
وحشتی زین بزم چون شمعم به‌خاطر در گذشت
چین دامن آن قدرها موج زد کز سرگذشت
(ص ۳۲۰)

دوری از اسباب ما و من به‌حق پیوستن است
قطره را از خود گسستن دل به‌دریا بستن است
سجدهٔ من ناله را با عقد دل پیوستن است
همچو مژگان سجده‌ام چشم از دو عالم بستن است
(ص ۳۶۵)

۲- موسیقی درونی

موسیقی درونی آرایه و صناعاتی هستند که از نظر غیرآوایی و از دیدگاه تناسب و ارتباط واژگان حاصل می‌شوند، همچون: تناسب (مراعات‌النّظیر)، طباق و تضادّ، تشبیه تمثیل مقیاس‌های شاعرانه، توجیه‌المحال و... چون برخی از این آرایه‌ها در کتاب‌های صناعات و آرایش‌های ادبی گذشته زبان فارسی جایی ندارند و امروزه، جسته جسته در برخی مقالات یا رسالات ادبی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند، ما هم به‌یادآوری برخی از آن‌ها که در دیوان بیدل فراوانی دارند می‌پردازیم.

تشبیه تمثیل، ارسال مثل، مدّعی مثل، اسلوب معادله

این صنعت ادبی که در مقوله تشبیه می‌گنجد اهل ادب و نقد را به‌تأمّل وا داشته و سبب نام و عنوان‌های مختلف شده است. فرزانه‌ای آن را ارسال مثل نام می‌نهد و تفاوت آن را با تشبیه تمثیل، فقدان وجه شبه در ارسال مثل و اثبات آن در تشبیه تمثیل می‌داند[۱].

---

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها*، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۸-۲۰٤.

درحالی‌که دیگری به‌آن نام مدّعی مثل داده است[۱] و بزرگواری دیگر دوست دارد این فن را اسلوب معادله بنامد[۲].

در این آرایه شاعر ادّعایی را مطرح می‌کند و برای آن در عالم محسوسات نمونه و مثالی می‌جوید، بیدل و صائب تبریزی قهرمان این فنّ هستند و همین اسلوب معادله‌ها است که به‌مثال سائره بدل گردیده و صائب تبریزی را به‌تک بیت‌های آبدار معروف کرده است.

نکشد شعله سر از خاکستر　　نفس سوختگان هموار است
ص ۱۷۳

گر نمی‌بود آرزو تشویش جان کاهی نبود　　ماهیان را نشتر قلّاب حرص کـام داشـت
(ص ۲۱۷)

از فریب خاکساری‌های خصم ایمن مباش　　سنگ تا شد مایل افتادگی مینـا شکـست
(ص ۲۱۵)

زینـت ظـاهر غبـار معنـی اسـرار ماسـت　　شیشه رنگین حجاب آب ورنگ باده است
(ص ۱۹۷)

چون در میان دو مصراع از نظر معنی هم سویی وجود دارد، نوعی نظم و سامان معنوی در میان دو لخت بیت احساس می‌گردد که می‌توان از آن با عنوان موسیقی معنایی یا غیرآوایی نام‌بُرد.

مقیاس‌های شاعرانه

مقیاس‌های شاعرانه مقیاس و معیارهای غیرریاضی هستند که از نظر دستور زبان و نحو در گروه وابسته‌های عددی قرار می‌گیرند روشنگر، ممیّز، وابسته عددی، رابطه‌ای شماری عنوان‌هایی است که به‌ترتیب در کتاب‌های دستور *مفصّل امروز*[۳]، *دستور زبان*

---

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، ص ۱۸.
۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها*، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، زمستان ۱۳٦٦ هـ ش، ص ٦۳.
۳. فرشید ورد، دکتر خسرو: *گفتارهایی دستور مفصّل امروز*، انتشارات مؤسّسهٔ سخن، تهران، ۱۳۸۲ هـ ش، ص ۳۱۷.

فارسی برپایهٔ نظریهٔ گشتاری[۱]، *دستور زبان فارسی*[۲]، *شمار و مقدار در زبان فارسی*[۳] آمده است و به‌گمانم واژهٔ قید مقیاس در مقولهٔ دستور زبان عنوان خوبی برای آن باشد.

امّا از نظر آرایهٔ بدیعی عبارت از مقیاس یا قیدی است که جنبهٔ ریاضی و بین‌المللی ندارد، بلکه از دیدگاه هنری و ادبی مطرح می‌باشد، همچون: یک دهن آواز، صد پیرهن عرق، هزار پیشانی سجده، که دهن، پیرهن، پیشانی مقیاس‌های شاعرانه برای آواز و عرق و سجده هستند و میان آنها با مورد قیاس ارتباط و پیوندی ناگسستنی وجود دارد. بیدل به‌این آرایهٔ ادبی که لذّت روحی آن برای شنونده غیرقابل انکار است، همچون صائب تبریزی توجّه می‌نماید. برای مثال چند نمونه می‌آورم:

> نکتهٔ قابل تأمّل در قافیه شعر بیدل و سبک هندی تکرار قافیه است که به‌عنوان یکی از ویژگی‌های سبکی شعر به‌حساب می‌آید و همین تکرار قافیه با آن‌که از نظر معنی مقداری بی‌نمک می‌شود ولی بر موسیقی ترجیع قافیه تأثیر می‌گذارد. در میان شعرای حوزهٔ هند غنی کشمیری و بیدل دهلوی در این فن از دیگران ممتاز هستند.

تا به‌کی فرصت دیـدار به‌خوابت گذرد

چون شرر جهد کن و یک مژه بیدار برآ

(ص ۱۳۱)

*

آمـدم تا صـد چمـن بر جلـوه نازان بینمت

نشأ در سر، می به‌ساغر، گل به‌دامان بینمت

(ص ۱۶۶)

سجده محفل کش صد قافله عجز است اینجا

اشک بی‌پـا و سـرم در سر مـن پای من است

(ص ۲۴۵)

---

۱. مشکوةالدّینی، مهدی: *دستور زبان فارسی برپایهٔ نظریهٔ گشتاری*، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ص ۱۸۰.

۲. شریعت، محمّد جواد: *دستور زبان فارسی*، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۲۹۱.

۳. نشاط، محمود: *شمار و مقدار در زبان فارسی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹ هـ ش، ص ۱۶۱.

یک عرق وار اگراز شرم طلب آب شوی   تا ابد در گره قطره گهر خـواهی داشـت
(ص ۲۱۹)

پیری‌ام پیغـامی از رمـز سجـود آورده اسـت
یک گریبان سوی خاکم سر فرود آورده است
(ص ۲۰۸)

توجیه‌المحال

متناقض نمایی، تصویرهای پارادوکسی، نقیض، نام‌هایی است که اهل نقد و ادب بر این آرایه داده‌اند که برای آگاهی از توضیح آنها به‌کتاب‌های *بدیع*[1] و *شاعر آینه‌ها*[2] می‌توان مراجعه کرد. حافظ با عنوان خلاف آمد عادت از این آرایه یاد می‌کند آن‌جا که می‌گوید:

از خلاف آمد عادت به‌طلب کام که مـن   کسب جمعیّت از آن زلف پریشان کردم[3]

یا نظامی گفته:

هرچه خلاف آمد عادت بـود   قافلـه سـالار سـعادت بـود[4]

شاید بعضی این عنوان را نپسندند و آن را مربوط به‌وارونه خواهی از روزگار بدانند، ولی چون برخلاف عرف و عادت است می‌تواند عنوان موجّهی برای این آرایه باشد.

بنده عنوان توجیه‌المحال را برای این صنعت می‌پسندم زیرا در آن امر ناممکن و محالی ممکن و توجیه می‌شود چیزی که در فلسفه جمع بین اضداد است و کسی آن را نمی‌پذیرد. این صنعت در زبان فارسی پیشینهٔ گسترده‌ای دارد و به‌ویژه از دوره‌ای که پای عرفان و تصوّف به‌شعر فارسی باز شد در شمار خصایص و ویژگی‌های شعر دورهٔ عراقی درآمد در دیوان بیدل به‌این صنعت بسیار برمی‌خوریم و شاید مشرب عرفانی بیدل نیز به‌این امر کمک رسانده است. اینک به‌چند نمونه از این آرایه اکتفاء می‌کنیم:

---

۱. عقدایی، تورج: *بدیع*، انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد، زنجان، ۱۳۸۰ هـ ش، ص ۹۲.

۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها*، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، ص ۲۵٤.

۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدّین محمّد: *دیوان حافظ*، محمّد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳٦۹ هـ ش.

۴. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمّد الیاس بن یوسف: *مخزن‌الاسرار*، دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳٦۸ هـ ش، بیت ۱۳۲۳.

ریاضت غرّه دارد زاهدان را لیـک ازیـن غافـل
که از خود گر تهی گشتند پر کردند همیـان را
(ص ۸۹)

ز محفل رفتگان در خاک هم دارند سامان‌ها
مشو غافـل ز موسـیقار خـاموش نیـستان‌هـا

*

جنس موهومم دکان آبرویی چیده است هیچ هم در عالم امّید می‌ارزیـده اسـت
(ص ۲۲۸)

چون حباب آیینهٔ ما از خموشی روشن است
لب به‌هم بستن چراغ عافیت را روغن است
(ص ۲۳۰)

در این‌جا هم یادی از فیض دکنی می‌کنیم که سروده است:

به‌خودکامی دل وارسـته بـستیم خرد را با جنون گلدسته بـستیم[1]

*

ملامتـم مکـن ای مهربـان به‌باده پرستی
مزن به‌جان من آتش که من به‌آب کبابم[2]

فهرست منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *دیوان بیدل دهلوی*، به‌اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۸ هـ ش.

۲. حافظ شیرازی، شمس‌الدّین محمّد: *دیوان حافظ*، به‌کوشش پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۹ هـ ش.

۳. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش.

---

۱. فیضی دکنی، شیخ ابوالفیض بن شیخ مبارک ناگوری (۱۰۰٤–۹۵٤ هـ): *دیوان فیضی*، به‌کوشش حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۲ هـ ش، ص ٦۱۷.

۲. همان، ص ۵۸۸.

۴. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، زمستان ۱۳٦٦ ه ش.
۵. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *موسیقی شعر*، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸ ه ش.
۶. شریعت، محمّد جواد: *دستور زبان فارسی*، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۷ ه ش.
۷. عقدایی، تورج: *بدیع*، انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد، زنجان، ۱۳۸۰ ه ش.
۸. غنی کشمیری، ملّا محمّد طاهر (م: ۱۰۷۹ ه): *دیوان غنی کشمیری*، به‌کوشش احمد کرمی، چاپ پارت، ۱۲٦۲ ه ش.
۹. فرشید ورد، دکتر خسرو: *گفتارهایی دستور مفصّل امروز*، انتشارات مؤسّسهٔ سخن، تهران، ۱۳۸۲ ه ش.
۱۰. فیضی دکنی، شیخ ابوالفیض بن شیخ مبارک ناگوری (۱۰۰٤-۹۵٤ ه): *دیوان فیضی*، به‌کوشش حسین آهی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳٦۲ ه ش.
۱۱. ماهیار، عبّاس: *عروض فارسی*، نشر قطره، ۱۳۷۳ ه ش.
۱۲. مشکوة‌الدّینی، مهدی: *دستور زبان فارسی برپایهٔ نظریهٔ گشتاری*، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۳ ه ش.
۱۳. نشاط، محمود: *شمار و مقدار در زبان فارسی*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹ ه ش.
۱۴. نصیر طوسی، خواجه نصیرالدّین ابوجعفر محمّد (م: ۶۷۲ ه): *معیارالاشعار*، به‌اهتمام دکتر جلیل تجلیل، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۹ ه ش.
۱۵. نظامی گنجوی، حکیم ابومحمّد الیاس بن یوسف: *مخزن‌الاسرار*؛ دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳٦۸ ه ش.

بیدل و بیدل‌شناسی

محمّد محسن*

میرزا عبدالقادر بیدل (۱۱۳۳–۱۰۵٤ ه/۱۷۲۰–۱٦٤٤ م) بزرگ‌ترین نمایشگر سبک هندی به‌شمار می‌رود. وی در ادبیّات فارسی به‌سبب سبک منفرد حائز اهمیّت شایانی است. دربارهٔ مقام تولّدش تذکره‌نویسان فارسی مختلف‌الرأی هستند. طاهر نصرآبادی وطنش را لاهور می‌گوید و بندرابن داس خوشگو، اکبرآباد و غلام علی آزاد در *خزانهٔ عامره*، عظیم‌آباد (پتنا) می‌نویسند. ولی بنا به‌گفتهٔ شاه محمّد وارد پسر سلیم تهرانی مقام تولّد بیدل به‌پایهٔ تحقیق رسیده است. به‌قول وارد، بیدل به‌مقام اکبرنگر عرف راج محل در بنگاله متولّد شد و تا مدّت دراز همین‌جا زندگانی کرد. چون در منزل وارد، بیدل در حدود یک سال و شش ماه سکونت داشت و میان هردو مراسم بسیار صادقانه و صمیمانه بود بنابراین در بیان وارد گنجایی هیچ‌شک باقی نمی‌ماند. شاه وارد می‌گوید که بیدل چندین بار به‌او بیان نمود که سلسلهٔ نسبش تا فرمانروای خانوادهٔ مظفّریه شاه منصور که پادشاهِ فارس و ممدوح خواجه حافظ بود، می‌رسد. چون در حین رزم با تیمور، شاه منصور کشته شد، نوادگانش به‌بخارا رفتند و همان‌جا بود و باش اختیار نمودند (سُکنی گزیدند). اجداد بیدل از ماوراءالنّهر هجرت نموده به‌بنگاله آمدند و اقامت‌پذیر شدند. بیدل بعد از یک پشت چشم به‌جهان‌گشود. امروزه، راج محل، در سنتال پرگنه در ایالت بیهار به‌سرحدِ بنگاله موجود است. در عهد مغولان هند، بیهار و بنگاله هردو ایالتِ واحدی بودند و راج محل در فصل گرما مقرّ استاندار قرار داده می‌شد، لهذا قرینِ قیاس است که پدر یا جدّ بیدل در راج محل بر سمتِ دولتی متمکّن

* رئیس بخشِ فارسی کالج بانوان، قلعه، رامپور.

بوده، بعداً این مقام را جای سکونت دایمی قرار داده بودند. بیدل تا آغاز شباب همان‌جا ماند. بعد از آن به‌غرض امرار معاش به‌عظیم‌آباد (پتنا) آمد و بعد از چند ماه و سال دهلی را مقرّ خود قرار داد و مرجع عالمان و صوفیان شد و خلایق را از محضر خویش مستفیض گردانید.

بیدل در همهٔ آثار خویش همین یک خیال را تقدیم نموده است که کهنه ذات باری تعالی معمّای ناگشودنی است و آدم در این باب به‌طور کلّی عاجز و قاصر است.

میرزا بیدل تبحّر بر علوم متداوله مانند عربی، فارسی، الهیّات ریاضیّات، طبعیّات، طب، نجوم، رمل، جفر، تاریخ منطق، موسیقی و انشا و غیر از این‌ها داشت و عالمی متبحر کتب فلسفه و اسطورهٔ هند بود. علاوه بر آن کتاب *مهابارات* را ازبرداشت و به‌زبان سانسکریت هم آشنایی داشت و یک لک و پنجاه هزار بیت گوناگون به‌یادگار گذاشت با وجود این خدمتِ گران‌مایه، برخی وی را دقّت‌پسند و مهمل‌گو و پرستار تصنّع و غرابت قرار می‌دهندَ و از مه‌آلود گمنامی بیرون نمی‌آرند! جای بسی اسف و سبب زیان عظیمی به‌میراث جهانی است.

بیدل تنها یک صوفی و فلسفی خشک نبود، آثارش بشردوستانه، واقع‌گرایانه و حائز پندارهای مترقّی است. مرتبه و مقام بیدل بیرون هند بالاخص در افغانستان، تاجیکستان، ایران، ازبکستان و روسیه شناخته شده است و پژوهش‌های شایانی به‌عمل آمده است. صاحب‌نظران چک اسلواکی یرژی بچکا[۱] و پوژانی، در تاجیکستان صدرالدّین عینی در افغانستان، صلاح‌الدّین سلجوقی[۲] و در پاکستان دکتر عبادالله اختر[۳] و عبدالغنی[٤] و در هند پروفسور سیّد امیر حسن عابدی[٥]، سیّد عطاءالرّحمٰن کاکوی[٦]، پروفسور

---

۱. *ادبیات فارسی در تاجیکستان* مترجم محمود عبادیان از یرژی بچکا، ص ٤٨، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، ۱۳۷۲ خورشیدی.
۲. *نقد بیدل*، پونهی وزارت و دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۳ خورشیدی.
۳. اختر، عبادالله: *بیدل*، ادارهٔ *ثقافت اسلامیه*، لاهور، چاپ اوّل ۱۹٥۲ م.
۴. *روح بیدل*، مجلس ترقّی ادب، کلب رود (Road)، لاهور.
۵. مقاله‌ای وقیع در *ویژهٔ بیدل*، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱٤۰۲ هـ/۱۹۸۲ م.
۶. همان.

سیّد حسن[1]، سیّد احسن‌الظّفر (لکهنوی) و دکتر نبی هادی[2]، پژمان بختیاری[3]، سیّد حسن حسینی[4] خدمت شایانی به‌شناساندن بیدل و آثار بیدل کرده‌اند. در کتابخانه‌های هند آثار خطّی بیدل هنوز ناشناخته موجود است که اگر از آن‌ها شود، جهات پنهان و متعدّد بیدل و شعر بیدل عیان خواهد شد و در راه بیدل‌شناسی مشعل راه خواهد گردید.

کامل‌ترین چاپ *کلیّات بیدل* در چهار مجلّد به‌قطع رحلی بزرگ در سال ۱۳۴۱ هـ ش در مطبع معارف کابل صورت گرفته است ولی پُر از نقص‌ها است. از ایران دو مجلّد *کلیّات بیدل* به‌تصحیح اکبر بهداروند و پرویز داکانی که بهتر از چاپ کابل است ولی آن هم کامل نیست، گرچه غزل‌های تازه‌یاب دارد، جای تحقیق باقی گذاشته است، ولی کار شگرفی است.

بیدل از نگاه تذکره‌نویسان

در تذکره‌ها دربارهٔ بیدل و شعر وی اظهار صادقانه و صمیمانه نموده شده است. از آرایه‌های چندی از تذکره‌نویسان شواهد می‌آورم. علی ابراهیم خلیل[5] می‌نویسد:

"(بیدل) لمعاتِ افکارِ خویش را درنظر شیخ عبدالعزیز عزّت جلوه می‌داد. در این اثنا به‌رهنمایی تجرید ترک علایق خدمت کرده، بایزید امتناع شاهزاده حدود ممالک بنگاله و بیهار را به‌قدم سیاحت پیمود... باز به‌هندوستان آمد و امداد و اتّحاد شکرالله خان که بیرون دروازهٔ دهلی مکان و دو روپیه روزینه برای وی قرار داده بود، در کمالِ قناعت و استغنا پا به‌دامنِ انزوا پیچیده سُکنی گزید... و بسیار خلیق و گرمجوش و نرم گفتار بود و اکابر و اصاغر آن شهر به‌خانه او می‌آمدند. قطب‌الملک وزیر و نظام‌الملک و وکیل‌السلطنه و خانخانان منعم خان با وی محبّت وافر داشتند و شاه عالم بهادر شاه مکرّر به‌نظم *شاهنامه* اشاره

---

۱. مقاله‌ای وقیع در *ویژهٔ بیدل*، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ١٤٠٢ هـ/۱۹۸۲ م.

۲. *مرزا بیدل*، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۸۲ م.

۳. *بیدل‌شناسی*، پژمان بختیاری، دانشگاه هرمزگان.

۴. *بیدل، سپهری و سبک هندی*، از حسن حسینی، انتشارات سروس، تهران، ۱۳۷۹ هـ ش.

۵. تذکره *خلاصةالکلام*، به‌حواله ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، پتنا (بیهار، هند) شماره ۹، سال ۱۹۷۹ م، ص ٦.

فرمود لیکن میرزا بیدل دل به‌آن نداد... بالجمله مزایای عالی‌مقدار در سایر اقسام اشعار تسلّط و اقتدار تمام دارد. امّا اکثر اشعارش به‌علّت خلّاقی تراکیب غریب و اختراع محاوره مطعون فصحای عجم است. لیکن این معنی را تابعان او و سراج‌الدّین علی خان (شاگرد ارشد بیدل) قبول نداشته... و انصاف آن است که آن مستِ بادهٔ وحدت دُرد و صاف را به‌هم آمیخته است... قطع نظر از ابیات مطعونه اشعار بلند برجسته بسیار دارد. کلامش نثراً و نظماً قریب دو لک بیت است".

شاه وارد می‌گوید که بیدل چندین بار به‌او بیان نمود که سلسلهٔ نسبش تا فرمانروای خانوادهٔ مظفّریه شاه منصور که پادشاهِ فارس و ممدوح خواجه حافظ بود، می‌رسد.

سراج‌الدّین علی خان آرزو می‌نویسد: "میرزا عبدالقادر بیدل ابوالمعانی... اگرچه از علم ظاهر بهرهٔ وافر نداشت از صحبت بزرگان و سیر کتب صوفیه آن‌قدر مایه‌ور بود که در سرزمین شعر تمام تخمِ تصوّف می‌کاشت و به‌مرتبه، آشنای مرتبهٔ توحید بود که هجو و هزلِ او نیز ذوقِ درویشانه نبود... فقیر دوبار به‌خدمت این بزرگوار در اوایل عهد پادشاه شهید محمّد فرّخ‌سیر رسیده و مستفید گردید. کلامش مابین صد و نود هزار بیت است. وفات او که به‌چهارم شهر صفر باشد ۱۱۳۳ هجری و همین تاریخ وفات اوست. میرزا بیدل جامع فنون شعر است چه غزل و چه مثنوی و چه قصیده و چه رباعی و شعر او را طرز خاصی است و در نثر بی‌مثل و بی‌نظیر است هرچند سخن را به‌جایی رسانیده که چون شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد[۱] از ابیات گزیده به‌قدر فهم مؤلّف:

کسی در بند غفلت مانده‌ای چون من ندید این‌جا
که عالم یک درِ بازست و می‌جویم کلید این‌جا

*

۱. مجمع‌النّفایس، به‌حوالهٔ ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، شمارهٔ ۳، سال ۱۹۷۷ م، ص ۲۶–۲۵.

امتیاز وصل و هجران دور باش کس مباد   آه: از این غفلت که با او نیـز تنهاییـم ما

*

در این محفل پریشان جلوه است آن حُسن هرجایی
شکـسـتن کـو کـه پــروازی دهــد آیـیـنـهٔ مــا را

*

دعوی کاذب گواه از خویش پیدا می‌کنـد   چون زبان شد هرزه‌گو آرد قسم در آستین

*

سوادِ آگهی گردیدهٔ هوشـت کنـد روشـن   به‌زیر خیمهٔ لیلی رود از موی سر مجنـون

*

گرچه می‌دانیم دل هم منظر ناز تو نیست   اندکی دیگر تنزّل کن به‌چـشم خویـشتن

*

شور حسن از ساز عشقش بشنو و خاموش باش
کوکوی قمـری‌سـت این‌جا قـلقل مینای سـرو

*

صـورت‌پـرسـتی خـلـق بـرد امـتیـاز معنی
هرچند کعبه سنگ است تسکین برهمن کو

*

جهان بیخودی یک رنگ دارد جهل و دانش را
تفـاوت نیـست در بـینـا و نـابـینای خـوابـیـده

*

دل صید عشقست محکوم کس نیـست   الحکــــــــم لله و الملــــــــک لله

*

ای ناله خاموش در خانه کس نیـست   یــک حــرف گفتــیم افــسانه کوتــاه

*

دو عالم گشت یک زخمِ نمک سود از غبار من
ز مشــتِ خاکِ من دیگر چه می‌خواهد پریشانی

*

کاروان نقش پاییم از کمال ما مپـرس   منزلِ ما، جادهٔ ما، خـضر مـا، افتـادگی

*

از هـرکـه دیـدی آزار، در انـتقام کـم کـوش
در لفظ کینه خواهی حرفیست، کین نخواهی

*

عدم ایمـای اسـرارت، وجود اظهـار اسرارت
ز نیرنگ تو خالی نیست معدومی و موجودی

*

جلوه مشتاقم بهشت و دوزخم منظور نیست
می‌روم از خویش در هرجا که می‌خوانی مرا

*

گـر ننـالم کجـا روم بیـدل   شش جهت بیکس و من تنها

*

بر حریفان از خموشی غـالبیم   گر نباشد بحثِ مـا الـزام مـا

*

ای که خواهی پاسِ ناموسِ محبّت داشتن
شـرم‌دار از دیـدنِ گُل بی‌رضـای عندلیب

*

هیچ‌کس چون من درین حرمان‌سرا ناشاد نیست
عمر در دام و قفـس آخـر شـد و صـیـاد نیـست

*

سخت نایاب است مطلب ورنه کوشش کم نبود
احـتیاج از نـا امـیـدی رنـگِ اسـتـغـنا گـرفـت

*

سـخـت دشـوار اسـت منـظور خلایق زیسـتـن
با همه زشتی اگر در پیش خود خوبم، بس است

*

جهان چو شیشهٔ ساعت طلسم فقر و فناست
پُر است وقت دگر آن‌چه این زمان خالی است

*

هیچ‌کس در بارگاه آگهی مردود نیست　　صافی آیینه با گبر و مسلمان آشناست

*

عنقا سر و برگیم، مپرس از فقرا هیچ　　عالم همه افسانهٔ ما دارد و ما هیچ

*

عقل از فنون نفس ندارد برآمدن　　بیچاره است مرد چو زن گریه می‌کند

*

ای غفلت آبروی طلب بیش ازین مریز　　عالم تمام اوست کرا جستجو کند

*

قبله خوانم یا پیمبر یا خدا، یا کعبه‌ات　　اصطلاح شوق بسیار است و من دیوانه‌ام

*

چه مقدار خون در عدم خورده باشم　　که بر خاکم آیی و من مرده باشم

رباعی در وصف کشمیر:

کشمیر که انتخاب باغ دنیاست　　در هر کف خاکش دو جهان نشو و نماست
دارد همه چیز غیر نوع آدم　　گر زین سببش بهشت خوانند رواست

بگوان داس هندی رقمطراز است:

"میرزا عبدالقادر بیدل... سوای نوّاب شکرالله خان مدح دیگری نکرده و تا آخر حیات در سایهٔ رأفت نوّاب مرحوم و اولادش می‌زیست تا در سنه یکهزار و یکصد و سی رختِ هستی از دارِفنا به‌عالم بقا بربست و در دهلی در صحن خانهٔ خویش مدفون گردید. راقم کلیّاتش را به‌چشم خود دیده هشتاد هزار بیت خواهد بود"[1].

---

۱. هندی لکهنوی، بهگوان داس: *سفینهٔ هندی* (تذکرهٔ *شعرای هند*) مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، مطبع لیتو، پتنا، ۱۹۵۸ م، ص ۲۹.

میرزا لطف علی می‌نویسد:
"به سبب جودت ذهنِ سلیم و ذکای طبعِ مستقیم عکس نازک‌خیالی کشیده پیش چشم دقیق بنیان آورده است. بزبان فارسی اختراعات زیاد کرده است ولی اهل محاوره قبول نکرده‌اند دفعتاً از روی خلایق چنین بیزار شده که آخرالامر از روزگار پا کشیده و از دنیاپرستی دست برداشته طریق فقر و گوشه‌نشینی اختیار نموده و دل را بفراغِ پاس و خون تمنا رشک گلزار کرده است کلیّاتش حدوداً دارای یک لک بیت می‌باشد"[۱].

لچمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی ذکر می‌نماید:
"بیدل... ولادت ۱۰۵۴ ه ق. وفات ۱۱۳۳ ه ق. روز پنجشنبه بوقت ساعت شش خوشگو در تاریخ وفات نگاشته «یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر»"[۲].

آقای عثمان خواجه رقم می‌زند:
"طبق نظر استاد خلیل الله خلیلی مؤلّف کتاب «*فیض قدس*» دربارهٔ احوال و اشعار بیدل بعد از مولانا جامی بزرگترین سخن سرای متصوّف فارسی که عرفان محی‌الدّین ابن عربی و مولانا رومی را ترجمانی نموده و این شمع را روشن نگاه داشته است میرزا عبدالقادر بیدل است... در چهار عنصر خویش بیدل خود را به‌لقب ابوالمعانی خوانده است یعنی او پدر معانی است و این کاملاً بجاست. برای این‌که بیدل شاعری است که اصل و اساس شعر وی معانی عرفانی است. از همه بیشتر شعر وی و فکر وی در پیکر دل‌آرای غزل ظهور نموده است و بیدل اساساً شاعرِ غزل است:

بیدل گهر نظم کسی راست که امروز   در بحـرِ غـزل زورق اندیـشه دوانـد[۳]

---

۱. لطف علی، مرزا: *تذکرهٔ گلشن هند* (به‌زبان اردو)، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، مطبع آرت سلطان گنج، پتنا، ۱۹۷۲ م، ص ٤٣-٤١.

۲. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *چمنستان شعرا* (اردو) مترجم سیّد شاه عطاءلرّحمٰن عطاء کاکوی، مطبع آرت سلطان گنج، پتنا، ۱۹۶۸ م، ص ۹۱.

۳. مجلّهٔ فارسی *هلال*، شمارهٔ ویژه روز انقلاب شمارهٔ مسلسل ٣٦، کراچی، پاکستان، اکتبر ١٩٦١ م/آبان ١٣٤٠ ه ش، ص ٦٤.

نه تنها در آن‌جا مطلب تازه دارد بلکه در مشاهدات عمومی نیز چیزهایی به‌ما می‌گوید که کاملاً تازه به‌نظر می‌رسد و تأثیر تازه دارد. وصفِ بهار در ادبیّات چیزی تازه نیست ولی به‌بیدل گوش بدهید که چه شعر تازه درآورده است:

بیار باده که در سیرگاه عالمِ هوش   بهار می‌رسد از موج گل کمند به‌دوش
به‌ذوقِ وصلِ جنون در فضای دشت چمن   هوا ز ابر بهاری گشوده است آغوش
ز گرم جوشی رنگِ هوا عیان گردید   که در گرفته به‌آفاق آتش خاموش[1]

پروفسور سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی در یک مقاله خود می‌نویسد:

ترجمه:

"نکات بیدل عصارهٔ تأثرات و تجربیّات و وجدان بیدل است، عبارات مجمل ولی خیلی معنی‌خیز طُرّه این‌که در شرح ابیات کتاب بزرگ و بی‌نظیر بیدل است. ترجمه انگلیسی این کتاب جانسن پاشا با ترجمهٔ *گلشنِ راز* و *رباعیّات خیّام* از دبلن در سال ۱۹۰۸ م نشر کرده است".

نامبرده دربارهٔ شعر بیدل اظهار خیال می‌نماید که:

"بیدل یک شاعر فلسفی بود ولی فلسفه را در قالب شعر آوردن طرّهٔ امتیاز بیدل است. او سر تا پا شاعرِ صوفی است ولی در تصوّف وی تحرّک است نه انجماد، پیام علم است، بی‌دست و پایی نیست. نورافشانی‌های حقیقت، بوقلمونی‌های جهان، و آیینه سامانی‌های تحیّر، اجزای مهمّ کلام بیدل‌اند. نقّاشی الفاظ، حُسن‌آفرینی معنی و هماهنگی لهجه همه یک‌جا شده کلامش را چنین سحرآفرین ساخته است که مثال آن در شعرهای متقدّمان و متأخّران نیست. خودشناسی بیدل از این ابیاتش به‌خوبی هویداست"[2].

بیدل از فطرت ما قصر معانی‌ست بلند   پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

*

مدّعی درگذر از دعوی طرز بیدل   سحر مشکل که به‌کیفیّت اعجاز رسد

*

---

۱. مجلّهٔ *هلال*، ص ٦٦–٦٥.

۲. ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، پتنا، بیهار، شمارهٔ ٤٤؛ خدابخش خطبه ۱۹٦۸ م، ص ۱۱–۱۰.

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به‌معنی راز من
ز شکست شیشهٔ دل مگر شـنوی حدیث گـداز من

برای فهمیدن شعرهای بیدل دل باید نه که دماغ. او به‌اندازه‌ای ساده و عامیانه هم در ادای خیالات قوّت کامله دارد:

بخت من زلف یار را مانـد   وضع من روزگـار را مانـد

*

چو محو عشق شدی رهنما چه می‌جـویی   به‌بحر غوطـه‌زدی ناخـدا چـه مـی‌جـویی

*

مرده هـم فکـر قیامـت دارد   آرمیدن چه قدر دشوار اسـت

*

درهای فردوس وا بود امروز   از بـی‌دمـاغی گفتـیم فـردا

دکتر محمّد ریاض سخن‌پرداز است:

"فیض قدس (از استاد خلیل الله خلیلی) بیشتر مبتنی بر رسالهٔ *چهار عنصر* بیدل است که سخت آمیخته و ممزوج به‌نظم هم می‌باشد و دارای مزایایی نادر تحقیقات داخلی است و مطالب ضمنی و تبعی این کتاب هم بسیار ارزنده می‌باشد"[1].

مزید می‌فرماید:

"کسانی که به‌افکار بیدل توجّه دارند اصولاً باید بدانند که بیدل اکثر مطالب مهمّ دینی و عرفانی و فلسفی را که در محیط وی متداول بوده در آثار خود گنجانده و با کلک گهربار خود به‌رشتهٔ نگارش درآورده است. او مانند متفکّران آتیه‌بین بعضی از مضامین را در آثار خود گنجانده که در قرن حاضر هویّت آن‌ها آشکارا شده و بعداً هم می‌شود مانند مسألهٔ مهمّ زمان که فیلسوف معاصر «هنری برگسان» پیشتاز آن است"[2].

---

۱. مجلّهٔ *دانش*، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی، سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۱۲، زمستان ۱۳٦٦ هـ ش، ص ۱۲۷ و ۱۵۱.
۲. همان.

علّامه اقبال مقاله‌ای با موضوع «مطالعهٔ بیدل در پرتو اندیشه‌های برگسون نوشته است. در آن بیان می‌نماید که روح بشری گذشته را برای انجام کار در زمان حال فرا می‌خواند و این نقطهٔ اتّصال بین گذشته و آینده می‌شود... این کیفیّت را خود برگسون با نوآوری جالبی بیان کرده است[1].

دکتر محمّد ریاض در مقالهٔ دیگر خود سخن گستر است:

"در ایران هنوز بیدل‌خوانی رایج نگشته است، بعد از یک نگاهِ طائرانه ایرانی‌ها کلیّاتش را سامانِ زینتِ طاق می‌سازند و بس. در هند و پاکستان اصحاب علم بسیار نوشته‌اند و هنوز می‌نویسند".

تخلیقات (آثار) مهمّی دربارهٔ بیدل در هند و پاکستان به‌منصهٔ شهود آمده‌اند، ذکر آن‌ها قبلاً نموده‌ام، نام یکی از بیدل‌شناس به‌نام دکتر عبدالغنی[2] است سهواً از قلم باقی‌مانده است، *روح بیدل* کتاب خوبی است اسم با مسمّی است.

در رقعات عالمگیری سه بیت نادر بیدل ثبت است به‌قرار زیر است:

بترس از آهِ مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهرِ استقبال می‌آید

*

من نمی‌گویم زیان کن یا به‌فکر سود باش
ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش

*

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان
آنچه ما در کار داریم اکثرش درکار نیست

بیدل حوادث رنج و غم بسیار دیده ولی معترف تسلسل زمان و حیات است:

عمر گذشت و همچنان داغ وفاست زندگی
زحمتِ دل کجا بریم آبله پاست زندگی

---

۱. مطالعهٔ بیدل در پرتو اندیشه‌های برگسون، از علّامه محمّد اقبال، ترتیب و تدوین دکتر تحسین فراقی، چاپخانهٔ پرنت ایکسپرت، لاهور، ۲۰۰۰ م.

۲. *روح بیدل*، مجلس ترقّی ادب، لاهور.

آخـر کـارِ زنـدگی نیـست بـه‌غیـر انفعـال
رفت شباب و زین زمان قدّ دو تاسـت زنـدگی
از همه شغل خوشتر است صنعت عیب شیونت
پنبه به‌روی هم بـدوز، دلـقِ گداسـت زنـدگی
یک دو نفس خیال باز، رشـتهٔ شـوق کـن دراز
تا ابـد از ازل بتاز مـلک خـداسـت زنـدگی

از مصرع آخر ثابت می‌شود که زندگی ملکِ لامتناهی خداست. بیدل مانند استادان دیگر سبک هندی ارسال‌المثل را به‌کار می‌آورد:

دانـا نبـود از هنـر خـویش برومنـد　　از میوهٔ خود بهره محال است شـجر را

*

مرغ لاهوتی، چه محبوس طبایع مانده‌ای
شـاهـباز قـدسی و بر جیفه‌ای مایل چرا؟

بیدل موجد یک مکتب و اسلوب نو است که در تبع آن هنوز کسی موفّق نشده است:

مقام وصـل نایاب اسـت و راه سـعی ناپیدا
چه می‌کردیم یا رب گر نبودی نارسیدن‌ها

عرفان بیدل در صنف مثنوی اثر مهمّ بیدل است که به‌تتبّع *حدیقةالحقیقهٔ* سنایی به‌حلیهٔ نظم کشیده شده است و در سی سال به‌پایهٔ تکمیل رسیده است در این بیان «حقیقت محمّدیه» چه زیبا و سهل است:

عـشق از مـشتِ خـاک آدم ریخـت　　آن قدر خون که رنگِ عالم ریخـت
چیـــست آدم؟ تجلّـــی اِدارک　　یعنـی آن فهـم معنـی لـولاک
قلـزم کاینـات و هرچـه در اوسـت　　جـوش بیتـابی حقیقـتِ اوسـت

علّامه نیاز فتحپوری اظهار خیال می‌نماید:

”در نسخهٔ چاپی بیدل که از مطبع صفدری بمبئی نشر شده است اوّل از همهٔ مثنوی عرفان، پس *طور معرفت*، *نکات*، *اشارات*، *رقعات*، *چهار عنصر*، *محیط اعظم*، *غزلیّات*، *رباعیّات*، مثنوی *طلسم حیرت* و قصاید فیوض ثبت‌اند. با وصف این‌که این نسخه ناقص است تاهم هرچه دارد کسی در همه عمر بررسی‌اش را

نمی‌تواند به‌اتمام رساند از عمر پانزده سالگی تا حالا بررسی کلام بیدل می‌نمایم ولی قطره‌ای از این بحر بیکران نمی‌توانستم بردارم"[۱].

علّامه می‌فرماید که:

"بیدل اوّلین و آخرین شاعرِ جهان است که زبانش را تخیّل ماورایی وی پرورده و تخیّل ماورایی‌اش را ادراک وی"[۲].

به‌دل نقشی نمی‌بندد که با وحدت نپیوندد
نمی‌دانم کـدامیـن بی‌وفا آیینه چید این‌جا

"«دل» را «آیینهٔ تمثال» گفتن محبوب‌ترین تعبیر بیدل است. چون آیینه نقشی مستقلّ ندارد همین است که او را «وحشت پیوند» می‌گوید. علّامه نامبرده در مقاله‌ای غرّا ابیات گزیدهٔ زیر از کلام بیدل را به‌طرز احسن شرح نموده است"[۳].

نیست خراباتِ جنون عرصهٔ جولانِ فسون
لغزش مستانه خوش است آبله پیمـانه برآ

*

کف پای حجله‌نشینِ ما به‌خیال کرد کمین ما
پی آرزوی جبیـنِ ما به‌چـراغ رنـگ حنا طلب

*

چـو حباب غیر لباس تو چـه توقّع و چه هراس تو
نه تو مانی و نه قیاسِ تو چو کشند جامه ز پیکرت

*

به‌خیال غنچه نشسته‌ام به‌خیال آینه بسـته‌ام
ز دلِ شکسته کجا روم چو بهار آبله پای گُل

*

به‌کجاست آن‌قدرم بقا که تأمّلی کنم وفا عرق خجالتِ فرصتم، غمِ انفعال زمانـه‌ام

---

۱. *مکتوبات نیاز* (اردو)، مطبع سرفراز، لکهنو، ۱۹٤۸ م، ص ۱٤۳.
۲. همان، ص ۱٤٤.
۳. ماهنامهٔ اردو *نگار*، نگار بُک ایجنسی، بوپال، مارس ۱۹۲٦ م، ص ۸٤.

دربارهٔ بیدل این هم گفته‌اند که در شعر وی چاشنی زبان مفقود است. شعرش، شعر تخیّل است. تخیّل بس بلند و ارفع. از این رو در ترکیب الفاظ و سبک بیان، پیچیدگی و دقّت لازم است. رفعت مضامین مستلزم است ندرتِ واژه‌ها و ترکیب‌ها را، چون ابداع و اختراع قابل پسندیدگی هر ذهن و تصوّر نیست همین است که بیشتر مردم کلامش را مهمل خوانده‌اند.

بیدل در همهٔ آثار خویش همین یک خیال را تقدیم نموده است که کهنه ذات باری تعالی معمّای ناگشودنی است و آدم در این باب به‌طور کلّی عاجز و قاصر است. برای اظهار همین عقیدهٔ بیدل فلسفهٔ وجودی را به‌کاربرده و مضمون‌های بسیار بلند و نازک و پاکیزه بیان نموده است که ذهن عامی نمی‌تواند به‌آن‌ها برسد:

سرمایه وقفِ غارت و امّید محوِ یاس
یا رب چه جنس خانه خراب است هستی‌ام

بشر دوستی بیدل

عشق مرادف عشق به‌انسان است و تکریم دل، مساوی تکریم انسان. عشق عام و همه جهانی در وجود انسان، انسان می‌شود و کمال می‌یابد، ابعاد آن در نهاد انسان زیاد است، مانند اظهار هستی نکردن و خود را ندیدن. «مثنوی عرفان» بیدل هم به‌اثنای آدم شروع می‌شود[1].

مخصوص نیست کعبه بـه‌تعظـیم اعتبـار   هرجا سری به‌سجده رسید آستانه‌ای‌ست

این پیغام انسانیّت را در ابیات سهراب سپهری شاعر معاصر ایرانی می‌بینیم که به‌جانوران و پرندگان هم چطور نگاه می‌کند[2]. یرژی بچکا می‌نویسد:

"بیدل را به‌حق شاعر فیلسوف خوانده‌اند. او اندیشهٔ خود را به‌مسائل حیاتِ انسان معطوف داشته است. همان‌طور که دیگر شاعران برجستهٔ کلاسیک (و اساساً سعدی) چنین کرده‌اند و کوشیده‌اند که از راهِ تفکّر آزاد به‌حقیقت حیات دست یابند"[3].

---

۱. *بیدل‌شناسی*، دکتر پژمان بختیاری، دانشگاه هرمزگان، بندر عبّاس، ایران ۱۳۷٦ هـ ش، ص ۱۲۰.

۲. *بیدل، سپهری و سبک هندی*، از حسن حسینی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۹ هـ ش، ص ۷۲.

۳. *ادبیات فارسی در تاجیکستان*، یرژی بچکا مترجم محمود عبادیان و سعیدنژاد، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی ۱۳۷۲ هـ ش.

در آخر یک مجلهٔ مهمّ «ویژهٔ بیدل[۱]» را معرّفی می‌نمایم که در راه بیدل‌شناسی خیلی سودمند می‌باشد. این مجموعهٔ مقالات علاوه بر پیشگفتار و خطبهٔ ریاست دارای چهارده مقاله به‌قرار زیر است:

۱. مولد و نسب بیدل به‌زبان نسخهٔ خطّی تونک (راجستان).
۲. بیدل و تصوّف.
۳. سهل‌نگاری بیدل.
۴. آثار منثور بیدل و بررسی ادبی آن‌ها.
۵. بیدل و راجستان.
۶. بیدل یک مطالعه.
۷. وحدت وجود و شهود در کلام بیدل.
۸. سخنوران هم‌زمان میرزا عبدالقادر بیدل.

از این‌ها سه مقاله: ۱- "تلخیص چهار عنصر" از استاد نورالحسن انصاری، ۲- "وحدت وجود و شهود در کلام بیدل" از دکتر طلحه رضوی برق، و ۳- "سخنوران هم‌زمان میرزا عبدالقادر بیدل" به‌زبان فارسی است مابقی به‌زبان اردو.

بیدل آن شعله کز و بزم چراغان گرم است
یک حقیقت به‌هزار آینه تابان شده است

منابع

۱. اختر، عبادالله: *بیدل*، ادارهٔ *ثقافت اسلامیه*، لاهور، چاپ اوّل ۱۹۵۲ م.
۲. آرزو گوالیاری، سراج‌الدّین علی خان: ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، شمارهٔ ۳، ۱۹۷۷ م.
۳. اقبال، علّامه: *مطالعهٔ بیدل در پرتو اندیشه‌های برگسون*، تدوین دکتر تحسین فراقی، لاهور، ۲۰۰۰ م.
۴. بچکا یرژی: *ادبیّات فارسی در تاجیکستان*، عبادیان، محمود و عبانژاد، سعید، مرکز مطالعات تحقیقات بین‌المللی، ۱۳۷۲ هـ ش.
۵. بختیاری، دکتر پژمان: *بیدل‌شناسی*، دانشگاه هرمزگان، بندر عبّاس، ایران، ۱۳۷۶ هـ ش.

۱. *مرزا عبدالقادر بیدل*، مرتّبهٔ سیّد دکتر اطهر شیر، ناشر ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۴۰۲ هـ/۱۹۸۲ م.

۶. حسین، سیّد: *ویژهٔ بیدل*، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱٤۰۲ ه/۱۹۸۲ م.
۷. حسینی، حسن: *بیدل، سپهری و سبک هندی*، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۹ ه ش.
۸. خلیل بنارسی، امین‌الدّوله علی ابراهیم خان، *خلاصةالکلام*، ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، پتنا، شمارهٔ ۹، ۱۹۷۹ م.
۹. ریاض، دکتر محمّد: مجلّهٔ *دانش*، فصلنامهٔ رایزنی فرهگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد، شمارهٔ ۱۲، زمستان ۱۳۶۶ ه ش.
۱۰. شیر، دکتر سیّد اطهر: *میرزا عبدالقادر بیدل*، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱٤۰۲ ه/ ۱۹۸۲ م.
۱۱. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچهمی نراین: *چمنستان شعرا* (اردو)، ترجمهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، پتنا، دسامبر ۱۹۶۸ م.
۱۲. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، کابل، ۱۳٤۳ ه ش.
۱۳. عابدی، پروفسور سیّد امیر حسن: *ویژهٔ بیدل*، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱٤۰۲ ه/۱۹۸۲ م.
۱۴. عبادیان، محمود: *ادبیّات فارسی در تاجیکستان*، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، ۱۳۷۲ ه ش.
۱۵. عبدالغنی، دکتر: *روح بیدل*، مجلس ترقّی ادب، کلب رود، لاهور.
۱۶. عثمان، آقای خواجه: مجلّهٔ فارسی *هلال*، شمارهٔ مسلسل ۳۶ کراچی، پاکستان، آبان ۱۳۴۰ ه ش.
۱۷. عطاء کاکوی، سیّد شاه عطاءالرّحمٰن: ژورنال کتابخانهٔ عوامی خاوری خدابخش، پتنا، شمارهٔ ۴۴، ۱۹۸۶ م.
۱۸. لطف علی، میرزا: *تذکرهٔ گلشن هند* (به‌زبان اردو)، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، مطبع آرت، پتنا، ۱۹۷۲ م.
۱۹. نبی هادی، دکتر: *میرزا بیدل*، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۸۲ م.
۲۰. نیاز فتحپوری، نیاز محمّد خان: *مکتوبات نیاز* (اردو)، مطبع سرفراز، لکهنو، ۱۹۴۸ م.
۲۱. همان: ماهنامه اردو *نگار*، نگار بُک ایجنسی، بوپال، مارس ۱۹۲۶ م.
۲۲. هندی لکهنوی، بهگوان داس: *سفینهٔ هندی* (*تذکرهٔ شعرای هند*)، مرتّبهٔ سیّد شاه عطاءالرّحمٰن عطاء کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

وحدتِ وجود در شعر بیدل دهلوی

لیلا هاشمیان*

مـــــی‌پرســـــت ایجـــــادم، نـــــشئهٔ ازل دارم
همچـــو دانـــهٔ انگـــور، شیـــشه در بغـــل دارم
گـر دهنـد بـر بـادم، رقـص مـی‌کـنم شـادم
خـــاک عجـــز بنیـــادم، طبـــع بـــی‌خلـــل دارم
آفتـاب در کـار اسـت، سـایه گـو بـه‌غـارت رو
چون منی اگر گم شـد، چـون تـویی بـدل دارم
از منـی تنـزّل کـن، او شـو و تـویی گـل کـن
انـــدکی تأمّـــل کـــن نکتـــه محتمـــل دارم
حق برون مردم نیست، جوش باده بی‌خم نیست
راه مـــدّعا گـــم نیـــست، عـــرض مبتـــذل دارم
بحـــر قـــدرتم بـــی‌دل، مـــوج خیـــز معنـــی‌هـــا
مـصرعی اگـر خـواهم سـر کـنم غـزل دارم

حوزهٔ گسترده‌ای از ادبیّات ما که پیشینه‌ای بیش از هزار ساله دارد به‌وارث شایسته‌ای چون بیدل دهلوی سپرده شده و او از این میراث با ارزش به‌خوبی مراقبت نموده است. اندیشهٔ ظریف و زبان پررمز و راز بیدل سرشار از مفاهیمی است که هرچند در نگاه اوّل دشوار می‌نماید، امّا خواننده را جذب خود می‌کند.

---

* استادیار گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه بوعلی سینای همدان، ایران.

جادوی کلام او به‌گونه‌ای است که دوستداران شعر و ادب را خواسته یا ناخواسته به‌سوی خود می‌کشاند، حتّی اگر چیزی از دشواری‌های سخن او را درنیافته باشند.

گاهی در شعر بیدل ارتباط‌های تاریکی وجود دارد که بدون اغراق باید گفت برای کشف آن‌ها ساعت‌ها وقت لازم است.

این شاعر دیر آشنا با مهارت‌های خاصّ چنان معنی و لفظ را درهم می‌تند که جدا کردن آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌شود.

یکی از زیباترین تعبیرها در مورد بیدل سخن استاد دکتر شفیعی کدکنی است که گفته‌اند:

"بیدل کشوری است که به‌دست آوردن ویزای مسافرت بدان به‌آسانی حاصل نمی‌شود و به‌هرکس اجازهٔ ورود نمی‌دهند. ولی اگر کسی این ویزا را گرفت، تقاضای اقامت دائم خواهد کرد![۱]"

اشعار شگفت‌انگیز بیدل برای آنان‌که با دنیای موتیوها[۲] و اصطلاح‌های خاصّ او بیگانه‌اند، غیرقابل فهم به‌نظر می‌رسد. برای آنان‌که با او و شعرش آشناترند، درک مفاهیم منوط به‌دانستن عوامل محوری و کلیدی است. از جملهٔ این عوامل محوری و تکرار شونده در شعر بیدل توجّه او به«وحدت وجود» است که کم و بیش در اشعارش به‌اشکال گوناگون جلوه کرده و جهان را تجلّی ذات خداوند می‌داند.

بی‌شک تأثیرپذیری او از آزموده‌های ابن عربی یکی از مهم‌ترین دلایل گرایشش به‌مبحث «وحدت وجود» است.

با نگاهی گذرا به‌دو مثنوی «محیط اعظم» و «عرفان» نیز می‌توانیم به‌این موضوع پی ببریم که مشابهت افکار او با ابن عربی تا چه اندازه است؟

دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب در کتاب *با کاروان حلّه* نوشته‌اند:

---

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آیینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوّم زمستان ۱۳۷۱ ه ش، ص ۹.

2. Motive.

"غزلیّات بیدل، غیر از عشق و درد شخصی، انعکاس عرفانی است که تجربهٔ مولانا و حافظ را با اندیشهٔ ابن عربی و جامی درمی‌آمیزد..."[۱].

پروفسور نبی هادی نیز در کتاب «*عبدالقادر بیدل دهلوی*» به‌این نکته اشاره کرده و نوشته‌اند:

"به‌هرحال در شکل‌گیری ذهنی بیدل، تأثیر شیخ ابن عربی کاملاً واضح به‌نظر می‌رسد..."[۲].

امّا بی‌شک دلیل دیگر توجّه بیدل به‌موضوع «وحدت وجود» زیستگاه او ـ هندوستان ـ و در نتیجه تأثیرپذیری‌اش از اندیشه‌های متجلّی در آیین‌های هندی است.

اشعار شگفت‌انگیز بیدل برای آنان‌که با دنیای موتیوها و اصطلاح‌های خاصّ او بیگانه‌اند، غیرقابل فهم به‌نظر می‌رسد. برای آنان‌که با او و شعرش آشناترند، درک مفاهیم منوط به‌دانستن عوامل محوری و کلیدی است. از جملهٔ این عوامل محوری و تکرار شونده در شعر بیدل توجّه او به«وحدت وجود» است.

بزرگان و اندیشمندان هندو می‌گویند خدایان بی‌شمار دین ما همه مظاهر یک خدای بزرگ هستند و همهٔ موجودات هم بخش‌هایی از کالبد بزرگ خداوندی. آن‌ها، دنیا و همهٔ آنچه را که درون آن است خیالی می‌پندارند و این خیال را «مایا» به‌معنی «فریب»، «وهم» و «عشق» می‌نامند.

شانکارا نیز در جایی می‌گوید:

"همچنان‌که درخت، که خود کلیّتی واحد است، با توجّه به‌شاخه‌های خود کثیر جلوه می‌کند، همچنان که دریا که در نفس خود کلیّتی واحد است، به‌سبب کف و امواج، ظاهری متغیّر دارد، همچنان‌که گِل در نفس خود کلیّتی واحد است، در اشکال کوزه‌ها و گلدان‌هایی که از آن ساخته می‌شود، کثیر به‌نظر می‌رسد،

---

۱. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *با کاروان حلّه*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۷۹ ه‌ش، ص ۳۱۰.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۲ ه‌ش، ص ۱۱۷.

برهمن نیز که احدی بدون دوّم است، به‌سبب نیروهای نامحدود خود متنوّع و متکثّر به‌نظر می‌رسد".

این گفتهٔ شانکارا در واقع همان مبحث وحدت وجود و وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است.

پروفسور نبی هادی در تأثیرپذیری بیدل از چنین افکاری می‌گویند:

"در مخیلهٔ او آن عناصر که ریشهٔ آن‌ها در اصول طریقت یونانی و عقاید روحانی هندوستان قدیم است به‌وفور به‌چشم می‌خورد".

دو اثر بیدل به‌نام‌های «طلسم حیرت» و «محیط اعظم» شاهدان عینی و بارز باور او به«وحدت وجود» هستند.

همین مورد را در خلال کتاب «عرفان» بیدل نیز که بنابر اعتقاد بسیاری، مهم‌ترین اثر اوست، حس می‌کنیم. در این کتاب، آن‌جا که عقل حیرت می‌کند و حقیقت را از آفتاب می‌پرسد و آفتاب در پاسخ، ماجرای زاهدی را که ده پسر داشته تعریف می‌کند و گفتگوهای پسران را می‌آورد و... با وجود وحدت موجود در کتاب، ذهن خواننده به‌سمتی می‌رود که هر قسمت را مستقلّ و مجزّا می‌پندارد و این خود زیباترین صورت وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. و امّا پیشینهٔ بررسی وحدت وجود یا پانتیزم در شعر بیدل به‌سال‌های دور می‌رسد، هرچند در هیچ موردی دقّت لازم صورت نگرفته است.

ابراهیم مؤمنوف در سال ۱۹۸۷ میلادی در سمرقند کتابی را به‌عنوان *نظریات فلسفی بیدل* به‌چاپ رسانیده که متأسّفانه در آن به‌تأثیر زادگاه بیدل و عقاید فلسفی هندی و اثرپذیری بیدل از آن‌ها هیچ اشاره‌ای نکرده است.

درحالی‌که واضح است که بیدل آموزه‌های فلسفه‌های هند قدیم و یونان را در آثارش با صوفیزم اسلامی درهم آمیخته و معجونی زیبا خلق کرده است.

مؤمنوف در این اثر، در مورد پانتیزم بیدل، روح و ماده، تقدیر و تناسخ و... صحبت کرده امّا اشعاری را آورده که به‌نظر می‌رسد شاید به‌درستی مفهوم آن‌ها را درک نکرده است.

در برخی موارد مشابه نیز تنها به‌بیان این باور بیدل اکتفا شده و به‌ذکر جزئیات نپرداخته‌اند. امّا واقعیّت این است که در شعر او چند محور خاص برای بیان مباحث وحدت وجود بیشتر متجلّی شده‌اند که بسیاری از آن‌ها شبیه مثال‌هایی هستند که اندیشمندان نظریه‌پرداز در عرفان و تصوّف هم از همان مثال‌ها استفاده کرده‌اند مانند: آب و گوهر، آینه، موج و دریا، گرداب و آب و...

بیدل نیز به‌همین مثال‌ها توجّه داشته و آن‌ها را یا به‌شکلی مستقیم، موضوع بیت‌های خود قرار داده و یا به‌شکل غیرمستقیم برای تبیین اندیشه‌های دیگر به‌کاربرده است. در این‌جا به‌نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

با نگاهی گذرا به‌دو مثنوی «محیط اعظم» و «عرفان» نیز می‌توانیم به‌این موضوع پی ببریم که مشابهت افکار بیدل با ابن عربی تا چه اندازه است؟

الف: آینه

واژهٔ آینه یکی از موتیوهای شعر بیدل است. تا جایی که استاد شفیعی کدکنی او را «شاعر آیینه‌ها» خوانده است. امّا مفهوم آینه در اندیشهٔ بیدل به‌چند شکل متجلّی شده است و از آن برای مقاصد متعدّدی بهره گرفته که از مهمّ‌ترین آن‌ها می‌توانیم به‌موضوع «حیرت» اشاره کنیم. امّا از آن‌جا که این مباحث در قالب مبحث وحدت وجود نمی‌گنجد در این‌جا به‌بسط مطلب نمی‌پردازیم.

امّا بیدل در شعرش از واژهٔ «آینه» استفادهٔ دیگری نیز کرده، در مباحث تجلّی شهودی، هر اسمی در صدد ظهور خود است. پس به‌یک مظهر و یک آینه نیاز دارد تا خودش را در آن منعکس کند. از طرف دیگر، هریک از اعیان ثابته، قالب‌هایی هستند که به‌میزان استعدادشان فیض هستی را می‌پذیرند.

اعیان ثابته، را با آینه هم مقایسه می‌کنند. چون یکی از ویژگی‌های آینه، آن است که تصویری که در آن منعکس می‌شود با شرایط همان آینه نمایان و منعکس می‌گردد. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت اعیان ثابته آینهٔ جمال خداوند هستند. بسیاری از عارفان، خداوند را به‌فردی مانند کرده‌اند که در برابر چندین آینه قرار گرفته و آینه‌ها به‌نسبت

اندازه و جنس و صاف بودن یا کدورت‌شان تصویرهای متفاوتی از او نشان می‌دهند. وجود اصلی، اوست و این تصویرها صرفاً ساختهٔ آینه‌هایند.

بیدل می‌گوید:

جهان آیینهٔ دلدار و حیرانی حجاب من

چمن صد جلوه و نظّاره نایاب است شبنم را

(کلیّات دیوان، ص ۱۰۴)

شهودی عجب سر زد از راز غیب　　جهان گشت آیینهٔ پر ز غیب

(کلیّات دیوان)

ب: آب و گوهر

آب و گوهر هردو در یک‌جا هستند. گوهر به‌دریا تعلّق دارد و جزیی از اوست. همچنان که مظاهر دنیا جزیی از وجد حق هستند و در اصل، خود اویند.

نکته جالب توجّه در ارتباط دوگانهٔ آب و گوهر این است که بنابر باور قدما، گوهر، خودش نیز از قطره‌ای آب ایجاد شده است و این موضوع می‌تواند مسألهٔ وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت را در شعر بیدل بهتر تبیین کند.

اگر موجیم با بحریم وگر آبیم با گوهر　　دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد

(کلیّات دیوان)

محیط و گوهر و آب و حباب و موج یکی است

تو از عمٰی پی تشخیص این و آن شده‌ای

(کلیّات دیوان، ص ۱۱۲۵)

ج: حباب و دریا

این مورد نیز شبیه مورد قبلی است. حباب، جزو دریا و برآمده از آن است و دوباره هم به‌آن می‌پیوندد:

کو موج و چه گرداب و چه دریا، چه حباب

هرجا، غم جلوه‌ای است ماییم همه

(کلیّات دیوان)

سرمایهٔ حباب به‌غیر از محیط نیست　　آب تو آب ما و هوایت هوای ما

(کلیّات دیوان، ص ۹)

د: خیالات و شخص تنها

از دیگر مصادیق مبحث وحدت وجود در اشعار بیدل، پرداختن به‌این موضوع است که یک شخص در عین حال که یک نفر است، می‌تواند خیالات متعدّدی در ذهنش داشته باشد. همان‌طور که خداوند یکی است امّا مخلوقات کثیری دارد.

کثرت نشد محو از ساز وحـدت   همچون خیالات از شخص تنها
(کلیّات دیوان، ص ۷)

جهان گل کردن یکتایی اوست   ندارد شخص تنها جـز خیـالات
(کلیّات دیوان، ص ۲۳۵)

ه: تصویر در آب

یکی دیگر از ایماژهای وحدت وجودی در شعر بیدل، انعکاس تصویر فرد در آب است. تصویر، وجود واقعی ندارد و در اصل، خود همان فرد است که در مقابل آب ایستاده. اگر آن فرد نباشد، تصویری نیز نخواهد بود.

وحدت از خودداری ما تهمت آلود دویی است
عکـس در آب اسـت تا اسـتاده‌ای بیرون آب
(کلیّات دیوان، ص ۱۴۱)

و: موج و دریا

موج برخاسته از دریا و جزیی از آن است و دوباره نیز به‌آن باز می‌گردد. موج و دریا غیرقابل تفکیک‌اند و در اصل یکی هستند نه دوتا.

اگر موجیـم با بحریـم وگر آییـم با گوهـر
دویی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد
(کلیّات دیوان)

ز: گرداب و آب

این مورد نیز شبیه موارد قبل است. گرداب و آب از یک جنس هستند. گرداب همیشه درون آب است و آب نیز در گرداب.

حق جدا از خلق و خلق از حق برون اوهام کیست؟
تـا ابـد گـــرداب در آب اســـت و در گـــرداب آب
(کلیّات دیوان، ص ۱۴۴)

ح: خوشه و دانه

هر خوشه که در کشتزار می‌روید در عین یکی بودن متشکلّ از چندین دانه است. به‌تعبیر دیگر، دانه‌های متعدّد و کثیر، همه در خوشه‌ای واحد جمع می‌شوند و در عین کثرت به‌وحدتی خاص برمی‌گردند. همچنین اگر نیک بنگریم درمی‌یابیم که خوشه‌ها در اصل نمایندهٔ «یک دانه» هستند.

عالم کثرت طلسم اعتبار وحدت است خوشه‌ها آیینه دار شوخی یک دانه‌اند
(کلیّات دیوان، ص ۴۵۶)

ط: چند تابلو و یک نقّاش

پیروان مکتب مشّایین (مکتب ارسطو) تصوّر می‌کردند که از واحد به‌جز واحد صادر نمی‌شود. چون اگر واحد، بیش از یک چیز بیافریند دیگر واحد نیست. بیدل این باور را نمی‌پذیرد و معتقد است که زیاد بودن اشیاء نمی‌تواند در یگانگی ذات خداوند اشتباه ایجاد کند.

همان‌طور که یک نقّاش در عین یک نفر بودن می‌تواند نقّاشی‌های زیادی را خلق کند و این نقش‌های متعدّد نمی‌توانند هیچ غبار شبهه‌ای روی واحد بودن نقّاش بریزند.

جوش اشیاء اشتباه ذات بی‌همتاش نیست
کثرت صورت غبار وحدت نقّاش نیست
(کلیّات دیوان)

بیدل همچنین در ترجیع‌بندی طولانی این بیت را تکرار می‌کند:

که جهان نیست جز تجلّی دوست این من و ما همان اضافت اوست
(کلیّات دیوان)

در جای دیگر نیز می‌گوید:

حدوث از کمال قدم کامیاب هم آغوش هم همچو کیف و شراب
خرد رفته در نشئه زار احد ابد در ازل چون ازل در ابد
جهان جمله یک قبلهٔ بی‌جهت خرابات، کیفیّت بی‌صفت
(کلیّات دیوان)

منابع

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیّات بیدل*، پوهنتی وزارت دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۲ خورشیدی.

۲. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *با کاروان حلّه*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوازدهم ۱۳۷۹ ه ش.

۳. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آیینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوّم زمستان ۱۳۷۱ ه ش.

۴. شایگان، داریوش: *آیین هندو و عرفان اسلامی*، ترجمهٔ جمشید ارجمند، نشر فرزان، تهران، چاپ دوّم ۱۳۸٤ ه ش.

۵. مؤمنوف، ابراهیم: *نظریات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل*، سمرقند، چاپ دوّم ۱۹۴۶ م.

۶. هادی، نبی: *عبدالقادر بیدل دهلوی*، ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۶ ه ش.

6. Brahma-Sutras with Shankar Acharya's commentary; translated by V.M. Apte; Bombay, 1960.

7. Brahma-Sutra Bhasya, *Text with Foot-Notes and Variants*, re-edited by Ram Acharya, Kavyatirtha, Bombay, third edition 1848.

معرّفی کتاب «بیدل»
نوشتهٔ خواجهٔ عبادالله اختر

علیم اشرف خان*

میرزا عبدالقادر بیدل از عظیم‌آباد بوده یا از دهلی؟ پاسخ این سؤال از حیثیّت و مقام و مرتبهٔ بیدل به‌هیچ وجه نمی‌کاهد. بدونِ شکّ وی شاعر چیره‌دست فارسی، عالمِ بی‌بدل، عارف و صوفی اعلیٰ مقام بوده است. در شبه قارّه افرادی چون علّامه اقبال لاهوری دربارهٔ وی مقاله مُفصّلی در زبان انگلیسی با عنوانِ *Bedil in the Light of Bergson* (بیدل درنظرِ برگسان) نگاشته بود، بعداً همین مقاله را جناب آقای دکتر تحسین فراقی با ترتیب و ترجمه در زبان اردو از آکادمی اقبال در سال ۱۹۸۸ م و بعد از آن در سال ۱۹۹۵ م با متن دست نوشتهٔ خود علّامه اقبال را عکسی چاپ نموده است.

علاوه بر این کتاب، چندین کتاب دیگر متعلّق به‌میرزا عبدالقادر بیدل به‌زبانِ اردو به‌چاپ رسیده است که می‌توان کتاب‌های زیر را نام‌برد.

۱- **حیرت زار:** تألیف سیّد عطاءالرّحمٰن کاکوی (رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه پتنا، بیهار) دارای احوال و آثار و نقد و بررسی و انتخابِ کلام بیدل، دو مرتبه در سال‌های ۱۹۵۶ م و در سال ۱۹۸۱ م چاپ شده است.

۲- **بیدل:** تألیف جناب آقای پروفسور نبی هادی (رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره)، با انتخاب کلام و نقد و بررسی به‌زبان اردو به‌چاپ رسیده است.

لازم به‌یادآوری است که جناب استاد گرانقدر پروفسور توفیق هاشم‌پور سبحانی تلخیص این کتاب را به‌زبان فارسی ترجمه نموده و در ایران به‌چاپ رسانده‌اند.

---

* دانشیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

کتابی که این‌جا معرّفی می‌شود، کتابی است به‌نام *بیدل* تألیف خواجه عبادالله اختر، این کتاب اوّلین بار در سال ۱۹۵۲ م و بار دوّم در سال ۱۹۶۱ م در ادارهٔ ثقافتِ اسلامیه، لاهور (پاکستان) تجدید چاپ شده، دارای مشخّصاتِ ذیل است:

عنوان کتاب: *بیدل* تألیف: خواجه عبادالله اختر

سال تجدید چاپ: ۱۹۶۱ م تعدادِ صفحات: ۳۹۶.

صفحات کتاب مذکور عبارتند از:

کتاب با چنین شعری آغاز شده است:

عالمی صاحب‌دل است امّا کسی بیدل نشد:

از کتاب بیدلی گـر نقطـه‌ای آیـد بـه‌دسـت
نسخه‌ها آتش توان زد تخته‌ها باید شکست

صـد چمـن بایـد بـه‌توفـان تغافـل دادنـت
تا به‌خونِ دل توانی این‌قـدرها رنـگ بـست

راقم این حروف در این‌جا فقط عرضِ حال مؤلّف را به‌اختصار از اردو به‌فارسی ترجمه کرده است، ولی اصل کارِ این کتاب *مقامِ بیدل* ان‌شاءالله درآینده به‌زبان فارسی ترجمه و برای خوانندگانِ گرامی ارائه خواهد شد.

اقبال معتقد بود که تصوّفِ «غالب» انسان را افسرده می‌کند ولی تصوّفِ «بیدل» حیات‌بخش است و تازگی دارد.

خلاصهٔ عرضِ حال مؤلّف کتاب از زبان خودش

کلام ابوالمعالی میرزا عبدالقادر بیدل را بیش از چهل سال است می‌خوانم، امّا هنوز مقام و مرتبه و بلندی افکارِ بیدل برایم کاملاً روشن نشده است. امّا سعی می‌کنم هر قدر که من از آن درک کرده‌ام، به‌خوانندگان گرامی تقدیم کنم. بیدل را شاعر خوش‌فکر و والامقام فارسی، میرزا اسدالله خان غالب با القاب «بحر بیکران» و «محیطِ بی‌ساحل» و نیز علّامه اقبال لاهوری با لقب «مُرشدِ کامل» یاد می‌کنند. تذکره‌نگارانِ فارسی هم بیدل را بسیار تحسین کرده‌اند. در متقدّمین چند نفر را می‌توان نظیر بیدل دانست، ولی در متأخّرین هیچ یک به‌پایهٔ بیدل نمی‌رسند. علّتش این است که فرهنگ و فنونِ لطیفه، هر روز کاهش می‌یابد. یونان «هومر» را و اعراب هم شعرای دورهٔ جاهلی را از دست داده‌اند و برای آنها تا حال نظیری نیاورده‌اند. ارتقاء و پیشرفت فرهنگ و تمدّن، ما را

مجبور ساخته است که از فنونِ لطیفه (هنرهای تجسّمی) بگریزیم و از این‌ها دوری بجوییم چنان‌که آدم با فنونِ لطیفه نمی‌تواند زندگی فوق‌العادّه موفّقی داشته باشد. البتّه این‌ها عادت افرادی بوده است که گوشه‌گیرند و با فقر و فاقه زندگی به‌سربرده‌اند.

دوستی به‌من تذکّر داد که علّامه اقبال لاهوری روزی گفته بود:

"بیدل مُوجِد و خاتم طرز و روش خود بوده، به‌دلیلی که وی به‌ویژگی جدیّت و ایجاد متّصف است و هیچ یک از معاصرانش این ویژگی را ندارند".

روزی دانشجویان دانشکدهٔ لاهور برای «جشنِ غالب»، علّامه اقبال را دعوت نمودند، اقبال در پاسخ این دعوت گفت: چه خوب بود اگر «جشنِ بیدل» را برپا می‌کردید.

وقتی معاصرانِ بیدل سرودن شعر آغاز نمودند، پیشِ آن‌ها نمونهٔ کلام متقدّمین بوده و تقلیدِ متقدّمین هدف آنان بوده، بدین مناسبت معاصرانِ بیدل او را «خارج آهنگ» قرار داده بودند. بنا به‌گفتهٔ میر غلام علی آزاد بلگرامی این اتّهام صریح معاصرانِ بیدل است، چنان‌که بیدل راه و روش جدید و نو و بکر برای خود اتّخاذ نموده بود و صریحاً تقلید و پیروی متقدّمین را روی نیاورده و حتّی ناپسند قرار داده بود، ولی اکثر شاعرانِ معاصر بیدل با این روش و راهِ جدید بیدل ناآشنا بودند. بیدل ابتکاراتی را چنین بروز داده بود که تراکیبِ جدید برای خود ساخته و این تراکیبِ نو و جدید دامنِ شعر و ابیاتِ فارسی را وسعت بخشید.

زبان تنها وسیله‌ای است برای توضیح افکار و تخیّلات، پس اگر زبان غنی نمی‌شود فکر هم نمی‌تواند شکل و هیئت جدیدی پیدا کند. این علّت هم بسیار مهمّ است که وقتی بیدل برای تفکّرات خود تراکیبِ نو را در ابیاتِ خود گنجانده، بیشتر معاصرانش او را شاعر مشکل پسند نامیدند، ولی مشکل آن‌جا نبوده، اصل مشکل در فهم بوده است. وقتی طبائع با کلام و واژه‌های کلام و ترکیبات مأنوس نیست، بیدل‌دانی و بیدل‌فهمی کار سخت دشوار به‌نظر می‌آید.

روزی دانشجویانِ دانشکده‌های لاهور «جشنِ غالب» را برگزار کردند و بدین مناسبت علّامه اقبال را هم در این جشن دعوت نموده بودند. برای دعوت علّامه اقبال، وقتی برگزارکنندگان پیش علّامه اقبال لاهوری رفتند، اقبال در پاسخ این دعوت گفت: چه خوب بود اگر «جشنِ بیدل» را برپا می‌کردید. علّامه اقبال از دانشجویان پرسید که

آیا شما می‌دانید چرا غالب در هند مقبول است و بیدل را در هند کم می‌شناسند؟ ولی در افغانستان همه جا بیدل را مطالعه می‌کنند و هیچ‌کس غالب را نمی‌شناسد؟ بعداً اقبال خودش پاسخ داد که تصوّفِ «غالب» انسان را افسرده می‌کند ولی تصوّفِ «بیدل» حیات‌بخش است و تازگی دارد.

برای معرّفی میرزا عبدالقادر بیدل همین قدر کفایت می‌کند که خود علّامه اقبال لاهوری مرید بیدل بوده است. در کلیاتِ بیدل کلام مطبوعه موجود است ولی کلامِ غیرمطبوعه در تذکره‌های فارسی وجود دارد و این هم ممکن است که کسی جزو کامل از آن داشته باشد. بر مزارِ میرزا عبدالقادر بیدل به‌مناسبتِ عرسِ بیدل در دهلی، شعرای منطقه آن‌جا جمع می‌شدند و از نسخهٔ کامل میرزا عبدالقادر بیدل فال می‌گرفتند و می‌خواندند، نیز اکثر شعرا کلامِ بیدل را از همین نسخه کامل نقل نموده‌اند. بنا به‌گفتهٔ میر غلام علی آزاد بلگرامی، تعدادِ ابیاتِ میرزا بیدل متجاوز از یک لک[1] است. امیر حبیب‌الله در کابل دیوانِ بیدل را چاپ نموده است، ولی این دیوان ناقص است و تا حرفِ دال «د» تمام می‌شود. یکی از آشنایان من کلیّاتِ بیدل را برای دو روز عاریتاً به‌من داده بود و این بیدل‌شناس مذکور بیش از چهار سال است که دربارهٔ میرزا عبدالقادر بیدل تحقیق می‌کند. خدا تحقیق ایشان را شرفِ قبولیّت بخشد.

من اعتراف می‌کنم که بنده چیزی نیستم، البتّه علّامه اقبال لاهوری هم عقیده دارد که او به‌مرتبه و شناسایی دقیق مثلِ بیدل نرسیده است.

بیدل شاعرِ عادّی نیست، او مشاهدهٔ عمیق انفس و آفاق را کشف کرده است و او تنها تخیّلاتِ شاعرانه را در کلامِ خود آراسته نمی‌کند، بلکه افکارِ بلندپایه و حکیمانه را با دعوی و برهان در کلامِ خود به‌کاربُرده است. او حاملِ فلسفهٔ خودی و بی‌خودی بوده است. بیدل سعی بلیغ نموده که گرهِ هستی را باز کند. کلامِ بیدل مجموعه‌ای است از نظم و نثر. نظم را او به‌نام «غنچه» و نثر را به‌نامِ «گُل» یادکرده است:

آن‌جا که تمیز محرم جزء و کلّ است   بیشی و کمی لازم انگور و مُـل اسـت
در گلــشنِ اعتبــار قــدرت ســنجان   آرایش نظم، غنچه و نثـر، گُـل اسـت

---

۱. یک لک: صد هزار.

این تشبیه بر نظم و نثر بیدل به‌خوبی منطبق می‌شود. رباعی بالا نشان می‌دهد که غنچه دارای رنگینی حُسن و خوبی است و واژه‌های جامع در نظم پوشیده می‌گردد. رنگ و بو در او موجود می‌شود، ولی پریشانی در آن وجود ندارد. وقتی غنچه باز می‌شود و به‌گُل مبدّل می‌گردد و طبقِ گل باهم چسبیده می‌شود باز هم با یکدیگر جدا هستند. همچنین نثر شرحِ نظم است. در کلام نثر و نظم بیدل همه جا رنگینی هویدا است.

کلامِ بیدل، مجموعه‌ای است از نظم و نثر، نظم را به‌نام «غنچه» و نثر را به‌نام «گُل» یادکرده است.

کلیّاتِ بیدل دارای مثنوی عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، دیوان، رباعیّات، قصاید و قطعات در نظم و چهار عنصر (دارای توضیحات نکات در شعر) و رقعات در نثر است. ما برای تسلسل هم جزو را جداگانه در کلیّات گنجانیده‌ایم، ولی طوری که بیدل نثر را با غزل و رباعی و قطعه مزیّن کرده است، ما هم همین روال را دنبال کرده‌ایم. بیدل تنها شاعر نیست، بلکه او عالم و حاکم است. نیز فهم و تفکّرات عالم و حکیم برای هرکسی سخت دشوار است. این هم واقعیّت است که خداوند متعال برگزیدگان را «ذهن بلند و بالا» عطا می‌کند. پس آن‌ها هرچه که احساس می‌کنند ما و شما به‌اندکی از آن احساسات دسترسی داریم.

میرزا عبدالقادر بیدل در *چهار عنصر* واقعاتی را ذکر نموده است که او خود شاهد آن واقعه‌ها بوده است. اگر ما با علم و فهم خود آن را نتوانستیم توجیه کنیم، این نقصِ عقل و ذهن و ادراکِ ماست، نه آن‌که عقل و ذهنِ سراینده‌ای مثلِ بیدل.

عدمِ علم به‌هیچ وجه علمِ عدم نمی‌شود. نیز این هم ممکن است که با ارتقاء و پیشرفت ذهنِ ما می‌تواند توجیهاتِ آن واقعات را درک کند، چنان‌که:

فَیض معنی درخـور تعلیـم هر بی‌مغـز نیست
نشئه را چون باده نتوان در دلِ پیمانه ریخت

این‌ها مشتی از خروار در معرّفی مختصر از ترجمه عرضِ حال کتابِ بیدل، تألیف خواجه عبادالله اختر بود. البتّه قرار بر این شده است که بنده «مقامِ بیدل» را که حاصل این کتاب و تألیف مهمّی از خواجه عبادالله اختر است درآیندهٔ نزدیک به‌فارسی برگردانم، ان‌شاءالله.

بیدل در سفینهٔ خوشگو

ضمیره غفّاراوا*

در تاریخ ادبیّات فارسی میرزا عبدالقادیر بیدل با گرایش به‌تجدّد در سبک و درونمایه شعر راه تازه‌ای ایجاد کرده است، که این تحوّلات ادبی مقام او را میان سخنوران رفعت بخشیده است. تازه‌کاری‌های بیدل در قلمرو ادبیّات باعث شد، که توجّهٔ تذکره‌نگاران و پژوهشگران به‌راه انتخاب‌کردهٔ او افزون گردد، به‌آن داوری‌های مختلف عرضه شد، که این البتّه موضوع بحث جداگانه است.

میان تذکره‌نگارانی که راجع به‌روزگار و آثار بیدل اطّلاع منظور کرده‌اند[1]، معلومات بندرابن داس خوشگو تا اندازه‌ای امتیاز دارد. این ارزش پیش از همهٔ بسته به‌آن است، که وی از پیروان و مریدان شاعر بوده، روزگاری در خدمت ابوالمعانی نیز بوده است. به‌این وجه، امتیاز معلومات خوشگو بیش از همه در منشأ داشتن آن‌ها به‌واقعیّت زندگی افاده تمام دریافته‌اند. از جانب دیگر در همین عهد بود که تذکرهای زیادی تألیف شد و نقد و نظرات مختلفی راجع به‌شعر و شخصیّت بیدل بیان گردید. ولی تحلیل قیاسی موّاد این سرچشمه‌ها اشارت بر آن می‌کند، که هم از نظر حجم و هم از جهت تفصیلات، اخبار خوشگو اولویّت دارند. این امر البتّه بی‌سبب نیست و چنان‌که گفته آمد، خوشگو اوّلاً شاگرد و مرید بیدل بود و از سوی دیگر مدّتی در محافل خانوادگی شاعر شرکت داشت، خدمت این بزرگوار را به‌جا آورد. همین محبّت و دلبستگی به‌شعر و شخصیّت بیدل بود، که خوشگو نسبت به‌دیگر هم‌عصران خود به‌ابوالمعانی زیاده‌تر

---

* استاد علوم فلالوژی دانشگاهٔ دولتی، خجند (تاجیکستان).

۱. عبدالغنی: *احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل*، ترجمهٔ میر محمّد آصف انصاری، ۱۳۵۱ هـ ش، ص ۱.

متوجّه گردید، برای به‌یک منبع مهمّ شناخت زندگی و آثار بیدل بدل گردیدن تذکرهٔ خود اهتمام ورزیده است.

با توجّه به‌معلوماتی، که خوشگو در تذکرهٔ خود راجع به‌میرزا بیدل در معرفت زندگی و آثار بیدل از چند دیدگاه وارد گردیده است و با نتیجه‌گیری از این تمایل‌های بیدل‌شناسی خوشگو می‌توان اطّلاع او را در چند دسته بررسی نمود.

میرزا بیدل تقلید کامل نمی‌کند، بلکه استقبال وی خصلت ایجادکارانه دارد.

* اخبار راجع به‌زندگی‌نامه و احوال شاعر.
* بازنگری به‌سبک و ویژگی‌های هنری بیدل.
* جوابیه‌های بیدل به‌شاعران پیشین.
* بازگویی میراث ادبی شاعر و مقام آنها در ادبیّات فارس و تاجیک.
* پاسخ به‌آن تذکره‌نویسانی که دربارهٔ بیدل حدیث ناسزا گفته‌اند.
* ذکر نمونه‌های اشعار میرزا بیدل.

آشنایی کلّی به‌معلومات خوشگو بازگو از آن است، که در تذکرهٔ او ذکر احوال و آثار میرزا بیدل... به‌تفصیل جریان گرفته است. مؤلّف کوشیده، که به‌تمامی فرصت‌های مهمّ حیات شاعر را به‌قلم آورد. خوشگو دربارهٔ حیات و ایجادات میرزا بیدل حدود ۲۳ صفحه معلومات داده، در حجم ۲۱ صفحه دیگر از اشعار شاعر ۴۲۵ بیت نمونه آورده است. بازنگری به‌اطّلاعات مذکور خوشگو ثابت می‌سازد، که شاید از نظر سرچشمه و تذکرهٔ دیگر به‌این درجه معلومات فراوان راجع به‌میرزا بیدل منظور نشده باشد.

خوشگو اخبار خود را از بیان احوال بیدل دربارهٔ اصل و نسب، سال تولّد، فوت و والدین او و به‌تربیت عمویش میرزا قلندر، وارد گردیدن شاعر، تحصیل در مدرسه و علّت ترک آن، نخستین شعر وی، در ادوار اوّل شاعری‌اش رمزی تخلّص نمودن، خدمت در دربار محمّد اعظم شاه به‌حیث سرباز، خدمت داروغگی کفترخانه و در این شغل مدّت ۲۰ سال امتیاز پیدا کردن او آغاز نموده، راجع به‌این مسائل به‌تفصیل صحبت می‌کند. گفتن ممکن است، که در این باره در تذکره‌های اطّلاع کم موجود است و اگر هست اکثر آنان تکیه بر گفتار خوشگو دارند. در برابر این، در تذکرهٔ سفینهٔ خوشگو عاید به‌مسافرت بیدل به‌بنگو بهار و اودیسه و بعداً در اکبرآباد و

شاهجهان‌آباد اقامت ورزیدن شاعر خبر داده می‌شود، که این مطلب هم از نکات مهمّ زندگانی شاعر به‌شمار می‌آید. مطابق معلومات مؤلّف تذکره بیدل ٣٦ سال آخر عمر خود را در خانه‌ای، که نوّاب شاکر خان و نوّاب شکرالله خان در محلّهٔ کهیکریان، که در کنار گذری گهات دهلی واقع است، سپری نموده است. ناگفته نماند، که این صاحب منصبان، خانه را به‌مبلغ پنج هزار روپیه خریده به‌بیدل نذر نموده بودند، که این نکته هم از دیدگاه خوشگو بیرون نمانده است.

قابل تذکّر است، که خوشگو در تذکره‌اش نه تنها به‌جنبه‌های شخصیّت معنوی شاعر توجّه ظاهر نموده است، بلکه برخی از نکته‌های مربوط به‌شخصیّت جسمانی شاعر را نیز به‌قلم آورده است، که امری مهمّ و جالب می‌باشد. از این دیدگاه، نقش سرچشمهٔ تذکره باز هم افزون می‌گردد، زیرا از روی دقیق نمودن شخصیّت شاعر می‌توان برخی از مطالب اشعار او را نیز فهم نمود. مثلاً، خوشگو برای بازگویی نیروی قوی جسمانی شاعر نقل‌های زیادی از زندگی او آورده، از جمله جایی می‌نویسد:

"شبی پای فرقدین فرسایش لغزشی کرد. به‌حکم اتّفاق دست به‌دیوار خورد. خاست، که متّصل به‌دیوار شود. ناگاه دیوار تاب نیاورده از هم ریخت"[1].

یا این‌که جای دیگر نقلی را از زبان خود بیدل چنین می‌آرد:

"شبی نقل می‌فرمود، که در بلدهٔ پتنه تاجری اسبی عراقی نژاد آورد و به‌عوض هزار روپیه به‌فروختنش برآورد. طبیعت مایل به‌خرید کردنش گردید. گفتم: اگر اسب تو در تک و دو به‌من برابری می‌کند، دو هزار روپیه بدهم و اگر پس ماند، مفت بگیرم. تاجر این شرط قبول نمود و خود بر اسب سوار شد. در میدان وسیع عنان سر داد و از این طرف من دامن بر کمر زده شاطرانه دویدم، تا نگاهی بیفکنم اسب و سوار به‌قدر یک تیر از من پستر مانده بودند. چون گوی شرط از میدان ربودم، مروّت ندیدم و اسب به‌او باز دادم"[2].

---

١. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: سفینهٔ خوشگو، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ١٩٥٩ م، دفتر ثالث، ص ٤٠٠.

٢. همان.

از ویژگی‌های مهمّ تذکره در بیان احوال میرزا بیدل در آن به‌ظهور می‌رسد، که مؤلّف به‌جز ذکر احوال ظاهری و قوّت شاعر عاید به‌عادات رفتار او نیز سخن به‌زبان می‌آورد. از آن جمله، در بیان صفات ظاهر و پدیده‌های مربوط به‌رفتار شاعر جایی چنین می‌نویسد:

"هنگام تکلّم سخن بسیار آهسته آهسته و جدا جدا می‌فرمود، گویا گهرباری می‌کند یا گلفشانی می‌نماید... شعر را با صلابت و محبّت خواندی، که گوش مستمعان باز شدی و از بیرون دروازه در کوچه معلوم شدی، که آن حضرت شعر می‌خواند و مقرّر آن کرده بود، که تمام روز اندر آن محلّ به‌تنهایی... نشسته با سخن صحبت می‌داشت و سر شام به‌دیوانخانه تشریف آوردی..."[1]

در تاریخ ادبیّات فارسی محفل یادبود بیدل، که پس از وفات وی با نام عرس بیدل پیروان و مریدان شاعر دایر نموده‌اند، معروف است و این محفل برای ایجاد مکاتب بیدل‌شناسی زمینه‌ها هم گذاشته است.

بخش دیگری اطّلاع مربوط به‌زندگی‌نامه شاعر به‌اوضاع عائله وی میرزا بیدل پیوند می‌گردد، که جالب توجّه است. از آن‌جمله، حادثه در ایّام سالخوردگی صاحب فرزند شدن بیدل را چنین به‌قلم آورده است:

"در عمر شصت و پنج سالگی فرزندی قدم به‌بی‌تشریفی او گذاشت. از این عنایت غیرمترقّبه شادی‌ها کرد و صدقه‌ها داد. چون چهار ساله به‌عدم شتافت، شکفتگی پیشانی موافق دین و آیین تجهیز و تکفین نمود"[2].

پایان عمر بیدل و ایّام وفات و لحظهٔ مرگ شاعر نیز در تذکره با تفصیلات قلمداد گردیده است. وفات بیدل را خوشگو چنین به‌قلم تصویر درآورده است:

در سال ۱۱۳۳ هجری در ایّامی، که ابوالفتح ناصرالدّین محمّد شاه پادشاه غازی بر ساداتی باره مظفّر و منثور شد و استقلال سلطنت یافت، به‌دارالخلافه شاهجهان‌آباد تشریف آورد، حضرت میرزا بیدل را در ماه محرّم عارضهٔ تب روی داد. چهار پنج روز

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: سفینهٔ خوشگو، سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، دفتر ثالث، ص ۱۱۲.
۲. همان، ص ۴-۱۱۳.

به‌حرارت گذشت. بعد از آن تب مفارقت کرد. ایشان غسل فرمودند. روز دوّم از غسل به‌تاریخ سیوم صفر روز چهارشنبه وقت شام باز حرارت عود کرد و تمام شب ماند. نوّاب غیرت خان بهادر صلابت‌جنگ، که از یاران آن حضرت و آن شب به‌خدمت ایشان حاضر بود و نقل صحیح است، که شب گاهی به‌افاقت و گاه به‌غش گذشت و در وقت افاقت بی‌اختیار خنده از ایشان سر می‌زد:

جانان به‌قمارخانه رندی چندنـد، بر نسیه و نقد هردو عالم خندنـد

"به‌هرحال، آثار یأس به‌نظر آمدن گرفت و تا صبح حال دیگرگون شد. یوم پنجشنبه چهارم ماه صفر ٦ روز برآمده همای روح پرفتوح آن زنده به‌عرش سرمدی از آشیان تن بال و پر درفشانده بر ساکنان عرش معلّی سایه انداخت و به‌وصال حقیقی کامیاب گردید. رحمت‌الله علیه در همان حولی اقامتگاه، که چبوتره برای خود از مدّت ده سال راست کرده بودند، به‌خاک سپردند"[1].

ارزش مهمّ علمی این خبر در آن افاده می‌یابد، که پایان زندگی بیدل به‌تفصیل قلمداد شده است و این امر اشارت به‌حضور انفرادی مؤلّف تذکره دارد.

چنان‌که گفته آمد، بخش دیگر اطّلاع خوشگو به‌توجّه وی دربارهٔ ویژگی‌های سبک سخنوری بیدل پیوستگی دارد[2]. معلوم است، که میرزا بیدل اصلاً از نمایندگان برجستهٔ سبک هندی محسوب می‌گردد، برابر این، در قلمروی سبک هندی به‌آفریدن رویش خاص سخنوری خود دست یافته است. این است، که در تذکرهٔ خوشگو راجع به‌طرز خاص بیدل، که بعداً با اصول بیدلی مشهور گردید، نیز سخن رفته، بحث مفصّلی جریان گرفته است. وی ضمن تحقیق این مسئله به‌سبک بیدل توقّف نموده، آن را مورد تعریف و ستایش قرار می‌دهد. مثلاً، در مصرع‌های زیرین، که زیر عنوان «در وصف بیدل» در مقدّمهٔ «سفینهٔ خوشگو» آورده شده‌اند، و به‌طرز بیان بیدل بهای بلند داده، او را تا به‌مرتبه‌های پیغمبر و حتّی خدای سخن بالا می‌برد:

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو*، به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، دفتر ثالث، ص ۲۱-۱۲۰.

۲. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو* همچون سرچشمهٔ *نقد و سخن سنجی*، خجند، ۲۰۰۱ م، ص ۸-۱۹۶.

میرزا بیدل، که رهنمای سخن است پیغمبر و غوث و پیشوای سخن است
یکتاست در آفریدن طرز کلام بالله، که پی سخن، خدای سخن است[1]

به‌عقیدهٔ خوشگو، بیدل:

"در سخن طرز بلند اختیار فرمود، که اگر بالفرض به‌دشنام کسی می‌گفتند، رشتهٔ توحید از کف نمی‌دادند. در همه اشعارش این رعایت منظور است و او در این فنّ از استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به‌سخن آشنا شد، این طرز مخصوص به‌دست کسی نه افتاده. کارهایی که او کرد، مقدور کسی نیست"[2].

معلوم است، که در دوران زندگانی بیدل این روش پیش‌گرفتهٔ وی استقبال تمام یافت، مکتب بزرگ پیروان بیدل را ایجاد نمود، امّا اشخاصی هم پیدا شدند، که شاعر را انتقاد کردند و این طرز سخنوری وی را مبهم و پیچیده نامزد نمودند. خوشگو همچون مرید و مخلص بیدل برای این طایفه هم جواب‌های سزاوار گفته است. وی سبب رفتار این‌گونه اشخاص را در حسد و جهل می‌بیند و برای تقویت سخنان خود این گفته‌های شاه سعدالله گلشن را در مورد استاد خود میرزا بیدل می‌آورد:

"حضرت گلشن می‌فرمود، که میرزا بیدل پایه‌ای دارد، که این غلط‌هایش را بعد صد، دو صد سال اهل لغت و فرهنگ‌ها به‌طریق سند خواهند آورد"[3].

در قبال این جواب‌گفتن‌ها خوشگو به‌پدیده‌های اوّلین ظهور سخنوران پیرو بیدل در زمان خود شاعر توجّه ظاهر می‌کند. واقعاً هم، هنگام در قید حیات بودن میرزا بیدل در شبه قارّه هند و پاکستان همچون داهی نظم شهرت داشت و آن اسلوب ادبی‌یی، که وی تخصیص داد، بعد از وی تا عصرها اشتهار داشت، مخلصان زیادی پیدا کرد. گذشته از این بعد از وی شعرای زیادی دنبال این رویه ادبی رفته، همچون پیروان مکتب بیدلی شهرت پیدا نمودند. طبق معلومات تذکره، شاعران زیادی، که ذکرشان در

---

۱. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو همچون سرچشمهٔ نقد و سخن سنجی*، خجند، ص ۸–۱۹۶.
۲. همان، ص ۶–۱۱۵.
۳. همان، ص ١١٦.

تذکره رفته است، در شکل، قالب، وزن و قافیهٔ شعر از بیدل پیروی می‌کردند. از جمله، از سبک و افکار این شاعر بزرگ استادانه فیض بردن عاقل خوان عاشق را خوشگو در چنین الفاظی گنجایش داده است:

"در خدمت میرزا بیدل صاحب مشق شعر گذرانید. به‌درجهٔ کمال رسید و طرز خاص میرزای مرحوم به‌دست آورد"[1].

فزوده بر این، در اشعار لاله شیو رام داس حیا، که از پیروان ماهر و صاحب مقام سبک هندی محسوب می‌گردد، روح و رویش اشعار میرزا بیدل به‌روشنی احساس می‌گردد. در مورد این بحث خوشگو ملاحظات را بیان داشته، از جمله چنین می‌نویسد:

"در خدمت میرزا بیدل مرحوم، مشق‌گذرانی و تخلّص یافته، به‌زبان ایشان حرف می‌زند"[2].

درکنار بازگویی پیروان بیدل، بحث استقبال شاعر از سخنوران پیشین نیز از نظر خوشگو بیرون نمانده است. هرچند از جوابیه‌های به‌اشعار متقدّمین گفته شعرا تنها جوابیه میرزا بیدل و خود خوشگو به‌رباعی ابوعبدالله رودکی و یک بیت از ترجیع‌بند میرزا بیدل در جواب فخرالدّین عراقی درج گردیده‌اند و خلاص، امّا این امر اشارت بر آن می‌کند، که مؤلّف تذکره درجهٔ ارادت و اخلاص استاد خود را نسبت به‌سخنوران پیشین مقرّر نموده است. با توجّه به‌جوابیه‌های بیدل می‌توان این نکته را تأکید کرد، که بیدل، اصلاً به‌سبک هندی اشعار می‌سرود، و به‌آثارِ شاعران پیشین نیز نظر نیک داشت، عدّه‌ای از این‌گونه اشعار پیروی کرده است. خوشگو در تذکرهٔ خویش جوابیهٔ میرزا بیدل را به‌رباعی رودکی مندرج ساخته، به‌این وسیله پیوند ناگسستنی داشتن ایجادیات بیدل را با میراث گذشته ادبیّات فارسی تأکید نموده است. از دیگر جانب، این دلیل شهادت فراگیری ادبیّات گذشته فارسی از جانب میرزا بیدل و آگاهی کامل او از ادبیّات پیشین محسوب می‌گردد. چنان‌چه، در *سفینهٔ خوشگو* آمده است، که "بیدل رباعی گفت در جواب آدم الشّعرا حکیم رودکی، که تا حال ممتنع‌الجواب بود. ایشان بعد چند قرن

---

۱. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو* همچون سرچشمهٔ *نقد و سخن سنجی*، خجند، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۱۸۳.

از عهده جواب آن برآمدند...» فقیر خوشگو نیز لنگ ـ لنگان به‌سرمنزل جواب آن رسیده. هوس نگارش می‌یابد:

رودکی:

آمـد بر مـن، کـه؟ یار، کـی؟ وقـت سحـر،
ترسیده، ز که؟ ز خصم؟ خصمش که؟ پدر،
دادمْش، چه؟ بوسـه، بر کجـا؟ بر لب و بر،
لب بُد؟ نه، چه بُد؟ عقیـق، چون بود؟ شکر

بیدل:

دی خفت، که؟ ناقه، در کجا خفت؟ به‌گل، کـردم، چـه؟ فغـان، از چه؟ ز یـاد منـزل،
داد! از کـه؟ ز خـود، چـرا؟ ز سـعی باطل، کافتاد. چه؟ بار. از که؟ سر. بر که؟ به‌دل [1]

یادآوری به‌مورد است، که در تاریخ ادبیّات فارسی این رباعی رودکی بی‌نظیر است و آن به‌اصول کاربندی موفّقانه سؤال و جواب به‌قلم آمده است. به‌آن توجّه ظاهر نمودن میرزا بیدل بی‌حکمت نیست و این‌جا هم طبع مشکل‌پسند شاعر آشکار می‌گردد، زیرا از میان آن همه میراث گران‌مایهٔ رودکی نمونهٔ یگانه و رباعی با سبک نسبتاً مشکل ایجاد نموده آدم الشّعرا را پیروی نموده است.

از نظر دیگر، هرچند بیدل و خوشگو این رباعی را تتبّع کرده‌اند، امّا استقبال آن‌ها تنها صورت مشکل به‌ظهور می‌رسد. طرز قافیه‌بندی و محتوای این رباعی‌ها یک‌رنگ نیست و این امر اشارت به‌کوشش‌های تازه‌کاری بیدل دارد. منظور این است، که میرزا بیدل تقلید کامل نمی‌کند، بلکه استقبال وی خصلت ایجادکارانه دارد.

بحث مفصّل و پرارزشی، که خوشگو در مورد بیدل در تذکرهٔ خود آراسته است، مرتبط به‌ایجادیات شاعر و استفادهٔ نمونه‌های اشعار وی محسوب می‌گردد. چنان‌که گفته آمد، از ایجادیات میرزا بیدل به‌تعداد ۴۲۵ بیت نمونه آورده شده است، که به‌این حجم از دیگر شاعری در تذکره اشعار نیامده است. مؤلّف از آثار ادبی بیدل اساساً غزل، قصاید، قطعه، مثنوی، رباعی، مرثیه و مستزاد را انتخاب کرده است. میان اشعار شاعر دو شعر

---

۱. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو همچون سرچشمهٔ نقد و سخن سنجی*، خجند، ص ۱۱۹.

در بحر طویل سرودهٔ او هم جای دارند. نمونه‌های مثنوی از: «طور معرفت»، «ساقی‌نامه» و دیگر مثنوی‌های خود شاعر از بیاض انتخاب گردیده‌اند، که به‌قول نویسنده تذکرهٔ خود میرزا بیدل آن را مرتّب نموده بوده است. به‌این مطلب جای چنین اشارتی هم رفته است:

به‌دستخط خود از اشعار غزلیّات انتخاب فرموده نوشته و آن را به‌فقیر (خوشگو ـ ض.غ.) عنایت کردند[1].

این معلومات خوشگو را نیز می‌توان صاحب ارزش بلند تاریخی و اهمیّت بزرگ در متن‌شناسی آثار بیدل مقرّر ساخت. زیرا جهت صحیح متون اشعار شاعر ابیات در تذکره آورده شده، اصالت متنی را برقرار خواهند نمود. از بیاض دست‌نویس خود شاعر انتخاب شدن اشعار شاعر برای امروز هم در مورد تهیّه و تصحیح و نشر دیوان شاعر در سایر کشورهای فارسی زبان خدمت کرده می‌توانند، چنان‌که تا امروز روی آن نسخه انتشار یافته دیوان بیدل بحث‌هایی در مورد صحیحی مطالب جریان دارد.

مسلّم است، که در تاریخ ادبیّات فارسی محفل یادبود بیدل، که پس از وفات وی با نام عرس بیدل پیروان و مریدان شاعر دایر نموده‌اند، معروف است و این محفل برای ایجاد مکاتب بیدل‌شناسی زمینه‌ها هم گذاشته است. راجع به‌اوّلین محافل عرس بیدل، که همزمانان شاعر دایر نموده‌اند، خوشگو معلومات فراوان می‌دهد و نقش مؤثّر سرچشمهٔ تذکره خود را در تعیّن تاریخ تشکّل این محفل ادبی مقرّر می‌سازد.

چنان‌که معلوم است، بعد از وفات میرزا بیدل و شاه گلشن بر این سخنوران برجسته دایر گردیدن مجمع‌های عرس ایشان به‌حکم سنّت درآمده بود و به‌این‌گونه محافل یادبود، خوشگو بارها اشاره نموده است[2]. محافل مذکور اکثراً فراگیر مجمع شعرای زیادی بود. در برابر این، مجالس ادبی گاها به‌محافل رقص و سرود بدل گردید، شباهت به‌عیدگاه پیدا می‌نمود. خوشگو ضمن توصیف یکی از چنین بزم‌ها نقل می‌کند:

---

١. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو* همچون سرچشمهٔ *نقد و سخن سنجی*، خجند، ص ١٢٥.

٢. همان، ص ١٧٨، ١٩٠، ٢٠٧ و ٢٣٧.

"در باغ میر مشرّف، روز عرس مجمع عظیمی بود. قریب ۷۰۰ کس طوایف هنگام رقص و سرود گرم می‌داشتند. در یکی از ایوان‌های باغ میرزا گرامی با شاگردان خود مجلس افروز سخن‌فروز شود"[۱].

"در مورد دیگر از مجلس عرس میرزا بیدل یادآور شده می‌نویسد، که در آن قریب ۱۰۰ تن شرکت ورزیده‌اند"[۲].

معلومات خویش را خوشگو با ذکر آثار میرزا بیدل به‌انجام می‌رساند. او قید می‌نماید، که "کلّیات از آن حضرت به‌یادگار است، که شمارهٔ تمام ابیات آن ۹۹ هزار بیت است و آن را در حین حیات خود چهار مصرعی نوشته و اوراق وزن کرد"[۳]. از آن‌جمله، مصنّف خبر می‌دهد، که عرفان یازده هزار بیت، مثنویی «طلسم حیرت» چهار هزار بیت، «طور معرفت» سه هزار بیت، «ساقی‌نامه» به‌قدر دو هزار بیت مسمّا به«محیط اعظم» هزار بیت ترجیع‌بند، «چهار عنصر» ده هزار بیت، رباعیّات چهار هزار، بقیه پنجاه و چند هزار بیت شامل غزلیّات و غیره است.

مطالعهٔ تذکرهٔ *سفینهٔ خوشگو* اشارت بر آن هم می‌کند، که خوشگو اطّلاعات خود را دربارهٔ بیدل تنها در یک بخش مربوط به‌شاعر ختم نمی‌بخشد، بلکه در موارد دیگر هنگام ذکر مطالب به‌روزگار و آثار بیدل نظر داشته از شاعر یاد می‌کند. بیشتر این حال هنگام نقل نکات زندگی‌نامه خود نویسنده تذکره به‌چشم می‌رسد. مثلاً، خوشگو در برابر ذکر ارتباط خویش با شعرا در لحظه‌های ضروری از اساتید خویش نیز سخن به‌زبان می‌آرد، که این نکته برای تحقیق پهلوهای جداگانه زندگی و ایجادیات خود مؤلّف اهمیّت مهمّی را صاحب می‌باشد. طبق معلومات سرچشمه‌هایی که دربارهٔ خوشگو خبر داده‌اند، سرخوش، بی‌غمی بی‌راگی، میرزا بیدل، سبقت و آرزو نسبت به‌او حق استادی داشتند. از این رو، در *سفینهٔ خوشگو* نیز مؤلّف بارها این خدمت اساتید

---

۱. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو همچون سرچشمهٔ نقد و سخن سنجی*، خجند، ص ۲۳٤.
۲. همان، ص ۲۳۰.
۳. همان، ص ۱۲۳.

خویش را به‌قلم آورده است. در کنار میرزا بیدل، از صحبت‌های حفظی، قبول، شهرت، ثابت، مخلص و رفیع استفاده کردنش را نیز به‌قلم داده است[١].

افزوده بر این، از مطالعهٔ تذکرهٔ خوشگو برمی‌آید، که به‌غیر از «سفینهٔ خوشگو» به‌قلم او «ملفوظات بیدل» و «مرقّع» نیز تعلّق دارند، که یکی از این آثار به‌طور ویژه به‌استاد وی میرزا بیدل بخشیده شده است. از عنوان اثر پیداست، که آن دربارهٔ صحبت‌ها و ملاقات‌های مؤلّف با استادش بیدل نقل می‌کند. بنا به‌معلومات خود خوشگو وی بیش از هزار مرتبه به‌خدمت بیدل مستفید شده است و در «ملفوظات بیدل» اکثر این مذکورات را داخل نموده[٢].

در مجموع، از بررسی‌های بالای نتیجه برمی‌آید، که در تذکرهٔ *سفینهٔ خوشگو* راجع به‌سخنور ممتاز و یکی از پرچم‌داران سبک هندی میرزا بیدل اطّلاعات فراوانی به‌قلم آمده است، که نقش و مقام تذکره را در تحقیق و آموزش روزگار و آثار شاعر بازگو می‌کنند. و ما با شخصیّت معنوی و مندرجهٔ افکار و اشعار این شاعر مقتدر از نزدیک آشنایی پیدا می‌کنیم. از سوی دیگر، بحث‌هایی که خوشگو در مورد استقبال بیدل از سخنوران پیشین و تأثیر سبک سخنوری و اندیشه و آرمان شاعر به‌نسل بعد از خود ارزش مهمّ ادبی و علمی داشته، زمینه‌های ظهور و رواج مکتب پیروان بیدل را مشخّص می‌سازند.

منابع

١. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ١١٤٧ ه/٥-١٧٣٤ م) به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ١٩٥٩ م.

٢. عبدالغنی: *احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل*، ترجمهٔ میر محمّد آصف انصاری، ١٣٥١ ه ش.

٣. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو همچون سرچشمهٔ نقد و سخن سنجی*، خجند (تاجیکستان)، ٢٠٠١ م.

---

١. غفّاراوا، ضمیره: *تذکره‌های سرخوش و خوشگو همچون سرچشمهٔ نقد و سخن سنجی*، ص ١٣، ١٥٢، ٢٠٢، ٢٥٣، ٣٣٢ و ٣٤٢.

٢. همان، ص ٨-١١٧.

به‌کلام بیدل اگر رسی

خان محمّد عامر [*]

پیش زمینهٔ شعر بیدل دهلوی

شعر فارسی پس از حافظ مرزهای نوی را به‌ویژه در غزل تجربه کرد. پیدایش شاعران بزرگی همچون وحشی بافقی، بابافغانی؛ ظهوری ترشیزی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی و دیگران گواه صادقی است بر اوج و اعتلایی که رفته رفته شعر فارسی به‌دست آورد.

تغییرات ساختاری (به‌لحاظ تصویر و محتوا) در شعر شکل گرفت. این امر پیامد کوشش شاعران نوجویی بود که تجربهٔ حافظ را فراروی خویشتن داشتند و می‌کوشیدند تا به‌تبعیّت و پیروی از خواجهٔ شیراز، سخن را ارتقایی بایسته بخشند. پیدایش مکتب وقوع گواه این امر است که شاعران پارسی‌گوی راه‌هایی نو را جست‌وجو می‌کردند و به‌شهود افق‌هایی تازه می‌اندیشیدند.

مکتب وقوع، که بیشتر حوزه‌های ادبی شیراز و اصفهان را تحت نفوذ خود داشت با تلاش شاعرانی همچون کاتبی، وحشی بافقی، اهلی شیرازی، زلالی خوانساری، مکتبی و خواجه ثنایی اندک اندک سلطه و سیطره‌ای بی‌چون و چرا بر ادب و شعر فارسی آغاز کرده بود. بابافغانی شیرازی به‌مثابهٔ شاعری صاحب سبک و یا به‌تعبیر قدما، صاحب طرز و اسلوب، چهرهٔ محبوب شاعران پس از حافظ بود. کوشش اکثریّتی از شاعران آن بود که از طرز تازه پیروی و تقلید کنند و با دنباله‌روی از بابافغانی به‌کشف قلمروهای ناشناخته در شعر نایل آیند. آنان در طرز نو بر عناصر خاص تکیه و تأکید

---

* استادیار مهمان اسبق دانشگاه لکهنو، هند.

داشتند و سعی بر آن بود که با حفظ تمامی تجربیّات پیشینیان در ساختار کهن، تغییرات تازه با موضوعات جدید (چه در صورت و چه در محتوا) وارد شعر شود، به‌ویژه بیشترین تأکید در این جهت، بر خیال‌بندی و تصویرگری بود.

صد البتّه که این سخن بدان معنا نیست که در کار پیشینیان صور خیال وجود نداشت، و خیال‌بندی در کار آنان فراموش شده بود، بلکه این سخن دقیقاً بدان معناست که شاعران مکتب وقوع و سرایندگان متأثّر از ایشان می‌کوشیدند تا این امر را با توسعهٔ بیشتری در کار خود وارد کنند، دامنهٔ تصویرگری و مضمون‌یابی را وسعت فزون‌تری بخشند و عنصر تصویر را به‌مثابه اساسی‌ترین و اصلی‌ترین جوهرهٔ شعری، بیش از پیش در کار خود منظور دارند. در تصویرسازی نیز حرکت و گرایش عمومی به‌سوی انتزاع بود. مفاهیم عقلانی و بالتبع تصاویری که وظیفه‌دار بیان آن مفاهیم بودند، حالت مجرّد و انتزاعی می‌یافتند و به‌اصطلاح، گونه‌ای تصویرگری که رویکرد و توجّهی به‌ژرفا داشت، شکل می‌گرفت.

عنایت خاصّ شاعران این دوره به‌خیال‌بندی، ترکیب‌سازی و مضمون‌پردازی سبب رشد و گسترش بی‌سابقه‌ای در ابداع و نوآوری‌های شاعرانه شد. نگاهی به‌کارهای شاعران پیش از حافظ و شاعران پس از او، ماهیّت بحث را مشخص‌تر می‌سازد. در سبک خراسانی تکیهٔ اصلی بر توصیف عناصر طبیعی و به‌خدمت گرفتن آن‌ها بود. تصویرگری و خیال‌بندی شاعرانی مانند انوری ابیوردی، ناصر خسرو قبادیانی، اسدی طوسی، فرّخی سیستانی، عنصری بلخی، منوچهری دامغانی و فردوسی طوسی محدود به‌وصف طبیعت و عناصر طبیعی بود. این شاعران کم‌تر به‌مفاهیم مجرّد و انتزاعی می‌پرداختند و در کارشان شبکهٔ تداعی‌ها و تصویر گستردگی و توسعهٔ نهایی خود را نیافته بود. شعر سبک خراسانی همچون آینه‌ای صاف بود که طبیعت را به‌شفّافی در خود نمایان می‌کرد.

پس از این سبک، سبک عراقی پدید آمد. در سبک عراقی عناصر تازه‌ای به‌خدمت گرفته شدند. اندیشهٔ فلسفی، عرفانی در شعر، اوج و اعتلای شگرف و ژرف یافت و درونگرایی به‌مثابه خصلتی اصلی در شخصیّت شاعران و کار ایشان چهره نمود. شاعرانی مانند عطّار نیشابوری، فخرالدّین عراقی، سعدی شیرازی، مولوی و در نهایت

حافظ شیرازی خیال‌بندی‌های سرشار و قدرتمند خویش را به‌خدمت بیان مفاهیم عارفانه درآوردند و سعی کردند تا از این محمل در جهت انتقال باورها و اندیشه‌های خویش سود جویند. در سبک عراقی برخلاف سبک خراسانی درونگرایی و شهود، نقشی کلیدی بر عهده گرفت. این امر یعنی پرداختن به‌مقولات درونی، سبب شد که شعر در روند تکامل و تعالی خود، از طبیعت‌گرایی محض فاصله‌گیرد و اندک اندک در برزخ انتزاع‌گرایی صرف و شهود محض قرار گیرد. به‌ویژه نزد مولوی و حافظ ما با تلفیقی قدرتمند از عناصر طبیعی، عاطفی و فلسفی، عرفانی مواجهیم.

در نگاه اقبال، بیدل تنها یک شاعر نیست، بلکه او بیدل را پس از سنکراچاریا (شارح اوپانیشادها)، بزرگ‌ترین متفکّر تمامی شبه قارهٔ هند می‌داند.

رویکرد اساسی و اصلی شعر این دوره، حرکتی است از طبیعت‌گرایی به‌سوی انتزاع‌گرایی. دایرهٔ مفاهیم انتزاعی توسعه می‌یابد و شعر می‌رود تا به‌مرحلهٔ تجرّد محض نزدیک‌تر شود. امّا در هر دو سبک خراسانی و عراقی، تصاویر هنوز ساده‌اند و بسیط، و پیچیدگی و مرکّب بودن تصاویر چندان به‌چشم نمی‌خورد.

از دیگر سوی، هنوز میان شعر این شاعران و مسائل کوچه و بازار، مسائلی که مردم به‌آن‌ها مبتلا هستند، فاصله‌ای وجود دارد. شعر این دو سبک در اکثر مواقع نسبت به‌مشکلات اجتماعی خونسرد و بی‌تفاوت است.

شاعران مکتب وقوع و بعد از آنان، شاعران سبک هندی، با درک و دریافتی عمیق تطوّر تاریخی ذهن و زبان، این مسئله را درک کردند و کوشیدند تا به‌هر شکل ممکن، این خلأ را پر کنند و این کمبود را جبران نمایند. اینان خود را معمارانی می‌دانستند که وظیفهٔ بازسازی زبان شاعرانه بدیشان محوّل شده است. نگاهی به‌شعر بابافغانی، بسیاری از مسائلی را که گفته آمد، روشن می‌سازد. این شاعر که او را می‌توان آغازگر طرز نو محسوب داشت، کوشید تا به‌تلفیقی تازه از میراث پیشینیان و ابداعات خاصّ خود دست یابد. ابداعاتی که بهره‌گیری از فرهنگ عامّه و فرهنگ کوچه را سرلوحهٔ برنامه خود داشت. بابافغانی وصف طبیعت را از سبک خراسانی اخذ کرد و عرفان و عشق را از شاعران سبک عراقی به‌وام گرفت، و آن گاه کوشید تا با تلفیق این عناصر، با عناصر

خیال‌بندی و مضمون‌پردازی، به‌توسّع و گسترش شبکه‌های تداعی معانی موفّق گردد و طرزی تازه پدید آورد.

پس از مکتب وقوع، تکامل منطقی و حقیقی شعر فارسی در سبک هندی تحقّق یافت. شاعرانی همچون ظهوری ترشیزی، عرفی شیرازی، فیضی دکنی، مسیح کاشانی، ملک قمی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی، طالب آملی، سلیم تهرانی، عظیما نیشابوری، صیدی تهرانی، واعظ قزوینی، بیدل دهلوی، غنیمت پنجابی، غنی کشمیری، شوکت بخارایی، جویا تبریزی، فانی کشمیری، غزالی مشهدی، محتشم کاشانی، ولی دشت بیاضی، شانی تکلو، قدسی مشهدی، سنجر کاشانی، شکیبی اصفهانی، طرزی افشار، ناصر علی سرهندی، حزین لاهیجی، نظام دست‌غیب، نقی کمره‌ای، فغفور گیلانی، رضی آرتیمانی، شفایی اصفهانی، غیاثای شیرازی، شاپور طهرانی، فصیحی هروی، مشرقی مشهدی، اوجی نطنزی، سالک یزدی، سرمد کاشانی، فیّاض لاهیجی، ملّا شاه بدخشانی، شیدای فتحپوری، برهمن لاهوری، ذبیحی یزدی، احسن تربتی، فوجی نیشابوری، احمد عبرت، عرشی دهلوی، سالک قزوینی، رمزی کاشانی، راقم مشهدی، مجذوب تبریزی، وحید قزوینی، عالی شیرازی، سرخوش کشمیری، میر نجات اصفهانی، شهرت شیرازی، عالی نیشابوری، آفرین لاهوری، فقیر دهلوی، گرامی کشمیری، ثابت اله‌آبادی، و هزاران شاعر دیگر که نام‌هایشان در تذکره‌ها ثبت است، شعر فارسی را اوج و ارتفاع تازه بخشیدند.

مفاهیم جدیدی طرح و عرضه شدند و مضمون‌یابی‌ها و تصویرپردازی‌ها ارج و اعتبار بی‌اندازه یافتند. تصویرگری و خیال‌بندی به‌شدّت رواج و رونق گرفت و رقابت تعداد زیادی از شاعران، سبب شد که شعر از ابداعات و نوآوری‌هایی که روز به‌روز نمی‌یافتند، در دربارهای پادشاهان هند مقام و موقعیّت سزاوار به‌دست آوردند و از منزلت و موقعیّتی مطلوب برخوردار شدند. این امر علّت اصلی مهاجرت شاعران ایرانی به‌سرزمین هند بود. از دیگر سوی توجّه امیران و سلاطین وقت به‌زبان و ادب فارسی سبب اشاعه و گسترش شعر و فرهنگ ایرانی اسلامی در میان هندوان شد. بسیاری از شاعران برجستهٔ سبک هندی از اهالی هند بوده‌اند و علّت اصلی این امر در واقع همان توجّه روزافزون دربارها و مردم به‌زبان و ادب فارسی بوده است. قرن‌ها بود که هند

با فرهنگ اسلامی ایران احساس پیوند و یگانگی می‌کرد. در واقع این زبان فارسی بود که پل انتقال فرهنگ اسلامی به‌سرزمین پهناور هند شد[1].

تولّد و زندگی بیدل دهلوی

بیدل هرقدر به‌زبان فارسی خدمت برجسته نموده، از آن بیشتر به‌علم و دیانب اسلام، خدمت شایان فرموده است.

مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل دهلوی به‌سال ۱۰۵۴ هجری در شهر «عظیم‌آباد» ایالت «پتنه» هند متولّد شد. تحصیلات ابتدایی را در همان شهر آغاز کرد. پدرش عبدالخالق مردی سپاهی بود که بعدها از کار سپاه کناره گرفت و به‌تصوّف روی آورد و در زمرهٔ دراویش قادری درآمد. نام بیدل یعنی عبدالقادر نیز پیامد نذری است که پدر کرده بود. پدر بیدل که صاحب فرزند نمی‌شد نذر کرد که اگر خداوند فرزندی به‌وی عطا کند نام او را به‌تیمّن و تبرّک عبدالقادر خواهد گذاشت که در واقع نام بنیان‌گذار فرقهٔ قادریّه، شیخ عبدالقادر گیلانی است.

هنوز شش بهار از عمر بیدل نمی‌گذشت که پدرش روی در نقاب خاک کشید و او را با کوهی از مشکلات تنها گذاشت. از این پس عموی جوانش سرپرستی او را به‌عهده گرفت. بیدل تا ده‌سالگی به‌مکتب می‌رفت، امّا پس از ستیز و دعوایی که روزی در مدرسه واقع شد، عمویش که شاهد آن بود، وی را از رفتن به‌این مکان باز داشت و ترجیح داد که این شاگرد مستعدّ و ساعی در بیرون از مدارس رسمی مطالعات خود را پی‌گیرد. بیدل در ده سالگی *قرآن* را از حفظ داشت و به‌چند زبان کاملاً آشنا بود. نخستین اشعار بیدل نیز مربوط به‌همین دوره هستند. بیدل تحت تأثیر تعلیمات پدر و عمویش در سلک دراویش قادری درآمده و با تعلیمات متصوّفه به‌خوبی آشنا شده و

---

۱. دربارهٔ شکل‌گیری مکتب وقوع و سبک هندی به‌منابع ذیل رجوع کنید: *مکتب وقوع در شعر فارسی*، احمد گلچین معانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ ه ش؛ *عرفان و ادب در عصر صفوی*، دکتر احمد تمیم‌داری، ۲ جلد، انتشارات حکمت، ۱۳۷۲ ه ش و ۱۳۷۳ ه ش؛ *سیری در شعر فارسی*، دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، انتشارات زرّین، ۱۳۶۲ ه ش؛ *تاریخ ادبیّات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ادوارد براون، ترجمهٔ دکتر بهرام مقدادی، انتشارات مروارید، ۱۳۶۹ ه ش؛ *تاریخ ادبیّات در ایران*، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۴، انتشارات فردوسی، چاپ ششم ۱۳۶۹ ه ش.

رشد کرده بود. او در این راه تا آن‌جا پیش رفت که به‌صورت یکی از اقطاب فرقهٔ قادری درآمد. او خود در این زمینه می‌سراید:

فقر ما آیینهٔ رمز هو الله است و بس
فیض این خاک از هزاران سیر نتوان یافتن

در کنار شاعران بزرگی همچون ناصر علی سرهندی، شوکت بخارایی، صائب تبریزی، کلیم کاشانی، غنی کشمیریی و دیگران، طبع بیدل جوان آرام آرام بالید و بارآور گردید و اندک اندک هلال شهرتش رو به‌بدر کامل شدن گذاشت.

بیدل در جوانی با فقر شدیدی دست و پنجه نرم کرد. او خود در خاطراتش می‌نویسد که روزی از شدّت فقر چنان گرسنه بودم که مرگ را به‌چشم دیدم. به‌پس دیواری مخروبه رفته تا در پس آن آسوده بمیرم. امّا اتّفاق شگفتی رخ داد. آن سوی دیوار سکّه‌ای یافتم که می‌توانست سبب آسودگی چند روزه باشد. سکّه را برداشتم و برگشتم[۱]. بدین‌سان شاعر از مرگ نجات یافت.

بیدل مدّتی نیز به‌کار سپاهی‌گری پرداخت و به‌عنوان روزمزد در سپاه شاهی به‌خدمت مشغول شد. امّا او که طبع بلندش با این مسائل سازگار نبود، بلافاصله پس از این‌که به‌اشتباه خویش واقف شد استعفا داد و دیگر تا پایان عمر خویش از پذیرش شغل دولتی ابا کرد.

تولّد بیدل مصادف با حکومت شاهجهان امپراتور مغول هند بود. حکومت‌های محلّی از حکومت مرکزی فرمان می‌گرفتند و قدرت امپراتور روز به‌روز در حال افزایش بود. تجارت و صنعت پیشرفت کرده و دین نیز از شکوفایی خاصّی برخوردار بود. چون شاهجهان امپراتوری ادب دوست بود از شاعران در دربار او استقبال می‌شد. عرفان نیز در این دوره رشد شگرفی داشت.

---

۱. دربارهٔ زندگی و احوال بیدل علاوه بر تذکره‌های مربوط به‌شعر عهد صفوی و بعد به‌کتب و منابع ذیل مراجعه شود: *احوال و آثار بیدل*، دکتر عبدالغنی، افغانستان، ۱۳۴۱ هـ ش؛ *بیدل‌شناسی*، غلام حسین مجدّدی، افغانستان، بی‌تاریخ (۲ جلد)؛ *نقد بیدل*، صلاح‌الدّین سلجوقی، افغانستان، ۱۳۴۰ هـ ش؛ *شاعر آینه‌ها*، دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷ هـ ش؛ *چهار عنصر بیدل دهلوی*، تصحیح خلیل‌الله خلیلی، افغانستان، مجموعهٔ آثار.

شاهجهان به‌هنرهای زیبا، اهمیّت بسیار می‌داد. تخت طاووس که بعدها در لشکرکشی نادرشاه، به‌هند، به‌غنیمت گرفته شد، نمونه‌ای ممتاز و شگفت‌آور از هنر جواهرسازی و منبّت‌کاری آن دیار بود که در زمان او و به‌امر وی ساخته شد. برای ساختن آن در حدود یک کرور روپیه مصرف شد. مرگ ممتاز محل زوجهٔ محبوب شاهجهان که پس از وضع حمل چشم از جهان فروبست، برای شاهجهان در ساختن بنای عظیم و زیبای تاج محل عامل و انگیزه‌ای قوی بود. این بنا در واقع یاد بود محبّت بی‌شائبهٔ امپراتور نسبت به‌همسرش است.

شاهجهان تقویم اسلامی را جایگزین تقویم مغولی ساخت و بدین ترتیب رضایت بسیاری از علمای اسلامی را جلب کرد. او فردی دانشمند، شاعر و ادب دوست بود و بنا به‌نقل تواریخ تا آن‌جا به‌کتاب و کتابخانه علاقه داشت که بر بسیاری از کتب خطّی حواشی سودمند نوشته است. این امر حکایت از آگاهی‌های دینی و فلسفی و علمی او دارد و نشان می‌دهد که امپراتور تا چه اندازه به‌مسائل فرهنگی علاقه‌مند بوده است. در زمان او علما و دانشمندان بزرگی همچون شیخ عبدالحق دهلوی (م: ۱۰۴۲ ھ)، مولوی عبدالحکیم سیالکوتی (م: ۱۰۶۸ ھ) و شیخ محمّد افضل جونپوری زندگی می‌کرده‌اند و آثار بزرگی در فقه و اصول، تفسیر و دین‌شناسی از خود به‌یادگار گذارده‌اند. سعدالله خان علّامی وزیر دانشمند او نیز در فلسفه، ادبیّات، دین‌شناسی و دیگر علوم متداول عصر خویش متبحّر بوده و قرآن شریف را از حفظ داشته است.

شاهجهان و دیگر حاکمان هند در آن زمان، ایران را الگوی خویش قرار داده بودند و سعی می‌کردند که در تمامی زمینه‌ها خود و جامعهٔ خود را با معیارها و موازین و آداب و رسوم و سنن فرهنگ ایرانی منطبق و مطابق سازند. از شاهجهان نقل است که گفته بود: "پایتخت ما همانند شیراز است"، و این سخن حکایت از آن می‌کند که شهرهای ایران در آن زمان در نگاه مردم هند اهمیّت و شان فراوانی داشته‌اند.

اصل بیدل، از قبیلهٔ برلاس است یعنی نسب او به‌این قوم می‌رسد. معنی برلاس، دلیر و نجیب‌الاصل است. این لقب را نخستین بار ایره دمسی برلاس نسبش با چند واسطه به‌تیمورلنگ گورگانی می‌رسید، برای خود برگزید. بنابراین شاید بتوان گفت که طایفه و قبیلهٔ برلاس از تیموریان بوده‌اند.

اگر قبیلهٔ شاعر را قبیلهٔ ارلات هم بدانیم، قبیلهٔ ارلات نسبتی با چنگیزخان مغول داشته‌اند. مادر چنگیزخان، پس از مرگ پدر او با مردی به‌نام منگلک ایزگه وصلت کرد. پسر دوم این مرد، ارلات نام داشت و قبیلهٔ ارلات را از بازماندگان او دانسته‌اند. قبیلهٔ ارلاس نیز که برخی از تذکره‌نویسان (مانند شیر علی خان لودی در *مرآت‌الخیال*) بیدل را بدان منسوب داشته‌اند از قبایل مغول بوده است. ظاهراً آنچه شیر علی خان لودی مؤلّف تذکرهٔ *مرآت‌الخیال*، دربارهٔ شاعر نوشته صحیح‌تر است. زیرا به‌گفتهٔ او بیدل آن چه را که او نوشته بوده دیده و آن را کافی دانسته است.

عظیم‌آباد، شهری که بیدل در آن متولّد شد، بسیار قدیمی بوده است. حتّی بنا به‌روایتی هنگامی که این شهر بنا می‌شد بودا (۵۰۰ ق م) از عظمت و شکوهی که این شهر درآینده به‌دست خواهد آورد، سخن گفته بود. نام نخستین این شهر پاتلی‌پوترا بوده که بعدها به‌نام عظیم‌آباد پتنه شهرت یافت. این تغییر نام ظاهراً در سال ۱۱۱۶ هجری توسّط شاهزاده نواسه اورنگ‌زیب، صورت گرفته است. تا سال ۱۰۵۴ هجری که سال تولّد بیدل است، این شهر همچنان پتنه نامیده می‌شد. درست شصت سال بعد نام شهر از پتنه به‌عظیم‌آباد تبدیل شد. شهر عظیم‌آباد امروز نیز به‌همان نام پتنه شناخته می‌شود. این شهر در ساحل جنوبی رود گنگ قرار دارد.

از زمان دقیق مهاجرت خانوادهٔ بیدل به‌هند اطّلاع دقیقی در دست نیست. امّا قدر مسلّم این است که تا هنگام تولّد بیدل، چند نسل از مهاجرت آنان که عموماً نظامی بوده‌اند، به‌این سرزمین می‌گذشته است.

بیدل در نگاه تذکره‌نویسان

تذکره‌نویسان و تاریخ‌نویسان بزرگ، بیدل را به‌عظمت یاد کرده‌اند. آزاد بلگرامی در تذکرهٔ نفیس و پرارزش *خزانهٔ عامره*، از بیدل چنین یاد می‌کند:

> "بیدل، میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی، پیر میکدهٔ سخندانی و افلاطون خم‌نشین یونان معانی است که را قدرت که به‌طرزتراشی او تواند رسید و که را طاقت که کمان بازوی او تواند کشید؟ چنانچه خود جرس دعوی می‌جنباند:
>
> مدّعی، درگذر از دعوی طرز بیدل! سِحر، مشکل که به‌کیفیت اعجاز رسد

و مؤلّف گوید:

رساند پایهٔ معنی به‌آسمان نهـم بلند طبع شناسد کـلام بیـدل را

نشانهٔ فقر جزو دماغش و فروغ روشندلی نور چراغش. اصلش از گروه ارلاس، در بلدهٔ عظیم‌آباد، پتنه از شبستان عدم به‌صبح‌کدهٔ هستی رسید و در بلاد هندوستان نشو و نما یافت و در بنگاله بیشتر به‌سر می‌برد. آغاز شباب به‌نوکری شاهزاده محمّد اعظم خلف خلدمکان، روزگار می‌گذرانید و به‌منصبی سرفرازی داشت. یکی از آشنایان تعریف سخن‌سنجی میرزا به‌سمع شاهزاده رسانید، از او خواست که شعری بگوید. سرانکار باز زد، هرچند یاران الحاح کردند که نظمی در مدح شاهزاده باید گفت، درجهٔ پذیرایی نیافت. همان ساعت علاقهٔ نوکری قطع کرده، به‌دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد آمد و بقیّهٔ عمر را در این بلدهٔ طیّبه به‌پایان رسانید. ذکر میرزا در این جریده بنابر هم‌مشربی مؤلّف است. یعنی ترک مدّاحی و ردّ صله. صله عطای همّت امراست و ردّ صله، همّت فقرا... و چون میرزا خود را از در اغنیا کشید حق تعالی امرای عصر را بر آستان او فرستاد. از اواخر عهد خلدمکان تا اوایل جلوس فردوس آرامگاه، محمّد شاه، ارکان هر سلطنت به‌خدمت او می‌رسیدند و مراتب نیاز به‌تقدیم می‌رسانیدند. و چون نوّاب آصف‌جاه در سنهٔ ثلاث و ثلثین مائه و الف (۱۱۳۳ هـ) بر کشور دکّن مسلّط شد، نامهٔ طلب به‌میرزا نوشت. میرزا در جواب این بیت به‌قلم آورد:

دنیا اگر دهنـد نخیـزم ز جـای خـویش من بسته‌ام حنای قناعت به‌پای خـویش

میرزا، سیوم (سوم) صفر سنهٔ ثلث و ثلثین مائة و الف، به‌عالم قدس خرامید و در صحن‌خانهٔ خود، واقع در شاهجهان‌آباد مدفون گردید... میرزا در زبان فارسی چیزهای غریبی اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند. بلی *قرآن* که کلام خالق السنه است، فصحای عرب قبول نمی‌کردند؛ غیرفارسی که تقلید زبان فارسی کند بی‌موافقت اصل، چگونه مقبول اهل محاوره تواند شد؟ مثلاً میرزا، مخمّس در مرثیهٔ فرزند خود دارد. در آن‌جا گوید:

هرگه دو قدم خرام می‌کاشـت از انگشتش عصا به‌کف داشـت

خرام کاشتن، عجب چیزی است! امّا خان آرزو در *مجمع‌النّفایس* می‌گوید که چون میرزا از راه قدرت تصرّفات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت و کاسه‌لیسان این‌ها که از اهل هندند در کلام این بزرگوار سخن‌ها دارند و فقیر در صحّت تصرّف صاحب قدرتان هند، هیچ‌سخن ندارد، بلکه قایل است چنان‌چه در رسالهٔ *دادسخن* به‌براهین ثابت کرده، هرچند خود تصرّف نمی‌کند احتیاطاً. انتهی کلامه. میرزا، اشعار موافق قواعد فصاحت نیز بسیار دارد. غزل، مثنوی، رباعی، قصیده و همچنین نثر نیز به‌طرز خاص می‌طرازد و اکثر به‌زبان تصوّف حرف می‌زند. حقّا که سخن او طرفه دماغی دارد. کلیّاتش مابین نود و صد هزار بیت است. دیوان غزل میرزا، منقول از کلیّاتی که بر مزار او می‌باشد، نسخهٔ تحفهٔ صحیح به‌ابتیاع فقیر درآمده... در بحور قلیل‌الاستعمال غزل‌ها به‌قدرت می‌گوید، خصوص بحر کامل"[1].

صاحب تذکرهٔ *منتخب‌اللطایف* دربارهٔ شعر و شخصیّت بیدل، می‌نویسد:

"میرزا عبدالقادر بیدل اصلش از توران و قومش اولاب است، مدّتی در بنگاله به‌سربرده در بلدهٔ دهلی آمده، قریب سی سال بر پوستین توکّل و به‌خرید مربّع نشسته، از زاویهٔ قناعت پا بیرون ننهاده و او ـ تعالی ـ ارباب دول را بر درش فرستاده. اکثر احوالش در کتاب *چهار عنصر*، که شخص تصوّف را ارکان و از تصانیف فایقهٔ آن سرآمد نثاران است، مسطور است و کلیّاتش که نهایت عظیم و ضخیم و مشتمل اقسام شعر است، مشهور. القصّه، او به‌تاریخ صفر سنهٔ یک هزار و یکصد و سی و سه از این جهان، به‌عالم جاویدان رفت"[2].

مولانا محمّد قدرت‌الله گوپاموی هندی در تذکرهٔ *نتایج‌الافکار*، دربارهٔ مولانا عبدالقادر بیدل می‌نویسد:

"سرو بوستان طریقت، تذرو بیابان حقیقت، قدوهٔ اکابر و افاضل، میرزا عبدالقادر بیدل، که اصلش از قوم ارلاس جغتایی است، و ولادتش در بلدهٔ عظیم‌آباد روی

---

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷٦ ه/٦۳-۱۷٦۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م، ص ۴-۱۵۲.

۲. ایمان، رحیم علی‌خان: *منتخب‌اللطایف*، انتشارات سنایی، تهران، ص ۲-۱۱۱.

داده، ذات شریفش به‌کسوت فضایل و کمالات متنوعه آراسته و طبع همایونش به‌کلیهٔ فنون عجیبه و غریبه پرداخته. در نظرپردازی قدرت تام داشت، و به‌انشاء طرازی قدرت مالاکلام، نسایم انفاس قدسه‌اش گلشن سخن را آب و رنگی تازه بخشیده، و مشّاطهٔ فکر بلندش به‌کمال لطف و حسن چهره‌آرای عرایس معانی گردیده، به‌صفای فطرت موصوف و به‌ذکای فکرت معروف بوده. از آن‌جا که دست خواهش از اهل دنیا کشیده و قطع نظر از اغراض نفسانی به‌طور کلّی نموده حقّ سبحانه به‌عطای فرط عزّت و اعتبار، امرا و ارکان سلطنت را مسخّر و منقاد وی فرموده که هریکی لاسیّما نوّاب شکرالله خان با جمیع خویش و اقارب خود آشفتهٔ محبّت و اعتقاد میرزا بوده و نوّاب نظام‌الملک آصف‌جاه در شعر نسبت به‌میرزا داشت، و هرگاه که [بیدل] به‌دولت‌خانهٔ نوّاب می‌رفت به‌استقبال پیش می‌آمد و به‌نهایت اعزاز و اکرام بر مسند خود می‌نشاند. غرض که از اواخر عهد عالمگیر پادشاه تا اوایل محمّد شاه، ارکان هر سلطنت به‌خدمتش مشرّف می‌گشتند. آخرالامر در سنهٔ ۱۱۳۳ هجری به‌عالم بقا خرامید و در صحن خانه‌اش واقع در شاهجهان‌آباد مدفون گردید. میر عبدالولی عزلت گفته که به‌تقریب عرس بر سر قبر میرزا حاضر شدم. شعرای شاهجهان‌آباد جمع بودند. کلیّات میرزا را برآورده به‌محفل گذاشتند. من به‌این نیّت که از آمدنم میرزا خبری دارد آن را گشادم. سرصفحه این بیت یافتم:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم   که بر خاک آیی و من مرده باشم

همه یاران دیدند و به‌کرامت میرزا معرّف گردیدند"[1].

صاحب تذکرهٔ *مرآت‌الخیال* از بیدل چنین یاد می‌کند:

"فرشته خوی صاحبدل، میرزا عبدالقادر بیدل. زلال فکرش در صدف گوش‌ها نیسانی می‌کند و سحاب سخنش در چمن هوش‌ها باغبانی می‌نماید. بلندپروازان اوج سخن‌سنجی اگر در هوای دریافت مطلب بلندش فکرها را به‌عالم بالا

---

۱. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ه): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ه/۱۸۴۲ م)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری، ص ۴-۱۱۲.

فرستند رواست. و صدرنشینان انجمن نکته‌دانی اگر طوطی طبع را به‌امید طاقت در مقابل آینهٔ فکر صافش گذارند سزا. حسن معنی از پردهٔ مشکین الفاظش به‌رنگ شعشعهٔ جمال معشوق از حجاب نقاب، نمایان؛ و حروف دل‌نشین از پرتو مضامین روشن چون خطوط شعاعی، مقدّمهٔ خورشید تابان. ریزش معانی بر زمین اشعارش قطرات باران رحمت، بیرون از اندازه و شمار؛ و کبک خوش‌خرام از الفاظ آبدار، چون ابر نیسان، گهربار... از قوم جغتای برلاس است و در هند نشو و نما یافته. در مدّت‌العمر بجز تعلّق جمال معنی به‌هیچ‌تعلّقی سر همّت فرود نیاورده، و از بدو شعور به‌جز لذّت سخن به‌هیچ‌لذّتی میل نکرده"[1].

امیر علی شیر لودی پس از نقل غزلی از بیدل، با مطلع:

نشد ز آیینهٔ کیفیت ما ظاهر آرایی

نهان ماندیم چون معنی به‌چندین لفظ پیدایی

به‌داستان دیدار و گفت‌وگوی بیدل با شاعر بزرگ آن عصر ناصر علی سرهندی اشاره دارد:

"روزی میرزا را در مجلس نوّاب شکرالله خان با شیخ ناصر علی اتّفاق افتاد که باهم صحبت کردند و این غزل که مرقوم شد در میان آمد. شیخ در آن مطلع سخن کرد و گفت: معنی‌ای که شما می‌گویید تابع لفظ است. هرگاه لفظ پیدا گردد، معنی البتّه ظاهر می‌گردد. میرزا تبسّم کرد و گفت: معنی‌ای که شما تابع لفظ می‌دارید، آن نیز لفظی بیش نیست. امّا آن چه من حیث هی‌هی معنی است، به‌هیچ‌لفظی درنمی‌آید. مثلاً حقیقیت انسان که با این همه شروح و تفصیل در کتب مندرج است، هیچ‌مکشوف نگردیده. شیخ ساکت شد. امّا بر اکثری از ابیات دیگر وجد کرد"[2].

---

۱. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲٤ هجری، ص ۵-۲۹۴.

۲. همان، ص ۲۹٦.

مولانا افضل سرخوش در تذکرهٔ *کلمات‌الشعراء*، دربارهٔ بیدل می‌نویسد:

"بحر بی‌ساحل، میرزا عبدالقادر بیدل، استاد فنّ است. بسیار گو و خوش‌گوست. امروز در دارالخلافه کوس رستمی می‌نوازد و به‌داد معنی‌یابی می‌رسد. دیوان‌ها و مثنویّات متعدّد دارد، و نثرهای رنگین نیز می‌نگارد. در این عهد، شاعر غرّا چون او نیست. وجود شریف او غنیمت است. بسیار خوش خلق و آرمیده است"[۱].

سرخوش ظاهراً از متابعان سبک بیدل بوده و با مولانا بیدل مراوداتی نیز داشته است. در *کلمات‌الشعراء* در این زمینه می‌نویسد:

"فقیر، سرخوش، به‌اشارهٔ میان ناصر علی، چند بیت ایشان (بیدل) را از راه شوخی‌ها پیش مصرع رسانیده، مطلع ساخته. اگر ایشان شنیده محظوظ شدند، از روی غیرتی که تلامذهٔ رحمان را می‌باشد بد بردند، امّا یاران منصف پسندیدند. چنان‌که ایشان فرموده‌اند.

بیدل:

به‌فرصت نگهی آخر است تحصیلم   برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا

سرخوش:

ز بی‌ثباتی عبرت سرشته‌اند مرا   برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا

بیدل:

عوارض کثرت وهم است وحدت ما را
خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دو تا گردد

سرخوش:

دویی کی ذات وحدت را به‌کثرت رهنما گردد
خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دو تا گردد

بیدل:

شخص پیری، نفی هستی می‌کند، هشیار باش
صورت قد دو تا آیینهٔ ترکیب لاست

---

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲۶ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ ه)، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م. ص ۱۴.

سرخوش:

جلوگاه نقش پیری تختهٔ مشق فناست   صورت قد دو تا آیینهٔ ترکیب لاست

در زمینهٔ غزل حافظ که فرموده، غزلی به‌تغیّر قافیه کرده بود. در آن غزلی بیتی به‌حسن ادا فرموده، فقیر نیز به‌شوق آن مطلع گفته:

بیدل:

درهای جنّت وا بود امروز   از بی‌دماغی گفتیم فردا

سرخوش:

جام می‌عشق دادند ناگاه   از خویش رفتیم الله الله

بیدل:

گل جام خود عبث به‌شکستن نمی‌دهد   صاف طرف به‌شیشهٔ رنگ پریده است"[۱]

بندرابن داس خوشگو، در تذکرهٔ خود به‌نام سفینهٔ خوشگو، دربارهٔ بیدل چنین می‌نویسد:

"آن‌جناب از الٰهیّات، طبعیّات و ریاضیّات کم و بیش چاشنی بند کرده بوده، و به‌طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصهٔ مهابهارات که در هندیان از آن معتبرتر کتابی نیست، به‌یاد داشت و در فنّ انشای منشی بی‌نظیر [بود]... مؤلّف هر روز به‌خدمتش می‌رسید... آن‌حضرت در فهم معنی توحید و معارف پایه‌ای بلند داشت. علم تصوّف خوب ورزیده، و مسائل آن را از عمل این فن به‌تحقیق کمال رسانیده، در این مقدّمه جنید و بایزید وقت خود بود... در متأخّرین هیچ‌شاعر به‌این عزّت و آبرو به‌سرنبرده که او داشت. قطب‌الملک، سیّد عبدالله خان که وزیراعظم پادشاه نشان بود، دو سه مرتبه که طلب داشت همین که نظرش بر میرزا افتاد از کرسی می‌خاست و پیش دویده و معانقه می‌کرد و تکیه و مسند می‌گذاشت. و نوّاب‌الملک آصف‌جاه، که وکیل مطلق هندوستان بود از دوستان ایشان است. دیوانی به‌مشورت ایشان ترتیب داده و دیگر اکثر خرد و بزرگ شهر، سرشام به‌خدمتش می‌رفتند و انواع

۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲۶ ه): *کلمات‌الشعرا*، ص ۵–۱۴.

فیض برمی‌داشتند... فقیر در این مدّت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده، با هزاران مردم برخورده می‌باشم، لیکن به‌جامعیّت کمالات و حسن اخلاق و بزرگی و همواری و شکفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و انداز سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضایل انسانی، همچو اویی ندیده‌ام... در عمر زیاده از هزار مرتبه به‌خدمتش مستفید شده باشم"[۱].

بیدل در نگاه معاصران

از کسانی که دربارهٔ شعر و شخصیّت بیدل سخن به‌میان آورده‌اند دکتر هارومل سدارنگانی است که در کتاب *پارسی‌گویان هند و سند* می‌نویسد:

"میرزا عبدالقادر بیدل، متوفی به‌سال ۱۱۴۳ هجری مردی روشن‌فکر بوده، و طبعی توانا داشت. به‌قول دکتر رضازاده شفق، در غزل عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی به‌کاربرده و بهترین نمونهٔ سبک هندی را نشان داده است"[۲].

واله داغستانی عقیده دارد که:

"هرچند اکثر اشعارش موافق محاورهٔ فصحای عجم نیست، و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، امّا شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد. قصاید و قطعات و مثنوی در کمال بلاغت و مناسبت در سلک نظم کشیده"[۳].

دکتر عزیز احمد نیز در کتاب کم حجم امّا با ارزش *تاریخ تفکّر اسلامی در هند* به‌بیدل و شعر او پرداخته و می‌نویسد:

"در عصر اورنگ‌زیب (۱۱۱۸–۱۰۶۹ ه) به‌سبب سخت‌گیری او، هیچ‌گونه حمایت رسمی از شعرا به‌عمل نیامد و شعر فارسی رو به‌انحطاط رفت. با این وصف، شاعری مثل میرزا عبدالقادر بیدل چالشگرترین شاعر هندی ایرانی با مضامین و حسن انتخاب واژه‌هایش و کوشش در جهت عقلی کردن افکار و

---

۱. خوشگوی دهلوی، بندرابن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱۴۷ ه/۵–۱۷۳۴ م) به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م. ص ۸–۱۱۴.

۲. شفق تبریزی، صادق رضازاده: *تاریخ ادبیّات ایران*، نشر دانشگاه شیراز، چاپ دوّم ۱۳۵۲ ه‌ ش، ص ۲۵۱.

۳. سدارنگانی، دکتر هارومل: *پارسی‌گویان هند و سند*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ ه‌ ش، ص ۷–۱۴۶.

تصاویر خیال، نبوغ خویش را نشان می‌دهد... سبک هندی در اشعار سرشار از جوش فکری بیدل به‌اوج خود رسید. اشعاری درونگرا که به‌سختی خود را از قیود سبکی متکلّفانه که بیدل پای‌بندش شده بود، آزاد می‌کرد"[۱].

یکی دیگر از ستایندگان بیدل، اندیشمند و شاعر بزرگ معاصر مرحوم اقبال لاهوری است. اقبال نسبت به‌بیدل شیفتگی شگرف و شگفتی را نشان می‌دهد. شیفتگی اقبال را می‌توان در سروده‌هایی که در آن‌ها بیت یا مصرعی از بیدل را تضمین کرده یا در سخنانی که دربارهٔ عارف دهلوی گفته است، مشاهده کرد. در نگاه اقبال، بیدل تنها یک شاعر نیست، بلکه او بیدل را پس از سنکراچاریا (شارح *اوپانیشادها*)، بزرگ‌ترین متفکّر تمامی شبه قارّهٔ هند می‌داند. او در کتاب *ضرب کلیم*، قطعهٔ شعری به‌اردو دارد که در آن بیتی از بیدل را تضمین می‌کند. ترجمهٔ آن شعر این است:

این بود عین حقیقت یا فریب چشم من؟
این زمین، این دشت، آن کهسار، آن چرخ کبود
این یکی می‌گفت هست و آن یکی می‌گفت نیست
کی توان دانست که دارد جهان تو وجود؟
عقدهٔ مشکل به‌راه اهل همّت مانده بود
میرزا بیدل به‌خوبی این گره را برگشود
دل اگر می‌داشت وسعت بی‌نشان بود این چمن
رنگِ می بیرون نشست از بس که مینا تنگ بود[۲].

در *اقبال‌نامه* و *مقالات اقبال* ابیاتی از سروده‌های بیدل مورد استفادهٔ اقبال قرار گرفته‌اند. از آن جمله می‌توان به‌ابیات ذیل اشاره کرد:

شور لیلی کو که باز آرایش سودا کند　　خاک مجنون را غبار خاطر صحرا کند

*

۱. احمد، دکتر عزیز: *تاریخ تفکّر اسلامی در هند*، ترجمهٔ نقی لطفی و محمّد جعفر یاحقی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش، ص ۱۰۹ و ۱۱۲.

۲. ریاض، دکتر محمّد: *اقبال لاهوری، و دیگر شعرای پارسی‌گوی*، چاپ پاکستان، ص ۱۳۲.

تا ز آغوش وداعـش داغ حـیرت چیده اسـت
همچو شمع کشته در چشم نگه خوابیده است

*

هرچه در دل گذرد وقف زبـان دارد شـمع　　سوختن، نیست خیالی که نهان دارد شمع

*

نزاکت‌هاست در آغوش مینا خانهٔ حیـرت　　مژه برهم مزن تا نشکنی رنگ تماشـا را

*

با هر کمال اندکی آشفتگی خـوش اسـت　　هرچند عقل کل شده‌ای بی‌جنون مبـاش

*

به‌کلام بیدل اگر رسی مگذر ز جادهٔ منصفی
که کسی نمی‌طلبد ز تو صلهٔ دگر مگر آفرین

*

تـا نگـردی پـایـمـال مـنّـت امـداد خـلـق
بی‌عرق گامی دو پیش از خجلت احسان برآ

اقبال لاهوری به‌شاعری به‌نام غلام حسین شاکر صدّیقی نوشته بود که برای تصحیح کلام خویش باید آثار بیدل را مطالعه کند.

مرحوم استاد سعید نفیسی در مقدّمه‌ای بر کتاب *بیدل چه گفت*، تألیف فیض محمّد خان زکریا، در معرّفی بیدل به‌ایرانیان چنین سخن گفته است:

"از مشرق ایران به‌هر سو که بروید، چه به‌تاجیکستان، به‌افغانستان، چه به‌هندوستان، از هرکس که زبان فارسی را از مادر آموخته یا در دبستان بدان خو گرفته است، از مردم این کشورها که به‌زبان فارسی انس دارند، شب و روز، در خلوت و جلوت، نام بیدل را می‌شنوید. در کابل مرحوم هاشم شایق، شاعر و ادیب معروف، از مردم بخارا که سال‌ها در افغانستان می‌زیست و از مشاهیر ادب فارسی زبان آن سرزمین بود، هر سال در روز رحلت بیدل مجلسی به‌نام «عرس بیدل» در خانهٔ خود در کابل با حضور ادبای شهر تشکیل می‌داد و یک‌روز از بامداد تا شام یاد از وی می‌کردند و آثار وی را می‌خواندند و شرح حال او را

می‌گفتند. این مراسم شمّه‌ای از توجّه فوق‌العاده‌ای است که مردم این کشورها نسبت به‌این شاعر فارسی زبان دارند... نسخه‌های آثار بیدل در هندوستان و پاکستان و افغانستان و ماوراءالنّهر بسیار فراوان است و از پادشاهان و امرا و بزرگان این کشورها گرفته، تا مردم متوسّط، هرکس استطاعتی داشته، نسخه‌ای برای خود ترتیب داده است و در میان آن‌ها نسخ بسیار مجلّل با خطّ خوش‌نویسان معروف کاغذ و تذهیب و جلد بسیار عالی دیده می‌شود و هیچ‌کتابخانه‌ای نیست که کتاب فارسی در آن نباشد و چند نسخه از آثار بیدل در آن نتوان یافت. جای آن است که ایرانیان هم این شاعر بزرگ را که از مفاخر زبان فارسی است بشناسند"[1].

دانشمند، ادیب و شاعر معاصر افغانی فیض محمّد خان زکریا وزیر معارف سابق افغانستان در کتاب کم حجم ولی پربار خویش *بیدل چه گفت*، دربارۀ کلام و اندیشۀ بیدل سخنان شیوایی دارد و می‌نویسد:

"بیدل در نظم و نثر فارسی، سبک بسیار دلربایی را به‌منصۀ ظهور آورد که خواننده و مستمع را مجذوب و مفتون کلام خود می‌سازد. کلیّات بیدل گنج شایگان علم و عرفان است و دنیا با این کلام حقایق پیام، به‌خوبی آشنا گردیده است. ایرانیان از این مفخر زبان فارسی تاکنون کمتر حظّ و بهره‌ای حاصل کرده‌اند. عرب و ترک از این عالم متبحّر اسلام هیچ‌اطّلاعی ندارند. کلیّات میرزا عبدالقادر بیدل، از دور خجستۀ احمد شاه بابا تا امروز در افغانستان، سرمایۀ مطالعۀ اهل علم و عرفان است. در بخارا، ماوراءالنّهر، کلیّات حضرت بیدل شمع محفل بود. هر روز جمعه شعرا و ادبای تاشکند و سمرقند در کُنج باغی انجمنی آراسته گردهم آمده پخت‌وپزی کرده پیاله‌ای چای نوشیدن در دست گنج شایگان بیدل، همه دل را بر سر زانو گذاشته، یکی می‌خواند و دیگران به‌فکر خود آن را توجیه و تفسیر می‌کردند. از بادۀ عشق و محبّت بیدل سرشار می‌شدند و از استماع کلام سعادت تا دورۀ نامیمون حکومت انگلستان، یک

---

۱. عبدالغنی، دکتر: *احوال و آثار بیدل*، ترجمۀ محمّد مهدی آصف، چاپ افغانستان، ص ۲۶۶.

دورهٔ فترت حکومت می‌کرد. زبان انگلیسی وسیلهٔ تحصیل نان و تأمین جان گردید. زبان فارسی و حتّی تمام مفاخر معنوی هند، در این ظلمت فرنگی مآبی، معطّل و مختل گذاشته شد. از بیدل و درس عشق و عرفان او نام و نشانی باقی نماند. و کسی صاحبدل نشد. بیدل هرقدر به‌زبان فارسی خدمت برجسته نموده، از آن بیشتر به‌علم و دیانب اسلام، خدمت شایان فرموده است که سرمایهٔ افتخار گذشته و آیندهٔ مسلمانان عالم شمرده می‌شود. امروز هم به‌کلیّات بیدل خیلی احتیاج داریم. دنیا به‌سوی ضلالت می‌رود. ماده‌پرستی جهان امروز عالم بشریت را به‌عواقب بس خونریز و نتایج فتنه‌انگیز تهدید می‌کند. کلامی چون کلام بیدل عارف و متصوف می‌تواند افکار گمراه کنندهٔ این عصر را اصلاح کند. رنگ، اوهام و خیالات را از دل و دماغ انسان بزداید"[1].

دکتر ذبیح‌الله صفا دربارهٔ بیدل چنین اظهار نظر کرده است:

"بیدل بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی در پایان دوره‌ای است که مورد مطالعهٔ ماست... پارسی‌شناسان هند به‌بیدل از دو راه اعتقاد می‌ورزند. نخست آن‌که او را از صاحب کمالان و پیشروان بزرگ طریقت می‌شمارند، و دوم آن‌که او را بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی متأخّر، بعد از استادانی مانند امیر خسرو دهلوی و عبدالرّحمٰن جامی، می‌دانند. علّت آن است که او در نظم و نثر صاحب شیوهٔ خاص بوده و در بیان معنی‌ها و مقصودهای گوناگون خویش در آن شیوه با نهایت توانایی سخن گفته است. وی از خیال‌بندان چیره‌دست بود و در ایراد مضمون‌های پیچیدهٔ شاعرانه و تشبیه‌ها و ترکیب‌های استعاری و تخیّلی و توهّمات پردامنه و خیال‌پردازی‌های دور و دراز به‌هم در آمیخته، و از این راه‌ها کلامی با رنگ و نگار تازه و کاملاً بدیع فراهم آمده است، که به‌کلّی با آن‌چه در دیوان‌های پیشینیان می‌یابیم، متفاوت است... میر عبدالرزّاق خوافی که به‌ارزش کار بیدل در این راه واقف بود و مانند همهٔ سخن‌شناسان هند بدو اعتقاد می‌ورزید، دربارهٔ وی می‌نویسد: "سرآمد غامض خیالان والا استعداد، و جمع

---

۱. عبدالغنی، دکتر: *احوال و آثار بیدل*، ترجمهٔ محمّد مهدی آصف، چاپ افغانستان، ص ۱۲-۴.

معنی بندان خوش‌فکر را استاد است. بر سریر سخن‌گستری فردارایی و شکوه جمشیدی داشته و در دارالملک سخنوری کوس رستمی نواخته... از بدو نمایش سخن، چنین معنی‌سنج بلند فکرت جلوه فرمای ظهور نگشته. اگرچه در متقدّمین امیر خسرو دهلوی و در متأخّرین مولانا عبدالرّحمٰن [جامی] با فضایل صوری و کمالات معنوی در فنون شاعری جامعیّت تمام داشتند، امّا در زمانهٔ وی به‌دستیاری فکر و پایمردی طبع بلند راه و رسم سخندانی را به‌شایستگی تمام ورزیده. در همهٔ مشام سخندانی و انواع معنی‌یابی به‌کمال جامعیّت شهرهٔ آفاق گردید، بلکه به‌متانت الفاظ و تناسب فقرات و بست تراکیب و نشست مفردات و رنگینی خیال و رسایی انداز موجد آیین تازه و واضع روشی جداگانه که ناسخ طرزهای مستعار و ماحی طورهای باستانی تواند بود، گشت".

"این سخنان میر عبدالرزّاق و دربارهٔ نوآوری‌های بیدل اگرچه درست است، امّا این‌که شیوهٔ او به‌کلّی با آن‌چه دیگران داشته‌اند مغایرت دارد، درست نیست. بیدل و همطرازان او در هند کم نیستند، در حقیقت دنباله‌رو کسانی هستند که شعر پارسی را از سدهٔ نهم به‌بعد از طریقهٔ سنّتی آن بیرون کشیدند و همچنان‌که به‌جای خود گفته‌ام، زیبایی سخن را در ابهام آن پنداشتند، ابهامی که از پیچیدن مقصود در جامهٔ تشبیه‌ها و استعاره‌های دیریاب خیالی و وهمی و بنا نهادن کلام بر آن‌ها حاصل می‌شود... باید اقرار داشت که بیدل در این میدان خیال‌پروری و مضمون‌آوری از همهٔ شاعران دیگر که در زمان‌های نزدیک به‌او و یا در عهد او در هند و ایران پدید آمده بودند، پیشی جست و دست همگی آنان را از پشت بست".

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): *خزانهٔ عامره* (تألیف: ۱۱۷۶ ه/۶۳-۱۷۶۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م.

۲. احمد، دکتر عزیز: *تاریخ تفکّر اسلامی در هند*، ترجمهٔ نقی لطفی و محمّد جعفر یاحقی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۷ ه ش.

۳. ایمان، رحیم علی‌خان: *منتخب‌اللطایف*، انتشارات سنایی، تهران، بی‌تاریخ.

۴. براون، ادوارد: *تاریخ ادبیّات ایران* (از صفویه تا عصرِ حاضر)، ترجمه از دکتر بهرام مقدادی، انتشارات مروارید، تهران، چاپ اوّل ۱۳۶۹ ه ش.

۵. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، تصحیح خلیل‌الله خلیلی، چاپ افغانستان، مجموعهٔ آثار.

۶. تمیم‌داری، دکتر احمد: *عرفان و ادب در عصر صفوی*، دو جلد، انتشارات حکمت، تهران، ۳-۱۳۷۲ ه ش.

۷. خوشگوی دهلوی، بندرابِن داس: *سفینهٔ خوشگو* (تألیف: ۱۱٤۷ ه/۵-۱۷۳٤ م) به‌اهتمام سیّد شاه محمّد عطاءالرّحمٰن کاکوی، سلسلهٔ انتشارات ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، مارس ۱۹۵۹ م.

۸. ریاض، دکتر محمّد: *اقبال لاهوری، و دیگر شعرای پارسی‌گوی*، چاپ پاکستان.

۹. زرّین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *سیری در شعر فارسی*، انتشارات زرّین، تهران، ۱۳٦۲ ه ش.

۱۰. سدارنگانی، دکتر هارومل: *پارسی‌گویان هند و سند*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ ه ش.

۱۱. سرخوش کشمیری، میر محمّد افضل (زنده: ۱۱۲٦ ه): *کلمات‌الشعرا* (تألیف: ۱۱۰۸-۱۰۹۳ ه)، مرتّبهٔ محمّد حسین محوی لکهنوی، دانشگاه مدراس، ۱۹۵۱ م.

۱۲. سرشک کدکنی، دکتر محمّد رضا شفیعی: *شاعر آینه‌ها* (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦۷ ه ش.

۱۳. شفق تبریزی، صادق رضازاده: *تاریخ ادبیّات ایران*، نشر دانشگاه شیراز، چاپ دوّم ۱۳۵۲ ه ش.

۱۴. صفای سمنانی، ذبیح‌الله: *تاریخ ادبیّات در ایران*، انتشارات فردوس، تهران، چاپ ششم ۱۳٦۹ ه ش، ج ۴.

۱۵. صلاح سلجوقی، صلاح‌الدّین فرزند ملّا سراج‌الدّین خان: *نقد بیدل*، به‌اهتمام عبدالله رئوفی، دیونهی وزارت و دارالتألیف ریاست، کابل، ۱۳٤۳ ه ش.

۱۶. عبدالغنی، دکتر: *احوال و آثار بیدل*، افغانستان، ۱۳۴۱ ه ش؛

۱۷. عبدالغنی، دکتر: *احوال و آثار بیدل*، ترجمهٔ محمّد مهدی آصف، چاپ افغانستان.

۱۸. قدرت گوپاموی، محمّد قدرت‌الله (م: ۱۲۸۰ ه): *نتایج‌الافکار* (تألیف: ۱۲۵۸ ه/۱۸۴۲ م)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.
۱۹. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ ش): *مکتب وقوع در شعر فارسی*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ ه ش.
۲۰. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: *مرآت‌الخیال* (تألیف: ۱۱۰۲ ه)، مطبع مظفّری، بمبئی، ۱۳۲۴ هجری.
۲۱. مجدّدی، غلام حسین: *بیدل‌شناسی*، افغانستان، بی‌تاریخ (دو جلد).

عکّاسی از اشعار بیدل!

در گفتگو با ریکاردو زیپولی*

یک روز پس از مراسم افتتاحیهٔ نمایش عکس «چشم درون» با هزار و یک مکافات قرار شد برخی اصحاب رسانه با ریکاردو زیپولی، عکّاس و ایران‌شناس ایتالیایی دیدار کنند. او را در یکی از گوشه‌های موزهٔ هنرهای معاصر تهران یافتم که ساده و بی‌تکلّف روی مبلی نشسته بود.

گفتگوی با این عکّاس ایتالیایی، بسیار فشرده و در کمال ضیق وقت انجام شد و با وجود این‌که زیپولی علاقه داشت به‌تمام پرسش‌ها پاسخ دهد، خبرنگاران دیگر رسانه‌ها مجال این کار را به‌او نمی‌دادند، طوری از بیدل دهلوی حرف می‌زد که گویی سال‌هاست او را می‌شناسد. چهرهٔ دقیق و حسّاسش هنوز در خاطرم مانده است که وقتی سؤال آخر را از او پرسیدم، مثل ادا کردن یک دکلمه، دست‌هایش را به‌دو طرف باز کرد. با نگاهی مستقیم و نافذ به‌سمت پنجره موزه، انگار (بیدل) در آن بعد از ظهر زیر آفتاب زعفرانی زمستان پشت پنجره ایستاده بود.

وقتی با الهام از اشعار بیدل دهلوی به‌عکّاسی پرداختید، متوجّه تعامل ادبیّات با دیگر هنرها شدید؟ به‌هرحال، شما به‌نوعی خواسته یا ناخواسته به‌ادبیّات کهن ایران نقب زدید. در آن وقت حس کردید پیوند محکمی میان این دو حاکم است؟

مسلّما. شک نکنید؛ هرچند این دو قضیّه با یکدیگر متفاوت است، یعنی تصوّر من این است که قضیّه بیدل با ادبیّات کلاسیک در مجموع تفاوت دارد؛ امّا به‌هرحال، حتماً پیوند یا ارتباطی میان اشعار کلاسیک فارسی و هنرهای دیگر هست. شاعرانی مثل

---

* عکّاس و ایران‌شناس ایتالیایی.

عنصری، فرّخی و منوچهری همواره در اشعار خود به‌توصیف طبیعت پرداخته‌اند؛ امّا همین طبیعت شما هم در ابتدای زمانی که کار عکّاسی را شروع کردم، برای من شناخته نشده بود و تصویر ذهنی از این مناظر در ذهن نداشتم؛ امّا وقتی به‌ایران آمدم، با تک‌تک مناظر ایران آشنا شدم و سپس ارتباط برقرار کردم و به‌تدریج با شناخت عمیقی که حاصل شد، توانستم شاعران ایرانی و فارسی زبان خاصّه «بیدل دهلوی» را بهتر بشناسم.

به‌این ترتیب وقتی از مناظر ایران عکّاسی کردم و به‌ایتالیا برگشتم، اشعار آن‌ها در ذهن من چرخ می‌زد. هرچند در این میان تصوّر می‌کنم حساب بیدل حتّی از دیگر شاعران ادبیّات کهن جداست.

شاید به‌این دلیل که بیدل شاعری است که با طرز عکّاسی ارتباط دارد و این را می‌توان از به‌کاربردن کلمهٔ آینه در اشعار او مشاهده کرد. از نظر من، بیدل ارتباطی با مناظر طبیعی ندارد. برخلاف شاعرانی چون فرّخی و عنصری که همواره برش‌هایی از طبیعت را در اشعار خود تصویر کرده‌اند.

بیدل به‌مسیر ذهن علاقه‌مند است. از این نقطهٔ نظر، عکس‌های انعکاسی که در ونیز گرفته‌ام، می‌تواند حاصل پیوندی با اشعار بیدل باشد.

در اشعار کلاسیک ایران، نماد و سمبل‌های فراوانی وجود دارد. همین‌طور در اشعار (بیدل) که خود شما هم اشاره کردید که وی به‌عنوان مثال کلمهٔ آینه را زیاد به‌کار می‌گرفته است، شما چه‌طور توانستید این نمادسازی ادبی را به‌عکّاسی منتقل کنید؟

این قضیّه سمبل و نماد که شما از آن حرف می‌زنید، برای من خیلی اهمیّت دارد. من اعتقاد دارم، یکی از وظایف عکّاس این است که فکر کند با ارائهٔ یک عکس قصد دارد چه چیزی را به‌مردم نشان دهد. به‌تعبیری عکّاس باید واقعاً چشم درون داشته باشد. با این اوصاف هر عکّاس و اساسا هر فردی که هنر خاصّی را دنبال می‌کند، به‌همان اندازه به‌دنبال یک نماد است. در عین حال گونه‌ای از عکّاسی است که عکّاس با سفر کردن به‌کشورهای مختلف می‌کوشد جان آن کشور را درک کند؛ امّا باز هم می‌گویم که نماد، آن جور که شما اشاره کردید، در تمام هنرها درخور اعتناست.

فکر می‌کنید شما در آثار بیدل دهلوی به‌شناخت و درکی که به‌آن اشاره کردید، آن هم در حیطه عکّاسی رسیده‌اید؟

واقعاً درک آثار او مشکل است. در این بحثی نیست که خیلی به‌ندرت می‌توان در میان اشعار او به‌درک رسید. حتّی در این زمینه، یک حکایت هم هست که می‌گویند مردی در آسیای مرکزی به‌هفتاد گونه یک بیت از اشعار بیدل را تفسیر کرد. شب به‌هنگام استراحت، بیدل به‌خواب او آمد و گفت، تمام تفسیرهای تو درباره این بیت نادرست بود. پس ببینید واقعاً چه‌طور می‌توان به‌درک بیدل رسید! به‌هرحال حتّی اگر توانسته‌ام در این حیطه به‌شناختی هم دسترسی‌یابم، آن را به‌حساب برداشت شخصی می‌گذارم. البتّه شاید اگر بیدل به‌خواب من هم بیاید، بتواند به‌من هم همین حرف را بگوید.

وقتی نام ایران به‌گوش‌تان می‌خورد، اوّلین تصویر ذهنی که در شما در خصوص این کشور ایجاد می‌شود، چیست؟

طبیعت، درخت، بیدل، ابر، شعر، سینما، موسیقی و عکّاسی. به‌نظرم همه چیز ایران زیباست.

با سپاس از سرکار خانم آزاده صالحی ـ خبرنگار جام جم آنلاین که این گفتگو به‌همّت ایشان انجام شده است.

کتابی آسمانی خواندم و این است تفسیرش

گفتگویی♦ با محمّد عبدالعزیز مهجور*

محمّد عبدالعزیز مهجور از شاعران و بیدل‌شناسان بزرگ خطّهٔ افغانستان است که تاکنون بیش از ۲٤ عنوان کتاب در این باره از او منتشر شده است. کلاس‌های این استاد ارجمند در زمینهٔ بیدل‌شناسی و عرفان بیدل در افغانستان بسیار پررونق است. آمدن استاد مهجور به‌ایران به‌بهانهٔ برپایی دوّمین برنامهٔ عرس بیدل و آشنایی قدیم این‌جانب با او فرصت این مصاحبه را به‌دست داد آنچه در پی می‌آید مصاحبه‌ای است با او.

استاد! درباره خودتان بگویید؟

اسم من محمّد عبدالعزیز مهجور فرزند استاد زنده یاد محمّد عبدالحمید اسیر، معروف به‌قندی آغا است که در سال ۱۳۲٤ خورشیدی در استان قندهار افغانستان متولّد شده‌ام و تحصیلات عالی را در دانشکده اقتصاد دانشگاه افغانستان به‌درجهٔ لیسانس به‌پایان رسانیدم.

مدّت بیست و پنج سال را در امور بانک‌داری سپری کرده و اخیراً از پست ریاست بانک اکتشاف صنعتی بازنشسته گشتم.

علاقه‌مندی من به‌تصوّف و ادب از زبان طفلی بوده و از فیوضات پدر بزرگوار به‌اقلیم میرزا عبدالقادر بیدل راه یافتم و تاکنون در حدود بیست و چهار اثر در حدود آثار بیدل تألیف که صبغهٔ تحقیقی دارد نوشته‌ام که از آن‌جمله چهار اثر من به‌نام‌هایی شرح مستزاد بیدل، آینه‌بندان حیرت بیدل، «کامدی و مدن» و داغ محرومی، شامل داستان‌های مندرج کتاب‌های عرفان بیدل می‌باشد.

♦ با سپاس از ادیب گرانمایه آقای بیژن مقدّم که این گفتگو به‌همّت ایشان انجام شده است.

* بیدل‌پژوهٔ افغانستان.

علاقه‌مندی شما به‌بیدل و شعر صوفیانه مرا بر آن داشت تا این سؤال را مطرح کنم که نشاط در شعر صوفیانه و به‌خصوص بیدل به‌عنوان مثال از «زمین تا آسمان جوش بهار رحمت است/دیده هر جا باز می‌گردد دچار رحمت است» محصول چه نگاهی است؟

قبل از آن‌که به‌پاسخ سؤال پرداخته شود باید عرض نمود که حضرت بیدل از پیروان مکتب وحدت‌الوجود است که خود در این راه نوآوری‌هایی دارد که با مطالعهٔ اشعار آن استنباط حکایت می‌شود. بیدل از آن جهت به‌نشاط می‌آیدکه بخشایش خداوندی بر غضب آن سبقت دارد و این ایمان، مایهٔ سرور و خوش‌حالی بیدل است و این مطلب از روش‌های مکتب وحدت‌الوجود نشأت می‌گیرد که شیخ اکبر می‌فرماید که "در برابر بخشایش خداوندی احتمال دارد به‌فرعون نیز سوء ظنّ ایمان برده باشند". بیدل اگر خود را وابستهٔ یأس و ناامیدی می‌داند و خود را سمبولی در این راستا می‌پندارد چنانچه می‌گوید:

دست هر امّید محکم داشت دامان دلی   یأس تا بی‌کس نباشد بیدلی آراستند

از این جهت است. موضوع دیگری که بیشتر از همه در شعر بیدل جلب توجّه می‌کند بندگی است که بندگی مقام تکمیل عرفاست، زیرا زمانی که سیر عروجی ختم می‌شود در پایان سیر نزولی بنده صوفی به‌این حقیقت می‌رسد که نه آن قدیم حادث می‌شود و نه این حادث قدیم. بنابراین به‌اوج خود که عبارت بندگی است نایل می‌شود.

بیدل می‌گوید من شعر را از پیامبر آموخته‌ام به‌تبع شاعری که چنین سخنی می‌راند می‌بایست جلوه‌های قرآنی در آن بسیار باشد، دربارهٔ تأثیرات قرآن در بیدل و شعر بیدل توضیح دهید؟

تا جایی که من می‌دانم هیچ‌گاه حضرت بیدل ادّعایی نفرموده‌اند که شعر را از رسول حکیم(ص) دریافت کرده باشم. اگر رباعی‌ای که در این زمینه سروده است درنظر گرفته شود از آن برداشت دیگری به‌دست می‌آید، بیدل می‌فرماید:

بیدل که سر و برگ کمالم عصبی است   فارغ ز کمالات معارف نصبی است
تحقیق این است با تو می‌گویم و بس   بی‌واسطه ارشاد من از روی نبی است

در این‌جا منظور از ارشاد، رهنمایی در تصوّف و عرفان است که بیدل از حضور پر نور محمّدی مستفید گردیده است.

بیدل بیتی دارد به‌این مضمون که یک مصرع آن را متذکّر می‌شوم:

کتابی آسمانی خواندم و ایـن اسـت تفـسیرش

پرواضح است که کلّ معرفت بیدل براساس متابعت از آیات و احادیث است.

در غیر آن نه تصوّف بدون شریعت مدار اعتبار است و نه مایهٔ رستگاری. بزرگی می‌گوید که طریقت و حقیقت خادمان شریعت است و گفته‌اند که طریقت بدون شریعت زنادقه و الحاد است. چون بیدل یکی از متشرّعین اسلام است بنابراین سراسر کلام خود را منطبق به‌آیات و احادیث نموده است.

در شعر بیدل عجز جایگاه خاصّی دارد و به‌نظر می‌رسد که در نگاه او انسان مسلمان نمی‌شود تا عاجز نشود و انگار بعد از رسیدن به‌عجز است که انسان به‌حقیقت دین نایل می‌آید، در باره این توضیح دهید؟

در راه عرفان و تصوّف هریک از عرفا بنای کار عرفانی خویش را بر سجیه‌ای می‌گذارند، چنان‌که شیخ عبدالقادر گیلانی بنای کار تصوّفی خود را بر صدق گذاشت. دیگری به‌یک سجّیه و بیدل بنای کار تصوّفی خویش را بر عجز گذاشته است. به‌عقیدهٔ ابوالمعانی کسانی که عاجزند در حقیقت توانایند:

صاحب تسـلیم را هـر کس تواضع می‌کند چون کنی یک سجده پیدا می‌شود محرابها

*

نقـش پا شو فـروغ مـا در یـاب هست از این در رهی به‌خانهٔ مـا

یا این رباعی:

بیـدل بـه‌سـجود و بنـدگی تـوأم بـاش تـا بـار نفـس بـه‌دوش داری خـم بـاش

زین عجز که در طینت تو گل کرده است الله نمـــی‌تـــوان شـــدن، آدم بـــاش

بیدل براساس انکسار و عجز کار خود را پیش می‌برد، عجز شامل تواضع است و شایستهٔ شیر می‌باشد. یک صفت عالی و انسانی است. انسان طبیعتاً بنده است و بندگی که خلقت ضعیف و ناتوانی همراه آن می‌باشد شایستهٔ بندگان است. زیرا هیچ‌گاه بنده خدا شده نمی‌تواند.

بیدل تعریض گونه بر منصور حلّاج می‌فرماید:

حیف بر منصور ما تسلیم راهی وا نکـرد از غرور وهم باید انـدکی بـالا گذاشـت

بیدل غرور را وهم دانسته و آن را برای انسان شایسته و بایسته نمی‌بیند. بل برای انسان تسلیم «عاجزی» و «بندگی» تاج افتخار است و بس.

سجده و به‌خصوص تمام ارکان نماز مانند رکوع، قیام و... در اشعار بیدل بسیار نمود دارد. به‌نظر شما که یک بیدل‌شناس هستید این نمودها و این توجّه بیدل به‌نماز ناشی از چه نگاهی است؟

تا جایی که بر آثار حضرت بیدل تأمّل صورت می‌گیرد بیدل از سجده که علامت بندگی است جانبداری و تأکید می‌کند. بیدل می‌فرمایند:

نقش معکوسینگی از سجده می‌گردد درست

سـرنوشـت واژگون را راسـت می‌سـازد نماز

نماز در واقعیّت اعلام بندگی و شکستگی به‌بارگاهٔ ربّ‌العزّه است. آن‌چه را که در جهان کبریایی سراغ نداریم، عاجزی است و این خود روشن می‌سازد که خدای عاجزی بندگان را خریدار است.

تمام عرفا و بزرگانی از این دست خود را به‌نوعی شاگردان حضرت امیر(ع) می‌دانند. آیا در تفکّرات و اشعار بیدل بن مایه‌هایی از نهج‌البلاغه و تعلیمات حضرت امیر دیده می‌شود؟

در اسلام به‌این باورند که مرکز ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب مولای متّقیان کرّمه الله وجهه می‌باشد و این یگانه مردی است که در رأس ولایت قرار دارد.

و هیچ‌عارفی به‌مراحل بلند عرفانی نمی‌رسد که سر اخلاص به‌بارگاه مولا علی خم نسازد. بیدل در *چهار عنصر* از واقعه‌ای اطّلاع می‌دهد که به‌حضور علی (کرّمه الله وجهه) رسیده است.

بیدل با وجود آن‌که یک سنّی است در وصف حضرت علی(ع) یازده قصیده سروده است درحالی‌که برای یاران دیگر پیامبر(ص) یک قصیده دارد، بیدل در وصف حضرت امیر می‌فرماید:

کدامین شیر یزدان مرتضی آن صفدر غالب
که می‌خوانند مـردان حقیقت شـاه مردانش

یا می‌فرماید:

یا علی انشا کن و در علـم و فـن آتـش فکـن

از این ابیات درجهٔ اخلاص و ارادت ابوالمعانی به‌مولای متّقیان ظاهر و باهر است.

در اشعار بیدل مدایح بسیاری از حضرت علی(ع) دیده می‌شود. دربارهٔ این مدایح توضیح دهید و بفرمایید چه ویژگی‌هایی از بزرگی‌های حضرت امیر در شعر بیدل دیده شده است؟

به‌نظر حضرت بیدل حضرت مولا خلوت و بطون است و نبوّت ظهور.

علی(ع) را حسن می‌داند و رسول مکرّم اسلام را توفان محض می‌کند.

او ظهور و این بطون او خلوت و این انجمن

حضرت حافظ می‌فرماید:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بـود کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

چنان چه گل و گلاب یکی است یکی در دکّان عطّار پرده‌پوش است و نامش را گلاب می‌گویند و دیگری گلی است در بوستان در مقابل انظار مردمان و آن را گل می‌نامند. این مصلحت خداوندی است که یکی را نبی می‌گذارد و یکی را ولیّ. یکی را مولای متّقیان می‌سازد و دیگری را سردار عالمیان. امّا در هردو صورت **لحمک لحمی و جسمک جسمی**.

بیدل را هنوز به‌مدرسه نیاورده‌اند

گفتگوی علی رضا قزوه با مرتضٰی امیری اسفندقه*

اشاره؛ مرتضٰی امیری اسفندقه در چهل سالگی عمر خویش، شاعری است پخته‌گو و نکته‌سنج، امیری در همهٔ سبک‌ها و قالب‌های شعر پارسی به‌خصوص در قالب قصیده حرف‌های تازه‌ای دارد. وی نه تنها بسیاری از شعرهای بیدل که حتّی بسیاری از نثرهای رقعات و چهار عنصر و رسالهٔ نکات را از حفظ دارد و همزمان با حافظهٔ قوی و ذهنی پویا و مطالعه‌ای عمیق اشعار بیدل را با اشعار و آثار دیگر شاعران و متفکّران و کتب الهی مطابقت می‌دهد.

نیّت داشتیم تا با مرتضٰی امیری در ایّام نوروز امسال به‌دیدار دکتر شفیعی کدکنی برویم و گپ و گفتی با وی داشته باشیم، امّا استاد شفیعی در مسافرت بودند و همین بهانه‌ای شد تا با شاگرد استاد به‌گفتگو بنشینیم.

این مصاحبه فصلی از گفتگوی دور و دراز من با شاعر صمیمیّت و مهربانی، مرتضٰی امیری اسفندقه است. گفتگویی که ما را با یک بیدل‌پژوه از نسل جوان شاعران انقلاب اسلامی ایران آشنا می‌کند.

در یک کلام از بیدل بگو...

بیدل گفتنی نیست، دیدنی است، که:

گر از رنگ پرسی چه پرسیدن است   که پرسیدن رنگ‌ها دیدن است

و:

هر جات بپرسند ز تمثالِ حقیقت   باید، نسبِ حرف به‌آیینه رسانی

---

* شاعر، منتقد و بیدل‌پژوهٔ ایرانی.

از بیدل‌شناسان بگویید...

بیدل آن است که بتوان او را شناخت.

یعنی چه؟!

یعنی این‌که او، پنهان است. پنهان تا آن‌جا که تو پیدا شوی...

روشن‌تر بگویید...

زیاد هم تاریک نیست!

بیدل، همواره، داعیِ خودشناسی است! خود را به‌رخ نمی‌کشد. وقتی خود، همواره خویشتن را ـ هیچ ـ می‌نامد و می‌بیند.

دیگر چه بیدلی و چه بیدل‌شناسی و...

از نردبان بیدل نمی‌توان بالا رفت!

بیدل همواره ـ خود را محو می‌کند! بیدل‌شناسی یک رشته و یک افتخار و یک شوق و شغل نیست.

بیدل‌شناسی، خودشناسی است!

هرچه بیشتر به‌خود می‌پردازی، بیشتر به‌او نزدیکی و آشناتری با او. هم از این روست شاید که در دانشگاه! رشتهٔ بیدل‌پژوهی نیست...

با نوشته‌هایی بیدل، کی آشنا شدی و کجا؟

بیست و پنج سال پیش و در مشهدِ پاک.

چه کسی تو را با این نوشته‌ها آشنا کرد.

آموزگار دینی‌ام، حاج شیخ محمّد باقر ساعدی خراسانی(ره).

او بیدل‌شناس بود؟

ایشان به‌بیدل‌شناسی و حافظ‌شناسی و سعدی‌شناسی و... اعتقاد نداشت!

ایشان می‌گفت: بیدل بندهٔ خدا بود و در بندگی گویِ سبقت از همگنان ربوده بود و از طریق سجده و سجّاده، معارف به‌او عطا شده است.

نخستین بیتی که از بیدل شنیدی چه بود؟

سرمایهٔ تو جـز عـرق شـرم هـیچ نیـست   چیزی مشو که هرچه شوی بی‌حیا شـوی

از عرفانِ بیدل بگویید...

بیدل با همهٔ عرفانِ تازه و زلالش، اخلاق را به‌جای عرفان می‌ستاید و درد انسان را بی‌اخلاقی می‌داند و نه بی‌عرفانی...

در کجا...؟

در همهٔ جا و همواره، در رسالهٔ چهار عنصر و در رباعیّات و در غزل‌ها و... خود او ـ در رسائلش یادآوری می‌کند که حضرت حقّ آخرین پیامبر(ص) خود را به‌عرفان ستایش نکرده، بلکه به‌اخلاق ستایش فرموده، **اِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيْمٍ**[1].

پس عرفان او چه می‌شود؟

بیدل در سرزمینی رشد کرده که مهدِ عرفان است،

سرزمین عجایب هفتگانه و هفتادگانه!

سرزمین جان‌های مجنون و شیفته،

تا خدای بزرگ و ماجرا جویان بزرگ‌تر...

سرزمین بهگود گیتا و مهابهارت و بودا و...

امّا، از همهٔ این‌ها عبور کرده و...

بیدل شیفتهٔ انبیاء و اولیاست.

او شیوهٔ حضرت ختمی مرتبت را آخرین و کامل‌ترین شیوه می‌داند و می‌بیند... او شاگرد درسِ حضور *قرآن* است:

زبانم قابلِ حمد خـدا شـد   که با نام محمّد، آشنا شـد

*

دو عالم چون صدف درهم شکستم   کـه آمـد، گـوهر نـامش بـه‌دسـتم

و:

---

۱. القلم (٦٨)، آیه ٤.

انبیا صاحبِ دعوت بودند　　صورت و معنیِ الفت بودند

*

سال‌ها بر اثر سعیِ وفاق　　عرضه دادند، طریقِ اخلاق

*

تا تو زان شیوه مکرّم گشتی　　غولی‌ات محو شد، آدم گشتی

و...

او شبی در عالم رؤیا، با حضرتِ ختمی مرتبت روبه‌رو می‌شود، "در عین این تماشا، شخصی دیدم چون چراغ بر بالینم نشسته و تارک سرم به‌آیینهٔ زانویش نقش اتّصال بسته، ... چون وا رسیدم، جوهر ایجاد عالم و آدم بود، یعنی رسول خاتم صلّی الله علیه...

آن‌که امکان تا وجوب و واحدیّت تا احد　　صورتِ تمثالی از آیینهٔ زانوی اوست

و... چشم وا کردم، امّا پاسِ ادب محویّتی بر حواس و قوایم گماشت که به‌هیچ جرأتی سر از زانویِ مبارکش نتوانستم برداشت و..."

این رؤیای صادق را حضرت مرتضٰی علی علیه‌السّلام برایش تعبیر می‌کند!

چگونه؟

در رؤیا می‌بیند که...

"شیری با مهابت در آن ایوان، مستقبل قبله نشسته و جمیعِ جهات تعیّن احرام نگاهِ غیرت پناهش بسته، سروش اسرار یقین گوشِ تأمّلم به‌این آهنگ گشود و ملهَم رموز تحقیق آیینهٔ آگاهی‌ام به‌این صیقل زدود که جناب ولایت مآب علی مرتضٰی است متمکّن مسند بساط کبریا:

آن‌که نتوان یافت در ذاتِ جلال آیینَه‌اش　　چون کمالاتِ نبی کس را مجالِ دم زدن

آن‌که در خلوت‌سرای نشئهٔ تنزیه ذات　　نور او با نور احمد، خفته در یک پیرهن

و..."

و حضرت علی مرتضٰی خطاب به‌بیدل می‌فرمایند: "تعبیر خوابت این است که حقیقت محمّدیه همه وقت سایهٔ افکنِ احوال توست... و باطن نبوّت هیچ‌گاه دامن تربیت از سرت برنمی‌گیرد..."

نتیجه؟

نتیجه، هیچ! به‌قولِ نیما «محضِ یادگار» یادآوری شد.

چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت بیدل در قلبِ عرفان، در مرکز زیستِ مرتاضانِ بزرگ، جذبِ حقیقت محمّدیه، نبوّت و باطنِ نبوّت، ولایت است و افسون هیچ‌چلّه و چلّه‌نشینی در جان و دل و ذهن و زبان او کارگر نمی‌افتد!

تعریف بیدل از «شعر» چیست؟

ذکرِ خدا.

او ـ این تعبیر را و ترکیب را در انجمن ادبی خویش به‌کار می‌برده است.

تعریف بیدل از «بندگی» چیست؟

بندگی، عاجزی‌ست، دیگر هیچ.

بیدل، اصلش از کجاست؟

از هندی و فارسی و برلاس و... که بگذری و باید که بگذری و شاید که بگذری، او به‌هیچ آب و خاکی ننازیده است.

"عنقای آشیان اطلاق در قفسِ اندیشهٔ تقیید افتاد و آهنگِ پردهٔ عینیّت نقابِ قانونِ غیریّت کشاد و..."

"پیکرِ بی‌نشان قادریّت کسوتِ آب و رنگ عبودیّت به‌خود پوشید".

بسیاری معتقدند ایرانیان صائب را بر بیدل ترجیع می‌دهند، به‌اعتقاد شما بیدل بزرگ‌تر است یا صائب؟

بزرگ و بزرگ‌تر در فضای معرفتی شعر و شاعری تعبیری نارسا است و دنیایی. در عالم عرفان و حکمت و اخلاق، بهترین شاعر سخنگو پرهیزکارترین آنهاست!

با این وصف بیدل پرهیزکارتر است یا صائب؟

بی‌تردید، بیدل!

به‌چه استنادی؟

با استناد به‌آن‌چه که از آنِ صاحبات کلمه و کلام باقی‌مانده. آن‌چه باقی‌مانده، نشان می‌دهد که بیدل اهل مراقبه بوده است.

هرگز سخنی در باب تقوٰی از بیدل به‌یادها هست؟

بله، سخنی بسیار نیک و درخور که بیدل دهلوی با تأثیر از کلام انبیاء و اولیاء، تقوٰی را به‌سه بخش تقسیم کرده است، تقوٰی اهلِ دنیا، تقوٰی اهلِ عُقبٰی و تقوٰی اهل الله که تقوٰی اهل الله به‌تعبیر بیدل، منعِ دل است از خطرات، به‌پاسِ ناموس تنزّهٔ ذات. این تقسیم‌بندی نخست از کلام حضرت امیر(ع) به‌دست می‌آید، در انواع عبادت.

نتیجه؟

نتیجه‌ای در کار نیست، و یا دستِ کم این مخلص اهلِ نتیجه‌گیری نیست، این‌قدر هست که این مایه معنی و معرفت و اخلاق در کمتر انسانی با شعر جمع شده است. شاعران بزرگ حتماً اخلاق مداران و پرهیزکاران بزرگ هم نبوده‌اند و اصولاً جمع شعر و شاعری با تقوی نه کار هر شاعری بوده است و اگر مانعةالجمع نبوده است، الجمع مهمّی امکن اولی نیز هم برای هر شاعری نبوده و امّا بیدل از این حیث کاملاً نمونه است.

مراقبهٔ بیدل را چگونه تعریف می‌کنید؟

تعریفی ندارم، فقط با توجّه به‌آثار او می‌توان گفت نوع مراقباتِ بیدل از نوع مراقبات بی‌قاعدهٔ سلوک نبوده است و او هرگز آن‌قدر مجذوب و یا مست و یا منگ و یا خیالاتی و یا هرچه از این قبیل مثبت و منفی، نبوده است که سال‌ها بر حالی بماند. او با همهٔ جان جنونمند جاذبی که دارد یادآوری می‌کند که:

گر جنون رسم هدایت می‌داشت　　جذبه در خلق سرایت می‌داشت
وگر این شیوه به‌قانون می‌بود　　همه کس امّت مجنون می‌بود

و نیز:

جمعیّت دل کمال دارد　　آشفتگی آن‌قدر هنر نیست

و این است که غایتِ مراقباتِ بیدل به‌اعتدال ختم می‌شود و بیدل جستجوگر اعتدال است و باز می‌گوید که:

تعدیل به‌هر امر کمـالِ عرفاسـت

و در این قسم اندیشه نیز، پیرو حضرت ختمی مرتبت و تعالیم اوست که خیرالامور اوسطها.

و این اعتدال را بیدل در هیچ اندیشه‌ای عرفانی و حکمی سراغ ندارد، مگر در شخص رسول خاتم و اولیاء و در این راستا، سخنِ او صریح و بی‌پرده است و حقّ این اعتدال نبوی را، در هند و در برابر مرتاضان بزرگ آن سامان به‌رخ می‌کشد.

می‌توان گفت: هیچ شاعری در عصر بیدل و در هند و همهٔ شهرهای هند، به‌اندازهٔ بیدل دهلوی منادیِ اخلاق نبوی و اندیشهٔ اسلامی نبوده است!

بیدل از ریاضت چه می‌گوید؟

می‌گوید. ریاضت صفا و باطن می‌آرد به‌شرط اعتدال و ضعف بر قوی می‌گمارد به‌افراط کمال!

کدام جماعت را در بیدل پژوهان موفّق‌تر می‌بینی؟

جماعتی که نظر باز آن برو دوشند.

از میان افغانان و تاجیکان و... کدام گروه، زودتر بیدل را دریافته‌اند.

به‌گمانم این سؤال و پرسش غلط است. این‌که چه کسی بیدل را زودتر خوانده و کشف کرده مهمّ نیست و نمی‌تواند باشد، چه کسی او را بهتر خوانده و معرّفی کرده، حایز رتبه است.

چه کسی بهتر خوانده و معرّفی کرده؟

می‌تونم بگویم هنوز، هچ‌کس؟! چه کسی می‌تواند مدّعی شود که همهٔ آثار بیدل را جمعاً و کیفاً و کمّاً دیده و خوانده؟

علی الظاهر هیچ‌کس!

اگر کسی پیدا شود و بگوید من خوانده‌ام چه؟

چنین کسی فعلاً نیست و پیدا نخواهد شد و اگر هم باشد و یافته آید، ادّعا نخواهد کرد که ادّعا هرگز بیدلانه نیست، با خواندن بیدل ادّعا از دست می‌رود و این خاصیّت

اوست! بیدل را نمی‌توان یک شبه و یک نفس خواند! بیدل با همهٔ رحم و لطف، سخت بی‌رحم است! بیدل تخریب‌چی است! خرابت می‌کند و اگر تو طاقتِ خرابی نداشته باشی نمی‌توانی پا به‌پایِ آثارش پیش بروی!

بیدل، حسن شهرتِ انتظاری‌ات را کور می‌کند و اگر در تو چشم شهرت باز باشد و باز بخواهد بماند از تماشای بیدل باز می‌مانی!

بیدل از تو وا می‌ستاند! به‌تو هیچ نمی‌دهد! و تو اگر اهلیّت از دست دادن داشته باشی می‌توانی پا به‌پایِ او و آثار او پیش بروی وگرنه اگر آمده باشی که چیزی به‌دست بیاوری، در مطالعهٔ نخست، خوابت می‌برد و خواب می‌بردت! و...

و چه؟

و خموشی در فضـای دل صفا می‌پرورد بیدل
غباری داشت گفتگو، نفس در خویش دزدیدم

نظرت در مورد پروفسور بچکا چیست؟

ایشان خیلی توفیق داشته که چشمش به‌روی آثار بیدل باز شده است. این توفیق کمی نیست همین‌که به‌باغی برسی که تا پیش از این نرسیده بودی! و بچکا به‌این باغ رسیده! امّا بوی گل‌های باغ آن‌قدر مستش کرده که کلّه تاب، رفته است؟

چه طور؟

بچکا، معتقد است که بیدل منکر افسانهٔ بهشت و دوزخ است و هم منکر زندگی پس از مرگ است. و با این نتیجه هنوز بیدل را کاملاً نخوانده است و دریغ از استاد بچکا که از یکی از کتل‌های کوهِ آثار بیدل چنین پرت شده است. مگر نگفت:

معـنی بلنـد مـن فهـمِ تـنـد مـی‌خـواهـد
درک فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم

بچکا البتّه اشتباهات دیگر هم دارد؟

کجا؟

در ترجمهٔ کتاب «خزانهٔ عامره» که آن را گنجینهٔ امیران ترجمه کرده.

آیا به‌این اشتباه پی نبرده‌اند؟

البتّه که پی برده‌اند. دکتر شفیعی کدکنی با ادب تمام در نوشتار آورده‌اند که استاد بچکا «خزانهٔ عامره» را به *the Treasure of the Amirs* ترجمه کرده است یعنی گنجینهٔ امیران در صورت که عامره به‌معنی آبادان است و ربطی به‌امرا ندارد.

البتّه دکتر شفیعی یادآور شده‌اند که علّتِ این اشتباه "از بلاهای نقلِ شرقیّات به‌خطِّ لاتین است".

امّا، حسن دانش مقدّم که بیدل را همواره می‌خواند و می‌خواند و توصیه می‌کرد که مخوانیدش، می‌گفت اشتباه بچکا اشتباهی از لونِ اشتباهاتِ ذهنی است!

یعنی چه؟

یعنی این‌که اگر بچکا بیدل را درست و راست می‌شناخت حتّی اگر به‌خطِّ لاتین عامره را امرا می‌دید نمی‌پذیرفت... که جای بیدل هرگز در دربارِ امیران و در هرجا که امیران باشند و بودند نیست و نبوده!

به‌هرحال، او اهل طنز بود و هست.

دانش مقدّم کیست؟

حسن دانش مقدّم از بیدل خوانانِ عمیق و دقیق خراسانی «فردوسی» بود که خواندن بسیار بیدل را بر ما توصیه نمی‌کرد. او شناختی کافی و وافی از ادبیّات کهن و نوین پارسی داشت و هم‌اکنون در قید حیات است و از آرزوهایِ این مخلص این است که او نوشته‌هایش را پیرامون بیدل چاپ کند و نمی‌کند.

چرا؟

می‌گوید: شما چاپ کنید، من رسالهٔ نکات را با او خوانده‌ام.

از نکات چه می‌گفت؟

می‌گفت، هرکه نکات را می‌خواند، می‌داند که عملی است. او می‌گفت و معتقد بود که شایسته است تا مؤسّسه‌ای همچون مؤسّسهٔ دهخدا به‌نام مؤسّسهٔ بیدل، فراهم آید تا همهٔ خوانندگان بیدل شیفته و غیرشیفته، در آن محفل و هر روزه و با مطالعه گرد هم آیند و تبادل فکر و اندیشه داشته باشند. و این گفتهٔ او هنوز به‌قوّت خود باقی است.

خانهٔ خود او چنین حسّ را در ما زنده می‌کرد؟ این‌که چه خوانده‌ای؟ از بیدل؟ و چه دریافت کرده‌ای؟ این‌که این بیت نباید درست باشد و باید آن‌گونه باشد این‌که این‌جا بیدل تحریف شده است! او مرتاض نبوده است و هزار این‌کهٔ دیگر که یادباد آن روزگاران یادباد.

دیگر چه؟

دیگر این‌که او نیز بیدل را به‌ما مشق می‌داد.

می‌گفت: خواندید، کافی نیست، مشق بنویسید و راستی را مشق نوشتن نقد بیدل چقدر آن‌چنانی و آن‌چنانی‌تر بود:

آن‌چه از نسخهٔ دل فهم کنی اگر همه خود نقطه‌ای است. چون مردمک، توفانش از جا نمی‌برد. و هرچه از خارج جمع نمایی، هرچند دفترهاست، در چشم گشودنی چون مژه برهم می‌خورد...

و زبانِ لاف را آن‌قدر آب ندهی که طبیعت از انفعال عدم صورت، به‌دامن تری آویزد و گردنِ دعوٰی آن همهٔ نیفرازی که تنگی گریبان ملاحت چاک رسوایی انگیزد...

این‌ها مشق‌های او بود برای ما در هر هفته و هر جلسه مشق‌ها را می‌دید و می‌خواند و از ما می‌خواست تا بخوانیم و می‌گفت بخوانید و بنویسید و بنویسید و بخوانید.

او اگر متنی از بیدل را خوانده بودی و ننوشته بودی می‌گفت تا ننوشته‌ای، پیرامونش سخن مگو... و معتقد بود که بیدل را باید نخست درست خواند و نوشتن به‌درست خواندن کمک می‌کند...

از دیگر بیدل‌پژوهانی که می‌شود نامی از آن‌ها به‌میان آورد بگو.

جواد خدنگ نیکفرجام!

او سخت شیفتهٔ غزلیّاتِ بیدل بود و کار آگاه این بود که سخنان نیچه و هایزنبرگ و لئوبوسکالیا و افلاطون و هرچه همهٔ چه را با شعر بیدل تطبیق دهد و نتیجه بگیرد که این سخن نیچه را بیدل، به‌نظم و در غزل و به‌زیبایی هرچه تمام‌تر فراسوی نیک و بد،

گفته است! بیدل بخوانید! شاید اگر روزی حاصل آن تلاش‌ها را چاپ کند، به‌کتابِ بالینی، جذّابی دست‌یابیم.

و البتّه، او از آنهاست که بیدل را برای معرّفی بیشتر خویش، به‌دیگران، نمی‌خواند. بیدل را حظّ می‌برده. حظّش را با دوستان تقسیم می‌کرد و اهلِ سخنرانی و این‌گونه حرف‌ها راجع به‌بیدل نبود.

ولی آنگاه که بحثِ انسان برتر نیچه را با تجلّی ادراک بیدل، مقایسه می‌کرد محوِ آن کلماتِ مجذوب می‌شدی. شاید، چند نوار از صحبت‌های او در نزد دوستانش باشد.

دیگر؟

دیگر دکتر فاطمی، سیّدی بزرگوار که کتاب تصویرگری در غزلیّات شمس را با راهنمایی‌های دکتر غلامحسین یوسفی و استاد جلال‌الدّین «سیّد جلال» آشتیانی نوشته است.

ایشان در دانشگاه مشهد و در دههٔ شصت کرسی بیدل‌پژوهی داشتند و دانشجویان را مکلّف کرده بودند به‌فهم غزلیّات بیدل و خوانشِ آن و امتحان هم می‌گرفتند و خودشان هم بسیار دقیق و عمیق بیت به‌بیت غزل را بازرسی می‌کردند و گاه به‌تکلّف، پرده از اسرار غزل هم باز می‌گرفتند. آن ایّام ـ این شیوه، در دانشگاه ـ مرسوم نبود و موجد این عمل، خود دکتر سیّد حسین فاطمی بودند.

این کار باعث شده بود که پای بیدل به‌دانشگاه به‌طور رسمی باز شود و در کلاس‌های ادبیّات آن‌جا بحثِ بیدل گرم باشد.

من بر سر آن کلاس‌ها بوده‌ام به‌شکل نخودی! و ایشان مرا در آن کلاس پذیرفته‌اند که از همین‌جا سلام به‌ایشان باد.

یادم می‌آید آن دوران را زلالِ زلال.

دیگر...؟

پدرم خدا بیامرز که معتقد بود بیدل فردوسی نیست، رستم است! و هر گاه می‌پرسیدم از او که یعنی چه؟ می‌گفت: خودت باید بفهمی!

و از زیرِ پاسخ درمی‌رفت و پاسخش را نیز هم با خود به‌گور برد! که خاک بر او خوش باد.

بیدل و فردوسی و رستم...؟

بله!

به‌خاطر داشته باشیم که بیدل روحی حماسی داشت و البتّه جسمی حماسی نیز هم. به‌نوعی باستانی کار و ورزشکار بوده و نشانه‌های ادبِ حماسی در جای جای آثارش هست. او حتّی نام از رستم نیز آورده است و سخن از پلنگ انداختن او ترسیم کرده است. بسیاری از صحنه‌های حماسی را در شعرش:

هشدار بـه‌میـدان وغـا ننمـایی   رویی که ندیده‌ای در آیینهٔ تیـغ

*

بی‌باکی کن رقیـب مـردان ایـن اسـت   سر بر کف گیر، سیب مردان ایـن اسـت

و:

لافتی الّا علی بنویس بـر بـازوی مـرد

او منظومهٔ عظیم مهابهارت را که منظومه‌ای است حماسی، خوانده بوده است و جان کلام، بیدل مردی حماسی است و (باده با او هیچ‌کس در جام نتوانست کرد).

عموی او میرزا قلندر که یلی بوده و پهلوانی، گندی گندآوری، دریادلی، دلیری، سرآمدی...

ماجرایِ جنگ هزاره را که میرزا قلندر در آن جنگ بوده و زخم عمیق برداشته و با وجود زخم عمیق بسیجی‌وار سه روز جنگیده و... بیدل در چهار عنصر آورده است. رباعی:

بی‌باکی کن شکیب مردان ایـن اسـت

در وصف میرزا قلندر و در فضلِ معرّفی او آمده است.

از نثر بیدل چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت نثر بیدل از شعرش بسیار تا بسیار مظلوم‌تر و مجهول‌تر واقع شده است.

چرا؟

زیرا که نه تنها کاوشی دقیق پیرامون آن نیست، بلکه آن مقدار کاوشی هم که صورت پذیرفته است، شتابزده است.

کدام مورد؟

مورد زیاد است. از آن میان می‌توان اشاره کرد فقط به‌این دقیقه که هنوز اثری از رقعاتِ بیدل و کلماتِ قصار او در کتاب‌های درسی راه نیافته است.

و هم این‌که هنوز ویژگی‌های نثر او، واکاویده نشده است و حتّی شعرهای منثور او با شاملوئیات معاصر مقابله و مقایسه نشده است!

شعرهای منثور؟

بله!

با یک گزینش، می‌توان اندازهٔ بسیاری از شعرهای شاملویی معاصر، شعر منثور از بیدل دهلوی به‌دست داد.

از نثر دیگر چه می‌توان گفت؟

می‌توان گفت نگاه دقیق بیدل به‌نثر در برابر نظم، عمیق است، این‌که او نثر را گل و نظم را غنچه می‌داند همچون «پل والری» که نثر را راه رفتن و شعر را رقص می‌داند و این‌که بیدل در یک تحلیل شکوهمند نثر را شعر مفصّل و شعر را نثر مجمل نامیده است سخت یادکردنی است. نثر بیدل همچنان نشان می‌دهد که بیدل تا چه پایه و مایه اهل قلم بوده است و اهلِ تحریر درکنار بیان و تقریر.

در این خصوص در دو رساله ـ «نسخهٔ دل»، و «مکتوب شوق» اثر قلمِ این مخلص همهٔ آن‌چه که باید بیاید آمده است. خوانندگان را به‌آن دو رساله ارجاع می‌دهم.

یعنی هیچ‌استادی در مورد نثر بیدل هیچ سخن نداشته است؟

داشته است! امّا آن سخنان در خصوص نثر بیدل حق نثر او را ادا نکرده است.

نمونه؟

نمونهٔ نظر دکتر زرّین‌کوب در کتابِ دفتر ایّام نظر ایشان را این مخلص در کتاب نسخهٔ دل نقد و نقل کرده است. این‌که استاد فرموده‌اند نثر بیدل سرانجام ملال‌آور است در

مورد همهٔ آثار منثور بیدل شاید که صدق نکند. و البتّه در خصوص برخی از آثار منثور او صحّت داشته باشد آن بخش هم ملال‌آورتر از مرزبان‌نامه نیست.
دقّت کنید:

"زندگی ارباب سخا، صبحی است تبسّم ریز، اشغال دامن افشانی و مردن: خواب نازی، تخفیفِ کدورت‌های سرگرانی مادهٔ ایثار، حیاست و علامتِ حیا چشم بینا".

و:

"فیضِ ازل شاملِ دریا دلانی که رشحهٔ کرم چون ابر، از صفحهٔ جبین‌شان پیداست و جوهر ایثار، چون موج از شکنِ آستین‌شان پیدا".

"هرکس که به‌حق ایمان دارد شفقّت از خلق دریغ ندارد".

"خشکی امواج پسندیدن، دلیل ناآشنایی دریاست و عسرتِ احوالِ خلق خواستن، گواهِ ناشناسایی مولیٰ **تخلّقوا باخلاق الله** در کسبِ جود و کرم کوشیدن است نه کسوتِ بخل و خسّت پوشیدن".

آیا این موارد به‌سهلی و سادگی گلستان سعدی نیست؟ آیا این سعدی‌واره‌ها، نوعی نثر گلستانی به‌سبک دیگر به‌سبک هندی و حتّی شما بفرمایید هند و چینی نیست. می‌توان بسیاری از این موارد را گزینش کرد و در دسترس قرار داد، سبک‌هایی که نه به‌سبک هندی‌اند و نه عراقی. به‌سبک بیدل‌اند.

سعدی‌واره؟

بله سعدی‌واره. مگرنه بسیاری از بزرگان پس از سعدی و به‌تحقیق از گلستان سعدی، کتاب‌ها نوشتند، بهارستان‌ها و نگارستان‌ها!

بیدل هرگز مدّعی پرداختن خمسه‌ای همچون خمسهٔ نظامی و یا گلستانی همچون گلستان او نبوده است! اصل یکی است، مابقی حرف! امّا با پرهیز از این ادّعا، بسیاری سعدی‌واره دارد. می‌توان گفت حتّی بسیاری از نثرهای بیدل سعدی‌واره‌های عرفانی تاریخ نثر فارسی است. گلستانی عرفانیِ صرف، بیدل در نثر آموزگاری است درستکار! نثر او را که می‌خوانی آموزگاری را پیش رویِ خویش می‌یابی که با متانت و دقّت در

حال تدریس است. تدریس مثلاً فواید سخن و خاموشی، گو این‌که دانش‌آموزی پرسیده است سخن و خاموشی در عرفان یعنی چه! و او پاسخ داده است که

"سخن از دلایل دعوی‌های هستی است و دعوی هستی در محکمهٔ کبریای حق باطل".

"خموشی از شواهد اوضاع نیستی است و شخص رحمت پیوسته با این وضع مقابل".

و این نکته را به‌شعر چنین گفته:

خموشی در فضای دل صفا می‌پرورد بیدل...

فرق این دو مورد باهم را اهلش درمی‌یابد. بیدل به‌طور کلّی در فواید و شناختِ خموشی و سخن مقاله‌ای داشته است که آن را در خاتمهٔ عنصر سوّم، با ذکر این‌که این بخش مقاله‌ای جداگانه بوده و به‌این‌جا آورده شده همان‌طور که کتاب درست و راستی از شعر بیدل تحتِ عنوان *شاعر آینه‌ها* به‌نگاه و نقد دکتر شفیعی کدکنی دست فراهم داد و اهلِ پرهیز و پروا از شعر بیدل را با بیدل بیشتر و شفّاف‌تر مواجه کرد، کتاب درخور دیگری هم با همان سبک و سیاق می‌تواند نثر بیدل را به‌رخ بکشد و این مهمّ در حال شدن است.

از میان عرفا، بیدل، یادآور کیست؟

عرفا، همهٔ یادآور هم‌اند، و میانِ آن‌ها تفرقه نیست، همهٔ باهم متحّدند و اختلاف احوالات‌شان نیز سرانجام سر از وفاق و اتّفاق درمی‌آورد. امّا بیدل بسیاری یادآور شمس تبریزی است.

از کدام زاویه‌ها؟

از زاویه‌های عرفان اعتراض و عرفانِ نقد و عرفانِ تحقیق و عرفان کریم و کرامت‌مند بی‌شائبه‌های کرامت... و خیلی مواردِ دیگر.

این نکته را نیز ناگفته نگذارم که در میانِ استادان معنوی او، شیخ کابلی یک شمس به‌تمام معنی است. شمسی که شناختِ او در شناختِ بیدل، می‌تواند سهم به‌سزایی

داشته باشد. شاه کابلی سه نوبت با بیدل دیدار داشته و در هر سه نوبت با خواب کردن بیدل غیب شده است و کرّتِ سوم رفته است که رفته است...

بیدل با او کجا و کی آشنا شده؟

در خواب و در آغاز سلوک جوانی و... قصّه‌اش را خود بیدل با نثر و بسیار زیبا و متین و دوست داشتنی در *چهار عنصر* آورده است. مطالعهٔ دیدار بیدل و شاه کابلی با نثر سنگین و روایی بیدل یکی از شیرین‌ترین مطالعه‌هاست.

این متن، همچون بسیاری از متن‌های شریف بیدل خود یک کتابِ تمام است. ای کاش! درکنار دیدارهای شمس و مولوی، دیدار بیدل و شاه کابلی نیز بررسی شود و ای کاش بخشی از این روایت منثور در کتاب‌های درسیِ حوزه و دانشگاه در رشته‌های ادبی جواز حضور پیدا کند.

جای نثر بیدل در واحدهای درسی دبیرستان‌ها و دانشکده‌های ادبی سخت خالی است.

و:

"بیدل را هنوز به‌مدرسه نیاورده‌اند".

موردی که گویا برای صائب تبریزی رخ داد و صائب از آن متأسّف بود!؟

به‌هر روی، (آرایش نظم غنچه و نثر، گل است) تعریف را می‌بینید! چه تعریف بلندی از نثر داده است.

اگر بخواهی از بیدل ایراد بگیری چه ایرادی می‌گیری؟

ایراد فعلاً کار من نیست!

من محبٍّ اویم «و **حُبّك الشّی یُعمی و یُصمّ**».

آن‌چه من از بیدل با شما می‌گویم، آن چیزی که دوست دارم و من محبّت خود را از بیدل عرضه می‌دارم و نه شناختم را، گو این‌که او بسیاری مواقع در نظم و نثر به‌زبانی با من سخن می‌گوید که هرگز نمی‌فهمم امّا یقین دارم ضعف در محبّتِ من است! و این محبّت اگر روزی ضمیمه و نتیجهٔ دانش شود، بی‌تردید زبان دشوار او ساده خواهد شد، کما این‌که تا حال این‌گونه بوده.

آنان‌که بیدل را نمی‌فهمند بیدل را دوست ندارند. مشکل این‌جاست، ورنه به‌داد سخن بیدل رسیدن با همهٔ دشواری، آن‌قدرها هم دشوار نیست! تازه آن‌جا که بیدل را می‌خوانی و نمی‌فهمی! آغاز کرشمهٔ محبّت اوست! کرشمه‌ای که سرانجام به‌فهم، فهمی عمیق و بی‌ادّعا و صمیمی می‌انجامد.

فکر می‌کنی بر سنگ مزار بیدل چه بیت باید حکّ شود؟

نمی‌دانم!

امّا این بیت از بیدل را به‌زمزمه شنیده‌ایم که:

چه مقدار خون در عدم خورده باشم   که بر خاکم آیی و من مرده باشم

و این رباعی را:

غافل ز مزار شرمناکم مگذر   نامحرم قصّهٔ هلاکم مگذر
بردوش عرق کشیده‌ام محمل عمر   گر مرد، شنا نه‌ای ز خاکم مگذر

ولی من همواره این بیت از بیدل را که متعلّق به‌یکی از مخمّساتِ اوست دوست می‌داشته‌ام که:

بر خاکِ مزارم قدم آهسته گذارید   دیروز، در این خاک، بهار، آینه بین بود

این بیت با شعری که سهراب سپهری بر سنگ مزار خویش و از خویش دارد خیلی هماهنگ است:

به‌سراغ من اگر می‌آیید نرم و آهسته قدم بردارید...

از میانِ داستان‌هایی که بیدل به‌نثر و در بابِ احوالات خویش دارد کدام مورد را می‌پسندی.

همه را دوست داشتنی دیده‌ام ـ هر کدام حسّ و حالی دارد، ماجرای دفع اجنّهٔ او، ماجرای کنیزکِ بیمار او، ماجرای اسد رافضی او، ماجرای رحلتِ شاه قاسم هواللّهی او، ماجرای غش کردنِ او در بازار از فرطِ گرسنگی «البتّه غش کامل نکرده» و ماجرای شکایت میرزا ظریف از او پیش شاه قاسم و قسّ علی هذا از این میان ماجرایِ «انوپ نقّاش» مثال زدنی است، انوپ نامی که به‌درخواست، از بیدل می‌خواهد تا تصویر او را

نقّاشی کند. هر وقت این داستان را خوانده‌ام بارها و بارها، همهٔ مضامین نقّاشی شعر بیدل در ذهنم زنده شده:

نقّـاش بـه‌زور کلـکِ خـود مـی‌نـازد   گر دامن او کشد ز دستم مـرد اسـت

و

به‌گرد نقّاش شوق گردم که می‌کشد حسرتم به‌سویت

این ماجرا، بسیار قابل مقایسه با تصویر «دوریانگری» اثر «اسکار وایلد» است.

همین‌جا به‌این دقیقه اشاره می‌کنم که هنرمندانِ اهلِ قلم در حوزهٔ ادبیات داستانی در خصوص بیدل، بسیار تا بسیار کوتاهی کرده‌اند. گو این‌که هنوز، باور نداشته‌اند که بیدل داستان‌نویس بسیار دیگری! هم بوده! داستان‌نویسی مطّلع. هنوز، ویژگی‌های داستان‌های بیدل در نظم و نثر بررسی نشده است و جای آن دارد که ادبیّات داستانی این مهمّ را جدّی بگیرد. از همین مصاحبه، آموزگارانه از دوستان درخواست می‌کنم که این مشق و این تکلیف را سرسری نگیرند.

و هم این‌که مأخذ داستان‌های بیدل هم هنوز در کتابی همچون مأخذ قصص مثنوی معنوی از دکتر بدیع‌الزّمان به‌دست نیامده است که جایِ آن سخت خالی است.

با این وصف در مورد بیدل هیچ کاری نشده؟!

نه!

نشده!

علمی و دانشگاهی در مورد بیدل کار کم داریم آن‌چه در ایران و خارج از ایران هست نسیمی و شمیمی از شور و شوقِ آثار بیدل در جان خواننده است که پراکنده شده. یکی سخت معتقد به‌او بوده و دیگری سخت کافر و منکر او و...

اصل کار، شناختِ بیدل با توجّه به‌آثار او و استادان او و شاگردان او و هرچه همه چهٔ اوست.

می‌توان آمار گرفت!

ـ مأخذ قصص بیدل در دست است؟ نه!

ـ سبک بیدل در روایت فراهم آمده؟ نه!

ـ فرهنگ ترکیبات بیدل، مستقلاً با معنی و یعنی دست فراهم داده؟ نه!
ـ سبک‌شناسی نثر او در بازار است؟ نه!
ـ تأثیر بیدل از *قرآن* و حدیث در دست است؟ خیر!
ـ بحور قلیل‌الاستعمال بیدل سبک‌شناسی شده؟ نه!
ـ مقابلهٔ نثرشناسی بیدل با توجّه و تغییر در *چهار عنصر* بررسی شده؟ نه!
فرهنگ بسامدی دیوان بیدل در دست است؟ نه!
دیوان بیدل رسماً و عرفاً و شرعاً و حقّاً، تصحیح شده! نه!
این‌ها که می‌گوییم نه! در اندازه‌های یک تحقیق دانشگاهی نه!

وگرنه پیرامون این مباحث سخن گفتن و انشاء نوشتن تا بخواهی شاید سخن هست. انشاء با پایانِ این بود انشای من، خوش باد معلّم من، همچون انشاهای تکراری دوران مدرسه. نوشتن کتاب‌های با تجزیه و ترکیبِ اسلوبمند آثار بیدل، دقیق و عمیق، این عمل هنوز ظهوری و بروزی درخور نداشته است و از این چشم انداز، کتابِ «شاعر آینه‌ها» از دکتر شفیعی کدکنی همواره یک اثر آموزگارانهٔ با اسلوب است و البتّه یک سرمشق و الگو که می‌توانست و می‌تواند مورد پیروی دیگر بیدل‌پژوهان، در پژوهش دیگر آثار بیدل قرار گیرد.

آیا در میان آثاری که در مورد بیدل و آثار او «نظم و غزل» نوشته آمده، اثری به‌این شکل و شیوه سراغ دارید؟

اثری که گام به‌گام با غزل میرزا جلو آمده باشد و پرده از رخ این عروس خانگی به‌تدریج بازگرفته باشد بنده سراغ ندارم. با وجود آن‌که بسیاری از کتاب‌ها و مقالات پیرامون بیدل را از فارسی‌زبانان خوانده‌ام. تا پیش از این اثر محقّقین، آیا در کدام اثر دیگر مواجه بوده‌ایم به‌این صحّت و صراحت؟

یک دانش‌آموز شعر بیدل آیا بر مراجعه به‌این اثر، با مراجعه به‌کدام اثر دیگر می‌تواند این وابسته‌ها را و ژرف ساختِ این وابسته‌ها را با ذکر نمونه‌های صریح آن سراغ کند؟

شناختِ این چهار وابسته در شعر بیدل کلید بسیار کاملی است در راستای گشودن بسیاری از قفل‌های کلام او.

یک اشتباهِ کوچک در بیدل‌شناسی! و در تعریف بیدل، به‌تحریف می‌انجامد. و با این فرصت‌های کم در عصر جدید بسیار کمتر، چرا باید وقت دانش‌آموزان به‌تحریف گرفته شود!

و نیز وقتِ آموزگاران به‌تصحیح تحریف!

آن‌چه شفیعی کدکنی، در راستای آشنایی با بیدل انجام داده سوایِ علاقهٔ بیدل و عدم علاقه به‌بیدل است و این مهمّ است. آن‌که آن‌قدر در بیدل گم شده، و در برابر او خود را حقیر می‌بیند، هیچ از بیدل برای من و تو ندارد.

و نیز آن‌که بیدل را حقیر می‌بیند هم، از بیدل هیچ‌شناختی ندارد.

بیدل نه حقیر است و نه تحقیر می‌کند و اثر شفیعی کدکنی از این زاویه، بسیار درخور توجّه است. علمی و آگاهانه. در مطالعاتِ پیرامون بیدل به‌این مطلب بسیار برمی‌خوریم که:

"۴۰ سال است بیدل را می‌خوانم ولی هنوز فهم درستی از او ندارم" و...

شفیعی راهِ فهمِ بیدل را کوفته، درنوردیده و هموار کرده است.

شاعر آینه‌ها، فقط یک گزیده نیست. یک فرهنگِ بیدل‌پژوهی است، یک نشان درست از کوچه پس کوچهٔ شعر و اندیشهٔ بیدل است. یک دائرةالمعارف کوچکِ جیبی، یا، تاقچه‌ای برای یک آشنایی بی‌تعریف از بیدل.

نه شفیعی آن‌قدر کوچک بوده که بخواهد در پناه نام بیدل، خود را بزرگ کند و مدّاحِ خودی باشد در مدح خورشید!

و نه بیدل، را شأنِ وصفایِ تحقیق این است.

آن‌که بسیار در مورد بیدل کار کرده و در هر کار، فقط میزان حیرتِ خویش را از بیدل، به‌رخ کشیده که کار نکرده!

کار آن کرده، که کلید به‌دست داده!

شبکهٔ درهم تنیدهٔ تداعی‌های واژگانی یک شاعر را ـ رسم کرده و... شاعر آینه‌ها، آیینهٔ شفّافِ بیدل‌پژوهی است، این مخلص هنوز با همهٔ وقت که در امر بیدل‌پژوهی و بیدل‌پژوهان، داشته، هیچ‌اثر تحقیقی را در باب بیدل و آثارش، تا این حد، باور ندارد.

شعر حاصل حوزهٔ ناخودآگاه است و این محصول اگر قرار باشد، معرّفی شود، باید به‌حوزهٔ خود آگاه ـ وارد شود و آوردن محصول مسمّی و ناخودآگاهی به‌حوزهٔ هشیاری و خودآگاهی به‌فرض امکان، کار هر ذهن ورزیده و زبان ورزیده‌تری نیست. بسیاری از نقدهای بیدل، این دقیقه را دریافت نکرده است و در کمال حیرت، نقدها شاعرانه است! نه محقّقانه!

سرایش، ناخودآگاه است، امّا پژوهش، خودآگاه!

از تذکره‌هایی که بیدل را معرّفی کرده‌اند بگو...

تذکره‌نویسی اصولاً عمل دشواری است. تذکره‌نویس، اگر دروغ بگوید، که بسیار هم می‌گوید! می‌تواند مسیر معرّفی یک شاعر را تا مدّت‌ها گردآلود کند.

در عالم ادبیّات متأسّفانه! برای حرف تذکره‌نویسان اعتبار قایلند! و تذکره‌نویسی، از این اعتبار سوء استفاده‌ها کرده است و می‌کند.

تراشیدن کشف‌ها و کرامت‌ها برای شاعران، درآوردن حرف‌های نامربوط برای آن‌ها، به‌عقد درآوردن زن‌هایِ بسیاری برای شاعران، ساختن داستان‌ها و فراوان بی‌معنا برای آن‌ها و قسّ علی هذا...

این‌که در تذکره‌ات، شاعری را سپر عقده‌هایِ فروخفتهٔ خویش و خاندان خویش کنی، واو را، دستمایه‌ای قرار دهی برای ابراز و گاه اثبات عقیده‌های عقیمِ خویش و تبارِ خویش، ناجوانمردی است.

این مخلص، به‌عنوان یک آموزگار فارسی، معتقد است که باید یک پالایش جدّی در تذکره‌ها صورت پذیرد، تذکره‌نویسِ بی‌ایمان و دروغگو و منحرف، مصیبت به‌بار می‌آورد.

تذکره‌نویس، باید بداند، که او ـ در حالِ ثبتِ یک رویدادِ تاریخی است. رویدادی بزرگ، که باید، درست و راست ثبت شود. امانتداری، شرط تذکره‌نویسی است. علاوه

بر شناختِ دقیق و آگاهی عمیق از کمال کار و نقد روزگار شاعر با جمع کردن زندگی شاعرانِ بزرگ نمی‌توان بزرگ شد. امّا می‌توان کوچک شده و بسیاری از تذکره‌نویسان، این‌گونه‌اند. نداشتنِ تذکرهٔ ادبی در ادوار شعر فارسی، جبران ناپذیر است. امّا داشتن تذکره‌هایِ بی‌بُتّه، هم خسرانی عظیم دارد. با توجّه، به‌این دقیقه، تذکره‌هایی که از بیدل فصلی را به‌خویش اختصاص داده‌اند، قابلِ توجّه و تأمّل می‌توانند باشند.

این‌که شاعری و تذکره‌نویسی، با بیدل هم حجره بود، حتماً درست‌تر گفته، سخن درستی نمی‌تواند باشد، چه اغلب همین آشنایان، ناروایی‌ها روا می‌دارند که بیگانگان روا نمی‌دارند! که با من هرچه کرد آن آشنا کرد...

ادبیّات معاصر، ایران، با وجود آن‌همه نخبه و برگزیده، هنوز، تهیّه و تنظیم تذکره‌ای، جامع و مانع را در دست ندارد.

شاید، به‌دلیل همین، دشواریِ موضوع سوایِ دلایل دیگر. ما هنوز ـ تذکرهٔ شاعرانِ مشروطه را فراهم نیاورده‌ایم.

و تذکرهٔ شاعرانِ انقلاب را به‌دست نداده‌ایم.

و... تذکره‌نویسی ـ در دورانِ معاصر ـ هنوز به‌کشفِ زلالی نزدیک نشده است. تذکره‌نویسی یک حال و مقام بلند ادبی می‌خواهد نه فقط کنجاوی و تجسّس!؟ یادمان باشد حتماً که ـ تذکره‌نویس، تذکره را با نگاه به‌آینده می‌نویسد، نگاهی به‌آینده با بررسی موضوع و مضمونی که در ـ حال ـ وقوع یافته است و می‌یابد.

باری،

تذکره‌هایی که بیدل را معرّفی کرده‌اند به‌زعم ـ ما مدرسه‌ای‌ها و معلّم‌ها، یکدست نیستند و دست بالای دست گفته‌اند که بسیار است و سرانجام دستِ خدا فوقِ همهٔ دست‌هاست. و دستِ خدا ـ با بیدل، همراه بوده، هست و خواهد بود.

فکر می‌کنی همزمان، با بیدل بزرگ، چند شاعر بزرگ ـ قابل قبولند؟

ما ـ و حتّی ـ دنیا، باید بپذیریم و بپذیرد، که سرزمینِ ایران، از حیثِ حضور شاعر، در هیچ‌دوره‌ای کم نیاورده است. از این حیث، شعر و شاعری در ایران، مثلِ فوتبال است در برزیل، چگونه است که در برزیل، هی به‌هی ستارگان فوتبال ظهور می‌کنند؟! هنوز

به‌به‌تو نرفته، رونالدو می‌آید و هنوز، رونالدو، همهٔ آفرینش‌های خاصِّ ورزشی خویش را نمایش نداده، رونالدینیو قدعلم می‌کند و...

به‌آسمان فوتبال برزیل که می‌نگری، ستاره باران است.

شعر و شاعری در ایران نیز همین‌گونه است.

خاکِ ایران، شاعر، به‌بار می‌آورد.

آن هم شاعران بزرگ!

به‌عصر، حافظ که می‌نگری، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی و عبید زاکانی و هرچه دلت بخواهد شاعر را همه در یک زمان رؤیایی، آن هم پس از ظهور شاعری بزرگ همچون سعدی می‌بینی!

در ایران، خیلی از شاعران بزرگ، حتّی گمنام می‌مانند که یکی از دلایلش همین حضور و وفور نعمتِ شاعری است. خیلی از شاعران با همهٔ بزرگی در سایهٔ بزرگ دیگر قرار گرفته‌اند و از یاد تا مدّتی فراموش شده‌اند که ماجرای این مسأله زیاد است و نقل آن در این‌جا زیادی است.

به‌هر روی، زمین شعر پارسی، هرگز و در هیچ دوره‌ای از حجّت، خالی نبوده، حتّی گاه این زمین. به‌چارک‌های متفاوت تقسیم شده و هر چارک برای خویش حجّتی داشته. در ایران، حتّی بیش از پنجاه شاعر بزرگ، درست در یک، عصر، وجود داشته است. و داشتن بزرگان واقعی، بیش از شمار انگشتان دست و در یک عهد و عصر، برای ایران، یک رویداد همواره بوده است. مادر ایران، هرگز، از مرد زاییدن، عقیم نشده است. به‌گفتهٔ فرّخی یزدی و این زن فرزانه را همواره فرزندِ فرهیخته، در گهواره بوده که همین‌جا به‌عنوان یک آموزگار ایرانی خدای مهربان را از بابت این نعمت بسیار سپاسگزارم.

همین بیدل عزیز ـ هدیهٔ زبان پارسی است، به‌عالم تفکّر و اندیشه.

بی‌تردید، هرکه با زبان پارسی آشنا شده، در ابرازِ معارف در ابرازِ معارف و حقایق، زبانِ مادریِ خویش را از یاد برده و این دقیقه و نکته رؤیت شده است.

امروزه، اگر بسیاری زبان فارسی را فراموش می‌کنند تا به‌زبان اجنبی شعر بگویند، از سرفریب است و فرصت طلبی!

بیدل شعر به‌زبانِ غیرپارسی هم می‌توانسته بگوید.

می‌توانسته، یک رابیندرا نات شود با سروده‌های صوفیانه و با «گیتانجَلی»، امّا زبان پارسی را برگزیده، چنان‌که زبان پارسی او را!

فارسی شکّر است به‌گفتهٔ جمال‌زاده و شُکّرِ این شکرخایی واجب است. گوته، چرا محو حافظ می‌شود و دیوان شرقی‌اش فراهم می‌آید؟

اگر گوته، زبان فارسی می‌دانست تا آن‌جا که بیدل می‌داند چه اتّفاقی رخ می‌داد؟!

امیر خسرو دهلوی، حسن دهلوی، ناصر علی سرهندی و خیلی از دهلوی‌های دیگر، چگونه است که نه به‌زبانِ دهلی که به‌زبان فارسی شعر گفته‌اند؟ درست است که زبانِ فارسی آن دوره در آن سامان رخنه و نفوذ داشته، ولی همین الآن هم زبانِ انگلیسی در آن سامان صاحب سلطه است، آیا شاعر بزرگی با مجموعهٔ آثاری به‌زبان انگلیسی، در آن ولایت ظهور کرده است؟

در خود انگلیس، به‌زور، هم، ظهور نمی‌کند تا چه رسد به‌دهلی!

این سخن یک تعصّب نیست و یک تفاخر هم نه!

زبان پارسی بی‌تردید کریم است و کلیم.

ایرانیان اصراری ندارند تا بیدل را از خود کنند!

ایرانیان حتّی با داشتن سندِ نسبِ بیدل به‌شیراز، آن را به‌رخ نمی‌کشند.

چرا که بیدل، هدیهٔ زبانِ این قوم است به‌جهانِ بشریّت!

بیدل، پسرخواندهٔ زبان فارسی است و از اهلِ بیت این زبان! پسرخوانده‌ای اصیل که به‌خیمه و خرگاه و خلوتِ خاص این زبان، راه یافته است.

بیدل متعلّق به‌هر قوم که شود، و باشد، افتخار زبان پارسی است و سرانجام، بیدل.

نه ازبک است، نه روسی، نه هندی، نه افغانی و نه هیچ‌چیز دیگر.

بیدل به‌روایت متن، پارسی است.

و امروزه، در دورانِ غلبهٔ متن و مرگِ نویسنده که البتّه این اصطلاح مرگ نویسنده را از «رولان بارت» می‌دانند، امّا به‌گمان مَن این همان گفتار عین‌القضات است که «این شعرها را چون آینه‌ای دان» داشتم می‌گفتم که در روزگار هیاهویِ بی‌مورد بر سر این نکتهٔ قدیمی، صحّتِ این موضوع بیشتر قابلِ اظهار و اثبات است.

بی‌تردید، همزمان با بیدل ـ شاعران بزرگ دیگری هم بوده‌اند، امّا از میان همهٔ این، بیدل است که شعر پارسی می‌سراید به‌پارسایی کلامی پارسی مبتنی بر مرامی پارسا و بیدل پارسایِ پارسی گوست.

این است که نام او می‌درخشد.

خیلی پیش از این‌ها دوستی غیرایرانی [حالا کجایی مهمّ نیست]، با این بنده، در مورد بیدل بحث می‌کرد و شعرهای بیدل را با وجود غلط فراوان که در خوانش داشت، تلاش می‌کرد با تکیه بر مبانی حدّی و بومی به‌این بنده، بفهماند. با این باور که من بیدل را نمی‌فهمم!

مخلص، به‌او گفتم. تلاش کن نخست پارسی را درست بخوانی، و بنویسی که فهمِ آن، اتّفاقی است که از پسِ این دو وادی، رخ می‌دهد.

و آیا ما پارسیان، به‌دلیلِ این‌که ـ زبان‌مان ـ در خارج از مرزهای جغرافیایی خویش، موجدِ آثاری عظیم و معرّف انسانی شریف بوده، باید از ناحیهٔ دوستانِ آن انسان شریف و هواخواهانِ آن آثار عظیم، موردِ مؤاخذه قرار بگیریم؟

سرانجام، بیدل را کسی درست معرّفی خواهد کرد که زبان پارسی را به‌فرم و محتوای، درست و راست بشناسد.

مگر این‌که بیدلی یافته آید که طلسم حیرتی و محیط اعظمی به‌غیر از زبان پارسی ـ داشته باشد! آنگاه حساب حساب دیگری است! هرکس ـ در هر کجای جهان، در مورد بیدل کار می‌کند و درست هم کار می‌کند، به‌زبانِ پارسی خدمت می‌کند و زبان پارسی را معرّف است.

آیا این مسألهٔ ساده، درست نیست؟! آیا غیر از این است؟

دشمنانِ زبان پارسی، هرگز بیدل‌شناس خوبی نخواهند بود و نه تنها دشمنان، که جاهلانِ زبانِ پارسی هم به‌درکِ درستی از شعر بیدل، نایل نخواهند آمد. من به‌آن دوستِ غیرایرانی بیدل پَرست! یادآوری کردم که مولوی، عطّار، حافظ، بیدل، نظامی و هرکه همه که از همه جا، هریک کرشمه‌ها و تابلویِ ظرفیّت و ظرافتِ زبان پارسی‌اند و کجایی بودنِ آن‌ها با وجودِ متنِ پارسی آن‌ها، هرگز مهم نمی‌تواند باشد. سرانجام هر شاعری اهلِ شهرِ و روستایِ و کشور زبانِ شعری خویش است ظاهراً و باطناً.

چه خوب بود اگر بیدل‌پژوهانِ غیرایرانی، به‌صحّت، شعرهای احتمالی غیرپارسیِ بیدل را سراغ می‌گرفتند و پیدا می‌کردند و برای ما می‌خواندند و ترجمه می‌کردند. کمترین نکته‌ای که بیدل، به‌عنوانِ یک شاعر پارسی‌گوی می‌تواند به‌مخاطبانِ غیرایرانی خویش یادآوری کند. همین است که پارسی را پاس بدارند.

دریغ است اگر بیدل به‌نفعِ حزبی مصادرهٔ به‌مطلوب شود که بیدل از الله‌گویان سلیس و سرهٔ زبانِ پارسی است به‌صدق و صفا. حتّی عرفانی که بیدل معرّف آن است، همان عرفانی است که وجهِ اتّم و کامل آن، عرفانی مبتنی بر علم و عمل است. عرفانی که در دو واژه ـ که در حقیقت یکی‌اند ـ خلاصه می‌شود. نبوّت و ولایت!

از چیدن رنگ◆

محمّد رضا شالبافان*

خمید پیکرم از انتظار و جان به‌لب آمد قدح به‌یاد تو کج کرده‌ام بیا که نریـزد

(مولانا بیدل دهلوی)

ادبیّات و شعر فارسی در سال‌های اخیر شاهد تحقیق و پژوهش‌های بیشتری دربارهٔ موجی است که ذهنی بس خلّاق و البتّه پیچیده، پشتوانهٔ آن بود.

در سال‌های اخیر شاهد برگزاری همایش‌های بسیاری در بزرگداشت ادیبان و نام‌آوران عرضه سخن در جای جای کشور بوده‌ایم، امّا به‌خاطر نداریم که همایشی در یادکرد از ابوالمعانی عبدالقادر بیدل دهلوی شاعر نکته‌دان، نکته‌سنج و صد البتّه هنجار گریز پارسی‌گوی برگزار شده باشد. قرار دادن نام بیدل در جمع شاعران سنّتی کار درستی نیست. دغدغهٔ بیدل با تمام شاعران هم‌عصر و پیش از خودش متفاوت بود. هرچند کلّی‌گویی دربارهٔ شاعری که بیش از نود هزار بیت شعر از وی موجود است چندان درست به‌نظر نمی‌آید و بهتر آن است که دربارهٔ دنیای چندگانه این شاعر ریزنگر و نکته‌پرداز، جزء نگرانه‌تر سخن گفته شود.

نخستین کنگرهٔ بزرگداشت ابوالمعانی عبدالقادر بیدل دهلوی با عنوان «عرس بیدل» طی دو روز در تالار اندیشهٔ حوزهٔ هنری برگزار شد. در ابتدای این نشست ادبی هادی سعیدی کیاسری مدیر کانون ادبیّات ایران و مدیر شبکهٔ رادیویی فرهنگ ضمن خوشامدگویی به‌مهمانان داخلی و خارجی گفت:

◆ گزارش از نخستین کنگرهٔ بین‌المللی عُرسِ بیدل دوروزه‌ای (۳۱–۳۰ تیرماه ۱۳۸۴ هـ ش) در تالار اندیشهٔ حوزهٔ هنری تهران (ایران).

* شاعر و روزنامه‌نگار ایرانی.

"این نشست ادبی فرصتی است برای تحقیق بیشتر در آثار بیدل، این شاعر بی‌نظیر و یگانه به‌لحاظ زبان‌آوری و مضمون‌پروری".

وی در ارتباط با عرس بیدل افزود:

"در هند «عرس بیدل» پنج روزه برگزار می‌شود و علی‌رغم غربت زبان فارسی در آسیای میانه به‌شهادت صدرالدّین عینی زمانی شعر بیدل از زبان کشاورزان شنیده می‌شد..."

مدیر کانون ادبیّات ایران ادامه داد:

"امیدواریم این مجلس مبارک فواید خاص خود را داشته باشد. این کنگره در امتداد کوشش‌هایی است که باید نسبت به‌بزرگان ادبی انجام گیرد".

وی در پایان گفت:

"سپاس ویژه را باید از استاد سرآهنگ داشت که پس از کسب درجات والا، ۱۵ سال شاگردی و تحقیق کرد و بیدل را شناخت و در شناساندن بیدل به‌مردم کمک شایان توجّهی کرد".

پس از سعیدی کیاسری، استاد علی معلّم دامغانی که از جمله کسانی است که به‌بیدل‌شناسی در این سال‌ها کمک بسیاری کرده به‌بیان سخنان خویش در روز نخست همایش پرداخت و گفت:

"استاد سیّد عبّاس معارف، نابغهٔ بزرگی بود که در محضر علّامه مازندرانی مشق فلسفهٔ شفاهی می‌کرد و من هرچه از بیدل یافتم از وی آموختم. «معارف» ایران را بعد از انحراف بزرگ بازگشت ادبی و انحراف تجدّد ادبی به‌راه درست خود بازگرداند".

شاعر «رجعت سرخ ستاره» افزود:

"برای ادّعای بیدل‌شناسی دو سند باید در دست ما باشد. اوّل شعر ما باید با شعر بیدل نسبت داشته باشد که من به‌خاطر ندارم در تاجیکستان چنین نسبتی باشد، امّا شعر در افغانستان با شعر بیدل نسبت روزافزونی دارد. دوّم نسبت شگرف موسیقی و ادبیّات است و سرآهنگ کسی است که بسیاری از شاعران ما بیدل را با روایت وی می‌شناسند".

در پایان معلّم ضمن اشاره به‌این نکته که فرق شعر امروز و شعر بیدل در تفصیل شعر بیدل و اجمال شعر امروز است، به‌مثنوی خوانی پرداخت.

در ادامه عبدالعزیز مهجور از افغانستان ضمن اشاره به‌این که افسانه اساساً غفلت زاست، به‌افسانه‌خوانی از کتاب عرفان بیدل و توضیح آن پرداخت.

وی در پایان سخنانش به‌بیان نکات عرفانی در این افسانه پرداخت.

استاد علی معلّم دامغانی: "استاد سیّد عبّاس معارف، نابغهٔ بزرگی بود که در محضر علّامه مازندرانی مشق فلسفهٔ شفاهی می‌کرد و من هرچه از بیدل یافتم از وی آموختم".

در ادامه، علی رضا قزوه ضمن بیان خاطره‌ای از ارادت مجاهد رشید «احمد شاه مسعود» به‌بیدل، به‌شعرخوانی پرداخت. همچنین محمّد رفیع جنید از شاعران افغان که تعداد زیادی از اشعار بیدل را استقبال کرده اشعار خود را ارائه کرد.

در قسمت دوّم نشست روز اوّل کنگره، دکتر شوکت شکورف، استاد دانشگاه سمرقند ضمن بیان این‌که بینان‌گذار بیدل‌شناسی در تاجیکستان استاد عینی است گفت:

"سبک شعر بیدل در مقابل پژوهش‌گران تاجیک که به‌وی علاقه دارند سر است".

وی افزود:

"در زمانی که ما تحصیل می‌کردیم جرأت نداشتیم از متصوّفان تجدّدگرا چون مولوی و دیگران سخن بگوییم چرا که مشمول تنبیهٔ ادبی اساتید می‌شدیم".

اجرای موسیقی توسّط استاد الطاف حسین سرآهنگ و روایت آوازی بیدل پایان بخش برنامه‌های روز اوّل کنگره بود.

کنگره در روز دوم با سخنان دکتر عبدالغفور آرزو، رایزن فرهنگی افغانستان در ایران آغاز شد. وی گفت:

"شعر افغانستان رابطهٔ نزدیکی با شعر بیدل دارد و کسانی که می‌گویند در افغانستان بیدل دوستی هست ولی بیدل‌شناسی نه، عجله کرده‌اند".

وی ضمن اشاره به‌این که مهم‌ترین نکتهٔ موجود در آثار بیدل انسان است افزود:

"سبک هندی، صرافت خراسانی دارد و بیدل در تناسب لفظ و معنا بوطیقای جدیدی دارد و از منظر دیگری می‌نگرد. بیدل در جای جای شعر خود ابوالمعانی بودن را اعلام می‌کند و در شعر وی تأویل و هرمنوتیک شورانگیز است".

وی در پایان گفت:

"بیدل از نظر عرفانی تابع مشرب وحدت وجود است و عرفان وی از دیگر جنبه‌های شعری‌اش برجسته‌تر است".

مرتضٰی امیری اسفندقه (شاعر)، دوّمین سخنران روز دوم نشست بود. او ضمن اشاره به‌این که در ابتدا قصد داشته دربارهٔ نبی اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) در آثار بیدل سخن بگوید امّا از او خواسته‌اند درباره رباعیّات سخن بگوید با این رباعی سخنان خود را آغاز کرد:

"ای هـــوش تـــو آواره نافهمیـــدن   از علـم علـی(ع) چـه بایـدت پرسـیدن
آن‌کس که حدیث لوکشف کرد عیـان   او بود کـه دیـده بـود قبـل از دیـدن"

وی افزود:

"دکتر زرّین‌کوب در مبحثش دربارهٔ بیدل رباعیّات وی را دست کم گرفته که از نظر من درست نیست. امّا دکتر شفیعی کدکنی دربارهٔ بیدل «شاعر آینه‌ها» یادآور شده که توصیه می‌کنم از رباعیّات وی شروع کنید که دریچهٔ خوبی است برای نگاه و شروع نظاره به‌اندیشه‌های بیدل، که درست‌تر می‌نماید".

امیری اسفندقه افزود:

"در نقد سخن دکتر زرّین‌کوب باید گفت بسیاری از رباعیّات بیدل سهل و ممتنع می‌نماید".

دیگر سخنران کنگره که سخنانش مورد استقبال مخاطبین نیز قرار گرفت دکتر پروین سلاجقه بود. وی ضمن اشاره به‌این که سه جنبه منش استعاری زبان، ذهن و تصویر از برجستگی‌های شعر بیدل است گفت:

"مقوله شعر، هموار مورد نظر نظریّه‌پردازان بوده و این دو جدا از هم نیستند. متن شاعرانه از دیدگاه یک منتقد برجسته، نظام نظام‌ها و رابطهٔ رابطه‌هاست.

بیدل یکی از معدود شاعرانی است که شعرش به‌نظام نظام‌ها تبدیل شده و موفّق به‌کشف زبانی شده که بر منش استعاری استوار است و از سه نوع استعاره کلاسیک، رُمانتیک و مدرن بهره‌برده و به‌خلق جهان تصویری، خارج از جهان قراردادی منجر شده".

سلاجقه افزود:

"به‌دلیل قطع پیوندهای جهان شاعرانه از جهان واقعی و پناه‌بردن بیدل به‌جهان شخصی است که از رئالیسم کلیشه‌ای، مادّی و روزمرّه با جرأت فرار می‌کند و این موضوع را نیز توصیه می‌کند".

پروفسور قمر غفّار: "بزرگ‌ترین شاعر زبان فارسی در شبه قارّه ـ بیدل ـ می‌تواند پل ارتباطی بزرگی بین هند، ایران و آسیای مرکزی باشد".

وی ادامه داد:

"در شعر بیدل ساختار فضا و تصاویر استعاری در راستای همین گریز صورت می‌گیرد که نوعی هنجار گریزی و تصاویر متناقض مدرن است. در شعر بیدل تصوّف مدّعی به‌عرفان بی‌ادّعا تبدیل شده. همین عرفان آینه‌بین، بیدل را به‌تواضع و فنا می‌رساند".

وی همچنین گفت: اندیشهٔ بیدل، آرامش به‌عادت تبدیل شده را به‌چالش می‌کشاند و افزود:

"بازتاب یا انعکاس هم در شعر بیدل بسیار مهمّ است تا عناصر پس از پالایش در یک چرخش، شایستهٔ انعکاس جمال معشوق شوند، مانند نماد واژه‌های شبنم و آینه. اندیشه در شعر بیدل از نسبیّت به‌قطعیّت اقتدارگرایانه می‌رسد. زبان شعر بیدل آشنایی‌زداست پس خوانشی آشنایی‌زدا بین مؤلّف، متن و مخاطب می‌طلبد".

پس از دکتر سلاجقه استاد مشفق کاشانی به‌شعرخوانی پرداخت.

در ادامهٔ پروفسور قمر غفّار رئیس بخش فارسی دانشگاه جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو گفت:

"در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی سبکی در فرهنگ غنی هند پایه‌گذاری شد که بعدها به‌عنوان سبک هندی معروف شد که بیدل یکی از بزرگ‌ترین و موشکاف‌ترین شاعران این سبک است".

وی افزود:

"بزرگ‌ترین شاعر زبان فارسی در شبه قارّه ـ بیدل ـ می‌تواند پل ارتباطی بزرگی بین هند، ایران و آسیای مرکزی باشد".

دکتر اسماعیل اکبر: "بیدل مشربش حیاست و به‌حیا اعتقاد خاصی دارد".

شهباز ایرج شاعر و پژوهشگر افغانستانی از بلخ از دیگر میهمانان کنگره بود که گفت:

"وجود ترکیب در آثار بیدل بسیار چشمگیر است و اگر ترکیبات بیدل وارد نظام واژگانی فارسی شود باعث تحوّلی عظیم می‌شود".

وی افزود:

"بیدل ترکیبات پیشین را هم با معانی دیگر گونه استفاده کرده است".

این شاعر و پژوهشگر در ادامه گفت:

"بیشتر ترکیبات بیدل از نوع ترکیبات بدون کسره، مانند سرخرو است که از دنیای ترکیبات بیدل می‌توان به«حیرت‌آباد» و «حیرت دمیده» اشاره کرد. ترکیباتی که نیاز به‌فهمیدن جهان بیدل دارد. حیرت و آینه از کلمات کلیدی است که محور ترکیبات زیادی از بیدل هستند".

وی در پایان گفت:

"گشودن راز ترکیبات بیدل یکی از راه‌های رسیدن به‌سرزمین اوست، هرچند تاکنون به‌واسطهٔ سختی این کار، کسی به‌این مسیر گام نگذاشته".

از نکات قابل توجّه کنگره این بود که دکتر محمّد رضا شفیعی کدکنی که بنا بود در جمع حضور یابد بنابه‌رویه سال‌های اخیر به‌علّت کسالت در این همایش حضور نیافت. همچنین به‌مدّت چند دقیقه، بیدل‌خوانی زنده یاد دکتر سیّد حسن حسینی به‌صورت صوتی پخش شد.

آخرین سخنران کنگرهٔ «عرس بیدل» دکتر اسماعیل اکبر از افغانستان بود که گفت:

"بیدل مشربش حیاست و به‌حیا اعتقاد خاصی دارد".

وی افزود:

"در افغانستان همهٔ اقشار جامعه به‌بیدل ارادت دارند و تیمورشاه گورکانی اوّلین کسی بود که شعر بیدل را به‌افغانستان آورد".

در پایان کنگره دو روزه عرس بیدل استاد الطاف حسین سرآهنگ به‌اجرای موسیقی پرداخت.

یاران نرسیدند به‌دادِ سخنِ من ♦

نزهت هروی *

دوّمین کنگره بین‌المللی بزرگداشت حضرت ابوالمعانی بیدل(رح) به‌همّت کانون ادبیّات ایران به‌روزهای هشتم و نهم ماه قوس مطابق (۳۰-۲۹) نوامبر در تهران در حالی برگزار گردید که در ماه آگوست سال پار نیز به‌همّت همین کانون و رادیوی فرهنگ ایران، اوّلین مراسم عرس بیدل در تهران دایر گردیده بود. باید خاطر نشان ساخت که بیدل این شاعر بزرگ و نامدار بنابر عواملی تقریباً دو قرن در ایران ناشناخته مانده و هیچ‌گونه اقدامی جدّی به‌خاطر معرّفی وی و آثارش صورت نگرفته بود و بیدل دوستان و بیدل‌شناسان همه در حاشیه قرار داشتند. دانشمند گرانمایه مرتضیٰ اخوان کاخی در سخنرانی‌اش در جریان کار کنگره در این مورد چنین گفت:

"بیدل دریای عظیم و عجیب است و تقریباً دو قرن است که از حافظه ادبی ایران رفته است و حتّی در کتاب‌های درسی هم اسمی از او نیست".

خوشبختانه در این اواخر در این زمینه اقداماتی به‌عمل آمده و دانشمندان و ناشران ایرانی به‌خاطر معرّفی شخصیّت و آثار بیدل کارهای در خور تحسین انجام داده‌اند که به‌عنوان مشت نمونه خروار از چاپ کلیّات بیدل به‌همّت بنگاه نشراتی «الهام» و به‌کوشش دانشمندان ارجمند اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، و تدویر عرس

♦ دوّمین کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت «ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی» تهران (۳۰-۲۹) نوامبر ۲۰۰٦ م مطابق به‌هشتم و نهم قوس سال ۱۳۸۵ هجری شمسی.

* ادیب افغانستانی.

بین‌المللی بیدل در سال پار و کنگره بین‌المللی بزرگداشت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی در هشتم و نهم ماه قوس سال ۱۳۸۵ هجری شمسی، می‌توان یاد کرد.

کار کنگره بین‌المللی بیدل روز چهارشنبه با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و پخش سرود ملّی جمهوری اسلامی ایران آغاز و پیام رئیس جمهور ایران توسّط شاعر و پژوهشگر نامور استاد علی معلّم دامغانی دبیر کنگره قرائت گردید.

سخنران بعدی مهندس اسفندیار رحیم مشایی معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران بود که در بخشی از سخنانش چنین گفت:

"بیدل دهلوی نماینده‌ای از یک جریان ناب حقیقت‌جو است، میرزای دهلوی را گرامی می‌داریم، نه از آن جهت که آمده، مانده، رفته و بهره‌ای برده است، بلکه از آن جهت که آمده، بهره داده و مانده، او نرفته است و همین‌که بعد از سدّه‌ها از بیدل یاد می‌کنیم، بهترین گواه است که او ماندگار است".

در محفل افتتاحیه پاندیت محمّد شفیع رئیس ایالتی جامّو و کشمیر هند و دکتر محمّد مهدی مظاهری معاون فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی نیز سخنرانی نمودند. محفل افتتاحیه با اجرای موسیقی و غزل‌خوانی توسّط استاد غلامعلی پورعطایی خاتمه یافت.

در ادامه دو روز کار کنگرهٔ دانشمندان و بیدل‌شناسان از کشورهای مختلف سخنرانی نمودند که به‌خاطر اختصار اسم و عنوان سخنرانی‌شان ذکر می‌گردد:

- ✓ دکتر بهرام گرامی از امریکا: «شکل‌شناسی شعر بیدل».
- ✓ دکتر محمّد حکیم آذر از دانشگاه شهرکرد: «کارکرد اسطوره‌های ایرانی در شعر بیدل».
- ✓ دکتر اخلاق احمد انصاری از دانشگاه جواهرلعل نهرو، هندوستان: «سهم اقبال در شناخت شعر بیدل».
- ✓ محمّد کاظم کاظمی از افغانستان: «موّاد کاربردی شعر بیدل».
- ✓ دکتر محمّد رضا اکرمی از دانشگاه فسا: «نگاه استعاری بیدل».
- ✓ پروفسور جوره بیک نذری از دانشگاه ملّی تاجیکستان: «بیدل در ماوراءالنّهر».
- ✓ خانم دکتر پری کارینا از دانشگاه مسکو: «حیرت درشعر بیدل».
- ✓ دکتر ابراهیم خدایار از دانشگاه تهران: «تأثیر بیدل در شعر ازبکی».

✓ پروفسور چندر شیکهر از هندوستان: «غزل‌سرایی بیدل».
✓ دکتر محمود جعفری دهقی از دانشگاه تهران: «بیدل از بی‌نشان چه جوید باز».

اسفندیار رحیم مشایی معاون رئیس جمهور ایران: "بیدل دهلوی نماینده‌ای از یک جریان ناب حقیقت‌جو است، میرزای دهلوی را گرامی می‌داریم، نه از آن جهت که آمده، مانده، رفته و بهره‌ای برده است، بلکه از آن جهت که آمده، بهره داده و مانده، او نرفته است و همین‌که بعد از سدّه‌ها از بیدل یاد می‌کنیم، بهترین گواه است که او ماندگار است".

در ختم مقالات روز اوّل کنسرت استاد شریف غزل از نوازندگان چیره‌دست افغان با همکاری گروهش استاد فرید کلارنت نواز، استاد جاوید محمود، فرزند استاد عارف محمود طبله‌نواز و محمّد حنیف رباب‌نواز که از کابل آمده بودند، استاد غزل را همراهی می‌نمودند. استاد شریف غزل در قالب راگ‌های پهاری، بهروی، پیلو و کلیان و... غزل‌هایی از بیدل را اجرا کرد:

به‌عجز کوش ز نشو و نما چه می‌جویی   به‌خاک ریشه توست از هوا چه می‌جویی

*

جمعی که پا به‌منزل و فرسنگ می‌زنند   در یاد دامن تو به‌دل چنگ می‌زنند

*

کسی معنی بحر فهمیده باشد   که چون موج برخویش پیچیده باشد

*

چشمی که بر آن جلوه نظر داشته باشد   یارب به‌چه جرأت مژه برداشته باشد

*

نبری گمان که یعنی به‌خدا رسیده باشی
تو ز خود نرفته بیرون به‌کجا رسیده باشی

و همچنان به‌اثر تقاضای حاضرین در هرکنسرتش در روز اوّل و دوم و همچنان در اصفهان، مخمّس معروف «عرش اگر باشم زمین آسمان بیدلم» را خواند که مورد استقبال بی‌نظیر اشتراک کنندگان کنفرانس قرار گرفت.

در روز دوّم کنفرانس

- دکتر عبدالرّضا مدرّس‌زاده از کاشان: «آفرینش‌های هنری در شعر عاشقانهٔ بیدل».
- دکتر عبدالحلیم اخگر از دهلی‌نو، هند: «بیدل شاعر ترکیب‌های ناآشنا».
- استاد سمندر وفا محقّق و نویسندهٔ زبان پشتو از افغانستان: «بیدل و فرقه‌های معرفتی هند».
- دکتر مرتضٰی اخوان کاخی: «بیدل در ایران».
- دکتر باباجان رحیمی از تاجیکستان: «رساله خواب بیدل».
- خانم زیانگ نگوین از ویتنام: «اندیشهٔ بودیزم و هندوییزم در شعر بیدل».
- سیّد رضا محمّدی از مشهد: «تأثیر شعر بیدل در شعر معاصر».
- دکتر مظفّر علی کشمیری از دانشگاه اسلام‌آباد، پاکستان: «بیدل در پاکستان».
- استاد محمّد رفیع جنید از افغانستان: «بیدل ما وحدتی است».
- دکتر حسین خسروی از دانشگاه شهرکرد: «بیدل و رهی معیّری».
- سعید یوسف‌نیا از ایران: «یاران نرسیدند به‌داد سخن من».
- احمد عاطف از کشور مصر: «شعر فارسی در هند».
- پروفسور نبی هادی از هندوستان: «زندگی و شعر بیدل».
- دکتر ابوالقاسم اسمٰعیل‌پور از دانشگاه تهران: «اسطوره‌شناسی شعر بیدل».
- دکتر عبدالغفور آرزو از افغانستان: «ابهام در شعر بیدل».
- پروفسور تحسین فراغی از پاکستان: «بیدل و علّامه اقبال».
- دکتر غلام حیدر یگانه از دانشگاه بلغارستان: «شعر، تأمّل و وحدت».
- دکتر محمّدجان قادروف از بلغارستان: «فلسفه بیدل».
- عبدالعزیز مهجور، فرزند ارشد استاد عبدالحمید اسیر معروف به‌قندی آقا از افغانستان: «سیر تاریخی عرس بیدل».
- استاد سیّد عبدالجواد موسوی از ایران: «بیدل و شاعران سبک هندی».
- دکتر کاوس حسنلی از دانشگاه شیراز: «بیدل و شعر معاصر».
- پروفسور نیازمند صدّیقی از دانشگاه کشمیر، سرینگر: «غزل‌سرای سبک هندی».

- دکتر نورعلی نورزاد از دانشگاه خجند، تاجیکستان: «محافل بیدل‌خوانی و زمینه‌های تحوّل مکتب طرح‌نگاری بر بیدل».
- دکتر علی اصغر شعردوست از ایران: «معرّفی نسخه‌ای چاپ نشده از دیوان بیدل».
- دکتر حسین فقیهی از دانشگاه الزّهرا: «ایماژهای شعر بیدل».
- دکتر اسدالله حبیب، دانشمند افغانی مقیم آلمان: «ترکیبات بیدل».
- پروفسور خانم دکتر قمر غفّار، از جامعۀ ملّیّه اسلامیّه، هند: «بیدل شاعر زمانه‌ها».
- استاد خسرو احتشامی از اصفهان: «بیدل و بهزاد».
- استاد مرتضٰی امیری اسفندقه از ایران: «مضامین مشترک در شعر بیدل و صائب».
- پروفسور افتخار عارف از اکادمی علوم پاکستان: «دکلمه شعر بیدل».
- دکتر محسن علی از هندوستان: «بیدل و چهارعنصر».
- حجت‌الاسلام سیّد حسن موحّد بلخی از حوزۀ علمیه قم: «بیدل و ابن‌عربی».
- دکتر یدالله جلالی بندری از دانشگاه یزد: «نامه‌های بیدل».
- بصیر احمد حسین‌زاده از افغانستان: «بیدل و سرآهنگ».
- دکتر فرهنگ جهان بخش از ایران: «بیدل شاعر عصر مدرن».

و در ختم کار کنفرانس بر اثر تقاضای اشتراک‌کنندگان باز هم استاد شریف غزل با اجرای کنسرتی پرشور همه را نواختند. بعد از ختم کنسرت، اشتراک کنندگان به‌کاخ ریاست جمهوری ایران رفتند و با گرمی از جانب رئیس جمهور ایران استقبال گردیدند، روز بعد مهمانان از شهر تاریخی اصفهان بازدید به‌عمل آورده و دوّمین کنگرۀ بین‌المللی بزرگداشت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی نیز پایان یافت.

افتتاح «انجمن ادبی بیدل» در دهلی‌نو

روز شنبه مورّخ ۱۳۸۷/۱/۳۱ (۱۹/۴/۲۰۰۸) همزمان با افتتاح سالن بازسازی شده مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و به‌مناسبت سال بزرگداشت رودکی اوّلین نشست ادبی با عنوان «انجمن ادبی بیدل» در محلّ مرکز تحقیقات برگزار شد.

در این جلسه که آقایان مهندس سیّد مهدی نبی‌زاده سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، دکتر کریم نجفی برزگر رایزن محترم فرهنگی، دکتر سیّد عبدالحمید ضیایی مسئول محترم خانهٔ فرهنگ، دکتر علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی و جمعی از استادان و شخصیّت‌های علمی و فرهنگی از جمله: دکتر افسر رهبین رایزن فرهنگی سفارت افغانستان، پروفسور سیّد امیر حسن عابدی، پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور اظهر دهلوی، پروفسور کوروش صفوی، پروفسور اختر مهدی، پروفسور چندر شیکهر، دکتر سیّد محمّد یونس جعفری، پروفسور عراق رضا زیدی، پروفسور خانم قمر غفّار، پروفسور دهرمیندر ناته و تعدادی از اساتید و دانشجویان حضور داشتند ابتدا سالن نوسازی شده مرکز تحقیقات فارسی توسّط آقای سیّد مهدی نبی‌زاده سفیر محترم کشورمان افتتاح گردید و پس از آن برنامهٔ انجمن ادبی آغاز شد.

در آغاز برنامه آقای محمّد کاظم ندّاف از قاریان برجستهٔ ایران آیاتی از *قرآن* کریم را قرائت کرد و پس از آن آقای علی‌رضا قزوه مدیر مرکز تحقیقات فارسی با خوشامدگویی به‌مهمانان آغاز «انجمن ادبی بیدل» همزمان با سال بزرگداشت رودکی را به‌حاضران تبریک گفت.

آقای قزوه افزود:

"با شروع به‌کار مرکز تحقیقات، در پایان هر ماه نشست ادبی با عنوان «انجمن ادبی بیدل» خواهیم داشت و تلاش می‌کنیم تا با همفکری استادان و دانشجویان و سایر علاقه‌مندان نشست‌های ادبی خوبی را برگزار نماییم".

در ادامه آقای دکتر نجفی برزگر رایزن فرهنگی کشورمان ضمن خوشامدگویی به‌حاضران به‌ویژۀ سفیر محترم و سایر استادان و دانشجویان از آقای نبی‌زاده دعوت کرد تا به‌عنوان مهمان‌ویژه و رئیس جلسه سخنان خود را بیان کند.

پس از آن آقای سیّد مهدی نبی‌زاده سفیر محترم کشورمان از حضور استادان و شخصیّت‌های علمی و فرهنگی حاضر در جلسه تشکر کرد و از تلاش‌های مجموعه خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و آقای قزوه در راه اندازی مجدّد مرکز تحقیقات فارسی قدردانی نمود.

آقای نبی‌زاده افزود:

"شروع این انجمن ادبی با حضور استادان ارجمند زبان و ادب فارسی باعث خرسندی است و امیدوارم شعرای گرامی با سروده‌های خود بتوانند پیوندهای بین دو ملّت را مستحکم‌تر کنند".

ایشان با اشاره به‌عنوان «انجمن ادبی بیدل» گفت:

"بیدل اندیشمندی بود که مجموعۀ تفکّرات وی چراغ راه اندیشمندان فارسی است و در این‌گونه جلسات باید تلاش کنیم تا با تفکّرات بیدل آشنایی بیشتری پیدا کنیم".

آقای نبی‌زاده در ادامۀ مقاله‌ای دربارۀ اهمیّت و نقش بیدل به‌عنوان یک شاعر فارسی زبان قرائت کرد.

پس از آن آقای دکتر نجفی ضمن تجلیل از خدمات استادان و شخصیّت‌های علمی و فرهنگی به‌زبان و ادب فارسی، گفت:

"در جمع ما یکی از استادان بزرگوار یعنی پروفسور امیر حسن عابدی حضور دارند که چراغ فارسی را در هند روشن نگه داشته است، در جشنوارۀ فارابی از طرف ریاست محترم جمهور جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد جایزه‌ای به‌ایشان تعلّق گرفت و ما به‌پاس قدردانی از تلاش‌های این استاد فرزانه نیز

در این مجلس با شکوه قصد داریم به‌نحوی از ایشان و نیز از پروفسور یونس جعفری که هردو جایزهٔ فارابی را دریافت کردند، تجلیل کنیم".

آقای دکتر نجفی در ادامه گفت:

"شروع فعالیّت‌های رسمی مرکز تحقیقات با حضور استادان و دانشجویان و شروع محفل ادبی بیدل همزمان با سال بزرگداشت رودکی نویدبخش آینده خوبی خواهد بود".

ایشان در بخش دیگری افزود:

"جشنوارهٔ فارابی با یازده شاخه از علوم انسانی و با شرکت محقّقینی از کشورهای مختلف برای پاسداشت استادان و اندیشمندان حوزهٔ علوم انسانی در تهران برگزار شد و همان‌طوری که در سال مولانا کتاب ایشان عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال را به‌دست آورد، نشان دهندهٔ شکست و ناتوانی اندیشه و جهان‌بینی مادّی در تأمین سعادت بشری و نیاز به‌اندیشهٔ الهی و علوم انسانی متعالی امروز بیش از همیشه تجلّی‌بخش جوامع انسانی است و لذا بشریّت امروز به‌مباحث علوم انسانی و عرفانی تمسّک نموده و این افتخاری بزرگ برای جوامع شرق و کشورهای آسیایی به‌ویژه ایران است که شخصیّت‌های علمی و ادبی آن عنوان سال را به‌خود اختصاص می‌دهند".

آقای دکتر نجفی اظهار داشت:

"فارابی شخصیّتی است که در بین دانشمندان جهان و به‌ویژه در میان اندیشمندان مسلمان جایگاه ویژه‌ای دارد و ما علی‌رغم این‌که دانشمندان بزرگی چون بوعلی سینا و ابوریحان بیرونی داریم امّا هیچ‌کدام آن‌ها به‌میزان فارابی در جامعهٔ انسانی و به‌ویژه اسلامی تأثیرگذار نبوده و به‌همین دلیل بعد از ارسطو لقب «معلّم ثانی» را به‌خود اختصاص داده است و لذا ابن سینا اظهار می‌داشت بسیاری از موضوعاتی که در فلسفهٔ ارسطو برایش قابل درک نبود از طریق فارابی و تشریح مباحث او به‌ویژه در کتاب «اغراض ما بعدالطبیعه» بهره می‌برد".

آقای دکتر نجفی در ادامه افزود:

"رئیس جمهور محترم فرمودند بزرگداشت شخصیّت‌ها لازم است از «ملّی» بودن به«فراملّی» توسعه یابد و بر این اساس «جشنوارهٔ فارابی» با این پیام در ایران تشکیل شد".

ایشان گفت:

"مرکز تحقیقات در کنار امور تحقیقاتی فارسی، یک محفل و مرکز ادبی است که در احیای نسخ خطّی و فاکسمیل کردن آن‌ها تلاش خواهد کرد تا محققاّن بتوانند در توسعهٔ علوم انسانی و تأمین نیازهای جوامع نقش مؤثّرتری ایفا نمایند".

در ادامه برنامهٔ آقای دکتر کوروش صفوی از استادان ایرانی اعزامی به‌دانشگاه دهلی طی سخنانی گفت:

"برنامه‌های نشست ادبی در صورتی که همراه با برنامه‌ریزی باشد می‌توان به‌نتایج آن امیدوار بود".

"در دوره‌ای که «پست مدرنیسم» است نمی‌توان ادّعا کرد که کسی فقط در یک رشته متخصّص است، دوره حکیم شدن است، باید روش‌های اندیشیدن را بیابیم، لذا لازم است بیشتر به‌ادبیّات توجّه کنیم".

آقای صفوی گفت:

"باید شاخص‌ترین شعرا و ادیبان فارسی را معرّفی کنیم و از رودکی شروع کردیم و به‌سایر شاعران می‌رسیم و حتّی سبک‌های ادبی را باید شناخت و معرّفی کرد".

ایشان در بخش دیگری گفت:

"این جلسات را نباید در یک یا چهار جلسه خلاصه کرد، بلکه باید جلسات پویایی باشند تا سبک‌های مختلف شعر فارسی تا دوره معاصر را بشناسیم و این مسیر را به‌تنهایی نمی‌توان پیش‌برد، بلکه همکاری خانهٔ فرهنگ و سایر استادان و دانشجویان می‌تواند برای ادامهٔ کار مفید باشد".

پس از آن آقای دکتر افسر رهبین رایزن فرهنگی سفارت افغانستان با قدردانی از سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و نیز تجلیل از تلاش‌های رایزن محترم فرهنگی گفت:

"برگزاری این نشست را به‌تمامی حاضران تبریک می‌گویم و تشکیل این نشست‌های ادبی را به‌فال نیک می‌گیرم".

ایشان افزود:

"آن چه ما را در این مکان جمع کرد بزرگداشت رودکی است که بیانگر شعر اوست که فرمود:

بوی جوی مولیان آید همـی   یاد یار مهربـان آیـد همـی"

امّا نشست ادبی را به‌نام بیدل نام نهادند. آقای رهبین افزود:

"بیش از یکصد سال «عرس» بیدل در کشور افغانستان برگزار می‌شود و کرسی بیدل‌شناسی در سطح دکتری در دانشگاه کابل تأسس گردیده است و هم‌اکنون شخصیّت‌های زیادی دربارهٔ بیدل‌شناسی در افغانستان کار می‌کنند".

ایشان افزود:

"برداشت‌های بیدل از ادبیّات فارسی دری بود و شعر ایشان در حقیقت شعر عرفانی است و شاعری عارف بود، عرفان بیدل، عرفانی طبیعی است و تعریفی از عرفان طبیعت با آموزه‌های اسلامی و هند می‌باشد".

آقای رهبین در ادامه قطعهٔ شعری از سروده‌های خود را قرائت کرد.

پس از آن آقای پروفسور سیّد امیر حسن عابدی طی سخنانی با قدردانی از برگزاری نشست ادبی گفت:

"کارهایی برای شعرایی که تاکنون ناشناخته ماندند باید انجام شود و تلاش شود تا خدمات بزرگان و افرادی که برای ادبیّات فارسی کارکردند به‌فراموشی سپرده نشوند".

در این برنامه لوح تبریک به‌آقای پروفسور عابدی به‌مناسبت دریافت جایزهٔ فارابی توسّط آقایان نبی‌زاده سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و دکتر کریم نجفی رایزن محترم فرهنگی اهدا شد.

در ادامه آقای پروفسور سیّد محمّد یونس جعفری که جایزهٔ ادبی جشنوارهٔ فارابی را کسب کرد با ابراز خوشحالی از برگزاری نشست ادبی گفت:

"در جمع استادان و شخصیّت‌هایی حضور دارم که برای بنده باعث خوشحالی است و نباید این موقعیّت را فراموش کرد".

ایشان با تجلیل از استاد سعید نفیسی و خدمات وی به‌زبان و ادب فارسی گفت:

"پژوهشگران و محقّقان با داشتن این‌گونه سرمایه‌ها باید به‌خود ببالند و همگی تلاش کنند تا زبان و ادب فارسی روزبه‌روز بیشتر احیا شود".

آقای جعفری در پایان از برگزار کنندگان جایزهٔ ادبی فارابی به‌ویژهٔ رئیس جمهور محترم ایران برای اهداء جایزه تشکّر کرد.

در پایان لوح تبریک به‌مناسبت دریافت جایزهٔ ادبی فارابی توسّط آقای سیّد مهدی نبی‌زاده سفیر محترم کشورمان به‌آقای پروفسور سیّد محمّد یونس جعفری اهدا شد.

در ادامهٔ برنامه از کتاب‌های «تاریخ شاه شجاعی»، «چهار چمن» و «طور معنی» رونمایی شد.

پس از آن آقای «دهرمیندر ناته» از شعرای اردو زبان که اشعاری به‌زبان اردو و فارسی در مدح و منقبت ائمّهٔ اطهار(ع) سروده است طی سخنانی از خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برای برگزاری نشست ادبی تشکّر کرد. و قطعهٔ شعری به‌زبان اردو قرائت نمود که با استقبال روبه‌رو گردید.

آنگاه کتاب ایشان با نام «انوار عقیدت» توسّط جناب آقای نبی‌زاده سفیر محترم رونمایی شد.

پس از آن آقای پروفسور عراق رضا زیدی از استادان زبان فارسی جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه یکی از سروده‌های خود را قرائت کرد.

در ادامه برنامهٔ آقای پروفسور شریف حسین قاسمی از استادان برجستهٔ زبان فارسی برگزاری نشست ادبی را به‌سفیر محترم، رایزن محترم فرهنگی و سایر حاضران تبریک گفت و افزود:

"در این جلسه چند رویداد به‌وقوع پیوسته است. اوّل این‌که دو نفر از استادان که جایزهٔ جشنواره ادبی فارابی را دریافت کردند از دست سفیر محترم ایران لوح

سپاس گرفتند، حقیقتاً این دو یک زندگی طولانی را برای زبان و ادب فارسی داشتند و شایسته است بارها از آن‌ها قدردانی شود".

"دوّم تشکیل انجمن ادبی بیدل است که این روی‌داد را به‌اهالی فرهنگی و ادبی باید تبریک گفت و امیدواریم درآینده شاهد رشد و شکوفایی آن باشیم".

"سوّم این که در روزنامه‌ها و اخبار خواندیم که ۲۵ هزار نفر در هند فارسی را زبان مادری خود اعلام کردند و این برای ما باعث خوشحالی است".

آقای شریف حسین قاسمی افزود:

"در انجمن بیدل دربارۀ رودکی سخن گفتن واقعاً سخت است، بعد از رودکی یک نفر که رباعی سروده است شخص بیدل می‌باشد، رودکی «ابوالشعرا» است و این‌که گفت می‌شود او بیشتر از شعرای زمان خود شعر سروده است، حقیقتاً درست گفتند".

ایشان افزود:

"کسانی که فارسی را با فرهنگ لغت می‌خوانند نمی‌توانند شعر رودکی و بیدل را بفهمند، سبک رودکی از لحاظ بیان و فکری قابل ارزش است و بیدل نمایندۀ سبک بارز هندی است".

پس از آن آقای دکتر ضیایی مسئول خانۀ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران طیّ سخنانی با خوشامدگویی به‌مهمانان و قدردانی از حضور سفیر محترم و سایر استادان گفت:

"فرصت مبارکی دست آمد تا دیدار دوستان و بازگشایی انجمن بیدل یک‌جا حاصل شود، لازم می‌دانیم از حضور استادان و دانشجویان و سایر مهمانان محترم به‌ویژه جناب آقای مهندس نبی‌زاده سفیر محترم که لطف ایشان تاکنون شامل حال خانۀ فرهنگ و برنامه‌های فرهنگی شده تشکّر کنم، ازبین سفیران زیادی که آمده و رفته‌اند تنها نام باقی‌مانده، نام دکتر علی اصغر حکمت است که به‌عنوان سفیر فرهنگی محسوب می‌شد، امید است بار دیگر شاهد این اتّفاق باشیم".

آقای دکتر ضیایی در ادامه دو قطعه از سرودهای خود را قرائت کرد که با استقبال حاضران روبه‌رو شد.

در ادامۀ برنامه مجلّه تحقیقات ادبی وابسته به‌بخش فارسی دانشگاه دهلی با سرپرستی و مدیریّت دکتر چندر شیکهر توسّط سفیر محترم رونمایی شد، در این برنامه آقای چندر شیکهر با قدردانی از حاضران گفت:

"امروز مجلّه تحقیقات به‌دست جناب آقای مهندس نبی‌زاده سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران رونمایی شد که برای بنده باعث افتخار است".

آقای چندر شیکهر افزود:

"بنده شاعرزاده هستم ولی به‌علّت اشتغال به‌امور اجرایی و تدریس نتوانستم در زمینۀ «شعر» فعّالیّت چندانی داشته باشم امیدوارم در نشست‌های ادبی این توفیق به‌دست آید".

شایان ذکر است برنامۀ «انجمن ادبی بیدل» از ساعت ۱۷/۳۰ شروع و در ساعت ۱۹/۳۰ با پذیرایی از مهمانان خاتمه یافت. این برنامه در مطبوعات بازتاب گسترده‌ای داشت. جلسۀ بعدی این انجمن در ساعت ۱۷ روز ۳۱ اردیبهشت برابر با ۲۰ می در محلّ مرکز تحقیقات رایزنی فرهنگی برگزار می‌شود. این جلسات در پایان هر ماه دایر می‌باشد.

بیدل در بازار کتاب ایران

لازم به‌توضیح است که این کتاب‌ها تنها بخشی از کتاب‌های منتشر شده در ایران دربارهٔ بیدل در پنج سال اخیر می‌باشد:

آوازهای بیدل: نثر ادبی (رقعات ـ نکات ـ اشارات ـ چهار عنصر)

پدیدآورنده: اکبر بهداروند (مصحّح)، ناشر: نگاه، آذر ۱۳۸۶ هـ ش.

اسیر بیدل: منتخب آثار محمّد عبدالحمید (قندی آغا)

پدیدآورنده: محمّد کاظم کاظمی (ویراستار)، محمّد کبیر رازقی (تدوین)، عبدالوهاب فایز (تدوین)، ناشر: شریعتی، محمّد ابراهیم، مهر ۱۳۸۵ هـ ش.

برگزیدهٔ غزلیّات صائب تبریزی و بیدل دهلوی

پدیدآورنده: احمد گلی، ناصر علیزاده، ناشر: هاشمی سودمند، ۱۳۸۳ هـ ش.

بهار زنده دلان: برگزیدهٔ اشعار صائب تبریزی و دیگر شعرا به‌سبک صائب کلیم کاشانی، واعظ قزوینی، بیدل یَزٌ

پدیدآورنده: رضا اشرف‌زاده (گردآورنده)، ناشر: جامی، شهریور ۱۳۸٤ هـ ش.

بیدل دهلوی

پدیدآورنده: حیدر کریم‌پور، ناشر: تیرگان، آذر ۱۳۸۵ هـ ش.

تجلّی قرآن و معارف اسلامی در اشعار بیدل دهلوی

پدیدآورنده: ماشاءالله جشنی آرانی، ناشر: هستی نما، ۱۳۸۳ هـ ش.

خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل

پدیدآورنده: عبدالغفور آرزو، ناشر: ترانه، ۱۳۸۱ هـ ش.

دیوان بیدل دهلوی

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، اکبر بهداروند (مصحّح)، ناشر: نگاه، آبان ۱۳۸۶ هـ ش.

دیوان بیدل دهلوی

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، خلیل الله خلیلی (مصحّح)، مختار اسماعیل‌نژاد (به‌اهتمام)، ناشر: سیمای دانش، آبان ۱۳۸۴ هـ ش.

دیوان بیدل غزلیّات «حرف الف تا آخر خ»

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، محمّد سرور مولایی (مقدّمه)، ناشر: علم، مرداد ۱۳۸۶ هـ ش.

دیوان بیدل غزلیّات «حرف د تا آخر ل»

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، محمّد سرور مولایی (مقدّمه)، ناشر: علم، مرداد ۱۳۸۶ هـ ش.

دیوان بیدل غزلیّات «حرف م تا آخر ی»

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، محمّد سرور مولایی (مقدّمه)، ناشر: علم، مرداد، ۱۳۸۶ هـ ش.

دیوان مولانا بیدل دهلوی

پدیدآورنده: خلیل الله خلیلی (مصحّح)، محسن آثارجوی (بازنویسی)، محمّد خسته (مصحّح)، ناشر: سنایی، بهمن ۱۳۸۶ هـ ش.

رباعیّات

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی (شاعر)، اکبر بهداروند (مصحّح)، ناشر: نگاه، اردیبهشت ۱۳۸۵ هـ ش.

رباعیّات بیدل دهلوی

پدیدآورنده: امید مهدی‌نژاد، ناشر: سروش ملل، تهران، تیر ۱۳۸۶ هـ ش.

رباعیّات بیدل دهلوی

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، پرویز عبّاسی داکانی (مصحّح)، ناشر: الهام، آبان ۱۳۸٦ هـ ش.

زندگینامه شاعران ایران از آغاز تا عصر حاضر، عطّار، وصال شیرازی، نیما یوشیج، بیدل، صبا

پدیدآورنده: آرش هژبری، سیّد حمید هاشمی (مترجم)، ناشر: فرهنگ و قلم، ۱۳۸۲ هـ ش.

شاعر آینه‌ها: بررسی سبک هندی و شعر بیدل

پدیدآورنده: محمّد رضا شفیعی کدکنی، ناشر: آگاه، خرداد ۱۳۸٦ هـ ش.

فیض قدس: احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل

پدیدآورنده: خلیل الله خلیلی، محمّد کاظم کاظمی (ویراستار)، عفّت مستشارنیا (مقدّمه)، ناشر: شریعتی، محمّد ابراهیم، شهریور ۱۳۸٦ هـ ش.

کلیّات بیدل (سه جلد)

پدیدآورنده: اکبر بهداروند و پرویز عبّاسی داکانی، ناشر: آگاه، تهران، ۱۳۸۵ هـ ش.

کلیّات بیدل، نثر ادبی، چهار عنصر ـ رقعات ـ نکات ـ اشارات

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، اکبر بهداروند (مترجم)، ناشر: کتاب نیستان، ۱۳۸۳ هـ ش.

کلیّات دیوان مولانا بیدل دهلوی، بزرگترین گویندۀ سرزمین هند

پدیدآورنده: خال محمّد خسته، بیدل دهلوی، حسین آهی (مترجم)، خلیل الله خلیلی (مترجم) ناشر: فروغی، ۱۳۸۱ هـ ش.

گزیدۀ غزلیّات بیدل دهلوی

پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی (شاعر)، سعید یوسف‌نیا (مقدّمه)، ناشر: قدیانی، تیر ۱۳۸٤ هـ ش.

گزیدۀ غزلیّات بیدل دهلوی

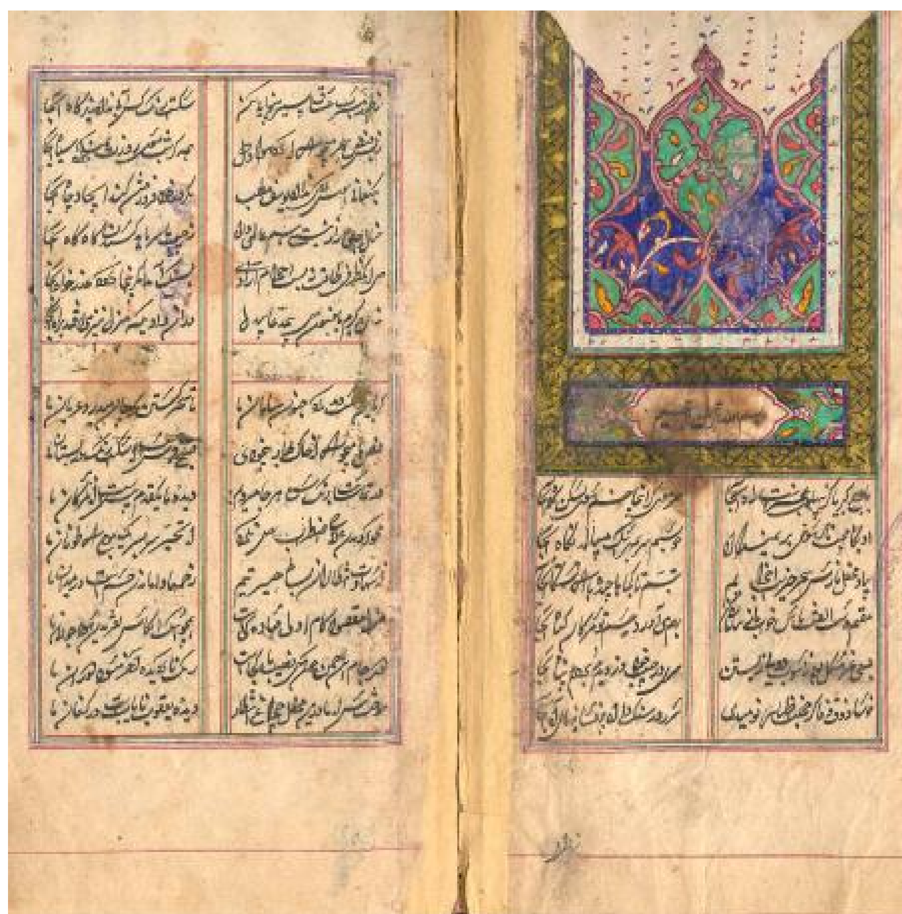
پدیدآورنده: محمّد کاظم کاظمی (به‌اهتمام)، ناشر: شریعتی، محمّد ابراهیم، آبان ۱۳۸٦ هـ ش.

گل چار برگ (گزیدهٔ رباعیّات بیدل)
به‌کوشش مهدی الماسی، ناشر: مدرسه، ۱۳۸۱ هـ ش.

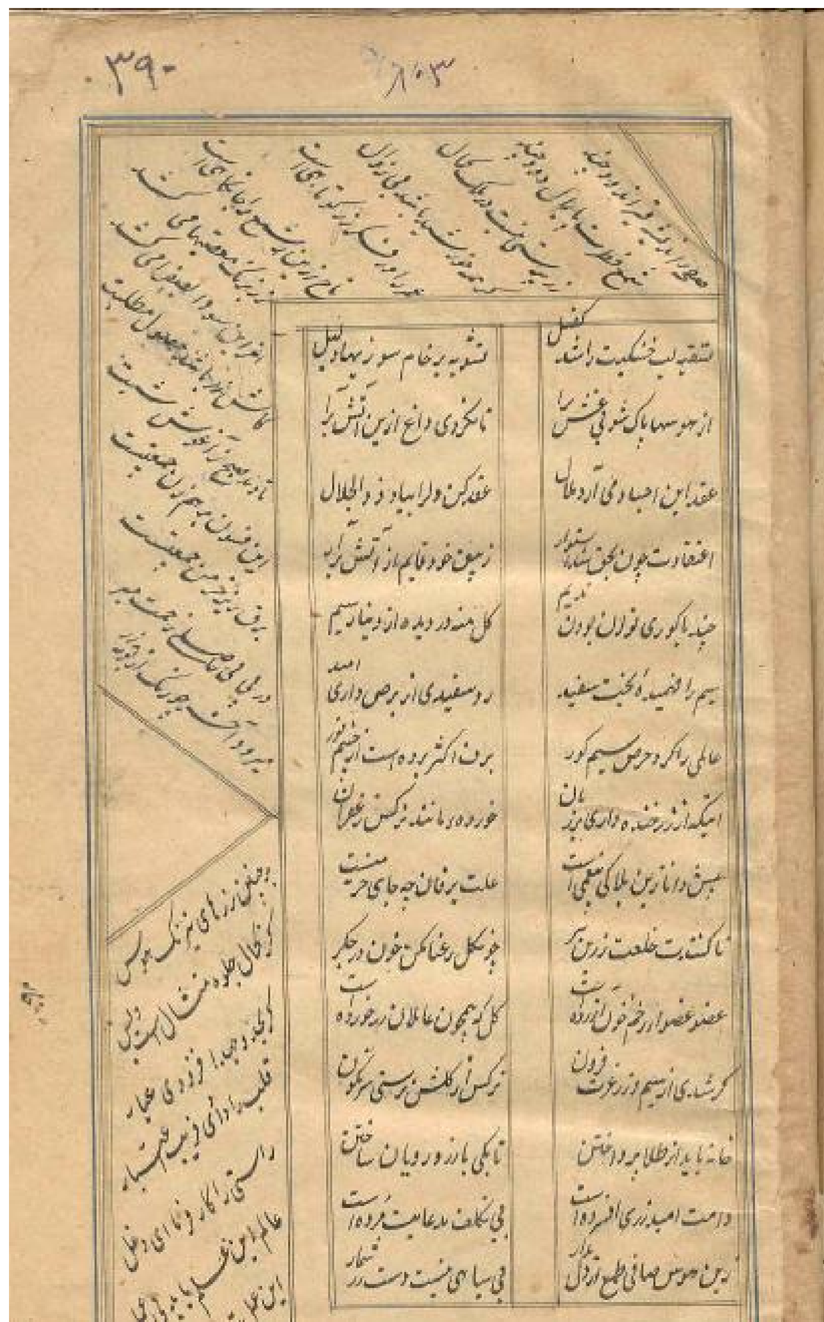
گنجینهٔ ادب
پدیدآورنده: عبدالقادر بن عبدالخالق بیدل دهلوی، محمّد ظاهر سپاس، ناشر: امامت، ۱۳۸۳ هـ ش.

میرزا عبدالقادر بیدل
پدیدآورنده: صدرالدّین عینی بخارایی (م: ۱۳۳۳ ش): ترجمهٔ شهباز ایرج، ناشر: سورهٔ مهر، اردیبهشت ۱۳۸۴ هـ ش.

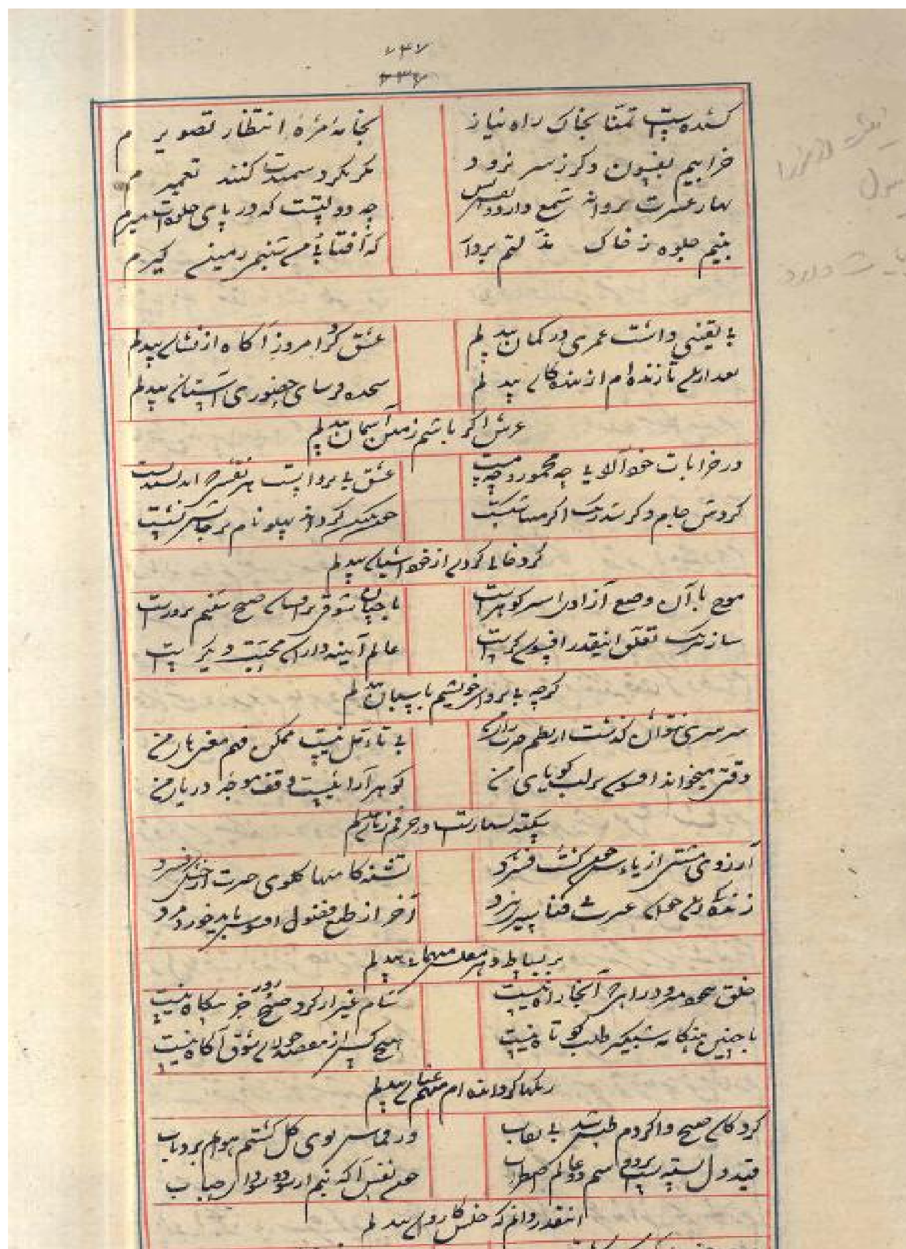
تصویر چند نسخهٔ خطّی از بیدل



نسخه‌ای از شبه قارّه ـ آغاز غزلیّات بیدل



نسخه‌ای از شبه قارّه ـ صفحهٔ مثنوی بیدل



نسخه‌ای از شبه قارّه ـ مخمّسات بیدل

نسخه‌ای از شبه قارّه ــ صفحهٔ پایان غزلیّات بیدل

فرم نظرخواهی از خوانندگان محترم

۱. آیا مجلّه‌های شماره قبل به‌موقع در دسترس شما قرار گرفته است؟

۲. ارزیابی شما از دو شمارۀ اخیر قند پارسی چیست و نسبت به‌قبل کیفیّت و کمیّت آن چگونه است؟

۳. به‌نظر شما جای چه مطالبی در مجلّۀ قند پارسی خالی است؟

٤. نقاط مثبت و منفی مجلّه را در چه می‌بینید؟

۵. از مقالات چاپ شده کدام مطلب را بیشتر می‌پسندید و چرا؟

٦. نظرتان راجع به‌موضوعی شدن مجلّه چیست؟

۷. چه کتاب یا کتابهایی از شما (ترجیحاً در زمینۀ تصحیح نسخۀ خطّی) چاپ شده یا آماده به‌چاپ است.



The Quarterly Journal of
Persian Culture, Language and Literature
No. 39-40, Winter 2007 – Spring 2008

SPECIAL ISSUE ON
MIRZA ABDUL QADIR BEDIL DEHLAVI

....

Published by
Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Publisher and Chief editor: Karim Nafafi Barzegar
Editor: Ali Reza Ghazveh



Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page: Majid Ahmady & Aisha Fozia
Composing and page setting: Abdur Rehman Qureshi
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.



18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547

newdelhi@icro.ir
http://newdelhi.icro.ir



THE QUARTERLY JOURNAL OF
PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE
NO. 39-40, WINTER 2007 – SPRING 2008

SPECIAL ISSUE ON MIRZA ABDUL QADIR BEDIL DEHLAVI

The publication of ***Qand-e-Parsi*** is an attempt to introduce the valuable work of Indian scholars and writers in Persian, and also of some noted Iranian scholars from the medieval to the modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable work in Persian, particularly those from India.

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran
New Delhi